

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## خلاصۃ عبقّات الانوار

### حدیث طیر

تألیف : علامہ میر حامد حسین ہندی

تلفیص و تعریب از :

آیت اللہ سیّد علی میلانی

ترجمہ : مفید جعفری



انتشارات بنأ

عنوان و پدید آور : خلاصه عبقات الانوار: حدیث طبر / میر حامد حسین  
هندی: تلخیص و تعریب از علی میلانی؛ ترجمه مجید جعفری  
مشخصات نشر : تهران: نبا، ۱۳۹۰.  
مشخصات ظاهری : ۸۹۲ ص.  
شابک : ۱۶۰۰۰۰ ریال: ۶ - ۹۸ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸  
یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس  
عنوان قراردادی : عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، فارسی، برگزیده  
موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت -  
۴۰ ق -- اثبات خلافت  
موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت -  
۴۰ ق -- احادیث  
موضوع : احادیث خاص (طبر)  
موضوع : امامت  
رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۴۵  
رده بندی کنگره : ۱۳۹۰ ۲۰۴۲۱۶ ع ۹ / ۲۲۳ BP  
سر شناسه : کتوری، میر حامد حسین، ۱۸۳۰ - ۱۸۸۸ م.  
شناسه افزوده : حسینی میلانی، علی، ۱۳۲۶ -  
شناسه افزوده : جعفری، مجید، ۱۳۶۲ -، مترجم  
وضعیت فهرست : فیبا  
شماره : ۲۵۱۴۶۲۵.

## خلاصه عبقات الانوار (حدیث طبر)

مؤلف : علامه میر حامد حسین هندی / تلخیص و تعریب : آیت الله سید علی میلانی  
ترجمه : مجید جعفری / ویراستار: محمد علی امینی / چاپ : صفیه / چاپ اول : ۱۳۹۱  
شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه / قیمت : ۱۶۰۰۰۰ ریال / کد کتاب : ۱۵۰ / ۲۰۱  
ناشر : انتشارات نبا / تهران ، خیابان شریعتی، روبروی خیابان ملک، خیابان  
شبستری، خیابان ادیبی، پلاک ۲۶      تلفکس : ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳  
شابک : ۶ - ۹۸ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸      ISBN : 978 - 964 - 8323 - 98 - 6

## تقديم به:

پرچم دار امامت بزرگ و خلافت سترگ،

حضرت ولی عصر مهدی منتظر:

حجة بن الحسن العسكري

ارواحنا فداه

يا أَيُّهَا العزیز مسننا و أهلنا الضرّ  
و جننا ببضاعة مزجاة فأوف لنا  
الکیل و تصدّق علينا إنَّ الله یجزی  
المتصدّقین  
علی

### رسول خدا ﷺ:

خداوندا، محبوبترین خلق خود «نسبت به خودت و به من» را نزد من بیاورتا با من در خوردن «این طیر» همراه باشد. آنگاه علی علیه السلام حاضر شد. بعد از اینکه انس بن مالک چندین بار حضرت را بازگردانیده بود.

## سخن مؤلف

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله و الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الاولين و الآخريين.

در اين كتاب «حديث طير» از لحاظ سند و دلالت مورد بررسی قرار گرفته است. صدها تن از دانشمندان اهل سنت در سده‌های مختلف از ده‌ها تن از تابعين و آنها نيز از دوازده تن از اصحاب رسول خدا ﷺ حديث طير را نقل کرده‌اند. که اين صحابه عبارتند از:

۱- اميرالمؤمنين عليه السلام، ابن عساکر از آن حضرت نقل نموده و حاکم نيز به آن اشاره کرده است.<sup>(۱)</sup>

۲- سعدبن أبي وقاص، ابونعيم در كتاب حلیة الاولياء آورده است.

۳- ابوسعید خدری، ابن کثیر در تاريخش و حاکم هم به آن اشاره کرده است.

۴- ابورافع، ابن کثیر از آن نقل نموده است.

۵- ابوالطفیل، ابن عقده و حاکم و ديگران حديث ایشان را آورده‌اند.

۶- جابر بن عبدالله انصاری، ابن عساکر و ابن کثیر.

---

۱- ما در اینجا جهت رعایت اختصار به ذکر یک یا دو نفر از ناقلين اکتفا می‌کنيم.

۷- حبش بن جنادة، ابن کثیر از وی نقل نموده است.

۸- یعلی بن مرّه، خطیب و ابن کثیر

۹- ابن عبّاس، طبرانی

۱۰- سفینه خادم رسول خدا، احمد و ابویعلی آن را نقل کرده و حاکم به آن اشاره کرده است.

۱۱- انس بن مالک، ناقل مشهور این حدیث است.

۱۲- عمرو بن العاص، در نامه‌ای که به معاویه نوشته و خوارزمی آن را نقل کرده است.

امام باقر و امام صادق علیهما السلام طبق روایت حافظ ابی الشیخ اصفهانی، این حدیث را نقل فرموده‌اند. طرق نقل حدیث آنچنان زیاد است که جمعی از بزرگان، کتاب‌های مستقلی درباره آن نگاشته‌اند که در متن کتاب آشنا خواهید شد.

این حدیث در تعدادی از کتب صحاح یا ملتزم به صحت مانند صحیح ترمذی، سنن نسائی، صحیح ابن حبان، صحیح حاکم و همچنین تعدادی از کتب مسانید مانند مسند ابی یعلی و مسند بزّاز و... نقل شده است. به علاوه از میان پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت و غیر آنان نیز افرادی مانند ابوحنیفه، احمد بن حنبل، مالک ابن انس و اوزاعی و... این حدیث را روایت کرده‌اند.

بسیاری از مشایخ بخاری و مسلم و رجال صحاح سته نیز این حدیث را آورده‌اند.

بخاری نیز در کتاب «تاریخ کبیر» خود این حدیث را آورده است.

پیشوایان مشهور در هر قرنی، حدیث فوق را نقل نموده‌اند. و بسیاری از آن‌ها بر صحت بعضی از طرق آن، تصریح نموده‌اند. ما نیز تعدادی از اسناد را در بعضی کتب، در پرتو کلمات پیشوایان حدیث تصحیح کرده‌ایم.

عظمت این حدیث و محتوای آن که حاکی از فضیلتی برای امیرالمؤمنین

علی عليه السلام و بگونه‌ای است که هیچکس در این فضیلت شریک نخواهد بود، دلالت بر امامت آن حضرت پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواهد داشت و علاوه بر این شامل برخی نکات در شناخت صحابه می‌باشد.

گروهی از متعصبان، تمام تلاش خود را در جهت جلوگیری از نقل و نشر این حدیث بکار برده و کوشیده‌اند تا اولاً در سند آن خدشه وارد کنند و سپس با بازی با متن حدیث دلالت آن را از کار بیندازند یا آن را بر معانی دیگر حمل و تأویل کنند. و آنگاه که همه راه‌ها بر آن‌ها بسته شد، با نقل روایاتی ساختگی که حاوی فضائلی مشابه درباره‌ی غیر امام عليه السلام است با آن معارضه کنند.

در این کتاب در هر مرحله به برخی از وقایع و حوادث، شیوه‌ها و دستاویزها به اختصار اشاره خواهیم کرد تا جایگاه بلند این حدیث روشن شود. اگر ثبوت و قوت دلالت این حدیث نبود این همه تلاش برای معارضه با آن صورت نمی‌گرفت. این تلاش‌ها جز عناد و تعصب چیزی دیگر نیست.

### ماجرای حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری حدیث طیر را در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» نقل کرده و تأکید نموده که طبق شرائط شیخین<sup>(۱)</sup> بوده و واجد شروط حدیث صحیح است و باید صحیحین این حدیث را نقل می‌کردند ولی این کار را نکردند. ولیکن پس از نقل حدیث توسط حاکم، قیامتی علیه وی و کتاب او برپا شد! و از سوی بعضی از کسانی که حدیث طیر را جعلی شمرده‌اند مانند محمدبن طاهر مقدسی به شیعی و رافضی بودن متهم گردید. در پاسخ باید گفت: (خدا انصاف را دوست دارد، این مرد (حاکم) رافضی نیست و...<sup>(۲)</sup>). درباره کتاب ایشان نیز گفته‌اند حتی یک حدیث طبق شروط بخاری و مسلم در آن وجود ندارد. (اتهام به کتاب و صاحب کتاب) در

۱ - منظور از شیخین در روایات: بخاری و مسلم می‌باشد.

۲ - سیر اعلام الانبیاء ۱۷/۱۷۴؛ لسان المیزان ۵/۲۳۳.

جواب او گفته شده: این حرف مکابره و غلو است.

ابن طاهر حکایت کرده است که در حضور دارقطنی سخن از کتاب مستدرک حاکم به میان آمد وی با طعنه گفت: آری، در این کتاب، حدیث طبر بعنوان مستدرک صحیحین آمده است<sup>(۱)</sup>. گفته شد: این داستان رها شده و واقع نشده است. گویا فقط اتهام به کتاب و صاحب کتاب کینه درونی ابن طاهر و امثال او را شفا نبخشیده و گمان کرده که حاکم، پس از اعتراض دارقطنی حدیث طبر را از مستدرک خارج ساخته است، ولی معلوم شد حدیث طبر همچنان در مستدرک وجود دارد. السبکی گفته است: «شیخ ما حکایت کرده است که روزی از حاکم درباره حدیث طبر سؤال شد. او گفت: این حدیث صحیح نیست، زیرا اگر صحیح باشد هیچ کس بعد از رسول خدا ﷺ برتر از علی نخواهد بود. سپس شیخ ما گفت: سند این حکایت صحیح است ولی معلوم نیست حاکم چرا آن را در مستدرک آورده است؟!»

سبکی می‌گوید: «من احتمال دادم که این حدیث به کتاب حاکم افزوده شده باشد و او خودش آن را نقل نکرده باشد. لذا نسخه‌های قدیمی مستدرک را جستجو کردم ولی نسخه‌ای که حدیث در آن نباشد و نبودن حدیث باعث شرح صدر شود نیافتم. (حدیث در همه نسخه‌ها وجود داشت!) به یاد گفته دارقطنی افتادم که «حاکم حدیث طبر را استدراک کرده است» و گمان قطعی پیدا کردم که به کتاب چیزی اضافه نشده است. آن‌گاه در کلام آن کسی که گفته است او آن را از کتاب خارج کرده است اندیشه کردم. سپس این احتمال را پذیرفتم که حاکم ابتدا آن را در کتاب آورده و سپس آن را خارج کرده است. و لذا در بعضی از نسخ حدیث پیش از آنکه بطلاش ثابت شود باقی مانده باشد حکایات نقل شده هم صحیح می‌شود نتیجه این می‌شود که حاکم قبل از این که بطلان آن برایش روشن شود آن را در کتاب

---

۱ - اصولاً کتاب مستدرک به عنوان تکمیل کتاب دیگری است و مستدرک نیشابوری تکمیل صحیح بخاری و مسلم است.



آورده ولی بعداً به خاطر اینکه اعتقاد به عدم صحّت آن پیدا کرده، آن را از کتاب خارج کرده است. چنانکه در حکایتی که ذهبی سند آن را صحیح دانسته نیز آمده است. ولی حدیث در بعضی نسخه‌های کتاب باقی مانده است. بعلت اینکه نسخه‌های کتاب منتشر شده یا بعضی از بدخواهان آن را در کتاب وارد کرده‌اند. همه این احتمالات امکان دارد و علم نزد خداوند متعال است.»<sup>(۱)</sup>

این همه احتمالات و بهانه تراشی‌ها برای چیست؟

نقل این حدیث و احادیث مشابه آن که حاکم آن را در کتاب خود آورده است و آن را صحیح دانسته باعث شد که بعضی از افراد متعصب، منبر حاکم نیشابوری را شکستند و او را خانه نشین کرده مانع بیرون آمدن وی از خانه شدند.<sup>(۲)</sup>

### ماجرای ابن سقا

مشابه حکایت حاکم، ماجرائی است که بدلیل نقل حدیث طبر برای حافظ ابن سقا در شهر واسط به وجود آمده است.

سلفی می‌گوید: روز پنجشنبه از الحوزی درباره ابن سقا سؤال کردم. گفت: «وی از تیره مزینه از قبیله مضر است. روزی حدیث طائر را دیکته کرد. مردم نتوانستند آن را تحمّل کنند، به همین علت بر او حمله بردند و از جای خود بلند کرده و جایگاهش را شستند! \*آنگاه وی را راهی خانه نموده و مراقب او بودند تا با هیچ یک از اهل شهر واسط سخن نگوید و لذا سخن وی نزد ایشان به حداقل رسید.»<sup>(۳)</sup>

و این گونه با روایات فضائل علی و اهل بیت علیهم‌السلام و راویان آن علیرغم بلندی شأن و مقامشان برخورد می‌کردند.

آیا اینان علیه نسائی در دمشق توطئه نکردند و او را از شهر اخراج نکردند که بر

---

۱ - طبقات السبکی ۱۶۸/۴ - ۱۶۹.

۲ - سیر اعلام النبلاء ۱۷/۱۷۵.

۳ - سیر اعلام النبلاء ۱۶/۳۵۲.

اثر آن دنیا را وداع کرد؟<sup>(۱)</sup>

آیا شکم حافظ گنجی را در وسط مسجد جامع دمشق پاره نکردند، صرفاً به این دلیل که فضائل علی علیه السلام را در درس دیکته می‌کرد و در این باره کتاب نوشت؟<sup>(۲)</sup>

### پیشانی متعصبین در برابر حدیث طبر

روش سرکوبی نویسندگان فضائل علی علیه السلام فایده‌ای نداشت. حدیث طبر طرق و روایت بسیاری دارد. بطوری که برخی بزرگان، کتاب‌های خاصی را به آن اختصاص داده‌اند... و کلام بعضی به پیروی از محمد بن طاهر مقدّسی مبنی بر اینکه: «این حدیث ساختگی و جعلی است.»<sup>(۳)</sup> مردود شمرده شده است. حتی سبکی به پیروی از صلاح علائی، جعلی بودن حدیث طبر را رد کرده است.<sup>(۴)</sup>

ابن جوزی نیز در کتاب الموضوعات خود حدیث طبر را بعنوان یک حدیث جعلی درج نکرده است؛ با این حال بعضی گفته‌اند این حدیث دروغ و باطل است بطوری که در کتاب (العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیة) آن را بعنوان حدیث دروغ ذکر کرده‌اند. ولی اگر به آن کتاب مراجعه شود ملاحظه می‌شود که نویسنده بر طبق مبانی خود درباره بعضی از اسناد آن بحث کرده و در برابر بعضی دیگر سکوت می‌کند. همچنین ابن کثیر می‌گوید: «برای این حدیث طرق متعدّدی وجود دارد که همه آن‌ها اشکال دارند که ما به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.» ولی ایشان در هیچ جای درباره کتاب فوق هیچ اشاره‌ای ندارد.

نیز گفته‌اند که کثرت طرق حدیث بر سستی آن می‌افزاید!! زیلعی می‌گوید: «چه بسیار روایاتی وجود دارند که طرق متعدّد دارند و راویان زیادی آن را نقل کرده‌اند

---

۱ - به شرح حال او در کتب مختلف مراجعه کنید.

۲ - به شرح حال او در کتاب نگاه کنید. \* به این علت که او را نجس دانستند!

۳ - التحفة الاثنا عشریه: ۲۱۲.

۴ - کتاب «الموضوعات» ابن جوزی مجموعه احادیث جعلی است.

ولی حدیث ضعیفی است مثل حدیث طیر حدیث حاجم و محجوم و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه، گاهی زیاد بودن طرق حدیث موجب افزوده شدن ضعف آن می‌گردد.» در حالی که قاعده متداول این است که هنگامی که طرق نقل حدیث، زیاد گردد، حدیث قوی می‌شود و به درجه حسن، می‌رسد.

المنادی در شرح بعضی از روایات در ردّ ابن تیمیّه می‌گوید: «این روایات اگر هم فرض شود که ضعیف باشند، نمی‌توان انکار کرد زیرا روایت با کثرت طرق و تعدّد راویان آن قوّت پیدا می‌کند، مگر افرادی که نسبت به سخن حدیث بی‌اطلاعند یا این که از روی عناد و تعصّب سخن می‌گویند و لذا بنظر می‌رسد (ابن تیمیّه) از گروه دوم باشد.»

بر این اساس تعداد بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل سنت حدیث طیر را حسن می‌دانند.

### اضطراب عبارات ذهبی

عبارت ذهبی درباره حدیث طیر دارای اضطراب است، وی در کتاب تلخیص المستدرک می‌گوید: «ابن عیاض را نمی‌شناسم، مدت زمانی طولانی تصور می‌کردم که حاکم نیشابوری جرأت نکرده است حدیث طیر را در کتاب مستدرکش وارد کند، ولی وقتی بدان مراجعه کردم از احادیث موضوعه (جعلی) آن به هراس افتادم و حدیث طیر نسبت به آن‌ها همچون آسمان است. زیرا این روایت را عده‌ای بیش از سی نفر نقل کرده‌اند و روایت نقل شده از علی ع و ابی سعید و سفینه صحیح باشند.» در این عبارات نکاتی است و مطالب زیر قابل توجه است:

اولاً: در سند حدیث، ابن عیاض است و ذهبی ادعا می‌کند او را نمی‌شناسد.

ثانیاً: حدیث طیر در مقایسه با احادیث موضوعه که در مستدرک وجود دارد از وضعیّت خوبی برخوردار است.

ثالثاً: حاکم گفته است: «روایت از طریق علی و ابن سعید و سفینه نیز نقل شده که

صحیح می‌باشد و ذهبی با آن موافق است و اقرار به صحت آن می‌نماید.»

اما ابن عیاض نام او «محمد بن احمد بن عیاض» است که ذهبی در این جا گفته است که او را نمی‌شناسد ولی در کتاب دیگرش (میزان الاعتدال) اظهار داشته که وی را شناخته است و در آنجا می‌گوید:

محمد بن احمد بن عیاض از پدرش ابی غسان، احمد بن عیاض و او از ابی طیبه مصری و او از عیسی بن حسان نقل کرده و سپس حدیث طیر را متذکر شده است.

حاکم گفته است: این حدیث طبق شرایط بخاری و مسلم است. می‌گوییم: همه ناقلین ثقه مورد اعتمادند الا محمد بن احمد (ابن عیاض) که من ابتدا او را متهم کردم ولی بعداً برایم آشکار شد که او راستگو است... ولی پدر او را نمی‌شناسم.»<sup>(۱)</sup>

پس کسی که متهم بود، صداقت و راستگویی او تأیید شد. فقط اشکال در مورد پدرش باقی می‌ماند که ابن حجر عسقلانی در ابتدای ملحق السند اشکال را رفع کرده است. در این صورت حدیث در کتاب مستدرک از علی رضی الله عنه، ابوسعید و سفینه صحیح بوده و با نظر حاکم موافقت دارد. بنابراین عبارت وی در کتاب تذکرة الحفاظ که فقط به ذکر: «بأنَّ للحديث اصلاً» اکتفا کرده عجیب به نظر می‌رسد. عبارت چنین است: «اما برای حدیث طیر طرق بسیار زیادی وجود دارد بطوری که آن را در کتاب جداگانه‌ای تألیف کرده‌ام، و در مجموع موجب می‌شود که بگوییم حدیث اصلی دارد.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب دیگر خود بنام تاریخ الاسلام در شرح حال امیرالمؤمنین در مناقب آن حضرت نیز عبارتی آورده و بر صحت حدیث تصریح نکرده است و می‌گوید:

«این روایت به طرق زیادی از انس نقل شده است برخی آن‌ها شرایط سنن را دارا می‌باشند بهترین آنها: قطن بن نسیر - شیخ مسلم - از جعفر بن سلیمان از عبدالله بن مثنی از عبدالله بن انس بن مالک از انس»

۲ - تذکرة الحفاظ ۱۰۳۹/۲.

۱ - میزان الاعتدال ۴۶۵/۳.

## خلاصه مدلول حدیث

دو نکته اساسی در مدلول حدیث شریف وجود دارد:

اول: این که حدیث طیر دلالت دارد بر این که محبوب‌ترین خلق نزد خدا و رسول او امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و هر که محبوب‌تر است برای جانشینی پیامبر هم شایسته‌تر است. (۱)

دوم: دروغ‌گوئی مکرر آنس بن مالک، و مانع شدن ورود علی علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این دو مطلب موجب شده است که گروهی حدیث را انکار یا ابطال کرده‌اند. بطوری که برخی صراحتاً ذکر نموده‌اند:

ابونعیم حداد: از حافظ حسن بن احمد سمرقندی شنیدم که از حاکم عبدالرحمن شاذیاخی نقل می‌کرد که: در مجلس سید ابوالحسن بودیم، از ابو عبدالله حاکم درباره حدیث طیر سؤال شد. حاکم در جواب گفت: این حدیث صحیح نیست، اگر صحیح بود پس از پیامبر هیچکس بر علی علیه السلام فضیلت و برتری نداشت.

ذهبی پس از ذکر این ماجرا می‌گوید: این حکایت قوی است ولی حاکم با اینکه آن را صحیح نداشته چرا آن را در مستدرک ذکر کرده است؟ شاید اجتهاد او اختلاف داشته است.

طریق حدیث طیر در یک جزء جمع آوری شده است. و طرق حدیث «من کنت مولاه» که صحیح‌تر می‌باشد، در جزء دیگر جمع نمودم. و صحیح‌تر از آن دو، روایتی است که مسلم از علی نقل کرده که فرمود: پیامبر امی بر من عهد نمود که: ای علی ترا جز مؤمن دوست نمی‌دارد و جز منافق با تو دشمنی ندارد در حالی که عده‌ای او را دوست دارند که فایده‌ای ندارد و عده‌ای از نواصب از روی جهالت با

---

۱ - نکته اصلی حدیث طیر همین است که علی علیه السلام را برترین مردم معرفی نموده است. هر چند این مطلب در بسیاری احادیث دیگر نیز آمده است.

او دشمن هستند. الله اعلم. (۱)

السبکی می‌گوید: نهایت مطلب در جمع گفته‌ها درباره این حدیث این است که اینها دلالت دارد که حاکم حکم به صحت آن کرده است اگر چنین نبود آن را در مستدرک نمی‌آورد، ولی این باعث دلالت بر مقدم داشتن علی بر مهاجرین و انصار و ابوبکر نیست. زیرا احادیث معارض با آن وجود دارد که این حدیث قادر به دفع بر همه نمی‌باشد، چگونه می‌توان گمان کرد که حاکم - علیرغم وسعت حفظ او - علی را مقدم داشته باشد. هرکس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر ابوبکر مقدم دارد بر مهاجرین و انصار بدگویی کرده است. پناه بر خدا از چنین گمان بر حاکم. (۲)

این در مورد مسأله اول.

و اما در مورد مسأله دوم: ذهبی گفته است: «ابو احمد بن عدی می‌گوید: از علی بن عبدالله داهری شنیدم که گفت: از ابن ابی داوود درباره حدیث طبر سؤال کردم گفت: اگر حدیث طبر صحیح باشد نبوت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باطل می‌شود! زیرا حاکی از خیانت خدمتکار پیامبر یعنی انس است. در حالی که خدمتکار پیامبر خائن نمی‌شود.»

ذهبی گفته است: این کلام، سخنی زشت و حرفی بی اساس است. چرا که نبوت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امری قطعی و روشن است. چه حدیث طبر صحیح باشد. چه نباشد. چه ارتباطی بین این دو است؟ انس کسی است که قبل از رسیدن به بلوغ خدمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌کرده است و ممکن است این داستان در زمان عدم تکلیف انس

---

۱ - سیر اعلام النبلاء ۱۶۸/۱۷ - ۱۶۹. اضطراب ذهبی در این است که نهایتاً درمانده است از اینکه حاکم از طرفی گفته است که حدیث صحیح نیست و از طرفی بعنوان حدیث صحیح در کتاب خود نقل کرده است و برای او شگفت است که درباره فضائل امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هر یک از احادیث صحیح تر از دیگری است! پس تکلیف خلیفه اول و دوم چیست؟ از طرف دیگر گروه شیعه دو ستار علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند که از نظر ذهبی مردودند ولی ناصبی‌ها موجهند زیرا از جهالت با آن حضرت دشمنی می‌کنند! (ویراستار) ۲ - طبقات الشافعیه ۱۶۵/۴ - ۱۶۶.

باشد، بر فرض هم که بالغ شده باشد معصوم از اشتباه و خطا نیست و این اشتباه کوچک و قابل تأویل است.

أنس مانع دخول علی ع شده است آنچنانکه گفته شده است. چه اشکالی دارد؟ نبوت پیامبر نافذ و پذیرفته شده است. اگر آنس مانع علی شده و چند بار او را بازگردانده باشد تصور نمی توان کرد که جز او کسی داخل شود و با پیامبر هم غذا گردد.<sup>(۱)</sup>

باید گفت: علت این که ابن ابی داوود درباره حدیث طیر چنین کلامی را می گوید این است که این حدیث از جمله صحیح ترین و مشهورترین فضائلی است که بر امامت آن حضرت بعد از رسول خدا ص دلالت می کند ولیکن باید دانست که دشمنی و عداوت این مرد (ابوداود) نسبت به امیرالمؤمنین ع معروف و مشهور است. به شرح حال وی مراجعه شود.<sup>(۲)</sup>

### تحریف در لفظ حدیث

به همین دلایل و دلایل دیگر برخی عمداً در نقل حدیث، الفاظ آن را مختصر کرده و گروهی دیگر به تحریف آن پرداخته اند.

بخاری حدیث را به این شکل نقل می کند: «از آنس نقل شده که طائری (پرنده ای) به پیامبر ص هدیه شد. آن حضرت فرمود: خداوندا محبوبترین بندگانت را نزد من حاضر کن سپس علی وارد شد.»<sup>(۳)</sup> با این لفظ نیز نقل شده است: «أنس بن مالک می گوید پرنده ای به پیامبر ص عطا شد که پیامبر از آن خوشش آمد. فرمود: خداوندا محبوبترین بندگانت را حاضر کن تا این پرنده را بخورد. در این حال علی ع اجازه ورود خواست، پیامبر ص کلام علی ع را شنید و فرمود داخل شو.»<sup>(۴)</sup>

۱ - سیر اعلام النبلاء ۱۳/۱۳۲.

۲ - سیر اعلام النبلاء ۱۳/۲۲۱ - ۲۳۰.

۳ - التاريخ الكبير ۱/۳۵۷.

۴ - تاریخ کبیر ۲/۲.

احمد بن حنبل آنچه را که در فضیلت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و آنچه را که دال بر خیانت و دروغگویی آنس بود، حذف کرده است<sup>(۱)</sup> و روایت را به شکل دیگری نقل کرده است:

... از آنس بن مالک شنیدم که می‌گفت: روزی سه پرنده به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هدیه شد، آن حضرت خادم خود را با یکی از پرنده‌ها اطعام نمود. روز بعد خادم باقی پرنده‌ها را نزد پیامبر آورد. حضرت فرمود: آیا تو را از برداشتن غذا و نگهداری آن نهی نکردم؟ خداوند هر روز روزی آن روز را می‌بخشد.<sup>(۲)</sup>

عده‌ای نیز روایت را درست نقل کرده و دو موضوع فوق را ذکر نموده‌اند. ولی روایت ابوالشیخ مطلب اول را ذکر نموده و مطلب دوم حذف شده است:

«از آنس بن مالک نقل شده است که گفت: به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرنده‌ای هدیه شد فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن که این پرنده را با من بخورد. در این هنگام علی حاضر شد و نزد پیامبر آن را خورد.»<sup>(۳)</sup>

بعضی نیز هر دو فقره را حذف کرده و پذیرش عذرخواهی آنس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ذکر کرده‌اند:

«آنس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل نموده است مرد به خاطر (حمایت از) قومش مورد ملامت قرار نمی‌گیرد.»

ابن حجر می‌گوید: «این قسمتی از حدیث طبر است.»<sup>(۴)</sup>

### تأویل حدیث و تشکیک در دلالت آن

انکار، تکذیب و تحریف، مشکل را حل نمی‌کند، لذا برخی به تأویل حدیث پرداخته‌اند. باب تأویل برای کسانی که از روی نادانی و هوی نفس سخن می‌گویند،

۱ - دو مطلب در حدیث وجود دارد: الف - فضیلت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ب - خیانت آنس بن

مالک. ۲ - مسند احمد ۱۹۸/۳.

۳ - طبقات المحدثین باصبهان ۲۵۴/۳ ۴ - لسان المیزان، ۵۸/۵.



باز است.

اینان خود را ملزم کرده‌اند<sup>(۱)</sup> که هر چیزی را که بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت داشته باشد، دفع کنند. لذا وجوهی را ذکر کرده‌اند که سست بوده و خدا بر این وجوه قدرت استدلال نداده است. اینان تصریح کرده‌اند که حدیث دلالت بر افضلیت علی برابر ابوبکر دارد و شیعه آن را وسیله‌ای برای طعن بر کسانی که در خلافت مقدم علی علیه السلام بوده‌اند قرار داده است، لذا چاره‌ای جز تأویل حدیث و تغییر معنای حدیث، وجود ندارد.

در این باره مناسب است به کتابهای شروح (المصابیح) و (مشکاة المصابیح) و غیر آن‌ها مراجعه شود. عمده تأویلات آن‌ها بر این اساس است که عبارت «محبوب‌ترین بندگانت نزد تو و من» را به عبارت: «از جمله محبوب‌ترین بندگانت نزد خودت و من»<sup>(۲)</sup> حمل نمایند.<sup>(۳)</sup>

تشکیک عمده‌ای که در دلالت حدیث بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد

---

۱ - در تفسیر نیشابوری بدنبال آنچه رازی در جواب استدلال به آیه نجوی گفته است آمده است: «می‌گویم این کلام خالی از نوعی تعصب نیست، به چه دلیل باید ملتزم شویم که علی رضی الله عنه در همه خلقت‌ها نسبت به دیگران برتری دارد؛ و چرا جایز نیست که او فضیلتی داشته باشد که برای غیر از او از بزرگان صحابه حاصل نشده باشد، همان گونه که از ابن عمر روایت شده است. علی رضی الله عنه سه ویژگی دارد که اگر یکی از آن‌ها برای من می‌بود از چهارپایان سرخ موی برای من بهتر بود: ازدواج او با فاطمه رضی الله عنها، اعطای پرچم به او در روز خیبر، آیه نجوی» طبری ۲۴/۲۸.

۲ - منظور از عبارت دوم این است که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب‌ترین بندگان نیست بلکه او خرد محبوب‌ترین بندگان است لذا این فضیلت مخصوص به ایشان نمی‌شود و افراد دیگری هم خرد محبوب‌ترین بندگان قرار می‌گیرند و لذا افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران منتهی می‌شود لذا عبارت را حمل بر لفظ «از محبوب‌ترین» کرده‌اند. (مترجم)

۳ - و بدین ترتیب مفهوم حدیث را که مصداق آن فقط علی علیه السلام است به مفهوم عام تبدیل کرده‌اند!

نموده‌اند این است که گفته‌اند احتمالاً در آن روز شیخین در مدینه حضور نداشته‌اند!

در حالی که نسبت به آنچه که در این حدیث در روایت بعضی آمده غافل بوده یا خود را به غفلت زده‌اند و آن چنین است که نقل کرده‌اند هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خدا چنان درخواستی نمود، عایشه گفت: «خداوند آن کس را پدر من قرار ده» حفصه گفت: «خداوند آن کس را پدر من قرار ده» و انس گفت: «خداوند او را سعد بن عباده قرار ده» ابویعلی چنین نقل نموده است و در نقل نسائی آمده است که: «ابوبکر وارد شد ولی پیامبر او را رد کرد، سپس عمر وارد شد ولی پیامبر او را نیز رد کرد» (بنابراین ادعای نبودن شیخین در مدینه بیهوده است!) این از جمله موارد تحریفات آنهاست.

#### ادّعی معارضه

آخرین ادّعا، ادّعی وجود احادیث معارض با حدیث طبر است. که در بسیاری از کتب آن‌ها آمده است. و سبکی به آن اشاره کرده است. ولی در اثبات وجود حدیث معارض در مانده‌اند، چرا که نتوانسته‌اند معارض قوی حتی از طرق خودشان و از بین کلمات علمای خودشان بیابند تا بتوانند با حدیث طبر که قطعی الصدور و مورد اتفاق فریقین است معارضه کنند. عمده مطلبی که به عنوان معارض بیان کرده‌اند حدیث: «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر.» «بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید.» است که در بحث‌های آتی در مورد آن سخن خواهیم گفت.

### خلاصه:

به طور خلاصه روشن شد که صدور حدیث طبر توسط رسول خدا ﷺ قطعی بوده و دلالت آن بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام تمام است به گونه‌ای که هیچ شکی در آن نیست و هیچ تأویلی و تشکیکی در آن راه ندارد.

آنچه به عنوان معارض با آن ذکر شده، قدرت معارضه ندارد.

این حدیث طبق کتب اهل سنت رسول خدا ﷺ صادر گشته و بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از آن حضرت دلالت دارد. شرح و تفصیل این مطلب را در کتاب خواهیم دید.

علی حسینی میلانی

محرم الحرام ۱۴۱۶



## گفتار صاحب عباقت\*

سپاس خدای را که حقانیت امیرمؤمنان علی علیه السلام و برتر بودن آنحضرت را از زبان رسولش، به روش‌های گوناگون و در شرایط مختلف بیان نمود و هادیان حقیقی بشر را معرفی فرمود.

... حدیث «طیر مشوی» یکی از مواردی است که پیامبر در ضمن آن صراحتاً علی علیه السلام را محبوب‌ترین انسانها و نزد خدا و رسول معرفی فرمود و راه را بر هر معاندی مسدود ساخت. درود خدا بر پیامبرش که رهائی بخش مردم از گمراهی و شرک و هادی آن‌ها در پیروی حق و نجات دهنده آنان از ضلالت فریبکاران، بوده است. و درود خدا بر خاندان مکرم آنحضرت و سروران و رهبران عالی مقام که از تمسک به ریسمان ولایت آنان جز شقاوت‌مند روی بر نمی‌تابد. به ویژه درود و سلام خدا بر عموزاده و وزیر پیامبر (علی)، که هیچ پرنده‌ای به اوج مقام او دست نیابد. هرچند با همه توان خویش به پرواز درآید، و صبح و شام در رسیدن به اینمقام تلاش کند.

اما بعد، بنده گنه کار - حامد حسین فرزند علامه سید محمد قلی موسوی

---

\* با حذف و اضافه برخی عبارات.

گفتار صاحب عبقات / ۲۱

نیشابوری - که امید است خداوند از گناهانش درگذرد و به رحمت خویش از خطایای او چشم پوشد، می‌گوید:

این کتاب، مجلد چهارم از قسمت دوم کتاب عبقات الانوار فی امامة الاطهار است که به منظور رفع شبهات کتاب «التحفة» پیرامون حدیث طیر (که معروف بین عام و خاص است) نگاشته شده است.

صاحب کتاب «التحفة» حدیث طیر را به عنوان حدیث چهارم از احادیث دال بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام مطرح نموده و برای رهائی از حقیقت آن مطالبی را ذکر کرده که ذهن‌ها و فهم‌ها متحیر شده و افکار صاحبان عقل را به تعجب و می‌دارد.

و این آغاز سخن است. و از خداوند در آغاز و پایان این کار یاری و توفیق می‌طلبیم.

## کلام شیخ عبدالعزیز دهلوی

**حدیث چهارم:** از انس بن مالک: روزی مرغ یا پرنده‌ای را نزد پیامبر حاضر کردند که برای آنحضرت پخته بودند یا به هدیه آورده بودند. پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین مردم را نزد من بیاور تا در خوردن این غذا همراه من باشد. و در این هنگام، علی رضی الله عنه حاضر شد.

در اینکه آن پرنده چه بوده است، روایات متفاوت است. برخی روایات گفته‌اند که پرنده‌ای که نزد پیامبر آورده بودند نعام<sup>(۱)</sup> بوده و برخی حُبَّاری<sup>(۲)</sup> و برخی روایات حَجَل<sup>(۳)</sup> ذکر کرده‌اند.

درباره این حدیث، اکثر محدثین گفته‌اند که این حدیث جعلی است. از جمله کسانی که در جعلی شمردن آن تصریح نموده است، حافظ شمس الدین جزری است. امام محدثین شمس الدین ابو عبدالله دمشقی در کتاب تلخیص می‌گوید: مدتی طولانی در این فکر بودم که حاکم نیشابوری عمل خوبی نکرده است که

---

۱- نعام نوعی مرغابی است.

۲- حُبَّاری پرنده‌ای است که در ایران هویره نام دارد.

۳- حَجَل = کبک.

حدیث طیر را در کتاب مستدرک آورده است و چون آن کتاب را دیدم از وجود احادیث جعلی در آن، وحشت کردم.

با این حال، باز هم حدیث مدعا<sup>(۱)</sup> را ثابت نمی‌کند زیرا قرینه نشان می‌دهد که مراد حدیث محبوب‌ترین مردم نزد خدا، در خوردن با پیامبر می‌باشد (نه در همه موارد)، و شک نیست که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این صفت (خوردن) محبوب‌ترین بوده است. مشارکت فرزند، یا به منزله فرزند با انسان در غذا موجب لذت بیشتر در غذا خوردن خواهد بود. و اگر ادعا کنند که مراد محبوب‌ترین فرد به طور مطلق می‌باشد این حدیث باز هم آن را اثبات نمی‌کند و بر آن دلالت ندارد، زیرا الزامی وجود ندارد که محبوب‌ترین بندگان نزد خدا، پس از پیامبر صاحب ریاست عامه باشد. چه بسیارند اولیای گران قدر، و پیامبران بزرگ الهی که محبوب‌ترین بندگان نزد خدا بودند ولی صاحب ریاست عامه نبودند. مانند زکریا و یحیی و حتی شموئیل که ریاست عامه آن زمان طبق نصّ قرآن، طالوت بود.

هم چنین احتمال دارد که در آن وقت ابوبکر در مدینه منوره حاضر نبوده باشد. و دعای حضرت مخصوص حاضرین باشد نه غائبین، چرا که حضرت می‌فرمایند: خداوندا نزد من حاضر کن. و حاضر کردن شخص غایب از راه دور در مجلس در یک لحظه برای خوردن و نوشیدن تنها از طریق اعجاز قابل تصور است. پیامبران جز در هنگام تحدی با کفار، از خداوند خرق عادت نمی‌طلبند. اگر اینگونه نبود به جنگ و مبارزه و آماده کردن اسباب ظاهری نمی‌پرداختند و در امور عادی به معجزات متوسل می‌شدند.

علاوه بر آن احتمال دارد که مراد پیامبر این باشد که این شخص از «جمله» محبوب‌ترین افراد به خدا باشد. این استعمال رایج و معروف است. همانگونه که در کلام عرب آمده است: فلان شخص عاقل‌ترین و با فضیلت‌ترین مردم است. (منظور، از «جمله» افراد عاقل‌تر و با فضیلت‌تر است)

---

۱- که علی علیه السلام محبوب‌ترین مردم باشد.

بر فرض دلالت حدیث بر مدّعا، باز هم حدیث یارای مقاومت درباره روایات صحیحی که به صراحت دال بر خلافت ابوبکر و عمر می‌باشند ندارد. از جمله روایت: «اقتدا کنید به دو شخص بعد از من ابوبکر و عمر» و غیر ذلک.<sup>(۱)</sup>



می‌گوییم:

حدیث طبر به طور قطع و یقین از احادیث صادر شده از رسول خدا ﷺ است و استدلال پیروان حق به آن، در اثبات امامت بلافصل امیرالمؤمنین ع در اعلی درجه صحت و متانت است. تفصیل این مطلب برای انسانهای منصف در این کتاب خواهد آمد.

اینک به توفیق الهی قبل از ورود به بحث درباره سند و دلالت آن به چند مطلب بعنوان فوائد بحث اشاره می‌شود.



## فوائدی پیرامون حدیث طیر:

■ اسامی راویان حدیث در قرون مختلف

■ گروهی از راویان از مشایخ اجازه پدر دهلوی

■ ذکر کسانی که درباره طرق روایت جداگانه تألیف نموده‌اند

■ ذکر کسانی که به صورت جزم و قطع آن را نقل کرده‌اند

■ ذکر کتاب‌های مشهوری که حدیث طیر را نقل کرده‌اند

■ ذکر راویان حدیث از طبقه تابعین

■ ذکر راویان آن از طبقه صحابه

■ ذکر وجوه صحّت آن

■ ذکر وجوه شهرت آن

■ ذکر وجوه اطمینان و قطع به صدور آن



### فائده اوّل: یادکرد اسامی راویان حدیث طیر در قرون مختلف

حدیث طیر را بزرگانی از پیشوایان اهل سنت در طول قرون مختلف روایت کرده‌اند. از جمله ایشان:

۱ - ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی (سنه ۱۵۰)، روایت وی را ابن اثیر در اسدالغابه ذکر کرده است.

۲ - ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل (سنه ۲۴۱)، این حدیث را در کتاب مناقب علی علیه السلام روایت کرده است.

۳ - عبّاد بن یعقوب رواجنی (سنه ۲۵۰)، این حدیث را در کتاب المعرفه روایت کرده است.

۴ - ابو حاتم محمد بن ادريس رازی (سنه ۲۷۷)، خوارزمی مکی روایت را در کتاب المناقب نقل کرده است.

۵ - ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ ترمذی (سنه ۲۸۹)، حدیث را در جامع الصحیح آورده است.

۶ - ابو عبدالرحمن عبدالله بن احمد بن حنبل (سنه ۲۹۰)، آن را در زوائد المناقب روایت کرده است.

- ۷- احمد بن عیسی بن جابر بلاذری در تاریخش آن را نقل کرده است.
- ۸- ابوبکر احمد بن عمر بن عبدالخالق بزاز (سنه ۲۹۲)، آن را در مسندش نقل کرده است.
- ۹- ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (سنه ۳۰۳) آن را در کتاب خصائص علی روایت کرده است.
- ۱۰- ابویعلی احمد بن علی موصلی (سنه ۳۰۶)، آن را در مسندش نقل کرده است.
- ۱۱- ابوجعفر محمد بن جریر طبری (سنه ۳۱۰)، در کتابی که طرق و الفاظ حدیث را جمع کرده، نقل کرده است.
- ۱۲- ابوالقاسم عبدالله بن محمد بغوی (سنه ۳۱۷)، آن را در معجم الصحابه روایت کرده است.
- ۱۳- ابومحمد یحیی بن صاعد (سنه ۳۱۸) خوارزمی مکی روایت او را در کتاب المناقب ذکر کرده است.
- ۱۴- ابومحمد عبدالرحمن بن ابی حاتم (سنه ۳۲۷) ابن کثیر روایت او را در تاریخ خود نقل کرده است.
- ۱۵- ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربّه قرطبی (سنه ۳۲۸) در کتاب العقد.
- ۱۶- ابو عبدالله حسین بن اسماعیل محاملی (سنه ۳۳۰) در کتاب الامالی.
- ۱۷- ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده (سنه ۳۳۳) در کتاب الطیر
- ۱۸- ابوالحسین علی بن حسین مسعودی (سنه ۳۴۵) در کتاب تاریخش مجروح الذهب آن را ثبت کرده است.
- ۱۹- احمد بن سعید بن فرقد جدی، ذہبی روایت او را در المیزان و ابن حجر در لسان المیزان ذکر کرده اند.

فوائدی پیرامون حدیث طبر / ۳۱

۲۰- ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (سنه ۳۶۰) آن را در معجم الکبیر معجم متوسط نقل کرده است.

۲۱- ابومحمّد عبدالله بن محمّد واسطی معروف به ابن سقّا (سنه ۳۷۳)، ذهبی و ابن مغزلی روایت او را نقل کرده‌اند.

۲۲- ابواللیث نصر بن محمّد سمرقندی (سنه ۳۷۶)، آن را در المجالس آورده است.

۲۳- ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد ملقب به صاحب (سنه ۳۸۵)، خوارزمی مکی شعر او را در این باره نقل کرده است.

۲۴- ابوحفص عمر بن احمد واعظ ابن شاهین (سنه ۳۸۵)، آن را در جزئی از حدیثش روایت کرده است. و ابن مغزلی روایت او را نقل کرده است.

۲۵- ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی (سنه ۳۸۵)، در کتاب العلل.

۲۶- ابوالحسن علی بن عمر بن شاذان سگری حربی (سنه ۳۸۶) محب طبری در الرياض النضرة روایت او را نقل کرده است.

۲۷- ابو عبدالله عییدالله بن محمّد بن بطّه عکبری (سنه ۳۸۷)، در کتاب الإبانة.

۲۸- ابوبکر محمّد بن عمیر بن بکیر نجّار در جزء خویش آن را نقل کرده است محب طبری و دیگران از او روایت کرده‌اند.

۲۹- ابو عبدالله محمّد بن عبدالله حاکم نیشابوری (سنه ۴۰۵)، در کتاب المستدرک علی الصحیحین و نیز در کتاب دیگری که در طرق حدیث نوشته است، این روایت را نقل کرده است.

۳۰- ابوسعید عبدالملک بن محمّد نیشابوری خرکوشی (سنه ۴۰۷)، در شرف المصطفی.

۳۱- ابوبکر محمّد بن موسی بن مردویه اصفهانی (سنه ۴۱۰)، در کتابی که در طرق حدیث تألیف کرده است.

- ۳۲- ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (سنهٔ ۴۳۰)، در حيلة الاولیاء در کتاب الطیر.
- ۳۳- ابوطاهر محمد بن احمد بن همدان خراسانی (سنهٔ ۴۴۱)، در کتاب طرق حدیث طبر.
- ۳۴- احمد بن مظفر عطار فقیه شافعی (سنهٔ ۴۴۱)، ابن مغزلی از او در المناقب روایت کرده است.
- ۳۵- ابوبکر احمد بن حسین بیهقی (سنهٔ ۴۵۸)، خوارزمی مکی در المناقب از او روایت کرده است.
- ۳۶- محمد بن احمد بن سهل معروف به ابن بشران (سنهٔ ۴۶۲) ابن مغزلی روایت او را ذکر کرده است.
- ۳۷- ابو عمر یوسف بن عبدالله معروف به ابن عبدالبر قرطبی (سنهٔ ۴۶۳) در کتاب بهجة المجالس.
- ۳۸- ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (سنهٔ ۴۶۳) در تاریخ بغداد.
- ۳۹- ابوالحسن علی بن محمد جلابی معروف به ابن مغزلی (سنهٔ ۳۸۳)، در کتاب المناقب.
- ۴۰- ابوالمظفر منصور بن محمد سمعانی (سنهٔ ۴۸۹) در فضائل الصحابة.
- ۴۱- محیی السنهٔ ابو محمد حسین بن مسعود فراء بغوی (سنهٔ ۵۱۶) در مصابیح السنه.
- ۴۲- ابوالحسن زرین بن معاویه عبدری (سنهٔ ۵۳۵) در المجمع بین الصحاح السنه.
- ۴۳- محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی در کتاب الخصائص العلویه.
- ۴۴- ابوالمؤید الموفق بن احمد خوارزمی مکی (سنهٔ ۵۶۸) در کتاب مناقب علی بن ابی طالب.



فوائد پیرامون حدیث طبر / ۳۳

۴۵- عمر بن محمد بن خضر اردبیلی معروف به ملاً در کتاب وسیله التبعّدین.

۴۶- ابوالقاسم علی بن حسن معروف به ابن عساکر (سنه ۵۷۱) در کتاب تاریخ خود نقل کرده است.

۴۷- ابوالسعادات مبارک بن محمد معروف به ابن اثیر جزری (سنه ۶۰۶) در جاع الاصول.

۴۸- ابوالحسن علی بن محمد معروف به ابن اثیر جزری (سنه ۶۳۰) در أسد الغابة.

۴۹- ابو عبدالله محمد بن محمود و عروف به ابن نجار (سنه ۶۴۳) در کتاب تاریخ خود آن را نقل کرده است.

۵۰- ابوسالم محمد بن طلحه قرشی (سنه ۶۵۲) در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول.

۵۱- شمس الدین ابوالمظفر یوسف سبط ابن جوزی (سنه ۶۵۴) در تذکرة خواصّ الأممه.

۵۲- ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی (سنه ۶۵۸) در کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب.

۵۳- محبّ الدین احمد بن عبدالله طبری (سنه ۶۹۴) در دو کتاب خود الرياض النضرة و ذخائر العقبی روایت کرده است.

۵۴- ابراهیم بن محمد حموی (سنه ۷۲۲) در فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین.

۵۵- فخرالدین هانسوی در دستور الحقائق.

۵۶- ولی الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح.

۵۷- ابوالحجاج یوسف بن عبدالرحمن مزّی (سنه ۷۴۳) در تحفة الأشراف لمعرفة الاطراف.

۵۸- شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبی (سنه ۷۴۸) در کتابی که در جمع طرق حدیث تألیف کرده است و نیز در بعضی از تألیفات خود به آن اشاره کرده است.

۵۹- محمد بن یوسف زرنندی (سنه هفتصد و پنجاه و اندی) در نظم در السمطین و در مجامع الوصول.

۶۰- شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل.

۶۱- شهاب الدین شمس الدین زاوی دولت آبادی هندی ملک العلماء (سنه ۸۴۹) در هدایة السعداء.

۶۲- شهاب الدین احمد بن علی معروف به ابن حجر عسقلانی (سنه ۸۵۲) در المطالب العالیة و غیر آن.

۶۳- علی بن محمد معروف به ابن صباغ مالکی (سنه ۸۵۵) در الفصول المهمه فی معرفة الائمة.

۶۴- حسین بن معین الدین یزدی میبیدی (سنه ۸۷۰) در الفواتح فی شرح دیوان علی.

۶۵- عبدالله بن محمد مطیری در الرياض الزاهرة فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهرة.

۶۶- احمد بن محمد حافی حسینی در التبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاب.

۶۷- عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری در نزهة المجالس و منتخب النفائس.

۶۸- فضل الله بن روزبهان خنجی شیرازی در کتاب الباطل.

۶۹- جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (سنه ۹۱۱) در جمع الجوامع.

۷۰- احمد بن محمد معروف به ابن حجر مکی (سنه ۹۷۳) در المنح المکیه بشرح الهمزیه.

- ۷۱- علی بن حسام الدین متقی هندی (سنه ۹۷۵) در کنز العمال.
- ۷۲- عباس مشهور به میرزا مخدوم جرجانی (سنه ۹۹۵) در نواقض الروافض.
- ۷۳- ابراهیم بن عبدالله وهابی یمینی شافعی در الاکتفاء فی فضل الأربعة الخلفاء.
- ۷۴- عطاءالله بن فضل الله شیرازی (سنه ۱۰۰۰) در الأربعین.
- ۷۵- شیخ بن علی بن محمد جعفری (سنه ۱۰۶۳) در کنز البراهین الکسیبیه.
- ۷۶- ابومهدی عیسی بن محمد ثعالبی (سنه ۱۰۸۰) به نقل از ذهبی در تعالیم اسناد روایت کرده است.
- ۷۷- حسام الدین بن محمد بایزید السهاری در مرافض الروافض.
- ۷۸- میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در مفتاح النجاة از ترمذی نقل کرده است.
- ۷۹- محمد صدر عالم در معارج العلی از ترمذی نقل کرده است.
- ۸۰- ولی الله احمد بن عبدالرحیم عمری (سنه ۱۱۷۶) (پدر دهلوی) در قرّة العینین و ازالة الخفاء.
- ۸۱- محمد بن اسماعیل امیر صنعانی (سنه ۱۱۸۲) در الروضه الندیة.
- ۸۲- مولوی مبین بن محبّ الله سهالی کهنوی در وسیلة النّجاة.
- ۸۳- عبدالعزیز بن ولی الله (دهلوی) متوفی سال ۱۲۳۹ که مورد خطاب ماست. این حدیث را در رساله‌ای که موضوع آن بیان عقیده پدرش می باشد آورده است و به علاوه در کتاب بستان المحدثین و نیز در فتاوی خود در جواب بعضی از سؤال کنندگان آن را ثبت کرده است.
- ۸۴- محمد بن اسماعیل عمری (سنه ۱۲۴۷) که برادر زاده دهلوی است. او روایت را در کتاب منصب الامامة نقل کرده است.

۸۵- مولوی حسن علی محدّث که شاگرد دهلوی است در کتاب تفریح الأحباب از ترمذی نقل کرده است.

۸۶- نورالدین سلیمانی ساکن رامفور که در الدر الیتیم نقل کرده است.

۸۷- مولوی ولیّ الله بن حبیب الله سهالی کهنوی (سنه ۱۲۷۰) در مرآة المؤمنین.

۸۸- سلیمان بن ابراهیم قندوزی بلخی (سنه ۱۲۷۰) در ینابیع المودّة.



فائده دوّم: عده‌ای از بزرگان راویان حدیث از مشایخ اجازه ولی الله دهلوی<sup>(۱)</sup>

گروهی از پیشوایان ناقل حدیث که در فائده اول از آنها نام برده شد، از مشایخ اجازه پدر دهلوی می‌باشند که روایت توسط مشایخ هفتگانه<sup>(۲)</sup> (مشهور به راویان حرمین که همگان بر فضل آنان معترفند) از ایشان نقل شده است. و اینان عبارتند از:

- ۱- ابوحنیفه نعمان بن ثابت
- ۲- احمد بن محمد بن حنبل
- ۳- ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ ترمذی
- ۴- عبدالله بن احمد بن حنبل
- ۵- ابوبکر احمد بن عمرو بزّاز
- ۶- ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی
- ۷- ابویعلیٰ احمد بن علی موصل
- ۸- ابو جعفر محمد بن جریر طبری

---

۱- ولی الله دهلوی پدر عبدالعزیز دهلوی است.

۲- اسامی مشایخ هفتگانه در صفحات بعد آورده شده است.

- ۹- ابو عبدالله حسین بن اسماعیل محاملی
- ۱۰- ابوالقاسم سلیمان بن احد طبرانی
- ۱۱- ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی
- ۱۲- ابو عبدالله عیdale الله بن محمد بن بطهٔ عکبری
- ۱۳- ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری
- ۱۴- ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی
- ۱۵- ابوبکر احمد بن حسین بیهقی
- ۱۶- ابو عمر یوسف بن عبدالله معروف به ابن عبدالبر قرطبی
- ۱۷- ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی
- ۱۸- محیی السنهٔ حسین بن مسعود بغوی
- ۱۹- علی بن حسن بن عساکر دمشقی
- ۲۰- مجد الدین المبارک بن اثیر الجزری
- ۲۱- عز الدین علی ابن اثیر جزری
- ۲۲- محمد بن محمود معروف به ابن نجار بغدادی
- ۲۳- یوسف بن قزعلی معروف به سبط ابن جوزی
- ۲۴- محب الدین احمد بن عبدالله طبری
- ۲۵- ابوالمجامع ابراهیم بن محمد حموی
- ۲۶- ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب تبریزی
- ۲۷- ابوالحجاج یوسف بن عبدالرحمن مزّی
- ۲۸- شمس الدین محمد بن احمد ذهبی
- ۲۹- شهاب الدین احمد بن علی معروف به ابن حجر عسقلانی

۳۰- جلال الدین عبدالرحمن سیوطی

۳۱- احمد بن محمد معروف به ابن حجر مکی

۳۲- علی بن حسام الدین متقی هندی

۳۳- عطاء الله بن فضل الله شیرازی

راویان مذکور حدیث طبر را از پیامبر ﷺ روایت کرده یا به آن اعتراف دارند. شیخ ولی الله (پدر دهلوی) نیز بواسطه مشایخ (هفتگانه) از اینان روایت کرده است. شیخ ولی الله در توصیف این هفت نفر در اول کتاب خود (الارشاد الی مهمّات الاسناد) چنین می گوید:

«فصل استاد من - الحمد لله - متصل است به هفت نفر از مشایخ بزرگوار، پیشوایان، مشهور به حرمین محترمین، که شرق و غرب بر فضیلت اینان اجماع دارند و عبارتند از:

شیخ محمد بن علاء بابلی، شیخ عیسی مغربی جعفری، شیخ محمد بن محمد بن سلیمان ردانی مغربی، شیخ ابراهیم بن حسن کردی مدنی، شیخ حسن بن علی عجیمی مکی، شیخ احمد بن محمد نخلی مکی، شیخ عبدالله بن سالم بصری.

هریک از اینان رساله ای دارند که اسناد گوناگون در علوم مختلف در آن ها گردآوری شده است. توضیح هر یک به شرح زیر است:

- **بابلی:** به من اجازه نقل تمامی احادیث «منتخب الاسانید» را که شیخ عیسی برای او جمع نموده، داده است. شیخ ما، ابوطاهر محمد بن ابراهیم کردی از پدرش و از مشایخ سه گانه ای که پس از نام پدرش ذکر شده اند، همگی از بابلی روایت کرده اند.

- **شیخ عیسی:** شیخ ما، ابوطاهر کتاب «مقالید الاسانید» را به من مناوله نمود و تمامی آنچه را که ابوطاهر از چهار نفری که ذکر آن ها را کرده است به من اجازه نقل داد.

- **ابن سلیمان:** شیخ ما ابوطاهر، مشافهه و از مصنف مکاتبة تمامی آنچه در تألیف او «صلة الخلف» وجود دارد به من اجازه داد. و نیز تمامی آنچه پسرش محمد در آن داشته و تمامی آنچه سید عمر ابن بنت الشیخ عبدالله بن سالم از جدش از او روایت کرده، به من اجازه داد.

- **کردی:** ابوطاهر همه تألیف وی «الأمم» با قرائت خود بر پدرش را سماعاً بر من اخبار نمود.

- **عجیمی:** شیخ تاج الدین دهان رساله‌ای تألیف کرد که اسناد خود را به طور مبسوط در آن آورده است و ابوطاهر از طریق خود او همه آنچه را عجیمی نقل کرده به من اجازه داده است.

ابوطاهر قاری دروس عجیمی و از شاگردان خاص او بوده است. وی کتاب «الستة» را به طور کامل بر شیخ قرائت کرده است. از شیخ تاج الدین قلعی حنفی مفتی مکه اوائل «الستة» و مقداری از مسند درامی و موطأ محمد و آثار او را سماع کرده ام اجازه نقل تمام آنچه روایتش از عجیمی برای او صحیح بوده را به من داده است.

- **نخلی:** رساله‌ای دارد که اسانیدش در آن موجود است و ابوطاهر از طریق او به من اجازه روایت داده است و نیز شیخ عبدالرحمن نخلی فرزند شیخ احمد مذکور، آن رساله را به من داد و از طریق پدرش اجازه نقل آن را صادر نمود.

- **بصری:** فرزندش شیخ سالم رساله‌ای تألیف کرد که سید عمر از جد خود شیخ عبدالله اجازه نقل آن و اجازه نقل تمام آنچه روایتش برای او صحیح است، به من داده است. و نیز ابوطاهر هم از طریق او به من اجازه داده است. ابوطاهر مسند امام احمد را به طور کامل در کنار قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او شنیده است و کتاب شمائل ترمذی را به طور کامل بر او قرائت کرده است. جز حدیث سمر النساء این حدیث را از او سماع کرده است.»

با توضیحات فوق باید گفت:



از مراجعه به این کتاب هایی که اسانید این مشایخ هفتگانه در آن جمع شده است، می یابیم که:

\* ابوحنیفه از مشایخ اجازه شیخ ابراهیم کردی (یکی از آن هفت تن) است. وی در کتاب الامم لأيقاظ الهمم می گوید: «مسند امام ابوحنیفه رضی الله عنه برای حسین بن محمد بن خسرو بلخی به سند خود از فخرین بخاری از ابی طاهر برکات بن ابراهیم خشوعی دمشقی از مؤلف آن نقل نموده است.»

\* احمد بن حنبل از مشایخ اجازه شیخ عیسی مغربی (یکی از آن هفت نفر) می باشد این مطلب بر هرکس که به مقالید الاسناد رجوع کند مخفی نیست. آن جا که مسند احمد بن حنبل و طرق وی در روایتش آمده است.

- و نیز: احمد حنبل از مشایخ ابراهیم کردی است وی در کتاب الامم می گوید: «مسند امام احمد بن محمد بن حنبل شیبانی - که خداوند از او راضی شود و سعیش را مشکور بگرداند - شنیدم قسمتی از آن را بر شیخ ما امام صفی الدین احمد - که خدایش رحمت کند - به سند سابقش به فخرین بخاری: بر ما روایت کرد ابوعلی حنبل بن عبدالله بن فجر مکبر، از ابوالقاسم هبة الله بن محمد بن عبدالواحد بن حصین، از ابوعلی حسن بن علی تمیمی مذهب واعظ، از ابوبکر احمد بن جعفر قطیعی گفت: بر ما حدیث کرد عبدالله بن امام احمد و او گفت: پدرم بر من حدیث کرد.»

- و نیز: احمد از مشایخ شیخ حسن عجمی است همان گونه که در رساله الدّهان که آن را به (کفایة المتطلع لما ظهر و خفی من غالب مرویات شیخنا العلامه الحسن بن علی العجمی حنفی) نام نهاده است.

- و هم چنین او از مشایخ شیخ عبدالله بن سالم بصری که یکی از مشایخ هفت گانه است. به طوری که این مطلب بر کسی که به رساله اسانید او به نام (الإمداد بمعرفة علو الاسناد) مراجعه کند، پوشیده نیست.

\* ترمذی از مشایخ عیسی مغربی است به طوری که بر مراجعه کننده به کتاب

مقالید الاسناد پوشیده نیست. او می‌گوید: «کتاب جامع کبیر متعلق به ابو عیسی ترمذی که بر ما روایت کرده به ما اجازه نقل آن را داد به همراه عللی که در آخرش آمده است از مشایخ سه گانه او به سندشان از ابن غازی از ابو عبدالله محمد بن محمد بن عمر بن رشید از پدرش از شرف الدین محمد بن عبدالخالق بن طرخان القرشی الأموی از ابوالحسن علی بن نصرین مبارک انصاری مکی مشهور به ابن بنا - پدر او در حرم شریف بنا بود - و نیز به سند دیگر از شهاب مرزوق به ابن مرزوق حفید از ابی طیب محمد بن علوان تونسسی از ابوالعباس احمد عبرینی از ابو عبدالله محمد بن صالح از قاضی ابی قطران از ابوالحسن بن کوثر که او و ابن بنا گفتند: بر ما قرائت کرد ابوالفتح عبدالملک بن ابی سهل کروخی به صورت سماع از قاضی عامر بن محمود بن قاسم الأزدی که گفت: بر ما قرائت کرد ابو عبدالله محمد عبدالجبار بن محمد جراحی مروزی که گفت: حدیث کرد بر ما ابوالعباس محمد بن احمد بن محبوب محبوبی مروزی که او گفت: بر ما قرائت کرد حافظ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره ترمذی، سپس آن را ذکر کرد.»

و هم چنین ترمذی از مشایخ کردی در کتاب الأمم

و نیز از مشایخ عجمی در کفایة المتطلع است.

و نیز از مشایخ بصری در الامداد می‌باشد.

و نیز او از مشایخ نخلی - که یکی از مشایخ هفت گانه است - در الرسالة می‌باشد.

\* عبدالله بن احمد از مشایخ: عیسی مغری، بصری، و عجمی می‌باشد و این مطلب بر هر که به سندهای آنان در روایتشان از مسند احمد بن حنبل رجوع کند، آشکار است.

\* بزّاز از مشایخ شیخ عیسی مغربی در مقالید الاسناد است و نیز از شیوخ عجمی در کفایة المتطلع محسوب می‌شود آن جا که سندها به مسند بزّاز در آن یاد می‌شود.

\* نسائی از مشایخ شیخ مغربی در مقالید الاسناد و کردی در الامم و عجمی در

کفایة المتطَّلَع و بصری در الامداد و نخلی در الرسالة می باشد. عبارت الامم به این صورت است:

« کتاب سنن حافظ ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی - که خدا او را بیامرزد - شنیدم بر شیخ ما امام صفی الدین احمد رضی الله عنه به سند سابقش به تنوخی و او با سماع از ایوب بن نعمة الله نابلسی که او گفت: ما را آگاه کرد اسماعیل بن احمد عراقی از عبدالرزاق بن اسماعیل قوینی که گفت: بر ما قرائت کرد ابو محمد عبدالرحمن بن حمد دونی که گفت: بر ما قرائت کرد ابونصر احمد بن حسین قاضی دینوری معروف به کسار که گفت: بر ما قرائت کرد حافظ ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق قاضی دینوری معروف به ابن سنی که گفت: نسائی بر من قرائت کرد.»

\* ابویعلی از مشایخ مغربی و عجیمی محسوب می شود.

\* طبری از مشایخ عجیمی است. در کفایة المتطَّلَع آمده است: « کتاب تاریخ کبیر امام ابو جعفر محمد بن جریر طبری که علامه علی اجهوری روایت کرد از سراج عمر بن جائی از قاضی القضاة زکریا انصاری از شرف ابو الفتح محمد بن قاضی ابوبکر مراغی از ابوالحسن علی بن محمد بن ابی المجد دمشقی از ابو محمد قاسم ابن عساکر از ابوالحسن بن مقری از ابو الفتح بن بطی از ابو عبدالله محمد بن فتوح حمیدی از امام ابو عمر یوسف بن عبدالبر و حافظ ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن خرم که هر دو گفتند: بر ما قرائت کرد ابو عمر احمد بن محمد بن جوربی از ابوبکر احمد بن فضل بن عباس دینوری که گفت: بر ما قرائت کرد مؤلف ابو جعفر محمد بن جریر طبری سپس آن را ذکر کرد.»

\* محاملی از مشایخ مغربی است که در مقالید الاسناد، سندش را به امالی محاملی می رساند.

\* طبرانی از مشایخ مغربی است و او در مقالید الاسناد سندش را به معجم های سه گانه طبرانی می رساند.

و هم چنین از مشایخ عجیمی است که در کفایة المتطَّلَع آمده است.

و نیز او از مشایخ بصری است که در الامداد آمده است.  
و نیز وی از مشایخ کردی است همان گونه که در الامم آمده است.  
\* دارقطنی از مشایخ عیسی مغربی است، چنانکه در مقالید الاسناد در روایت سنن دارقطنی آمده است.  
و هم چنین او از مشایخ عجمی است که در کفایة المتطلع در سند روایت مذکور آمده است.

و نیز او از مشایخ بصری در کتاب الامداد و کردی در الامم است.  
\* ابن بطّۀ از مشایخ مغربی است زیرا وی از مشایخ جلال الدین سیوطی است که در کتاب زادالمسیر ذکر شده است. و مغربی به طور کامل با اسناد زادالمسیر روایت می کند لذا هرکس که شیخ سیوطی باشد، شیخ مغربی هم خواهد بود و از این رو ابن بطّۀ از مشایخ مغربی محسوب می شود که جزء مشایخ هفت گانه است.  
\* حاکم از مشایخ مغربی در مقالید الاسناد است، و طریق خود را به صحیح حاکم که مستدرک اوست ذکر می کند.

و هم چنین وی از مشایخ کردی در الامم می باشد آنجا که می گوید: «کتاب مستدرک متعلق به حاکم، حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری است. با سند به ابن مقبّر و او از ابو الفضل احمد بن طاهر میهنی از ابوبکر احمد بن علی بن خلف شیرازی از حاکم، به او و سایر کتاب های او.»

و نیز او از مشایخ عجمی است که در کفایة المتطلع آمده است.  
و نیز از مشایخ بصری در الامداد است که با سند گذشته از الامم روایت می کند.  
\* ابونعیم، الشیخ المغربی می باشد همان طور که در مقالید الاسناد آمده است و نیز شیخ کردی در الامم و شیخ عجمی در کفایة المتطلع، و شیخ بصری در الامداد می باشد. بصری می گوید:

«اما کتاب حلیة متعلق به ابونعیم که سند آن به فخر بن بخاری و او از ابن لبان از

حداد تا ابونعیم می‌رسد.»

\* بیهقی از مشایخ شیخ مغربی و کردی و عجیمی و بصری و نخلی می‌باشد.

\* ابن عبدالبرّ از مشایخ مغربی و عجیمی می‌باشد که سند را به کتاب استیعاب

او می‌رساند

\* خطیب بغدادی از مشایخ مغربی و عجیمی است

\* بغوی از مشایخ مغربی است زیرا او از مشایخ ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن

مخلوف ثعالبی است همان طور که در کتاب (غنیمة الوافد و بغیة الطالب الماجد)

متعلق به ابوزید آمده است. این کتاب را شیخ مغربی با اجازه خود در مقالید اسناد

روایت می‌کند. پس هرکس که در کتاب غنیمة الوافد شیخ ابوزید باشد، از مشایخ

مغربی هم محسوب می‌شود که بغوی هم جزء آنهاست.

و نیز او از مشایخ کردی است. در کتاب الامم آمده است: «معالم التنزیل از حافظ

ابومحمد حسین بن مسعود بغوی، ملقب به محیی الدین السنّة و سایر تصنیفات او

مثل شرح السنّة و مصابیح با اسناد به فخر بن بخاری و او از فضل الله بن ابی سعد

نوقانی و او از بغوی.»

\* هم چنین او از مشایخ عجیمی در کفایة المتطلّع می‌باشد.

\* و نیز از مشایخ بصری در الامداد می‌باشد.

\* ابن عساکر از مشایخ عجیمی است. کفایة المتطلّع می‌گوید:

«در تاریخ دمشق متعلق به امام حافظ ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن

عساکر دمشقی - رحمة الله تعالی - بدان خبر داد: از علامه شهاب احمد خفاجی از

شیخ حسن کرخی از شیخ الاسلام زکریا بن محمد انصاری از حافظ تقی الدین

محمد بن فهد مکی از ام عبدالله عائشه بنت محمد بن عبدالهادی مقدسیه از

محمد بن محمد بن شیرازی از جدش محمد شیرازی از مؤلف آن.»

\* مجدالدین ابن اثیر از مشایخ عجیمی است که در کتاب کفایة المتطلّع اسنادش

را به کتاب جامع الاصول ذکر کرده است.

\* عزالدین بن اثیر هم از مشایخ عجمی است که در کتاب کفایة المتطّلع اسنادش را به کتاب اسدالغابة ذکر کرده است.

\* ابن نجّار هم از مشایخ عجمی است که در کتاب کفایة المتطّلع سندش را تا کتاب تاریخ المدینه متعلّق به او ذکر کرده است.

\* سبط ابن جوزی نیز از مشایخ عجمی است که در کتاب کفایة المتطّلع سندش را تا کتاب مرآة الزّمان تألیف او ذکر کرده است.

\* محبّ طبری نیز از مشایخ عجمی است، در کتاب کفایة المتطّلع سندش را تا الریاض النضرة ذکر کرده است.

\* و نیز حموی از مشایخ عجمی است، زیرا وی در طریق اسناد عجمی به کتاب الحاوی و کتاب اللباب نوشته عبدالغفار بن عبدالکریم قزوینی قرار دارد. در کتاب کفایة المتطّلع چنین آمده است:

«کتاب الحاوی و اللباب و شرح آن العجّاب و غیر آن متعلّق به علامه نجم الدّین عبدالغفار بن عبدالکریم قزوینی که بدان خبر داد از شیخ احمد العجل از امام یحیی طبری از حافظ عبدالعزیز بن فهد و حافظ عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی از مشایخ سه گانه، خاتمة الحقاظ شهاب الدّین احمد بن علی بن حجر عسقلانی و قاضی کمال الدّین ابوالفضل محمّد و خواهرش ام کمال کمالیة، دو فرزند علامه نجم الدّین محمّد بن ابوبکر مرجانی: عزّبن فهد افزوده و گفته است:

ام الفضل هاجر دختر محدّث شرف الدّین محمّد بن ابوبکر مقدّسی، حافظ سیوطی نیز افزوده است: برای ما نقل کرد مسند شام زین الدّین ابوهریره عبدالرحمن از حافظ شمس الدّین محمّد بن احمد بن عثمان ذهبی از ابی مجامع ابراهیم بن حمویه جوینی از مؤلّفش علامه.»

\* از این اسناد آشکار است که حموی از مشایخ ابن حجر عسقلانی و سیوطی، حتّی از مشایخ ذهبی است.

فوائدی پیرامون حدیث طبر / ۴۷

\* خطیب تبریزی نیز از مشایخ عجمی است، به طوری که در کفایة المتطّلع به مشکاة المصابیح اسناد می دهد.

\* مزّی از مشایخ عجمی است، که در کفایة المتطّلع سندش را تا تهذیب الکمال ذکر می کند و هم چنین او از مشایخ مغربی در مقالید الاساتید است.

\* ذهبی از مشایخ عجمی است در کفایة المتطّلع آمده است:

«تواریخ حافظ کبیر شمس الدّین محمّد بن احمد بن عثمان ذهبی دمشقی بدان خبر داده است، از شیخ محمّد بن علاء الدّین بابلّی از معمر محمّد حجازی شعرانی از معمر بن آرکماس از حافظ احمد بن حجر عسقلانی که گفت: گروهی آن را برای ما نقل کردند، از جمله فرزند مؤلّف مسند ابوهریره عبدالرحمن از پدرش حافظ...»

\* ابن حجر عسقلانی از مشایخ شیخ عیسی مغربی است. در مقالید الاسناد آمده است:

«و اما فتح الباری و مقدّمه آن متعلّق به حافظ ابوالفضل بن حجر، سماعاً و قرائةً به آن دو و اجازه به غیر آن دو به ما خبر دادند: از اساتید سه گانه اش با واسطه سندشان به ابن غازی، از حافظ شمس الدّین محمّد بن عبدالرحمن سخاوی و حافظ ابو عمر و عثمان دیمی و به سند دیگر به شیخ الاسلام زکریا انصاری که هر سه گفتند: حافظ ابوالفضل شهاب الدّین احمد بن علی بن حجر عسقلانی رحمته الله به ما خبر دادند از آن دو کتاب و سایر تصانیفش و نام آن دو را ذکر کرد.»

هم چنین او از مشایخ کردی است، همان طور که در الامم در طریق روایت صحیح بخاری قرار دارد.

و هم چنین او از مشایخ عجمی است، به طوری که در کفایة المتطّلع سندش را به فتح الباری ذکر می کند.

و هم چنین او از مشایخ بصری است همان طور که در الامداد آمده است.

و هم چنین او از مشایخ نخلی است همان طور که در رساله اش آمده است.

\* و سرانجام سیوطی از تمام مشایخ هفت گانه نقل می‌کند. در کتاب الارشاد فی مهمّات الاسناد آمده است: «فصل - سند این مشایخ هفت گانه منتهی می‌شود به دو امام حافظ و الگو و مشهور به شیخ الاسلام: زین الدین زکریّا و شیخ جلال الدّین سیوطی.»

\* و اما ابن حجر مکی از مشایخ کردی است همان طور که در الأمم در ذکر طریق روایت صحیح بخاری آمده است.

و هم چنین او از مشایخ عجمی است، طریق روایت خود را دو کتاب شرح الهمزیه و شرح الشمائل ابن حجر مکی ذکر کرده است.

و هم چنین او از مشایخ بصری است که در الامداد آمده است و نیز از مشایخ نخلی است همان گونه که در رساله اش آمده است.

\* و اما علی متقی هندی از مشایخ عجمی است در کفایة المتطلّع آمده است: «دو کتاب تبویب جامع کبیر و جامع صغیر با زیاده‌ای در جامع الکبیر، متعلّق به امام علامه قبله اهل سلوک نورالدّین علی بن حسام الدّین متقی رحمة الله تعالی به این دو کتاب و سایر مؤلفات او خبر داده است: علامه علی بن امام عبدالقادر طبری مکی از دامادش شیخ محمّد عارف از پدرش شیخ اهل عرفان عبدالوهاب بن ولی الله هندی، از مؤلف کتاب، استادش، عارف به خداوند متعال شیخ علی بن حسام الدّین متقی، و آن را ذکر کرده است.

و اما جمال الدّین محدّث شیرازی، از مشایخ شیخ عبدالله بصری در الامداد است که در طریق روایت او از کتاب مشکاة المصابیح خطیب تبریزی واقع شده است. و بر کسی که به آن کتاب مراجعه کند این مطلب پوشیده نیست.

حال می‌گوئیم: تعجّب بسیار از دهلوی است، که این حدیث شریف را تکذیب کرده است و ندانسته است که جماعتی از بزرگان شیوخ مشایخ پدرش آن را روایت کرده‌اند و گروهی از استادان استادانش این حدیث را نقل نموده‌اند! ای کاش می‌دانستم چگونه از این حدیث اعراض کرده و افتخار پدر نقّاد خود را باطل کرده



فوائدی پیرامون حدیث طبر / ۴۹

است. در حالی که پدرش سند خود را به شیوخ بزرگ هفت گانه خود متصل ساخته، وی اظهار داشته که شیوخ آن‌ها راوی روایات و اخبار جعلی بوده و افترا زندگان احادیث و آثار می‌باشند؟!





### فائده سوم: یادکرد نام گردآوردندگان طرق حدیث طبر.

گروهی از بزرگان محدثین درباره حدیث طبر تألیف مخصوص داشته و طرق و اسانید آن را در کتاب‌های جداگانه جمع آوری کرده‌اند و آن‌ها از این قرارند:

- ۱- ابوجعفر محمد بن جریر طبری، بنا به نقل ابن کثیر شامی در تاریخ خود.<sup>(۱)</sup>
- ۲- ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید معروف به ابن عقده، بنا بر نقل ابن شهر آشوب.<sup>(۲)</sup>
- ۳- ابوعبدالله حاکم که: گنجی<sup>(۳)</sup> و ابن تیمیه<sup>(۴)</sup> و عسقلانی<sup>(۵)</sup> ذکر کرده‌اند.
- ۴- ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، ابن تیمیه<sup>(۶)</sup>، عسقلانی<sup>(۷)</sup> و ابن حجر مکی<sup>(۸)</sup> آن را ذکر کرده‌اند.
- ۵- ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، ابن تیمیه از ابو موسی مدینی<sup>(۹)</sup> نقل کرده

---

۱- البداية و النهایة ۳۵۴/۷. ۲- مناقب آل ابی طالب ۲/۲۸۲.

۳- کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب ۱۵۲.

۴- منهاج السنّة ۹۹/۴. ۵- لسان المیزان ۴۲/۱.

۶- منهاج السنّة ۹۹/۴. ۷- لسان المیزان ۴۲/۱.

۸- المنح المکیّه فی شرح الهمزیّه. ۹- منهاج السنّة ۹۹/۴.

است.

۶- ابوظاهر محمدبن احمد معروف به ابن حمدان بنا بر نقل ذهبی<sup>(۱)</sup> و ابن کثیر<sup>(۲)</sup> در تاریخ خود و سیوطی<sup>(۳)</sup>.

۷- شمس الدین محمدبن احمد ذهبی که خود بر این مطلب تصریح کرده است.<sup>(۴)</sup>

### وجوه دلالت این مطلب بر اعتبار حدیث

تألیف کتابی مستقل توسط پیشوایان حدیث و جمع آوری اسانید آن بطور جداگانه از جهات زیر بر اعتبار حدیث و بطلان سخنان ناروای دهلوی و امثال او، دلالت می‌کند:

#### ۱- ظن قوی به صدور حدیث

کثرت طرق و راویان حدیث، به طوری که باعث شده تألیف مستقلی در آن صورت گیرد، و این مطلب موجب یقین نسبت به صدور آن از رسول خدا ﷺ خواهد بود، چرا که معمولاً اجتماع تعداد زیاد راویان در طبقات مختلف بر دروغ امری محال است.

بهرتر بود دهلوی قبل از اشکال بر حدیث شریف، از این تألیفات ارزشمند آگاه می‌شد. شاید اشتغال به شئون ریاست! وی را از جستجو و تحقیق باز داشته است.

#### ۲- صحت حدیث

سبکی در شرح حال حاکم نیشابوری صاحب مستدرک و در مقام دفاع از وی،

---

۱- تذکرة الحفظ ۱۱۱۲/۳. ۲- البدایة و النهایة ۳۵۴/۷.  
۳- طبقات الحفظ ۴۲۶. ۴- تذکرة الحفظ ۱۰۴۳/۳.

می‌گوید:

«ابن طاهر ذکر می‌کند که حدیث طبر را با خط حاکم دیده است که در مجلّدی ضخیم جمع آوری کرده است. می‌گوید: نامه‌ای برای او نوشتم و اظهار تعجب کردم.»

می‌گویم: نهایتاً ذکر این حدیث دلالت دارد بر این که حاکم نیشابوری بر صحّت آن، حکم کرده است زیرا در غیر این صورت آن را در مستدرک ذکر نمی‌کرد. ولیکن این حدیث بر برتری علی رضی الله عنه، بر شیخ مهاجرین و انصار ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلالت ندارد. چراکه در این مورد احادیث معارض قوی‌تری وجود دارد که حدیث طبر توانایی مقابله با آن را ندارد. و چگونه می‌توان گمان کرد که حاکم با وجود گستردگی حفظش، علی را بر ابوبکر مقدم داشته باشد. هرکس علی را بر ابوبکر مقدم دارد بر مهاجرین و انصار طعن زده است. و پناه بر خدا که به حاکم چنین گمان برده شود.»<sup>(۱)</sup>

به هر حال، روشن است جمع این حدیث در کتاب، بر حکم به صحّت آن دلالت دارد و جمع‌کنندگان طرق حدیث به صحّت آن حکم می‌کنند و اگر این گونه نبود حاکم آن را در کتاب خود «المستدرک علی الصحیحین» قرار نمی‌داد.

### ۳- حَسَن بودن حدیث

اگر بپذیریم که جمع طرق حدیث بر حکم به صحیح بودن آن دلالت نداشته باشد، کثرت طرق و اسانید حدیث را به درجه حَسَن می‌رساند، اگرچه تک تک آن طرق حسن نباشد کمترین سخنی که می‌توان گفت این است که حدیث حسن است. اما این مطلب که حدیث به واسطه کثرت طرق آن، حسن محسوب می‌شود، نزد محققین یک امر مسلّم است. و شاهد بر این مطلب در عبارات‌های آن‌ها بسیار است. بعنوان مثال:

---

۱- طبقات الشافعیة الکبری ۱۶۵/۴.

مناوی در شرح (احبّ الادیان الی الله الحنیفیة السمحة) می‌گوید: «هیشمی گفته است: در طریق این حدیث عبدالله بن ابراهیم غفاری قرار دارد و او از نظر علم حدیث ناشناخته است ولیکن وی نقل می‌کند که از رسول خدا سؤال شد کدامیک از ادیان نزد خدا محبوب‌تر است؟ پیامبر نیز پاسخ وی را داد. شیخ ما عراقی گفته است: در سند این روایت محمد بن اسحاق قرار دارد که آن را به طور معنعن نقل نموده و در روایت تدلیس کرده و از ضعف نقل نموده است. لذا به آن نمی‌توان احتجاج کرد.

علائی گفته است: ولی این حدیث طرقی دارد که با انضمام آنها آن را از درجه حسن پائین نمی‌آورد.»<sup>(۱)</sup>

مثال دیگر: مناوی در شرح حدیث (احبّ الطعام الی الله) می‌گوید: (بیهقی بعد از سخنانی که به طبرانی و ابویعلی نسبت می‌دهد، می‌گوید: در طریق حدیث عبدالمجید بن ابی رواد است که موجب ضعف روایت است. با اینحال زین الدین عراقی می‌گوید: اسناد روایت حسن است. شاید این سخن به اعتبار طرق آن باشد. بیهقی بعد از نقل روایت می‌گوید: عبدالمجید بن عبدالعزیز بن ابی رواد در نقل آن از ابن جریح متفرّد است و ذهبی وی را در زمره ضعفاء و متروکین قرار داده است.

منذری می‌گوید: ابویعلی و طبرانی و ابوالشیخ در الثواب همگی روایت را از عبدالمجید بن ابی رواد که وی توثیق شده است نقل کرده‌اند و گفته است: ولی در حدیث نکاره و مطلب منکری وجود دارد.»<sup>(۲)</sup>

مثال دیگر: در شرح حدیث (اطلبوا العلم ولو بالصین) می‌گوید: (ابن جوزی حکم به جعل بودن آن کرده است ولی با کلام مزی که می‌گوید: حدیث طرقی دارد که در مجموع، آن را به درجه حسن می‌رساند) با ابن جوزی منازعه شود.<sup>(۳)</sup>

---

۱- فیض القدیر - شرح الجامع الصغیر ۱/۱۶۹.

۲- فیض القدیر - شرح جامع الصغیر ۱/۱۷۲.

۳- فیض القدیر - شرح جامع الصغیر ۱/۵۴۲.

#### ۴- قوت حدیث

به فرض هم بپذیریم که حدیث طبر با وجود تعدد طرقش به درجه حسن نمی‌رسد و هیچ کدام از طرق به تنهایی مورد استناد قرار نمی‌گیرد، ولی نزد اهل سنت ثابت است که بعضی از طرق، بعضی دیگر را تقویت می‌کنند، بنابراین متن حدیث تقویت می‌شود و شایستگی احتجاج و استدلال به آن را پیدا می‌کند و شواهد این قاعده بسیار است.

از جمله:

ابن حجر عسقلانی در شرح حدیث ولایت از طریق بریده می‌گوید: احمد نیز این حدیث را از طریق اجلح کندی از عبدالله بن بریده با همه تفصیلش نقل کرده و در آخر آن افزوده است: (درباره علی بد نگویید، زیرا او از من است و من از اویم و او بعد از من ولی شماس است.)

احمد و نسائی نیز این حدیث را از طریق سعد بن عبیده از عبدالله بن بریده، به طور مختصر نقل کرده‌اند و در آخر آن می‌گویند: پیامبر ﷺ در حالی که چهره‌اش برافروخته شده بود فرمود: هر که من ولی او هستم علی نیز ولی او است. حاکم این حدیث را به همین صورت به تفصیل بیان می‌کند و این طریقی است که بعضی بعضی دیگر را تقویت می‌کند.<sup>(۱)</sup>

ابن وزیر در کلام خود پیرامون حدیث (يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله) می‌گوید: «گاهی طرق ضعیف زیاد شده و موجب تقویت متن حدیث می‌گردد (بر حسب قلت یا کثرت ضعف) همچنانکه از عرف علم حدیث در مراتب جرح و تعدیل روایات این مطلب دانسته می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

مناوی در شرح حدیث (أفة العلم النسيان) می‌گوید: از دو طریق این روایت را از

---

۱- فتح الباری - شرح صحیح البخاری ۵۴/۸ کتاب المغازی.

۲- الرّوض الباسم فی الدّب عن سنة أبي القاسم: ۳۲.

ابن ابی شیبیه نقل کرده و اکتفا به متهم بودن راوی نموده است. ظاهراً اکتفاء مصنف بر اسناد ابن ابی شیبیه از دو طریق این است که طریق دیگری را نمی‌شناخته است و الاً برای تقویت آن دو طریق، آن را ذکر می‌کرد. زیرا روایت معلول و دچار عیب است. در حالی که مسأله برخلاف آن است و این حدیث به طور کامل به شکل زیر نقل شده است:

دارمی در مسندش، عسکری در الامثال از اعمش، و نیز ابن عدی از او از چند طریق با این عبارت نقل نموده است: (آفة العلم النسیان و اضاعته أن تحدّث من لیس به بأهل) از طریق دیگری از قیس بن ربیع عبارت (و اضاعته أن تضعه عند غیر اهله) آمده است قسمت صدر حدیث از ابن مسعود بیهقی در الدخل نقل شده است. حافظ عراقی گفته است: مطین در مسندش از حدیث علی با عبارت: (آفة الحدیث الکذب و آفة العلم النسیان) نقل کرده است.

بنابراین شایسته است که مصنف کثرت نقل از راویان را حاکی از تقویت آن بدانند. (۱)

## ۵ - حفظ حدیث از طعن و افتراء

تعدد طرق حدیث و کثرت ناقلان آن موجب می‌شود که حدیث از ورود طعن بر آن حفظ شود. بعنوان مثال مناوی در شرح حدیث (اتق الله، حیثما کنت...) می‌گوید: مصنف رحمه الله از ناقلان بسیاری نقل نموده تا طعن بر آن را برطرف نماید. (۲)

بر این اساس می‌گوییم: کثرت طرق حدیث طبر و راویان و ناقلان آن - به طوری که گروهی تألیفات خاصی در این مورد انجام داده‌اند - برای ردّ طعن دهلوی کافی است و خدا را بر این مطلب سپاس و شکر باید نمود.

---

۱ - فیض القدیر - شرح الجامع الصغیر ۵۲/۱.

۲ - فیض القدیر - شرح جامع الصغیر ۱۲/۱.



## ۶- اگر ایرادی در حدیث بود بیان می‌کردند

ذهبی در شرح حال ابی زرعه می‌گوید: «می‌گوییم: او تصنیفات زیادی دارد که در آنها مانند سایر حفاظ، احادیث منکر را نیز روایت کرده و وضعیّت حدیث را بیان ننموده است. و این از مواردی است که موجب نکوهش حافظ تبیین است.»<sup>(۱)</sup>

براین اساس می‌گوییم: اگر روایت کردن احادیث منکر و بیان نکردن حالت وضع باعث نکوهش حافظ است، پس نوشتن کتاب پیرامون حدیث جعلی و روشن نکردن وضع آن، سزاوار نکوهش بیشتری خواهد بود. و حتی موجب سقوطی بزرگ و توهینی زشت برای مؤلف است.

حال در مورد امثال ابن جریر طبری، و ابن عقده و حاکم چه باید گفت که درباره حدیث طبر مطالبی نوشته و طرق آن را جمع کرده است و اگر اشکالی در آن بود، وضعیّت آن را بیان ننموده است؟! که چنین گمان باطلی نسبت به آن‌ها برده نشود.

## ۷- اگر حدیث باطل بود آن را نمی‌نوشتند

سبکی در شرح حال حاکم بعد از عبارتی که مقدم داشته می‌گوید:

«جا دارد که از ابن طاهر به خاطر نوشتن این حدیث در کتابش، با وجود این که به بطلان آن عقیده دارد تعجب نمود. زیرا نوشتن باطل باعث گسترش روایت باطل و فریب جاهلان نسبت به آن می‌شود.

تعجب بیشتر از حاکم است که از کسی نقل می‌کند که اعتقاد به صحت آن دارد.»<sup>(۲)</sup>

بنابراین سخن می‌گوییم: جلالت شأن مصنفین حدیث طبر - و گستردگی حفظ و شأن والای آنان مانع این است که علی‌رغم اعتقاد به بطلان حدیث، آن را نوشته و طرق آن را جمع کنند.

۲ - طبقات الشافعیة الكبرى ۱۶۶/۴.

۱ - تذکرة الحفاظ ۱۰۰۰/۳.

بنابراین، ایشان به صحّت حدیث معتقد بوده و مفاد آن را پذیرفته‌اند. و این برای اثبات حدیث و بطلان شبههٔ دهلوی کافی است. توفیق از سوی خداوند است.



## فائده چهارم: یادکرد نام کسانی که حدیث را بطور قطع و ارسال مسلم نقل کرده‌اند

عده‌ای از بزرگان، حدیث طیر را نقل کرده‌اند و آن را بطور قطع و جزم به رسول خدا ﷺ نسبت داده‌اند. اینگونه نقل، دال بر صحت (یا حداقل حسن بودن) حدیث خواهد بود. و از جمله این افراد:

۱- ابوالحسن مسعودی، آنجا که از جمله فضائل امیرالمؤمنین ع را نقل کرده، و می‌گوید:

«سپس دعای پیامبر ﷺ است، هنگامی که آنس پرنده را خدمت آن حضرت آورد که فرمودند: خدایا بهترین بندگان را نزد من حاضر کن که با من همراه باشد. سپس علی ع داخل شد - تا آخر حدیث - این حدیث و احایث دیگر از جمله فضایل علی ع است که در وی جمع شده است و سایرین از آن بی بهره‌اند.»<sup>(۱)</sup>

۲- ابن عبدالبر، آن جا که می‌گوید: «به پیامبر ﷺ پرنده‌هایی هدیه شد...»<sup>(۲)</sup>

۳- محمدبن طلحه، که می‌گوید: «پیامبر ﷺ روزی - در حالی که پرنده‌ای برای خوردن نزد او بود - فرمود....»

---

۲- بهجة المجالس.

۱- مروج الذهب ۷۱۱/۱.

۴- الصفوری، که می‌گوید: «انس رضی الله عنه گفت: برای پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی حاضر شد، حضرت نام خدا را برد و لقمه‌ای تناول کرد و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان خود را نزد من حاضر کن...»<sup>(۱)</sup>

۵- ابن روز بهان، که می‌گوید: «حدیث طبر مشهور است و فضیلتی بزرگ و منقبتی والا برای حضرت علی رضی الله عنه می‌باشد ولی دلالت نص و صریح (به خلافت جانشینی علی رضی الله عنه) ندارد.»<sup>(۲)</sup>

۶- الخفوری، که می‌گوید: «به پیامبر صلی الله علیه و آله پرنده‌ای هدیه شد...»<sup>(۳)</sup>

۷- شاه ولی الله، که می‌گوید: «به پیامبر صلی الله علیه و آله مرغ بریانی تقدیم شد...»<sup>(۴)</sup>

### ذکر حدیث بطور جزم و قطع، حکم به صحّت یا حسن بودن آن است

از نظر محدّثان و راویان احادیث این مسأله ثابت است که ذکر حدیث بطور قطع، حکم به صحّت یا حسن بودن آن است. و اگر حدیث صحیح یا حسن نباشد به این شکل ذکر نمی‌شود. عده‌ای از دانشمندان حدیث بر این مطلب تصریح کرده‌اند.

نووی می‌گوید: «علما می‌گویند: کسی که می‌خواهد حدیثی را روایت کند، باید در آن بنگرد، اگر صحیح یا حسن است بگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده‌اند یا چنین کاری را انجام داده‌اند یا شبیه آن از عبارتهائی که حاکی از قطع و یقین است استفاده کند. ولی اگر حدیث ضعیف باشد نباید بگوید: پیامبر چنین گفت یا فلان کار را کرد یا فلان دستور را صادر کرد یا نهی کرد یا عبارتهای مشابه این‌ها، بلکه از عبارتهایی نظیر، روی عنه کذا، جاء عنه کذا، یروی، یذکر، یقال، بلغنا، و مشابه آنها، استفاه کند. والله اعلم.»<sup>(۵)</sup>

۱- نزهة المجالس.

۲- ابطال الباطل، نسخه خطی.

۳- کنز البراهین الکسیه.

۴- قرّة العینین فی تفضیل الشیخین.

۵- المنهاج - شرح صحیح مسلم ۷۱/۱.

سیوطی در تعلیق بر صحیحین می‌گوید: «هر حدیثی که با صیغه جزم نقل شود مانند: قال، فعل، امر، روی و ذکر فلان، حکم به صحّت حدیث از جانب کسی است که حدیث را نقل می‌کند، زیرا او حق ندارد جز در حالتی که حدیث نزد او صحیح است با الفاظ جزم و قطع آن را روایت کند.»<sup>(۱)</sup>

- در جای دیگر بعد از ذکر جعلی بودن احادیثی که از ابی بن کعب در فضیلت سوره سوره قرآن نقل کرده‌اند، می‌گوید: «مفسرین مانند ثعلبی و واحدی و زمخشری و بیضاوی که در تفسیر خود این روایات را ذکر کرده‌اند، به خطا رفته‌اند. عراقی می‌گوید: ولی کسانی که سند احادیث را ابراز کرده‌اند مانند دو مفسر اول، معذورند زیرا بررسی کیفیت سند را به عهده خواننده گذارده‌اند، گرچه سکوت نسبت به آن جایز نیست. اما کسی که سند آن را ذکر نکرده و حدیث را به صیغه جزم روایت کرده است، اشتباه او فاحش‌تر است.»<sup>(۲)</sup>

حال باید گفت: چگونه می‌توان تصور کرد بزرگانی که حدیث طبر را به صورت جزم و یقین ذکر کرده و به عدم صحت یا حسن بودن آن اعتقاد داشته، و مرتکب چنین خطای بزرگ و غیر قابل گذشت شده باشند؟!



---

۱ - تدریب الرّواۃ - شرح تقریب النواۃ ۹۰/۱.

۲ - همان، ۲۴۴/۱.



فائده پنجم: کتاب‌هایی که حدیث طیر را نقل نموده و مأخذ نقل سایر علما شده‌اند

برخی از کتاب‌های مشهور و معتبری که بزرگان علماء اهل سنت حدیث طیر را از آن‌ها نقل کرده و در زمره اجازات<sup>(۱)</sup> ایشان قرار گرفته است، عبارتند از:

۱- مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، از احمد بن حنبل.

۲- الجامع الصحیحین، نوشته محمد بن عیسی ترمذی.

۳- زوائد المناقب، تألیف احمد بن حنبل به روایت پسرش عبدالله.

۴- المسند، نوشته ابو یعلیٰ موصلی.

۵- العلل، ابوالحسن دارقطنی.

۶- الأبانة، ابن بطّة.

۷- المستدرک، حاکم نیشابوری.

۸- حلیة الاولیاء، ابونعیم اصفهانی.

۹- بهجة المجالس، ابن عبدالبرّ قرطبی.

---

۱- طرق تحمل و نقل حدیث عبارتند از: سماع، قرائت، اجازة، مناولة و... .

- ۱۰ - تاریخ بغداد، ابوبکر خطیب.
- ۱۱ - مصابیح السنّة، محیی السنّة بغوی.
- ۱۲ - الجمع بین الصحاح السنّة، رزین عبدری.
- ۱۳ - تاریخ دمشق، ابن عساکر دمشقی.
- ۱۴ - جامع الاصول، ابن اثیر جزری.
- ۱۵ - أسد الغابة، ابن اثیر جزری.
- ۱۶ - الرياض النضرة، محب الدّین طبری.
- ۱۷ - ذخائر العقبی، محب الدّین طبری.
- ۱۸ - مشکاة المصابیح، خطیب تبریزی.
- ۱۹ - تحفة الاشراف، ابو حجاج هزّی.
- ۲۰ - تذکرة الحفاظ، شمس الدّین ذهبی.
- ۲۱ - لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی.
- ۲۲ - جمع الجوامع، جلال الدین سیوطی.
- ۲۳ - المنح المکیّة، ابن حجر مکی.
- ۲۴ - کنز العمّال، علی متقی هندی.

### مناقب احمد بن حنبل

این کتاب و سایر مصنفات احمد از مروّیات سیوطی است. سیوطی در زاد المسیر می‌گوید: «مسند امام احمد بن حنبل: شیخ العالم تقی الدّین شمنی - برای من آن را روایت کرد حدود ثلث اول را نزد او قرائت کردم و باقی آن را به من اجازه داد. - شیخ ما قاضی القضاة عزالدّین ابوالبرکات احمد بن قاضی القضاة برهان الدّین ابراهیم بن قاضی القضاة ناصر الدّین نصرالله کنانی حنبلی و فرزندان دایی اش شهاب



احمد و الف و نشوان فرزندان جمال عبدالله بن قاضی القضاة علاء الدین علی کنانی حنبلی - برای چهار نفر فوق به نحو سماع بر کتاب ثلاثیات و اجازه برای باقی کتاب‌های وی - گفتند که جمال عبدالله مذکور برای ما روایت کرد

- سه نفر گفتند: همه کتاب‌ها را به نحو سماع و الف و نشوان گفتند: ثلاثیات را به نحو سماع باقی کتاب‌ها را به نحو اجازه - علاء الدین ابوالحسن علی بن احمد عرضی برای ما روایت کرد که زینب بنت مکی بن علی الدین حرّانی - به نحو سماع - و فخر بن بخاری به نحو اجازه روایت کردند.

به سند دیگر محمد بن مقبل از صلاح بن ابی عمر برای من نقل کرد که فخر بن بخاری برای ما - به نحو سماع - روایت کرد. گفتند: ابوعلی حنبل بن عبد بن فرج مکبر برای ما روایت کرد از ابوالقاسم هبة الله بن محمد بن عبدالواحد بن حصین از ابوعلی حسن تمیمی المذهب واعظ از ابوبکر احمد بن جعفر قطیعی گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن امام احمد گفت: پدرم برای من آن را روایت کرد.

و به سند دیگر از فخر بن بخاری از ابوالیمین کندی از ابوبکر محمد بن عبدالباقی انصاری از حسن بن علی جوهری از ابوبکر قطیعی.

سراج قزوینی گفت: با این اسناد روایت می‌کنیم تمامی تألیفات امام احمد و فرزندش عبدالله را بعضی به نحو سماع و باقی را از طریق اجازه - از هر شیخی که از افراد ذکر شده روایت نموده باشد.

پوشیده نماند که زادالمسیر و نیز المناقب از مرویات ابی مهدی ثعالبی می‌باشند.

## جامع ترمذی

این کتاب از مرویات سیوطی ثعالبی و کردی و عجمی و بصری و نخلی و الامیر و شوکانی و شاه ولی الله می باشد. عبارت های ثعالبی و کردی و عجمی و بصری و نخلی را ملاحظه نمودید. و اینک عبارت های سایرین:

سیوطی در زادالمسیر می گوید:

«جامع ترمذی: روایت کرد برای من ابوالعبّاس احمد بن عبدالقادر بن محمد بن طریق الساوی - قسمتی از آن به نحو قرائت و اجازه نسبت به باقی آن - و نیز ابوالفضل محمد بن عمر بن حصین از هری به نحو اجازه برای من روایت کردند. و گفتند: ابواسحاق تنوخی آن را برای ما روایت کرد - اولی به نحو اجازه و دومی به نحو سماع قسمتی از آن و اجازه نسبت به سایر آن - و او گفت: ابوالحسن علی بن محمد بن محمود بن جامع بندنیجی برای ما روایت کرد از ابو منصور محمد بن علی بن عبدالصمد بغدادی معروف به ابن هنی از حافظ ابو محمد عبدالعزیز بن محمود بن اخضر از ابوالفتح عبدالملک بن ابی سهل بن ابی قاسم کروخی. بند نیجی می گوید: برای ما روایت کرد ابو محمد عبدالخالق بن انجب البشتیری به نحو اجازه از کروخی و او گفت: ابو عامر محمود بن قاسم ازدی و ابوبکر احمد بن عبدالصمد الفورجی برای ما روایت کردند از ابو محمد عبدالجبار بن محمد بن عبدالله بن جراح مروزی از ابوالعبّاس محمد بن محبوب از ترمذی.»

محمد الامیر در رساله الاسانید می گوید: «و اما جامع حافظ ابو عیسی ترمذی، آن را به نحو مسلسل از صوفیه روایت می کنم، شیخمان از شیخ صمیدی صوفی از شیخ او شیخ عقیلة مکی صوفی از شیخ حسن عجمی صوفی از شیخ احمد بن محمد قشاشی صوفی از شیخ احمد بن علی شناوی صوفی از پدرش علی بن عبدالقدّوس شناوی صوفی از شیخ عبدالوهاب شعرانی صوفی از شیخ زکریا بن محمد فقیه صوفی از عارف بالله زین الدّین مراغی عثمانی صوفی از استاد صوفیه شرف الدّین اسماعیل بن ابراهیم جبرتی عقیلی صوفی از مسند ابوالحسن علی بن عمر دابی صوفی از استاد اهل تحقیق شیخ محب الدّین محمد بن علی بن عربی

طائی حاتمی صوفی از شیخ الشیوخ عبدالوهاب بن علی بن سکینه بغدادی صوفی از ابوالفتح عبدالملک بن عبدالله کروخی صوفی از شیخ محقق حافظ ابواسماعیل عبدالله بن محمد انصاری هروی شیخ الاسلام صوفی از عبدالجبار جراحی از ابوالعباس محمد بن احمد بن محبوب محبوبی از مؤلف کتاب یعنی ترمذی ابو عیسی محمد بن سوره بن موسی ضحاک سلمی ضریر بوغی.

شوکانی در (إتحاف الأكابر باسناد الدفاتر) می گوید:

«سنن ترمذی: همه آن را به نحو سماع از شیخمان سید علامه عبدالقادر بن احمد روایت می کنم با سند مذکور در تفسیر ثعلبی تا شماخی از احمد بن محمد سراجی یمنی از زاهر بن رستم اصفهانی از قاسم بن ابی سهیل هروی از محمود بن قاسم ازدی از عبدالجبار بن محمد مروزی از محمد بن احمد بن محبوب مروزی از مؤلف.

با سند دیگر، از شیخمان با اسنادی که در ابتدای این مختصر آمده است، تا محمد بابلی از نورعلی بن یحیی زیادی از رملی، با اسنادی که اخیراً گذشت تا ابن طبرزد از عبدالملک بن ابی سهل کروخی از محمود بن قاسم ازدی از عبدالجبار بن محمد مروزی از محمد بن محبوب از مؤلف.

و با سند دیگر، از شیخ مذکور از محمد بن طیب مغربی از ابراهیم بن محمد بن مراغی از احمد بن محمد عجل از یحیی بن مکرم طبری از جدش محب طبری از زین الدین مراغی از ابوالعباس احمد بن ابی طالب حجار از ابوالنجا اللتی از ابوالوقت از ابو عامر یزدی از ابو محمد جراحی از ابوالعباس محبوبی از مؤلف.

و به سند دیگر، از شیخمان سید علی بن ابراهیم بن عامر با اسناد سابق در سنن ابی داوود تا ربیع، از سخاوی از ابن حجر از برهان تنوخی از قاسم بن عساکر از عبدالرحمن بن محمد بن مسعود از محمد بن علی بن صالح از ابو عامر ازدی از ابو محمد جراحی از ابوالعباس محمد بن احمد محبوبی از مؤلف.

و به سند دیگر، از شیخمان حسن بن اسماعیل مغربی با اسنادی که در سنن

ابوداؤد گذشت تا علی بن احمد مرحومی از ابراهیم دعاوی از شهاب قلیوبی از نورزیادی از شمس رملی از زکریا انصاری از شمس اللقانی از احمد ابن ابو ذرعه از پدرش زین عبدالرحیم عراقی از عمر عراقی از علی بن بخاری از ابن طبرزد با سند سابقش تا مؤلف.

و به سند دیگر، از شیخمان یوسف بن محمد بن علاء الدین مزجاجی از پدرش از جدش از ابراهیم کردی، با سندی که در سنن ابوداؤد گذشت تا ابن طبرزد با اسنادی که در اینجا ذکر شد تا مؤلف.

شاه ولی الله در کتاب (الارشاد الی مهمات الاسناد) - بعد از ذکر اسنادش نسبت به مشایخ هفت گانه تا زین الدین زکریا، و جلال الدین سیوطی به شهاب الدین احمد بن ابی طالب حجار معروف به ابن شحنه، و فخرالدین ابوالحسن علی بن احمد بن عبدالواحد معروف به ابن بخاری و شرف الدین عبدالؤمن بن خلف دمیاطی - می گوید:

«اما جامع ترمذی، ابن بخاری آن را از عمر بن طبرزد روایت کرده و می گوید: برای ما روایت کرد ابو الفتح عبدالملک بن ابی القاسم عبدالله بن ابی سهل کروخی از ابو عامر محمود بن قاسم ازدی و ابوبکر احمد بن عبدالصمد تاجر غورجی و ابونصر عبدالعزیز بن احمد هروی تریاقی از اول مناقب ابن عباس تا آخر کتاب، - به غیر از جزء آخر آن را کروخی از ابوامظفر عبیدالله بن علی بن یاسین دهان هروی سماع کرده است - همگی گفتند: برای ما روایت کرد ابو محمد عبدالجبار بن محمد بن عبدالله بن ابی جراح مروزی از شیخ ثقه امین ابوالعباس محمد بن محبوب بن فضیل تاجر محبوبی از ترمذی.»

### زوائد کتاب المناقب

از مرویات سیوطی است به طوری که از عبارت گذشته از زادالمسیر دانسته می شود. این کتاب و الزوائد از مرویات ثعالبی است.

### مسند ابویعلی

این کتاب از مرویات سیوطی و ثعالبی و کردی و امیر و شوکانی و شاه ولی الله می باشد. سیوطی در زادالمسیر می گوید: «مسند ابویعلی محمد بن مقبل از صلاح بن ابی عمر از ابوالحسن بن بخاری و ابوالفضل احمد بن هبة الله بن عساکر هر دو از ابوروح عبدالعزّ بن محمد هروی از تمیم بن ابی سعید جرجانی، از ابوسعید محمد بن عبدالرحمن کنجرودی از ابو عمر و حمدان از ابویعلی آن را برای مت نقل کرد.»

محمد امیر در (رسالة الاساتید) می گوید: «مسند حافظ ابویعلی احمد بن علی تمیمی موصلی را با سند مذکور تا فخر بن بخاری روایت می کنم و او از ابوروح عبدالعزّ بن محمد هروی نقل می کند. وی می گوید: برای ما حدیث کرد تمیم بن ابی سعید جرجانی از ابوسعید محمد بن عبدالرحمن کنجرودی از محمد بن احمد بن حمدان از ابویعلی.»

شوکانی در (اتحاف الاکابر) می گوید: «مسند ابویعلی را روایت می کنم با اسناد مذکور تا فخر بن بخاری از ابوروح عبدالعزیز بن محمد هروی از تمیم بن ابی سعید جرجانی از ابوسعید محمد بن عبدالرحمن کنجرودی از محمد بن احمد بن حمدان از مؤلف.»

شاه ولی الله در (الارشاد الی مهمات الاسناد) می گوید: «اما مسند ابی یعلی، ابن بخاری آن را روایت کرده است، از ابوروح عبدالعزّ بن محمد از تمیم بن ابی سعید جرجانی از ابوسعید محمد بن عبدالرحمن کنجرودی از محمد بن احمد بن حمدان از ابویعلی.»

### العلل

از مرویات سیوطی می باشد به طوری که از عبارت گذشته از زادالمسیر فهمیده می شود. این کتاب از مرویات ثعالبی است. زوائد نیز از مرویات ثعالبی است.

## الابانه

از مرویات سیوطی می باشد زیرا وی همه تألیفات ابن بطّه را روایت کرده است. همان طور که در گذشته از عبارت زادالمسیر دانسته شد. و این کتاب از مرویات ثعالبی است. الابانه نیز از مرویات ثعالبی هم محسوب می شود.

## مستدرک

از مرویات سیوطی، ثعالبی، کردی، عجمی، بصری، امیر، شوکانی و شاه ولی الله می باشد. در این مورد عبارات ثعالبی و کردی و عجمی و بصری از نظر گذشت. سیوطی در زادالمسیر می گوید: «کتاب المستدرک حاکم با اسناد گذشته تا ابن مقیر: از ابوالفضل میهنی از ابوبکر احمد بن علی بن خلف، از حاکم، به ایم کتاب و سایر کتاب هایش، همه سندها از اجازات است.»

امیر در (رسالة الاسانید) می گوید: «مستدرک حاکم ابو عبدالله نیشابوری که به او ابن الیبیع گفته می شود... آن را با سند گذشته روایت می کنم تا ابن مقیر از ابوالفضل احمد بن طاهر میهنی از ابوبکر احمد بن علی بن خلف شیرازی از حاکم، با اجازه نسبت به سایر کتب او.»

شوکانی در (اتحاف الاکابر) می گوید: «مستدرک حاکم را شیخمان یوسف بن محمد بن علاء الدین مزجاجی از پدرش از جدش از شیخ ابراهیم کردی روایت می کنم و به سند دیگر از شیخمان سید عبدالقادر بن احمد از شیخ او عبدالخالق بن ابوبکر مزجاجی از محمد ابراهیم کردی از پدرش و به سند دیگر روایت می کنم از شیخمان سید مذکور از شیخ علاء الدین بن عبدالباقی از محمد بن علاء الدین از پدرش از ابراهیم کردی و به سند دیگر آن را از شیخ مذکور از شیخ محمد حیات السندی از سالم بن عبدالله بن سالم بصری از پدرش از ابراهیم کردی روایت می کنم و به سند دیگر از شیخمان سید علامه علی بن ابراهیم بن عامر از شیخ ابوالحسن سندی از شیخ او محمد حیات السندی از سالم بن عبدالله بصری از پدرش از

ابراهیم کردی نقل می‌کنم.

به سند دیگر از شیخمان صدیق بن علی مزجاجی از شیخ او سلیمان بن یحیی اهدل از احمد بن محمد اهدل از احمد بن محمد بن علی از ابراهیم کردی روایت می‌کنم. ابراهیم کردی آن را از شیخ خود احمد بن محمد مدنی از شمس رملی از زین الدین زکریا از عبدالرحیم بن محمد بن فرات از محمود بن خلیفه منیحی از عبدالمؤمن بن خلف دمیاطی از علی بن حسین بن المقیر از احمد بن طاهر مهینی از احمد بن علی بن خلف شیرازی از مؤلف روایت می‌کند.»

شاه ولی الله در (الارشاد) می‌گوید: «اما مستدرک حاکم، دمیاطی آن را از ابی المقیر از ابوالفضل احمد بن طاهر مهینی از ابوبکر احمد بن علی بن خلف شیرازی از حاکم نقل می‌کند.»

### حلیة الاولیاء

از مرویات سیوطی، ثعالبی، کردی، عجمی و بصری و امیر شوکانی و شاه ولی الله دهلوی می‌باشد. سیوطی در (زادالمسیر) می‌گوید: «کتاب الحلیة از ابونعیم: این کتاب را هاجر بنت محمد مقدسی - بعضی از آن به نحو سماع و اجازه نسبت به سایر آن - برای من روایت کرده است و می‌گوید: برای ما روایت کرد ابراهیم بن داوود آمدی، به همان نحو برای ما روایت کرد. و او از ابراهیم بن علی بن یوسف زرزائی - به نحو سماع کل کتاب - از حافظ شرف الدین دمیاطی به شکل سماع - از حافظ ابوالحجاج یوسف بن خلیل از ابوالمکارم احمد بن محمد لبان از ابوعلی حدّاد از ابونعیم.

و به سند دیگر از نجیب حرانی از ابی المکارم - اجازه - و با سند دیگر از محمد بن مقبل از صلاح از ابن عمر از فخر بن بخاری از ابوالمکارم آن را نقل می‌کند.»

امیر در (رسالة الاسید) می‌گوید: «کتاب حلیة و مستخرج علی صحیح مسلم،

متعلق به ابونعیم احمد بن عبدالله، آن را به سند تا فخر بن بخاری از ابوجعفر محمد بن احمد بن نصر از ابو علی حسن حدّاد از حافظ ابونعیم روایت می‌کنم.»

شوکانی در (اتحاف الاکابر) می‌گوید: «حلیهٔ ابونعیم، آن را به همراه سایر تألیفات وی با سند مذکور تا شماخی از علی بن محمد حرّویه موصلی از مجدالدین ابوالفرج یحیی بن محمد ثقفی از حسن بن علی حدّاد از مؤلف.»

شاه ولی الله در (الارشاد) می‌گوید: «اما کتاب حلیه حافظ ابونعیم: ابن بخاری آن را از ابن لبان از حدّاد روایت می‌کند.»

### بهجة المجالس

این کتاب و سایر کتاب‌های وی از مرویات سیوطی می‌باشد. سیوطی در زادالمسیر گفته است: «التمهید و الاستیعاب متعلق به ابن عبدالبر، آسیه بنت جاراالله بن صالح طبری به نحوه اجازه آن را برای ما روایت کرده است: از ابراهیم بن محمد بن صدیق از ابوالعباس حجاج از جعفر بن علی همدانی از ابوالقاسم بن بشکوال از ابو عمران موسی بن ابی بلید از ابو عمر بن عبدالبر - همه تألیفات او را هر جا سماع کرده به نحو سماع، و باقی را به صورت اجازه نقل می‌کند.»

این کتاب به ترتیبی که گذشت از مرویات ثعالبی نیز می‌باشد.

### تاریخ بغداد

از مرویات سیوطی، ثعالبی و عجیمی امیر و شوکانی و شاه ولی الله دهلوی است.

سیوطی در (زادالمسیر) می‌گوید: «تاریخ بغداد متعلق به خطیب و سایر کتب وی را ابوالفضل مرجانی از ابوالفرج عزّی از یونس بن ابراهیم دبوسی از ابوالحسن بن مقیر از فضل بن سهل اسفراینی از خطیب به نحو اجازه روایت کرده است.»

امیر در (رسالة الاسانید) می‌گوید: تألیفات خطیب بغدادی از طریق صدفی از



قاضی ابوالقاسم علی بن محمد بن احمد حاملی از خطیب بغدادی است.  
شوکانی در (اتحاف الاکابر) می‌گوید: «نوشته‌های ابوبکر خطیب را روایت می‌کنم با سند مذکور در تفسیر ثعلبی تا نفیس الدین علوی، از پدرش از محمد بن احمد طبری، از عبدالرحمن بن محمد بن علی طبری، از ابوالحسن بن المقیر از امام ابوالمعالی فضل بن سهل بن بشراسفراینی از مؤلف.»  
شاه ولی الله در الأرشاد می‌گوید: «تالیفات خطیب را دمیاطی از ابی المقیر به نحو اجازه از ابوالمعالی فضل بن سهل اسفراینی و او به نحو اجازه از مؤلف، آن را روایت می‌کند.»

### مصابیح السنّة

از مروّیات سیوطی، ثعالبی و کردی و عجمی و بصری و امیر و شوکانی و شاه ولی الله می‌باشد. عبارات ثعالبی و کردی و عجمی و بصری که مؤید این مطلب بود از نظر گذشت.

سیوطی در زاد المسیر می‌گوید:

«معالم التنزیل در شرح السنّة و المصابیح و سایر تالیفات بغوی: محمد بن مقبل برای من به نحو اجازه روایت کرد و او از صلاح بن ابو عمر - آخرین کسی است که از او روایت کرده است - او روایت کرده است - از فخر بخاری - آخرین کسی است که از او روایت کرده است - از ابوالمکارم فضل بن محمد نوقانی - آخرین کسی است که از او روایت کرده است - از بغوی - آخرین کسی است که از او روایت کرده است -»

محمد امیر در (رسالة الاسانید) می‌گوید: «اما تالیفات بغوی مثل شرح السنّة و المصابیح و السیر و... از طریق ابن بخاری از محیی السنّة ابوالقاسم حسین بن مسعود فرّاء روایت شده است.»

شوکانی در (اتحاف الاکابر) می‌گوید: «المصابیح بغوی، را با اسنادی که در اول کتاب آمده است، تا بابلی، از علی بن یحیی زیادی از احمد بن محمد و علی از

محمد بن عبدالرحمن سحاوی از عزّ عبدالرحیم بن فرات از صلاح بن ابی عمر از فخر بن بخاری از فضل الله بن ابی سعید نوقانی از مؤلف روایت می‌کنم.»  
شاه ولی الله در (الارشاد الی مهمات الاسناد) می‌گوید:

شرح السنّة و المصابیح و معالم التنزیل بغوی را ابن بخاری از فضل الله بن ابی سعد نوقانی از مؤلف آن محیی السنّة حسین بن مسعود فراد بغوی نقل می‌کند.»

### الجمع بین الصحاح السنّة

از مروّیات محمد امیر می‌باشد. وی در رساله اش می‌گوید: «جامع الاصول رزین از طریق سلفی از او روایت می‌کند.»

### تاریخ دمشق

از مروّیات حسن عجمی می‌باشد همان گونه که قبلاً بدان اشاره شد. این کتاب از مروّیات امیر نیز می‌باشد. در رساله امیر آمده است: «تالیفات ابن عساکر مثل الأربعین و غیر آن، به سند شیخان سقاط که در صحیح بخاری گذشت به نحو مسلسل تا ابو عبدالله غربی از منبوذی ابو عبدالله محمد بن عبدالملک قیسی از قاضی ابوبکر احمد بن محمد بن جزء از ابو محمد عبدالمهیمن بن محمد حضر می‌از ابوالیمن ابن عساکر از نصر بن شمیل از حافظ ابوالقاسم علی بن حسین بن هبة الله بن عبدالله بن حسن بن عساکر دمشقی نقل شده است.»

### جامع الاصول

از مروّیات عجمی و شوکانی و شاه ولی الله دهلوی می‌باشد و عبارات عجمی در این مورد قبلاً گذشت. شوکانی در (اتحاف الاکابر) می‌گوید:

«جامع الاصول ابن اثیر، آن را روایت می‌کنم از شیخمان سید عبدالقادر بن احمد از محمد حیات السندی از شیخ ابوالمکارم محمد بن محمد از شیخ حسن بن

فوائدی پیرامون حدیث طبر / ۷۵

علی عجمی از شیخ احمد بن محمد عجل از امام یحیی بن مکرّم طبری از عزّ الدّین بن فهد از قاضی عبدالرحیم بن ناصر الدّین بن فرات از محمد بیانی از فخر علی بن احمد بخاری از مؤلّف.»

شاه ولی الله در (الارشاد) می‌گوید: «امّا جامع الاصول، ابن بخاری آن را از مؤلّفش امام مجدالدّین ابن اثیر جزری روایت می‌کند.»

### اسد الغابة

از مروّیات عجمی می‌باشد که در گذشته بر عبارات او آگاه شدید.

### الریاض النضرة

از مروّیات عجمی و محمد عابد بن علی سندی می‌باشد. عبارات عجمی سابقاً گذشت. سندی در حصر الشارد می‌گوید: «الریاض النضرة فی مناقب العشرة محب طبری که آن را با سند گذشته تا ابواسحاق تنوخی از محمد بن احمد بن خلف از مؤلّف روایت کرده است.»

### ذخائر العقبی

از مروّیات شوکانی می‌باشد. وی در (اتحاف الاکابر) می‌گوید: ذخائر العقبی فی فضائل ذوی القربی تألیف طبری را با سندی که سابقاً در تفسیر ثعلبی گذشت تا شماخی و او از مؤلّف، روایت می‌کند.»

### مشکاة المصابیح

از مروّیات عجمی و بصری و شوکانی و سندی می‌باشد. عبارات عجمی و بصری از نظر گذشت. شوکانی در أتحاف الاکابر می‌گوید: «کتاب مشکاة المصابیح تبریزی را با سند گذشته تا ابراهیم کردی و او از شیخ خود احمد بن محمد مدنی از

احمد بن علی عباسی شناوی از سید غضنفر بن جعفر نهروانی از محمد بن سعید مشهور به میرکلان از نسیم الدین میرک شاه از پدرش عطاء الله بن غیاث الدین از سید عبدالله بن عبدالرحمن بن عبداللطیف شیرازی از عبدالرحیم بن عبدالکریم صدیقی از علی بن مبارک شاه صدیقی از مؤلف روایت کرده است.»

سندی در (حصر الشارد) می‌گوید: «کتاب مشکاة المصابیح حافظ خطیب ولی الدین محمد بن علی تبریزی، که آن را با سندهای مذکور در صحیح بخاری تا ابن ربیع (زین الدین سرچی) از محمد بن محمد بن محمد جزری از شیخ اسحاق ابراهیم بن شیخ تقی الدین ابوالفتح محمد بن محمد بن علی بن همّام از پدرش از مؤلف نقل می‌شود.»

به سند دیگر ابن ربیع این کتاب را از شمس سخاوی و او از ابوالفتح محمد بن ابی بکر بن حسین عثمانی مراغی از ابومحمد حسن بن محمد ابیوردی از ابوعبدالله احمد بن نصر قزوینی مشهور به شیخ از مؤلف کتاب نقل می‌کند.»

و به سند دیگری سخاوی از ابن حجر از مجدالدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی از جمال الدین حسین أخلاطی و شمس الدین مقدسی هر دو از مؤلف روایت می‌کند، و نیز هر دو از طیبی شرح مشکاة وی را نیز روایت می‌کنند.

سندی می‌گوید: به سند دیگر از عمویم شیخ محمد حسین انصاری از پدرش محمد مراد بن یعقوب انصاری سندی از شیخ محمد هاشم بن عبدالغفور سندی از شیخ عبدالقادر بن ابوبکر بن عبدالله صدیقی - مفتی در مکه - از شیخ احمد بن علی عباسی شناوی مدنی از سید غضنفر بن سید جعفر نهروانی مدنی از شیخ الحرام مکی در قرن دهم محمد سعید مشهور به میرکلان بن مولانا خواجه از نسیم الدین میرک شاه از پدرش عطاء الله بن غیاث الدین فضل الله بن عبدالرحمن از عمویم اصیل الدین عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالطیف بن محیی الدین شیرازی حسینی از عبدالرحیم بن عبدالکریم جرمی صدیقی از علی بن مبارکشاه صدیقی از مؤلف کتاب آن را نقل می‌کنم.»

### امّا تحفة الاشراف

از مروّیات شوکانی و سندی می باشد. شوکانی در (اتحاف الاکابر) می گوید: «کتاب الاطراف مزّی را با سندی که اخیراً گذشت تا سخاوی روایت می کنم و او از عبدالرحیم بن محمد بن فرات از ابن الحریری از عائشة بنت محمد المقدسیّة از مؤلّف روایت کرده است.»

### تذکرة الحفّاظ

از مروّیات محمد عتبد سندی می باشد. وی در (احصر الشارد) می گوید: «تذکرة الحفّاظ تألیف حافظ شمس الدّین محمد بن احمد عثمان ذهبی را با اسناد مذکور در الاکلیل تا شیخ عبدالله بن سالم بصری، از شمس محمد بن علاء الدّین بابلی از علی ن یحیی زیادی از شهاب احمد بن محمد رملی از شمس محمد بن عبدالرحمن سخاوی از ابوالمعالی عبدالکافی بن احمد ذهبی از ابوهریره عبدالرحمن بن حافظ محمد بن احمد بن عثمان ذهبی از پدرش مؤلّف روایت می کنم.»

### لسان المیزان

از مروّیات شوکانی و سندی می باشد. شوکانی در (اتحاف الاکابر) می گوید: «لسان المیزان ابن حجر: آن را با سند مذکور در کتاب بلوغ المرام از او روایت می کنم.»

سندی در (حصر الشارد) می گوید: امّا لسان المیزان حافظ ابن حجر، آن را با سندی که قبلاً گذشت، تا مؤلّف، آن روایت می کنم.»

### جمع الجوامع

از مرویات امیر و شوکانی می باشد. امیر در رساله اش می گوید: «کتاب های جامع کبیر و صغیر حافظ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی و بقیه تألیفات او را از شیخان صعیدی با سند سابق تا سمهوری از شمس علقمی از مؤلف روایت می کنم.»

شوکانی در اتحاف الاکابر می گوید: «کتاب های جامع کبیر و جامع صغیر سیوطی را با سند مذکور در غیر موضع آن تا بابلی، از علی بن یحیی زیادی از یوسف بن عبدالله ارمیونی از مؤلف روایت می کنم.»

### المنح المکیة

این کتاب همان طور که قبلاً گذشت، از مرویات عجیمی و امیر می باشد. امیر در رساله اش می گوید: تألیفات احمد بن محمد بن حجر هیتمی - منسوب به هیتمی از توابع مصر - را از جعفر از بدیری از شهاب الدین احمد بن عبداللطیف بشیشی از علامه محمد بابلی احمد سمهوری از مؤلف، روایت می کنم.»

### کنز العمال

از مرویات عجیمی می باشد که قبلاً به آن اشاره شد.

پس روشن شد که حدیث طبر در کتاب های مهمی که دانشمندان بزرگ اهل سنت آن را روایت کرده اند، نقل شده و بزرگان علماء آن را روایت کرده اند. روشن است که روایت تمامی آنچه در کتاب است بی شک مستلزم نقل روایت های جزء جزء از کتاب است.

پس ثابت شد که هر شیخی که در سلسله روایت این کتب کتاب ها قرار داشته باشد قطعاً راوی حدیث طبر می باشد. (حمد سزاوار خداست)



### فائده ششم: ذکر راویان حدیث طیر از تابعین

گروه زیادی از تابعین حدیث طیر را ذکر کرده‌اند، از جمله:

- ۱- ابوسعید ابان بن تغلب کوفی.
- ۲- ابواسماعیل ابان ابن ابی عیاش بصری.
- ۳- ابواسحاق ابراهیم بن مهاجر بجلی.
- ۴- ابوهده ابراهیم بن هدبه.
- ۵- ابویحیی اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه مدنی انصاری.
- ۶- اسماعیل بن سلمان بن ابی مغیره ازرق تمیمی کوفی.
- ۷- اسماعیل بن سلیمان تمیمی.
- ۸- اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی.
- ۹- اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی کریمه سدّی.
- ۱۰- اسماعیل بن وردان.
- ۱۱- بریده بن سفیان اسلمی.
- ۱۲- بردعة بن عبدالرحمن بنانی.

- ۱۳ - ابوالحسن بسام بن عبدالله صیرفی کوفی.
- ۱۴ - ابو محمد ثابت بن اسلم بنانی بصری.
- ۱۵ - ثابت بلخی.
- ۱۶ - ثمامه بن عبدالله بن انس بن مالک انصاری بصری.
- ۱۷ - جعفر بن سلیمان ضبعی.
- ۱۸ - حرث بن مجد.
- ۱۹ - حسن بن ابی حسن بصری.
- ۲۰ - حسن بن حکم بجلی.
- ۲۱ - ابو عبیده حمید بن ابی حمید طویل خزاعی بصری.
- ۲۲ - ابو عصام خالد بن عبید عتکی بصری.
- ۲۳ - دینار، کسی که از انس روایت کرده است.
- ۲۴ - ابو عبدالله زبیر بن عدی همدانی یامی کوفی.
- ۲۵ - زیاد بن ثروان.
- ۲۶ - زیاد بن محمد ثقفی.
- ۲۷ - ابوالنصر سالم بن ابی امیه مولى عمر بن عبیدالله تیمی مدنی.
- ۲۸ - سعید بن مسیب قرشی مخروم.
- ۲۹ - سعید بن میسرة بکری.
- ۳۰ - سلیمان بن حجّاج طائفی.
- ۳۱ - ابوالمعتز سلیمان بن طرخان تیمی بصری.
- ۳۲ - سلیمان بن عامر بن عبدالله بن عباس.
- ۳۳ - ابو محمد سلیمان بن مهران اسدی کاهلی أعمش.



- ۳۴- شقیق بن ابی عبدالله کوفی .
- ۳۵- ابو عمرو عامر بن شراحیل شعبی .
- ۳۶- عباد بن عبدالصّمد .
- ۳۷- عبدالاعلی بن عامر ثعلبی کوفی .
- ۳۸- عبدالله بن مالک انصاری بصری .
- ۳۹- عبدالله بن سلیمان، که از آنس روایت می کند .
- ۴۰- عبدالله قشیری که او نیز از آنس روایت می کند .
- ۴۱- عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی کوفی .
- ۴۲- عبدالعزيز بن زیاد .
- ۴۳- عبدالملک بن ابی سلیمان مسیره عرزمی .
- ۴۴- عبدالملک بن عمیر بن سوید لخمی کوفی .
- ۴۵- عثمان طویل .
- ۴۶- عطاء بن ابی رباح اسلم قرشی مکی .
- ۴۷- عطیة بن سعد بن جنادة عوفی جدلی .
- ۴۸- علی بن ابی رافع، که از آنس روایت کرده است .
- ۴۹- علی بن عبدالله بن عباس هاشمی .
- ۵۰- ابو معاویه عمّار بن معاویه دهنی بجلی کوفی .
- ۵۱- عمر بن ابی حفص ثقفی .
- ۵۲- عمر بن یعلی بن مرّة ثقفی کوفی .
- ۵۳- عمر بن سلیم بجلی .
- ۵۴- ابواسحاق عمرو بن عبدالله همدانی سبّعی .

- ۵۵- عمران بن مسلم طائی.
- ۵۶- عمران بن هیثم روایت کننده از انس.
- ۵۷- ابوبکر عیسی بن طهمان چشمی بصری.
- ۵۸- ابوالفضل فضل بن غزوان بن جریر ضبی.
- ۵۹- ابوالخطّاب قتادة بن عامه بن قتادة سدوسی بصری.
- ۶۰- کلثوم بن جبر بصری.
- ۶۱- محمد بن جحاده کوفی.
- ۶۲- محمد بن خالد منتصر ثقفی.
- ۶۳- محمد بن سلیم، روایت کننده از انس.
- ۶۴- ابوالرّجال محمد بن عبدالرحمن بن حارثه انصاری مدنی.
- ۶۵- امام همام ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هاشمی علیه السلام.
- ۶۶- محمد بن عمرو بن علقمة بن وقاص لیثی مدنی.
- ۶۷- محمد بن مالک ثقفی.
- ۶۸- ابوبکر محمد بن مسلم قرشی زهری.
- ۶۹- ابو حسان مسلم بن عبدالله احرد اعرج بصری.
- ۷۰- ابو عبدالله مسلم بن کیسان ملائی برّاد اعور.
- ۷۱- مصعب بن سلیمان انصاری.
- ۷۲- ابوالرّجا مطرب بن طهمان وراق سلمی خراسانی.
- ۷۳- مطیر بن ابی خالد، روایت کننده از انس.
- ۷۴- ابو موسی بن عبدالله جهنی کوفی.

- ۷۵- میمون بن جابر سلمی.
- ۷۶- ابو ایوب میمون بن مهران جزری کوفی.
- ۷۷- ابو خلف میمون، که از انس روایت کرده است.
- ۷۸- ابو عبدالله نافع مدنی، مولی ابن عمر.
- ۷۹- هلال بن سوید.
- ۸۰- ابوسعید یحیی بن سعید بن قیس انصاری مدنی.
- ۸۱- ابوداود یحیی بن هانی بن عروة مرادی کوفی.
- ۸۲- ابوالمہزم یزید بن سفیان تمیمی بصری.
- ۸۳- یعلی بن مرة کوفی.
- ۸۴- یغیم بن سالم بن قنبر، راوی انس.
- ۸۵- ابوشیبہ یوسف بن ابراهیم تمیمی واسطی.
- ۸۶- ابوالجارود بن طازرق.
- ۸۷- ابو جعفر سبّاک.
- ۸۸- ابو حذیفه عقیلی.
- ۸۹- ابو حمزة واسطی.
- ۹۰- ابوداود سبّعی.
- ۹۱- ابوالہندی.

### ناقلین حدیث از تابعین

در این قسمت نام برخی افرادی که احادیث تابعین فوق، را نقل کرده‌اند، ذکر می‌شود:

- حدیث ابان بن تغلب: حاکم، گنجی.
- حدیث ابان بن ابی عیاش: حاکم، گنجی.
- حدیث ابراهیم بن مهاجر: حاکم، گنجی.
- حدیث ابن هدبة: حاکم، گنجی.
- حدیث اسحاق بن عبدالله: حاکم، ابونعیم، ابن مغزلی، گنجی.
- حدیث أزرق: ابوحاتم بیهقی، حاکم، ابن مغزلی، عاصمی خوارزمی، گنجی.
- حدیث اسماعیل تیمی: حاکم، گنجی.
- حدیث اسماعیل بن عبدالله: حاکم، ابن مغزلی، گنجی، محمد الأمیر یمانی.
- حدیث سدّی: ترمذی، نسائی، ابویعلی، حاکم، ابن مغزلی، ابوالمظفر سمعانی، بغوی، رزمی، خوارزمی، ابن اثیر، سبط بن جوزی، گنجی، خطیب تبریزی، مزّی، بلخی قندوزی.
- حدیث ابن وردان: حاکم، گنجی.
- حدیث بریده بن سفیان: محاملی، ابن مغزلی، گنجی.
- حدیث بسّام صیرفی: حاکم، گنجی.
- حدیث ثابت بن اسلم: حاکم، گنجی.
- حدیث ثابت بلخی: حموینی.
- حدیث ثمامة: حاکم ابن مردویه، ابن مغزلی، گنجی.
- حدیث جعفر بن سلیمان: حاکم، گنجی.
- حدیث حرث بن محمد: خوارزمی اخطب الخطباء خوارزم.
- حدیث حسن بصری: حاکم، ابن اثیر، گنجی.
- حدیث حسن بن حکم: حاکم، ابن مردویه، گنجی.

حدیث حمید طویل: ابن السقا، حاکم، احمد بن مظفر، ابن مغازلی، ابن اثیر، گنجی.

حدیث خالد بن عبید: حاکم، ابن مغازلی، گنجی.

حدیث دینار: ابن عساکر، ابن نجار، سیوطی، متقی، وصابی امیر.

حدیث زبیر بن عدی: حاکم، ابن مغازلی، گنجی، حموینی.

حدیث زیاد بن ثروان: حاکم، گنجی.

حدیث زیاد ثقفی: حاکم، گنجی.

حدیث سالم بن ابی امیة: احمد بن سعید جدی.

حدیث سعید بن مسیب: حاکم، ابن مغازلی، گنجی، امیر، بلخی.

حدیث سعید بن میسرة: حاکم، گنجی.

حدیث سلیمان طائفی: حاکم، ابن مغازلی، گنجی، امیر.

حدیث سلیمان تیمی: حاکم، گنجی.

حدیث سلیمان بن عامر: حاکم، گنجی.

حدیث سلیمان اعمش: حاکم، گنجی.

حدیث شقیق: حاکم، گنجی.

حدیث عامر شعبی: حاکم، گنجی.

حدیث عبّاد بن عبد الصّمد: حاکم، گنجی.

حدیث عبد الاعلیٰ ثعلبی: حاکم، گنجی.

حدیث عبد الله بن أنس: ابویعلیٰ، حاکم، ابن مغازلی، گنجی.

حدیث عبد الله بن سلیمان: ابن مغازلی.

حدیث عبد الله قشیری: ابن عساکر، سیوطی، متقی، وصابی، امیر.

- حدیث عبدالرحمن بن ابی لیلی: ابونعیم اصفهانی.
- حدیث عبدالعزیز بن زیاد: حاکم، گنجی.
- حدیث عبدالملک بن ابی سلیمان: ابن ابی حاتم، دارقطنی، حاکم، ابن بشران نحوی، ابن مغازلی، گنجی، ابن حجر عسقلانی.
- حدیث عبدالملک بن عمیر: حاکم، ابن مغازلی، گنجی، حموینی.
- حدیث عثمان طویل: ابن مغازلی، گنجی.
- حدیث عطاء بن ابی رباح: دارقطنی، خطیب، عقیلی، ابن حجر عسقلانی.
- حدیث عطیه کوفی: حاکم، گنجی.
- حدیث علی بن رافع: حاکم، گنجی.
- حدیث علی بن عبدالله بن عباس: یحیی بن محمد بن صاعد، خوارزمی، بلخی.
- حدیث عمّار دهنی: حاکم، گنجی.
- حدیث عمر ثقفی: حاکم، گنجی.
- حدیث عمر بن یعلی: حاکم، گنجی.
- حدیث عمر بجلی: حاکم، گنجی.
- حدیث ابواسحاق سبیعی: ابن مغازلی.
- حدیث عمران طائی: حاکم، ابومظفر سمعانی، گنجی.
- حدیث عمران بن هیشم: حاکم، گنجی.
- حدیث عیسیٰ جسمی: حاکم، گنجی.
- حدیث قتاده سدوسی: حاکم، ابن مغازلی، گنجی.
- حدیث امام محمد بن علی باقر علیه السلام: حاکم ابن مردویه، گنجی.
- حدیث محمد بن عمرو: حاکم، گنجی.

- حدیث محمد بن مالک: حاکم، گنجی.
- حدیث محمد بن مسلم زهری: حاکم، ابن مغزلی، ابن نجار، گنجی، سیوطی، متقی.
- حدیث مسلم بن عبدالله: ابن مردویه، ابن مغزلی.
- حدیث مسلم بن کیسان: حاکم، ابن مغزلی، گنجی.
- حدیث مصعب بن سلیمان: حاکم، گنجی.
- حدیث ابوالرجاء مطربن طهمان: حاکم، ابن نجار، گنجی.
- حدیث مطیر بن اَبی خالد: حاکم، گنجی.
- حدیث موسی بن عبدالله: حاکم، گنجی.
- حدیث میمون بن جابر: حاکم، گنجی.
- حدیث میمون بن مهران: حاکم، گنجی.
- حدیث ابو خلف میمون: حاکم، گنجی.
- حدیث نافع مولی ابن عمر: حاکم، ابن بشران، ابن مغزلی، گنجی.
- حدیث هلال بن سدید: حاکم، گنجی.
- حدیث یحیی بن سعید: حاکم، گنجی.
- حدیث یحیی بن هانی: حاکم، گنجی.
- حدیث یزید بن سفیان: حاکم، گنجی.
- حدیث یعلی بن مرّة: حاکم، خطیب، گنجی.
- حدیث یغتم بن سالم: ابن شاهین، حاکم، ابن مغزلی، ابن اثیر، گنجی، امیر.
- حدیث یوسف بن ابراهیم: حاکم، ابن مغزلی، گنجی.
- حدیث أبو جارود: ابن مغزلی.

- حدیث ابو جعفر سبّاک: ابن مغزلی.
- حدیث ابو خدیفة عقیلی: حاکم، گنجی.
- حدیث ابو حمزه واسطی: حاکم، گنجی.
- حدیث ابو داود سیعی: حاکم، گنجی.
- حدیث ابو الهندی: حاکم، ابن مغزلی، ابن اثیر، گنجی، امیر.

### فضائل تابعین

بر اهل علم پوشیده نیست که اهل سنت تابعین را بهترین مردم بعد از صحابه رسول خدا ﷺ می‌دانند. و دورهٔ آنان را بعد از دورهٔ صحابه برترین دوران‌ها می‌پندارند. از نظر ایشان تابعین به راستی و ورع و عدالت موصوف هستند. و از رسول خدا ﷺ احادیثی دربارهٔ ایشان نقل می‌کنند. ابوحاتم محمد بن حبان بستی در ابتدای کتاب تابعین می‌گوید:

«حسن بن سفیان برای ما روایت کرد از ابوبکر بن ابی شیبۀ از ابوالأحوص از منصور از ابراهیم از عبیدة از عبدالله که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: بهترین امت من دورانی است که من در آن هستم سپس کسانی که در پی آن‌ها می‌آیند و سپس کسانی که بعد از آن‌ها خواهند آمد، تا این که قومی می‌آیند که شهادت هریک از آنان بر قسم آنان و قسم آنان بر شهادتشان سبقت جوید.

راوی گوید: بهترین دوران بعد از صحابه کسانی هستند که با اصحاب پیامبر ﷺ هم صحبت بوده‌اند و دین و سنت توسط آنان حفظ شده است.»<sup>(۱)</sup>

در ابتدای کتاب اتباع تابعین می‌گوید: «ابویعلی احمد بن علی بن مثنی در موصل برای ما روایت کرد از ابراهیم بن حجاج شامی که او گفت: از ابان بن یزید شنیدم از ابو حمزه و او از زهدم جرمی از عمر بن حصین از پیامبر ﷺ روایت کرد: برترین



امّت من کسانی هستند که من از میان ایشان مبعوث شدم، سپس آنهایی که پس از آنان می آیند. آنگاه گروهی خواهند آمد که شهادت می دهند در حالیکه از آنان طلب شهادت نشده است سوگند می خورند و از آنان طلب سوگند نمی شود و خیانت می کنند و مورد اعتماد نیستند.»<sup>(۱)</sup>

در اوّل کتاب الثقات می گوید: «اولین چیزی که این کتاب را با آن آغاز می کنم ذکر پیامبر ﷺ و ولادت مبعث و هجرت او و سایر وقایع زندگی آن حضرت تا زمانی که خدا او را به سوی بهشت خویش بالا برد.»

سپس بعد از او خلفاء راشدین که در روزگار خود مذهب و پاک بودند را بیان می کنیم تا زمانی که علی رضی الله عنه به شهادت رسید. بعد از آن یک یک اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر می شماریم، زیرا آنان بهترین مردم دوران بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند، بعد از آنان تابعین که با اصحاب پیامبر هم صحبت بوده اند و آنان را درک کرده اند از ایشان به ترتیب حروف الفباء یاد خواهیم کرد. اینان برترین مردم بعد از صحابه اند. سپس به رتبه سوّم می پردازیم یعنی کسانی که تابعین را دیده اند به همان شکل که دو طبقه اوّل را آوردیم، آنان را ذکر می کنیم. سپس دوران چهارم که آن ها پیروان راه دوران قبل خود محسوب می شوند که این دوره تا زمان ما به درازا می انجامد.»<sup>(۲)</sup>

حافظ سیوطی در فضیلت دوران سه گانه: صحابه، تابعین و اتباع تابعین رساله ای را تألیف کرده است. که در آن چنین آمده است:

«همه امّت بر این مطلب اجماع دارند که دوران سه گانه اول (صحابه، تابعین، اتباع) برتری دارند و مزیتی بر دوران پس از خود دارند و اجماع کرده اند که دوران صحابه از همه افضل و سپس دوران تابعین و آنگاه اتباع تابعین برتر هستند. در مناقب امام ابوحنیفه در بیان فضیلتی که وی را نسبت به سایر امّت ممتاز ساخته است این حدیث را ذکر نموده اند زیرا وی کسانی را دیده که پیامبر را دیده اند.»

عبدالعزیزبن احمد بخاری بعد از بیان اجماع صحابه بر قبول خبر مرسل می‌گوید:

«پس اگر گفته می‌شود: ما این مطلب (اجماع بر قبول خبر رسل از صحابه) را درباره صحابه می‌پذیریم و مرسلات آنان را قبول می‌کنیم زیرا عدالت آنان با نصوص قطعی ثابت است. ولی کلام (و اشکال) در طبقه بعدی آنان است. می‌گوییم: اینکه حدیثی را صحابی یا تابعی به طور مرسل روایت کند، تفاوتی با یکدیگر ندارد. زیرا عدالت آنان با شهادت رسول خدا ﷺ ثابت شده است. به خصوص که ارسال از ناحیه بزرگان تابعین باشد. مانند: عطاءبن اُبی ارباح از اهل مکه و سعیدبن مسیب از اهل مدینه و بعضی از فقهای هفت گانه و نیز مانند شعبی و نخعی از اهل کوفه و ابوالعالیه و حسن از اهل بصره و مکحول از شام. زیرا آنان هم احادیث را به طور مرسل نقل می‌کردند و جز راستگوئی به آنان گمانی برده نمی‌شود.»<sup>(۱)</sup>

دهلوی در اثبات راست‌گویی و صلاحیت تابعین بر حسب گفتار پیامبر ﷺ که: «بهترین دوران‌ها زمان من است سپس کسانی که در پی آنان خواهند آمد.» تصریح نموده است. و خلاصه این که احتمال دروغ‌گوئی از این گروه، طبق اصول اهل سنت، گستاخی محض و عین فساد است زیرا طبق نص پیامبر ﷺ و اجماع بزرگان علما، اینان بهترین گروه‌ها بعد از صحابه می‌باشند.



### فائده هفتم: در بیان راویان حدیث از صحابه

گروهی از اصحاب، حدیث طیر را از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند.

اولین فرد و برترین آن‌ها امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه می‌باشد که حدیث ایشان توسط ابن عقده، حاکم، ابن مردویه، ابن مغزلی، خوارزمی، و گنجی شافعی نقل شده است.

دوم: عبدالله بن عباس. حدیث او توسط یحیی بن محمد بن صاعد و خوارزمی و گنجی و بلخی قندوزی نقل شده است.

سوم: ابوسعید خدری است که حدیث او از طریق حاکم و گنجی نقل شده است.

چهارم: سفینه است که حدیث او به وسیله احمد و عبدالله بن احمد و بغوی و محاملی و ابن مغزلی و سبط ابن جوزی و گنجی و محب طبری و حموی و محمد بن اسماعیل و امیر صنعانی.

پنجم: ابوالطفیل عامر بن واثله که حدیث او به وسیله ابن عقده، حاکم، ابن مردویه، ابن مغزلی و خوارزمی و گنجی نقل شده است.

ششم: انس بن مالک که حدیث او به وسیله افراد زیر نقل شده است:

ابوحنیفة، ترمذی، ابوحاتم، بزار، نسائی، ابویعلی، ابن ابی حاتم، احمد بن سعید جدی طبری، ابوليث، ابن شاهین، ابوالحسن سکری حربی، حاکم، ابن مردویه، ابونعیم، احمد بن مظفر، بیهقی، ابن بشران، خطیب، ابن مغزلی، ابوالمظفر، سمعانی، بغوی، رزین، خوارزمی، ابن عساکر، ابوالسعادات بن اثیر، ابوالحسن ابن اثیر، ابن نجار، سبط ابن جوزی، گنجی، محب طبری، حموی، خطیب تبریزی، مزی، زرنندی، شهاب الدین احمد، دولت آبادی، ابن حجر عسقلانی، ابن صباغ، میدی، مطیری، خافی، صفوری، سیوطی، ابن حجر مکی، متقی، میرزا مخدوم، وصابی، جمال محدث، محمد مصری، سهارنفوری، بدخشانی، محمد صدر عالم، شاه ولی الله، امیر صنعانی، مولوی مبین لکهنوی، مولوی حسن علی محدث، نورالدین سلیمانی، مولوی ولی الله کهنوی، بلخی قندورزی.

هفتم: سعد بن ابی وقاص است که حدیث او توسط ابونعیم اصفهانی نقل شده.  
هشتم: عمرو بن عاص که حدیث طبر را در ابتدای نامه اش به معاویه ذکر کرده است و خوارزمی آن نامه را نقل کرده است.  
نهم: ابومرزام یعلی بن مرّة، حدیث او توسط ابوعبدالله گنجی شافعی نقل شده است.

لازم به تذکر است که اهل سنت به عدالت همه صحابه قائل اند و در این عقیده به آیاتی از قرآن کریم و احادیثی از رسول خدا ﷺ تمسک می جویند.

برای آشنایی با فضائل صحابه از دیدگاه اهل سنت می توان به کتب نوشته شده در این موضوع مثل استیعاب، أسد الغابة و اصابة و... مراجعه کرد.

اما مولا امیرالمؤمنین عليه السلام در فضیلت به گونه ای است که اگر همه درختان قلم شوند و دریاها مرکب و جنیان حساب رس و انسانها همه نویسندگان گردند، نمی توانند فضایل آن حضرت را گردآوری کنند. این مطلب در حدیث شریفی که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند، نقل شده است.

## تکمیل

در بحث‌های آتی مسأله حدیث سوگند دادن صحابه توسط امیرالمؤمنین علیه السلام در شورا نقل خواهد شد که در آن حضرت با نقل دسته‌ای از فضائل خود از جمله حدیث طبر با عثمان و سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، طلحه و زبیر احتجاج می‌کند که آن‌ها همگی فضایل آن حضرت را می‌پذیرند. و پذیرش آن‌ها ولو اینکه از روایت حدیث طبر نیستند - به غیر از سعد - بر صحت استدلال امامیه به حدیث طبر کفایت می‌کند و سپاس از برای خداست.

## تنبیه

مرحوم سید صاحب عبقات نام برخی از صحابه را ذکر نکرده است از جمله:  
۱ - جابر بن عبدالله انصاری که حدیث او توسط ابن عساکر، ابن کثیر نقل شده است.

۲ - ابورافع که حدیث او نزد ابن کثیر است.

۳ - حبشی بن جناد که حدیث او نزد ابن کثیر است.

و ما به روایت آنان در مقدمه کتاب اشاره کردیم در مباحث آینده به تفصیل با آن آشنا خواهید شد.





## فائده هشتم: در بیان وجوه صحّت حدیث

حدیث طیر، حدیث صحیحی است که صحّت آن با وجوهی به شرح ذیل ثابت می‌شود:

### ۱- عدالت راویان حدیث

این حدیث به واسطه اعتبار رجال تمامی طرق آن، یک حدیث صحیح محسوب می‌شود. و این مطلب در ضمن شرح حال رجال حدیث و اثبات عدالت آنان با تکیه بر سخنان علمای جرح و تعدیل اهل سنت، بطور کامل روشن می‌گردد.

### ۲- صحیح شمردن حدیث توسط گروهی از دانشمندان

گروهی از بزرگان محدّثین و دانشمندان اهل سنت بر صحّت حدیث طیر تصریح کرده‌اند. از جمله:

۱- ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری. وی از مشهورترین ناقدان حدیث است که برای شناخت احادیث به او مراجعه می‌شود. از این رولقب حاکم به وی داده شده است.

۲- قاضی القضاة عبدالجبار بن احمد معتزلی.

۳- ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی.

۴- شهاب الدین بن شمس الدین زاوی دولت آبادی.

۵- علی بن محمد معروف به ابن صباغ مالکی.

۶- عبدالله بن محمد مطیری.

و نیز از جمله کسانی که به صحّت حدیث طبر تصریح کرده است، اسحاق بن ابراهیم اسماعیل بن حمّاد بن زید می باشد. وی در ضمن مناظره با مأمون عباسی به صحّت حدیث اعتراف کرده است که تفصیل آن را ان شاء الله در آینده خواهید دید.

اهمّیت مطالب در این روایت است که حاضرین در مجلس مناظره - که سی نفر از بزرگان فقها و علمای مشهور به همراه قاضی القضاة یحیی بن اکثم بوده اند - در مقابل اقرار اسحاق بن ابراهیم به صحّت حدیث تسلیم شدند و پذیرش این مطلب از سوی آنان، به عنوان پذیرش صحّت حدیث و دلیلی بر اعتقاد آنان به ثبوت آن خواهد بود. طبق کلام دهلوی که سکوت دلیل تسلیم است و این عبارت را در چند جای کتاب به آن اشاره کرده و شاگرد وی - الرشید - هم از او تبعیت نموده است.

در مجلس فوق الذکر یحیی بن اکثم در پایان بحث خطاب به مأمون گفت: «ای امیرالمؤمنین، حق را بر آن کسی که خدا خیر او را خواسته است، آشکار کردی و مطلبی را ثابت کردی که هیچ کس قادر به انکار آن نیست.»

مقتضای این کلام، اعتراف به صحّت سند حدیث طبر است. و دلالت بر مطلوب اهل حق دارد. و کسی نمی تواند آن را انکار کند زیرا از مطالبی است که مأمون در بحث خود آن را ثابت نموده و به وسیلهٔ آن حق را برای کسی که خدا خیر او را می خواهد، آشکار ساخته است.

چگونه می توان گمان کرد که همه حاضرین مجلس مأون مطلبی را که صحیح نباشد، صحیح شمرده باشند یا به صحّت سخنی باطل تصریح نموده باشند؟!



### ۳- حدیث حسن، مانند صحیح است، بلکه قسمی از آن است

اگرچه، بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند عسقلانی و ابن حجر مکی از تصریح به صحّت حدیث طبر امتناع کرده‌اند، ولی قائل به حسن بودن آن شده‌اند و به آن تصریح کرده‌اند. (در صفحات بعد اشاره خواهد شد)

روشن است که به حدیث حسن مانند حدیث صحیح احتجاج می‌شود، حتی گروهی از علماء آن را دسته‌ای از صحیح دانسته‌اند، از این رو قول به حسن بودن حدیث طبر، ادّعی اهل حق را در صحّت حدیث تأیید می‌کند که مطلوب ما نیز همین است.

### ۴- نقل مضمون حدیث، حاکی از صحّت آن می‌باشد

مأمون عباسی به حدیث طبر - به گونه‌ای که خواهد آمد - احتجاج نموده شیخ ابو عبدالله - طبق گفته قاضی عبدالجبار - براساس آن بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرده است. بنابر اعتقاد اهل سنت بر صحّت این حدیث شریف به وضوح دلالت دارد و از این رو است که سیوطی در احتجاج مأمون خود درباره فضل سه گروه اولیه در اسلام بعد از ذکر سخن از او، می‌گوید:

«اضافه بر آن، گفته جمعی از علما در این مورد است که از جمله مواردی که اقتضای صحّت حدیث را دارد، نقل این اقتضاء توسط اهل علم است.»

روشن است که مأمون و شیخ ابو عبدالله به صحّت حدیث طبر اعتقاد داشته‌اند.

### ۵- بیان حدیث در شعر دلالت بر شهرت و صحّت آن دارد

وجود حدیثی از احادیث در اشعار دلالت بر ثبوت و شهرت آن در دوران صدر اسلام دارد. در این زمینه سیوطی در خطبه کتاب خود می‌گوید: «این کتابی است که در آن اشعاری را که در آن‌ها بعضی از احادیث و آثار، داخل شده است، جمع آوری کرده‌ام و آن را الازهار نامیدم. این کار فوایدی دارد، از جمله: استدلال به آن مبنی بر

شهرت حدیث در صدر اوّل اسلام و صحت آن است. و این مطلب برای گروهی از محدّثان واقع شده است.»

ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد معروف به صاحب، حدیث طبر را در اشعار زیادی وارد نموده است که محقّقان بزرگ مثل خطیب خوارزمی و حافظ گنجی شافعی آن را نقل کرده‌اند. و نیز خوارزمی آن را در قصیدهٔ بائیة و امام منصور بالله و محمّد بن اسماعیل امیر در (التحفة العلویة)<sup>(۱)</sup> آورده‌اند.

این مطلب نیز از جمله دلایلی است که بر شهرت حدیث طبر در صدر اوّل و صحت آن دلالت دارد.



---

۱ - و نیز مراجعه کنید به: شرح حال امیرالمؤمنین در کتاب تاریخ دمشق ج ۲ ص ۱۵۵ - ۱۵۸ پاورقی.

### فائده نهم: شهرت حدیث طیر و تواتر آن

حدیث طیر از جمله احادیث متواتر شمرده می‌شود و این مطلب در تعبیر بزرگان علمای اهل سنت وجود دارد. و ما آن را در ضمن وجوهی به شرح زیر بیان می‌کنیم:

#### ۱- کلام ابن حجر مکی در مسأله نماز ابوبکر

ابن حجر مکی بعد از بیان حدیث جعلی «به ابوبکر بگویند تا به امامت مردم نماز گزارد» می‌گوید:

«بدان که این حدیث متواتر است. زیرا از طریق عایشه، ابن مسعود، ابن عباس، ابن عمر، عبدالله بن زمه، ابوسعید، علی بن ابی طالب و حفصه وارد شده است.»<sup>(۱)</sup>

در جایی که ابن حجر درباره این حدیث جعلی صرفاً به این دلیل که هشت نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند ادّعی تواتر دارد. حدیث طیر که یازده تن از صحابه علاوه بر امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نقل کرده‌اند به طریق اولی متواتر محسوب می‌شود. و این مطلب با چشم پوشی از تسلیم شدن عثمان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر

---

۱- الصواعق الحرقه: ۱۳.

در روز شورا است که با احتساب آنان بدلیل تأثیر آنان، تواتر بیشتر و مؤکدتر می‌گردد.

## ۲- کلام ابن حزم در مسأله فروش آب

ابن حزم در کتاب (المحلی) در مسأله عدم جواز فروش آب - بعد از بیان احادیث منع از فروش آب توسط چهار نفر از صحابه - می‌گوید: این چهار نفر از صحابه رضی الله عنهم می‌باشند، از این رو حدیث متواتر محسوب می‌شود و مخالفت با آن جایز نیست.

ابن حزم چهار نفر از صحابه را در رسیدن به حدّ تواتر کافی می‌داند، در حالی که حدیث طیر از دوازده نفر از صحابه روایت شده است. پس قطعاً متواتر است.

## شدت شرایط تواتر در آن

عده زیادی از بزرگان علمای اهل سنت و مشاهیر امت از صحابه و تابعین و اتباع آنها و... از علمای متقدم تا علمای متأخر و از صدر اول تا کنون حدیث طیر را نقل کرده‌اند که قطعاً با این تعداد نقل متواتر محسوب می‌شود، چون راویان حدیث آن را مستند به حس می‌دانند و کثرت آنها به گونه‌ای است که امکان همدستی آنان بر دروغ را منتفی می‌کند و طبقات آنان در اول و وسط و آخر به حدّ متواتر می‌رسد و این همان شروطی است که صاحبان اصول آن را در تواتر معتبر می‌دانند.

عضدالدین ایجی می‌گوید:

«در تواتر شروط صحیح و شروط فاسد ذکر شده است. شروط صحیح سه تا است. که همه آنها در رابطه با راویان حدیث است: اولین آنها تعدد آنهاست بگونه‌ای که در کثرت به حدی باشد که توافق همدستی آنها بر دروغ عادتاً محال باشد. دومین شرط آن است که خبری را که نقل می‌کنند مستند به حس باشد، برای مثال درباره مسائلی مثل حدوث عالم قطعاً مفید نخواهد بود. و سومین شرط آن

است که مخبرین در همه طبقات (اول و آخر و وسط) به حدّ تواتر برسند.»<sup>(۱)</sup>

روشن است که در حصول تواتر عدالت راویان بلکه اسلام آن‌ها هم شرط نیست. حتی اگر همه راویان از غیر مسلمانان یا غیر عادل باشند باز هم مطلوب حاصل است و تواتر اثبات می‌شود چه برسد به آن که همه آنان از رجال برجسته و عادل امت باشند!

در این باره ایجی می‌گوید: «شرطی که بیان کردیم، شروطی بود که در تواتر، همه بر آن اتفاق دارند. مواردی هم وجود دارد که درباره آن‌ها اختلاف نظر است. عده‌ای می‌گویند: عدالت و اسلام شرط است همان‌گونه که «در شهادت دادن» شرط است. بعنوان مثال، خبر نصاری در مورد کشته شدن عیسی، با توجه به نقل متواتر توسط غیر مسلمان مفید علم خواهد بود و حال آنکه این قول مورد قبول نمی‌باشد.

در جواب می‌گوییم: در مسأله فوق شرایط تواتر حاضر نشده است زیرا در اصل و وسط طبقات اختلاف وجود دارد. تعیین تعداد ناقلان در طبقه اول یا در طبقه‌ای که بین آن‌ها و ناقلین برای ما به حد تواتر نمی‌رسد. از این رو اگر اهل قسطنطنیه خبر از کشته شدن پادشاه خود دهند از آن علم حاصل می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

### بررسی یک اشکال و پاسخ آن

اگر فردی شکاک یا متعصب بگوید اگر این حدیث متواتر باشد باید لا اقل یکی از علما بدان تصریح می‌کرد و چون چنین تصریحی وجود ندارد، پس متواتر نخواهد بود.

در پاسخ آن به چند نکته باید توجه داشت:

اول: این حرف شهادت بر نفی است (شهادت بر نبودن تواتر است) که نزد محققان مقبول نیست. (شهادت بر امر مثبت تعلق می‌گیرد)

دوم: نیافتن کلامی دلیل بر نبودن آن نیست. (عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود)

سوم: اگر همه بپذیریم که هیچ یک از آن‌ها به تواتر حدیث تصریح نکرده‌اند. این مطلب از علمای اهل سنت عجیب نیست. زیرا آنان در پنهان کردن فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و از بین بردن مناقب آن حضرت بسیار تلاش کرده‌اند و حتی به خود اجازهٔ روایت آن را هم نداده‌اند چه رسد به این که به تواتر آن اعتراف کنند.

چهارم: اگر بپذیریم در بین آن‌ها منصفی هم وجود دارد این احتمال هست که آنان به خاطر غفلت از طرق حدیث به تواتر آن تصریح نکرده‌اند. در حالی که عدم حصول علم برای یک نفر مانع از حصول علم برای دیگری نیست. قاضی عیاض می‌گوید:

«بعید نیست که علم به تواتر نزد یک نفر حاصل شود ولی نزد دیگری این علم حاصل نشود. برای مثال بیشتر مردم می‌دانند که بغداد وجود دارد و شهر بزرگی است. و جایگاه امامت و خلافت است. با این حال عده‌ای اسم آن را هم نمی‌دانند چه رسد به اوصاف آن. به همین صورت فقهای پیرو مالک به طور تواتر می‌دانند که طبق مذهب مالک قراءت ام القرآن در نماز جماعت و فرادی واجب است و نیز نیت روزه در شب اول ماه رمضان نسبت به تمامی ماه کفایت می‌کند در ولی شافعی قائل به تجدید نیت دیگر در هر شب است. و نیز در مسأله مسح وضو قائل به کفایت مسح بر قسمتی از سر می‌باشد و در مذهب هر دو قصاص در قتل به شکل خاص آن وجود دارد. و نیز در وجوب نیت در وضو، اشتراط اجازه ولی در ازدواج. و ابوحنیفه علیه السلام و سایرین در این مسائل با آن دو مخالف هستند، ولی سایر کسانی که اصلاً به مذهب آن‌ها توجه نداشته و اقوال آنان را نقل نمی‌کنند این مطالب را از مذهب آن‌ها نمی‌شناسند.»<sup>(۱)</sup>

پنجم: بر فرض اگر شخص متعصبی تواتر حدیث طبر را انکار کند، کلام او شنیده

---

۱- الشفا بتعريف حقوق المصطفى با شرح خفاجی ۴۷۱/۲.

فوائدی پیرامون حدیث طبر / ۱۰۳

نخواهد شد. چگونه با وجود دلائل محکم و براهین واضح بر اثبات تواتر، این سخن: عدم تصریح حتی یک نفر بر تواتر، می تواند خللی وارد کنند؟!

در مسأله شق القمر، حلیمی و پیروان او مانند پدر دهلوی، روایت شکافته شدن ماه را قبول ندارند، چه رسد به تواتر آن ولی محققین اهمیتی به قول آن‌ها نمی دهند. همه در تواتر شق القمر و ثبوت آن شکی نکرده‌اند. قاضی عیاض در این باره می‌گوید: «من برای آشکار شدن حق می‌گویم: بسیاری از معجزات وارده از پیامبر بطور قطع معلوم است. درباره انشقاق قمر، قرآن به وقوع آن تصریح کرده و به آن خبر داده است. و بدون دلیل نمی‌توان از ظاهر حکم عدول کرد. در رفع احتمال آن هم اخبار صحیح از طرق زیادی نقل شده است. لذا نظر ما را گفته انسان احمقی که از دین بیرون است، سست نمی‌کند. گفته‌های شخص بدعت گذاری که شک را بر قلوب ضعفاء مؤمنین القا می‌کند، قابل اهمیتی نیست بلکه به این واسطه بینی او به خاک مالیده می‌شود و کلام بی ارزش او کنار زده می‌شود.»<sup>(۱)</sup>







## فائده دهم: در بیان وجوه قطع و یقین به صدور حدیث

حدیث طیر، حدیثی است که صدور آن از رسول خدا ﷺ طبق دلایل زیر بطور قطع ثابت شده است:

### ۱- روایت فریقین به طرق متضافر<sup>(۱)</sup>

اثبات حدیث طیر توسط ارکان و بزرگان فریقین (شیعه و سنی) از سابقین و لاحقین با طرق فراوان و اسناد متضافر، خلف از سلف، پشت در پشت از صحابه از رسول خدا ﷺ، برای ایجاد قطع و یقین به صدور آن از پیامبر، کافی خواهد بود. و اشکال کردن تعدادی اندک از اهل عناد و تعصب، به قطعیت آن خللی وارد نخواهد کرد.

### ۲- وجوب اخذ قول متفق علیه

فرض کنیم در میان اهل سنت، در مورد این حدیث اختلاف وجود داشته باشد ولیکن موافق نظر اهل حق (شیعه) اتفاق نظر باشد. این یک قول متفق علیه محسوب می شود. این مطلب را آقای دهلوی در استدلال عقلی شیعه در امامت

---

۱- حدیث متضافر حدیثی است که به حد تواتر نرسیده ولی متعدد نقل شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده است.

آقای دهلوی از قول شیعه نقل می‌کند که: دلیل چهارم - امیرالمؤمنین علیه السلام دائماً از خلفای سه گانه، تظلم می‌نمود و از آن‌ها شکوه داشت و تصریح می‌کرد که مظلوم و مقهور واقع شده است و این بخاطر غصب امامت از ایشان بوده است، امامت حق او است نه حق دیگران، زیرا همگی بر صداقت و راستگویی ایشان اجماع دارند.

در جواب می‌گوییم: این روایات صحّت ندارد، زیرا چیزی از آنها نزد اهل سنت ثابت نمی‌باشد بلکه نزد اهل سنت روایات در موافقت و همراهی و نصیحت گوئی و ستایش علی علیه السلام از خلفاء سه گانه و دعا برای آن‌ها و یاری آن‌ها متواتر است. اما روایات امامیه مختلف است. ولی بیشتر آن‌ها موافق روایات اهل سنت است. و این روایات بر موافقت علی علیه السلام با خلفا و دلسوزی نسبت به آنان و کمک به آن‌ها تا زمانی که زنده بودند، دلالت دارد. به طوری که در مورد عمر بن خطاب رضی الله عنه در نهج البلاغه نقل شده است. به همین صورت حتی بعد از مرگ آن‌ها هم ثنای آنان را می‌گفت و افحالشان را مدح می‌کرد و بر خیر و نجات آنان گواهی می‌داد. چنانکه در نهج البلاغه آمده است: (لله بلاد ابي بكر تا آخر خطبه)

اهل سنت مطلب مورد اتفاق را اخذ کرده و مقدار مورد اختلاف را رها کرده‌اند. زیرا شیعه در نقل آن منفرد است. و وضع راویان آنان معلوم است. هر عاقلی مقدار متفق علیه را اخذ کرده و مورد اختلاف را رها می‌کند. <sup>(۱)</sup>

با توجه به استدلال دهلوی، ما نیز قائل به وجوب اخذ حدیث طبر خواهیم بود. زیرا این حدیث بین شیعه و سنی مورد اتفاق است، حتی اگر تعداد مخالفان آن در بین اهل سنت معادل تعداد موافقان آن در شیعه باشند. و این مطلبی است که از کلام دهلوی استنباط می‌شود.

### ۳- روایت امیرالمؤمنین علیه السلام

حدیث طبر از طریق مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام <sup>(۱)</sup> نقل شده است. ضمن اینکه طبق گفته بزرگان از محققین اهل سنت آن حضرت معصوم می‌باشند. چنانکه اگر به کتابهایی مثل (تشیید المطاعن) به خصوص (التفهيمات الالهيه) از شاه ولی الله مراجعه شود مسأله روشن خواهد شد. حتی دهلوی در کتاب (التحفة) و در تفسیر خود (فتح العزیز) به این مطلب تصریح کرده است. این قرینه به تنهایی، صدور حدیث طبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را قطعی و یقینی می‌سازد.

### ۴- احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث طبر

امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شورا با استناد به این حدیث بر اولویّت حق خویش در امامت و خلافت و افضلیت خود بر سایر صحابه احتجاج کرده است. در آن مجلس تمامی حاضران آن را پذیرفتند و به آن اعتراف کردند. طبق اعتقاد اهل سنت درباره صحابه <sup>(۲)</sup> محال است آنان به چیزی که ثابت نشده باشد اعتراف کنند. به خصوص درباره اهل شوری که امر خلافت به آنان سپرده شده بود. عمر می‌پنداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام مرگ از آنان راضی بوده است. چه نیکوست گفتار شیخ مفید رحمته الله که فرمود:

«به تواتر ثابت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به این حدیث در روز شورا استدلال نموده و فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا بین شما کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرموده باشد: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من در خوردن این طبر همراه باشد و کسی جز من حاضر شده باشد؟ مردم گفتند: نه آنگاه فرمود: خدایا شاهد باش.»

سپس همگان به صحّت آن اعتراف کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز به باطل

---

۱- در همین بخش بند ۱۰ فائده سوم از کلام دهلوی.

۲- اهل سنت قائل به عدالت همه صحابه هستند. (مترجم)

احتجاج نمی‌کند به خصوص در مقام منازعه و بیان فضایل خود برای دست یابی به بالاترین رتبه یعنی امامت و خلافت رسول خدا ﷺ. آن حضرت آگاه بودند که حاضرین در شورا نمی‌خواهند خلافت را به او واگذار کنند علی‌رغم اینکه پیامبر ﷺ فرموده بود: «علی با حق و حق با علی است. حق با او می‌چرخد هر کجا که او برود.»<sup>(۱)</sup>

## ۵- کلام قاضی عیاض پیرامون معجزات پیامبر ۹

قاضی عیاض بعد از سخن خود پیرامون قطع و یقین به معجزه شق القمر - که قبلاً نقل شد - می‌گوید: «و همچنین داستان جوشیدن آب و فزونی غذا و طعام است که آن را افراد موثق و عده زیادی به نقل از گروهی از صحابه نقل کرده‌اند.

از جمله آن‌ها معجزاتی است که جمعی از جمع دیگر متصلاً از افرادی از صحابه روایت کرده‌اند و خیر داده‌اند که این معجزات در اجتماع کثیری اتفاق افتاده است. مثلاً در روز خندق، در غزوه بواط، در حدیبیه، غزوه تبوک و امثال دیگر. در این موارد هیچ‌یک از صحابه با راوی مخالفت نکرده است. و از راویان هم انکاری نرسیده است. سکوت آنها در این قضیه معادل نطق آنان است. زیرا آنان منزّهند از این که در برابر باطل سکوت نموده، در دروغ مصالحه کنند. در اینجا نه رغبتی به باطل داشتند و نه ترسی وجود داشته که مانع اظهار نظر آنان باشد. اگر چیزی را می‌شنیدند و نزدشان منکر و غیر معروف بود، قطعاً انکار می‌کردند. چنانکه بعضی اقوالی که در سنن و سیره و حروف قرآن است انکار کرده‌اند. و گروهی از آن‌ها در این امور کار دیگران را اشتباه دانسته‌اند. پس این معجزات به معجزات قطعی ملحق می‌شود.

در برابر اخبار قطعی، روایاتی است که اصلی ندارد و بر باطل استوارند. و این‌ها ناگزیر با مرور زمان و بحث و گفتگو و رواج بین مردم، ضعف آن‌ها آشکار خواهد شد. همچنانکه در بسیاری از اخبار دروغ و بهتان‌های جاری مشاهده می‌شود. این

اخبار که به طور آحاد نقل شده است پیامبر اعلام فرموده‌اند با گذشت زمان ضعف آن‌ها آشکارتر می‌شود، با وجود این که فرقه‌ها زیاد شده و دشمن اصرار بر طعن و اهانت و تضعیف اصل مطلب نموده و یکایک ملحدین بر خاموش کردن نور آن تلاش می‌کنند. با این حال موجب قوت و پذیرفتن آن‌ها خواهد شد. و برای طعن کننده، حسرت و روسیاهی باقی خواهد گذاشت.

همچنین است خبردادن پیامبر از غیب و پیشگویی از آینده که از آیات قرآن ضرورتاً معلوم است. و این حق است و پوشیده نیست. و از پیشوایان ما قاضی و استاد ابوبکر و سایرین - رحمت خدا بر آنان - در این مورد سخن گفته‌اند. از نظر من، اینکه این داستان‌های مشهور، از باب خبر واحد باشند چیزی جز کمبود مطالعه و بررسی اخبار و روایات آن و مشغول به معارف دیگر، نیست و گرنه کسی که به طرق نقل توجه داشته باشد و حدیث و سیره را مطالعه کند، به صحّت این قصّه‌های مشهور به طریقی که ذکر کردیم هرگز شک نمی‌کند.<sup>(۱)</sup>

و اما این سخن که: «همچنین قصه جوشیدن آب و فزونی غذا و طعام که بر ادیان شقات و عده زیاد و غیر قابل شمارش و بسیاری از صحابه آن را نقل کرده‌اند.» قطعیت آن معلوم است.

ما هم می‌گوئیم: حدیث طیر نیز به همین گونه قطعیت آن واجب است معلوم باشد.

## ۶- فائده‌ای دیگر در کلام قاضی

عبارت قاضی: «از آن جمله، احادیثی است که جماعت زیادی از گروه کثیری دیگر به طور متصل از صحابه روایت کرده‌اند که طبق نقل آن‌ها این مطلب در اجتماعات مختلف مردم بیان شده است... و از هیچ کدام از صحابه مخالفتی بر راوی یا انکار آن صورت نگرفته است.»

می‌گوئیم: حدیث طیر هم همین‌گونه است. امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نقل فرموده و در اجتماع مردم در قضیهٔ شوری بر شایستگی خود به امامت و خلافت، به آن استدلال کرده است و هیچکس مخالفت و انکاری در برابر گفتهٔ امام نداشته است. بلکه این حدیث شایسته‌تر به قطعیت است. زیرا در این مورد، افراد علاوه بر سکوت و عدم انکار، در مقابل گفتهٔ حضرت تسلیم شده، به آن اعتراف کرده‌اند. که در بحث‌های آینده آن را نقل خواهیم کرد.

علاوه بر این از صحابه‌ای که امر خلافت به آنان سپرده شده بود، بعید است که در برابر باطل سکوت کنند و در مقابل دروغ سازش نمایند، و آن‌ها هیچ رغبت و ترسی نداشتند که مانع آن‌ها باشد به ویژه که آن‌ها در خصوص مسألهٔ خلافت به شوری نشسته بودند و محلّ منازعه دربارهٔ این مسأله بوده است. و اگر این مطلب برای آنان ناشناخته بود و آن را نشنیده بودند، آن را انکار می‌کردند، انگیزه‌های زیادی هم برای آن داشته‌اند.

## ۷- فائده سوم از کلام قاضی

دربارهٔ این کلام که: «و هم چنین: شبیه این روایاتی که اصلی ندارد...»

می‌گوئیم: «فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و اعلام امامت حضرت هم همین‌گونه است، زیرا با گذشت زمان روشنی آن افزون‌تر می‌شود و این مطلب با وجود شیوع فرقه‌های مختلف، و طعن بسیار دشمن، و اصرار بر سست کردن آن، و ضعیف شمردن اصل حدیث، و تلاش بر خاموش کردن نور آن است، که البته ثمره همه اینها چیزی جز افزایش قوّت حدیث و نهایتاً چاره‌ای جز پذیرش و قبول آن نیست. و حسرت و روسیاهی برای طعن‌کننده را به دنبال دارد. این مطلب هم دلیل دیگر بر ثبوت حدیث طیر و قطعیت صدور آن است.

حدیث طیر نیز اگرچه مبتلا به افراد متعصب و طعن‌آن‌ها بوده و مورد اشکال برخی قرار گرفته است. با اینحال با گذشت زمان بر نورانیت و پذیرش آن افزوده شده است. و چه خوب گفته است صاحب ابن عباد که:

علیّ له فی الطیر ما طار ذکره و قامت له اعداؤه دهی تشهد

«در حدیث طبر، برای علی علیه السلام فضیلتی است که آوازه اش همه جا پیچیده، و دشمنان آن حضرت هم به احترام آن برخاسته و بدان گواهی می دهند.»

## ۸- کلام دهلوی در دفاع از ابوبکر

دهلوی در کتاب خود در دفاع از ابوبکر می گوید: «اما آنچه گفته شده در این که کسی جز ابوبکر ادعای فاطمه را رد نکرد، دروغ محض است. زیرا در این خصوص حدیث صحیحی وارد شده که در کتب اهل سنت ثبت شده است این حدیث از طریق: حذیفه بن یمان، زبیر بن عوام، ابوالدرداء، ابوهریره، عباس، علی و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص، نقل شده است. و این راویان از بزرگان بوده، و در بین آنها افرادی هستند که بشارت بهشت به آنها داده شده است. از جمله درباره حذیفه ملاً عبدالله مشهدی در اظهار الحق از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند: هرچه حذیفه برای شما نقل کرد، بپذیرید. و نیز از جمله راویان حدیث علی مرتضی است که به اجماع شیعه، معصوم و به اجماع اهل سنت راستگوست. و آن حدیث چنین است:

بخاری از مالک بن اوس بن حدثان نصری نقل می کند که عمر بن خطاب در حضور جمعی از صحابه که بین آنها علی و عباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص بودند گفت: شما را به آن خدایی که آسمان و زمین به اذن او برپاست قسم می دهم آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما چیزی به ارث نمی گذاریم، و هرچه می گذاریم صدقه است؟ گفتند: بله.

سپس رو به سوی علی و عباس کرد و گفت: شما دو تن را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این مطلب را گفته است؟ گفتند: بله.

سپس معلوم می شود که این خبر در قطعیت مانند آیه قرآن است. زیرا افرادی که نام آنان ذکر شد، حتی نقل یکی از آنها مفید علم و یقین می شود، چه رسد به این جمع بسیار، به خصوص که علی مرتضی نزد شیعه معصوم است. و روایت معصوم

نزد آن‌ها در افاده یقین همانند قرآن است.»<sup>(۱)</sup>

و ما می‌گوئیم: (صرف نظر از ماجرای حضرت فاطمه) بهمین دلیل اعتقاد قطعی بودن حدیث طیر حاصل می‌شود. بلکه ائصاف این حدیث به قطع سزاوارتر است. چون از سعد بن ابی وقاص<sup>(۲)</sup> نقل شده و او از کسانی است که می‌گوید روایت یکی از آن‌ها به تنهایی یقین‌آور است. به علاوه علی و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و حتی طلحة به صحّت این حدیث شریف اعتراف دارند. پس اعتقاد به صدور حدیث و یقین به آن مثل اعتقاد به آیه شریفه قرآن، واجب است.

### ۹- فائده‌ای دیگر از کلام دهلوی

هر دلیلی که به وسیله حدیث ابودرداء و ابوهریره و عباس و امثال آنان دلالت بر یقین می‌شود و آن را در قطعیت صدور مانند آیه شریفه قرآن قرار می‌دهد (زیرا ناقلین آن، صحابه هستند) به تنهایی یا حتی اولویت دلالت به یقین بودن حدیث طیر خواهد داشت.

### ۱۰- فائده سوم از کلام دهلوی

از جمله روایان حدیث طیر مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام است که دهلوی تصریح کرده است که حدیث از آنحضرت در افاده قطع و یقین مثل قرآن است. عصمت آن حضرت را هم خود دهلوی در کتاب التحفة و تفسیرش فتح العزیز و نیز پدرش در (التفهیمات الالهیة و سایر دانشمندان اهل سنت اثبات کرده‌اند و در تشیید المطاعن نیز آمده است.

---

۱- التحفة الاثنا عشریه: ۲۷۴.

۲- از نظر اهل سنت، قول هر صحابی بعلت عادل بودن، یقین‌آور است.



سند حدیث طیر / ۱۱۳

# سند حدیث طیر



اینک به ذکر سندهای حدیث طبر طبق روایت پیشوایان و بزرگان علم حدیث  
اهل سنت در طول قرون مختلف می پردازیم:

(۱)

### روایت ابوحنیفه

ابوحنیفه نعمان بن ثابت - امام حنفیه - حدیث طبر را روایت کرده است. ابن  
اثیر گفته است: «ابوالفرج ثقفی برای ما نقل کرد از حسن بن عیسی از احمد  
بن عبدالله حافظ از محمد بن اسحاق بن ابراهیم اهوازی از حسن بن عیسی از حسن  
بن سمیدع از موسی بن ایوب از شعیب بن اسحاق از ابوحنیفه از مسعر از حماد از  
ابراهیم از انس که گفت: به پیامبر ﷺ پرنده ای هدیه شد فرمود: خداندا  
محبوب ترین بندگانت را نزد من حاضر کن، علی رضی الله عنه حاضر شده و با پیامبر ﷺ هم  
غذاگشت. نقل از شعیب از ابوحنیفه تفرد است. (۱)

### شرح حال شعیب بن اسحاق

فضائل ابوحنیفه - امام بزرگ حنفیه - جلالت شأن و رفعت مقام وی نزد همه معروف و مشهور است. و احتیاج به شرح و بیان ندارد. و لذا در اینجا در مورد شاگرد او، شعیب بن اسحاق، گوشه‌ای از گفته‌های دانشمندان اهل تسنن را در مدح وی نقل می‌کنیم.

۱- **ذهبی:** «شعیب بن اسحاق دمشقی از هشام بن عروه و عبیدالله بن عمر. و نیز اسحاق دحیم از او نقل می‌کنند. ابوداؤد می‌گوید: وی ثقه و مرجئی است در سال ۱۸۹ وفات کرده است.»<sup>(۱)</sup>

۲- **ابن حجر عسقلانی:** «خ م د س ق: شعیب بن اسحاق بن عبدالرحمن بن عبدالله بن راشد دمشقی اموی، مولی رمله بنت عثمان (اصل وی از بصره است) از پدرش و ابوحنیفه نقل می‌کند (به مذهب حنفی گرایش دارد) و نیز از ابن جریر و اوزاعی نقل حدیث می‌کند...»

ابن طاهر می‌گوید: ثقه است و حدیث او صحیح است. ابوداؤد می‌گوید: ثقه و مرجئی است ابن معین و دحیم نسائی می‌گوید: ثقه است و ابوحاتم می‌گوید: صدوق و راستگوست.

در سال ۱۸۹۱، ابن حبان او را در زمره الثقات ثبت کرده است. ابوالولید باجی از ابوحاتم نقل می‌کند: شعیب بن اسحاق ثقه و مورد اعتماد است.»<sup>(۲)</sup>

(۲)

### روایت احمد بن حنبل

احمد بن حنبل - امام حنبلی‌ها - در کتاب مناقب امیرالمؤمنین حدیث طبر را روایت کرده است. روایت او چنین است:

---

۲- تهذیب التهذیب ۳۴۷/۴.

۱- الکاشف ۱۱/۲.

«عبدالله بن محمد از عبدالله بن عمر از یونس بن ارقم روایت کرد که گفت: مطیر بن ابی خالد از ثابت بجلی از سفینه برای ما حدیث کرد که زنی از انصار دو پرنده بین دو قرص نان گذاشت و آن را به پیامبر تقدیم کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خدا و پیامبرت را نزد من حاضر کن، در آن هنگام از پشت در صدای کسی برخاست. پیامبر ﷺ فرمودند: این کیست؟ گفت: علی. فرمود: در را بر او بگشا. سپس در را گشودند و او با پیامبر ﷺ مرغ را خوردند تا تمام شد.

محبّ الدین طبری می‌گوید: «از سفینه نقل است که گفت: زنی از انصار دو پرنده بین قرص نان به پیامبر هدیه کرد، رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت به خود و پیامبرت را نزد من حاضر کن. سپس معنای حدیث نجار را ذکر نمود در انتهای حدیث آمده است که: سپس علی با رسول خدا ﷺ غذا را تناول نمودند تا تمام شد. احمد در کتاب مناقب حدیث را نقل کرده است.»

سبط بن جوزی می‌گوید: «حدیث طبر، احمد در الفضائل و ترمذی در سنن آن را نقل کرده‌اند.

اما احمد آن را به سفینه غلام رسول الله ﷺ که نام او مهران است، رسانده و می‌گوید: زنی از انصار دو پرنده را بین دو قرص نان به پیامبر هدیه کرد. رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن. ناگهان در باز شد و علی داخل شد و همراه آن حضرت آن را خوردند.»<sup>(۱)</sup>

دهلوی بعد از روایت ترمذی در پاسخ سؤالی می‌گوید: «امام احمد در المناقب حدیث سفینه را نقل کرده است.» نص کلام دهلوی بعداً ذکر خواهد شد.

### روایت احمد حنبل دلیل ثبوت است.

نزد محققین ثابت است که نقل حدیثی توسط احمد، دلیل بر صحّت و ثبوت آن حدیث است. اخطب خوارزم - در بیان کثرت فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام - می گوید:

«ابوالعلاء حافظ از حسن بن احمد مقری از احمد بن عبدالله حافظ از احمد بن یعقوب مهرجان از علی بن محمد نخعی قاضی از حسین بن حکم از حسن بن حسین از عیسی بن عبدالله از پدرش از جدّش نقل می کند که مردی به ابن عباس گفت: سبحان الله چقدر مناقب و فضایل علی زیاد است. من آن را سه هزار حدیث می دانم. ابن عباس گفت: گویی که فضایل آن حضرت به سی هزار نزدیکتر است؟

نکته دیگری که بر این مطلب دلالت دارد چیزی است که از امام حافظ احمد بن حنبل روایت شده است. همان گونه که اصحاب حدیث می دانند وی در علم حدیث سرآمد اقران و امام زمان خود و مورد اقتدا در این فن محسوب می شود. او همچون اسب سواری است که کمیت همه حافظان در میدان او به زمین می خورد و روایاتش مورد قبول و تصدیق است. زیرا همه میدانند که امام احمد بن حنبل و کسانی که در مسیر او هستند و بر منوال او حرکت می کنند و در گروه او می باشند قائل به برتری شیخین هستند. (و اتهام شیعی بودن بر او نخواهد بود) و روایت او در این مورد همچون عمود بلند زیبایی است که به آسانی نمی توان آن را پوشاند، و این روایت، روایتی است که شیخ ما زاهد فخر الائمه ابوالفضل بن عبدالرحمن جعفربندی خوارزمی نقل نموده است.»<sup>(۱)</sup>

محمد بن یوسف حافظ گنجی می گوید: «ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکه کتبی در موصل از حافظ ابوالعلاء حسن بن احمد از حسین بن احمد مقری... از عیسی بن عبدالله از پدرش از جدّش برایمان نقل می کند که مردی به ابن عباس گفت: سبحان الله، چقدر مناقب و فضایل علی زیاد است، من آن را حدود سه هزار حدیث می دانم ابن عباس گفت: چرا نمی گویی به سی هزار نزدیکتر است.

پیشوایان حدیث این خبر را از ابن عباس در کتب خود آورده‌اند. می‌گوییم: بر این مطلب آنچه از امام حدیث، احمد بن حنبل نقل کردیم نیز دلالت می‌کند. احمد بن حنبل داناترین اصحاب حدیث در علم الحدیث است و سرآمد اقران و امام زمان خود و در این زمینه بوده و مورد اقتدا می‌باشد. وی تک سواری است که کمیت همه حفاظ در میدان او به زمین می‌خورد و روایتش مورد قبول و تصدیق می‌باشد و در دین او هیچ اتهامی نیست. و بدون تردید وی قائل به برتری شیخین ابوبکر و عمر نیز می‌باشد. روایت او همچون عمود بلند و زیبایی است که به آسانی قابل پوشاندن و چشم پوشی نمی‌باشد. این روایت را علامه مفتی شام ابونصر محمد بن هبة الله بن محمد بن جمیل شیرازی نیز برای ما روایت کرده است...»<sup>(۱)</sup>

سبط ابن جوزی در تصحیح حدیث مؤاخاة از حدیث مجدوح بن زید باهلی چنین نقل می‌کند:

«احمد در این باب مورد تقلید است. هرگاه وی حدیثی را روایت کند لازم است طبق روایت او عمل شود زیرا او امام زمان و عالم دوران خود بوده و در علم نقل بین هم‌تایان خود مبرّز است. و تک سواری است که در میدان او کسی را یارای مقابله نیست. و این جوابی است که به همه ایراداتی که در این باب به احادیث کتاب حنبل وارد می‌شود، داده می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

سبکی در مقام توثیق رجال حدیث (من زار قبری و جب له شفاعتی) در ردّ ابن تیمیّه می‌گوید: احمد رضی الله عنه جز از ثقه حدیث نقل نمی‌کند. در این مورد یکی از مخالفین احمد در کتابی که در ردّ بر بکری نوشته است بعد از ده جزء از آن می‌گوید: قائلین به جرح و تعدیل از علمای حدیث دو نوعند. گروهی که جز از افراد ثقه حدیث نقل نمی‌کنند، مانند مالک و شعبه و یحیی بن سعید و عبدالرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل و نیز بخاری و امثال او...

---

۱ - کفایة الطالب فی عنایة علی بن اب طالب.

۲ - تذکرة خواص الامّة: ۲۲.

کلام مخالف حنبل کافی است که ثابت کند احمد از غیر ثقه نقل نمی کند و از این رو هیچ اشکالی بر او باقی نخواهد بود.<sup>(۱)</sup>

### مصادر شرح حال احمد

برخی از مصادر شرح حال احمد بن حنبل و فضایل او به شرح زیر است:

۱- سیر اعلام النبلاء ۱۷۷/۱۱

۲- تذکرة الخواص ۴۳۱/۲

۳- رضایت الاعیان ۶۳/۱

۴- حلیة الاولیاء ۱۶۱/۹

۵- تهذیب الاسماء و اللغات ۱۱۰/۱

۶- الوافی بالوفیات ۳۶۳/۶

۷- مرآة الجنان ۱۳۲/۲

۸- طبقات السبکی ۲۷/۲

۹- طبقات الحفاظ ۱۸۶۰

۱۰- طبقات المفسرین ۷۰/۱

۱۱- العبر ۴۳۵/۱

۱۲- تاریخ بغداد ۴۱۲/۴

۱۳- تهذیب التهذیب ۶۲/۱

۱۴- طبقات القراء ۱۱۲/۱

۱۵- البدایة و النّهایة ۲۳۵/۱۰

---

۱- شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام: ۱۱/۱.



گوشه‌ای از فضایل احمد حنبل نیز در قسمت دوم از مجلد حدیث غدیر و در مجلد حدیث تشبیه آورده شده است. از مهمترین مناقب احمد حنبل مطلبی است که از ابراهیم بن حارث از فرزندان عباده بن صامت نقل شده است. - هنگامی که احمد بن حنبل به شدت مورد ضرب قرار گرفت - به البشر الحافی گفته شد: ای کاش تو هم بر می‌خاستی و مانند او سخن می‌گفتی. گفت: من توان آن را ندارم، احمد، در جایگاه پیامبران است.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب رجال المشکاة در شرح حال او آمده است: «المیمونی گفته است: بعد از آن ضرب و شتم، ابن مدینی در بصره به من گفت: ای میمونی هیچ کس در اسلام، آن گونه که احمد قیام کرد، قیام ننموده. از این سخن تعجب کردم زیرا ابوبکر در ماجرای رده قیام کرد.\*<sup>۳</sup> گفتم: چگونه؟ گفت: ابوبکر یارانی یافت ولی احمد هیچگونه یار و یآوری نداشت.»

### ( ۳ )

#### روایت عبّاد بن یعقوب

ابوسعید عبّاد بن یعقوب رواجنی اسدی در (کتاب المعرفة)<sup>(۲)</sup> - که در مناقب

---

۱ - تهذیب الاسماء اللغات ۱/۱۱۲.

\* - ماجرای رده، مجموعه حوادثی بود که در ظاهر عنوان مرتدین پس از رسول اکرم (ص) را داشت. ولی در زمان ابوبکر هر کس که نسبت به حکومت ابوبکر تردید داشته و آثار احتمالی و حتی گزارش عدم اطاعت خلیفه (اگر چه به اشتباه) در مورد او می‌رسید، بعنوان مرتد تلقی شده و با او نبرد می‌شد. فرمانده جنگ با مرتدین، خالد بود که با مالک بن نویره که متد نبود، بخاطر زیبایی همسر او با وی جنگید و وی را به قتل رساند و شبانگاه با همسر وی هم بستر شد! این ماجرا اعتراض عمر را به دنبال داشت ولی ابوبکر اعتنا نکرد. کتاب اجتهاد در مقابل نص (سید شرف الدین)

۲ - ذهبی حدیثی را در شرح حال فطربن خلیفه از او نقل کرده است. وی می‌گوید: (عبّاد بن

امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف کرده است - می‌گوید: «عیسی از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی از پدرش او نیز از پدرش از جدش علی روایت می‌کند که گفت: به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرنده‌ای که به آن حباری می‌گفتند، هدیه شد و در محضر آن حضرت قرار گرفت. انس بن مالک آن را می‌پوشاند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستش را برای دعا بالا برد و گفت: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن که با من این پرنده را بخورد. انس گفت: در این هنگام علی علیه السلام آمد و اجازه ورود خواست. انس به آنحضرت گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. علی علیه السلام بازگشت، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعا را تکرار کرد و دوباره علی علیه السلام آمد و انس او را رد کرد. سپس بار سوم دعا کرد باز هم علی علیه السلام آمد این بار انس علی علیه السلام را داخل کرد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به سوی من بیا، آن‌گاه پرنده را با آنحضرت تناول نمود. و سپس علی علیه السلام خارج شد.

انس گفت: گفتم ای ابوالحسن برای من استغفار کن زیرا من در قبال تو گناهی دارم در برابر آن نزد من بشارتی برای شما هست پس دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نقل نمودم. آنحضرت خدا را سپاس گفت و برای من نیز استغفار کرد و از من راضی شد. بشارت من به آنحضرت موجب برطرف شدن گناه من شد.»

### وجوه وثاقت عبّاد بن یعقوب

عبّاد بن یعقوب الرواجنی طبق تصریحات محققین از بزرگان محدّثین ثقه بوده و احتجاج به حدیث وی جایز است و اینک به شرح وجوه آن می‌پردازیم:

---

← یعقوب در کتاب مناقبش می‌گوید: ابو عبدالرحمن آنچه را اصباغی و دیگران از جعفر احمر نقل می‌کنند که گفت: بر فطربن خلیفه داخل شدیم در حالی که چیزی بر او پوشیده شده بود. گفت ای عبدالله، آنچه را شاد می‌کند این است که به جای هر مو در بدنم زبانی باشد که به واسطه حبّ اهل بیت خدا را تسبیح کند.

## ۱- عبّاد، شیخ بخاری است

عبّاد بن یعقوب از شیوخ بخاری، صاحب صحیح است. سمعانی بر این مطلب تصریح داشته و می‌گوید: «رواجنی به فتح را و واو و کسر جیم و در آخر آن نون، و یاء برای نسبت است، از استادم ابوالقاسم اسماعیل بن محمد بن فضل حافظ در اصفهان درباره آن سؤال کردم گفت: رواجن نسبت ابوسعید عبّاد بن یعقوب، شیخ بخاری است. اصل این نسبت دواجن با دال مهملة است، که جمع داجن است و مردم آن را رواجن به راء قرار داده‌اند و عباد به آن منسوب است. وی این گونه گفت و حکایت را به کسی اسناد نکرد. و گمان می‌رود رواجن شاخه‌ای از شاخه‌های قبایل باشد. و خدا داناتر است.»<sup>(۱)</sup>

روایتی نیز در صحیح بخاری از رواجنی نقل شده که بر مطلب فوق دلالت دارد. بخاری در کتاب التوحید می‌گوید: «باب سخن النبی ﷺ و قال: لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب. سليمان از شعبة بن ولید برای ما نقل کرد. و نیز سند دیگر عباد بن یعقوب اسدی گفت: عباد بن عوّام از شیبانی از ولید بن عیزار ابو عمر و شیبانی از ابن مسعود نقل کرد که مردی از پیامبر ﷺ پرسید: برترین اعمال چیست؟ فرمود: نماز در وقت خود و نیکی به پدر و مادر و سپس جهاد در راه خدا.»<sup>(۲)</sup>

از نقل فوق ثابت می‌شود که عباد بن یعقوب، شیخ بخاری است و دلالت بر کمال اعتماد و اعتبار و ثوق وی دارد و موجب از بین رفتن شک منکران است.

## ۲- عبّاد، شیخ ترمذی است

عباد بن یعقوب از مشایخ ترمذی صاحب صحیح است. همان طور که خواهد آمد.

### ۳- عباد شیخ ابن ماجه است

او از مشایخ ابن ماجه صاحب سنن می باشد. ابن ماجه صاحب یکی از صحاح ششگانه است.

### ۴- روایت بزرگان از عبّاد

علاوه بر افراد فوق، عده‌ای از بزرگان علما و استوانه‌های حدیث از عبّاد بن یعقوب روایت کرده‌اند. عبدالغنی مقدسی در شرح حال وی می‌گوید: عبّاد بن یعقوب ابوسعید رواجنی کوفی اسدی است. در این باره از شریک و حاتم بن اسماعیل و ولید بن ابی ثور، و علی بن هاشم بن یزید و محمد بن فضل و عمرو ثابت و حسین بن زید بن علی و اسماعیل بن عیّاش و عبدالله بن عبدالقدّوس، عبدالرحمن بن محمد بن عبیدالله غرمی روایت شده است. افراد زیر از عبّاد روایت نقل کرده‌اند: بخاری، ترمذی، ابن ماجه، محمد بن اسحاق بن خزیمه، ابوبکر بن ابی داوود، احمد بن اسحاق بن بهلول و ابوحاتم - از او سؤال شد گفت: شیخ کوفی است - و حسین بن اسحاق و جعفر بن محمد بن مالک غزاری کوفی. وی در سال ۲۵۰ وفات یافت.<sup>(۱)</sup>

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «از شریک نخعی و عبّاد بن کلام و عبدالله بن عبدالقدوسی و ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی و... نقل شده است.

افراد زیر از او روایت کرده‌اند. بخاری (یک حدیث روایت می‌کند) ترمذی و ابوحاتم و ابوبکر بزاز و علی بن سعید بن شبر رازی و محمد بن علی حکیم ترمذی و صالح بن محمد جزرة و ابن خزیمه و ابن صاعد و ابن ابی داوود، و قاسم بن زکریا المطرز، و خلق»<sup>(۲)</sup>

بررسی عبارات محققین عامه حاکی از این است که نقل بزرگان از فردی بر بزرگی و وثاقت و اعتبار راوی دلالت دارد. و ما در مجلد حدیث ولایت بعضی از شواهد

---

۱- الکمال فی معرفة الرّجال - مخطوط. ۲- تهذیب التهذیب ۱۰۹/۵.

آن را ذکر کردیم. مانند استدلال ذهبی بر جلالت احمد بن عمر بن انس بن دلهاث اندلسی به واسطه روایت ابن عبدالبر و ابن حزم از او<sup>(۱)</sup> و نیز استدلال ابن حجر مکی به روایت صحابه و تابعین از معاویه در مورد علم و فقه معاویه<sup>(۲)</sup>.

ابن قیم جوزیه می‌گوید: صرف روایت فرد عادل از یک شخص (طبق یکی از دو قول)، موجب تعدیل وی خواهد بود. اگرچه راوی بر وثاقت مروی عنه تصریح نداشته باشد.

## ۵- توثیق ابی حاتم

ابوحاتم محمد بن ادريس رازی عبّاد را توثیق کرده است.

ذهبی می‌گوید: «عبّاد بن یعقوب رواجنی، ابوسعید، از ولید بن ابی ثور و شریک و عده‌ای از او (ت - ق) و ابن خزیمه و ابن صاعه و خلق. ابوحاتم، عبّاد را توثیق کرده است. در سال ۲۵۰ وفات نموده است.»<sup>(۳)</sup>

و در کتاب تهذیب التهذیب: «ابوحاتم گفته است: او شیخ ثقة است.»<sup>(۴)</sup>

ابن حجر گفته است: «عبّاد بن یعقوب رواجنی کوفی، ابوسعید رافضی مشهوری است اما راستگوست و ابوحاتم او را توثیق نموده است...»<sup>(۵)</sup>

توثیق ابوحاتم برای اعتماد بر آن هر شخص کافی است. زیرا: ذهبی با تعصب و سخت‌گیری آشکاری که دارد، در شرح حال ابوحاتم چنین می‌گوید: «هنگامی که ابوحاتم فردی را توثیق کند سخن او پذیرفته می‌شود. زیرا ابوحاتم جز افراد صحیح الحدیث کسی را توثیق نمی‌کند. و هنگامی که فردی را تضعیف کند یا

---

۱ - العبر فی حوادث من غیر - حوادث ۴۷۸: و از بزرگی مقام عبّاد چنین است که دو امام اندلسی ابن عبدالبر و ابن حزم از او روایت کرده‌اند.

۲ - تطهیر الجنان، هامش الصواعق المحرقة: ۵۳.

۳ - الکاشف، ۶۳/۲. ۴ - تهذیب التهذیب ۱۰۹/۵.

۵ - مقدمه فتح الباری: ۴۱۰.

درباره اش بگوید: احتجاج نکن و توقف کن تا ببینی دیگران در حق این فرد چه گفته اند، اگر کسی او را توثیق نمود به جرح ابوحاتم توجه نکن، زیرا وی در رجال بسیار سختگیر است. بطوری که درباره گروهی از رجال صحاح گفته است: حجّت نیست، قوی نیست یا امثال آن.<sup>(۱)</sup>

### ۶- توثیق ابن خزیمه

ابن خزیمه به صراحت عباد را توثیق کرده است. ابن حجر از حاکم: ابن خزیمه می گوید: برای ما حدیث کرد عباد بن یعقوب که در دین متهم است ولی در روایت ثقه است.<sup>(۲)</sup>

و نیز: «حاکم می گوید: ابن خزیمه هنگامی که از او نقل حدیث کرده، گفته است: برای ما روایت کرد، ثقه در روایت، متهم در دین: عباد بن یعقوب.»<sup>(۳)</sup>

پاسخ: اتهام ابن یعقوب در دین ان شاء الله در ادامه بحث، با بیانی روشن، شرح داده می شود.

### شرح حال ابن خزیمه

ابن خزیمه از مشاهیر پیشوایان اهل سنت و از بزرگان محدثین آنهاست. ذهبی می گوید: خزیمه حافظ بزرگ، پیشوای ائمه، شیخ الاسلام ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه... اهل تصنیف است و نام او مشهور است. امامت و حفظ در خراسان در زمان او به وی منتهی شد. دو شیخ (بخاری و مسلم) خارج از دو صحیح خود از وی روایت کرده اند. محمد بن عبدالله بن عبدالحکم یکی از شیوخ اوست و نیز احمد بن مبارک مستملی و ابراهیم بن ابی طالب و ابوعلی نیشابوری و اسحاق بن سعید نسائی و ابو عمرو بن حمدان و ابو حامد بن محمد بن بالویه و ابوبکر احمد بن مهران

---

۱ - سیر اعلام النبلاء ۲۴۷/۱۳؛ ۲ - تهذیب التهذیب ۱۰۹/۵.

۳ - مقدمه فتح الباری: ۴۱۰.

مقری و محمد بن احمد بن بصیر و نوه او محمد بن فضل بن محمد و جماعتی که از شماره بیرونند.

ابو عثمان حیری گفته است: ابن خزیمه برای ما نقل کرد که هرگاه می خواستم چیزی بنویسم، ابتدا به نماز می ایستادم و طلب خیر می کردم تا چیزی به دلم بیفتد. آنگاه آغاز به کار می کردم. ابو عثمان زاهد گفته است: خداوند از اهل نیشابور به واسطه ابن خزیمه بلا را دفع می کند.

ابوعلی نیشابوری می گوید: مانند ابن خزیمه ندیدم... می گویم: ابن خزیمه یگانه روزگار خود بود. حسن بن علی برای من روایت کرد... که ابو حاتم محمد بن حبان تمیمی گفته است: من روی زمین کسی را ندیدم که مانند محمد بن اسحاق بن خزیمه به فن سنن و احادیث و حفظ الفاظ صحیح آن و زیادات آن آشنا باشد. گویی که سنن در برابر دو چشم اوست. دارقطنی می گوید: ابن خزیمه پیشوایی بی نظیر است. ابویشر قطان می گوید: یکی از همسایگان ابن خزیمه از اهل علم خواب دید که گویی لوحی است که بر آن چهره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود داشت و ابن خزیمه آن را صیقل می داد گفت: این مردی است که سنت را زنده می کند، ابو العباس بن شریح ابن خزیمه را یاد می کرد و می گفت: وی نکته ها را از حدیث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با ظرافت استخراج می کرد.

حاکم در کتاب الحدیث می گوید: فضایل ابن خزیمه نزد من در صفحات زیادی جمع است. تألیفات او بیش از صد و چهل کتاب است. به جز السائل که از صد جزء تشکیل شده است. و نیز کتاب فقه حدیث بریده او در سه جزء است. احمد بن عبدالله معدل می گوید: شنیدم عبدالله بن معدل اصفهانی می گفت: از عبدالرحمن بن ابی حاتم درباره این خزیمه سؤال شد، گفت: وای بر شما. او از ما سؤال می کند، ما از او سؤال نمی کنیم. او پیشوایی است که به وی اقتدا می شود...

وفات ابن خزیمه در دوم ذی قعدة سال ۳۱۱ اتفاق افتاد در حالی که ۸۹ سال

داشت.» (۱)

#### ۷- دارقطنی: او راستگوست

دارقطنی هم تصریح کرده است که عبّاد بن یعقوب راستگوست. ابن حجر می‌گوید: «دارقطنی می‌گوید: او شیعه مذهب و راستگوست.» (۲)

کلام دارقطنی برای کسی که بدون غرض باشد کافی و شافی است. حق آمد و باطل نابود گشت که باطل نابود شدنی است.

#### ۸- صحت حدیث او

در تهذیب التهذیب در شرح حال عبّاد بن یعقوب آمده است: «ابن ابراهیم بن ابی بکر بن ابی شیبه می‌گوید: اگر دو مرد از شیعه نبودند، هیچ حدیث صحیحی از آنان پذیرفته نبود: عبّاد بن یعقوب و ابراهیم بن محمد بن میمون.» (۳) از این کلام صراحتاً ثابت می‌شود که حدیث عبّاد صحیح است.

#### ۹- ابن حجر: او راستگوست

ابن حجر عسقلانی حکم به راستگویی ابن خزیمه کرده است. در آن جا که می‌گوید: «وی راستگو و رافضی است. حدیث او در بخاری مقرون است، ابن حبان در مورد وی مبالغه کرده و گفته است مستحق ترک است. در سال پنجاه فوت کرده است.» (۴)

در هدی الساری گفته است: «رافضی مشهوری است. ولی راستگوست و ابو حاتم او را توثیق کرده است.» (۵) این کلام هم برای اهل رشد و یقین کافی است و

---

۱ - تذکرة الحفاظ، ۷۲۰/۲. ۲ - تهذیب التهذیب ۱۰۹/۵.

۳ - همان. ۴ - تقریب التهذیب ۳۹۴/۱.

۵ - مقدمه فتح الباری ۳۹۴/۱.



پایه‌های و سوسه‌های اصحاب شک و عداوت را از میان می‌برد.

### رفض موجب ترک حدیث نمی‌شود

اما در این مورد که می‌گویند «عباد» رافضی است: این ادعائی است که ضعف آن آشکار است. زیرا ترک حدیث به خاطر «رفض» و «تشیع» راوی عین لجاجت است. ابن قتیبه می‌گوید: «اسامی غالیان رافضی عبارتند از: ابوالطفیل صاحب پرچم مختار آخرین فرد از صحابی پیامبر ﷺ که از دنیا رفت، و مختار و ابوعبدالله جدلی و زارة بن اعین و جابر جعفی» از این کلام فهمیده می‌شود که: ابوظیفیل صحابی، از غلاة رافضی است. پس رافضی بودن عبّادبن یعقوب بنا بر اولویت بر او اشکالی نیست. زیرا اگر رفض و حتی غلو در رفض موجب قدح و جرح باشد، مستلزم نفی عدالت همه صحابه است. (زیرا از نظر اهل سنت کلیه صحابه عادل هستند) بنابراین اگر قدح کنندگان عبّادبن یعقوب از عدالت صحابه دست بردارند ما هم می‌توانیم از توثیق عبّاد بن یعقوب دست برداریم. ولی گمان نمی‌کنیم آن‌ها چنین کاری کنند زیرا عدالت صحابه پایه مذهب آنهاست پس وثاقت عبّادبن یعقوب را می‌پذیرند. بنابراین روش اهل حق اثبات می‌شود.

بر این اساس به آنچه در کتب رجالی درباره عبّادبن یعقوب آمده می‌توان پاسخ داد از جمله: در تهذیب التهذیب آمده است که: «ابن عدی می‌گوید: شنیدم عبدان از ابوبکر بن ابی شیبه یا هنادالسری نقل می‌کند که آن دو یا یکی از آن دو عباد را تفسیق می‌کرد و به او نسبت می‌داد که به صحابه سلف توهین می‌کند. ابن عدی می‌گوید: عبّاد در تشیع غلو دارد. و احادیثی را در فضائل و مناقب نقل می‌کند که مورد انکار قرار گرفته است. صالح بن محمد گفته است: وی به عثمان اهانت می‌کرد. و نیز می‌گفت از او شنیدم که عباد می‌گفت: خدا عادل‌تر از آن است که طلحه و زبیر را وارد بهشت کند چون آن دو با علی بیعت کردند و سپس با او جنگیدند.

قاسم بن زکریا مطرز می‌گوید: وارد کوفه شدم و از همه شیوخ آن حدیث نوشتم

جز عبّادبن یعقوب. هنگامی که از کار فارغ شدم بر او داخل شدم. وی از کسانی که از او استماع حدیث می کردند امتحان می کرد از من پرسید: چه کسی دریا را حفر کرد؟ گفتم: خداوند دریا را خلق کرد. گفت: همین طور است ولی چه کسی آن را حفر کرد؟ گفتم: شیخ خواهد گفت. پس شیخ گفت: علی. آنگاه سؤال کرد: چه کسی آن را جاری کرد؟ گفتم: خداوند نهرها را جاری کرد و چشمه ها را توسعه داد. گفت: همین طور است. ولی چه کسی آن را جاری کرد؟ گفتم: آیا خود شیخ می فرمایند؟ گفت: حسین علیه السلام آن را جاری کرد.

عباد نابینا بود. در خانه او شمشیری را آویزان دیدم. گفتم: این برای چیست؟ گفت: شمشیر تهیه کردم که با آن همراه مهدی بجنگم.

هنگامی که از شنیدن آنچه می خواستم فارغ شدم و قصد سفر کردم، بار دیگر بر او وارد شدم. از من پرسید: چه کسی دریا را حفر کرد؟ گفتم: معاویه آ را حفر کرد و عمر بن عاص آ را جاری کرد. از جا پرید و فریاد زد: این فاسق دشمن خدا را بگیرید و بکشید.

بخاری گوید: عباد در ماه شوال فوت کرد و محمد بن عبدالله حضر می می گوید: در ذی القعدة سال ۲۵۰ از دنیا رفت. <sup>(۱)</sup>

نتیجه اینکه علت رفض عبّادبن یعقوب پاسخ داده شد و معلوم گردید که اتهام رافضی بودن به عدالت راوی آسیبی نمی زند.

اما کلام ابن حجر: «خطیب ذکر کرده که ابن خزیمه روایت از عبّادبن یعقوب را ترک نموده است.»

بر فرض پذیرش این مطلب، در جواب آن باید گفت: با تصریح و ثاقت او، این گفته قابل اعتنا نیست، و این مطلب مؤید به توثیق ابوحاتم و سایر بزرگان و جرح و تعدیل است. کلام ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب التقریب گذشت که «ابن حبان

درباره عباد مبالغه کرده و گفته است که وی مستحق ترک است.» و حتی اگر توثیق عباد بر ترک سبقت نمی‌گرفت باز هم محققان به تصریح ابن حجر عسقلانی به این گفتار توجه نمی‌کردند.

اما کلام ابن حجر که: ابن حبان گفته است: عباد رافضی و دعوت کننده به آن است از افراد مشهور به زشتی یاد می‌کند و لذا استحقاق ترک دارد از جمله از شریک از عاصم از عبدالله بن عوف روایت کرده که: هنگامی که معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید.» می‌گوییم: اما رافضی بودن همان طور که گذشت زبانی نخواهد داشت. اما این که دعوت کننده به مذهب خود (رافضی بودن) است، ادعایی است که سمعانی آن را پاسخ داده است. وی می‌گوید:

(می‌گوییم: جماعتی از پیشوایان مشهور مثل ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری از وی روایت کرده‌اند، زیرا او به هوای نفس دعوت کننده نبوده است.)

علاوه بر آن ما در مجلد حدیث ولایت ذکر کردیم که طبق تصریحات محققین منصف از اهل سنت این که راوی به مذهب خود دعوت کند موجب کنار گذاشتن حدیث و عدم اعتماد به او نمی‌شود.

اما این که عباد، از مشاهیر به زشتی روایت می‌کند، ادعای بدون دلیل است که شنیده نشده است. و این که وی «مستحق ترک است» را در گذشته پاسخ دادیم.

اما روایت عباد از شریک عاصم در مورد معاویه.. نیز موجب قدح وی نمی‌شود، زیرا مطاعن و ذکر مفاسد معاویه بسیار است به طوری که هر شخص منصفی بعد از ملاحظه این مطاعن صحت این حدیث را بعید نمی‌پندارد.

سمعانی، کلام ابن حبان - را که فساد آن از ابتدا تا آخر آن روشن است - آورده و به مطالبی که نقل شد پاسخ داده است که با ذکر مطالب فوق، تکرار آن لزومی نخواهد داشت.

از لطائف این مطلب، کلام سمعانی است که می‌گوید: «حدیث ابوبکر رضی الله عنه را از او روایت کرده که گفت: ای خالد آنچه را به تو امر کردم انجام نده. از شریف عمر بن

ابراهیم حسینی در کوفه از معنای این حدیث سؤال کردم. گفت: ابوبکر به خالد بن ولید دستور داده بود که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بکشد. ولی بعد از آن پشیمان شد و از آن نهی کرد.»

شاید از سکوت سمعانی در مورد این حدیث، بتوان گفت که این سکوت دلیل بر این است که وی به صحت آن تسلیم شده است. چنانکه بر علمای اهل سنت این مطلب ثابت شده و بر متبّع در کلام آن‌ها پوشیده نیست. براین اساس است که دهلوی نیز در باب چهارم تحفه به سکوت قاضی شوشتری - رحمه الله - در مجالس المؤمنین در مقابل کلام ذهبی در المیزان درباره قدح زرارة بن اعین، استدلال کرده است.

#### (۴)

#### روایت ابوحاتم

از جمله کسانی که این حدیث را روایت کرده‌اند ابوحاتم محمد بن ادريس رازی است. أخطب خوارزم می‌گوید: «شیخ زاهد حافظ ابوالحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی برای ما روایت کرد از قاضی امام شیخ القضاة اسماعیل بن احمد واعظ. و او روایت کرد از پدرش ابوبکر احمد بن حسین بیهقی از ابوعلی حسین بن محمد بن علی رودباری از ابوبکر محمد بن مهرویه بن عباس بن سنان رازی از ابوحاتم رازی از عبیدالله بن موسی از اسماعیل ازرق از انس بن مالک که گفت: روزی پرنده‌ای به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هدیه شد. فرمودند: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من در خوردن آن همراه باشی. من گفتم: خدایا آن را مردی از انصار قرار ده. آنگاه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شد. گفتم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشغول کاری است. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رفت ولی دوباره بازگشت. بار دیگر نیز همان پاسخ را دادم و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باز هم رفت و بازگشت پس از سومین بار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: در را باز کن من در را باز کردم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فرمود: چه چیزی مانع ورود تو شد ای علی؟ پیامبر فرمود: سه مرتبه است که آنس من را بر می‌گرداند و فکر می‌کرد شما کاری دارید. پیامبر فرمود: ای آنس چه چیز تو را بدین کار واداشت. گفتم: دعای شما را شنیدم، دوست داشتم که مردی از قبیله من مورد دعای شما باشد. پیامبر فرمود: این مرد قوم خود را دوست دارد.<sup>(۱)</sup>

### شرح حال ابوحاتم

ابوحاتم از مشاهیر پیشوایان حدیث و ناقدان اخبار و از اساتید جرح و تعدیل به شمار می‌رود. درباره وی چنین گفته‌اند:

۱- سمعانی: «ابوحاتم فردی پیشوا و حافظ و فهیم بود و از بزرگان علما است. مسافرتی به شام و مصر و عراق داشت. ابو عمرو بن حکم و جماعت بسیار زیادی که از شمار بیرون است از او روایت کرده‌اند. در سال ۲۷۷ از دنیا رفت.»<sup>(۲)</sup>

۲- ابن اثیر: «او از اقران بخاری و مسلم است.»<sup>(۳)</sup>

۳- ذهبی: «در سال ۲۷۷ از دنیا رفت. حافظ زمان خود بود. ابوحاتم محمد بن ادريس حنظلی رازی در شعبان از دنیا رفت. او در دهه نود زندگی بود و در دوره ابوزرعه و بخاری به سر می‌برد.»<sup>(۴)</sup>

۴- ابن حجر: «او یکی از حفاظ است.»<sup>(۵)</sup>

شرح حال او مفصلاً در حدیث تشبیه آمده است.<sup>(۶)</sup>

---

۱ - مناقب علی ابن ابی طالب: ۶۴. ۲ - الاسناب - جزئی.

۳ - الکامل فی التاریخ حوادث: ۲۷۷. ۴ - دول الاسلام حوادث: ۲۷۷.

۵ - تقریب التهذیب ۱۴۳/۲.

۶ - از مصادر شرح حال او می‌توان از تاریخ بغداد ۷۳/۲، سیر اعلام النبلاء ۴۲۷/۱۳ تهذیب التهذیب ۳۱/۹ نام برد.

( ۵ )

روایت ترمذی

ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی حدیث طیر را در مناقب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است. آنجا که می‌گوید: «سفیان بن وکیع از عبیدالله بن موسی از عیسی بن عمر از سدّی از انس بن مالک نقل می‌کند که: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرنده‌ای بود. حضرت فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من در خوردن آن همراه باشد. سپس علی آمد و با آن حضرت همراه شد.

ترمذی گوید: این حدیث غریبی است و ما آن را از سدّی جز به این صورت نمی‌شناسیم. این حدیث به غیر این صورت از انس روایت شده است.

سدّی: اسماعیل بن عبدالرحمن است و انس بن مالک را درک کرده و حسین بن علی را دیده است.»<sup>(۱)</sup>

وقتی ترمذی که یکی از ارکان شش گانه اهل سنت است، روای این حدیث شریف است، در صحّت آن کسی جز معتصب و معاند شک نباید کند. خداوند صاحب توفیق است.

سبط ابن جوزی از ترمذی توثیق و تعدیل سدّی را نقل کرده است. ترمذی حدیث طیر را چنین نقل می‌کند: «سفیان بن وکیع از عبیدالله بن موسی از عیسی بن عمر از سدّی از انس بن مالک نقل می‌کند که: نزد پیامبر پرنده‌ای بود. فرمودند: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این پرنده بخورد. در این هنگام علی آمد و با پیامبر همراه شد. ترمذی می‌گوید: نام سدّی اسماعیل بن عبدالرحمن است که از انس بن مالک حدیث شنیده و حسین بن علی را نیز دیده است. سفیان ثوری و شعبه و یحیی بن سعید قطان و... او را توثیق کرده‌اند.

می‌گویم: ترمذی در تعدیل سدّی این حدیث را ذکر کرد زیرا جماعتی متعصب

بر او اشکال کردند تا این حدیث را باطل کند. و ترمذی او را تعدیل کرد.»<sup>(۱)</sup>

### وثاقت سدی

با وجود این که توثیق و تعدیل ترمذی برای اعتماد بر این حدیث و دفع تشکیک اهل لجاج کافی است، با این حال وجوه دیگری نیز برای اثبات موثق بودن سدی ذکر می شود:

#### ۱- توثیق احمد:

احمد بن حنبل سدی را توثیق کرده است. چنانکه در تهذیب التهذیب در شرح حال وی آمده است: ابوطالب از احمد درباره سدی نقل می کند که او ثقة است.»<sup>(۲)</sup> توثیق احمد دلالت بر موثق بودن است. صرف روایت کردن احمد از هر کس حاکی از توثیق او است. پس توثیق صریح او، به طریق اولی حاکی از وثاقت خواهد بود.

#### ۲- توثیق عجلی:

احمد بن عبدالله<sup>(۳)</sup> طبق آنچه از تهذیب التهذیب آمده است سدی را توثیق کرده است. آنجا که می گوید: «عجلی می گوید: او ثقة و عالم به تفسیر است، روایت طبر از او است.»<sup>(۴)</sup>

#### ۳- تأیید نسائی

نسائی درباره سدی می گوید: او صالح است. در جای دیگر نیز می گوید: ایرادی بر سدی نیست. ابن حجر در شرح حال وی می گوید: نسائی درالکنی می گوید: او

---

۱ - تذکرة الخواص من الامه: ۳۹. ۲ - تهذیب التهذیب ۱/۳۱۳.

۳ - شرح حال او را می توان در سیر اعلام النبلاء ۱۲/۵۰۵ دید.

۴ - تهذیب التهذیب ۱/۱۳۱.

صالح است و در جای دیگر می‌گوید: به او ایرادی نیست.»<sup>(۱)</sup>

این در حالی است که علمای درایه می‌گویند: نسائی از بخاری و مسلم در شروط راوی سخت‌گیرتر است. پس این کلام که می‌گوید «صالح است» و «بر آن ایرادی نیست» نهایت وثاقت سدی و اعتماد بر او را نشان می‌دهد. به خصوص که وی حدیث او را در صحیح خود - که بعداً خواهد آمد - آورده است.

#### ۴- ابن عدی

ابن عدی<sup>(۲)</sup> می‌گوید: «سدی از نظر من مستقیم الحدیث و راستگوست و اشکالی در او نیست» ابن حجر نیز عبارت فوق را از ابن عدی نقل کرده است.<sup>(۳)</sup>

#### ۵- ابن حبان سدی را جزء ثقات آورده است

ابن حبان، نام سدی را در کتاب الثقات ذکر کرده و گفته است: اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی ذویب سدی اعور، خادم زینب بنت قیس بن مخرمه از بنی عبد مناف است، از انس بن مالک نقل حدیث می‌کند و ابن عمر را دیده است. ثوری و شعبه و زائده از او نقل کرده‌اند. وفات وی را در سال صد و هفت در امارت ابن‌هبیره ذکر نموده است.<sup>(۴)</sup>

ابن حبان نیز در ابتدای کتاب فوق گفته است: «در این کتاب جز از ثقاتی که احتجاج به خیر آن‌ها جایز باشد، حدیثی ذکر نمی‌کنم.»

و گفته است: تمام کسانی که در ابتدای این کتاب آن‌ها را ذکر می‌کنم راستگو بوده و در صورتی که روایت او از شرایط پنج‌گانه بگذرد احتجاج به آن صحیح است. سپس بعد از ذکر ویژگی‌های پنج‌گانه می‌گوید:

---

۱- همان ۳۱۳/۱۰.

۲- از مصادر شرح حال او: سیر اعلام النبلاء ۱۶/۱۵۴ می‌باشد.

۳- تهذیب التهذیب ۳۱۳/۱. ۴- الثقات ۴/۲۰.



«در این کتاب تنها نام شیخ\* را بعد از شیخ دیگر ذکر می‌کنم. گاهی بعضی مشایخ بعضی دیگر را تضعیف کرده و دیگران آن را توثیق نموده‌اند. اگر برای من با دلایل آشکاری که در کتاب الفصل بین النقلة بیان نموده‌ام ثابت شود که راوی ثقه است، در این کتاب آورده‌ام و احتجاج به چنین خبری جایز است. بهمین ترتیب اگر نزد من با دلایل آشکاری که در کتاب الفصل بین النقلة ذکر کرده‌ام ثابت شود که آن حدیث ضعیف است، آن را نیاورده‌ام ولی نام او را با دلایل در کتاب الضعفاء آورده‌ام. زیرا احتجاج اینگونه روایات جایز نیست. در نتیجه هرکس که در این کتاب نام او را ذکر کرده‌ام وقتی خبر او از شرایط پنج‌گانه بیشتر شود، عادل بوده و احتجاج به آن راوی جایز است.

#### ۶- توثیق سمعانی

سمعانی آنجا که شرح حال سدی را می‌گوید وی را توثیق نموده است: «... و او سدی کبیر، ثقه و مورد اعتماد است، نوری و شعبة و زائده از او نقل حدیث کرده‌اند... یحیی بن سعید می‌گوید: نشنیدم کسی از سدی جز به نیکی یاد کند و هیچ کسی او را رها نکرده است.»<sup>(۱)</sup>

#### ۷- تخریج حدیث توسط مسلم

سدی از رجال صحیح مسلم است. مقدس بن قیسرانی در بیان رجال حدیثی مسلم درباره کسانی که نامشان اسماعیل است گفته است: «اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی کریمه هاشمی معروف به سدی اعور کوفی است، اصل او حجازی بوده، مولای زینب بنت قیس بن مخرمه از بنی عبدالمطلب است. کنیه او ابومحمد و از انس بن مالک حدیث شنیده و عبدالله و سعد بن عبادة و یحیی بن عبادة را ملاقات کرده است. ابو عوانه، ثوری و حسن بن صالح و زائده و یحیی بن

۱- الأَنساب - السَّدى.

\* - منظور شیخ حدیث است.

عباد و اسرائیل از او روایت نقل کرده‌اند. سال وفات وی ۱۲۷ بوده است.»<sup>(۱)</sup>

علاوه بر این، ابن قسیرانی در ابتدای همین کتاب می‌گوید: نزد حافظان حدیث همچون ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم و دیگران ثابت است که هرکس که بخاری و مسلم حدیث او را آورده‌اند، صحیح الحدیث است. زیرا آن‌ها جز از غیر ثقه و عادل، حافظ، نقل حدیث نمی‌کنند...

ابن حجر می‌گوید: برای هر فرد با انصاف شایسته است که بداند تخریج روایتی توسط صاحب صحیح (مسلم، بخاری)، حاکی از عدالت و صحت ضبط و عدم غفلت ناقل از نظر صاحب صحیح است. به خصوص با توجه به اجماع همه پیشوایان بر علت نام گذاشتن دو کتاب بخاری و مسلم به صحیحین. این معنا برای کسانی که در نام صحیح نیامده باشد نخواهد بود. یعنی جمهور علما قائل به عدالت تمام کسانی هستند که نامشان در این دو کتاب ذکر شده است.»

قاری می‌گوید: «ابوالحسن مقدسی درباره کسانی که یکی از شیخین در کتاب خود از او حدیث آورده گفته است: این به منزله جواز عبور از پل است - یعنی به آنچه درباره او بر خلاف نظر گفته می‌شود نباید توجه کرد، زیرا آن دو (صاحبان صحیح) بر پیشوایان عصر خود و بعد از خود در شناخت حدیث صحیح و غیر صحیح، مقدم و جلوتراند.»<sup>(۲)</sup>

## ۸- سدی از رجال صحاح است

اضافه بر مطالب فوق باید دانست که سدی از رجال صحیح ابی داوود و صحیح ترمذی و صحیح نسائی و صحیح ابن ماجه و... است. این مطلب از اشاراتی که در شرح حال وی در تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب و سایر رجال است، فهمیده می‌شود.

---

۱- الجمع بین رجال الصحیحین ۲۸/۱.

۲- مرقاة المفاتیح در شرح مشکاة المصابیح ۱۶/۱.

سند حدیث طبر / ۱۳۹

در مجلد «حدیث ولایت»<sup>(۱)</sup> از بعضی از علماء اهل سنت نقل کردیم که از نظر ایشان رجال صحاح سته همگی عادل و ثقه‌اند و در عصر خود به تقوا و دیانت معروفند و سدی از رجال بخاری و مسلم و چهار کتاب دیگر صحاح است.

#### ۹- سدی شیخ شعبه است

حتی به فرض این که شعبه، سدی را به صراحت توثیق نکرده باشد، باید گفت سدی از شیوخ شعبه است، سبکی در کتاب شفاء الاسقام از ابن تیمیّه نقل کرد، که شعبه از کسانی است که جز از ثقه نقل روایت نمی‌کند (در حالی که سدی از شیوخ حدیث شعبه است) ابن حجر هم در صدر کتاب خود (لسان المیزان) این مطلب را گفته است.

#### ۱۰- روایت بزرگان از سدی

جماعتی از بزرگان علما از سدی روایت کرده‌اند. مانند ابو عوانه، ثوری، حسن بن صالح، زائده، اسرائیل و سماک بن حرب و اسماعیل بن ابی خالد و سلیمان تیمی و ابوبکر بن عیاش...

پیش از این نیز بیان شد که روایت بزرگان از فردی. دال بر وثاقت آن فرد بلکه تعدیل او خواهد بود.

#### ۱۱- تصریح کابلی به وثاقت سدی

نصرالله کابلی صاحب (الصواعق) که در تعصب و عناد با اهل حق (شیعه) معروف است، به وثاقت سدی تصریح کرده است. در کتاب مذکور در مطلب ششم در بیان مکائد از مقصد اول می‌گوید:

«بیست و ششم: در موضوع نقل اخبار از بعضی کتب اهل سنت در صورتی که از

بعضی از محدثین که در اسم و لقب یا هر دو با شخص دیگری مشترک بوده نقل حدیث می‌کنند، در حالی که اولی راستگو و دومی دروغ‌گو باشد، و ترک آنچه تمیز دهنده یکی از دیگری است، برای آنکه بدانیم کدامیک صحیح است، مانند سدی که این اسم مشترک بین دو نفر است که یکی از آن‌ها معروف به کبیر دیگری معروف به صغیر است، اولی ثقة است و دومی دروغگو و جاعل حدیث و رافضی است، از این رو کسی که حقیقت امر را نداند و تسلط کافی نداشته باشد فریب خواهد خورد.

## ۱۲- تصریح دهلوی به وثاقت سدی

دهلوی در کتاب خود التحفة در باب دوم در بیان المکیة التاسعة عشر بر وثاقت سدی تصریح می‌کند.

### تتمه: در وصف ترمذی به غرابت حدیث

اما در مورد وصفی که ترمذی از حدیث نموده و آن را غریب نامیده است. می‌گوییم:

اولاً: در نقل سبط ابن جوزی غریب بودن حدیث ذکر نشده است.

ثانیاً: غرابت حدیث بر عدم صحّت آن دلالت نمی‌کند. حدیث غریب می‌تواند صحیح باشد. زیرا غریب اعم از صحیح و غیر صحیح است. و عام دلالتی بر خاص ندارد. ولیکن با توجه به اینکه ترمذی حدیث را در کتاب صحیحش آورده و سدی را نیز توثیق نموده است، صراحتاً دلیل بر این است که وی حدیث را صحیح می‌داند اگرچه آن را به غرابت وصف شده باشد.

درباره اصطلاح حدیث غریب، تعریف علمای درایه در این مورد، شاهد بر مطلب می‌باشد. چنانکه ابن صلح می‌گوید: حدیث غریب به صحیح (مانند احادیث نقل شده در صحیح) و به غیر صحیح (غالب احادیث غریب این گونه است) تقسیم می‌شود. از جمله از احمد بن حنبل رحمته الله نقل شده است که بارها

سند حدیث طبر / ۱۴۱

می‌گفت: این احادیث غرائب را ننویسید که منکر بوده و عموماً از احادیث ضعیف هستند.»<sup>(۱)</sup>

این جمله از دو وجه بر مطلوب دلالت دارد:

اول: غریب به صحیح و غیر صحیح تقسیم می‌شود و هر غریبی غیر صحیح نیست.

دوم: اگر حدیث طبر از نوع غریب غیر صحیح بود، احمد حنبل که بارها می‌گفت: این احادیث غرائب را ننویسید، خود آن را نقل نمی‌کرد.

پس ثابت می‌شود که حدیث طبر از غرائب غیر صحیح نیست، بلکه حدیث صحیحی است که ثقات مورد اعتماد آن را روایت کرده‌اند.

### جامع ترمذی صحیح است

با توجه به مطالب گذشته، که به صحّت احادیث جامع ترمذی و اعتبار آن تصریح کرده‌اند، احتجاج به حدیث طبر که در آن آمده است، صحیح بوده و تکذیب آن باطل خواهد بود.

در این جا قسمتی از کلمات بزرگان اهل سنت در مورد ترمذی و جامع او ذکر می‌شود:

۱- سیوطی در شرح حال ترمذی می‌گوید: «ابوسعید ادریسی می‌گوید: ترمذی یکی از پیشوایانی است که در علم الحدیث به آن‌ها اقتدا می‌شود. کتاب الجامع و العلل و التاریخ را بعنوان مردی عالم و مورد اعتماد تصنیف کرده و در حفظ ضرب المثل است.»<sup>(۲)</sup>

۲- سمعانی: «ترمذی یکی از پیشوایانی است که در علم الحدیث به آن‌ها اقتدا می‌شود. کتاب الجامع و التاریخ و العلل را نوشته است که اثر مردی عالم و مورد

---

۲ - طبقات الحفّاظ: ۲۷۸.

۱ - علوم الحدیث: ۳۹۵.

اعتماد است. در حفظ و ضبط ضرب المثل است...»<sup>(۱)</sup>

۳- ابن خلکان: «حافظ ترمذی یکی از پیشوایانی است که در علم الحدیث به او اقتدا می شود. کتاب الجامع و العلل را نوشته و مردی مورد اعتماد است. از نظر اعتماد به وی مثل زده می شود...»<sup>(۲)</sup>

۴- ابن اثیر می گوید: «... کتاب صحیح ترمزی بهترین کتابها است. و از همه صحاح پر فائده تر و در ترتیب بهتر، و تکرار احادیث آن کمتر می باشد. آنچه درباره مذاهب و وجوه استدلال در آن است در سایر کتب نیست. و نیز در آن انواع حدیث از صحیح و حسن و غریب بیان شده است. جرح و تعدیل احادیث نیز در آن دیده می شود. در انتهای آن «کتاب العلل» است که در آن فوائد نیکویی را جمع کرده و ارزش آن بر کسی که بدان آگاه باشد، پوشیده نیست.

ترمذی رحمته الله می گوید: این کتاب را تصنیف نمودم. سپس آن را بر علماء حجاز عرضه کردم، آنان پسندیدند. بر علمای عراق عرضه کردم، آنان نیز پسندیدند. بر علمای خراسان هم عرضه کردم، آنان نیز پسندیدند. هرکس این کتاب در خانه اش باشد، گویی در خانه او پیامبری است که سخن می گوید...»<sup>(۳)</sup>

ابن اثیر هم کتاب ترمذی را به صحیح وصف کرده و گفته است، که این کتاب از بهترین کتابهاست. و از خود ترمذی نقل کرده که علمای بلاد بعد از عرضه این کتاب بر آنها، آن را نیکو داشته و گفته است: «هرکس در خانه اش این کتاب باشد گویی در خانه او پیامبری است که سخن می گوید.»

این تعبیر و عرض کتاب بر علمای بلاد از قول ترمذی در بسیاری از کتابها مانند تذکره الحفاظ و رجال المشکاة و کشف الظنون و مقالید الاسناد و همانند آن آمده است.

---

۲- وفيات الاعيان ۲۷۸/۴.

۱- الانساب - ترمذی.

۳- جامع الاصول ۱/۱۱۴.

۵- ابوالحجاج مزنی در (تحفة الاشراف بمعرفة الاطراف) می‌گوید: «اما بعد، من قصد کردم که در این کتاب - ان شاء الله - اطراف<sup>(۱)</sup> کتب ششگانه را که عمده کتب اهل اسلام است و مدار عموم احکام می‌باشد، جمع آوری نمایم. که کتب ششگانه عبارتند از:

صحیح محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح مسلم بن حجاج نیشابوری، سنن ابی داوود سجستانی، جامع ابو عیسی ترمذی، سنن ابو عبدالرحمن نسائی و سنن ابو عبدالله ابن ماجه قزوینی...»

کتاب ترمذی یکی از کتب ششگانه‌ای است که ستون کتب اهل اسلام است، و مدار اساسی احکام بر آن است.

۶- کاتب جلبی می‌گوید: «کتاب‌های تصنیف شده در علم الحدیث بیش از حد شمارش است. اما سلف و خلف بر این مطلب همدستان اند که صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از کتاب خدا عبارتند از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، موطأ، و باقی کتاب‌های شش‌گانه که عبارتند از: سنن ابی داوود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه و دارقطنی و مسندات مشهور.»

۷- عبدالله بن سالم بصری در انتهای جامع ترمذی - نسخه کتابخانه حرم مکی - می‌گوید:

«قاضی ابوبکر بن عربی در ابتدای شرح ترمذی می‌گوید: بدانید - خداوند دل‌های شما را روشن کند - کتاب جعفی یعنی بخاری اصل دوم در این باب است. (موطأ اصل اول است) و سایرین مانند قشیری و ترمذی و غیر آن دو بعد از این دو کتاب قرار داده شده‌اند ولی همانند کتاب ابو عیسی ترمذی در شیرینی و گوارایی کتابی وجود ندارد. در آن چهارده<sup>(۲)</sup> علم است: تصنیف، اسناد، صحت و سقیم، شمارش طرق، جرح و تعدیل تهیه نام‌ها و کنیه راویان، موارد وصل و قطع، روشن نمودن احادیث عمل شده و متروک، بیان اختلاف علما در ردّ و قبول آثار آن، ذکر

۱ - نقل نکات برجسته

۲ - منظور شاخه‌های علمی حدیث است.

اختلاف علما در تأویل آن، هریک از این علوم در جای خود یک اصل محسوب می‌شود. و خواننده آن همواره در باغی نیکو و علومی شکافته شده قرار دارد. و نیز می‌گوید: به خطّ شیخ ابوالصبر ایوب بن عبد، در شرح کتاب ترمذی اشعاری یافتیم که از این قرار است:

کتاب ترمذی بوستان علم است  
شکوفه هایش حاکی از شکوفه ستارگان است  
به وسیله آن آثار آشکار، و با آن بنا می‌شود  
القایی که مانند رسوم برپا شده است  
برترین آن احادیث صحیح است که می‌درخشد  
همچون ستارگان، برای عام و خاص  
بدنبال آن احادیث حسن و غریب است  
که حدیث صحیح از سقیم آن روشن و آشکار است  
ابوعیسی (ترمذی) روایات ضعیف را روشن ساخته  
و نشانه‌های آن را برای جویندگان علوم تبیین نموده است  
کتاب را با آثار صحیح زینت داده  
که صاحب نظر سالم آن را بر می‌گزیند  
علما و دانشمندان پیشکسوت  
که اینان از اهل فضل و راه استوار هستند  
کتاب او شیء ارزشمندی است  
که صاحبان علوم سخن بدان مشتاقند  
و از آن، علوم ارزشمند را بر می‌گزینند  
و جان خود را با کهن‌ترین آثار بهره‌مند می‌سازند



آن را نوشتیم و روایت کردیم  
تا که بنوسیم از آب بهشت در خانه جاودان الهی  
فکر و اندیشه در دریای معانی غوص می‌کند  
و هر معنای مستقیمی را درک می‌نماید

خداوند رحمن جزای خیر پس از خیر دهد  
بر اباعیسی (ترمذی) برای فکر و اندیشه بزرگش

می‌گوییم: از توصیف نیکویی که بر نسبت به کتاب ترمذی شده، معلوم می‌شود  
که حدیث طبر و حدیث ولایت و امثال آن‌ها که نویسنده در این کتاب آورده است،  
نیز دارای صفات نیکو بوده و مورد قبول واقع می‌شود و تکذیب کننده آن‌ها از داشتن  
نظر سلیم و از طریقه اهل فضل و راه صحیح به دور، و اهل خدعه و دسیسه بوده و  
مستحقّ طعن و ملامت و سرزنش است.

۹- کمال أذفوی<sup>(۱)</sup> در الأمتاع می‌گوید: «امت، کتب پنج‌گانه یا شش‌گانه را  
پذیرفته‌اند. گروهی نام صحیح را بر آن گذاشته و گروهی بعضی از این کتاب‌ها را بر  
کتاب مسلم و سایر کتب ترجیح داده‌اند.

ابوسلیمان احمد خطّابی می‌گوید: کتاب سنن ابوداود کتاب شریفی است که  
در مسائل دین، کتابی مثل آن تألیف نشده است. و همه مردم آن را قبول کرده‌اند. و  
لذا بین گروه‌های علماء فقها با وجود اختلاف در مذاهب آن‌ها بعنوان حکم شناخته  
شده است. کتاب سنن در نحوه تألیف و فقه برتر از کتاب بخاری و مسلم است.  
حافظ ابوالفضل محمّد بن طاهر مقدّسی می‌گوید: از امام ابوالفضل عبدالله بن  
محمّد انصاری به‌راه شنیدم - در حالی که در حضور او از ابو عیسی ترمذی و کتاب او  
سخن گفته می‌شد - که می‌گفت: کتاب ترمذی نزد من از کتاب بخاری و مسلم نافع‌تر

---

۱ - او جعفر بن ثعلب متوفی سال ۷۴۸ یا ۷۴۹ است برای دیدن شرح حال او به طبقات  
السبکی ۸۶/۶ و الأسنوی ۸۶/۱ ابن قاضی شبهة ۱۷۲/۲ الدرر الكامنة ۷۲/۲، حسن المحاضرة  
۳۲۰/۱ و غیر آن رجوع شود.

است.» (۱)

۱۰- طیبی می‌گوید: «رسول خدا ﷺ برای تفهیم اعتقاد حق و عمل صالح برای ما خطی ترسیم کرد که راه او راه وسط، بین افراط و تفریط است. مانند جبر و قدر. و این خطوط هفتاد و دو فرقه و مذهب است. اگر بگویی: از کجا اعتماد داری که بر راه مستقیم هستی؟ زیرا هر فرقه‌ای مدعی است که بر راه مستقیم است؟ می‌گویم: با نقل از محدثین مورد اعتمادی که احادیث صحیح را درباره کارهای پیامبر ﷺ نقل کرده، و احوال آن حضرت و صحابه را جمع نموده‌اند؛ مانند صحاح سته که شرق و غرب بر صحت آن اتفاق دارند. و شارحان آن مانند خطابی و بغوی و نووی بر آن اتفاق دارند. لذا باید دید کسانی که به هدایت آنان تمسک شده و از آن‌ها پیروی میشود چه کسانی هستند؟

محمد طاهر فتنی در مجمع البحار در شرح حدیث مذکور نیز همین مطالب را می‌گوید:

مناوی در شرح حدیث افتراق امت چنین می‌گوید: «اگر گفته شود از کجا مطمئن هستید که فرقه ناجیه، اهل سنت و جماعت است؟ با این که هر فرقه‌ای می‌پندارد که او فرقه ناجیه است و دیگران باطلند؟

می‌گوییم: فرقه ناجیه بودن، صرف ادعا و گمان و خیال نیست. بلکه به نقل از افراد خبره و پیشوایان حدیث است. که احادیث صحیح را در امور پیامبر ﷺ و افعال و احوال و حرکات و سکنتات آن جناب و نیز احوال صحابه و تابعین مانند شیخین و غیر آن دو از مشاهیر مورد اعتماد را جمع آوری نموده‌اند. به طوری که اهل مشرق و مغرب بر صحت آنچه در کتب آنهاست اتفاق دارند. و مراجعه به کسانی که در فهم معانی این احادیث و کشف مشکل آن رنج زحمت کشیده‌اند مانند خطابی و بغوی و نووی - که خدا آن‌ها را جزای خیر دهد - و نیز کسانی که در پی آنان حرکت کرده‌اند و در اصول و فروع به سیره آنان هدایت جستند، حکم می‌کنند که

فرقه ناجیه اهل سنت اند.»<sup>(۱)</sup>

می‌گویم: پس ثابت می‌شود که حدیث طبر و حدیث ولایت و سایر احادیثی که در صحیح ترمذی و سایر کتب شش‌گانه نقل شده است. جزء احادیثی است که اهل شرق غرب بر آن اتفاق دارند و حکم به صحت آن کرده‌اند.

۱۱- شنوانی در (الدر المنثور فیما علا من الأساتید الشنوانیه) بعد از ذکر اسناد صحاح شش‌گانه - از جمله صحیح ترمذی - می‌گوید: «تنبیه: این کتب ذکر شده - یعنی بخاری و کتب بعد از آن که ذکر شد. - کتب شش‌گانه‌ای هستند که بین محدثین، مشهور به فضل و متانت اند. و گفته‌اند: شایسته است که طالب حدیث این کتاب‌ها را به شرح زیر بیاموزد: بخاری، سپس مسلم و سپس سنن ابی داوود، و نیز کتاب‌های پیشوایانی که در آینده با ترتیب خود خواهد آمد.»

می‌گویم: پس معلوم می‌شود که حدیث طبر بلحاظ اینکه در کتاب ترمذی (یکی از صحاح شش‌گانه) ذکر شده است، موصوف به فضل متین و شرف مبین است و بر طالب حدیث سزاوار است که آن را بپذیرد و دیدن آن را بالاترین مقصد و برترین آرزو بداند.

۱۲- محمد بن ابراهیم صنعانی معروف به ابن وزیر بعد از آن که کلام ابن دحیه را پیرامون شهادت امام حسین علیه السلام ذکر می‌کند، می‌گوید: «آنچه ابن دحیه گفته است، آشکارترین دلیل بر بی‌گناهی محدثین اهل سنت در برابر تهمتی است که به آنان در مورد قتل امام حسین علیه السلام وارد کرده و آنان را به پیروی یزید و تأیید قتل امام حسین منسوب می‌کند. در حالی که روایات آنان - همان‌گونه که بیان کردیم - در مسند احمد و صحیح بخاری و جامع ترمذی و امثال آن، ضدّ این مسأله است. و این کتاب‌ها مرجع اهل سنت بوده و در برابر نصوص آن خاضع، و مورد تعظیم می‌باشد.»<sup>(۲)</sup>

---

۱- فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر ۲۰/۲.

۲- الرّوض الباسم فی الدّب عن سنّة ابی القاسم: ۱۱۲.

شوکانی شرح حال ابن وزیر را ذکر کرده و او را مورد ستایش کامل قرار داده است.<sup>(۱)</sup>

۱۳- ابن روزبهان در کتاب خود الباطل می‌گوید: «روایات صحاح شش‌گانه مانند روایات رافضی‌ها نیست زیرا اجماع پیشوایان بر صحت آن قرار دارد.»

و نیز می‌گوید: «صحاح ما مانند کتب شیعه نیست - که در اهل سنت مشهور است که از جعلیات یهودی است که قصد تخریب بنای اسلام را داشته، و اینها را و به عنوان امانت نزد امام جعفر صادق قرار داده و هنگامی که وی از دنیا رفته است، مردم گمان کردند که این نوشته‌ها از کلام امام صادق است. و خداوند به حقیقت این سخن داناتر است. این کلام از مشهورات است. ولی اهل سنت به مشهورات اعتماد نمی‌کنند. بلکه باید سند صحیح داشته باشد تا روایت صحیح باشد. اما درباره کتب صحاح ما، باید گفت که علماء اتفاق دارند که هر آنچه در صحاح سته بوده و از صحاح شمرده شود - جز تعلیقات - اگر کسی سوگند به مقدّسات خود بخورد که حدیث صحاح از قول یا فعل یا تقریر پیامبر است سوگند او خلاف نیست و گناه نکرده است.»

۱۴- معین الدین مشهور به میرزا منخوم، نوه شریف جرجانی در (نواقض الرّوافض) می‌گوید: «دهم: انکار کتب احادیث صحاح که امت در قبول آن اتفاق دارند، از جمله کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم که ذکر آن‌ها گذشت، رضوان خدا بر ایشان باد، قدر مشترک آنچه در میمنت و برکات این دو کتاب گفته شده است و در اسلام بعنوان دورفیق و یاور مصحف کریم و قرآن عظیم گشته‌اند. اینان از روی نادانی بسیار و بی حیایی دو صحیح فوق و سایر صحاح ما را انکار می‌کنند.» می‌گوییم: آیا این ادّعاها و توهین‌ها شامل دهلوی که منکر حدیث طبر، حدیث ولایت - که در صحیح ترمذی آمده - شده است، نمی‌گردد؟

۱۵- شاه ولی الله پدر دهلوی می‌گوید: «طبقه دوم: کتابهایی که به حد موطأ و

---

۱- البدر الطالع ۸۱/۲ و نیز الضوء اللامع ۲۷۲/۶.

صحیحین نرسیده ولی در رتبه بعد آن‌ها هستند. مصنفان آن‌ها به وثوق و عدالت و حفظ و تبخّر در فنون حدیث مشهورند. ایشان در کتاب‌های خود راضی به تساهل در شروطی که خود تعیین نموده بودند، نشدند، بعد از آن محدثین و فقها، طبقه به طبقه، این کتاب‌ها را پذیرفته و بدان توجه نموده‌اند و بین مردم مشهور شده است. و عده‌ای نیز به شرح احادیث غریب کتاب‌ها و تحقیق درباره رجال و استنباط فقهی آن‌ها پرداختند. و بر این احادیث اساس عمومی علوم بنا شد مانند: سنن ابوداود، جامع ترمذی، مجتبی نسائی. و احادیث این کتب و کتب طبقه اول مورد توجه رزین در تجرید الصحاح و ابن اثیر در جامع الاصول قرار گرفت. و نیز مسند احمد را هم می‌توان در زمره این دسته قرار داد. امام احمد کتاب خود را اصلی قرار داده که به وسیله آن صحیح و سقیم شناخته می‌شود و گفته است: آنچه مطابق بر این اصل نیست، قبول نکنید.»<sup>(۱)</sup>

می‌گوییم: تعجب از دهلوی فخر فروش متکبر است که چگونه خود را از حقوق پدر مبری نموده و حرف پدر را نشنیده و به ندای او پاسخ نداده است. و به تصریح پدر در این مورد توجه ننمود، و به تحقیق او اعتنا نکرده است.

۱۶- دهلوی کلام پدر را در کتاب خود (اصول الحدیث) آورده و ترمذی نیز صحیح او را ستوده و آن را بر سایر کتب، از جهاتی ترجیح داده است. و اشعاری را در توصیف آن ذکر کرده است. مانند قصیده اندلسی که سابقاً از نظر گذشت. و این مطالب را در کتاب بستان المحدثین آورده است. عجیب که دهلوی حسود این مدح‌ها را در مورد صحیح ترمذی نقل کرد است ولی فراموش نموده یا خود را به فراموشی زده است و غافل شده یا خود را به غفلت زده است. و حدیث طبر و ولایت - را که در این صحیح آمده تکذیب کرده است. در حالی که به حسب گفته وی این کتاب از هرگونه عیبی به دور است. با این عمل در راه نادرستی قدم گذاشته است. خداوند نگاه دارنده قدم‌ها از انحراف در قول و عمل است.

( ۶ )

روایت بلاذری

احمد بن یحیی بلاذری حدیث طیر را روایت کرده و چنین می‌گوید: «مدائنی از مثنیٰ بن أبان از انس نقل می‌کند که گفت: به همراه پیامبر ﷺ در محوطه‌ای بودم. نزد آن حضرت غذائی از پرنده یا مرغ طبخ شده قرار داشت. حضرت فرمود: پروردگارا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا از آن بخورد، در این هنگام علیؑ وارد شد و در خوردن غذا با پیامبر همراه گشت. حافظ ابن شهر آشوب مازندرانی در مناقب آل ابی طالب می‌گوید: «حدیث طیر را جماعتی نقل کرده‌اند از جمله ترمذی در جامع خود ابونعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخ خود...»<sup>(۱)</sup>

شرح حال بلاذری

بلاذری از مشاهیر حفاظ اهل سنت است. ذهبی بعد از این که شرح حال احمد بن محمد بلاذری را بیان کرده چنین می‌گوید: «می‌گوییم: این بلاذری صغیر است. اما بلاذری کبیر، احمد بن یحیی صاحب تاریخ مشهور است که از طبقه ابوداود سجستانی، حافظ اخباری است.»<sup>(۲)</sup>

سیوطی نیز همین را گفته است.<sup>(۳)</sup>

از مصادر شرح حال بلاذری، موارد زیر است:

۱- معجم الأدباء ۸۹/۵.

۲- الوافی بالوفیات ۲۳۹/۸.

۳- فوات الوفيات ۱۵۵/۱.

---

۱- أنساب الاشراف ۱۴۲/۲ رقم ۱۴۱. ۲- مناقب آل ابی طالب ۲۸۲/۲.

۳- طبقات الحفاظ: ۳۶۶.

۴- البدایة و النّهایة ۶۵/۱۱.

۵- سیر اعلام النبلاء ۱۶۲/۱۳.

### شرح حال ابن شهر آشوب

۱- صلاح صفدی<sup>(۱)</sup> چنین می‌گوید: محمد بن علی بن شهر آشوب - دومین حرف به سین مهمله است - ابو جعفر سروی مازندرانی، رشید الدین، شیعی و یکی از شیوخ شیعه است، در هشت سالگی بیشتر آیات قرآن را حفظ نموده است در اصول شیعه به نهایت درجه رسیده است. مردم برای کسب علم از بلاد مختلف به سوی او سفر می‌کردند. در علم قرآن و علم غریب حدیث، علم و نحو سبقت داشته و در دوران مقتفی در بغداد بر منبر وعظ می‌کرد. خلیفه از کیفیت وعظ وی شگفت زده شد و بدو خلعت داد. سیمائی جذاب، صورت و محاسن زیبایی داشت: راست‌گو و دارای گفتاری شیرین و علم بسیار بود. بسیار اهل خشوع و عبادت و تهجد، و همواره وضو داشت. ابن ابی طی در تاریخ خود بسیار او را ستوده است. وفات وی در سال ۵۸۸ بود.<sup>(۲)</sup>

۲- سیوطی: «صفدی می‌گوید: ابن شهر آشوب در علم قرآن و غریب و نحو پیشتاز بود. علم بسیار داشت و اهل عبادت و خشوع بود. کتابهای الفصول فی النحو، أسباب نزول القرآن، متشابه القرآن، مناقب آل ابی طالب، المکنون، المائدة و الفائدة فی النوادر و الفوائد را تألیف کرده و در سال ۵۸۸ از دنیا رفت.»<sup>(۳)</sup>

۳- داودی: «... پیشوای زمان و یگانه دوران خود بود. در تألیف یکتا بود. علم قرآن و حدیث در او غالب بود. از نظر شیعه، در تصنیف‌ها و تعلیقات حدیث و

---

۱- شرح حال او را می‌توان در الدرر الكامنة ۸۷/۲، البدر الطالع ۲۴۳/۱، شدّرات الذهب

۲۰۰/۶، طبقات ابن قاضی شهبه ۲۴۱/۲ طبقات السبکی ۹۴/۶ ملاحظه نمود.

۲- الوافی بالوفیات ۱۴۶/۴.

۳- بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النّحاة: ۷۷.

مراسیل، متفق و مفترق، و سایر انواع حدیث، همچون خطیب بغدادی در اهل سنت است.»<sup>(۱)</sup>

ابن حجر و فیروز آبادی<sup>(۲)</sup> نیز شرح حال او را گفته‌اند.

## (۷)

### روایت عبدالله بن احمد\*

وی در زوائد المسند درباره حدیث طیر چنین روایت می‌کند: «پدرم برای من روایت کرد از ابن مالک از عبدالله بن عمر از یونس بن ارقم از مطیر بن ابی خالد از بجلی از سفینه خادم رسول خدا ﷺ که گفت: روزی زنی از انصار به رسول خدا ﷺ دو پرنده پخته شده که در میان دو قرص نان پیچیده بود، هدیه کرد. و چون این غذا را نزد آن حضرت آوردند، رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان در نزد تو و رسالت را حاضر کن. در این هنگام علیؑ وارد شد. و صدای خود را بلند کرد. رسول خدا ﷺ فرمود این کیست؟ گفتم: علی. فرمود: در را برایش باز کن. در را گشودم. او با پیامبر ﷺ غذا را تناول کردند و به اتمام رساندند.»

محمد بن اسماعیل در (الروضة الندیة) می‌گوید: «عبدالله بن احمد بن حنبل - حدیث سفینه خادم رسول خدا ﷺ را به همان ترتیب نقل کرده است که گفت: زنی از انصار دو مرغ که در دو قرص نان پیچیده بود به پیامبر هدیه کرد. دو مرغ را نزد آن حضرت آوردند. پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نسبت به خود و رسالت را نزد من حاضر کن. در این هنگام علیؑ وارد شد، و صدای خود را بلند

۱ - طبقات المفسرین ۲۰۱/۲. ۲ - لسان المیزان ۳۱۰/۵.

\* - منظور احمد حنبل پیشوای فرقه حنابله است. عبدالله شخصی است که مورد اعتماد پدرش بود و پس از او کتاب «مسند» را تکمیل کرد. ویراستار



کرد رسول خدا ﷺ فرمود: این کیست؟ گفتم: علی رضی الله عنه. فرمود: در را برایش باز کن، در را گشودم و هر دو از آن غذا تناول کردند تا تمام شد.»

### شرح حال :

۱- عبدالغنی مقدسی: «ابوبکر خطیب می‌گوید: (عبدالله بن احمد) مورد اعتماد، اهل ثبت و ضبط و فهیم بود. بدر بن ابی بدر بغدادی می‌گوید: عبدالله بن احمد دانشمندی بزرگ، فرزند دانشمندی\* بزرگ است.

ابوالحسین بن منادی می‌گوید: در دنیا کسی نیست که بیش از وی از پدرش روایت کرده باشد. و نیز می‌گوید: ما همواره شیوخ خود را در عراق و سایر نقاط می‌بینیم که به شناخت رجال و علل الحدیث و اسماء و کنیه‌ها و مواظبت بر طلب حدیث به وی اذعان دارند. و از گذشتگان خود نیز اقرار به این مطلب را نقل می‌کنند. بعضی در تأیید شناخت و زیادی سماع حدیث از پدرش وی را بیش از حد ستوده‌اند.»<sup>(۱)</sup>

۲- ابن حجر: «عباس دوری می‌گوید: از احمد شنیدم که می‌گفت: عبدالله علم بسیاری اندوخته است. خطیبی می‌گوید: از ابوزرعه برای من نقل شده که: احمد (حنبل) به من گفت: فرزندم عبدالله حافظ علم الحدیث است. ابوعلی صوّاف می‌گوید: عبدالله بن احمد گفت: هر آنچه که می‌گویم: «پدرم گفته است» دو یا سه بار از او شنیده‌ام. ابن ابی حاتم می‌گوید: عبدالله برای من مسائل پدرش و علل حدیث را نوشت. ابن عدی می‌گوید: عبدالله به خاطر پدرش ارجمند است خود او نیز جایگاه علمی دارد. از هیچ کسی حدیثی ننوشت مگر آن که پدرش به او دستور داده بود بنویسد،... نسائی می‌گوید: او ثقة است. سلمی می‌گوید: از دارقطنی درباره

---

\* - چنانکه گفته شد عبدالله احمد بن حنبل پس از مرگ پدر کتاب مهم المسند او را که نا تمام مانده بود به پایان رساند. این کتاب قبل از صحاح نوشته شده و اهمیت خاص دارد. ویراستار  
۱ - الکمال فی معرفة الرجال - مخطوط.

عبدالله بن احمد و حنبل بن اسحاق سؤال کردم گفت: این دو دارای فضل و ثقه هستند. ابوبکر خلال می‌گوید: عبدالله مردی صالح، راستگو و بسیار با حیا بود.<sup>(۱)</sup>

۳- ذهبی: «حافظ ابو عید الرّحمن عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل ذهلی شیبانی در بغداد در جمادی الآخر وفات نمود در حالی که مانند پدرش هفتاد و هفت سال داشت. او پیشوایی آگاه به حدیث و عمل به آن و پیشتاز در آن فن بود و از کسانی بود که بیشترین روایت را از پدرش نقل نمود. از مشایخ کوچکتر از پدرش نیز سماع حدیث نمود. کسی است که به جای پدرش نشست.»<sup>(۲)</sup>

۴- سیوطی: «عبدالله بن احمد بن حنبل بغدادی حافظ، از پدرش و ابن معین و خلق، روایت کرده است و نسائی و ابن صاعد و ابو عوانه و طبرانی و ابوبکر نجار و قطیعی و ابوبکر شافعی و خلق... از او روایت کرده‌اند...»<sup>(۳)</sup>

## ( ۸ )

### روایت ابوبکر بزاز

وی در مُسند خود حدیث طیر را این گونه نقل کرده است:

«عبدالاعلی بن واصل از عون بن سلام از سهیل بن شعیب از بریده بن سفیان از سفینه - که خادم رسول خدا ﷺ بود - که گفت: به رسول خدا ﷺ چند پرنده هدیه شد. من بعضی از آنها را آماده کردم. هنگام صبح آن را نزد حضرت آوردم پیامبر فرمود: این از کجاست؟ گفتم از همان مرغ هایی است که دیروز برای شما آوردند. فرمود: آیا نگفتم برای فردا غذایی ذخیره نکنید، هر روز روزی مخصوص به خود را دارد. آن گاه فرمود: خداوند بهترین بندگانت را نزد من حاضر کن که همراه

۲- العبر فی خبر من غبر ۸۶/۲

۱- تهذیب التهذیب ۱۴۱/۵

۳- طبقات الحفاظ ۲۹۲۰

من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی رضی الله عنه وارد شد.

احمد بن عثمان بن حکیم از عبیدالله بن موسی از اسماعیل بن سلمان از زرق از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرنده‌هائی هدیه شد. ایشان آن را بین همسران خود تقسیم نمود. به هر کدام از آن‌ها سه پرنده رسید. آن حضرت نزد یکی از همسران خود - صفیه یا غیر او - بود. همسر آن حضرت مرغ‌ها را نزد پیامبر حاضر کرد. پیامبر فرمود خداوند محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این غذا بخورد. من گفتم: خداوند آن را مردی از انصار قرارده. در این وقت علی رضی الله عنه حاضر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای انس، ببین چه کسی پشت در است! نگاه کردم دیدم علی بود. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. آنگاه باز گشتم و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستادم. حضرت فرمود: ببین چه کسی پشت در است؟ دیدم علی است. این کار سه بار تکرار شد تا این که علی رضی الله عنه وارد شد و من پشت در بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تو را رحمت کند چه کسی تو را از آمدن بازداشت؟ علی رضی الله عنه گفت: این سومین بار است. انس مرا باز می‌گرداند و می‌پنداشت شما مشغول کاری هستید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفتم: ای رسول خدا، دعای شما را شنیدم دوست داشتم آن فرد از قوم من باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این مرد قوم خود را دوست دارد. پیامبر این جمله را سه بار تکرار کردند.

می‌گویم: ترمذی، قسمتی از حدیث را نقل کرده است.

بزاز می‌گوید: این حدیث از انس به اشکالی مختلف نقل شده همه کسانی که این را از انس نقل کرده‌اند قوی (از نظر علم حدیث) نیستند. اسماعیل کوفی از انس دو حدیث نقل کرده است.<sup>(۱)</sup>

تعدادی از متأخران هم این حدیث را از حافظ بزاز نقل کرده‌اند. از جمله این‌ها

---

۱ - کشف الاستار عن زوائد البزاز ۱۹۳/۳ - ۱۹۴، رقم ۲۵۴۷، ۲۵۴۸.

حافظ هیشمی است که در کتاب مجمع الزوائد خود آن را نقل کرده است. وی چنین می‌گوید:

«از انس بن مالک نقل شده که گفت: برای رسول خدا ﷺ چند پرنده هدیه شد. آن‌ها را بین زنان خود تقسیم نمود، به هر کدام از آن‌ها سه عدد رسید، شبی را نزد یکی از همسرانش - صفیه یا غیر او - به صبح رساند. صبح همسر پیامبر آن‌ها را نزد پیامبر ﷺ حاضر کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: خداوندا بهترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من از این بخورد. من گفتم: خداوندا او را مردی از انصار قرار بده. علی رضی الله عنه حاضر شد. پیامبر ﷺ فرمود: انس بین چه کسی پشت در است؟ نگاه کردم دیدم علی است. این کار را سه بار تکرار کرد. سرانجام علی وارد شد در حالی که من پشت در بودم. پیامبر ﷺ فرمود: خداوند تو را رحمت کند چه کسی تو را از ورود بازداشت؟ گفتم: این سومین بار است که انس مرا بر می‌گرداند و می‌پندارد شما مشغول کاری هستید. رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ گفتم: ای رسول خدا، دعای شما را شنیدم، دوست داشتم که این فرد از قوم من باشد. رسول خدا ﷺ فرمود: این مرد قوم خود را دوست دارد. پیامبر این جمله را سه بار تکرار فرمود. این حدیث را بزاز روایت کرده و در سند آن اسماعیل بن مهران است که متروک می‌باشد.

و نیز از سفینه - که خادم رسول خدا ﷺ بود - نقل شده است که گفت: به رسول خدا ﷺ چند پرنده هدیه شد. قسمتی از آن‌ها را برای ایشان آماده کردم. هنگامی که صبح شد، آن را نزد حضرت آورد. پیامبر فرمود: این را از کجا آورده‌ای؟ گفتم: از مرغ‌هایی که دیروز به شما داه شد. فرمود: آیا نگفتم برای فردا غذایی را ذخیره نکن، روزی هر روز مخصوص آن روز است. سپس فرمود: خداوندا بهترین بندگان را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد، در این هنگام علی رضی الله عنه وارد شد. پیامبر ﷺ فرمود: به سوی من بیا.

بزاز و عبرانی به اختصار این را نقل کرده‌اند. و رجال سند طبرانی رجال صحیح

اند جز مظفر بن خلیفه که او هم ثقہ است. (۱)

### شرح حال

شرح حال احمد بن عمرو بن عبدالخالق بزّاز متوفی سال ۲۹۲ در منابع زیر یافت می شود:

۱- تذکرة الحفّاظ ۶۵۳/۲.

۲- تاریخ بغداد ۳۳۴/۴.

۳- الوافی بالوفیات ۸/۷.

۴- سیر اعلام النبلاء ۵۵۴/۱۳.

۵- العبر فی خبر من غیر ۹۲/۲.

۶- طبقات الحفّاظ ۲۸۵.

و نیز در سایر مصادر دیده می شود.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء با این کلام از او نام برده است:

«بزّاز: شیخ، امام، حافظ بزرگ، ابوبکر، أحمد بن عمرو بن عبدالخلق، بصری، بزّاز، صاحب مسند بزرگی که بر سندهای آن تکلم کرده است.»

(۹)

### روایت نسائی

نسائی روایت طبر را به سند صحیح چنین نقل کرده است:

«زکریّابن یحیی برای من روایت کرد از حسن بن حمّاد از مسهر بن عبدالملک از

عیسی بن عمر از سدّی از انس بن مالک که گفت: نزد پیامبر ﷺ پرنده ای برای غذا حاضر بود. فرمود: خداوند محبوب ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این پرنده بخورد. در این حال ابوبکر آمد، حضرت او را برگرداند، سپس عمر آمد، آن حضرت او را هم برگرداند، سپس علی آمد، حضرت به او اجازه داد.<sup>(۱)</sup>

### رجال سند

بر اهل علم پوشیده نیست که رجال این سند همه از مشاهیر و بزرگان مورد اعتماد اهل سنت اند. با این وجود در این جا شرح حال آن ها به اختصار آورده می شود:

### نسائی

درباره نسائی توضیحات و ستایش ها بیش از آن است که بتوان آن ها را محدود کرد. و مشهورتر از آن است که ذکر شود. در این جا بعضی گفته های اهل سنت درباره نسائی بیان می شود:

۱- ابن خلکان: «ابو عبدالرحمن احمد بن علی بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر نسائی، حافظ و پیشوای زمان خود در حدیث بود. وی صاحب کتاب السنن است. در مصر سکونت کرده و نوشته های خود را در آن جا منتشر کرده است. مردم از او علوم را فرا می گرفتند...»<sup>(۲)</sup>

۲- ابوالحجاج مزّی: «احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر بن دینار، ابو عبدالرحمن نسائی، قاضی، حافظ و صاحب کتاب السنن و سایر تألیفات مشهور است. او یکی از پیشوایان مبرّز و حافظان مورد اعتماد و از بزرگان مشهور می باشد. به سرزمین های مختلف سفر کرده، در خراسان، عراق، حجاز، مصر، شام و جزیره از جماعتی که ذکر نام آن ها به طول می انجامد حدیث شنیده است. روایت وی را از آن

۲- وفیات الاعیان ۱/۷۷.

۱- خصائص علی، حدیث ۱۲.

بزرگان در شرح حال آن‌ها در این کتاب آورده ایم.»<sup>(۱)</sup>

۳- خطیب تبریزی: «وی یکی از پیشوایان حافظ و از علما و فقهاست... مشایخ بزرگی را دیده است. از قتیبة بن سعید و هناد بن السری و محمد بن بشار و محمد بن غیلان و ابوداود و سلیمان بن اشعث و سایر مشایخ و حفاظ حدیث شنیده و عده زیادی نیز از او حدیث نقل کرده‌اند. از جمله: ابوالقاسم بن طبرانی، ابوجعفر طحاوی ابوبکر اسحاق نسفی حافظ. وی کتاب‌های زیادی در حدیث و علل و سایر موضوعات دارد.

حافظ مأمون مصری می‌گوید: به همراه ابو عبدالرحمن به سمت طرسوس خارج شدیم. گروهی از مشایخ بزرگ اسلام جمع شدند. از حفاظ نیز عبدالله بن احمد بن حنبل و محمد بن ابراهیم و غیر آن دو نیز حاضر بودند. با هم مشورت کردند که چه کسی را به عنوان ریاست شیوخ برگزینند. همه بر عبدالرحمن نسائی اجتماع کردند و او را انتخاب کردند. حاکم نیشابوری می‌گوید: سخن ابو عبدالرحمن درباره فقه الحدیث بیش از آن است که ذکر شود. هرکس در کتاب سنن او بنگرد از حسن گفتار آن متحیر می‌شود. و نیز می‌گفت: از علی بن عمر حافظ چند مرتبه شنیدم که می‌گفت: ابو عبدالرحمن در زمان خود از همه کسانی که در این علم ذکر می‌شوند پیشتازتر است. او شافعی مذهب و بسیار با ورع و عمیق بود. خدا او را رحمت کند. نسائی به فتح نون و تخفیف سین مهملة و مد همزه، منسوب به شهر نسا در خراسان است.»<sup>(۲)</sup>

۴- ابی وردی: «...نسائی پیشوا و حافظ محدث بود...»<sup>(۳)</sup>

۵- صلاح صفدی: «...نسائی نویسنده سنن و غیر آن است. باقی مانده بزرگان محسوب می‌شود... ابن طاهر مقدسی گوید: از سعد بن علی زنجانی درباره مردی پرسیدم، وی آن شخص را توثیق کرد. گفتم: نسائی او را تضعیف کرده است. گفت:

---

۱ - تهذیب الکمال ۲۳/۱.

۲ - الاکمال فی اسماء الرجال.

۳ - تتمّة المختصر فی احوال البشر حوادث: ۳۳.

فرزندم، این بدین لحاظ است که ابو عبدالرحمن نسائی در رجال شروطی سخت تر از بخاری و مسلم دارد. دارقطنی گوید: ابن حداد ابوبکر کثیر الحدیث است ولی غیر از نسائی از کسی حدیث نقل نکرده است و گفته است: آن را به عنوان حجتی بین خود و خدا پسندیدم.»<sup>(۱)</sup>

۶- ذهبی در حوادث سال ۳۰۳ می گوید: «در آن سال امام و یکی از بزرگان و صاحب مصنفات یعنی ابو عبدالرحمن نسائی وفات کرد...»<sup>(۲)</sup>

۷- یافعی: «در آن سال، حافظ، یکی از پیشوایان بزرگ، صاحب مصنفات ابو عبدالرحمن احمد بن علی نسائی وفات کرد. او پیشوای عصر خود در حدیث بود.»<sup>(۳)</sup>

۸- الأسنوی: «امام ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی نسائی که در حدیث نام او مشهور است و کتاب جامع در حدیث فقه دارد، ساکن مصر بود. از یونس بن عبدالاعلی صاحب شافعی، اخذ حدیث کرد. داناترین مشایخ مصر عالم ترین آن هابه حدیث بود...»<sup>(۴)</sup>

۹- سبکی: «احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر، پیشوای جلیل، ابو عبدالرحمن نسائی، یکی از پیشوایان دنیا در حدیث بود. نام او و کتابش مشهور است... ابو علی نیشابوری - حافظ خراسان در زمان خود - می گوید: برای ما پیشوای بلامنازع حدیث، ابو عبدالرحمن نسائی حدیث نقل کرد. منصور فقیه و ابو جعفر طحاوی - که خدا آن دو را بیامرزد - می گفتند: نسائی، پیشوایی از پیشوایان مسلمین است.

می گویم: از شیخمان ابو عبدالله ذهبی حافظ پرسیدم: کدام یک از این دو نفر حافظ تر هستند. مسلم بن حجاج صاحب صحیح یا نسائی؟

---

۱- الوافی بالوفیات ۴۱۶/۶. ۲- العبر فی خبر من غیر ۱۲۳/۲.  
۳- مرآة الجنان ۱۲۳/۲. ۴- طبقات الشافعیة ۴۸۰/۲.



گفت: نسائی، این کلام را برای شیخ الامام پدرم - که خدا او را رحمت کند - گفتم  
او نیز با آن موافقت کرد...»<sup>(۱)</sup>

از مصادر شرح حال نسائی می توان موارد زیر را نام برد:

- ۱- الانساب - سنائی .
- ۲- تذكرة الحفاظ ۶۹۸/۲ .
- ۳- البداية و النهاية ۱۲۳/۱۱ .
- ۴- طبقات القراء ۶۱/۱ .
- ۵- تهذيب التهذيب ۳۶/۱ .
- ۶- حسن المحاضرة ۳۴۹/۱ .
- ۷- العقد الثمين ۴۵/۳ .
- ۸- طبقات الحفاظ ۳۰۳ .
- ۹- النجوم الزهرة ۱۸۸/۳ .
- ۱۰- شذرات الذهب ۲۳۹/۲ .

### زکریا بن یحییٰ

اما زکریا بن یحییٰ، در این جا بعضی از سخنانی را که درباره وی گفته شده است  
نقل می کنیم:

۱- ذهبی: «س - زکریا بن یحییٰ سجزی حافظ، ابو عبدالرحمن، از شیبان وقتیبی  
نقل کرده و از او طبرانی نقل حدیث می کند. زکریا ثقة است و در سال ۱۹۵ به دنیا

---

۱ - طبقات الشافعية ۱۴/۳ .

۱۶۲ / خلاصه عبقات الانوار (حدیث طبر)

آمده و سال ۲۸۹ فوت کرده است.»<sup>(۱)</sup>

۲- ابن حجر: «نسائی می گوید: زکریا ثقه است. عبدالغنی بن سعید نیز می گوید: ثقه است. ابن یونس می گوید: به مصر آمد و به نقل از او حدیث نوشته شد و او نیز حدیث نقل کرد...»<sup>(۲)</sup>

۳- وگفت: «وی به خیاط السنّة شناخته می شود. ثقه و حافظ است...»<sup>(۳)</sup>

### حسن بن حمّاد

۱- ابن حبان: «حسن بن حامد ضبّی کوفی، ابوعلی، کسی که به او سجاده گفته می شود. از وکیع و اهل شهر او نقل می کند. ابویعلی و گروهی از مشایخ ما از او برای ما نقل حدیث کرده اند. روز شنبه، هشت روز مانده به آخر رجب سال ۲۴۱ وفات یافت.»<sup>(۴)</sup>

۲- ذهبی: «س - حسن بن حمّاد ضبّی کوفی... ابن حمّاد ثقه است در سال ۲۳۸ از دنیا رفت.»<sup>(۵)</sup>

۳- ابن حجر: «ابن ابی حاتم می گوید: از موسی بن اسحاق درباره او سؤال کردم. گفت: ثقه و مورد اعتماد است. سراج گفته است: کوفی و ثقه است. سال ۳۵ به بغداد آمد. و آنجا به حدیث گفتن پرداخت مطین گفت: وی در رجب سال ۲۳۸ فوت کرد. در السنن خود یک حدیث درباره اعتکاف عمر نقل کرده است. می گویم: ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده است.»<sup>(۶)</sup>

۴- و نیز گفته است: «ثقه است،... در سال ۳۸ فوت کرد.»<sup>(۷)</sup>

- 
- |                        |                        |
|------------------------|------------------------|
| ۱- الکاشف ۳۲۴/۱        | ۲- تهذیب التهذیب ۳۳۴/۳ |
| ۳- تقریب التهذیب ۲۶۲/۱ | ۴- الثقات ۱۷۵/۸        |
| ۵- الکاشف ۲۲۰/۱        | ۶- تهذیب التهذیب ۲۳۷/۲ |
| ۷- تقریب التهذیب ۱۶۵/۱ |                        |

### مسهر بن عبدالملک

در شرح حال مسهر بن عبدالملک چنین گفته‌اند.

ذهبی: «مسهر بن عبدالملک بن سلع همدانی کوفی از پدرش و اعمش و عیسی بن عمر القاری نقل حدیث می‌کند، و ابن راهویه و حسن بن علی حلوانی و ابوسعید اشج و حسین بن عیسی بسطامی و محمد بن عبدالله بن مبارک مخزومی و گروهی دیگر از او نقل حدیث می‌کنند: حسن بن حماد وراق او را توثیق کرده است و ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده است.»<sup>(۱)</sup>

### عیسی بن عمر:

۱- ابن حبان: «عیسی بن عمر قاری همدانی، ابو عمر اعمی از اهل کوفه است. و از شعبی و کوفیین نقل حدیث می‌کند. ابن مبارک و جریر و وکیع از او نقل حدیث می‌کنند.»<sup>(۲)</sup>

۲- ذهبی: «ت، س - عیسی بن عمر اسدی کوفی مقری، صاحب الحروف، که به همدانی شناخته می‌شود... احمد می‌گوید: در او اشکالی نیست. در سال ۱۵۶ وفات یافت.»<sup>(۳)</sup>

۳- ابن حجر: «میمونی از احمد نقل می‌کند که در او اشکالی نیست، اسحاق بن منصور از ابی معین نقل می‌کند: او ثقه است. ابوحاتم گفته است: در حدیث او ایرادی نیست و نیز گفته است: مقاتل بن محمد از وکیع از عیسی بن عمر همدانی که ثقه است برای ما نقل حدیث کرده است. خطیب گفته است: او ثقه است. و ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده است. می‌گوییم: عجلی می‌گوید: کوفی و ثقه است. مرد صالحی است. یکی از قاریان کوفه است. و در قرآن سرآمد است. ابوبکر بزاز گفته است: در او ایرادی نیست. و ابن خلفون گفته است: ابن نمیر او را توثیق کرده

---

۱ - تهذیب التهذیب - مخطوط. ۲ - الثقات ۲۳۳/۷.

۳ - الکاشف ۳۶۹/۲.

است...» (۱)

۴- و گفته است: «او ثقه است، در سال ۵۶ فوت کرده است.» (۲)

### سدی

شرح حال سدی و عبارات مدح و ستایش درباره او در صفحات قبل به تفصیل گذشت.

### انس بن مالک

اما انس بن مالک از مشهورترین صحابه رسول خدا ﷺ است. و از نظر اهل سنت صحابه همگی عادل هستند. لذا نیازی به ذکر شرح حال وی نمی باشد.

می گویم: وقتی نسائی که از بزرگان اهل تحقیق است، حدیث شریف طیر را با طریق صحیح و مورد اعتماد نقل نموده و حق را که شایسته اذعان است اظهار کرده است، چگونه فرد خبره و آگاه می تواند به رد و ابطال آن تکیه کرده و خود را شایسته عذاب دائم آتش در دنیا قیامت کند؟!\*

### صحت احادیث الخصائص\* و جواز احتجاج به آن

با قطع نظر در خصوص این روایت صحیح السند - همان گونه که بر شما آشکار شد - صرف نقل این حدیث توسط نسائی در کتاب الخصائص، حاکی از صحت و جواز احتجاج به آن است. و دلیل آن دو مطلب است.

اول: سبب نوشتن کتاب خصائص آن است که می گویند هنگامی که نسائی وارد دمشق شد بسیاری از مردم را منحرف از امیرالمؤمنین ع یافت. لذا این کتاب را

---

۲ - تقریب التهذیب ۱۰۰/۲.

۱ - تهذیب التهذیب ۱۹۹/۸.

\* - کتاب خصائص حافظ نسائی

نوشت به این امید که خداوند متعال به وسیله آن، آن‌ها را هدایت کند... این مطلب بطور مفصل در کتابهای معتبر ذکر شده است. جهت اطلاع می‌توان به کتاب‌های زیر مراجعه کرد:

وفیات الاعیان، تهذیب التهذیب، تهذیب الکمال، تذکرة الحفاظ، مرآة الجنان و طبقات السبکی...

بدیهی است که هدایت منحرفان از امیرالمؤمنین علیه السلام با ذکر احادیث غیر صحیح محقق نمی‌شود. حتی باعث بیشتر شدن دشمنی و انحراف خواهد شد. پس روشن می‌شود که حدیث طبر و حدیث ولایت و امثال آن‌ها که نسائی آن‌ها را در کتاب خصائص خود آورده است احادیثی هستند که از نظر سند صحیح و از نظر دلالت تام‌اند. و به وسیله آن‌ها امید است منحرفین از اهل بیت طاهرین، هدایت شده و به راه حق و مستقیم بازگردند.

اگرچه این کتاب علیرغم این که برای برخی مفید بود و آن‌ها را از بغض کینه نسبت امیرالمؤمنین نجات داد، ولی عجب است که برای دهلوی که تا اقصا نقاط انحراف رفته است سودی نداشت!

دوم: کتاب الخصائص قسمتی از کتاب السنن نسائی است و کتاب سنن یکی از صحاح شش‌گانه محسوب می‌شود.

... ذهبی می‌گوید: «نسائی کتاب مسند علی علیه السلام را تصنیف کرده و نیز کتاب مبسوطی درباره کینه‌ها نوشته است. اما کتاب خصائص علی علیه السلام داخل سنن کبیر او قرار دارد.»<sup>(۱)</sup>

ابن حجر گفته است: «مؤلف - یعنی مزّی - برای کتاب‌های مختلف، اعداد و حروف و علائم اختصاری قرار داده است. از جمله: برای کتب سته ع، برای کتب اربعه ۴، برای بخاری خ، برای مسلم م، برای ابی داوود د، برای ترمذی ت، برای

نسائی س، برای ابن ماجه ق، و برای بخاری در التعالیق خت، در الأدب المفرد بخ، در جزء رفع الیدین ی، در خلق افعال العباد عخ، در جزء القراءة خلف الامام ر، و برای مسلم در مقدمه کتابش مق، برای ابوداؤد در المراسیل مد، و در القدر قد، در الناسخ و المنسوخ خد، و در کتاب التفرّد ف، و در فضائل الانصار ص، و در المسائل ل، در مسند مالک کد، و برای ترمذی در الشمائل تم، برای نسائی در الیوم و اللیلة سی و در مسند مالک کن، در خصائص علی ص، در مسند علی عس، و برای ابن ماجه در التفسیر فق.

اینها تألیفاتی است که مؤلف ذکر کرده است و گفته است که نوشته‌های آنان در تواریخ را عمداً کنار گذاشته است زیرا احادیث تاریخی که در کتب تاریخی آمده است، برای احتجاج مورد نظر نمی‌باشند.<sup>(۱)</sup>

از این عبارت برداشت می‌شود که احادیث «الخصائص» مانند کتب صحاح و امثال آن بوده و می‌تواند مورد احتجاج قرار گیرد. سپس ابن حجر می‌گوید: حال آنچه از نوشته‌های آنان باقی می‌ماند، قسمتهایی است که مربوط به ابواب بعضی کتب است.

... کتاب خصائص علی را نیز به صورت جداگانه آورده که از جمله مناقبی است که در روایت سیار است» یعنی: کتاب الخصائص از جمله روایت ابن سیار از المناقب در سنن نسائی است ولی چرا جداگانه آن را ذکر کرده است؟

کتاب الخصائص جزء «السنن» است که یکی از صحاح سته می‌باشد و لذا این نیز دلیل دیگری بر صحت احتجاج به احادیث الخصائص خواهد بود.

ابن حجر عسقلانی در مورد اعتبار احادیث این کتاب چنین تصریح می‌کند: «نویسنده روایاتی را در مناقب علی از کتاب مذکور در مواضع دیگری نیز ذکر کرده است. از جمله حدیث عمر که گفت: علی در قضاوت از همه ما داناتر است. و این حدیث شاهد صحت حدیث ابن مسعود نزد حاکم نیشابوری است.

نیز حدیث جنگ آن حضرت با یاغیان (بغات)، در حدیث ابوسعید در علامات نبوت، و سایر موارد که با بررسی بیشتر می‌توان بر آن دست یافت. نسائی در کتاب الخصائص تصمیم به جمع آوری احادیث نیکو در ویژگی‌ها و مناقب علی علیه السلام داشته است. لذا معلوم می‌شود که حدیث طبر که در الخصائص آمده است از حیث سند نیکو است و شایسته احتجاج و استناد است. و اظهارات دهلوی خطا بوده و از روی تعصب و دشمنی است.

دهلوی در کتاب اصول الحدیث خود، و صدیق حسن خان در (الخطبة فی ذکر الصحاح السنه) کتاب الخصائص را از کتب تألیف شده در المناقب بر شمرده‌اند و گفته‌اند: نسائی رساله‌ای طولانی در مناقب علی کرم الله وجهه دارد و بخاطر نوشتن این رساله، در دمشق به دست نواصب شام به شهادت رسیده است. این کار بعلت تعصب و عداوت اهل دمشق نسبت به حضرت علی علیه السلام بوده است.»

دهلوی در کتاب التحفة در مقام دفاع از اهل سنت به نسائی و نوشتن کتاب الخصائص استشهاد نموده و دشمنی اهل سنت را نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام رد کرده است. و آنچه را درباره کینه و بغض امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شده است انکار نموده است و لذا عجیب است که حدیث طبر و حدیث ولایت را که در این کتاب نقل شده است، رد کرده است. دهلوی از طرفی داستان شهادت نسائی به دست ناصبی‌ها و تألیف کتاب الخصائص را بعنوان شاهد دوستی اهل سنت قلمداد کرده و در جایی دیگر با تکذیب حدیث طبر و حدیث ولایت، با نسائی مخالفت می‌کند و دل‌های دشمنان و اهل عناد را شاد می‌کند. آیا این کار چیزی جز تناقض و دورویی نیست؟!...

به همین ترتیب شاگرد وی رشیدالدین خان نیز در کتاب خود (ایضاح لطافة المقال) به کتاب الخصائص مباحات و افتخار می‌کند و آن را جزء نوشته‌های بزرگان اهل تحقیق اهل سنت در فضائل اهل بیت علیهم السلام محسوب نموده ولی شیخ او دهلوی با ابطال حدیث ولایت و حدیث طبر که - در کتاب الخصائص و سایر کتب معتبر دیگر نقل شده است، این افتخار را باطل کرده است.

(۱۰)

### روایت ابویعلی

وی این گونه روایت می‌کند: «حسن بن حمّاد وراق از مسهر بن عبدالملک بن سلع - ثقه - از عیسی بن از اسماعیل سدّی از انس بن مالک: نزد رسول خدا ﷺ پرنده‌ای بود وگفت: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من در خوردن این پرنده همراه باشد. ابوبکر وارد شد پیامبر وی را رد کرد، سپس عمر آمد، او را هم رد کرد. آن گاه عثمان آمد، او را هم رد کرد. آن گاه علی آمد، به او اجازه داد.» (۱)

و نیز ابویعلی می‌گوید: «قطن بن نسیر از جعفر بن سلیمان ضبعی از عبدالله بن مثنیٰ از عبدالله بن انس از انس نقل می‌کند که گفت: «به رسول خدا ﷺ کبکی بریان هدیه شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این غذا بخورد. عایشه گفت: خداوندا، این شخص را پدر من قرار ده. حفصه گفت: خدایا او را پدر من قرار ده، انس گفت: با خود گفتم: خدایا او را سعد بن عباده قرار ده. انس گفت: صدای حرکت در را شنیدم. ناگهان علی وارد شد سلام کرد. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است: آن حضرت بازگشت. دوباره صدای حرکت در را شنیدم. علی بار دیگر سلام کرد. رسول خدا ﷺ صدای او را شنید. فرمود: بنگر چه کسی است؟ بیرون آمدم دیدم علی است. نزد پیامبر ﷺ رفته و آمدن علی را خبر دادم. فرمود: به ایشان اجازه ورود بده، من نیز اجازه ورود دادم علی را داخل شد. رسول خدا ﷺ فرمود: نزد من بیا، نزد من بیا.»



## اعتبار مسند ابویعلی

مسند ابویعلی از مسانید معتبر مشهور و از کتب مورد قبول است. کتاب وی از مرویات مشاهیر علما مانند سیوطی و ثعالبی و کردی و امیر و شوکانی و شاه ولی الله و دیگران می باشد.

ذهبی در شرح حال ابویعلی می گوید: «ابویعلی موصلی، حافظ و تقه است. وی محدث جزیره و صاحب المسند الکبیر است.»

و نیز می گوید: «سمعانی گفته است: از اسماعیل بن محمد بن فضل حافظ شنیدم که می گفت: من مسانیدی چون مسند عدنی و مسند ابومنیع را خوانده ام اینها همانند رودخانه ای هستند. ولی مسند ابویعلی مانند دریایی است که رودها در آن جمع می شوند.»

می گویم: به جز نصف جزء مسند ابویعلی<sup>(۱)</sup> را با اجازه عالی سماع کردیم و حدیث آن از لحاظ علو به ابن بخاری می رسد.

و نیز در کتاب العبر می گوید: ابویعلی موصولی، احمد بن علی بن مثنی بن یحیی، التمیمی، حافظ، صاحب مسند.<sup>(۲)</sup>

به همین عبارت، صلاح الدین صفدی و یافعی در شرح حال ابویعلی سخن گفته اند. سیوطی و ثعالبی در طبقات الحفاظ و مقالید الاسناد و دهلوی در بستان المحدثین عبارت اسماعیل بن فضل حافظ - که در پیش گذشت - را افزوده اند.

حافظ هیشمی می گوید: «از انس بن مالک نقل شده است که گفت: نزد رسول خدا ﷺ خدمت می کردم. روزی مرغ بریانی به آن حضرت هدیه شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند را محبوب ترین بندگان نزد خودت و من را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. علی رضی الله عنه آمد و در زد. گفتم: کیست؟ گفت: علی. گفتم: پیامبر مشغول کاری است. علی رضی الله عنه بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه غذا شد و بار دیگر گفت:

۱ - تذكرة الحفاظ ۷۷/۲.

۲ - العبر فی خبر من غیر. ۱۳۴/۲.

خداوند بهترین خلقت نسبت به خود و من را حاضر کن تا با من در خوردن همراه باشد. پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و این بار در را به شدت کوبید. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنید و فرمود: انس این کیست؟ گفتم: علی. فرمود: او را داخل کن. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ داخل شد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: از خداوند سه بار درخواست کردم تا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را حاضر کند تا با من از این مرغ بخورد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: ای رسول خدا من هم سه بار آمدم و هر بار انس مرا بازگرداند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار و داشت؟

انس گفت: دوست داشتم که مردی از قوم من مشمول این دعا شود. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: مرد به خاطر دوست داشتن قبیله‌اش مورد ملامت نیست.

و در روایتی آمده است: من با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در محوطه‌ای بودم که پرنده‌ای نزد ایشان آورده شد. و در روایت دیگری آمده است: ام ایمن به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرنده‌ای بین دو قرص نان هدیه کرد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و فرمود: آیا نزد شما چیزی هست؟ ام ایمن پرنده را حاضر کرد.

می‌گویم: ترمذی، قسمتی از حدیث را نقل کرده است.

طبرانی در معجم الاوسط و کبیر به اختصار آن را نقل کرده است.

ابویعلی هم با اختصار زیاد نقل کرده ولی گفته است که: ابوبکر آمد، پیامبر او را رد کرد آن‌گاه عمر آمد، پیامبر او را نیز رد کرد، سپس علی آمد پس به او اجازه داد. در سند معجم کبیر: حماد بن مختار است که او را نمی‌شناسم ولی بقیه رجال آن رجال صحیح هستند.

در یکی از اسناد معجم الاوسط: احمد بن عیاض بن ابی طیبه است که او را نمی‌شناسم و بقیه رجال آن، رجال صحیح اند. رجال ابویعلی ثقه‌اند. و در بعضی از آن‌ها ضعف وجود دارد.»<sup>(۱)</sup>

### رجال حدیث:

رجال ابویعلیٰ ثقه‌اند اما در حدیث اول، رجال آن، همان رجال نسائی در خصائص است که درباره آن‌ها قبلاً بیان شد. و اما حدیث دوم همگی بدون هیچ شکّی ثقه‌اند.

سخن هیثمی پس از توثیق رجال سند ابویعلیٰ که: در بعضی از آن‌ها ضعیف است حاکی از تعصب ایشان نسبت به سدی است. ولی دانستید که آن‌ها از رجال صحاح هستند.

### شرح حال ابویعلیٰ:

ابویعلیٰ - أحمد بن علی بن مثنی تمیمی موصلی - از بزرگان و مشاهیر حفاظ است. اینک به تعدادی از منابع شرح حال ابویعلیٰ اشاره می‌شود:

- ۱- تذکرة الحفاظ ۷۰۷/۲.
- ۲- العبر ۱۳۴/۲.
- ۳- الوافی بالوفیات ۲۴۱/۷.
- ۴- مرآة الجنان ۲۴۹/۲.
- ۵- البداية و النهایة ۱۳۰/۱۱.
- ۶- النجوم الزاهرة ۱۹۷/۳.
- ۷- طبقات الحفاظ ۳۰۶.
- ۸- دول الاسلام ۱۸۶/۱.
- ۹- سیر اعلام النبلاء ۱۷۴/۱۴.

ذهبی در کتاب سیره خود، ابویعلی را به «امام، حافظ، شیخ الاسلام و...» توصیف کرده است.

## ( ۱۱ )

### روایت ابن جریر طبری

ابوجعفر محمد بن جریر طبری از راویان حدیث طبر محسوب می شود که طرق نقل آن را به دلیل کثرت در تألیف مستقلی جمع آوری کرده است. حافظ ابن کثیر در ضمن بیان حدیث می گوید: «برخی درباره این حدیث تألیفات مستقلی نگاشته اند. از جمله: ابوبکر بن مردویه و حافظ ابوطاهر محمد بن احمد بن حمدان - طبق روایت شیخ ما ذهبی - و نیز یک کتاب در جمع طرق و الفاظ آن توسط ابوجعفر محمد بن جریر طبری مفسر و صاحب التاریخ را دیده ام.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال طبری

در بعضی از مجلدات کتاب عبقات شرح حال ابن جریر طبری را آورده ایم. از منابع شرح حال طبری می توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱- تاریخ بغداد ۱۶۲/۲.

۲- معجم الادباء ۴۰/۱۸.

۳- الأنساب طبری.

۴- تهذیب الأسماء و اللغات ۷۸/۱.

۵- طبقات الحقاظ ۳۰۷.

- ۶- تذكرة الحفظ ۷۱۰/۲.
- ۷- طبقات السبکی ۱۲۰/۳.
- ۸- طبقات الداودی ۱۰۶/۲.
- ۹- الوافی بالوفیات ۲۸۴/۲.
- ۱۰- العبر ۱۴۶/۲.
- ۱۱- طبقات القراء ۱۰۶/۲.
- ۱۲- مرآة الجنان ۲۶۰/۲.
- ۱۳- البداية و النهایه ۱۴۵/۱۱.
- ۱۴- شذرات الذهب ۲۶۰/۲.

#### اشتباهی از ابن کثیر

ابن کثیر بعد از عبارت مذکور چنین می گوید: «در باره تضعیف سند و متن حدیث طبر به دو کتاب بزرگ از قاضی ابوبکر باقلانی متکلم آگاه شدم.»

این ادعا رد می شود به این که باقلانی در شناخت حدیث و رجال به کمترین درجه طبری نمی رسد. آسمان کجا و زمین کجا؟ در کجا و سنگریزه کجا؟ هیچ وجهی توسط باقلانی برای معارضه وجود ندارد.

بلکه بر کسی که با علم حدیث سر و کار دارد و به احوال علما و رجال آگاه است، پوشیده نیست که باقلانی هرگز از علماء حدیث محسوب نمی شود و در این فن به گفته های وی توجه نمی شود. چنانکه شاه ولی الله پدر دهلوی در کتاب قرّة العینین نیز بر این مطلب تصریح کرده است.

(۱۲)

### روایت ابوالقاسم بغوی

وی از سفینه، خادم رسول خدا ﷺ چنین روایت کرده است:

«کتاب سفینه چنین نقل می‌کند که: روزی زنی از انصار دو پرنده در دو قرص نان پیچیده به پیامبر ﷺ هدیه کرد. در منزل جز من و انس کسی نبود. پیامبر ﷺ وارد شد و درخواست ناهار کرد. گفتم: ای رسول خدا، زنی از انصار برای شما هدیه‌ای فرستاده است. آنگاه دو پرنده را نزد حضرت حاضر کردم. فرمود: خداوندا بهترین نبدگانت نزد خود و رسولت را حاضر کن. در این حال علی ابن ابی طالب آمد و به آرامی در زد. گفتم: کیست؟ گفت: ابوالحسن بار دیگر در زد و صدای خود را بلند کرد. در را گشودم. سپس پیامبر با علی از دو مرغ خوردند تا تمام شد.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال بغوی

۱- سمعانی درباره وی می‌گوید: «ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بن مرزبان بن سابور بن شاهنشاه بغوی فرزند دختر احمد بن منیع بغوی... محدث عراق در عصر خود بود. عمری طولانی کرد. مردم به سوی او بار سفر می‌بستند. اجداد و نوه‌ها و پدران و فرزندان از او حدیث نوشتند. فردی ثقه، فهیم، بسیار حدیث گو و عالم به حدیث بود. معجم کبیر را برای صحابه نوشت. حدیث علی بن جعد و دیگران را جمع آوری کرد.

احادیث را از افراد ذیل سماع کرده است:

احمد بن حنبل، علی بن مدینی، علی بن جعد، خلف بن هاشم، محمد بن عبدالوهاب هارونی و... و جماعت بسیاری از شیوخ بخاری و مسلم، که ذکر آن‌ها به طول می‌انجامد.

افراد زیر از وی حدیث نقل کرده‌اند:

---

۱ - معجم الصحابه مخطوط.

یحیی بن محمد بن صاعد و علی بن اسحاق بن بحتری ماوردی، عبدالباقی بن قانع، حبیب بن حسن فراء، ابوبکر محمد بن عمر بن جعابی، ابو حاتم بستی، ابواحمد بن عدی حافظ و ابوبکر اسماعیلی و ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی و ابوبکر بن مقری و ابوالحسن دارقطنی و محمد بن مظفر و جماعت بسیاری غیر از اینها»<sup>(۱)</sup>

۲- ذهبی چنین می‌گوید: «بغوی، حافظ و ثقه بزرگ و مسند عالم... ابن ابی حاتم درباره وی می‌گوید: «ابوالقاسم بغوی احادیث او در زمره احادیث صحیح است. دارقطنی گفته است: بغوی حدیث کم می‌گوید ولی آنگاه که می‌گوید سخن او مانند کوبیدن میخ در چوب است (به سادگی در دل می‌نشیند). ابن عدی می‌گوید: بغوی صاحب حدیث بود.

می‌گویم: عده‌ای که احادیث صحیح را روایت کرده‌اند به او احتجاج کرده‌اند. مانند اسماعیلی و دارقطنی و برقانی. بغوی صد و سه سال زندگی کرد. خطیب می‌گوید: بغوی، ثقه و ثبت و فهیم و دانا بود. سلمی‌گوید: از دارقطنی درباره بغوی پرسیدم گفت: مورد اعتماد و پیشوا و کوهی استوار است. کم اشتباه‌ترین مشایخ است»<sup>(۲)</sup>

۳- ذهبی هم چنین می‌گوید: «او محدث و حافظ، نویسنده و درستکار بود علو اسناد در دنیا به او منتهی می‌شد»<sup>(۳)</sup>

۴- سیوطی: «بغوی، حافظ کبیر، ثقه و مسند عالم است»<sup>(۴)</sup>

### (۱۳)

#### روایت ابن صاعد

خوارزمی می‌گوید: «صمصام الائمه ابو عقیان بن أحمد صرام خوارزمی از عماد

---

۱- الانساب، بغوی.  
۲- تذکرة الحفاظ ۷۳۷/۲.  
۳- العبر ۱۷۰/۲.  
۴- طبقات الحفاظ ۳۱۲.

الدین ابوبکر بن حسن نسفی از شیخ فقیه ابوالقاسم میمون بن علی میمونی از شیخ زاهد ابو محمد اسماعیل بن حسین از ابوالحسن القاضی علی بن حسن بن علی بن مطرف جرّاحی در بغداد نقل کرد که گفت: یحیی بن صاعد از ابراهیم بن سعید جوهری از ابواحمد حسین بن محمد از سلیمان بن قرم از محمد بن شعیب از داوود بن علی بن عبدالله بن عباس از پدرش از جدش عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل کرد: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پرده‌ای آورده شد. فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن. پس علی بن ابی طالب بر آن حضرت وارد شد. <sup>(۱)</sup>

### شرح حال:

۱- ذهبی می‌گوید: «یحیی بن صاعد بن کاتب خادم ابوجعفر منصور، حافظ، امام ثقة... دارقطنی گوید: وی ثقة، ثبت، حافظ است. احمد بن عبدان شیرازی می‌گوید: احادیث او بیشتر از محمد بن محمد باغندی است. هیچ کس در درایه و فهم حدیث از او جلوتر نیست. ابوعلی نیشابوری گوید: در عراق هیچ کس از هم ردیفان او در فهم حدیث به پایش نمی‌رسد. از نظر ما، فهم برتر از حفظ است. در فهم حدیث از ابن ابی داوود برتر است. از ابن جعابی سؤال شد: آیا ابن صاعد حدیث حفظ می‌کرد؟ خندید و گفت: درباره ابو محمد گفته نمی‌شود حفظ می‌کرد، او می‌فهمید... خطیب می‌گوید: ابن صاعد جایگاهی در علم داشت وی در سنن و احکام آثاری دارد... می‌گوییم: ابن صاعد در رجال و علل حدیث، سخن متینی دارد که بر تبخّر او دلالت دارد. وی در ذی القعدة سال ۳۱۸ وفات یافت.» <sup>(۲)</sup>

۲- یافعی: «او را به «الحافظ الحجة» وصف کرده است.» <sup>(۳)</sup>

۳- سیوطی: «یحیی بن محمد بن صاعد بن کاتب، از عوالی ابوجعفر منصور، حافظ، امام، ثقة...» <sup>(۴)</sup>

---

۱- مناقب علی بن ابی طالب ۵۸۰.  
۲- تذکرة الحفاظ ۲/۷۷۶.  
۳- مرآة الجنان ۲/۲۷۷.  
۴- طبقات الحفاظ ۲۳۵.



(۱۴)

### روایت ابن ابی حاتم رازی

ابوحاتم حدیث طبر را با سندی بهتر از سند حاکم نقل کرده است. ابن کثیر در ذکر این حدیث در فضایل مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «ابن ابی حاتم از عمار بن خالد واسطی از اسحاق أزرق از عبدالملک بن ابی سلیمان از انس روایت کرده و حدیث را ذکر نموده است. این سند از سند حاکم بهتر است.»<sup>(۱)</sup>

#### شرح حال:

۱- ذهبی: در ذکر حوادث سال ۳۲۷: «در آن سال: عبدالرحمن بن ابی حاتم محمد بن ادیس بن منذر، حافظ جامع، تمیمی رازی، که نزدیک ۹۰ سال داشت، متوفی شده است. در سال دویست و پنجاه و پنج پدرش وی را به سفر برد. از ابوسعید شج و حسن بن غرقة و طبقات آن دو، حدیث شنیده است. ابویعلی خلیلی می‌گوید: از پدرش و ابوذرعة اخذ حدیث کرده، در علوم و شناخت رجال دریای وسیع بود. در زمینه فقه و اختلاف صحابه و تابعین و علمای شهرها تألیف دارد. می‌گوید: او زاهد بود و از ابدال شمرده می‌شد.»<sup>(۲)</sup>

۲- یافعی: «ابوحاتم را به الحافظ العالم وصف کرده و سپس کلام خلیلی را نقل کرده است.»<sup>(۳)</sup>

۳- سبکی: «امام بن امام، حافظ ری، و فرزند حافظ است. دریای علم بود. تألیفات مشهوری دارد.»<sup>(۴)</sup>

---

۱- البداية و النهاية ۳۵۳/۷  
۲- العبر ۲۰۸/۲  
۳- مرآة الجنان حوادث: ۳۲۷  
۴- طبقات السبکی ۳۲۴/۳

(۱۵)

روایت ابن عبد ربّه

در کتاب خود در بحث احتجاج مأمون بر فقها و در ضمن بحث‌های مفصلی که بین آنها انجام شده، حدیث طبر و معاد را ذکر نموده است. عبارت ابن عبد ربّه چنین است: «احتجاج مأمون بر فقها، درباره برتر بودن علی.

اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل بن حمّاد بن زید گفت: یحیی بن اکثم دنبال من و گروهی از یارانم فرستاد. در آن وقت وی قاضی القضاة بود. سپس گفت: امیرالمؤمنین به من دستور داده است که فردا صبح به همراه خود چهل نفر را که همگی فقیه باشند، و بفهمند چه می‌گویند و خوب پاسخ بگویند نزد او حاضر نمایم، نام کسانی که برای خواسته امیرالمؤمنین مأمون مناسب باشند، خواسته شد. پس تعدادی را گفتیم، او هم عده‌ای را ذکر کرد. تا این که به تعداد لازم رسید. نام‌ها را نوشت و دستور داد سحرگاه نزد او حاضر شوند. و سپس بدنبال کسانی که حاضر نبودند فرستاد و دستور حضور داد. قبل از طلوع فجر نزد وی حاضر شدیم. یحیی لباس خود را پوشیده و نشسته و منتظر ما بود. آنگاه سوار مرکب شد و ما هم سوار مرکب شدیم تا به خانه مأمون رسیدیم. خادمی آن جا ایستاده بود. هنگامی که ما را دید گفت: ای ابامحمّد، امیرالمؤمنین منتظر شماست. سپس داخل شدیم. دستور داد نماز بخوانیم. مشغول خواندن شدیم. پس از نماز، مأمور وارد شد. ما نیز وارد شدیم. ایستادیم و سلام کردیم. مأمون نیز سلام کرد و دستور داد بنشینیم. و چون مجلس استقرار یافت مأمون برخواست و از جایگاه خود پایین آمد و عمامه و ردا را برداشته و عرق چین خود را بر سر گذاشت و سپس به ما رو کرد و گفت: این کاری را که دیدید برای این کردم که شما هم مثل آن را انجام دهید. اما کفش به علتی منع است. هرکس مراد را فهمید که فهمیده است و هرکس متوجه نشده توضیح خواهم داد. پس پاهای خود را دراز کرد گفت: عرق چین‌ها و کفش‌ها و ردهای خود را کنار بگذارید.

راوی می‌گوید: ابتدا ما خودداری کردیم. ولیکن یحیی به ما گفت: آنچه

امیرالمؤمنین به شما امر می‌کند انجام دهید. پس ما پذیرفتیم و کفش‌ها و کلاه‌ها و رداها را برداشته و سپس بازگشتیم. هنگامی که در جای خود آرام گرفتیم. گفت: شما را در مناظره دعوت کرده‌ام. هرکس اندک شیطنتی در او باشد خودش بی بهره خواهد ماند.

سپس مسئله‌ای از فقه را مطرح نمود و گفت: ای ابا محمد بگو و باقی افراد بعد از تو باید بگویند. یحیی پاسخ داد سپس دیگری دیگری جواب گفت و آنگاه یک یک تا آخرین نفر که درباره علت العلة آن پاسخ دادند. خلیفه سر به زیر انداخته و ساکت بود. چون صحبت تمام شد، مأمون رو به یحیی کرد و گفت: ای ابا محمد جواب دادی اما درباره علت مسئله پاسخ درست ندادی. سپس به رد گفته‌های ما پرداخت. از سخن بعضی از ما خطا می‌گرفت و بعضی را می‌پذیرفت تا به آخرین نفر رسید.

آنگاه گفت: من بدین منظور دنبال شما نفرستادم، این برای انبساط خاطر و شادی شما بود. حال امیرالمؤمنین می‌خواهد با شما درباره مذهب خود که به آن معتقد است و دینی که خدا را بدان می‌پرستد با شما مناظره کند. گفتم: هرچه امیرالمؤمنین صلاح می‌بیند انجام دهند، خدا ایشان را موفق کند. آنگاه گفت:

در دین امیرالمؤمنین چنان است که علی بن ابی طالب برترین خلفای خدا بعد رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و شایسته‌ترین مردم برای خلافت می‌باشد. اسحاق نقل می‌کند که: گفتم، ای امیرالمؤمنین در بین ما افرادی هستند که بدانچه امیرالمؤمنین درباره علی ذکر نمودند آگاه نیستند، در حالی که امیرالمؤمنین ما را برای مناظره در این مورد دعوت کرده‌اند.

مأمون گفت: ای اسحاق، انتخاب با تو است می‌خواهی من از تو سؤال کنم یا تو سؤال خواهی کرد؟ اسحاق گفت: فرصت را مغتنم شمردم. گفتم: من از شما سؤال می‌کنم ای امیر مؤمنان. گفت: بپرس.

گفتم: امیرالمؤمنین از کجا می‌گویند که علی بن ابی طالب برترین مردم بعد از

رسول خدا و شایسته‌ترین آن‌ها به خلافت بعد از ایشانند؟

گفت: ای اسحاق، به من بگو بدانم، آیا مردم هنگامی که می‌گویند فلان شخص برتر از فلان است چه چیز را عامل برتری می‌دانند؟ گفتم: به اعمال نیک. گفت: راست می‌گویی. سپس گفت: بگو درباره کسی که در زمان پیامبر بر دوستش بر او برتری داشته است اما بعد از رحلت آن حضرت، شخص برتری داده شده (مفضل) عملی برتر از فاضل، انجام دهد، و این عمل به عمل قبل از رحلت ملحق شود من سر به زیر انداختم. آنگاه گفت: ای اباسحاق، نمی‌توانی بگوئی. زیرا در همین روزگار افرادی خواهند بود که نماز و روزه و حج و جهاد و صدقه او افضل باشند. گفتم: همین طور است، ای امیرالمؤمنین کسی که در زمان پیامبر مفضل بوده هرگز به فاضل نخواهد رسید.

گفت: ای اسحاق نگاه کن به روایاتی که اصحاب تو از فضائل علی بن ابی طالب نقل کرده‌اند، (کسانی که دینت را از آن‌ها گرفته‌ای و آنان را پیشوای خود قرار داده‌ای) و آنها را با روایت‌هایی که در فضیلت ابوبکر آورده‌اند، مقایسه کن. من روایات فضائل ابوبکر را با فضائل علی مقایسه کردم. می‌توانی بگوئی افضل است، نه به خدا سوگند. آن‌ها را با روایات فضائل ابوبکر و عمر مقایسه کن. مجموع فضایل آن دورا با فضایل علی به تنهایی مقایسه کن. آیا می‌توانی آن دورا بر علی برتری بدهی، نه به خدا. فضایل ابوبکر و عمر و عثمان را با فضایل علی مقایسه کن. اگر فضایل آن‌ها را مثل فضایل علی دیدی بگو آن‌ها از علی برترند. نه به خدا. فضایل علی را با فضایل ده نفری که رسول خدا ﷺ آن‌ها را به بهشت بشارت داده\*، مقایسه کن. اگر دیدی با آن‌ها با او برابر شد. بگو آن‌ها از او برترند.

گفت: ای اسحاق، در زمانی که خدا رسولش را مبعوث کرد، چه عملی از همه اعمال برتر بود؟ گفتم: اخلاص در شهادت (به خدا و رسول) گفتم: آیا سبقت در

---

\* - اهل سنت می‌گویند: پیامبر ﷺ ده نفر را بعنوان اهل بهشت معرفی کرده است. عمر، ابوبکر، عثمان، علی، ابو عبیده، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن وقاص، طلحه، زبیر، سعید بن زید.

اسلام افضل اعمال نبود؟ گفتم: بله. گفت: در این باره، از کتاب خدا این آیه را بخوان که می فرماید: «و سبقت گیرندگان که پیشی گرفته اند آنها مقربون هستند.»<sup>(۱)</sup> منظور از آیه کسانی هستند که در اسلام پیشی گرفته اند. آیا کسی را می شناسی که در اسلام بر علی پیشی گرفته باشد؟ گفتم: ای امیرمؤمنان، علی در حالی ایمان آورد که سن او کم بود، نمی توان درباره او حکم کرد. ولی ابوبکر در حالی ایمان آورد که در سن کمال بود، و می توان درباره او حکم کرد. گفت: به من بگو کدام یک زودتر ایمان آورده اند، تا پس از آن درباره کم سالی و کمال با تو مناظره کنم؟ گفتم: طبق این شرط، علی قبل از ابوبکر اسلام آورد. گفت: آری. حال درباره اسلام علی بگو. آن هنگام که علی اسلام آورد آیا رسول خدا ﷺ او را به اسلام دعوت کرد یا از خدا به او الهام شده بود؟ سر به زیر انداختم. آنگاه گفت: ای اسحاق نمی توان گفت به او الهام شده بود، زیرا در این صورت او را بر رسول خدا ﷺ مقدم داشته ای. زیرا رسول خدا هم وقتی اسلام را شناخت، که جبرئیل از طرف خدا به او نازل شد. گفتم: آری همین طور است، رسول خدا او را به اسلام دعوت کرد. گفت: ای اسحاق دعوت رسول خدا ﷺ نسبت به علی ع به امر خدا، یا تکلفی خود سرانه از طرف پیامبر بود؟ سر به زیر انداختم. گفت: ای اسحاق به رسول خدا نسبت عمل تکلف نمی توان داد زیرا خداوند می گوید (من از متکلفین نیستم) گفتم: آری، امیرمؤمنان، بلکه به امر خدا او را دعوت کرد. گفت: آیا این از صفات خداست که فرستادگان خود را مکلف به دعوت کسانی کند که نتوان بر آن حکم کرد؟ گفتم: پناه به خدا می برم. گفت: ای اسحاق اینکه گفتمی که علی در کودکی ایمان آورد، ولی نمی توان بر آن حکم کرد، آیا خدا، رسولش را مکلف به دعوت کودکانی کرده که طاقت آن را ندارند. آنها را به اسلام دعوت کند و بعد از ساعتی مرتد شوند و ارتداد آنها بی ارزش باشد، و حکم پیامبر بر آنها جایز نباشد؟ آیا از نظر تو جایز است چنین نسبتی را به رسول خدا ﷺ بدهی؟

گفتم: به خدا پناه می برم، گفت: ای اسحاق، می بینم منظور تو فضیلتی است که

۱ - والسابقون السابقون اولئك المقربون. واقعه: ۷.

رسول خدا، علی را بر این مردم برتری داده تا فضل او را بشناسند و اگر خداوند پیامبر را به دعوت کودکان دستور داده بود پیامبر نیز سایر کودکان را به اسلام دعوت می نمود آنچنانکه علی را دعوت نمود.

گفتم: آری، گفت: خبر داری که پیامبر حتی یک کودک از خاندان و نزدیکانش را دعوت به اسلام کرده باشد؟ تا نگویی که علی پسر عموی او بود! گفتم: نمی دانم که آیا چنین کاری را کرده یا نکرده است. گفت: ای اسحاق آیا از چیزی که آن را نمی دانی، و آگاه نیستی، سؤال خواهی شد؟ گفتم: نه. گفت: پس آنچه را که خدا آن را از ما و شما وانهاد، رها کن.

آنگاه گفت: بعد از سبقت در اسلام چه عملی از اعمال افضل است؟ گفتم: جهاد در راه خدا. گفت: راست می گویی. آیا دریارهٔ جهاد، احدی از اصحاب رسول خدا ﷺ همانند جهاد علی رضی الله عنه سراغ داری؟ گفتم: در کدام وقت؟ گفت: در هر زمان که می خواهی؟

گفتم: بدر. گفت: من هم غیر آن را نمی گویم. آیا آنچه در روز بدر برای علی رضی الله عنه بود برای کسی غیر او سراغ داری؟ پس گفت: کشتگان بدر چند تن بودند؟ گفتم: شصت و اندی نفر از مشرکان. گفت: علی به تنهایی چند نفر از آنان را کشت؟ گفتم: نمی دانم. گفت: بیست و سه نفر یا بیست و دو نفر. چهل نفر را دیگران کشتند. گفتم: ای امیر مؤمنان، ابوبکر همراه پیامبر در جایگاه آن\* حضرت بود! گفت: چه کار می کرد؟ گفتم: تدبیر جنگ می کرد. گفت: وای بر تو، آیا بدون رسول خدا تدبیر می کرد یا در تدبیر با آن حضرت مشارکت داشت، یا پیامبر به رأی و نظر او و احتیاج داشت؟ کدام یک از این سه حالت نزد تو محبوب تر است؟ گفتم: پناه می برم به خدا که ابوبکر مستقل از رسول خدا ﷺ تدبیر امور کند یا شریک او باشد، یا رسول خدا ﷺ به نظر او احتیاج داشته باشد.

گفت: حال که مطلب این گونه است، فقط در جایگاه پیامبر بودن چه فضیلتی

دارد؟ آیا کسی که با شمشیر پیش روی رسول خدا جهاد می‌کند برتر است یا کسی که در جای خود نشسته است؟ گفتم: ولی همه سپاه مجاهد محسوب می‌شود. گفت: درست است ولی کسی که با شمشیر خود از رسول خدا دفاع می‌کند از کسی که در جای خود نشسته است برتر است. آیا کتاب خدا را نخوانده‌ای که «از بین مؤمنان آنان که در جای خود نشسته اند و زبانی به آن‌ها نمی‌رسد با کسانی که با اموال و جان خود جهاد کردند برابرند؟ خداوند مجاهدانی را که با اموال و جان خود جهاد می‌کنند بر آنان که در جای نشسته‌اند درجه‌ای برتر داده است و خداوند به همه وعده نیکو داده است، ولی مجاهدین را بر قاعدین با اجر بسیار بزرگی برتری داده است» گفتم: ابوبکر و عمر هم مجاهد بودند. گفت: ایا ابوبکر و عمر بر کسی که در آن میدان حاضر نبود فضیلت دارند؟ گفتم: آری، گفت: به همین ترتیب کسی که جان خود را بذل می‌کند از ابوبکر و عمر برتر است. گفتم: همین طور است.

گفت: ای اسحاق آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفتم: آری، گفت: برای من سوره ﴿هل اتی علی الانسان...﴾ را بخوان، من آن را خواندم تا به آیه ﴿یشربون من كأس کان مزاجها کافوراً و یطعمون الطّعام علی حبه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً﴾ رسیدم. گفت: این آیات درباره چه کسی نازل شده است؟ گفتم: درباره علی. گفت: آیا شنیده‌ای که علی هنگامی که به مسکین و یتیم و اسیر غذا داد. گفت: ما تنها برای رضای خدا شما را اطعام می‌کنیم؟ و آیا شنیده‌ای که خداوند در کتابش کسی را همانند علی علیه السلام توصیف کرده باشد؟ گفتم: نه گفت: راست می‌گویی، زیرا خداوند - جل ثناوه - سیره علی را شناخته است.

ای اسحاق، آیا درباره ده نفری که طبق فرموده پیامبر، اهل بهشت خواهند بود، شهادت نمی‌دهی؟<sup>(۱)</sup> گفتم: بله ای امیر مؤمنان، گفت: اگر کسی بگوید به خدا نمی‌دانم این حدیث صحیح است یا نه و نمی‌دانم که آیا رسول خدا آن را گفته یا

---

۱ - اشاره به حدیث عشره مبشّرة که اهل سنت معتقدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ده نفر از صحابه بشارت بهشت داده است. (مترجم)

نگفته، آیا نزد تو کافر است؟ گفتم: پناه به خدا می‌برم. گفت: حال اگر بگویند نمی‌دانم این سوره از کتاب خداست یا نه، کافر است؟ گفتم: بله. گفت: ای اسحاق بین این دو فرقی می‌بینم. ای اسحاق آیا حدیث روایت می‌کنی؟ گفتم: بله. گفت: آیا حدیث طیر را می‌شناسی؟ گفتم: بله. گفت: آن را برایم روایت کن. من حدیث را برای مأمون خواندم. گفت: ای اسحاق، تاکنون با تو گفتگو می‌کردم، گمان می‌کردم با حق دشمنی نمی‌کنی، اما الآن عناد تو برایم آشکار شد. آیا یقین داری که این حدیث صحیح باشد؟ گفتم: بله. کسانی آن را روایت کرده‌اند که امکان رد آنان برای من نیست.

گفت: آیا می‌دانی کسی که یقین داشته باشد این حدیث صحیح است ولی شخص دیگری را افضل از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بداند، از سه حال خارج نیست؟ یا این است که دعای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مستجاب نمی‌داند، یا این که می‌گوید خدا برترین خلق خود را می‌شناسد اما مفضول را محبوب‌تر از فاضل می‌داند، یا این که قائل است به اینکه خداوند عزوجل فاضل را از مفضول نمی‌شناسد؟! کدام یک از این سه بیان نزد تو پسندیده‌تر است؟ سر به زیر افکندم. سپس گفت: ای اسحاق هیچیک از این حالت را نمی‌توانی بگوئی، هر کدام را بگوئی باید توبه کنی. حال اگر غیر از این سه وجه تأویل دیگری داری، بگو.

گفتم: نمی‌دانم، اما ابوبکر هم فضلی دارد. گفت: همین طور است، اگر ابوبکر فضلی نداشت گفته نمی‌شد: علی از او افضل است. ولی اینک کدام فضیلت ابوبکر مورد نظر تو است؟

گفتم: کلام خداوند عزوجل: ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ اِذْهُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا﴾ که در این آیه ابوبکر را صاحب (همراه) رسول خدا معرفی کرده است. گفت: ای ابواسحاق من تو را به کنار گذاشتن راه خود وادار نمی‌کنم، ولی می‌دانم خداوند تعالی در قرآن، کافری را به عنوان صاحب، نسبت به کسی که خدا از او راضی و او نیز از خدا راضی است، معرفی فرموده است، و در سوره کهف دربارهٔ مردی مؤمن به صاحب خود (کافر) گفت: آیا نسبت به کسی که تو را از خاک آفرید و



از نطفه خلق کرد و سرانجام تو را مردی قرار داد، کافر می شوی؟<sup>(۱)</sup>

گفتم: آن مرد صاحب کافر بود، ولی ابوبکر مؤمن بود. گفتم: وقتی جایز است به کسی که مقام او در حدی است که فقط خدا از او راضی است خداوند صاحبی را به او نسبت دهد که کافر باشد، جایز خواهد بود صاحب پیامبرش کسی باشد که فقط مؤمن باشد ولی افضل مؤمنین نباشد و حتی نفر دوم و سوم هم نباشد.

گفتم: ای امیر مؤمنان منزلت آیه بزرگ است خداوند می فرماید: ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا﴾<sup>(۲)</sup> گفتم: ای اسحاق، از موضوع باز نگرد تا برای تو بررسی دقیقی را نشان دهم. درباره حزن و اندوه ابوبکر که در آیه آمده است، چه می گوئی؟ ناراحتی ابوبکر برای چه بود؟ آیا از روی رضا بود یا سخط و ناراحتی؟ گفتم: ابوبکر تنها به خاطر رسول خدا ﷺ ناراحت بود و بر جان ایشان می ترسید که مبادا آسیبی به ایشان برسد. گفتم: جواب من این نیست، می خواهم بگویی اندوه ابوبکر از روی رضا بود یا سخط؟ گفتم: برای رضای خدا بود. گفتم: پس خداوند برای ما پیامبری فرستاده که از رضای خود نهی می کند. گفتم: به خدا پناه می برم. گفتم: مگر نمی گویی ناراحتی ابوبکر برای خدا بود؟ گفتم: بله. گفتم: مگر نمی بینی که قرآن شهادت می دهد که رسول خدا ﷺ به او فرمود ناراحت نباش و او را از حزن و اندوه نهی کرد؟ گفتم: پناه به خدا می برم گفتم: ای اسحاق روش من مدارا با تو است. شاید خدا تو را به حق برگرداند و از باطل دور کند، زیرا تو بسیار به خدا پناهنده می شوی.

حال درباره این آیه که (خداوند سکینه و آرامش خود را بر او نازل کرد)<sup>(۳)</sup> به من بگو منظور کیست؟ خداوند بر چه کسی آرامش نازل فرمود؟ رسول خدا یا ابوبکر؟

۱ - قال له صاحبه و هريحاوره اَكْفَرْتَ بالذي خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سويك رجلاً كهف: ۳۷. و لذا

صاحب ممکن است کافر باشد یعنی، صاحب بودن فضیلتی نیست.

۲ - زمانی که کافران پیامبر را (یکی از دو نفر) بیرون کردند زمانی که در غار بودند پیامبر به

صاحب (همراه) خود گفت... توبه ۳۹. ۳ - فانزل سکینه علیه.

گفتم: رسول خدا. گفت: درست می‌گویی.

گفت: دربارهٔ این آیه شریفه ﴿و بیاد آر روز حنین را که زیادی جمعیت شما را شگفت نموده بود... سپس خداوند سکینه و آرامش خود را به رسول خود و بر مؤمنین نازل کرد.﴾<sup>(۱)</sup> آیا می‌دانی مؤمنینی که خداوند در این جا اراده کرده چه کسانی اند! گفتم: نمی‌دانم ای امیرالمؤمنین. گفت: روز حنین همه مردم تار و مار و پراکنده شدند. همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جز هفت نفر از بنی هاشم کسی باقی نماند: علی که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر می‌زد، عباس که لجام اسب پیامبر را در دست داشت، و پنج نفر دیگر که دور آن حضرت حلقه زده بودند، از ترس آن که مبادا دشمن به آن حضرت آسیبی رساند. تا این که خداوند به رسول خود پیروزی را عطا کرد. پس از مؤمنین در آن جا به طور خاص فقط علی بود و چند نفر از بنی هاشم. (و آرامش خدا بر ایشان نازل گردید)

مأمون گفت: در آن جا چه کسی برتر بود؟ کسی که در آن زمان همراه پیامبر بود یا کسی که فرار کرده بود و در جایی بود که خدا او را در موضع نزول سکینه و آرامش نمی‌دید؟

گفتم: آن کسی که به همراه پیامبر در محل جنگ بود و سکینه بر او نازل شد برتر بود.

گفت: ای اسحاق، کدام افضل است؟ کسی که همراه پیامبر در غار بود، یا آن که در بستر او خوابید و جان خود را فدای او کرد، بطوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله موقتاً به هجرت گردید؟ خداوند تبارک و تعالی رسول خود را امر کرد تا به علی دستور دهد در جای او بخوابد. و با جان خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله حفاظت کند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی چنین دستوری داد. در این حال علی رضی الله عنه گریست رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا می‌گریی آیا از مرگ می‌ترسی؟ گفت: ای رسول خدا قسم به خدایی که تو را به حق برگزید، نه، ولی بر تو می‌ترسم، آیا شما سالم می‌مانید؟

---

۱ - و یوم حنین... ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین.

فرمود: بله، گفت: به گوش جان می شنوم و با رضایت درون، خود را فدای تو می کنم. سپس به بستر پیامبر آمد و در آن خوابید و روانداز بر خود کشید.

مشرکین قریش آمدند و اطراف آنحضرت را محاصره کردند. شک نداشتند که او رسول خدا ﷺ است. مشرکین با هم توافق کرده بودند که از هر قبیله یکنفر با شمشیر ضربه ای بر پیامبر وارد سازد. تا بنی هاشم نتوانند خون او را طلب کنند. علی سخنان قوم را درباره کشتن پیامبر می شنید ولی هرگز نترسید و موجب جزع و ترس آنحضرت نشد. آنگونه که صاحب<sup>(۱)</sup> پیامبر در غار جزع و فرع نمود.

(در حالی که علی همواره صبور و متوکل به خدا بود. خداوند فرشتگان خود را فرستاد تا آن حضرت را تا صبح از آسیب مشرکان قریش محافظت نماید. هنگامی که صبح شد علی از جای برخاست و در این هنگام بود که مشرکین وی را دیدند. آنگاه گفتند: محمد کجاست؟ گفت: نمی دانم. گفتند: ای علی، تو از اول شب جان خود را به خطر انداخته ای.

پس، آنچه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ انجام داد برای همیشه افضل بود. و فضیلت آن بیشتر می شد و کم نمی شد، تا آن که خدا او را به سوی خود خواند.

ای اسحاق آیا حدیث ولایت را روایت می کنی؟ گفتم: بله، ای امیرمؤمنان. گفت: آن را نقل کن. حدیث ولایت را روایت کردم. گفت: ای اسحاق آیا می دانی این حدیث چیزی نسبت به ابوبکر و عمر واجب کرده است که بر غیر آن دو نکرده است؟ گفتم: مردم گفته اند که این حدیث به سبب ماجرای زید بن حارثه بوده است که بین او و علی مسأله ای واقع شد که بدان علت زید ولایت علی را انکار کرد. پس رسول خدا ﷺ فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه.» گفت: پیامبر کجا این جملات را فرمود؟ آیا در بازگشت از حجّة الوداع نبود؟ گفتم: همین طور است. گفت: زید بن حارثه قبل از غدیر کشته شده بود. چگونه به

---

۱ - اشاره به ابوبکر که به تعبیر قرآن، «صاحب» پیامبر بود و حتی در کنار پیامبر احساس نگرانی می کرد و پیامبر فرمود: «لا تحزن» ناراحت مباش.

چنین سخن رضایت می‌دهی؟ بگو اگر پسر تو پانزده سال داشته باشد. بگوید: مولای من، مولای پسر عموی من است، ای مردم این را بدانید، آیا این را انکار می‌کنی که برای مردم تعریفی کرده که انکار نمی‌کنند و نسبت به آن جاهل نیستند؟ گفتم: بله. گفت: ای اسحاق آیا پسرت را منزّه می‌دانی از چیزی که رسول خدا را از آن منزّه نمی‌دانی؟

وای بر شما، فقهاء خود را ارباب خود قرار ندهید. خداوند متعال در کتاب خویش می‌فرماید:

﴿(اهل کتاب) اخبار و رهبانان خویش را بدون خدا ارباب خود قرار دادند.﴾ در حالی که برای آن‌ها نماز نخواندند و روزه نگرفتند و گمان نکردند آن‌ها ارباب هستند ولی به آن‌ها امر می‌کردند و آن‌ها اطاعت می‌نمودند.

ای اسحاق: آیا این حدیث را روایت می‌کنی که پیامبر ﷺ به علی فرمود: مقام تو نسبت به من همچون مقام هارون نسبت به موسی است؟ گفتم: بله ای امیرمؤمنان، آن را شنیده‌ام بلکه از کسی شنیده‌ام که آن را صحیح می‌داند و نیز کسی هم که آن را انکار می‌کند. گفت: کدام یک نزد تو موثّق‌تر است، آن که حدیث را صحیح می‌داند یا آن که منکر آن است؟ گفتم: آن کس که آن را صحیح می‌داند. گفت: آیا ممکن است که رسول خدا ﷺ در این گفته شوخی و مزاح کرده باشد؟ گفتم: به خدا پناه می‌برم از این گفتار. گفت: پس آیا پیامبر کلامی گفته است که معنا نداشته و به آن نمی‌توان آگاه شد؟ گفتم: پناه می‌برم به خدا. گفت: آیا نمی‌دانی که هارون برادر موسی از یک پدر و مادر بود؟ گفتم: بله. گفت: آیا علی و رسول خدا از یک پدر و مادر بودند؟ گفتم: نه. گفت: آیا مگر این گونه نیست که هارون پیامبر بود و علی پیامبر نبود. گفتم: بله. گفت: پس این دو مطلب در علی نیست (از یک پدر و مادر و پیامبری پس از رسول خدا) در حالی که در هارون بود. پس معنای این حدیث که مقام تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی است چیست؟ گفتم: با این کار خواست دل علی را خوش سازد، در قبال گفته منافقین که گفتند: پیامبر علی را بجای خود قرار داده است و علی از این سخن ناراحت بود. گفت: آیا

پیامبر با کلامی که معنا ندارد می خواسته دل علی را بدست آورد؟ سر به زیر انداختم. گفت: این جمله معنای روشنی در کتاب خدا دارد. گفتم: آن چیست ای امیرمؤمنان؟ گفت: کلام خدای عزوجل آنجا که می گوید: موسی به برادرش هارون گفت: (ای هارون، تو در میان قوم من جانشین من باش و (امور را) اصلاح کن و از راه فساد کنندگان پیروی مکن.) گفتم: موسی در حالی که زنده بود و به میعاد پروردگار می رفت هارون را در قوم خود جانشین کرد. رسول خدا ﷺ نیز هنگامی که به غزوه ها می رفت علی را جانشین خود قرار می داد. گفت: نه این طور که تو می گویی نیست. آیا موسی هنگامی که هارون را جانشین خود قرار داد و به میعاد پروردگار رفت، کسی از اصحابش یا از بنی اسرائیل همراه او بود؟ گفتم: نه. گفت: آیا او را بر جماعت آنان جانشین قرار نداده بود؟ گفتم: بله. گفت: آیا رسول خدا وقتی به جنگهایش می رفت جز ضعفاء و زنان و کودکان کسی را باقی می گذاشت؟ پس، چگونه این همانند آن می باشد؟ تأویل دیگری نیز از کتاب خدا هست که بر جانشینی او دلالت دارد و کسی نمی تواند در آن منازعه کند، و کسی را نمی شناسم که به آن احتجاج کرده باشد و امیدوارم از توفیق خدا باشد. گفتم: ای امیرمؤمنان آن چیست؟ گفت: کلام خداوند عزوجل آنجا که از موسی حکایت می کند که می گفت: «خدایا برای من از اهل هارون برادرم را وزیری قرار ده تا بوسیله آن پشتم را محکم سازی و در کارم او را شریک قرار دهی، تا تو را بسیار تسبیح کنیم و ترا بسیار یاد کنیم که تو نسبت به ما بصیر و دانایی. پس تو ای علی نسبت به من، منزلت هارون نسبت به موسی را داری وزیری از اهل من بوده و برادر من هستی، خداوند بدین وسیله مرا پشتگرم کرد و علی را در امر من شریک نمود تا خدا را بسیار تسبیح کنیم و او را زیاد یاد کنیم. آیا کسی می تواند در این باره غیر از این بگوید؟ و کلام پیامبر ﷺ را باطل کند و یا آن را بی معنا سازد؟

اسحاق می گوید: مجلس طولانی گشت. و روز بلند شد. یحیی بن اکثم قاضی گفت: ای امیرمؤمنان برای آن که خداوند برای او خیر خواسته، حق را آشکار کردی و چیزی را ثابت کردی که هیچ کس نمی تواند آن را رد کند.

اسحاق می گوید: پس رو به ما کرد و گفت: شما چه می گوید؟ گفتیم: ما نیز گفته امیرمؤمنان - که خدا او را عزیز گرداند - را می گوئیم: سپس گفت: به خدا اگر رسول خدا ﷺ نفرموده بود: کلام مردم را قبول کنید. این گفته را از شما نمی پذیرفتم. خداوندا من اینان را بدین سخن نصیحت کردم، خداوندا این مطلب را از گردنم خارج کردم، خداوندا من بوسیله دوستی علی و ولایت او، به تو تقرّب می جویم. (۱)

### ابن عبد ربّه و العقد الفرید

ابن عبد ربّه قرطبی از بزرگان علمای اهل سنت و از علمای آنان است و کتاب او «عقد الفرید» از کتابهای مشهور و مورد استفاده است.

۱- ابن ماکولا می گوید: «احمد بن محمد بن عبد ربّه بن حبیب بن جدیر بن سالم، مولی هشام بن عبدالملک بن مروان، ابوعمر، اندلسی در علم و ادب و شعر مشهور است. و صاحب کتاب العقد در اخبار است. اشعار بسیار دارد و صاحب مجد و شکوه است.» (۲)

۲- ابن خلکان: «از علمایی است که دارای محفوظات زیاد و اطلاعات بسیار در اخبار مردم است و کتاب العقد را تألیف کرده که از کتابهای بسیار سودمند است و همه چیز در آن است...» (۳)

۳- ذهبی: «و در آن ابوعمر... علامه مصنف العقد است. وی هشتاد و دو سال عمر کرد. اشعار او نیز جایگاه بالایی دارد. از بقی بن مخلد و محمد بن وضاح حدیث شنیده است.» (۴)

۴- ابوالفداء: «از علمایی بود که محفوظات بسیار داشت و کتاب العقد را تألیف

---

۲- الاکمال ۳۶/۶.

۱- العقد الفرید. ۳۴۹/۵.

۴- العبر فی خبر من عنبر ۲۱۱/۲.

۳- وفيات الاعیان ۱۱۰/۱.

کرد که از کتاب‌های گران بها است. سال تولّد او ۲۴۶ می‌باشد.»<sup>(۱)</sup>

۵- المقری: «لسان الدین در شرح حال صاحب العقد می‌گوید: فقیه عالم ابو عمر ابن عبد ربّه دانشمندی است که وی سرپرست و ریاست علمی را داشت آنچه می‌توانست بهره‌های علمی برد. در اندلس مشهور بود تا آنجا که نام و آوازه او به مشرق عالم رسید. و فکر او دارای جرقه‌هایی از هوش و ذکاوت بود. به علم و دانش توجه داشت. و در روایت ثقة بود و ادب، حجّت او. دریای فهم و اندیشه او، صیانت و ورع همراه او. تألیف مشهوری دارد که آن را العقد نام نهاده است و آن را از خطای انتقاد به دور داشت زیرا آن را تیراندازی چابک، و اسبی تندرو ساخت که افکار بلند پرواز بدان نرسد. و در هرباب آن انگار سحر دیده می‌شود. شعری نیز که به منتهای خود رسانده، و از آسمان نیکویی تجاوز کرده است و به اوج رسیده است.

از مصادر در شرح حال موارد زیر است:

۱- سیر اعلام النبلاء ۲۸۳/۱۵.

۲- معجم الأدباء ۲۱۱/۴.

۳- مرآة الجنان ۲۹۵/۲.

۴- البداية و النّهاية ۱۹۳/۱۱.

۵- بغیة الوعاة ۱۶۱.

ذهبی گفته است: «ابن عبد ربّه، علامه ادیب اخباری، صاحب کتاب العقد...، موثق و آگاه بلیغ و شاعر بود. ۸۲ سال زندگی کرد و در سال ۳۲۸ وفات نمود.»

---

۱- المختصر فی اخبار البشر ۹۲/۲.

(۱۶)

روایت محاملی

قاضی محاملی این حدیث را چنین نقل می‌کند:

«حسین از عبدالاعلی بن واصل، از عون بن سلام از سهل بن شعیب از بریده بن سفیان از سفینه - که خادم رسول خدا ﷺ بود - نقل می‌کند که گفت: به پیامبر اکرم ﷺ چند پرنده هدیه شد. ام ایمن یکی از آن‌ها را آماده کرد. هنگام صبح آن را برای پیامبر آورد. حضرت فرمود: ای ام ایمن این چیست؟ گفت: این قسمتی از هدیه‌ای است که دیروز برای شما آورده شده است. فرمود: آیا تو را نهی نکردم از این که غذایی را برای کسی - یا برای روز بعد - کنار مگذار؟ برای هر فردایی روزی مختص همان روز است. سپس فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این حال علی ع وارد شد. حضرت فرمود: به سوی من بیا.»<sup>(۱)</sup>

ابن مغزلی گوید: «ابوطالب محمد بن علی بن أحمد بیع بغدادی رضی الله عنه - بر ما وارد شد - از ابو عبدالله محمد بن ابی بکر نقل می‌کند که گفت: حسین بن اسماعیل محاملی از عبدالاعلی بن واصل از عون بن سلام از سهل بن شعیب از بریده بن سفیان از سفینه - که خادم رسول خدا ﷺ بود - نقل می‌کند که گفت: چند پرنده به رسول خدا ﷺ هدیه داده شد. ام ایمن یکی از آن‌ها را آماده کرد. هنگام صبح آن را نزد پیامبر آورد. حضرت فرمودند: ای ام ایمن این چیست؟ گفت: این قسمتی از هدیه‌ای است که دیروز برای شما آورده‌اند. حضرت فرمود: آیا تو را نهی نکردم از این که برای روز بعد غذا را آماده کنی، هر روز، روزی مخصوص به خود را دارد. سپس فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این حال علی ع وارد شد. حضرت فرمود: به سوی من بیا.

این یک حدیث غریب از این طریق است.»<sup>(۲)</sup>

۲ - مناقب علی بن ابی طالب: ۱۷۵.

۱ - الامالی ۴۴۳ - ۴۴۴.



این حدیث از سند روایت گنجی شافعی (بعداً در جای خود ذکر می شود ان شاء الله) نیز خواهد آمد.

## شرح حال او

۱- سمعانی: «ابو عبدالله حسین بن اسماعیل محاملی، مردی فاضل و راستگو، ثبت، دیندار، ثقه، و صدوق بود...»<sup>(۱)</sup>

۲- ابن اثیر در مورد حوادث سال ۳۳۰: «در این سال، قاضی ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل محاملی فقیه شافعی وفات نمود. او از کسانی بود که بسیار حدیث روایت می کرد. در سال دویست و سی و پنج متولد شد. در کوفه و فارس قضاوت می کرد. ولی بعداً از این کار استعفاء داد و بر آن پافشاری نمود تا با استعفای او از مقام قضاوت موافقت شد.»<sup>(۲)</sup>

۳- ذهبی: «محاملی، قاضی، امام، علامه و حافظ شیخ بغداد و محدث آن محسوب می شود نام او ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضبی بغدادی است. در ابتدای سال دویست و سی و پنج به دنیا آمد. اولین سماع حدیث او در سال چهل و چهار بود. از افراد زیر حدیث شنیده است:

اما جدافة احمد بن اسماعیل سهمی صاحب مالک، عمرو بن علی فلاس، زیاد بن ایوب، احمد بن مقدم عجللی، یعقوب بن ابراهیم دورقی، محمد بن مثنیٰ عنزی، ابا هشام، عبدالرحمن بن یونس سراج، زبیر بن بکار، و طبقه آنها و نیز افراد بعد از آنها، بسیار حدیث شنید و تصنیف کرد. افراد زیر از او روایت کرده اند:

دعلج، دارقطنی، ابن جمیع، ابراهیم بن جرولة باجی، ابن صلت اهوازی، ابو عمرو بن مهدی، ابو محمد بن بیع و دیگران.

خطیب گوید: او مردی فاضل، دیندار و راستگو بوده در حالی که بیست سال

داشت به قضاوت پرداخت و شصت سال متولّی قضاوت کوفه بود...»<sup>(۱)</sup>

۴- یافعی: «امام کبیر، قاضی ابو عبدالله محاملی مشهور... ابوبکر درآوردی گوید: در مجلس وی ده هزار نفر حاضر می شدند.»<sup>(۲)</sup>

۵- سیوطی: «محاملی قاضی، امام علامه حافظ، شیخ بغداد و محدث آن محسوب می شود... و فاضل و دیندار و راستگو بود...»<sup>(۳)</sup>

از جمله منابع محاملی به موارد زیر نیز می توان اشاره کرد:

۱- سیر اعلام النبلاء ۲۵۸/۱۵.

۲- تاریخ بغداد ۱۹/۸.

۳- الوافی بالوفیات ۳۴۱/۱۲.

۴- العبر ۲۲۲/۲.

۵- البداية و النّهاية ۲۰۳/۱۱.

## (۱۷)

### روایت ابن عقدة

این حدیث را در کتاب «الطیر» روایت کرده و همانگونه که ابن شهر آشوب سروری گفته است در این کتاب طرق و الفاظ حدیث را جمع کرده است در کتب تراجم و شرح حال، وی را بسیار ستوده اند: «عده ای حدیث طیر را نقل کرده اند... و ابن بطة در الابانه آن را از دو طریق و

---

۲- مرآة الجنان ۲۹۷/۲.

۱- تذکرة الحفاظ ۸۲۴/۳.

۳- طبقات الحفاظ ۳۴۳.

خطیب ابوبکر در تاریخ بغداد از هفت طریق آن را نقل کرده اند احمد بن محمد بن سعید کتاب الطیر را نوشت...»<sup>(۱)</sup>

می‌گویم: از جمله این احادیث، حدیث زیر است: «محمد بن حسن از یوسف بن عدی از حماد بن مختار کوفی از عبدالملک بن عمیر از انس نقل می‌کند که گفت: به پیامبر ﷺ پرنده‌ای هدیه شد آن را در پیش خود قرار داد و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من بخورد و در این وقت علی آمد و در زد. فرمود: کیست؟ گفت من علی هستم...»

به همین صورت روایت از کلام ابن مغزلی - که بعداً در جای خود می‌آید - نقل شده است.

### شرح حال

ابن عقده از بزرگان حدیث و مشاهیر پیشوایان و ثقات می‌باشد. شرح حال وی در بعضی مجلدات این کتاب آمده است و با استناد به مصادر معتبر، وثاقت او اثبات شده است. شرح حال ابن عقده را می‌توان در کتاب‌های زیر نیز یافت:

۱- تاریخ بغداد ۱۴/۵.

۲- تذکرة الحفّاظ ۸۳۹/۳.

۳- مرآة الجنان ۳۱۱/۲.

۴- الوافی بالوفیات ۳۹۵/۷.

۵- النجوم الزّهرة ۲۸۱/۳.

۶- العبر ۲۳۰/۱۲.

---

۱- مناقب آل ابی طالب ۲۸۲/۲.

۷- طبقات الحفظ ۳۴۸.

۸- شذرات الذهب ۳۳۲/۲.

(۱۸)

### روایت مسعودی

مسعودی حدیث طیر را در تاریخ خود آورده و بخصوص در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام آن را ذکر کرده است. وی چنین می‌گوید:

«مواردی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله آن‌ها شایسته فضیلت می‌باشند عبارتند از: سبقت در ایمان، هجرت، یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نزدیکی به آن حضرت، قناعت، بذل جان در راه او، علم به کتاب خدا و وحی، جهاد در راه خدا، ورع، زهد، قضاوت و حکم، عفت و علم.»

همه این موارد به طور کامل درباره علی رضی الله عنه به نحو وافر و اتم جمع شده است. و این‌ها غیر از مواردی است که فقط منحصر به ایشان می‌باشد. از آن جمله کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زمانی که بین اصحاب، اخوت و برادری برقرار می‌کرد و به آن حضرت فرمود: تو برادر منی، در حالی که پیامبر همانندی ندارد. و نیز فرمایش آن حضرت که: مقام و منزلت تو نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی است جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود. و نیز فرمایش آن حضرت که: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار و نیز دعای آن حضرت در زمانی که انس مرغ را خدمت آن حضرت آورد، پیامبر فرمودند: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد. که علی علیه السلام وارد شد... تا آخر حدیث. این‌ها و سایر فضائلی که در آن حضرت جمع شده‌اند و دیگران از آن بی بهره‌اند.

## شرح حال

۱- ابن شاکر کتبی: «علی بن حسین بن علی، ابوالحسین مسعودی (تاریخ نویس، از نوادگان عبدالله بن مسعود رضی الله عنه)». شیخ شمس الدین گوید: مسعودی در زمره بغدادیون محسوب می شود ولی مدتی در مصر اقامت کرد. علامه ای اخباری است و صاحب غرائب، لطائف و نوادر است. در سال ۳۴۶ وفات نمود. کتابهایی دارد از آن جمله کتاب مروج الذهب...»<sup>(۱)</sup>

۲- سبکی: «مسعودی اخباری ماهر. علامه، صاحب لطائف و غرایب است. از نفظویه و ابن زبر قاضی و غیر آن دو، حدیث شنیده است. وارد بصره شد. در آنجا با ابوخلیفه جمحی ملاقات کرد، آن مقدار که ذکر شده عمر نکرد. گفته شده: وی معتزلی بوده و در سال سیصد و چهل و پنج یا سیصد و چهل و شش از دنیا رفته است. رساله البیان عن اصول احکام ابوالعباس ابن شریح را تعلیق کرد. حدود پانزده ورق از این رساله نزد من می باشد.»<sup>(۲)</sup>

## (۱۹)

### روایت أحمد بن سعید بن فرقد جدی

وی حدیث طبر را با اسناد صحیحین (بخاری، مسلم) نقل کرده است. ولی ذهبی - که معروف به تعصب و ضد حق بودن و انکار فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است - او را متهم کرده است. عبارت زیر از ذهبی است.

«أحمد بن سعید بن فرقد جدی از ابن حمّه روایت کرده و طبرانی از او روایت می کند. حدیث طبر را با اسناد صحیحین نقل نموده، ولی متهم به جعل آن است.»<sup>(۳)</sup>

۲ - طبقات الشافعیّه ۳۰۷/۲.

۱ - فوات الوفيات ۴۵/۲.

۳ - میزان الاعتدال ۱۰۰/۱.

ولی به دنبال آن ابن حجر، نقل حاکم نیشابوری را از طریق أحمد بن سعید حاکم ذکر کرده و می‌افزاید که: این شخص (أحمد بن سعید) معروف است و از شیوخ طبرانی است. عبارت وی چنین است:

«می‌گوییم: حاکم این حدیث را از محمد بن صالح اندلسی از احمد - همین شخص - از ابی حمّه محمد بن یوسف از ابی قره موسی بن طارق از موسی بن عقبه از سالم ابی النضر از انس نقل کرده است. احمد بن سعید معروف و از شیوخ طبرانی است. من گمان می‌کنم اسناد در اسناد آن داخل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

اما گمان عسقلانی که «اسناد در اسناد داخل کرده است» صرفاً یک گمان بی حاصل است و گمراهی غیر قابل قبول است، خدا است که هدایتگر است و از کینه هر فریبکاری حفظ می‌کند.

علاوه بر این، سمعانی نیز به روایت طبرانی از أحمد بن سعید تصریح کرده است. و در جای خود گفته می‌شود که نقل روایت اکابر و بزرگان از یک شخص، دلیل بر شرف و جلالت اوست بلکه از نظر برخی از پیشوایان، عین توثیق و تعدیل محسوب می‌شود. خداست که به راه راست هدایت می‌کند.

## ( ۲۰ )

### روایت طبرانی

طبرانی حدیث را به سند صحیح روایت کرده است. آنجا که می‌گوید:

«احمد بن سعید فرقد جدی از ابو حمة محمد بن یوسف بن یمانی از ابوقرة موسی بن طارق از موسی بن عقبه از ابی النضر سالم مولی عمر بن عبیدالله از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر ﷺ بودم که پرنده‌ای به ایشان هدیه شد. فرمودند: خداوند بهترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من بخورد. در این وقت

علی ابن ابی طالب وارد شد. گفتم: رسول خدا مشغول کاری است. بار دیگر آمد و داخل شد. رسول خدا فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا. سپس با او مرغ را تناول فرمودند. طبرانی این حدیث را از شیخ خود احمد بن سعید با اسناد خود از انس نقل کرده است. این همان سندی است که ذهبی تصریح کرده و عسقلانی آن را پذیرفته که طبق اسناد صحیحین (مسلم و بخاری) است. پس معلوم می‌شود طبرانی حدیث طبر را به سند صحیح نقل کرده است. خدا را بر این امر سپاسگزاریم.

و نیز طبرانی می‌گوید:

عبید عجلی از ابراهیم بن سعید جوهری از حسین بن محمد از سلیمان بن قرم از فطر بن خلیفه از عبدالرحمن بن ابی نعیم از سفینه خادم پیامبر ﷺ نقل می‌کند: که نزد پیامبر ﷺ مرغی آوردند. پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب وارد شد. پیامبر ﷺ فرمود: به سوی من بیا. (۱)

طبرانی در جای دیگر نیز می‌گوید:

«عمرو بن ابی طاهر بن سرح مصری از یوسف بن عدی از حماد بن مختار از عبدالملک بن عمیر از انس بن ابی طالب نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. حضرت آن را در پیش خود قرار داد و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب ﷺ حاضر شد و در زد. من گفتم: کیست؟ گفت: علی هستم. پیامبر ﷺ مشغول کاری است. او بازگشت. سه بار این واقعه تکرار شد، تا این که با پای خود در زد و داخل شد. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیز مانع تو بود؟ گفت: سه بار آدمم هر بار انس می‌گفت: پیامبر ﷺ مشغول کاری هستند. پیامبر ﷺ فرمود ای انس چه چیز تو را بر این کار روا داشت. گفتم: می‌خواستم مردی از قوم من حاضر شود.» (۲)

طبرانی می‌گوید:

«از انس بن مالک نقل شده است که گفت: دو پرنده در میان دو قرص نان برای هدیه پیامبر به ام ایمن داده شد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد و فرمود: آیا نزد شما چیزی هست؟ ام ایمن پرنده را نزد پیامبر حاضر کرد. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این وقت علی حاضر شد به او گفتم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشغول کاری است. هم اکنون وارد شده‌اند...<sup>(۱)</sup> مقداری مرغ (پرنده) نزد آن حضرت آوردند آن گاه پیامبر دست خود را بلند کرد و فرمود خدایا محبوب‌ترین بندگان را حاضر کن تا با من از این پرنده بخورد. در این هنگام علی آمد سر و صدا بین من و او بلند شد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر که هست بگذار داخل شود. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه بار فرمود: به سوی من بیا، علی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن مرغ خوردند تا فارغ شدند.

جز عبدالرزاق کسی این حدیث را از اوزاعی نقل نکرده است و سلمة در نقل آن متفرد است.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب‌های مختلفی حدیث طبر به روایت طبرانی تصریح شده است. هیشمی از طبرانی با چند سند نقل نموده و تصریح می‌کند که رجال اسناد وی از کتاب معجم کبیر (طبرانی) به جز یک مورد بقیه صحیح می‌باشند. و می‌گوید: «آن را نمی‌شناسم ولی بقیه رجال، رجال صحیح اند» و نیز اسنادی در المعجم الاوسط دارد که فقط در یک مورد آن‌ها سکوت کرده است. پس می‌گوید: «در یکی اسناد الاوسط، أحمد بن عیاض بن ابی طیبه است که او را نمی‌شناسم سایر رجال، رجال صحیح می‌باشند.» آن گاه حدیث را از طریق بزّاز و طبرانی از سفینه نقل می‌کند و می‌گوید: «رجال طبرانی رجال صحیح اند، به جز قطر بن خلیفه که او هم ثقه است.»<sup>(۳)</sup>

در این صورت طبرانی حدیث طبر را به سند دیگری هم نقل نموده و هیشمی به

---

۱- در نسخه اصلی کلمه‌ای است که خوانده نمی‌شود. (مؤلف)

۲- المعجم الاوسط ۲/۴۴۳. ۳- مجمع الزوائد ۹/۱۲۵ و ۱۲۶.



صحت آن اعتراف کرده است. پس وثاقت فردی که گفت: «اورانمی شناسم» ثابت شد، باید گفت اسناد صحیح از نظر طبرانی درباره حدیث طبر فراوان است. والله الموفق.

## شرح حال

۱- سمعانی: ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر لخمی طبرانی، حافظ زمان خود بود، و مسافرت‌های زیادی داشت. به سرزمین‌های مصر، حجاز، یمن، جزیره، عراق سفر کرد و شیوخ زیادی را درک نمود. با حافظان به مذاکره حدیث پرداخت و آن‌گاه تا آخر عمر در اصفهان سکونت جست. و کتابهایی تصنیف کرد. از اسحاق بن ابراهیم دیری صنعانی حدیث نقل می‌کند. مشایخی را که از آن‌ها حدیث شنیده است، جمع آوری نموده که حدود هزار شیخ می‌باشند ابواحمد عبدالله بن عدی جرجانی و ابونعیم حافظ و عالم از او روایت کرده‌اند.

در سال دویست و شصت در عبریه به دنیا آمد، و دو شب قبل از پایان ذی قعدة از سال سیصد و شصت در اصفهان درگذشت. وی می‌گفت: اولین دفعه باری که به اصفهان آمدم سال دویست و نود بود. (۱)

۲- ابن خلکان: «طبرانی حافظ زمان خود بود... تألیفات بسیار نافع و عجیب دارد. از جمله آن‌ها معجم‌های سه‌گانه است...» (۲)

۳- ذهبی درباره حوادث سال ۳۶۰: «از حوادث آن سال: درگذشت طبرانی حافظ علم و مسند عصر... وی مورد اعتماد و راستگو و کثیر الحفظ و آگاه به علل حدیث رجال و ابواب بوده و تألیفات بسیار داشت...» (۳)

۴- سیوطی: «طبرانی: اما علامه و باقی مانده حفاظ... مسند دنیا و یکی از بزرگان این فن است... ابن منذه گوید: از جمله حافظان ذکر شده است... ابوالعباس شیرازی می‌گوید: از طبرانی سیصد هزار حدیث نوشتم، و او ثقه است.» (۴)

---

۲- وفيات الاعیان ۴۰۷/۲.

۱- الانساب، طبرانی.

۴- طبقات الحفاظ ۳۷۲.

۳- العبر ۳۱۵/۲.

آری، علماء در کتاب‌های خود بر کتاب‌های طبرانی اعتماد داشته و بر روایات آن احتجاج می‌کنند چنانکه دهلوی نیز در بعضی از مواضع کتاب خود (التحفة) به روایات وی احتجاج کرده است.

## ( ۲۱ )

### روایت ابن السَّقَا

ابن سَقَا حدیث طیر را نقل نموده و در شهر واسط آن را املاء کرد. ولی افراد متعصبی که بغض و کینه اهل بیت را داشتند تحمل شنیدن این فضیلت بزرگ را که اساس تزویر و بنیان نیرنگ را براندازی می‌کند نداشتند، از روی دشمنی زیاد به وی حمله کردند و جایگاه او را شستشو دادند! به این علت که چون حدیث طیر را نقل کرده نجس می‌باشد، بدین ترتیب او را خانه نشین کردند.

ذهبی این داستان را در شرح حال او آورده است. آنجا که می‌گوید: سلفی گوید: از حافظ خمیس الحوزی دربارهٔ ابن سَقَا سؤال کردم. گفت: او از «مُرَیْنَه مُضَرَّ»<sup>\*</sup> است و سَقَا نبوده است. سَقَا لقب او است. وی از افراد سرشناس شهر واسط و ثروتمند و حافظ بود. پدرش او را به سفر برد. احادیث را از ابوخلیفه و ابویعلی و ابن زیدان بجلی و مفضل بن جندی شنید. خداوند به عمر و علم او برکت داد. مورد ائفاق است که حدیث طیر را املا کرد. ولی مردم نتوانستند آن را تحمل کنند و لذا بر او حمله ور شدند او را از جایش بلند نموده و جایگاه وی را شستشو دادند! از آن پس خانه نشین شده و برای هیچ کس از اهل واسط حدیث نگفت. لذا نقل حدیث از وی نزد آنان کم است. در سال سیصد و هفتاد و یک از دنیا رفت. شیخ ما ابوالحسن مغازلی این را برای من روایت کرد.»<sup>(۱)</sup>

این مطلب را نیز از عبارت ابن مغازلی که بعداً می‌آید، خواهی دید.

## شرح حال او

۱- ذهبی گوید: «ابن السقا، حافظ، امام محدث واسط\*، ابومحمد عبدالله بن محمد بن عثمان واسطی... دارقطنی و ابوالفتح یوسف قواس و ابوالعلاء محمد بن علی قاضی و... دیگران از او نقل حدیث کرده‌اند. ابوالعلاء بن مظفر و دارقطنی می‌گویند: ما نزد ابن سقا کتابی ندیدیم، او از حفظ برای ما نقل حدیث می‌کرد. علی بن محمد بن طیب جلابی در تاریخ خود گوید: ابن سقا از پیشوایان واسط و از حفاظ مورد اعتماد است. در جمادی الآخر سال ۳۷۳ از دنیا رفت...»<sup>(۱)</sup>

۲- و نیز گفت: «ابن سقا: امام حافظ، ثقه و بسیار اهل مسافرت بوده است...»<sup>(۲)</sup>

۳- سمعانی: «به ابومحمد مشهور... و به ابن سقا معروف است. از اهل فهم و حفظ و شناخت حدیث است...»<sup>(۳)</sup>

۴- سیوطی: «ابن سقا - حافظ امام محدث واسط، ابو محمد عبدالله بن محمد عثمان، از ابوخلیفه و ابویعلی حدیث شنیده است و دارقطنی و ابونعیم از او نقل حدیث کرده‌اند. از پیشوایان واسط و از حافظان مورد اعتماد و شخصی با مروّت و سرشناس می‌باشد. از حفظ، حدیث می‌گفت. در جمادی الآخر سال ۳۷۳ از دنیا رفت...»<sup>(۴)</sup>

## ( ۲۲ )

### روایت اَبی الیث سمرقندی

ابوليث سمرقندی حدیث طبر را در کتاب المجالس نقل می‌کند، آن جا که می‌گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: برترین شما علی بن ابی طالب است. از انس بن مالک

\* نام محل است. ۱- تذکرة الحفاظ ۹۶۵/۳.

۲- سیر اعلام النبلاء ۳۵۱/۱۶. ۳- الأنساب ۹۰/۷.

۴- سیر اعلام النبلاء ۳۲۲/۱۶.

نقل شده که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. سپس فرمود: خداوندنا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بفرست تا با من بخورد. انس گوید: من نزدیک در بودم که علی وارد شد، او را بازگرداندم به این امید که مردی از انصار بیاید. بار دیگر علی آمد، به او اجازه دادم. رسول خدا فرمود: ای علی بخور، که تو بهترین بندگان نزد خدا هستی. زیرا من دعا کردم که محبوب‌ترین بندگانش را نزد من بفرستد.

## شرح حال

۱- الذّهیبی: «ابواللیث: امام فقیه، محدّث، زاهد...»<sup>(۱)</sup>

۲- الکفوی: «شیخ امام ابواللیث فقیه، نصرین محمد بن ابراهیم سمرقندی، به عنوان امام الهدی شناخته می‌شد. به کنیه و فقیه مشهور است. در تقدّمه المقدمه آمده است که: گفته شده: او را پیامبر فقیه نامید و نقل شده است هنگامی که کتاب خود به نام تنبیه الغافلین را نوشت، آن را بر روضه پیامبر ﷺ عرضه کرد، و شب خوابید. در خواب پیامبر ﷺ را دید که آن حضرت کتاب را به وی داد و فرمود: این کتاب تو است ای فقیه. از خواب برخاست و چون کتاب را دید بعضی از مواضع آن را محو شده یافت. از آن پس به نام فقیه تبرک می‌جست و به آن مشهور شد...»<sup>(۲)</sup>

۳- محی الدین قرشی: «نصر بن محمد بن أحمد بن ابراهیم سمرقندی فقیه، ابواللیث معروف به امام الهدی. نزد فقیه ابو جعفر هندوانی فقه خواند. او امام بزرگی است که صاحب اقوال مفید و تألیفات مشهور است. وی - که خدا او را بیامرزد - در شب سه شنبه یازده جمادی الآخرة سال ۳۷۳ از دنیا رفت.»<sup>(۳)</sup>

---

۱ - سیر اعلام النبلاء ۳۲۲/۱۶.

۲ - کتاب اعلام الاخبار، مخطوط.

۳ - الجواهر المزیه فی طبقات الحنفیه ۱۹۶/۲.

### اثبات صاحب بن عبّاد

ابوالقاسم بن عبّاد ملقب به صاحب، با سرودن شعر حدیث طبر را اثبات کرده است. وی مفاد حدیث را در ضمن اشعاری که در مدح مولای امیرالمؤمنین علیه السلام سروده است آورده است: «در کتاب المناقب آمده است که: اشعار زیر از «صاحب کافی الکفاة» است.

«ای امیر مؤمنان، مرتضی، قلب من نزد شما توقف کرده است.

هر زمانی که مدح را تجدید می‌کنم، ناصبی می‌گوید: اسلاف را سب می‌کند.

چه کسی همچون مولای من علی چنان زاهد است که دنیا را سه طلاقه کرده و به عهد خود وفا کند؟

چه کسی است که به خوردن مرغ دعوت می‌شود؟ اینچنین فضیلتی برای ما کافی است. وصی مصطفی از نظر شما کیست؟ وصی مصطفی کسی است که برگزیده شده است»<sup>(۱)</sup>.

و نیز: صاحب کافی الکفاة در مدح علی چنین سروده است:

او بدر\* است در جنگ بدر و غیر بدر، که از ذکر شمشیر او بندبند مردم به لرزه می‌افتد. چه قدر خبر درباره خبیر فقط روایت کرده‌اید، ولی (ندیدید) که دشمن چگونه چون گوسفندان (از علی علیه السلام) می‌گریختند؟

و در احد مردان، پشت به جنگ کردند، ولی شمشیر علی بود که روی کفر را سیاه کرد. در داستان طبر علی فضیلتی دارد که ذکر آن پر آوازه شده، به گونه‌ای که دشمنانش نیز به شهادت آن برخاسته‌اند.

درب خانه او بر بهترین مساجد بسته نشد، در حالی که درهای غیر او بر مسجد بسته شد.

---

۱ - مناقب علی بن ابی طالب خوارزمی ۶۵.

\* ماه شب چهاردهم.

همسر او زهرا برترین زن بزرگوار که برای برترین مرد است و فضائل او قابل انکار نیست.»

وی اشعار دیگری هم در این باب آورده است.<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او:

صاحب بن عبّاد کسی است که به کسب فضائل و بزرگی توفیق یافته است. وی صحّت حدیث طیر را برای هر انسان استواری، آشکار ساخته است. آنجا که حدیث را در قالب شعر، فضیلت و برتری پدر امامان بزرگوارمان را به اثبات رسانده است. و ریشه کبر و دشمنی را برکنده و بر دهان دشمنان ستیزه خو که کینه‌ها در دل خود پنهان کرده‌اند سنگ زده است. و خداست که هدایت و ارشاد را به بندگان می‌بخشد.

بزرگان علمای اهل سنّت صاحب بن عبّاد را ستوده‌اند و او را صاحب مکارم جلیل و آثار زیبا یاد کرده‌اند... برای اطلاع بیشتر به موارد زیر رجوع شود:

۱- وفيات الاعیان ۲۲۸/۱.

۲- معجم الادباء ۱۶۸/۶.

۳- یتیمۃ الدّهر ۱۸۸/۳.

۴- العبر فی خبر من عبر ۲۸/۳.

۵- الکامل ۳۵۲/۸.

۶- المختصر فی اخبار البشر ۱۳۰/۲.

۷- مرآة الجنان ۴۲۱/۲.

---

۱- مناقب علی بن ابیطالب ۲۴۰

۸- تممة المختصر ۳۱۲/۱.

۹- بغية الوعاة ۴۴۹/۱.

۱۰- شذرات الذهب ۱۱۳/۳.

( ۲۴ )

### روایت ابن شاهین

ابن عساکر از طریق ابن شاهین این حدیث را در شرح احوال امیرالمومنین علیه السلام چندین بار نقل کرده است.

از آن جمله:

«ابوالاعزّ قراتکین بن أسعد، از ابومحمّد جوهری از ابوحفص عمر بن احمد بن عثمان از یحیی بن محمّد بن صاعد از ابراهیم بن سعید جوهری از حسین بن محمّد از سلیمان بن قرم از محمّد بن شعیب از داوود بن علی بن عبدالله بن عباس از پدرش از جدّش ابن عباس نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغی آورده شد آن حضرت فرمود: خداوندا مردی را نزد من حاضر کن که خدا و رسولش او را دوست دارند. در این وقت علی علیه السلام وارد شد. پیامبر فرمود: به سوی من بیا.»

و نیز می‌گوید: «ابوالاعزّ قراتکین بن اسعد از ابومحمّد جوهری از ابوحفص بن شاهین از یحیی بن محمّد بن صاعد از عبدالقدّوس بن محمّد بن عبدالکبیر بن حجاب در بصره نقل می‌کند که عموی من صالح بن عبدالکبیر از عبیدالله بن زیاد ابوالعلاء از علی بن زید از سعید بن مسیب از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت... ابن شاهین می‌گوید: نقل عبدالقدّوس بن محمّد از عمویش در این حدیث متفرّد است. و من خبر ندارم غیر او کسی آن را نقل کرده باشند. این حدیث حسن و غریب است.»

و می‌گوید: «ابوالاعزّ قراتکین بن أسعد از ابومحمّد جوهری از ابوحفص بن

شاهین از محمد بن ابراهیم انماطی از محمد بن عمرو بن نافع از علی بن حسن از خلید بن دعلج از قتاده از انس نقل می‌کند...»<sup>(۱)</sup>

ابن مغازلی می‌گوید: «محمد بن علی به نحو اجازه برای من حدیث کرد از اباحفص عمر بن احمد بن شاهین واعظ از محمد بن حسن جواربی از ابراهیم بن صدقه از نعیم بن سالم از انس که گفت: به پیامبر ﷺ پرنده‌ای هدیه شد و سپس حدیث را ذکر کرده است.»<sup>(۲)</sup>

و نیز می‌گوید: «ابوطالب بن محمد بن علی بن فتح حربی بغدادی - در مطلبی که برای من نوشت - از اباحفص عمر بن احمد بن شاهین از هنر بن قاسم فرضی از عیسی بن مساور جوهری از یغتم بن سالم بن قنبر - که در سال ۱۹۰ او را ملاقات کردم - وی گفت: از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغ بریانی هدیه شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا برترین بندگانت نزد خود یا نزد آن که تو او را دوست داری - شک از عیسی بن مساور جوهری است - این جا حاضر کن در این هنگام علی وارد شد من او را بازگرداندم، این ماجرا تکرار شد تا بار سوم یا چهارم که داخل شد. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی چه چیز مانع شد که بر من وارد شوی. - یا ورود تو را به تأخیر انداخت - گفت: من آمدم ولی انس مرا بازگرداند، دوباره آمدم ولی انس مرا بازگرداند، مجدداً آمدم، باز انس مرا بازگرداند. فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار واداشت آیا امید داشتی او فردی از انصار باشد؟ گفتم: بله. فرمود: ای انس آیا در بین انصار کسی برتر از علی هست؟»<sup>(۳)</sup>

محب طبرانی می‌گوید: «حافظ ابو حفص عمر بن عثمان بن شاهین در جزئی از حدیث خود آن را ذکر می‌کند و قسمت زیاده حربی را ذکر نمی‌کند. و بعد از عبارت: «علی آمد ولی من او را بازگرداندم»، چنین می‌گوید: دوباره آمد ولی من او را بازگرداندم مرتبه سوم یا چهارم وارد شد. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی چه چیز تو را

۱ - شرح امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق ج ۲، احادیث ۶۱۱، ۶۱۸، ۶۲۱.

۲ - مناقب علی بن ابی طالب ۱۶۴. ۳ - مناقب علی بن ابی طالب ۱۶۵.



از ورود بر من بازداشت. یا چه چیز ورود تو را به تأخیر انداخت. گفت: من آمدم ولی آنس مرا برگرداند. دوباره آمدم باز آنس مرا بازگرداند فرمود: آنس، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: امید داشتم مردی از انصار باشد. فرمود: آیا در بین انصار کسی بهتر یا افضل از علی هست؟<sup>(۱)</sup>

ابن شهر آشوب می‌گوید: «ابوالعزیز کادش عکبری از ابوطالب حربی عشاری از ابن شاهین واعظ - در کتابش - نقل می‌کند: نصر بن قاسم فرائضی از ابومحمد عیسی جوهری نقل می‌کند که یغتم بن سالم بن قنبر به من گفت: که آنس بن مالک گفت: ادامه حدیث.»<sup>(۲)</sup>

### شرح حال او

ابن شاهین از بزرگان علمای اهل سنت و محدثان ثقه و بزرگان حفاظ آن‌ها به شمار می‌رود. شرح حال او را در مجلد حدیث تشبیه ذکر خواهیم کرد. از مصادر شرح حال او موارد زیر را می‌توان نام برد.

- ۱- الاساب - شاهینی.
- ۲- الکامل فی التاریخ ۱۱۵/۹.
- ۳- تذکرة الحفاظ ۹۸۷/۳.
- ۴- طبقات القراء ۵۵۸/۱.
- ۵- العبر ۲۹/۳.
- ۶- مرآة الجنان ۴۲۶/۲.
- ۷- طبقات الحفاظ ۳۹۲.

---

۱- الریاض النّضرة ۱۱۴/۲ - ۱۱۵. ۲- مناقب آل ابی طالب ۲۸۲/۲.

۲۱۰ / خلاصه عبقات الانوار (حدیث طیر)

۸- طبقات المفسرین ۲/۲.

۹- تاریخ بغداد ۲۶۵/۱۱.

۱۰- البدایة و النہایة ۳۱۶/۱۱.

۱۱- شذرات الذهب ۱۱۷/۳.

۱۲- شرح مواهب اللدنیة ۱۶۶/۱.

( ۲۵ )

### روایت دارقطنی

وی حدیث را در کتاب (المؤتلف و المختلف) چنین نقل می‌کند:

«احمد بن محمد بن سعید از ابراهیم بن محمد صدقه عامری از نعیم بن سالم بن قنبر از انس بن مالک از پیامبر ﷺ حدیث طیر را در فضیلت علی نقل می‌کند که فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من بخورد. حدیث»<sup>(۱)</sup>.

در «العلل» آمده است که:

«از عطاء بن ابی رباح درباره حدیث طیر از انس سؤال شد. گفت: ابن حمید رازی آن را نقل کرده و با آن اختلاف دارد. ولی اسماعیل بن فضل آن را از ابن حمید از اسحاق بن اسماعیل بن حبویه از عبدالملک ابی سلیمان از عطاء از انس نقل نموده است. و غیر او از ابن حمید از اسماعیل بن سلیمان رازی - برادر اسحاق - از عبدالملک نقل کرده که این نقل شبیه‌تر است.»<sup>(۲)</sup>

از طریق او تعدادی از بزرگان، حدیث را نقل کرده‌اند.

حافظ ابن عساکر گوید: «ابو محمد بن اکفانی - به قرائت من - از ابو محمد

---

۱- المؤتلف و المختلف ۲۲۳۴/۴. ۲- العلل - مخطوط.

عبدالعزیز بن احمد از ابوالحسن علی بن موسی بن حسین از ابوالحسن علی بن عردارقطنی از محمد بن مخلد بن حفص عطار از حاتم بن لیث جوهری از عبدالسلام بن راشد از عبدالله بن مثنی از ثمامه از انس نقل می‌کند که...»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

۱- سمعانی: «... دارقطنی یکی از حفاظ استوار است که حدیث بسیار دارد. در حفظ ضرب المثل بود... ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب در تاریخ خود نام او را ذکر می‌کند و می‌گوید: ابوالحسن دارقطنی یگانه دوران خود و برگزیده عصر و فردی بی نظیر و پیشوای زمان خود بوده است. علم حدیث و شناخت علل حدیث و نام‌های رجال و احوال راویان به او منتهی می‌شود. با صداقت، امانت، وثاقت، عدالت و قبول شهادت و صحت اعتقاد و سلامت مذهب. علاوه بر علم حدیث در علوم دیگر نیز معتبر بود. عبدالغنی بن سعید می‌گفت: خوش‌گفتارترین مردم در حدیث رسول خدا ﷺ سه نفرند: علی بن مدینی در دوران خود و موسی بن هارون در دوران خود و علی بن عمر دارقطنی در دوران خود...»

دارقطنی در سال ۳۰۶ به دنیا آمد و در ذی القعدة سال ۳۸۵ از دنیا رفت و در مقبرة باب الدیر نزدیک قبر معروف کرخی دفن شده است.»<sup>(۲)</sup>

۲- ابن خلکان: «دارقطنی حافظ مشهور، عالم و حافظ فهیمی در مذهب امام شافعی محسوب می‌شود... روزی اصحاب دارقطنی از وی پرسیدند: آیا شیخ تاکنون کسی مثل خود را دیده است. دارقطنی امتناع کرد و گفت: خداوند متعال می‌گوید: (خود را نستائید)، آن‌ها اصرار کردند، گفت: اگر در یک فن باشد من برتر از خود را دیده‌ام، ولی اگر منظور کسی است که علوم در وی چنان جمع شده باشد که در من جمع شده است کسی را برتر از خودم ندیده‌ام. او در علوم بسیار و گوناگون

---

۱- شرح حال امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۲، حدیث ۶۱۳.

۲- الأنساب ۲۴۵/۵.

۲۱۲ / خلاصهٔ عبقات الانوار (حدیث طبر)

مسلط و در علوم قرآن پیشوا بود...»<sup>(۱)</sup>

۳- ذهبی: «دارقطنی امام، شیخ الاسلام و حافظ زمان است... ابوذر حافظ گفت: به حاکم گفتم: آیا مثل دارقطنی کسی را دیده‌ای؟ گفت: او خود مثل خود را ندیده است، پس من چگونه دیده باشم... قاضی ابوالطیب طبری گوید: دارقطنی پیشوای مؤمنان در حدیث است...»<sup>(۲)</sup>

۴- در جای دیگر می‌گوید: «... حافظ مشهور و صاحب تصنیفات است... حاکم او را ذکر کرده و می‌گوید: او در حفظ و فهم و ورع، یگانه دوران خود گشت. و در بین قرآء و نحوین پیشوایی بزرگ بود. او را برتر از آنچه بر این وصف شده بود یافتیم. کتابهایی دارد که ذکر آن به طول می‌انجامد...»<sup>(۳)</sup>

۵- سبکی: «... امام جلیل، ابوالحسن دارقطنی بغدادی، حافظ مشهور، صاحب مصنفات و پیشوای و سرور زمان خود محسوب می‌شود. و شیخ اهل حدیث است.»<sup>(۴)</sup>

برای اطلاع از شرح حال وی به منابع زیر نیز می‌توان رجوع کرد:

۱- تاریخ بغداد ۳۴/۱۲.

۲- المنتظم ۱۸۳/۷.

۳- المختصر ۱۳۰/۲.

۴- سیر اعلام النبلاء ۴۴۹/۱۶.

۵- طبقات الأسنوی ۵۰۸/۱.

۶- طبقات القرآء ۵۵۸/۱.

---

۲- تذكرة الحفاظ ۹۹۱/۱۳.

۱- وفيات الاعیان ۲۹۷/۳.

۴- طبقات الشافعیة ۴۶۲/۳.

۳- العبر ۲۸/۳.

۷- طبقات الحفاظ ۳۹۳.

فخر رازی در (مناقب الشافی) می‌گوید: از بین محدثین متأخرین افراد زیر از همه عالم‌تر، قوی‌تر، و در علم حدیث صاحب تحقیق بیشترند: ابوالحسن دارقطنی و حاکم و ... این دانشمندان بعد از شیخین مصدر این علم‌اند. همگی بر تعظیم و بزرگداشت شافعی متفقند...».

ابن تیمیه در (المنهاج) گوید: «ثعلبی و امثال او تکیه بر دروغ نمی‌کنند، بلکه به خاطر صلاحیت داشتن و دیندار بودن از این کار دور می‌باشند. اینان هرچه را در کتب یافته‌اند نقل می‌کنند و آنچه را شنیده‌اند مدون می‌کنند. در شناخت اسانید همچون پیشوایان حدیث، خبره نیستند. پیشوایانی همچون: شعبه و یحیی بن سعید قطان و عبدالرحمن بن مهدی و أحمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین و اسحاق بن راهویه و محمد بن یحیی ذهلی و بخاری و مسلم و ابی داوود و نسائی و ابی حاتم و ابی زرعه رازیان و ابی عبدالله منذه و دارقطنی و عبدالغنی بن سعید و امثال اینان از ائمه حدیث که ناقد و حافظ و حاکم، محسوب می‌شوند و بر گفتار پیامبر ﷺ و احوال ناقلان حدیث و علم، از آن حضرت شناخت داشته و احاطه دارند.»<sup>(۱)</sup>

( ۲۶ )

روایت ابوالحسن حربی

این حدیث را در کتاب فوائد خود، معروف به (الحربیات)<sup>(۲)</sup> نقل کرده است. ابن عساکر گوید: «ابوالفرج قرام بن زید بن عیسی و ابوالقاسم بن سمرقندی از

۱- منهاج السنه ۸۳/۴.

۲- در رقم ۱۰۴ در دارالکتب الظاهریه موجود است.

ابوالحسین بن نقور از علی بن عمر بن محمد حربی از ابوالحسن علی بن سراج مصری از ابومحمد فهد بن سلیمان بن نحاس از احمد بن یزید ورتیس از زهیر از عثمان طویل از انس بن مالک...»<sup>(۱)</sup>

محبّ الدّین طبری گوید: «از انس بن مالک نقل شده که گفت: نزد پیامبر ﷺ مرغی بود. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا این مرغ را بخورد. در این وقت علی بن ابی طالب آمد. و در خوردن آن با پیامبر همراه شد.

ترمذی این حدیث را نقل کرده و گفته: غریب است. و بغوی هم در المصباح فی الحسان آن را نقل کرده است. حربی هم نقل کرده و بعد از آن این عبارت را افزوده است: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. از جمله چیزهایی بود که پیامبر خوردن آن را می‌پسندید. راوی می‌افزاید: و بعد از آن «علی بن ابی طالب» از رسول خدا ﷺ اجازه خواست. گفتم: پیامبر اجازه نمی‌دهد. من دوست داشتم که این شخص فردی از انصار باشد.»<sup>(۲)</sup>

مولوی حسن زمان در (القول المستحسن) گوید: «در کتاب الریاض النضرة بعد از ذکر نقل حدیث توسط ترمذی و بغوی در المصباح فی الحسان، آمده است: حربی هم آن را نقل کرده است. یعنی حافظ ابوالحسن علی بن عمر بن حسن سکری حربی در اجزاء حدیث خود...».

## شرح حال او

۱- سمعانی: «ابوالحسن علی بن عمر بن محمد بن حسن بن شاذان بن ابراهیم بن اسحاق سکری حمیری، ابوبکر خطیب حافظ در تاریخ خود آن را ذکر کرده و گفته است: ابوالحسن حمیری - اصل آن از ناحیه‌ای در حضر موت تا جبل است - و با عناوین سکری، صیرفی، کئال و حربی شناخته می‌شود، از احمد بن الحسن بن

۱- شرح حال امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق ۱۱۷/۲ حدیث ۶۲۲.

۲- الریاض النضرة ۱۱۴/۲ - ۱۱۵.

عبدالجبار صوفی و جعفر بن احمد بن محمد صباح جرجرائی و هیشم بن خلف دوری و محمد بن محمد بن سلیمان بن باغندی و ابوالقاسم بغوی و غیر آن‌ها حدیث شنیده است. و قاضی ابوالطیب طبری و ابوالقاسم ازهری و ابومحمد خلّال و ابوالقاسم تنوخی و ابوالحسن بن حسن بن نرسی - در جماعتی - که آخرین آن‌ها ابوالحسن بن نقور بزاز است از ابوالحسن حربی روایت کرده‌اند.

ابوبکر برقانی درباره حربی سخنی گفته و می‌گوید: ارزش ندارد. ولی ابوالقاسم ازهری می‌گوید: او صدوق است. سماع او در کتب برادرش بوده است. ولی برخی اصحاب حدیث، چیزی را برای او قرائت کردند که سماع او در آن نبوده است و سماع را به آن الحاق کرده‌اند. عده‌ای دیگر، الحاق را حکایت کرده و آن را منکر شدند. اما شیخ فی نفسه ثقة بوده است. عبدالعزیز ارجی می‌گوید: حربی صحیح السماع بود. و این که بعضی بر او چیزی را قرائت کردند که در آن سماع نداشته، زیانی بر او نمی‌زند. و در این مورد او گناهی ندارد. وی آخر عمر بینایی خود را از دست داد. عتیقی می‌گوید: او ثقة و مورد اعتماد بود.

ولادت او در آغاز محرّم سال ۲۹۶ بود و در شوال سال ۳۸۶ در بغداد درگذشت. (۱)

۲- ذهبی: «حربی، ابوالحسن علی بن عمر حمیری بغدادی، به سکری هم شناخته می‌شود...» (۲)

۳- ابن اثیر: در حوادث سال ۳۸۶ از او یاد کرده است.

( ۲۷ )

ابن بطّه

وی این حدیث را در کتاب (الابانة) روایت کرده است. پیشتر عبارت ابن شهر

آشوب گذشت که: «حدیث طیر را جماعتی نقل کرده‌اند که از جمله آنها: ترمذی در جامع خود و ابونعیم در حلیه الاولیاء می‌باشند... ابن بطة هم در الابانه از دو طریق آن را روایت کرده است.»

### شرح حال او

ابن بطة عکبری از بزرگان ثقات محدثان اهل سنت به شمار می‌رود. شرح حال او را در مجلدات حدیث تشبیه ذکر خواهیم کرد. از مصادر شرح حال او موارد ذیل را می‌توان نام برد:

۱- تاریخ بغداد ۳۷۱/۱۰.

۲- سیر اعلام النبلاء ۵۲۹/۱۶.

۳- تاریخ ابن اثیر ۳۲۱/۱۱.

۴- العبر ۳۵/۳. ۵- شذرات الذهب ۱۲۲/۳.

ذهبی با این سخن او را نام می‌برد: «ابن بطة، امام پیشوا و عابد فقیه، محدث، شیخ عراق، ابو عبدالله، عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان عکبری حنبلی، ابن بطة، مصنف کتاب «الإبانه الکبری» که سه جلد است.»

گفته می‌شود: ابن بطة از شیوخ هفت گانه‌ای است که پدر دهلوی از اتصال سندش به این هفت نفر مباحثات می‌کند.

در اثبات بزرگی او، اعتماد ابن تیمیّه، متعصب ستیزه جو، به نقل روایت وی در کتاب «المنهاج» خود، کافی است.



( ۲۸ )

### روایت ابوبکر نجار

محدث طبری می‌گوید: «نجار حدیث طبر را نقل کرده و گفته است: به رسول خدا ﷺ پرنده‌ای هدیه شد. حضرت نام خدا را برد و لقمه‌ای خورد. آن گاه فرمود: خداوند! محبوب‌ترین بندگانت نزد خودت و من را حاضر کن. در این هنگام علی آمد و در زد. گفتم: کیستی؟ گفت: علی، گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. بار دیگر رسول خدا لقمه‌ای خورد و کلام قبل را تکرار فرمود. دوباره علی در را کوبید. گفتم: کیستی؟ گفت: علی، گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. بار سوم رسول خدا لقمه‌ای خورد و مانند قبل همان جمله را تکرار کرد. در این هنگام علی در زد و صدای خود را بلند کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس در را باز کن. علی داخل شد. چون پیامبر ﷺ را دید تبسم کرد و فرمود: سپاس خداوند که تو را محبوب‌ترین مردم قرار داد. من در هر لقمه‌ای دعا کردم که خداوند محبوب‌ترین بندگان نزد خودش و نزد من را حاضر کند. آن شخص تو هستی. علی گفت: به خدایی که تو را به حق به نبوت برگزید من سه بار در را کوفتم ولی انس مرا بازگرداند. رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس چرا علی را بازگرداندی؟ گفت: دوست داشتم محبوب‌ترین مردم، مردی از انصار باشد. پیامبر ﷺ تبسم نمود و فرمود: مرد به خاطر دوستی قومش ملامت نمی‌شود.»<sup>(۱)</sup>

این مطلب را از ذخائر العقبی و توضیح الدلائل و الروضة النّدیة نیز خواهید دید.

### شرح حال او

خطیب: «محمد بن عمر بن بکر<sup>(۲)</sup> بن ود بن وداد، ابوبکر نجار، همسایه ابوالقاسم بن بشران در طرف شرقی درب دیوان است. وی از ابوبکر بن خلاد نصیبی و ابا بحر بن کوثر بر بهاری و ابواسحاق مزکی و

۱- الریاض النضرة ۱۱۴/۲ - ۱۱۵. ۲- در العبر ۲۶۷/۲ «بکیر» است.

احمد بن جعفر بن سلم و ابابکر بن مالک قطیعی و حسن بن احمد شماخی هروی و محمد بن یوسف بن یعقوب صواف و ابوالحسن بن مقسم و عده‌ای همانند ایشان جماعتی مثل آنها حدیث شنیده است.

من نیز از او حدیث نوشتم. وی شیخی محجوب ثقه و از اهل قرآن بود.

بر بزوردی - صاحب أحمد بن فرج - قرائت کرد و من از او شنیدم که می‌گفت: «۸ روز گذشته از ماه شوال سال ۳۴۶ به دنیا آمد، در روز پنج شنبه سوم ماه ربیع الاول سال ۴۳۲ درگذشت و فردای آن روز در مقبره خیزران دفن شد.»<sup>(۱)</sup>

## ( ۲۹ )

### روایت حاکم نیشابوری و تصنیف او در جمع طرق حدیث

حاکم حدیث را در کتاب (المستدرک علی الصحیحین) روایت کرده و تصریح کرده است که طبق شرائط شیخین، صحیح می‌باشد و نیز اضافه کرده است که «این حدیث را از انس، گروهی از اصحابش که بیش از سی نفرند نقل کرده‌اند.» و گفته است که: «روایت از طریق علی و ابوسعید خدری و سفینه صحیح است.» حاکم با این کار دلهای منکران این حدیث شریف را سوزانده است و خدا را سپاس می‌گوییم که بار دیگر حق آشکار شد... و اینک عین عبارت او:

«ابوعلی حافظ از ابو عبدالله محمد بن احمد بن ایوب صفار و حمید بن یوسف بن یعقوب زیات نقل کرد که گفتند: محمد بن احمد بن عیاض بن ابی طیب: از یحیی بن حسان از سلیمان بن بلال از یحیی بن سعید از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: نزد رسول خدا ﷺ خدمت می‌کردم. روزی مرغی بریان تقدیم رسول خدا ﷺ شد. حضرت فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. با خود گفتم: خداوندا او را مردی از انصار قرار ده. در این

هنگام علی رضی الله عنه آمد. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. او دوباره آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در را بگشا، سپس علی داخل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: چه چیز تو را بر این کار و داشت؟ گفتم: ای رسول خدا دعای شما را شنیدم، دوست داشتم آن فرد، از قوم من باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این مرد قوم خود را دوست دارد.

این حدیث طبق شروط شیخین صحیح است. اگرچه آن را نقل نکرده‌اند. و این حدیث از طریق انس، جماعتی از اصحابش که از سی نفر بیشترند نیز نقل شده است. روایت از علی و ابوسعید خدری و سفینه هم صحیح است.

در حدیث ثابت بنانی از انس الفاضلی زیادتر وجود دارد. چنانکه ثقه مأمون ابوالقاسم حسن بن محمد بن حسین بن اسماعیل بن محمد بن فضل بن علی بن خالد سکونی - در کوفه از اصل کتاب - از عبید بن کثیر عامری از عبدالرحمن بن دبیس نقل کرده و نیز برای ما حدیث کرد ابوالقاسم از محمد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی از عبدالله بن عمر بن ابان بن صالح که گفتند: برای ما حدیث کرد ابراهیم بن ثابت بصری قصار، از ثابت بنانی که روزی انس بن مالک رضی الله عنه شکوه و گلایه داشت. محمد بن حجاج به همراه عده‌ای از اصحابش نزد انس آمدند. گفتگوئی انجام شد تا این که درباره علی رضی الله عنه سخن به میان آمد. محمد بن حجاج علی را کوچک شمرد. انس گفت: این کیست؟ مرا بنشانید. سپس انس را نشانند سپس گفت: ای پسر حجاج می بینم که بر علی بن ابی طالب عیب می گیری و از او بدگویی می کنی؟ قسم به آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق به رسالت برگزید، روزی من خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم. در آن زمان هر روز یکی از فرزندان انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدمت می کرد. و آن روز نوبت من بود. ام ایمن خادمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پرنده‌ای (مرغی) را حاضر کرد و آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ام ایمن این مرغ چیست؟ گفت: این مرغ بدستم رسید. آن را برای شما آماده کردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد خودت و من،

حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام صدای در آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس ببین چه کسی دم در است. با خود گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده به طرف در رفتم، علی را دیدم. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. آنگاه آمدم و در جای خود ایستادم. چیزی نگذشت که دوباره صدای در آمد. حضرت فرمود: ای انس، ببین چه کسی پشت در است؟ رفتم، بار دیگر علی را دیدم. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. دوباره بازگشتم و در جای خود قرار گرفتم. مدتی نگذشت که باز هم صدای در آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس، برو و او را داخل کن. تو اولین کسی نیستی که قوم خود را دوست دارد. او از انصار نیست. به طرف در رفتم و علی را وارد کردم. پیامبر فرمود: ای انس، مرغ را بیاور. مرغ را نزد پیامبر ﷺ گذاشتم. بدین ترتیب آنان مرغ را تناول نمودند.

محمد بن حجاج گوید: ای انس، آیا این‌ها در حضور تو بود؟ گفت: آری. محمد بن حجاج گفت: اینک با خدا عهد می‌بندم بعد از این علی را کوچک بشمارم و هیچ کس را نیابم که علی را کوچک بشمارد مگر اینکه در مقابلش بایستم.<sup>(۱)</sup>

محمد بن طاهر مقدس می‌گوید: ابو عبدالله حاکم می‌گوید: حدیث طائر از احادیثی است که در صحیح نقل نشده ولی صحیح است.<sup>(۲)</sup>

### کلام حاکم در کتاب الطیر

حاکم تصریح کرده است که این حدیث از احادیث صحیح مشهور و دارای طرق سندهای بسیار است. وی چنین می‌گوید: «احادیث مشهوری که در صحیح (بخاری) نیامده است، فراوان است.\* به عنوان مثال حدیث پیامبر «طلب العلم

۱- المستدرک علی الصحیحین ۱۳۰/۳. ۲- المنتظم ۲۷۵/۷.

\* حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین احادیثی را نقل می‌کند که شرایط صحت درج در دو کتاب صحیح را دارا می‌باشد ولی در آنها آورده نشده‌اند. انتهای هر حدیثی ذکر می‌کند که هذا صحیح علی شرط المسلم / بخاری و لم یخرج (یخرجاه) (ویراستار)

فریضة... الخوارج کلاب النار...» این احادیث دارای سند و طرق مشهور هستند، ابوابی هست که اصحاب حدیث آن را جمع آوری کرده‌اند که هر یک از طرق آن‌ها در یک جزء یا دو جزء جمع شده است. از جمله احادیث مشهور که در صحیح نیامده است، حدیث طیر می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

این از جمله مواردی است که موجب شده است حاکم، کتاب‌های جداگانه‌ای را تألیف کند وی می‌گوید:

«ابوابی که اصحاب حدیث آن را جمع کرده‌اند، جمع شده است... و من ذکر می‌کنم... ابوابی را که جمع کرده‌ام و با گروهی از محدثان درباره بعضی از آن‌ها مذاکره کرده‌ام. از جمله این ابواب: داستان خوارج، لاتذهب الایام و اللیالی، داستان غار، من کنت مولاه... لا عظیمین الراية، قصه مخدج، قصه طیر... انت منی بمنزلة هارون من موسی... تقتل عمّاراً الفئنة الباغیه.»<sup>(۲)</sup>

کتاب حاکم در این مورد کتاب ضخیمی بوده است. محمد بن طاهر می‌گوید: «حدیث طیر را که حاکم به خط خود در یک جزء ضخیم نوشته بود دیدم. من نیز نامه‌ای از روی تعجب برای او نوشتم!»<sup>(۳)</sup>

حاکم حدیث طیر را در کتاب خود از انس بن مالک از ۶۸ نفر نقل می‌کند. حافظ محمد بن یوسف گنجی می‌گوید: حدیث انس که آن را در اول باب آوردم، حاکم ابو عبدالله حافظ نیشابوری آن را از ۶۸ نفر روایت نموده که همگی آن را از انس نقل کرده‌اند. این افراد به ترتیب حروف معجم عبارتند از:

۱- ابراهیم بن هدبة، ابوهديبة

۲- ابراهیم بن مهاجر ابواسحاق بجلی

۲- همان، ۳۱۰.

۱- علوم الحدیث ۱۱۴.

۳- سیر اعلام النبلاء ۱۷/۱۷۶.

- ٣- اسماعيل بن عبدالله بن جعفر بن ابي طالب
- ٤- اسماعيل بن عبدالرحمن سدّي
- ٥- اسماعيل بن سلمان بن مغيرة أزرق
- ٦- اسماعيل بن وردان
- ٧- اسماعيل بن سليمان
- ٨- اسماعيل - غير منسوب - از اهل كوفه
- ٩- اسماعيل بن سليمان تيمي
- ١٠- اسحاق بن عبدالله بن أبي طلحة
- ١١- ابان بن أبي عيَّاش، أبو اسماعيل
- ١٢- بسّام صيرفي كوفي
- ١٣- بردعة بن عبدالرحمن و ثابت ابن اسلم بنانين
- ١٤- ثمامة بن عبدالله بن أنس
- ١٥- جعفر بن سليمان ضبعي
- ١٦- حسن بن أبي حسن بصري
- ١٧- حسن بن حكم بجلي
- ١٨- حميد بن تيرويه طويل
- ١٩- خالد بن عبيد ابو حصام
- ٢٠- زبير بن عدى
- ٢١- زياد بن محمد ثقفي
- ٢٢- زياد بن ثروان
- ٢٣- سعيد بن مسيب

- ۲۴ - سعید بن میسرہ بکری  
۲۵ - سلیمان بن طرخان تیمی  
۲۶ - سلیمان بن مهران اعمش  
۲۷ - سلیمان بن عامر بن عبدالله بن عباس  
۲۸ - سلیمان بن حجّاج طائفی  
۲۹ - شقیق بن أبی عبدالله  
۳۰ - عبدالله بن أنس بن مالک  
۳۱ - عبدالملک بن عمیر  
۳۲ - عبدالملک بن ابی سلیمان  
۳۳ - عبدالعزیز بن زیاد  
۳۴ - عبدالاعلی بن عامر ثعلبی  
۳۵ - عمر بن یعلی تقفی  
۳۶ - عثمان طویل  
۳۷ - علی بن ابی رافع  
۳۸ - عامر بن شراحیل شعبی  
۳۹ - عمران بن مسلم طائی  
۴۰ - عمران بن هیثم  
۴۱ - عطیة بن سعد عوفی  
۴۲ - عبّاد بن عبدالصّمد  
۴۳ - عیسی بن طهمان  
۴۴ - عمّار بن معاویہ دهنی

- ٤٥- فضیل بن غزوان  
٤٦- قتادة بن دعامة  
٤٧- كلثوم بن جبر  
٤٨- محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب الباقر  
٤٩- محمد بن مسلم زهری  
٥٠- محمد بن عمر بن علقمه  
٥١- محمد بن عبدالرحمن ابوالرجال  
٥٢- محمد بن خالد بن منتصر ثقفی  
٥٣- محمد بن سلیم  
٥٤- محمد بن مالک ثقفی  
٥٥- محمد بن جحادة  
٥٦- مطیر بن أبی خالد  
٥٧- معلى بن هلال  
٥٨- میمون بن ابی خلف  
٥٩- میمون - بدون نسب -  
٦٠- مسلم ملاءى  
٦١- مطر بن مهران وراق  
٦٢- میمون بن مهران  
٦٣- مسلم بن کیسان  
٦٤- میمون بن جابر سلمی  
٦٥- موسى بن عبدالله جهنى



- ۶۶- مصعب بن سلیمان أنصاری  
۶۷- نافع مولی عبدالله بن عمر  
۶۸- نافع ابوهرمز  
۶۹- هلال بن سويد  
۷۰- یحیی بن سعید انصاری  
۷۱- یحیی بن هانی  
۷۲- یوسف بن ابراهیم و یوسف أبوشیبة - گفته شده: هر دو یکی اند.  
۷۳- یزید بن سفیان  
۷۴- یعلی بن مرّة  
۷۵- نعیم بن سالم  
۷۶- ابوالهندي  
۷۷- ابوملیح  
۷۸- ابوداود سبیعی  
۷۹- ابوحمزة واسطی  
۸۰- ابوخذیفة عقیلی  
۸۱- مردی از آل عفیل  
۸۲- شیخ - بدون نسب - (۱)

از مطالبی که حاکم در کتاب الطیر روایت کرده است حدیث سوگند دادن

امیرالمؤمنین علیه السلام به اهل شوری درباره برخی از فضایل آشکار ایشان، از جمله حدیث طیر می‌باشد. حافظ گنجی می‌گوید:

«از عامر بن واثله ابوالطفیل نقل شده که گفت: روز شورا بر در ایستاده بودم. علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعد و عبدالرحمن را درباره برخی از فضائلش - که از جمله آنها رد الشمس بود - سوگند می‌داد.

به همین صورت ابوبکر بن خازن از ابوزرعه از ابوبکر بن خلف حاکم از ابوبکر بن ابی دارم حافظ در کوفه - از اصل کتابش - نقل کرده که او گفت: برای ما حدیث کرد منذر بن محمد بن منذر از پدرش از عمویش از پدرش از ابان بن تغلب از عامر بن واثله نقل می‌کند که گفت: من روز شوری بر در ایستاده بودم علی داخل خانه بود، و می‌گفت: ابوبکر به خلافت رسید در حالی که من در به این امر، از او سزاوارتر بودم، با اینحال شنیدم و اطاعت کردم. بعد از آن، عمر به جانشینی رسید. در حالی که من از او نیز نسبت به این امر سزاوارتر بودم. باز هم شنیدم و اطاعت کردم. اینک شما می‌خواهید عثمان را به جانشینی برگزینید. دیگر نمی‌شنوم و اطاعت نمی‌کنم. عمر این امر را در میان پنج نفر قرار داده که من ششمین آنها هستم. و من هیچ فضل و برتری برای ایشان نمی‌شناسم. به خدا قسم، با آنها درباره مواردی احتجاج می‌کنم که نه عرب و نه عجم آنها و نه هم پیمانان ایشان و نه مشرک آنها، هیچکس نمی‌تواند یکی از این موارد را انکار کند.

شما ای پنج تن - شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا در بین شما کسی غیر از من هست که برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد؟

گفتند: نه.

فرمود: آیا هیچ یک از شما برادری مثل برادر من دارد که به دو بال زینت یافته باشد که در بهشت همراه ملائکه پرواز کند؟

گفتند: نه.

فرمود: آیا هیچ یک از شما همسری مانند همسر من فاطمه دارد که سرور زنان

امت باشد؟

گفتند: نه.

فرمود: آیا هیچ یک از شما مانند من فرزندانى همچون حسن و حسین دارد که دو سبط این امت و دو فرزند رسول خدا ﷺ باشند؟

گفتند: نه.

فرمود: آیا از شما کسی هست که قبل از من را مشرکین را کشته باشد؟

گفتند: نه.

فرمود: آیا در بین شما کسی هست که خورشید بعد از غروب کردن برای او باز گشته باشد تا نماز عصر را بخواند؟

گفتند: نه.

فرمود: آیا در بین شما کسی هست که رسول خدا ﷺ هنگامی که مرغی را نزد او آوردند و ایشان از آن خوشش آمده و فرموده باشد: خداوند محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن، تا با من از این مرغ بخورد و من آمدم در حالی که سخن پیامبر را می‌دانستم. آنگاه داخل شدم. و پیامبر فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا!

گفتند: نه.

بدین گونه، حاکم در کتاب خود در جمع طرق حدیث طیر آن را روایت کرده است. (۱)

## شرح حال حاکم

اینک نام مصادر شرح حال حاکم که شامل تعظیم و بزرگداشت و ستایش وی می باشد تقدیم می گردد.

- ۱- تهذیب الأسماء و اللغات.
- ۲- وفيات الاعیان ۴/ ۲۸۰.
- ۳- تذكرة الحفاظ ۳/ ۱۰۳۹.
- ۴- تاریخ بغداد ۵/ ۴۷۳.
- ۵- الأنساب ۲/ ۳۷۰.
- ۶- المنتظم ۷/ ۲۷۴.
- ۷- الوافی بالوفیات ۳/ ۲۳۰.
- ۸- طبقات السبکی ۴/ ۱۵۵.
- ۹- طبقات القراء ۲/ ۱۸۴.
- ۱۰- طبقات الحفاظ ۴۰۹.

در این جا شایسته است بعضی از عباراتی که درباره حاکم گفته شده است ذکر

شود:

عبدالغافر در ذیل تاریخ نیشابور می گوید: «ابوعبدالله حاکم: پیشوای اهل حدیث در عصر خود، عارف حدیث، (که حق معرفت را ادا کرده است)... از مشایخ خود شنیدم که درباره او سخن می گفتند، و بیان می داشتند که بزرگان هم عصر او صعلوکی و امام ابن فورک و سایر پیشوایان - او را بر خود مقدم می داشتند. و فضیلت و برتری او را رعایت می کردند و برای او حرمت زیادی قایل بودند.»

بعد از تعظیم و بزرگداشت حاکم، می‌گوید: «این اندک عبارت و چکیده‌ای از احوال و سیره اوست. هرکس سخنان حاکم را در تصنیفاتش و عملکرد او را در امالی و دیدگاه وی را در طرق حدیث تأمل کند، به فضل او اذعان خواهد داشت و به برتری او بر متقدمین وی اعتراف خواهد نمود. و اذعان خواهد کرد که پس از او نیز کسی نخواهد توانست به مقام و شأن وی دست یابد. ستوده زندگی کرد و در زمان ایشان کسی مانند او نبود.

سبکی درالطبقات می‌گوید: «... حاکم امامی بزرگوار و حافظی گرانقدر بود. بر پیشوایی و جلالت و عظمت قدر او اتفاق کرده‌اند... ابو حازم عمر بن احمد بن ابراهیم عبدوی حافظ می‌گوید: حافظ ابو عبدالله، متولی قضاوت شهر «نساء» در سال ۵۹ در دوران سامانی و وزارت عتبی بود. تا این که خلیل بن احمد سنجر قاضی بر ابوجعفر عتبی وارد شد و گفت: خدا گوارا باد بر شیخ، گرداند که سیصد هزار حدیث رسول خدا ﷺ را به نساء آورده و چهره خود را درخشان ساخته است. بعدها مقام قضاوت جرجان به وی پیشنهاد شد که نپذیرفت.

و نیز گفته است: از مشایخ خود شنیدم که می‌گفتند: شیخ ابوبکر بن اسحاق و ابوالولید نیشابوری در سؤالات خود پیرامون جرح و تعدیل، و علل حدیث و صحیح و سقیم آن به ابو عبدالله حاکم رجوع می‌کردند و نیز گفت: نزد شیخ ابو عبدالله عصمی نزدیک به سه سال اقامت کردم. از بین مشایخ، با تقوی‌تر و با احتیاط‌تر از او ندیدم. هنگامی که مطلبی بر او مشکل می‌شد. به من دستور می‌داد که به حاکم ابو عبدالله نامه بنویسم. هنگامی که جواب می‌آمد به آن جواب حکم می‌کرد. و به قول او یقین داشت.

قاضی ابوبکر حیری می‌گوید: شیخی از صالحین حکایت کرد که شبی رسول خدا ﷺ را در خواب دید. وی گفت: به رسول خدا گفتم: ای رسول خدا به من خبر رسیده که فرموده‌ای: من در زمان پادشاه عادل به دنیا آمدم. و من از حاکم ابو عبدالله درباره این حدیث سؤال کردم. گفت: این دروغ است. رسول خدا آن را نفرموده است. پیامبر فرمود: ابو عبدالله راست می‌گوید.

ابوحازم می‌گوید: حاکم ابو عبدالله در زمانه ما یگانه است، هیچکس از حجاز شام یا عراقین جبال، ری، طبرستان، قومس، تمام خراسان و ماوراء النهر نمی‌تواند رقیب او باشد.»

### ( ۳۰ )

#### روایت خرجوشی

او این حدیث را در کتاب خود (شرف المصطفی) روایت کرده است هم چنانکه قبلاً در عبارت ابن شهر آشوب گفته شد وی درباره عده‌ای چنین گفته است: «حدیث طبر را جماعتی روایت کرده‌اند، از جمله: ترمذی در جامع خود ابونعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخش و خرجوشی در شرف المصطفی.»

#### شرح حال او

۱- سمعانی: «اما ابوسعید عبدالملک بن ابی عثمان محمد بن ابراهیم واعظ خرجوشی از اهل نیشابور، پیشوای زاهد، فاضل و عالم بود. به کارهای خیر، مصالح مردم و نفع رسانی به آن‌ها مشغول بود. در شهر خود از ابو عمرو بن بخید سلمی و جماعت زیادی غیر آن‌ها حدیث شنید. به عراق و حجاز و سرزمین مصر مسافرت کرد. و شیوخی را درک کرد. و تألیفات مفیدی، نوشت... در جمادی الاولی چهارصد و هفت از دنیا رفت.»<sup>(۱)</sup>

درباره خرجوشی، می‌افزاید: «در سنین پایین به تفقه پرداخت و زهد پیشه گرفت و با زهاد و مجردین به مجالست پرداخت. بطوری که خداوند او را در زمره بندگان تلاشگر، مجتهد، زهاد و قانع قرار داد. به فقه شافعی طبق نظر ابوالحسن ماسرخسی متفقه شد. بعد از سال ۳۷۰ در عراق حدیث شنید. سپس به حجاز رفت

---

۱- الأنساب، الخرجوشی.

و در حرم امن الهی (مکه) مجاور گشت و در آن جا به صحبت با بندگان صالح پرداخت. از اهل حدیث، حدیث شنید. آن گاه به نیشابور بازگشت و در منزل خود ماند.»<sup>(۱)</sup>

۲- ذهبی در حوادث سال ۴۰۷ می گوید: «عبدالملک بن ابی عثمان ابوسعید نیشابوری، واعظ، پیشوا، معروف به خرجوشی که کتاب الزهد و کتاب دلائل النبوه و غیر آن را تألیف کرد. حاکم گوید: کسی را جامع تر از او در علم، زهد، تواضع، و ارشاد کننده به راه خدا، ندیدم. خداوند بر توفیق او بیفزاید و روزگار ما را به واسطه او سعید گرداند. می گویم: وی از حامد الرفاء و طبقه او روایت کرد و در جمادی الاولی وفات نمود.»<sup>(۲)</sup>

۳- ابن اثیر در حوادث سال ۴۱۶: در این سال، عبدالملک بن ابی عثمان خرجوشی واعظ نیشابوری از دنیا رفت. او صالح و خیر بود. هرگاه بر محمود بن سبکتکین وارد می شد، محمود بر می خاست و با او دیدار می کرد. محمود بر نیشابور مالیاتی قرار داده بود که از مردم می گرفت خرجوشی به او گفت: به من خبر رسیده، که تو از مردم گدایی می کنی. از این کار سینه ام تنگ شد. محمود گفت: چگونه؟ گفت: به من خبر رسیده تو اموال ضعیفان را می گیری. این گدایی است. با این سخن، محمود مالیات را برداشت.»<sup>(۳)</sup>

۴- اسنوی: «استاد کامل، زاهد فرزند زاهد، واعظ، از رجال یکتای خراسان است...»<sup>(۴)</sup>

۵- سبکی: به همین صورت گفته است.<sup>(۵)</sup>

---

۱- همان، خرجوشی.

۲- العبر ۳/۹۶.

۳- الکامل ۹/۳۵۰.

۴- طبقات الشافعیه ۱/۲۲۸.

۵- طبقات الشافعیه ۵/۲۲۲.

(۳۱)

**تصنیف ابن مردویه در جمع طرق حدیث طیر و روایت آن**

بزرگ محدثان ابوبکر مردویه اصفهانی کتابی تألیف نموده که در آن طرق حدیث طیر را جمع آوری کرده است. این مطلب در کلام برخی از بزرگان به شرح زیر آمده است:

- ابن حجر عسقلانی در شرح حال ابراهیم بن ثابت قصار می‌گوید: «ابن مردویه و حاکم و گروهی دیگر طریق حدیث طیر را جمع آوری کرده‌اند. بهترین طریق آن، طریق نسائی در خصائص است.»<sup>(۱)</sup>

- ابن کثیر می‌گوید: «مردم درباره این حدیث تألیفات جداگانه‌ای گردآوری کرده‌اند. که از جمله آنها ابوبکر بن مردویه است.»<sup>(۲)</sup>

- ابن تیمیه می‌گوید: «حافظ ابوموسی مدینی می‌گوید: تعداد زیادی از حافظان، طرق حدیث طیر را در اثبات اعتبار و شناخت آن جمع آوری کرده‌اند. مانند حکم نیشابوری، ابونعیم و ابن مردویه.»<sup>(۳)</sup>

- ابن حجر مکی در (المنح المکیة) بعد از کلامی می‌گوید: «هم چنانکه قبلاً گفته شد، حق این است که کثرت طرق حدیث طیر - این حدیث را آن چنان نیکو گردانیده که به آن می‌توان احتجاج نمود. و بدین لحاظ حافظ ابوبکر بن مردویه آن را در جزئی\* گردآوری کرده است.»

- الموفق مکی خوارزمی می‌گوید: «حافظ ابن مردویه این حدیث را با ۱۲۰ طریق سندی روایت کرده است.»<sup>(۴)</sup>

---

۱ - لسان المیزان ۴۲/۱.

۲ - تاریخ ابن کثیر ۳۵۴/۷.

۳ - منهاج السنّة ۹۹/۴.

\* جزء به کتابی می‌گویند که در یک مورد خاص نوشته شود.

۴ - مقتل الحسین ۴۶/۱.



می‌گویم: وی حدیث طیر را با طریق زیادی نقل کرده است که بعضی از آن‌ها بدین قرار است:

«علی بن ابراهیم بن حماد از محمد بن خلید بن حکم از محمد بن طریف از مفضل بن صالح از حسن بن حکم از انس بن مالک نقل می‌کند که نزد پیامبر ﷺ پرندہ‌ای آوردند. پیامبر سه بار فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن. در این هنگام علی رضی الله عنه در زد. فرمود: ای انس در را برای او باز کن. سپس علی رضی الله عنه داخل شد.»

«فهد بن ابراهیم بصری از محمد بن زکریا از عباسی بن بکار رضی الله عنه از عبدالله مثنی انصاری از عمویش ثمامه بن عبدالله از انس بن مالک نقل می‌کند: ام سلمه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغی آماده کرده بود. آن را نزد پیامبر بردم. چون مرغ نزد آن حضرت قرار داده شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور، تا با من از این مرغ بخورد. در این وقت علی بن ابی طالب آمد. انس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. سپس علی بازگشت. (پیامبر دوباره دعا کرد، و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این پرندہ بخورد. سپس علی بن ابی طالب آمد. انس بار دیگر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. سپس علی بازگشت. پیامبر در دعا اصرار ورزید و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت و آبرو دارترین آن‌ها را حاضر کن. سپس علی آمد. انس گفت: علی دستش را بلند کرد و در سینه من کوبید و داخل خانه شد. چون نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی رضی الله عنه افتاد، از جا برخاست و او را در آغوش گرفت و فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا. ای علی چه چیز باعث تأخیر تو شد! گفت: ای رسول خدا سه بار آمدم، هر بار انس من را باز می‌گرداند. انس گوید: در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آثار خشم دیدم. پیامبر فرمود: چه چیز تو را به بازگرداندن علی رضی الله عنه واداشت. گفتم: ای رسول خدا، شنیدم دعا می‌کنید. دوست داشتم این دعا درباره انصار اجابت شود. فرمود: تو اولین کسی نیستی که قوم خود را دوست دارد. ای انس خداوند ابا داشت که غیر از علی بن ابی طالب کس دیگری شامل دعا باشد.

«محمد بن حسین از احمد بن محمد بن عبدالرحمن از علی بن حسن سمالی از محمد بن حسن بن جهم از عبدالله بن میمون از جعفر بن محمد از پدرش از انس نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد ایشان از آن خوشش آمد. پیامبر ﷺ فرمود: خداوندا محبوبترین بندگان نزد خودت و من را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. انس گوید: گفتم: خداوندا آن شخص را مردی از ما قرار بده تا شرافت آن به ما برسد. در این هنگام علی ﷺ آمد. چون علی ﷺ را دیدم بر او حسد بردم. گفتم: پیامبر ﷺ بکاری مشغول اند. علی ﷺ بازگشت. انس گفت: پیامبر ﷺ برای بار دوم دعا کرد. علی دوباره آمد، انگار اینبار با شلاق به در خواهد زد. پیامبر ﷺ فرمود: باز کن، باز کن. و سپس علی ﷺ وارد شد. از پیامبر شنیدم که فرمود: به سوی من بیا. علی نزد پیامبر رفت از آن مرغ به همراه آن حضرت خورد.»<sup>(۱)</sup>

۱ - میلانی می‌گوید: این سه حدیث را ابن جوزی به نقل از ابن مردویه در کتاب خود (العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیه) در زمره احادیث جعلی آورده است. علیرغم اینکه هدف ما در این قسمت ذکر راویان حدیث طیر و اسناد آن است و در پی مناقشه اقوال نیستیم. لیکن تعصّب ابن جوزی، ما را وادار کرد که به بررسی قسمتی از گفتار وی بپردازیم تا حقیقت آشکار شود. و بر این اساس تکلیف باقی گفتار نیز روشن می‌شود.

ابن جوزی بعد از نقل حدیث دوم از احادیث سه‌گانه مذکور می‌گوید: «مصنّف می‌گوید: در این حدیث عبدالله بن مثنی واقع شده که ضعیف است. و نیز عباس بن بکار قرار گرفته که دارقطنی می‌گوید: وی دروغگوست.»

می‌گوییم: ابن جوزی در این سند تنها به عبدالله بن مثنی و عباس بن بکار اشکال وارد کرده است که باید گفت:

اولی (عبدالله مثنی) از رجال بخاری و ترمذی و ابن ماجه است چنانکه در شرح حال وی در تهذیب التهذیب (۳۳۸/۵) آمده است که: «ابن معین می‌گوید - در روایت اسحاق بن منصور - و ابوزرع و ابوحاتم: وی صالح است ابوحاتم نیز می‌افزاید: شیخ است.» سپس وثاقت او را از ابن حبان و عجل و ترمذی و دارقطنی نقل کرده است. همین مقدار برای احتجاج کافی است به

← خصوص کلام اَبی حاتم، با توجه به آنچه که از ذهبی درباره آن نقل خواهیم کرد. اما فرد دوم: (عباس بن بکار) ذهبی در (المیزان ۳۸۲/۲) نام وی را ذکر کرده و از دارقطنی نقل کرده که کذاب و دروغگوست، لیکن علّت اِتهام وی به دروغ گوئی را آورده است. و می‌گوید: «وی به خاطر نقل این حدیث متهم شده است که از خالد بن عبدالله از بیان از شعبه از ابو حنیفه از علی - به صورت مرفوع نقل می‌کند - که روز قیامت، منادی ندا می‌دهد: ای مردم، چشمان خود را از فاطمه فرو بندید، تا فاطمه از صراط به طرف بهشت عبور کند.

عقیلی می‌گوید: غالب حدیث وی وهم و منکر است. پس حدیث را ذکر کرده است و گمان برده که این همان عباس بن ولید بن بکار و کسی است که ابن حبان او را یاد نموده و حدیث زیر را از اباطیل او شمرده است: «از خالد بن عمر ازدی از کلبی از اَبی صالح از اَبی هریره نقل کرده که «بر عرش الهی نوشته شده است. هیچ خدایی جز من نیست. محمد بنده و رسول من است و او را به علی تأیید کردم» از مصائب او این روایت است که: «عبدالله بن زیاد کلابی از اعمش، از زر از حدیفه - به صورت مرفوع - درباره مهدی (امام زمان) نقل می‌کند که سلمان گفت: ای رسول خدا، مهدی از کدامین فرزندان شماست؟ فرمود: از این فرزندم. و با دست خود بر حسین زد.» می‌گویم: این شخص همانند این حدیث را درباره فاطمه زهرا پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیاد نقل کرده است.

اینگونه اخبار مشابه را دروغ دانسته و راوی را به خاطر نقل آن به کذب و دروغگوئی متهم کرده است.

شایان توجه است که ذهبی هیچگونه اشکالی به این شخص جز این مورد ندارد. اگر جرحی از یکی از ائمه رجال مثل یحیی بن معین و اَبی حاتم و امثال آن دو، بود، حتماً آن را نقل می‌کرد. ضمناً تعصب نموده و مدح و ستایش اَبی حاتم را درباره ابن بکار ذکر نکرده است. ابن اَبی حاتم در (الجرح و التعديل ۲۱۶/۶) می‌گوید: عباس بن بکار الضبی، ابوالولید، بصری، از ابوبکر هذلی و حماد بن سلمة و سعید بن زریبی روایت می‌کند که پدرم در بصره در روزگار انصاری از او شنید که: عبدالرحمن برای ما حدیث کرد که پدرم درباره او از او سؤال کرد، در پاسخ گفت: شیخ است.» حال که علّت اشکال را دانستیم و فهمیدیم اشکال واهی است، مدح و ستایش فوق بلامعارض خواهد بود. و لذا بر فرض تنزل از ادعاباز کلام ابوحاتم مقدم است. کلام دارقطنی با کلام وی ←

در فصل‌های آینده از اخطب خوارزم روایت ابن مردویه در خصوص سوگند دادن امام علی علیه السلام در ماجرای شوری خواهد آمد که در آن حضرت درباره فضائل خود احتجاج نموده و موارد آن را یاد می‌کنند که از جمله این موارد حدیث طبر است.

### شرح حال او

ابن مردویه از بزرگان و مشاهیر حفاظ است در آثار زیر تمجید و ثناء بزرگی از ایشان شده است:

۱- تذکرة الحفاظ ۱۰۵/۳

۲- سیر اعلام النبلاء ۳۰۸/۱۷

۳- الوافی بالوفیات ۲۰۱/۸

۴- طبقات المفسرین ۹۳/۱

۵- طبقات الحفاظ ۴۱۲

۶- العبر ۱۰۲/۳

۷- تاریخ اصفهان ۱۶۸/۱

۸- النجوم الزاهرة ۲۴۵/۴

ذهبی در «السیر» مطالبی دارد که خلاصه آن این است: «ابن مردویه - حافظ علامه، محدث اصفهان است. ابوبکر بن ابی علی گفت: او بزرگتر از آن است که علم

---

← قابل معارضه نیست. در هر حالت باز قول ابوحاتم مقدم است زیرا ذهبی می‌گوید: اگر ابوحاتم کسی را توثیق کند، قول او پذیرفته می‌شود. وی کسی را جز آنکه صحیح الحدیث باشد توثیق نمی‌کند. (سیر اعلام النبلاء ۲۴۷/۱۳).

و فضل و سیره او را بتوان ذکر کرد، و در وثاقت مشهورتر از آن است که بتوان او را توصیف کرد. وی از تکسواران وادی حدیث بود، مورد اعتماد صاحب علم و فهم، و بود. بسیار حدیث نقل می‌کرد. هرکسی نوشته‌های ایشان را بنگرد بر جایگاه وی در حفظ روایت آگاه خواهد شد.

( ۳۲ )

### تصحیح قاضی عبدالجبار

قاضی عبدالجبار بن احمد همدانی حدیث طبر را نقل نموده و می‌نویسد: شیخ ابو عبدالله بصری برای اثبات افضلیت امیرالمؤمنین ع به این حدیث مراجعه نموده است. ابو محمد حسن بن احمد بن متویه در کتاب (المجموع المحيط بالتکلیف) - که در واقع نوشته قاضی است - این چنین می‌گوید:

«قاضی القضاة در کتاب فوق می‌گوید گاهی کلمه فضل و برتری در اموری به کار می‌رود که به فعل اختیاری انسان تعلق ندارد. مانند برتری عاقل بر غیر عاقل، برتری شجاع بر غیر شجاع و برتری کسی که نسبت خاصی دارد بر کسی که چنین نسبتی ندارد؛ در این مسأله این معنای مورد نظر نیست. در اینجا درباره نوعی از فضیلت و برتری سخن می‌گوییم که موجب مدح و تعظیم در دین است و به اختیار شخص فاضل و آگاهی او بر فعلش مربوط می‌شود. در این مورد بر خلاف حالت اول علم قطعی به برتریت افضل، از طریق دلیل نقلی بدست می‌آید، زیرا این مسأله عقلی نیست. بنابراین برای اثبات برتریت افضل شمردن فضایل صحیح نیست زیرا این افعال با توجه به نیت و قصد آن‌ها جایگاه متفاوتی خواهد داشت. نیت در عمل نیز قابل مشاهده نیست. لذا امکان قضاوت بر عمل یک شخص و قطع به ثواب آن وجود ندارد، چه رسد به این که به وسیله آن بر افضلیت یک شخص بر دیگری بتوان حکم کرد. لذا در این زمینه باید به دلائلی سمعی و شنیدنی (نقلی) اکتفا نمود. بدین لحاظ شیخ ابو عبدالله به خبر طبر مراجعه نموده است. زیرا این خبر

ظاهر آن افضل بودن علی را اثبات می‌کند. و هر حدیثی که ظاهر آن به افضل بودن دلالت دارد بدینگونه خواهد بود. به همین گونه است حدیث منزلت. این حدیث اگر صرف نظر از دلالت آن بر امامت، دلالت بر فضیلتی که از مشابهت منزلت هارون به موسی بدست می‌آید، خواهد داشت. بعضی نیز برای اثبات فضیلت آن حضرت به اظهار حاصل از نشانه‌ها و امارات مانند زهد و عبادت و شجاعت در جنگ و سبقت به اسلام و... مراجعه می‌کنند این کار نیز اشکالی ندارد و بعضی از شیوخ نیز به آن قائل شده‌اند...

از این کلام روشن می‌شود که شیخ ابو عبدالله بصری حدیث طیر را ثابت می‌داند و به دلالت آن بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتقاد دارد.

همان گونه که فاضی القضاة عبدالجبار حدیث طیر را ثابت شده می‌داند، ابن شهر آشوب نیز می‌گوید: «قاضی عبدالجبار گفته است: حدیث طیر از نظر من صحیح است. ابو عبدالله بصری گفته است: طریقه ابو علی جبائی در تصحیح اخبار اقتضای قول به صحّت این خبر را دارد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در روز شورا آن را ذکر کرد و کسی آن را انکار ننمود.»<sup>(۱)</sup>

می‌گوییم: در کتاب (المغنی چنین آمده است: «فصل در اموری که دلالت قطعی بر افضلیت امیرالمؤمنین دارد.»

شیخ ما ابو عبدالله بصری بر این مطلب به مواردی استدلال کرده است. اسکافی نیز به همان موارد استدلال نموده، ولیکن در مطلب به حد او نرسیده است. از جمله موارد فوق چنین است که - روزی مرغی بریان شده به پیامبر هدیه شده بود - پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین اهل زمین را بر من وارد کن که با من این را بخورد. در این هنگام علی علیه السلام وارد شد.

در روایت دیگری آمده است: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن در این هنگام علی علیه السلام وارد شد. در بعضی روایات نیز آمده است پیامبر سه بار

فرمود: خداوند! اگر محبوب‌ترین بندگان نزد توست، محبوب‌ترین بندگانگانت نزد من هم می‌باشد - اسکافی می‌گوید: این حدیث را انس و سعد بن ابی وقاص و ابورافع خادم پیامبر و صفیه<sup>(۱)</sup> و ابن عباس روایت کرده‌اند.

سپس ابو عبدالله بر صحت حدیث به دو طریق استدلال کرده است:

اول: این روایات بین صحابه مشهور بوده و در قبول آن اختلاف نکرده‌اند. با این که موضوع فضیلت و برتری در میان آن‌ها مطرح بوده، هیچ کدام این مطلب را انکار نکرده‌اند. و نسبت به آن به عنوان خبر آحاد نیز برخورد ننموده‌اند.

دوم: امیرالمؤمنین در روز شورا، علاوه بر سایر فضایل، اهل شورا را به آن قسم داد. و در بین آن‌ها به خطبه پرداخت و وضعیت آنان را تشریح نمود. آنان نیز بدان اقرار کردند.

همان گونه که موضوع در میان آن‌ها آشکار بود، بین سایرین نیز آشکار و واضح بوده و لذا هیچ‌یک از دو وجه را انکار نکردند. لذا این مطلب بر صحت خبر دلالت دارد.<sup>(۲)</sup>

### شرح حال او

۱- خطیب: «علی بن ابراهیم بن سلمة قزوینی از او حدیث شنید ... در فروع پیرو مذهب شافعی و در اصول ادعای مذهب معتزله را داشت. در این مورد تصنیفاتی دارد. متولی مسند قاضی القضاة در ری بود. به بغداد وارد شد و در آنجا به حدیث پرداخت. و ما از او حدیث نقل کردیم ...»

عبدالجبّار بن احمد، زمانیکه قصد سفر به خراسان را داشتم، قبل از وارد شدن من به ری در سال ۴۱۵ درگذشت.<sup>(۳)</sup>

---

۱ - شاید «سفینه» باشد. ۲ - المغنی ج ۲۰، ق ۲، ص ۱۲۲.

۳ - تاریخ بغداد ۱۱۳/۱۱.

۲- رافعی: «پنجم: عبدالجبار بن أحمد بن عبدالجبار بن أحمد بن خلیل بن عبدالله اسد آبادی، قاضی القضاة ابوالحسن، در ری، قزوین و أبهر و زنجان و سهرورد و قم و دناوند و غیر آن متولّی امور قضاء بود. و این نسخه عهد و پیمان او است در زمانی که در این بلاد به قضاوت می پرداخت، صاحب اسماعیل بن عبّاد آن را نوشته است.» سپس متن عهد و پیمان را آورده که این متن مشتمل بر اوصاف بزرگی درباره اوست.»<sup>(۱)</sup>

۳- سبکی: «... عبدالجبار کسی است که معتزله به او لقب قاضی القضاة داده اند. و این لقب را بر غیر او نمی دهند و هنگام اطلاق لفظ جز او را اراده نمی کنند. او پیشوا امام گروه معتزله در زمان خود بود. در فروع، ادّعیای مذهب شافعی داشت. و تصنیفات زیادی داشته و نام او در بین اصولیون مشهور است. عمر طولانی داشت، بطوری که یاران و اصحاب زیادی پیدا کرد و به خاطر شهرت او طلاب و شاگردان زیادی به سوی او کوچ کردند.»<sup>(۲)</sup>

برای اطلاع بیشتر به منابع زیر رجوع کنید:

۱- الأنساب ۲۲۵/۱

۲- المختصر فی اخبار الشبر ۱۶۲/۲

۳- مرآة الجنان ۲۹/۳

۴- طبقات المفسرین ۲۵۶/۱

۵- دول الاسلام ۲۴۷/۱

۶- شذرات الذهب ۲۰۲/۳

---

۱- التدوین بذکر اهل العلم بقزوین ۱۱۹/۳۰.

۲- طبقات السبکی. ۹۷/۵.



( ۳۳ )

### روایت ابونعیم اصفهانی و تألیف او

ابونعیم اصفهانی طرق حدیث طبر را در تألیف جداگانه ای جمع کرده است. ابن تیمیّه چنین می گوید:

«حافظ ابوموسی مدینی گفته است: تعدادی از حفاظ، طرق حدیث طبر را بعلت اعتبار و شناخت آن در کتاب جداگانه جمع کرده اند مانند حاکم نیشابوری و ابونعیم و ابن مردویه.»<sup>(۱)</sup>

می گویم: از جمله روایات این کتاب چنین است: «علی بن حمید واسطی از اسلم بن سهل از محمد بن صالح بن مهران از عبدالله بن محمد بن عماره نقل کرد که گفت: از مالک بن انس شنیدم.

به اسناد دیگر نیز از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از انس شنیدم که گفت: ام سلیم مرا با مرغی بریان شده و تعدادی نان جو، نزد رسول خدا فرستاد. من نیز نزد آن حضرت رفتم و آن را در حضور ایشان گذاشتم. پیامبر ﷺ فرمود: ای انس شخصی را بخوان که با ما از این پرنده بخورد. آنگاه فرمود: خداوند بهترین بندگان را نزد ما حاضر کن. من بیرون آمدم و تمام تلاش من آن بود که مردی از خانواده خودم را بخوانم. ناگهان علی بن ابی طالب را دیدم. پس داخل شدم. فرمود: آیا کسی را نیافتی. گفتم: نه. فرمود: نگاه کن، نگریستم جز علی کسی را نیافتم، سه بار این کار را انجام دادم. سپس بازگشتم و گفتم: این علی بن ابی طالب است. فرمود: به او اجازه ورود بده، آنگاه فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.

ابونعیم در شرح حال ابن ابی لیلی می گوید: «محمد بن مظفر از زید بن محمد از احمد بن محمد بن حمیم از رجا بن جارود ابومنذر از سلیمان بن محمد مبارکی از محمد بن جریر صنعانی - که به خیر و خوبی ستوده، گفت - از شعبه از حکم از ابن

أبی لیلی از سعد بن أبی وقاص حدیث کرد که او گفت رسول خدا ﷺ: درباره علی بن أبی طالب سه جمله فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد»\* و «حدیث طیر» و «حدیث غدیرخم» حدیث شعبه و حکم غریب است. و ما جز از این وجه آن را ننوشتیم.»<sup>(۱)</sup>

ابونعیم می‌گوید:

«علی بن حمید واسطی از اسلم بن سهل از محمد بن صالح بن مهران از عبدالله بن محمد بن عماره قداحی سپس سعدی که می‌گوید: این حدیث را از مالک بن انس شنیدم که به صورت سماع برای ما از اسحاق بن عبدالله بن أبی طلحه از انس نقل کرد که گفت: روزی ام سلیم مرا با همراه یک مرغ بریان و چند گرده نان جو، نزد رسول خدا ﷺ فرستاد. من پیش آن حضرت رفته و آن را در حضور ایشان گذاشتم. فرمود: ای انس یک نفر را دعوت کن که با ما از این مرغ بخورد. و آن‌گاه فرمود: خداوند بهترین بندگان را نزد من حاضر کن. پس بیرون رفتم. تنها تلاش من این بود که مردی از خانواده خودم را دعوت نمایم. ناگهان به علی بن أبی طالب بر خوردم. سپس وارد شدم. فرمود: آیا کسی را نیافتی؟ گفتم: نه. فرمود: نگاه کن، پس نگریستم، جز علی کسی را نیافتم. این کار را سه بار انجام دادم. سپس بیرون رفتم و دوباره برگشتم و گفتم: ای رسول خدا این علی بن أبی طالب است. فرمود: به او اجازه ورود بده و فرمود: خداوند، دوستش بدار، خداوند دوستش بدار. پیامبر این جملات را فرمود و با دست نیز اشاره می‌کرد.

این حدیث از طریق مالک و اسحاق غریب است. گروه زیادی از انس این را روایت کرده‌اند. وی می‌گوید حدیث مالک را از جزاز طریق حدیث قداحی ننوشتیم و لذا به آن متفرّد است.»<sup>(۲)</sup>

ابونعیم می‌گوید:

---

\* عبارت پیامبر ﷺ در جنگ خیبر در مورد علی علیه السلام.

۲ - حلیة الاولیاء ۳۳۹/۶

۱ - حلیة الاولیاء ۳۵۰/۴

ابوبکر طلحی و محمد بن عبدالله کاتب گفتند: محمد بن عبدالله حضرت می از حسن بن حماد از مسهر بن عبدالملک بن سلع: از عیسی بن عمر، از اسماعیل بن سدی، از انس نقل می کند: نزد پیامبر ﷺ مرغی بود، فرمود: خداوند محبوب ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. آن هنگام علی وارد شد. پیامبر به او اجازه ورود داد پس مرغ را با ایشان تناول فرمود. (۱)

و نیز می گوید: «ابوبکر بن خالد از محمد بن هارون بن مجمّع از حجاج بن یوسف بن قتیبه از بشر بن حسین از زبیر بن عدی از انس بن مالک که گفت: مرغ بریانی به رسول خدا ﷺ هدیه شد. هنگامی که در حضور آن حضرت گذاشته شد. فرمود: خداوند محبوب ترین بندگانت را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام صدای در آمد. گفتم: کیست؟ گفت: علی. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است.» (۲)

### کتاب حلیة الاولیاء

کتاب (حلیة الاولیاء) از مشهورترین کتاب های ابونعیم اصفهانی و از بهترین آنها، به شمار می رود این کتاب از مرویات سیوطی و ثعالبی و سایرین است. ابن خلکان در این مورد می گوید:

«در کتاب حلیة، از بهترین کتب است.» (۳)

ذهبی گوید: «تصنیفات بزرگ و مشهور در اقطار زمین را نوشته است.» (۴)

سبکی گوید: «حمزة بن عباس علوی گوید: اصحاب حدیث گفتند ابونعیم ۱۴ سال بی نظیر بود. در مشرق و مغرب کسی که از او حافظ تر و دارای اسناد عالی تر باشد، یافت نشد. و می گفتند: هنگامی که کتاب حلیة الاولیاء را نوشت، در زمان حیات، آن را به نیشابور برد. این کتاب را ۴۰۰ دینار خریدند. ابن فضل حافظ

۲- تاریخ اصفهان ۲۳۲/۱.

۱- تاریخ اصفهان ۲۰۵/۱.

۴- العبر ۱۷۰/۳.

۳- وفیات الاعیان ۹۱/۱.

می‌گوید: شیخ ما سلفی، اخبار ابونعیم و کسانی را که از او روایت کرده‌اند که حدود ۸۰ نفر می‌باشند جمع آوری نموده است و می‌گوید: ابونعیم کتابی همچون حلیة الاولیاء را تألیف نکرد. ما آن را از ابی المظفر قاسانی از ابونعیم شنیدیم.<sup>(۱)</sup>

صفدی می‌گوید: «ابونعیم در فنون حدیث کتابهایی را نوشت و در سرزمین‌های مختلف سیر کرد بندگان خدا از او بهره‌مند می‌شدند. کتابهای بسیاری نوشت، از جمله: حلیة الاولیاء و «المستخرج علی الصحیحین» که در آن‌ها احادیثی را که از نظر سند با بخاری و مسلم مساوی است آورده است. و نیز احادیثی که علو سند دارد گویی آن دو از ابونعیم شنیده‌اند احادیثی که گویا کسی که ابونعیم شنیده، شنیده‌اند... هنگامی که کتاب حلیة را نوشت آن را به نیشابور برد این کتاب به چهارصد دینار فروخته شد.»<sup>(۲)</sup>

ابن قاضی شبهه اسدی می‌گوید: «ابونعیم تصنیفات مشهوری دارد از جمله کتاب حلیة که کتاب بزرگ و گرانقدری است.»<sup>(۳)</sup>

در فیض القدیر آمده است که: «می‌گویند هنگامی که این کتاب را نوشت، در زمان حیاتش به ۴۰۰ دینار فروخته شد. و برکت آن مشهور گشت و ارزش آن در خافقین بالا رفت. امام ابی عثمان صابونی در این باره - به طوری در الضوء و سایر کتاب‌ها از او نقل کرده‌اند - گفته است که: هر خانه‌ای که در آن حلیة الاولیاء ابونعیم باشد شیطان وارد نمی‌شود.»<sup>(۴)</sup>

در کشف الظنون آمده است: «.. این کتاب، کتاب خوب و معتبری است...»<sup>(۵)</sup>

دهلوی در شرح حال ابونعیم از (بستان‌المحدثین) چنین می‌گوید: «از کتاب‌های بی نظیر او کتاب حلیة الاولیاء است که نظیر آن در اسلام نوشته نشده است.»

---

۱ - طبقات الشافعیه ۱۸/۴.  
۲ - الوافی بالوفیات ۸۱/۷.  
۳ - طبقات الشافعیه ۲۰۶/۱.  
۴ - فیض القدیر ۲۸/۱.  
۵ - کشف الظنون ۶۸۹/۱.

## شرح حال او

بزرگان پیشوایان و علمای اهل سنت شرح حال ابو نعیم را بیان کرده و او را بسیار ستوده‌اند که می‌توان به منابع زیر مراجعه نمود:

۱- الکامل ابن اثیر ۴۶۶/۹

۲- وفيات الاعیان ۹۱/۱

۳- تذكرة الحفاظ ۱۰۹۲/۳

۴- طبقات القراء ۷۱/۱

۵- العبر ۱۷۰/۳

۶- طبقات السبکی ۱۸/۴

۷- الوافی بالوفیات ۸۱/۷

۸- مرآة الجنان ۵۲/۳

۹- طبقات الأسنوی ۴۷۴/۲

۱۰- طبقات الحفاظ ۴۲۳

در کتاب‌های دیگری هم موجود است که به تفصیل در مجلد حدیث تشبیه آورده شده است.

( ۳۴ )

## تصنیف ابن حمدان در طرق این حدیث

ابوطاهر محمد بن احمد بن علی بن حمدان - که از حافظان مشهور است - طرق

این حدیث را در مجلّدی گرد آورده است. شرح حال نویسان این کتاب را جزء مولّفات وی بر شمرده‌اند.

ذهبی می‌گوید:

«ابن حمدان امام، حافظ الثبت، ابوطاهر، محمّد بن احمد بن علی بن حمدان، خراسانی، مسافرت بسیار نمود. با حاکم ابن البیع مصاحب بود و نزد وی آموزش دید. و از ایشان حدیث شنیده و تألیفاتی دارد. از جمله: طرق حدیث طبر که از ابن البیع شنیده است.»<sup>(۱)</sup>

و نیز می‌گوید:

ابن حمدان حافظ، ابوطاهر محمّد بن احمد بن علی بن حمدان خراسانی، یکی از مصنفین پر سفر است با ابو عبدالله حاکم هم صحبت گشت. از افراد زیر حدیث شنید: ابوبکر طرازی و حافظ ابوبکر جوزقی و أبی الحسین قنطری و أبی طاهر بن خزیمه و زاهر بن أحمد فقیه و ابراهیم بن محمّد بن موسی سرخسی و مانند آن‌ها در نیشابور... مسند بهز بن حکیم و طرق حدیث طبر از او است.

از ابوسعید محمّد بن احمد بن حسین نیشابوری نیز حدیث شنید. در سال ۴۴۱ وفات نمود...»<sup>(۲)</sup>

سیوطی می‌گوید:

«ابن حمدان حافظ، زبر دست، ابوطاهر محمّد بن احمد بن علی بن حمدان خراسانی یکی از مصنفین پر سفر است با حاکم مصاحبت کرد و نزد وی آموزش دید. از طبرانی و جوزقی نیز حدیث شنید. طرق حدیث طبر و مسند بهترین حکیم از او است. در سال ۴۴۱ وفات یافت.»<sup>(۳)</sup>

---

۱ - سیر اعلام النبلاء ۶۶۳/۱۷. ۲ - تذکرة الحفّاظ ۱۱۱۱/۳.

۳ - طبقات الحفّاظ ۴۲۶.

( ۳۵ )

### روایت ابوالحسن عطار

ابن مغزلی می‌گوید: «ابوالحسن أحمد بن مظفر بن احمد عطار فقیه شافعی رحمته الله در قرائتی که بر او داشتم در سال ۴۳۴، بر او قرائت نمودم. گفتم از ابومحمد عبدالله بن محمد مزنی ملقب به ابن سقا حافظ واسطی رحمته الله از ابوالحسن علی بن محمد بن صدقه جوهری واسطی رحمته الله - در سال ۳۰۳ - از محمد بن زکریا بن دوید عبدی از حمید طویل از انس بن مالک نقل نموده که گفت: مرغ بریانی به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه شد. پیامبر فرمود: خداوند محبوب‌ترین افراد نزد خودت و نزد پیامبر را به سوی من بفرست تا از این غذا بخورد. در این هنگام علی آمد. و گفت: ای انس به من اجازه ورود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بده. گفتم: پیامبر مشغول کاری است. سپس علی بازگشت و مدت کمی نگذشت که دوباره بازگشت. گفت: به من اجازه ورود بر پیامبر صلی الله علیه و آله بده. گفتم: پیامبر مشغول کاری است. مجدداً بازگشت پس از مدت کمی بار دیگر مراجعت نمود و فرمود: ای انس به من اجازه ورود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بده. خواستم همان چیزی را که در بار اول و دوم گفته بودم بگویم. اما پیامبر صلی الله علیه و آله از داخل اتاق کلام علی را شنید و فرمود: ای ابوالحسن داخل شو، چه چیز تو را از آمدن بازداشت؟ گفت: ای رسول خدا، این بار سومی است که می‌آیم هر بار انس مرا رد می‌کرد و می‌گفت: پیامبر مشغول کاری است. پیامبر فرمود: ای انس، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: ای رسول خدا، دعای شما را شنیدم. دوست داشتم آن مرد یکی از قوم من باشد، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس هرکس قوم خود را دوست دارد.»<sup>(۱)</sup>

---

۱ - مناقب علی بن ابی طالب ۱۵۶.

## شرح حال او

ذهبی در حوادث سال ۴۴۱ می‌گوید: «أحمد بن مظفر بن أحمد بن یزید و اسطی عطّار، ابوالحسن، راوی مسند مسدّد از ابن سقا در شعبان این سال وفات نمود.»<sup>(۱)</sup>

### (۳۶)

#### روایت ابوبکر بیهقی

ابوبکر أحمد بن حسین بیهقی - کسی که بنظر صاحب مشکات، رساندن سند حدیث به وی مانند رساندن آن به رسول خدا ﷺ است - حدیث طیر را روایت نموده است.

ابن جوزی می‌گوید:

«زاهر بن طاهر از اسماعیل بن عبدالرحمن صابونی و ابوبکر بیهقی از محمد بن عبدالله اندلسی از سلیمان بن أحمد لخمی از أحمد بن سعید بن فرقد جدی از أبو حمة محمد بن یوسف یمامی از ابوقرة یوسف بن طارق از موسی بن عقبه از ابی النضر سالم غلام عمر بن عبیدالله از أنس بن مالک نقل می‌کند که گفت: «نزد رسول خدا ﷺ ایستاده بودم که به آن حضرت مرغی هدیه شد. ایشان فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن تا با من از این غذا بخورد. در این هنگام علی آمد. من گفتم: رسول خدا مشغول کاری است. او مجدداً آمد و داخل شد. رسول خدا ﷺ به او فرمود: به سوی من بیا، سپس با یکدیگر آن را خوردند.»<sup>(۲)</sup>

می‌گوییم: ابن جوزی نسبت به این طریق سکوت کرده است و سکوت او در حکم اقرار به صحّت حدیث است. در گذشته هم این طریق تحت عنوان «أحمد بن سعید بن فرقد جدی» نقل شد. و بر صحّت آن اطلاع یافتید.



موفق بن أحمد مکی خوارزمی می‌گوید:

«شیخ زاهد حافظ ابوالحسن علی بن أحمد عاصمی خوارزمی از قاضی امام شیخ القضاة اسماعیل بن أحمد حافظ از پدرش ابوبکر أحمد بن حسین بیهقی از ابوعلی حسین بن محمد بن علی رودباری از ابوبکر محمد بن مهرویه بن عباس بن سنان رازی از ابوحاتم رازی از عبیدالله بن موسی از اسماعیل بن أزرق از أنس بن مالک نقل کرد که گفت:

به رسول خدا ﷺ پرنده‌ای هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. با خود گفتم: خداوندا این شخص را مردی از انصار قرار ده. سپس علی آمد. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. او رفت و دوباره آمد. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. او رفت و سپس بازگشت. رسول خدا ﷺ فرمود: در را باز کن، در را گشودم. علی داخل شد. فرمود: ای علی چه می‌گویی؟ گفت: این مرتبه سومی است که آنس مرا باز می‌گرداند می‌پندارد شما مشغول کاری هستید. فرمود: ای آنس چه چیز تو را بر این کار وا داشت؟ گفت: دعای شما را شنیدم و دوست داشتم آن مرد مردی از قوم من باشد. پیامبر ﷺ فرمود: هرکس قوم خود را دوست دارد.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

بیهقی از بزرگان پیشوایان اهل سنت و از حافظان مشهور آنها است دانشمندان عامه او را بسیار ستوده‌اند. و در منابع زیر شرح حال وی آمده است:

۱- معجم البلدان ۵۳۸/۱

۲- الأنساب ۳۸۱/۳

۱- مناقب امیرالمؤمنین ۶۴.

۲۵۰ / خلاصه عبقات الانوار (حدیث طبر)

۳- التاريخ الكامل ۵۲/۱۰

۴- وفيات الاعيان ۷۵/۱

۵- تذكرة الحفاظ ۱۱۳۲/۲

۶- دول الاسلام ۲۶۹/۱

۷- المختصر فى اخبار البشر ۱۸۵/۲

۸- طبقات لسبکی ۸/۴

۹- الوافی بالفیات ۳۵۴/۶

۱۰- طبقات الحفاظ ۴۳۳

... و کتاب‌های دیگر. خلاصه گفته‌های سبکی در شرح حال بیهقی چنین است:

«أحمد بن حسین بن علی بن عبدالله بن موسی حافظ، ابوبکر بیهقی نیشابوری خسروجردی، امام بیهقی یکی از پیشوایان مسلمین و هدایت کنندگان مؤمنان و دعوت کنندگان به ریسمان محکم الهی و فقیه جلیل و حافظی بزرگ و اصولی متبحر زاهد و خاضع در برابر خدا بود. به یاری اصول و فروع دین قیام کرد. کوهی از کوه‌های علم بود. بعد از آن یگانه زمان و تکسوار عصر خود شد. او از متبحرترین و خوش فهم‌ترین آنان و خوش ذوق‌ترین آنان گردید، به تصنیف مشغول گشت. تصنیفات او به هزار جزء می‌رسد. هیچ کس شرایطی مانند آن نداشته است.

کتاب سنن کبیر او، در علم حدیث از نظر ترتیب و تهذیب و نیکویی کتابی مانند آن تألیف نشده است. اما کتاب معرفة السنن و الآثار او به گونه‌ای است که هیچ فقیه شافعی از آن بی‌نیاز نیست. از شیخ امام (پدر) علیه السلام شنیدم که می‌گفت: مراد شناخت و آگاهی فقیه شافعی نسبت به سنن و آثار است. اما کتاب مبسوط فی نصوص الشافعی که در نوع آن کتابی مانند آن نوشته نشده است. نیز کتاب الاسماء و الصفات که من مانند آن را نمی‌شناسم و نیز کتاب الاعتقاد و دلائل النبوة و کتاب

شعب الایمان و کتاب مناقب الشافعی و کتاب دعوات کبیر که قسم می خورم که هیچ کدام از آن هانظیری ندارد. اما کتاب خلافتیات که پیش از او، کسی مانند آن را تألیفات نکرده است. این کتاب یک طریق مستقل حدیثی است که جز فرد مبرز در فقه حدیث کسی توانایی نوشتن آن را ندارد.

عبدالغفار گفته است: بیهقی بر سیره علما بود. از دنیا به کمی قانع و آراسته به زهد و ورع بود. در آخر عمر به زادگاه خود برگشت و همان جا وفات نمود. شیخ ما ذهبی می گفت: بیهقی یگانه زمان خود و یکتا در میان اقران و حافظ زمان خود بود... و امام الحرمین گفته است: هیچ پیرو شافعی نیست جز آن که شافعی بر او منت دارد مگر بیهقی که او بر شافعی منت دارد...»

### ( ۳۷ )

#### روایت اَبی غالب بن بشران نحوی

ابن مغزلی می گوید: «محمد بن سهل نحوی رضی الله عنه به صورت اذن بر ما حدیث نمود که ابونصر احمد بن محمد بن احمد بن سهل بن مردویه بزّاز در صفر سال ۴۰۰ به صورت املاء بر آنان حدیث نمود از احمد بن عیسی ناقد از صالح بن مسمار، و از ابن اَبی فدیك از حسن بن عبدالله از نافع از انس بن مالک: روزی برای پیامبر مرغی آوردند. پیامبر فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی بن اَبی طالب آمد و با او آن را خورد.»<sup>(۱)</sup>

#### شرح حال او

۱- ذهبی در حوادث سال ۴۶۲ می گوید: «ابو غالب بن بشران واسطی صاحب اللّغه محمد بن احمد بن سهل معدل حنفی که به ابی خاله شناخته می شود. ۸۲

---

۱ - مناقب علی بن اَبی طالب ۱۶۷.

سال عمر کرد. در عراق کسی از او عالم‌تر به لغت نبود. از احمد بهری و طبقه او حدیث نقل کرده است.<sup>(۱)</sup>

۲- و نیز می‌گوید: «علامه، شیخ ادب، ابو غالب، محمد احمد بن سهل بن بشران واسطی، لغوی حنفی معدّل. جدّ مادری او، پسر عموی محدّث اَبی الحسین بن بشران است. تولّد وی در سال ۳۸۰ بود از... حدیث شنید. از وی روایت کرده‌اند...

احمد بن صلح جیلی می‌گوید: ابو غالب یکی از شاهدان شهر واسط بود. عالم به ادب و روای آن، ثقه، و متبحّر در علم نحو بود. در زمان خود در علم لغت شیخ عراق گشت برای کسب این علم، به سوی او بار سفر می‌بستند و در نیمه رجب سال ۴۶۲ از دنیا رفت. می‌گوییم: به پیری رسید و عمر زیاد کرد.»<sup>(۲)</sup>

۳- عبدالقادر قرشی: «... یکی از پیشوایان لغت بود. در سال ۳۸۰ به دنیا آمد، حدیث شنید و نیز به نقل حدیث پرداخت. فضل الله محمد عراقی از او روایت کرد. سمعانی درباره او گوید: یکی از پیشوایان علم لغت است او مردی فاضل و با تبخّر و شیخ عراق در زمان خود بود. در سال ۴۶۲ از دنیا رفت.»<sup>(۳)</sup>

۴- یافعی: «و در آن سال امّام اللغوی ابو غالب...»<sup>(۴)</sup>

## (۳۸)

### روایت ابن عبدالبرّ

ابن عبدالبرّ حدیث طیر را در زمره فضائل مولای ما امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند آن جا که می‌گوید:

سه پرنده به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را

---

۱- العبر حوادث ۴۶۲. ۲- سیر اعلام النبلاء ۲۳۵/۱۸.

۳- الجواهر المضيّه فی طبقات الحنفیه ۱۰/۲.

۴- مرآة الجنان حوادث ۴۶۲.

سند حدیث طبر / ۲۵۳

بدینجا هدایت کن تا با من آن را بخورد در این هنگام علی رضی الله عنه آمد. فرمود: ای علی بخور که تو محبوب‌ترین بندگان نزد خدا هستی. <sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

همه بزرگان و شرح حال نویسان در کتاب‌ها و تواریخ، وی را ستوده‌اند و در مدح او مبالغه کرده‌اند و با بهترین صفات از او یاد کرده‌اند، شرح حال وی در کتاب‌های ذیل آمده است:

- ۱- الأنساب قرطبی
- ۲- وفيات الاعیان ۶۶/۷
- ۳- تذكرة الحفاظ ۱۱۲۸/۳
- ۴- المختصر فی أخبار البشر ۱۸۷/۲
- ۵- تتمّة المختصر ۵۶۴/۱
- ۶- مرآة الجنان ۸۹/۳
- ۷- دول الاسلام ۲۷۳/۱
- ۸- طبقات الحفاظ ۴۳۱

### کتاب بهجة المجالس

کتاب (بهجة المجالس و أنس المجالس) نوشته ابن عبدالبر از کتاب‌های معتبر به شمار می‌رود. چنانکه در کتاب کشف الظنون تصریح شده است: «بهجة المجالس و أنس المجالس متعلق به حافظ اَبی عمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبر ثمری قرطبی،

---

۱- بهجة المجالس.

متوفی سال ۴۶۳ است که در یک مجلد است و از کتاب‌های معتبر در زمینه مجالس است و در ۱۲۴ باب مرتب شده است.»

### ( ۳۹ )

#### روایت خطیب بغدادی

خطیب، حدیث طیر را در کتاب تاریخ خود به طرق عدیده روایت کرده است. ابن شهر آشوب می‌گوید: «این حدیث را ابن بطّۀ در ابانۀ از دو طریق روایت کرده و خطیب ابوبکر در تاریخ بغداد از هفت طریق آن را نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup> می‌گوییم: از جمله آنها:

می‌گوید: «تنوخی از ابوالطیب ظفران بن حسن بن فیروزان نخّاس معروف به فافأ در سال ۳۸۴ روایت کرد. از ابوهارون موسی بن محمّد بن هارون انصاری از احمد بن محمّد بن عاصم رازی از حفص بن عمر مهرقانی. و نیز روایت کرد ابوبکر عبدالقاهر بن محمّد بن عترۀ موصلی از ابوهارون موسی بن محمّد انصاری زرقی از احمد یعنی ابن علی خراز از محمّد بن عاصم رازی از حفص بن عمر مهرقانی و او از نجم بن بشیر از اسماعیل بن سلیمان برادر اسحاق بن سلیمان رازی از عبدالملک بن ابی سلیمان از عطاء از آنس بن مالک نقل کرد که گفت:

برای پیامبر ﷺ مرغی آورده شد. پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. پس در این هنگام علی بن ابی طالب آمد و در زد. (حدیث را ذکر می‌کند)<sup>(۲)</sup>

و نیز می‌گوید: «أبو محمّد علی بن حسن بن ابراهیم بن قتیبة جبله قطان از سهل بن زنجله از صباح - یعنی ابن محارب - از عمر بن عبدالله بن یعلی بن مرّة از پدرش از جدّش از آنس بن مالک نقل می‌کند که گفتند: به پیامبر ﷺ پرنده‌ای هدیه شد.

---

۱ - مناقب آل ابی طالب ۲/۲۸۲. ۲ - تاریخ بغداد ۹/۳۶۹.

فرمود: خداوندا محبوب‌ترین اصحاب من نزد خودت را بفرست تا با من این پرنده را بخورد. (و حدیث را ذکر کرد)»<sup>(۱)</sup>

و نیز می‌گوید: «حسن بن ابی بکر از ابوبکر محمد بن عباس بن نجیح از محمد بن قاسم نحوی أبو عبدالله از ابو عاصم از ابی الهندی از انس نقل می‌کند که گفت:

نزد پیامبر ﷺ پرنده‌ای آورده شد و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من بخورد. در این وقت علی آمد. من دوبار مانع او شدم. بار سوم آمد، به او اجازه دادم. پیامبر فرمود: ای علی چه چیز تو را بازداشت؟ گفت: این سومین باری است که آمدم، ولی انس من را از داخل شدن بازداشت فرمود: ای انس چرا مانع شدی؟ گفت: ای رسول خدا دعای شما را شنیدم، پس دوست داشتم آن فرد، مردی از قوم من باشد. پیامبر ﷺ فرمود: مرد قوم خود را دوست دارد.»<sup>(۲)</sup>

و نیز می‌گوید: در کتاب عبیدالله بن أحمد نحوی معروف به جحجیح خواندم که او از احمد بن کامل شنیده است که او گفت: محمد بن موسی بربری به ما گفت: پیرمردی را در مسجد جامع رصافه (محلّی در بغداد) در سال ۲۹، دیدم که قد بلند و سیاه بود و با حناء خضاب کرده بود. از او شنیدم که می‌گفت: از انس بن مالک شنیدم: به پیامبر ﷺ پرنده‌ای هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من از این پرنده بخورد.» و حدیث را ذکر کرد. درباره آن پیرمرد پرسیدم. گفته شد او دینار خادم انس بن مالک است.»<sup>(۳)</sup>

گفتم: حافظ خطیب بغدادی درباره سند حدیث اول و دوم و نیز دو حدیث آخر سکوت کرده و فقط گفته است: ابوالهندی و دینار و دوراوی ناقل از انس مجهولند.

\* سپس خطیب این حدیث را در کتاب (موضح اوهام الجمع التفریق) چنین

نقل می‌کند:

۲- همان ۱۷۱/۳.

۱- تاریخ بغداد ۳۷۶/۱۱.

۳- تاریخ بغداد ۳۸۲/۸.

«ابوالحسن محمد بن أحمد رزقویه می گوید: عثمان بن احمد دقاق - به صورت املاء بر ما حدیث کرد - از احمد بن قاسم بن مساور جوهری از عبیدالله بن عمر بن عسیره ابوسعید جشمی از یونس بن ارقم از مسلم بن کیسان ضبی از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چند پرنده هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت را نزد من بیاور. انس گفت: گفتم: خداوندا کاش آن را مردی از انصار قرار دهی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو اولین مردی نیستی که قوم خود را دوست دارد. علی وارد شد و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را دید فرمود: نزد من بیا.» (۱)

خطیب می گوید: «حسن بن محمد خلیل از محمد بن اسحاق قطعی از احمد بن نصر بن طالب از عبدالملک بن یحیی بن عبدالله بن بکیر از پدرم از عبدالله بن محمد بن مغیره از ابی خلیل حدیث می کند که گفت: انس بن مالک رضی الله عنه برای من نقل کرد: ام ایمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرنده ای هدیه کرد. حضرت فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این پرنده بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب رضی الله عنه داخل شد. پیامبر فرمود: به سوی من بیا.

أحمد بن نصر می گوید: ابوالخلیل نامش عائذ بن شریح است.» (۲)

\* بسیاری از بزرگان با این اسانید، حدیث طبر را از خطیب نقل کرده اند از جمله: حافظ ابن عساکر در تاریخ دمشق در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث شماره ۶۲۸، ۶۳۸ حافظ ابن کثیر در تاریخ خود ۳۵۱/۷.

و حافظ گنجی در کفایة الطالب ۵۹.

در صفحات بعد ان شاء الله روایت خطیب را از کلام شهاب الدین احمد ملاحظه خواهید نمود.



## شرح حال او

۱- سمعانی: «امام ابوبکر أحمد بن علی بن ثابت بن أحمد بن مهدی، خطیب حافظ ثابتی بغدادی، صاحب تصنیفات در حدیث است که از جمله آن‌ها کتاب تاریخ مدینه السّلام بغداد، مشهورتر از آن است که ذکر شود...»<sup>(۱)</sup>

و نیز در آن آمده است: «... او پیشوای بی رقیب و حافظ بلامنزاع در دوران خود بود. نزدیک به صد کتاب نوشت که ستون اصحاب حدیث گشت. از جمله آن‌ها تاریخ مدینه السّلام بغداد است.»<sup>(۲)</sup>

۲- سمعانی در جای دیگر می‌گوید: «خطیب در ردیف قدماء حافظان و ائمه بزرگان مانند یحیی بن معین و علی بن مدینی و أحمد بن ابی خثیمه و در طبقه آنهاست. وی علامه زمان خود بود. و این شأن بر او همچون لباس نیکو و بهجت و طراوت بود. او صاحب هیبت و وقار، فضل و نجابت، و مقامی والا بود. در آنچه می‌نوشت و می‌گفت و جمع آوری می‌نمود، مورد اعتماد و راستگو و بسیار خبره و مورد اتکا بود. خوش گفتار و خوش خط، در قرائت حدیث فصیح، در خلق و اخلاق، شکل و چهره در درجه کمال بود. علم حدیث و حفظ آن به او منتهی می‌شد. و حفاظ رحمه الله به او ختم می‌شدند...»<sup>(۳)</sup>

۳- ابن خلّکان می‌گوید: «حافظ ابوبکر خطیب بغدادی... صاحب تاریخ بغداد و کتب مفید دیگری است. وی از حافظان متقن، و علماء متبحر بود. اگر اثری جز همین کتاب تاریخ نداشت در فضل او کافی بود. زیرا این کتاب دال بر اطلاع و علم بسیار او است. نزدیک به صد کتاب نوشت. فضائل خطیب بغدادی مشهورتر از آن است که وصف شود... علم حدیث و حفظ آن، در آن دوران به او منتهی می‌شد...»<sup>(۴)</sup>

۴- ذهبی: «خطیب، امام یگانه، صاحب تصنیفات و ختم‌کننده حافظان، در سال

---

۱- الأنساب ثابتی. ۲- الأنساب - خطیب.

۳- ذیل تاریخ بغداد - خطی ۴- وفیات الاعیان ۹۲/۱.

۳۹۲ به دنیا آمد. آثار بسیاری نوشت. در این مقام متقدم بود و بر همسان‌های خود چیره گشت. وی احادیث را جمع و تصنیف و تصحیح کرد و به جرح و تعدیل و شرح آن‌ها پرداخت. به طور مطلق حافظ‌ترین اهل زمان خود و از بزرگان شافعیه بود ... ابن ماکولا می‌گوید: ابوبکر از جمله آخرین دانشمندان و بزرگانی بود که در شناخت و حفظ و اتقان در احادیث رسول خدا ﷺ دیدیم. و در شناخت علل حدیث و اسناد آن خبره بود. و به صحیح و غریب و مفرد و منکر و مطروح آن علم و آگاهی داشت. در بین علمای بغداد بعد از ابوالحسن دارقطنی همانند او یافت نشد. از ابوعبدالله صوری سؤال کردم: «خطیب یا ابونصر سنجری کدامیک حافظ‌تر است؟ در پاسخ خطیب را برتری آشکار نسبت به ابونصر دانست. مؤتمن ساجی می‌گوید: بغداد بعد از دارقطنی حافظ‌تر از ابوبکر خطیب، به خود ندید.

ابوعلی بردانی می‌گوید: شاید خطیب خود، مانند خودش را هم ندیده باشد... ابواسحاق شیرازی فقیه می‌گوید: ابوبکر خطیب در شناخت حدیث و حفظ آن شبیه دارقطنی و امثال او بود. ابوالفتیان حافظ می‌گوید: خطیب پیشوای این زمینه بود و مانند او را ندیدم... سلفی می‌گوید: از شجاع ذهلی دربارهٔ خطیب پرسیدم گفت: پیشوایی مصنف و حافظ بود، که مانند او دیده نشد...»<sup>(۱)</sup>

۵- ذهبی هم چنین می‌گوید: «خطیب، حافظ کبیر، امام محدث شام و عراق...»<sup>(۲)</sup>

۶- و نیز ذهبی دربارهٔ حوادث سال ۴۶۳ می‌گوید: «ابوبکر خطیب، احمد بن علی بن ثابت بن أحمد بن مهدی بغدادی حافظ، یکی از پیشوایان سرشناس و صاحب تألیفات منتشر شده در جهان اسلام است. در سال ۳۹۲ به دنیا آمد... و هفتم ذی حجه در بغداد از دنیا رفت. خدا او را بیامرزد.»<sup>(۳)</sup>

۷- ابن اثیر: در حوادث سال مذکور می‌گوید: «در این سال، در ماه ذی حجه

۱- سیر اعلام النبلاء ۲۷/۱۸. ۲- تذکره الحفاظ ۱۱۳۵/۳.

۳- العبر ۲۵۳/۳.

خطیب ابوبکر أحمد بن علی بن ثابت بغدادی صاحب تاریخ و کتاب‌های بسیار در بغداد از دنیا رفت. او امام دنیا در زمان خود بود. از کسانی که جنازه او را حمل کردند شیخ ابواسحاق شیرازی بود.»<sup>(۱)</sup>

۸- ابوالفداء: «خطیب، امام دنیا در زمان خود بود از کسانی که جنازه او را حمل کردند، شیخ ابواسحاق شیرازی بود. خطیب، کتاب تاریخ بغداد را نوشت که حاکی از اطلاعات گسترده او است.. وی از جمله حافظان متبحر بود. وی فقیه بود. البته حدیث و تاریخ بر فقاہت او غلبه داشت. در جمادی الآخر سال ۳۹۲ به دنیا آمد. خطیب در زمان خود حافظ مشرق و أبو عمر یوسف بن عبدالبر صاحب الاستیعاب حافظ مغرب بود. هر دو در این سال از دنیا رفتند. خطیب جانشین نداشت. او بیش از ۶۰ کتاب نوشت و همه آن‌ها را وقف کرد. خدا او را بیامرزد.»<sup>(۲)</sup>

برای آگاهی بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید:

- ۱- معجم الادباء ۱۳/۴
- ۲- الوافی بالوفیات ۱۹۰/۷
- ۳- مرآة الجنان ۸۷/۳
- ۴- طبقات السبکی ۲۹/۴
- ۵- طبقات الحفاظ ۴۳۴
- ۶- تتممة المختصر ۵۶۴/۱
- ۷- النجوم الزاهرة ۸۷/۵
- ۸- الخمیس ۳۵۸/۲
- ۹- طبقات الاسنوی ۲۰۱/۱

---

۲- المختصر فی اخبار البشر ۱۸۷/۲.

۱- الکامل ۶۸/۱۰.

(۴۰)

### روایت ابن مغزلی

ابن مغزلی حدیث طیر را به طرق متعدّد و الفاظ مختلف روایت کرده است. صریح عبارات او از این قرار است: (۱)

«أبو یحییٰ زکریّا بن أحمد بلخی از محمد بن ابراهیم حلوانی از یوسف بن عدی از حماد بن مختار - از اهل کوفه - از عبدالمملک بن عمیر از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا ﷺ غذایی هدیه شد. هنگامی که غذا در حضور آن حضرت گذاشته شد، فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور که با من غذا بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد و در را کوبید. انس گوید گفتم: کیست؟ گفت: من علی هستم. گفتم: پیامبر ﷺ مشغول کاری است. به این ترتیب علی رضی الله عنه سه بار آمد و من هر بار او را رد می‌کردم. تا این که با پایش به در زد و داخل شد. پیامبر ﷺ به من فرمود: چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفتم: دوست داشتم آن فرد، مردی از قوم من باشد.»

### حدیث طائر و طرق آن:

ابوالحسن أحمد بن مظفر بن أحمد عطار فقیه شافعی رحمته الله در قرائتی که بر او داشتم و در سال ۴۳۴ آن را تأیید کرد - گفتم: برای شما روایت می‌کنم از ابو محمد عبدالله بن محمد بن عثمان مزنی ملقب به ابن سقا حافظ واسطی - خدایش بیامرزد - از ابوالحسن علی بن محمد بن صدقه جوهری - خدایش بیامرزد در سال ۳۰۳ - از محمد بن زکریّا بن دوید عبدی از حمید طویل از انس بن مالک که گفت: به

---

۱ - مناقب علی بن ابی طالب ۱۵۶ - ۱۷۵.

پیامبر ﷺ کبوتر بریانی هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و نزد پیامبرت را بفرست تا با ما از این غذا بخورد. انس گوید: در این وقت علی رضی الله عنه آمده گفت: ای انس به من اجازه ورود بر رسول خدا ﷺ را بده می‌گوید: گفتم پیامبر مشغول کاری هستند سپس بازگشت. مدّت زیادی نگذشت که مجدداً برگشت و گفت: ای انس به من اجازه ورود بر پیامبر ﷺ را بده گفتم: پیامبر مشغول کاری هستند. علی رضی الله عنه بازگشت. ولی مدّت زیادی نگذشت که بار دیگر آمد و گفت: ای انس به من اجازه ورود بر پیامبر ﷺ را بده. خواستم همان مطلبی را که بار اول و دوم گفت بگویم که پیامبر ﷺ از داخل خانه کلام علی را شنید و فرمود: ای ابالحسن داخل شو. چه چیز تو را از ورود باز داشت؟ گفت: ای رسول خدا دوبار آمدم و این بار سوم است. و هر بار انس مرا باز می‌گرداند و می‌گفت: پیامبر ﷺ مشغول کاری هستند. پیامبر فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: ای رسول خدا دعای شما را شنیدم دوست داشتم که مردی از قوم من مشمول این دعا باشد. پیامبر ﷺ فرمود: ای انس هرکس قوم خود را دوست دارد.

ابوبکر أحمد بن محمد بن عبد الوهّاب بن طاوان سمسار - در قراءتی که بر او داشتم، در سال ۴۴۹ آن را تأیید کرد - گفتم: بر شما روایت می‌کنم از قاضی ابوالفرج أحمد بن علی بن جعفر بن محمد بن معلی حنوطی حافظ واسطی و قاضی أبوعلی اسماعیل بن محمد بن طیب فقیه عرّاف واسطی - در قرائتی که بر او داشتم و او آن را تأیید کرد - به او گفتم: ابوبکر احمد بن عبید بن مفضل بن سهل بن بری واسطی و ابوغالب محمد بن احمد بن سهل نحوی - در سال ۴۵۴ از ابوالحسن معدّل حافظ واسطی از ابوالحسن أسلم بن سهل ازاز معروف به بحشل واسطی از وهب بن بقیّه ابومحمد واسطی از اسحاق بن یوسف أزرَق - که او هم واسطی است - از عبدالملک بن اُبی سلیمان از انس بن مالک نقل کرد که گفت: بر محمد بن حجاج وارد شدم. گفت: ای اباحمزه از رسول خدا ﷺ برای ما حدیثی بگو که بین تو و آن حضرت واسطه‌ای نباشد. گفتم: حدیث بگوئید که حدیث، ریسمان پیچیده‌ای است که بعضی، بعضی دیگر را می‌کشد. سپس انس حدیثی از علی بن اُبی طالب نقل کرد.

محمد بن حجاج گفت: آیا از علی برای ما حدیث می‌گویی؟ ابوتراب را رها کن! آنس عصبانی شد و گفت: آیا دربارهٔ علی این چنین می‌گویی؟ به خدا حال که این گونه می‌گویی حدیثی که از رسول خدا ﷺ دربارهٔ علی ع شنیدم می‌گویم که بین من و پیامبر احدی واسطه نیست:

روزی به رسول خدا ﷺ پرنده‌ای هدیه شد. ایشان از آن تناول فرمود. مقداری از آن و مقداری از نان باقی ماند. هنگامی که صبح شد، آن را خدمت حضرت آوردم. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این وقت مردی آمد و در زد. آرزو کردم از انصار باشد. دیدم علی است. گفتم: (رسول خدا مشغول کاری است.) سپس او بازگشت. رسول خدا ﷺ دوباره فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من از این پرنده بخورد. پس مردی آمد و در زد. باز هم دیدم علی است. گفتم: هم اکنون اینجا بودی؟ علی ع بازگشت. آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من از این پرنده بخورد. باز هم دیدم علی است. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. باز هم دیدم علی است. رسول خدا ﷺ صدای او را شنید. رسول خدا ﷺ فرمود: به او اجازه ورود بده. چون رسول خدا ﷺ علی را دید و فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.

اسلم می‌گوید: این حدیث را افراد زیر از آنس بن مالک روایت کرده‌اند:

یوسف بن ابراهیم واسطی، اسماعیل بن سلیمان أزرق، زهری، اسماعیل سدی  
اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، ثمامه بن عبدالله بن آنس و سعید بن زری.

ابن سمعان می‌گوید: سعید بن زری آن را از آنس روایت کرده است. گروهی از آنس حدیث را روایت کرده‌اند، از جمله:

سعید بن مسیب، عبدالملک بن عمیر، مسلم ملائی و سلیمان بن حجاج طائفی  
و ابن ابی الرجال مدنی و ابوالهندی و اسماعیل بن عبدالله بن جعفر و یغتم بن سالم  
بن قنبر و سایرین.

ابن سمعان می‌گوید: ابن اسلم در گفتار خود که سعید بن زریبی از انس روایت کرده دچار توهم شده است زیرا سعید بن زریبی آن را تنها به واسطه ثابت بنانی از انس نقل کرده است.

ابوطالب محمد بن احمد بن عثمان روایت کرد به او گفتم: ابوبکر احمد بن ابراهیم بن حسن بن شاذان بزّاز بغدادی از محمد بن حسین بن حمید بن ربیع از جدّش از عبدالله بن موسی از اسماعیل بن ابی مغیره، از انس بن مالک که گفت: به رسول خدا ﷺ چند پرنده هدیه شد. آن را بین همسرانش تقسیم نمود به هر کدام از آنها سه پرنده رسید. به برخی از آنان دو پرنده. دو عدد را نزد پیامبر ﷺ فرستادم. فرمود: خواندا محبوب‌ترین بندگانت نزد خودت و رسولت را نزد من بیاور تا با من از این غذا بخورد. با خود گفتم: خداوندا او را مردی از انصار قرار بده. در این هنگام علی آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: بنگر چه کسی دم در است؟ نگاه کردم دیدم علی است گفتم: رسول خدا مشغول کاری است. پس آمدم و در حضور رسول خدا ایستادم علی مجدداً آمد. پیامبر فرمود: انس نگاه کن چه کسی دم در است؟ نگاه کردم دیدم علی است. این کار سه بار انجام داده شد پس در را گشودم علی عاشقاً داخل شد و در حال حرکت و من پشت سر او بودم.

رسول خدا ﷺ فرمود: چه چیز مانع آمدن تو شد؟ گفت: این سومین باری است که انس مرا رد می‌کند و می‌پندارد شما مشغول کاری هستید. سپس رسول خدا ﷺ به من فرمود: چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفتم: ای رسول خدا دعای تو را شنیدم دوست داشتم مردی از قوم من باشد، سپس رسول خدا ﷺ فرمود، هرکس قوم خود را دوست دارد. هرکس قوم خود را دوست دارد، هرکس قوم خود را دوست دارد.

محمد بن احمد بن عثمان روایت کرد که ابا الحسین محمد بن مظفر بن موسی بن عیسی حافظ بغدادی به طریقه اذن برای آن‌ها روایت کرد از محمد بن موسی خضرمی در مصر از محمد بن سلیمان از احمد بن یزید از زهیر از عثمان طویل از انس بن مالک که گفت: به پیامبر ﷺ پرنده‌ای هدیه شد که از خوردن آن خوشش

آمد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را بیاور تا با من از این پرنده بخورد. در این وقت علی آمد و اجازه ورود بر پیامبر ﷺ را خواست. گفتم: اجازه نیست - دوست داشتم مردی از انصار باشد - علی رفت و سپس بازگشت و گفت: اجازه ورود به من بده. پیامبر کلام او را شنید و فرمود: ای علی وارد شو. سپس فرمود: به سوی من بیا.

محمد بن احمد بن عثمان از ابو عمر بن عباس بن حیویه خزّاز از ابوبکر أحمد بن ابراهیم بن حسن بن شاذان بزّاز بغدادیان به طریقه اذن روایت کرد که حسین بن محمد برای آن‌ها حدیث کرد از حجّاج بن یوسف بن قتیبه اصفهانی از بشر بن حسین از زبیر بن عدی از انس که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی بریان هدیه شد. هنگامی که نزد آن حضرت قرار داده شد، پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. انس گوید: با خود گفتم خدایا او را مردی از انصار قرار ده. در این وقت علی آمد به آرامی در را کوبید. گفتم: کیست؟ گفت: علی، گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. حضرت بازگشت.

نزد رسول خدا ﷺ بازگشتم شنیدم بار دیگر می‌گوید: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من از این پرنده بخورد. با خود گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده. در این وقت علی آمد و در را کوبید. گفتم: مگر نگفتم رسول خدا ﷺ مشغول کاری هستند. علی بازگشت. و من به سوی رسول خدا ﷺ بازگشتم. شنیدم بار سوم می‌گوید: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من از این پرنده بخورد. سپس علی آمد و در را به شدت کوبید. رسول خدا ﷺ فرمود: باز کن، باز کن! هنگامی که پیامبر، علی را دید، فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا، به سوی من بیا. علی نزد رسول خدا ﷺ نشست و با آنحضرت مرغ را تناول نمود.

محمد بن علی به طریقه اجازه برای ما نقل کرد: از اباحفص عمر بن أحمد بن شاهین واعظ از محمد بن حسین جورابی از ابراهیم بن صدقه از نعیم بن سالم از انس که گفت: به رسول خدا ﷺ پرنده‌ای هدیه شد... و حدیث را ذکر کرد.



ابوطالب محمد بن أحمد بن عثمان بغدادی - که در واسط بر ما وارد شد و من بر او قرائت کردم و او به آن اقرار کرد - برای ما روایت کرد. گفتم: بر شما روایت می‌کنم از عمر بن أحمد بن شاهین أبو حفص - به طریقه اذن - از یحیی بن محمد بن صاعد، از ابراهیم بن سعید جوهری از حسین بن محمد از سلیمان بن قرم از محمد بن شعیب از داود بن علی بن عبدالله بن عباس از پدرش از جدش ابن عباس که گفت: نزد پیامبر ﷺ پرنده‌ای آورده شد. فرمود: خداوندا مردی را نزد من بیاور که خدا و رسولش او را دوست دارند. در این هنگام علی آمد. ایشان فرمود: به سوی من بیا. این حدیث غریبی است که حسین مروزی از سلیمان بن قرم در نقل آن متفرد است و جز ابراهیم بن سعید آن را روایت نکرده است.

ابوطالب محمد بن علی بن فتح حربی بغدادی - در آنچه برای من نوشت - روایت کرد از اباحفص عمر بن أحمد بن شاهین از نصر بن قاسم از عیسی بن مساور جوهری که گفت: نعیم بن سالم بن قنبر - که در سال ۱۹۰ او را دیدم و یغتم بن سالم گفت: در ۱۱۲ سال بودم که انس بن مالک به من گفت: روزی به رسول خدا ﷺ مرغ بریانی هدیه شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان - یا آن که او را دوست داری - شک از عیسی مساور جوهری است - نزد من بیاور. در این وقت علی آمد و من او را بازگرداندم، دوباره آمد و من او را بازگرداندم. مرتبه سوم یا چهارم وارد شد. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی چه چیز مانع تو شد - یا چه چیز ورود تو را به تأخیر انداخت - گفت: من آمدم ولی انس مرا بازگرداند. دوباره آمدم اما انس مرا بازگرداند، باز هم آمدم ولی انس مراراً کرد پیامبر به من گفت: ای انس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ آیا امیدوار بودی که او مردی از انصار باشد؟ گفتم: بله. فرمود: ای انس آیا در میان انصار بهتر از علی کسی هست؟ یا آیا در میان انصار افضل از علی کسی هست؟

ابوالقاسم عبدالواحد علی بن عباس بزار واسطی از ابوالقاسم عبیدالله بن محمد أحمد بن أسد بزاز از محمد بن عباس بن أحمد ابومقاتل از عباس از ابو عاصم از ابی الهندی از انس نقل کرد: روزی به پیامبر ﷺ پرنده‌ای داده شد و فرمود: خداوندا

محبوب‌ترین بندگان را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد و فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.

محمد بن احمد بن سهل نحوی رضی الله عنه - به طریقه اذن - برای ما روایت کرد از ابانصر احمد بن محمد بن سهل بن مردویه بزاز که برای آنها به طریقه املاء در سال ۴۰ روایت کرد از احمد بن عیسی ناقد از صالح بن مسمار از ابن ابی فدیك از حسن بن عبدالله از نافع از انس بن مالک که پرنده‌ای در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذاشته شد. فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. می‌گوید: در این وقت علی بن ابی طالب آمد و با پیامبر آن را تناول نمود.

ابوغالب محمد بن حسین بن ابی صالح مقرئی عدل از ابونصر احمد بن احمد سهل بن مردویه بزاز از ابوبکر احمد بن عیسی ناقد از ابراهیم بن محمد بن هیثم از عبیدالله بن عمر قواریری از یونس بن ارقم از مسلم بن کیسان از انس بن مالک روایت کرد که گفت: چند پرنده به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شد. آن‌ها در حضور آن حضرت قرار داده شد. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور. با خود گفتم: خدایا ای کاش آن را مردی از انصار قرار دهی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: تو اولین کسی نیستی که قوم خود را دوست دارد. در این هنگام علی آمد و در زد و چون داخل شد، پیامبر فرمود: به سوی من بیا.

حسن بن موسی از هلال بن محمد بن جعفر بن سعدان ابوالفتح از اسماعیل بن علی بن رزین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی بزاز - در حران - از وهب بن بقیه از ابوجعفر سباک از انس بن مالک نقل کرد که گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغ بریانی هدیه شد که زنی از انصار هدیه کرده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد. آن مرغ در حضور آن حضرت قرار داده شد. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان از اولین و آخرین را بر من وارد کن، تا با من از این مرغ بخورد. انس گوید: با خود گفتم خدایا او را مردی از قوم من از انصار قرار ده. در این هنگام علی آمد و در را کوبید. من او را رد کردم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کار من آگاه نبود.

دوباره فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت از اولین و آخرین را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد. گفتم: خدایا او را مردی از قوم من از انصار قرار ده. در این هنگام علی آمد و بار دیگر او را رد کردم.

هنگامی که بار سوم آمد، رسول خدا به من فرمود: برخیز و در را برای علی باز کن. برخاستم و در را گشودم. علی به همراه پیامبر آن مرغ را تناول نمود. آن دعا در حق او بود.

ابوالحسن علی بن الحسین بن طیب صوفی واسطی - در قرائتی که بر او در محرم سال ۴۳۵ داشتیم به او گفتم: روایت کرد ابوالقاسم عبیدالله بن أحمد بن جعفر بن محمد صفار از قاضی القضاة ابو محمد عبیدالله بن أحمد بن معروف که گفت: بر ابوبکر محمد بن ابراهیم بن نیروز انماطی قرائت شد، من می شنیدم: از محمد بن عمر بن نافع از علی بن حسن از خلیل - که همان ابن دعلج است از قتاده از انس که گفت: به حضور رسول خدا ﷺ مرغ بریانی بردم آن حضرت نام خدا را برد و از آن خورد و سپس فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و من را بیاور. انس گوید: پس علی آمد و در را کوبید. گفتم: تو کیستی؟ گفت: علی هستم. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. سپس رسول خدا ﷺ لقمه‌ای از آن را خورد و مانند کلام اول را تکرار کرد. باز صدای در آمد. گفتم: کیستی؟ گفت: علی هستم. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. باز پیامبر لقمه‌ای از آن را خورد و پیامبر همان کلام بار اول و دوم را گفت. بار سوم در زد و صدا را بلند کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس در را بگشا سپس علی ﷺ داخل شد. وقتی پیامبر ما را دید تبسم نمود و فرمود: خدا را سپاس که تو را آن فرد (محبوب‌ترین بندگان) قرار داد. در هر لقمه‌ای دعا نمودم که خدا محبوب‌ترین بندگان نزد خودش و من را بیاور. پس آن شخص تو بودی. علی گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث کرد سه مرتبه در را زدم، انس مرا رد می‌کرد. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: انسان به خاطر دوستی قومش مورد ملامت نیست.

ابوبکر احمد بن محمد بن عبدالوهاب بن طاوان سمسار به طریق اجازه برای ما

روایت کرد که ابواحمد بن عبدالله بن احمد بن عمر بن شوذب مقرئی واسطی برای آنان روایت نمود از ابو عبدالله محمد بن حسین بن سعید زعفرانی عدل واسطی از ابوالأحوص محمد بن هیشم از یوسف بن عدی از حماد بن مختار مردی از اهل کوفه از عبدالملک بن عمیر از انس...

و نیز برای ما روایت نمود عمر بن عبدالله بن عمر بن شوذب از محمد بن حسین بن زیاد یعنی نقاش از ابوالجارود مسعود بن محمد - درامله - از عمران بن هارون از نعیم از انس...

و برای ما روایت نمود: عمر بن عبدالله بن عمر بن شوذب از احمد بن عیسی از ابراهیم بن محمد بن هیشم از عبیدالله بن عمر قواریری از یونس بن أرقم از مسلم بن کیسان از انس...

و برای ما روایت نمود عمر بن عبدالله از عیسی بن محمد بن جریح یعنی طوماری از محمد بن عبدالله بن سلیمان از حسن بن حماد از مسمر بن عبدالملک از عیسی بن عمر از سدّی...

و برای ما حدیث نمود عمر بن عبدالله از أحمد بن محمد عبدالله بن زیاد از احمد بن حسن از حسن بن حماد از مسهر بن عبدالملک بن سلع همدانی از عیسی بن عمر از اسماعیل سدّی...

و نیز برای ما روایت نمود عمر بن عبدالله از پدرش رضی الله عنه از احمد بن عمّار از قطن بن نسیر ذراع ابو عبّاد از جعفر - که همان ابن سلیمان ضبعی است - از عبدالله بن مثنی از عبدالله بن انس از انس...

و نیز روایت نمود برای ما [پدرم] عبدالله بن عمر از محمد بن اسحاق سوسی از حسین بن اسحاق دقیقی از بشر بن هلال از جعفر بن سلیمان از عبدالله بن مثنی بن عبدالله از عبدالله بن انس که گفت: انس گفت: ...

و نیز عمر بن عبدالله روایت می کند برای ما از محمد بن عثمان بن سمعان معدل از اسلم بن سهل از وهب بن بقیه از اسحاق بن یوسف أزرق از عبدالملک بن أبی

سلیمان از انس بن مالک...

و نیز عمر بن عبدالله برای ما روایت می‌کند از ابراهیم بن محمد از صالح بن مسمار از ابن ابی فدیك از حسن بن عبدالله از نافع از انس بن مالک...

و نیز عمر بن عبدالله از محمد بن یونس بن حسین از ابوجعفر حسن بن علی بن ولید فسوی از ابراهیم بن مهدی مصیصی از علی بن مسهر از مسلم بن ابی عبدالله از انس بن مالک نقل می‌کند...

و نیز عمر بن عبدالله از محمد بن حسن بن زیاد از احمد بن روح مروزی در مرو از علاء بن عمران از خالد بن عبید از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: روزی کنار در خانه پیامبر ﷺ بودم که مردی با یک ظرف پوشیده آمد و گفت: اجازه ورود دارم؟ گفتم: بلی، آن مرد ظرف را در حضور رسول خدا قرار داد، که در آن مرغ بریانی بود. و گفتم: ای رسول خدا دوست دارم از این غذا میل کنید. پیامبر فرمود: آن را بپوشان سپس دستهای خود را بلند کرد و فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگانت را بر من وارد کن تا در این غذا با من همراه شود. انس گوید: هنگامی که این مطلب را شنیدم، گفتم: خدایا این دعا را در حق مردی از انصار قرار ده سپس به دنبال مردی از انصار خارج شدم.

در همان حال علی وارد شد و گفت: آیا اجازه دارم؟ گفتم: نه. چیزی جز حسد مرا بر آن کار و نداشت. علی بازگشت. راست و چپ می‌نگریستم تا ببینم آیا مرد انصاری پیدا می‌شود، ولی کسی را نیافتم. در این حال بازگشت و گفت: آیا اجازه دارم؟ در این هنگام پیامبر ﷺ صدا زد: اجازه بده. پس علی با پیامبر ﷺ در غذا همراه شد. در آن روز دوستی علی رضی الله عنه در قلب من پایدار گشت.

عمر بن عبدالله گوید: این کلمات نقاش در حدیث مروزی است. در حدیث محمد بن یونس آمده است که انس گفت: به رسول خدا ﷺ مرغ بریانی هدیه شد. آن‌گاه در حضور آن حضرت قرار داده شد و فرمود: خداوند کسی را بر من وارد کن که تو او را دوست داری و من نیز او را دوست دارم در این هنگام علی آمد... دنباله

حدیث را ذکر کرد.

«ابوطالب محمد بن علی بن محمد بن بیع بغدادی رضی الله عنه در واسط نزد ما آمد از ابو عبدالله محمد بن بکران نقل کرد که گفت: حسین بن اسماعیل کاملی از عبدالاعلی بن واصل از عون بن سلام از سهل بن شعیب از بریده بن سفیان از سفینه - که خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود - حدیث کرد که او گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند پرنده هدیه شد. ام ایمن بعضی از آن‌ها را نگاه داشت. هنگامی که صبح شد آن را به حضور حضرت آورد حضرت فرمود: این چیست ام ایمن؟ گفت: این قسمتی از آن غذایی است که دیروز به شما هدیه شد. فرمود: مگر تو را نهی نکردم از این که برای روز بعد غذایی را ذخیره کنی. هر روز، روزی مخصوص به خود را دارد. سپس فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد. در این وقت علی رضی الله عنه داخل شد. پیامبر فرمود: به سوی من بیا. این حدیث، حدیث غریبی از این طریق است.»

### شرح حال او

ابن مغزلی از بزرگان محدثان اهل سنت و از حافظان ثقه و مورد اعتماد آن‌ها است. سمعانی در الأنساب او را مدح کرده و تصریح می‌کند که توسط فرزند او و نیز علی بن طراد وزیر از او روایت می‌کند.

علاوه بر اعتماد بزرگان بر اقوال ابن مغزلی و اعتماد آن‌ها بر نقل وی، علامه حافظ خمیس که شرح حال او در تذکره الحفاظ و العبر و مرآة الجنان و طبقات الحفاظ و سایر کتب آمده است، به واسطه ابن مغزلی املاء حدیث طبر توسط ابن سقا در شهر واسط را نقل نموده و از ابن مغزلی با عبارت (شیخنا) تعبیر می‌کند.

حافظ ذهبی شرح حال ابن سقا را در کتاب تذکره خود آورده و او را به نقل از تاریخ ابن مغزلی و پیشوایی و حفظ... وصف می‌کند و حافظان و علمائی مانند سمهودی و ابن حجر مکی و برزنجی و ابن باکثیر و قندوزی و... و سایرین... به مرویات او در کتب خود احتجاج می‌کنند.

خود دهلوی نیز، ابن مغزلی را در شمار بزرگان علما اهل سنت که در زمینه فضایل علی و اهل بیت کتاب نوشته اند ذکر می کند. و همچنین شاگرد دهلوی رشید در کتاب (عزّة الرّاشدین) و مولوی حیدر علی فیض آبادی در (ازالة الغین) به همین منوال عمل کرده اند.

### ( ۴۱ )

#### روایت اَبی مظفر سمعانی

وی حدیث طبر را به دو طریق روایت کرده است:

«از عمران طائی نقل شده است که گفت: از انس شنیدم که می گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این غذا بخورد. در این هنگام علی آمد و اجازه ورود خواست. انس می گوید: من دوست داشتم که آن فرد از انصار باشد. و لذا گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری هستند. سپس علی رضی الله عنه بار دوم آمد. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری هستند. سپس بار سوم آمد. باز هم گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری هستند. علی مرا کنار زد و داخل شد. هنگامی که رسول خدا ﷺ او را دید فرمود: به سوی من بیا.» (۱)

و نیز روایت کرده است که:

«از سدی از انس بن مالک مقل شده که گفت: نزد پیامبر ﷺ مرغی بود. فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. سپس علی آمد و آن حضرت تناول فرمود.» (۲)

---

۱ - الرّسالة القوامیه فی مناقب الصّحابة - خطّی.

۲ - الرّسالة القوامیه - خطّی.

## شرح حال او

۱- عبدالکریم بن محمد سمعانی: «جدّ ما، امام ابومظفر منصور بن محمد بن عبدالجبار سمعانی، پیشوای بی رقیب عصر خود، در فن خود بی نظیر بود. من نمی‌توانم، حتی برخی از مناقب او را توصیف کنم. هرکس که نوشته‌های او را مطالعه کند و منصف باشد جایگاه عالی او را خواهد شناخت. وی تفسیر نیکو و شیرینی نوشته است که هرکس آن را مطالعه کند، لذت خواهد برد. در مجالس به املاء حدیث می‌پرداخت. و درباره هر حدیثی کلامی مفید ارائه می‌نمود. در این زمینه تصنیفاتی دارد. مانند: منهاج اهل السنّة، الانتصار، الرد علی القدریه، و...

در اصول فقه کتاب القواطع را نوشت که در این فن از سایر نوشته‌ها کفایت می‌کند. در زمینه اختلاف روایات کتاب البرهان را نوشت که مشتمل بر حدود ۱۰۰۰ مسأله مورد اختلاف است. و نیز الأوسط و المختصر را نوشت که در آفاق و اقطار ملقّب به الاصطلام گشت. در آن به ردّ زید دبوسی پرداخت و به پاسخ نوشته‌هایی که جمع کرده بود پرداخت.

سمعانی فقیهی اهل مناظره بود. در سال ۴۶۲ در حجاز به مذهب شافعی درآمد ولی آن را مخفی نمود و اظهار نکرد تا این که به مرور رسید. در تغییر مذهب دچار سختی‌ها و دشمنی‌ها شد ولی استقامت ورزید و به آنچه می‌خواست رسید. مجالس و عطا او بسیار پر نکته و پر فائده بود.

در کوچکی و بزرگی حدیث بسیار شنید و روایات بسیاری از او منتشر گشت اصحاب و شاگردان بسیاری داشت. نام او شایع شد.

در مرو از پدرش و ابوحاتم احمد بن حسین کراعی و ابوبکر محمد بن عبدالصمد ترابی معروف به ابن ابی الهیثم و از جماعت بسیاری در عراق و حجاز و جرجان و خراسان حدیث شنید و هزار حدیث حسن را از صد شیخ خود، جمع آوری کرده و از هر شیخ ۱۰ حدیث نقل نموده است.

من (عبدالکریم سمعانی) عده‌ای از اصحاب جدم سمعانی را درک نمودم و نزد



دو نفر از آن‌ها فقه آموختیم. نام آن دو نفر عبارتند از: ابی حفص عمر بن محمد بن علی سرخسی و ابی اسحاق ابراهیم بن أحمد بن محمد مروروزی - خدا هر دو را بیامرزد - .

أبونصر محمد بن محمد بن یوسف قاشانی در مرو و ابوالقاسم جنید بن محمد بن علی قانی در هرات و ابوطاهر محمد بن ابی بکر سنحی در بلخ و ابوبکر أحمد بن محمد بشار جرجردی در نیشابور و ابوالبدر حسان بن کامل بن صخر قاضی در طوس و ابومنصور محمود بن أحمد بن عبدالمنعم بن ماشادة در اصفهان و گروه زیادی که از ۵۰ نفر بیشترند از او حدیث نقل کرده‌اند.

ولادت سمعانی در ذی الحجّة سال ۴۲۶ و وفات او در روز جمعه ۲۳ ربیع الاوّل ۴۸۹ و در محلّ اقصی سنجدان یکی از قبرستان‌های مرو دفن شده است. ۵ فرزند داشت. ابوبکر محمد پدر من، ابومحمد الحسن، ابوالقاسم أحمد و ابن مراهق و یک دختر. این دو به مدّت کوتاهی بعد از مرگ پدر از دنیا رفتند. (۱)

۲- ذهبی: «ابوالمظفر سمعانی... علامه حنفی که بعداً شافعی شد. در این مذهب (حنفی) بر پدر خود ابومنصور برتری داشت. از ابوغانم کراعی و گروهی حدیث شنید. سپس شافعی گشت. و تصنیفاتی پدید آورد. و اصحابی داشت. در ربیع الاوّل در ۶۳ سالگی وفات نمود.» (۲)

۳- یافعی: «امام علامه سمعانی... پیشوای بی رقیب عصر خود بود که موافق و مخالف بدان اذعان داشتند...» (۳)

۴- سبکی: «امام بزرگوار، عالم زاهد با ورع، یکی از پیشوایان دنیا ابوالمظفر ابن الأمام ابی منصور ابن سمعانی، دارای منزلت رفیع و جایگاهی بلند و شهرت و آوازه بود. یکی از کسانی بود که نام او زمین را فرا گرفته و نشر او عالم را معطر نموده است.»

---

۱ - الأنساب - سمعانی. ۲ - العبر ۳/ ۳۳۶.

۳ - مرآة الجنان - حوادث سال ۴۸۹.

سپس سبکی به شرح حال ابوالمظفر می‌پردازد و او را ثنای بسیار می‌گوید. آن گاه کلمات بزرگان را درباره‌اش ذکر کرده و می‌گوید: از جمله موارد ستایش پیشوایان در حق شیخ ابوالمظفر این موارد است:

امام الحرمین می‌گوید: اگر فقه یک لباس پوشیدنی بود ابوالمظفر برازنده آن بود. ابوالقاسم ابن امام الحرمین می‌گوید: ابوالمظفر بن سمعانی یک شافعی زمان خود بود. علی بن ابی القاسم صفار می‌گوید: هنگامی که با ابوالمظفر مناظره می‌کنم، گویی با یکی از تابعین در مناظره هستم. عبدالغافر فارسی می‌گوید: ابوالمظفر در فضل و زهد و ورع یگانه زمان خود بود. نوه او حافظ ابوسعید بن امام ابوبکر بن ابی‌المظفر سمعانی پیشوای بی‌رقیب و در دوران خود بی‌نظیر بود. من نمی‌توانم برخی از مناقب او را شرح دهم. هرکس تصنیفات او را مطالعه کند و منصف باشد، جایگاه علمی او را می‌شناسد. تفسیر شیرین و نیکویی دارد که هرکس آن را مطالعه کند، از آن لذت خواهد برد. در مجالس احادیثی همچون منهاج السنه و الأنتصار و الرد علی القدریه و... را املا کرد. در اصول فقه قواطع را نوشت که انسان را از هرچه در این فن نوشته شده است بی‌نیاز می‌کند. در علم خلاف، برهان را نوشت که نزدیک به هزار مسأله مورد اختلاف را در بردارد. و نیز الأوسط المختصر را نوشت که الاصطلام نامیده شد. این کتاب در ردّ ابی زید دبوسی است. و در آن به شبهاتی که جمع آوری کرده است، پاسخ داده است. این موارد را در الأنساب ذکر کرده است. می‌گوییم: درباره سمعانی برتر و برجسته‌تر از برهان امام الحرمین نمی‌شناسم. بین آن دو در حسن، عموم و خصوص برقرار است.

بازگشت ابوالمظفر از مذهب ابوحنیفه در خانه میکائیل والی شهر و در حضور پیشوایان حنفی و شافعی در ماه ربیع الاوّل سال ۴۶۸ انجام گرفت. به دنبال آن اهل مرو مضطرب گشته و به آشفتگی بین عوام و خصومت و دشمنی میان اهل دو مذهب منجر شد. بطوری که مسجد جامع اقدم بسته شد. روز جمعه شافعی‌ها را ترک گفت. تا اینکه از طرف بلخ نامه‌ای در خصوص او و تشدید علیه وی صادر شد. لذا در جمعه اولین شب ماه رمضان سال ۴۶۸ از مرو اخراج شد. شیخ اجل

ذوالمجد ابن ابی القاسم موسوی و گروهی از اصحاب با او همراه گشتند سپس وارد طوس شده و از آنجا به نیشابور رفت. در نیشابور مردم از وی استقبال عظیمی نمودند. والی نیشابور، نظام الملک، ابی سعد محمد بن منصور، بود. وی ورود ابومظفر را گرامی داشت و لذا با عزت و حشمت وارد شهر شد. مجلس بزرگداشتی برای وی برگزار گشت. به خاطر مهارت و حافظ بسیاری از حکایات و نکات و اشعار بودن، مورد قبول خاص و عام گشت. امر او در مذهب شافعی مستحکم گشت و علو شأن یافت. نظام الملک او را بر همرده‌هایش برتری داد و لذا از پیشوایان مسلمین و ستون‌های دین گشت. وی می‌گفت: چیزی را حفظ نکردم که یادم برود. همه نوشته‌های او مطابق مذهب شافعی است هیچ چیزی طبق مذهب حنیفه در آثار او وجود ندارد. ابومظفر روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سال ۴۸۹ در مرو وفات یافت. (تا این که سبکی می‌گوید) ابن سمعانی در رساله قوامیه - که گویا برای نظام الملک نوشته است - درباره مقدم داشتن دلایل امامت می‌گوید: اهل سنت می‌گویند: ابوبکر برترین صحابه در همه چیز است و گفته است: عده‌ای که در زمان رسول خدا ﷺ به نفاق موسوم گشتند، حدود هشتاد و اندی نفر بودند.»<sup>(۱)</sup>

## ( ۴۲ )

### روایت بغوی

بغوی حدیث طیر را در کتاب (المصابیح) درباره مناقب امام علیؑ روایت کرده و می‌گوید:

«از روایات حسن، حدیثی است که از عمران بن حصین نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمود: علی از من است و من از اویم و او ولی هر مؤمنی است.»

از زید بن ارقم از پیامبر ﷺ نقل شده است: هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. از حبشی بن جناده نقل شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: علی از من است و من از اویم. از جانب من کسی جز خودم یا علی ادای مسئولیت مرا نمی‌کند.

از ابن عمر منقول است که گفت: رسول خدا ﷺ بین اصحاب خود رابطه خوّت و برادری برقرار کرد. در این هنگام علی با چشمانی اشک بار نزد رسول خدا آمد و گفت: بین اصحاب رابطه برادری برقرار فرموده‌اید، ولی بین من و هیچ کس چنین رابطه‌ای برقرار ننموده‌اید.

رسول خدا ﷺ فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی. حدیث غریب است.

از انس منقول است که گفت: نزد پیامبر ﷺ مرغی آورده بودند. پیامبر ﷺ فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی وارد شد و همراه آنحضرت مرغ را تناول فرمود.<sup>(۱)</sup>

بغوی در ابتدای همین کتاب تصریح می‌کند که طبق اعتقاد او، اکثر اخبار این کتاب صحیح، و به نقل عادل از عادل از رسول الله است. پس ذکر حدیث طبر در بین روایات حسن با صحیح بودن آن منافات ندارد. متن عبارت وی چنین است:

«أما بعد این الفاظ از سینه ی نبوت صادر گشته و سنتی است که از معدن رسالت جاری شده است. احادیثی است که از سید مرسلین و خاتم پیامبران از طریق چراغ‌های درخشانی که از چراغدان تقوی خارج گشته نقل شده است و پیشوایان حدیث آن‌ها را در کتب خود وارد نموده‌اند. من آن را برای کسانی که به عبادت روی آورده‌اند، جمع نمودم تا برای آنان بعد از کتاب خدا از سنت‌های رسول او بهره‌ای داشته باشند. و محتویات آن در طاعات و عبادات، یاور آنان باشد اسناد این روایات را به علت طولانی شدن و اعتماد به پیشوایان حدیث نیاوردم. ولی در

بعضی از آنها نام صحابی که حدیث را از رسول خدا ﷺ روایت نموده، بعلت ارتباط با معنای حدیث، آورده‌ام.

احادیث هر باب، به دو نوع صحیح و حسن تقسیم می‌شود. منظور از احادیث صحیح احادیثی است که دو شیخ، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل جعفری بخاری و ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری رضی الله عنهما یا یکی از آن دو در جامع خویش آورده‌اند. و مراد از احادیث حسن احادیثی است که ابوداود و سلیمان بن اشعث سجستانی و ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی و سایر پیشوایان در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند.

و بیشتر آنان احادیث صحیحی هستند که نقل عادل از عادل است. ولی در صحت اسناد به بالاترین درجه شرط شیخین نرسیده است. البته بیشتر احکام از طریق روایات حسن ثابت می‌شود «نه صحیح» و اگر حدیثی ضعیف یا غریب باشد به آن اشاره کرده‌ام. و از ذکر احادیث منکر یا موضوع و جعلی خودداری نموده‌ام. والله المستعان و علیه التکلان.»

### شرح حال او

۱- ابن خلکان: «ابو محمد حسین بن مسعود بن محمد معروف به فراء بغوی، فقیه شافعی محدث و مفسر است - وی دریای علم بود. فقه را از قاضی حسین بن محمد فراگرفت، چنانکه در شرح حال وی آمده است. در زمینه تفسیر کلام خدا نیز به تصنیف پرداخت و مشکلات فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله را توضیح داده به نقل روایت و حدیث پرداخته است. جز در حال طهارت تدریس نمی‌کرد. کتاب‌های بسیاری نوشت... در کتاب الفوائد السفریه که شیخ حافظ زکی الدین عبدالعظیم منذری آن را جمع کرده، دیدم که ذکر شده است که ایشان در سال ۵۱۰ وفات یافته است من این را از خط او نقل کرده‌ام و خدا دانایتر است...»<sup>(۱)</sup>

۲- ذهبی: «بغوی، امام حافظ مجتهد احیاکننده سنت، به خاطر نیت صالحش کتاب‌های او برکت یافت، زیرا او از علمای ربّانی بود. دارای تعبّد و عبادت زیاد و قناعت به کم بود. در سال ۵۱۶ وفات نمود.»<sup>(۱)</sup>

۳- ذهبی در جای دیگر می‌گوید: «محدّث مفسّر، صاحب تصانیف، عالم اهل خراسان... سیدی زاهد و قانع بود.»<sup>(۲)</sup>

۴- یافعی: مانند ذهبی می‌گوید.<sup>(۳)</sup>

۵- علاء الدّین خازن: «شیخ جلیل و عالم بزرگوار، عالم کامل، احیاءکننده سنت، بزرگ امت و امام پیشوایان، فتوا دهنده برای فرقه‌های مختلف، یاری‌کننده حدیث...»<sup>(۴)</sup>

۶- سبکی: «پیشوایی جلیل، با ورع و زاهد، فقیه و محدّث و مفسّر بود که علم و عمل را جمع نموده بود. راه سلف را پیمود. در فقه ید طولانی داشت. ملقب به محیی السنّة و رکن الدّین بود. وی صاحب مقام و منزلتی عالی در دین و تفسیر و حدیث است. در فقه هم نیز نقل و تصنیفات گسترده‌ای داشت. شیخ و امام حقیقتاً، مقام و منزلتی بزرگ داشت. و به اهل تحقیق و کثرت نقل توصیف شده است.»<sup>(۵)</sup>

۷- اسنوی: «امام در تفسیر و حدیث و فقه... او دیندار و با ورع و قانع به کم بود...»<sup>(۶)</sup>

۸- ابن قاضی شبهة: «یکی از پیشوایان است... جامع علوم قرآن و سنت و فقه است.»<sup>(۷)</sup>

۹- خطیب تبریزی: «در فقه و حدیث پیشوا بود. انسانی با ورع و دارای عقیده

---

۲- العبر ۳۷/۴.

۱- تذکرة الحفاظ ۱۲۵۷/۴.

۴- کتاب التأویل، تفسیر خازن مقدّمه.

۳- مرآة الجنان ۲۱۳/۳.

۶- همان ۲۰۵/۱.

۵- طبقات الشافعیه ۷۵/۷.

۷- همان ۲۱۸/۱.

صحیح در دین بود...»<sup>(۱)</sup>

۱۰- سیوطی: «امام فقیه حافظ مجتهد...»<sup>(۲)</sup>

۱۱- داودی: «در تفسیر و حدیث و فقه امام و پیشوا بود...»<sup>(۳)</sup>

۱۲- القاری: «مفسر و محدث و فقیه و از افراد سرشناس بود. بعضی از مشایخ ما می‌گویند: وی سخنی که از اعتبار ساقط باشد ندارد. در علم قرائت ماهر بود. عابد و زاهد و بر طریق سلف صالح، جامع بین علم و عمل بود... جماعتی از بزرگان از او نقل حدیث کرده‌اند مانند حافظ ابوموسی مدینی...»<sup>(۴)</sup>

( ۴۳ )

### روایت رزین عبدی

العبدی در کتاب خود (الجمع بین الصحاح الستة)<sup>(۵)</sup> حدیث طبر را به شرح زیر نقل کرده است:

«از انس بن مالک: روزی نزد پیامبر ﷺ مرغی بود که برای آنحضرت طبخ نموده بودند. پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور که با من بخورد. آنگاه علی عليه السلام وارد شد و با پیامبر آن را تناول نمود.»<sup>(۶)</sup>

---

۱- اسماء رجال المشكاة ۸۰۷/۳. ۲- طبقات الحفاظ ۴۰۰.

۳- طبقات المفسرين ۱۵۷/۱. ۴- المرقاة فی شرح المشكاة، مقدمه.

۵- در (كشف الظنون) درباره کتب سته آمده است: «رزین بن معاویه عبدی متوفی سال ۵۳۴ آن‌ها را جمع آوری کرده و نیز آن را طبق ابواب مرتب نموده است. این کتاب، فقه مالک (موطأ) شرح‌های ابواب بخاری را نیز آورده است. ۶- الجمع بین الصحاح الستة - خطی

## شرح حال او

رزین عبدری، متوفی سال ۵۳۴ از بزرگان ثقات محدثین اهل سنت است.

۱- خطیب تبریزی در ابتدای کتابش (المشکاة) در شمار پیشوایانی که آن‌ها را توصیف می‌کند می‌گوید:

«هنگامی که حدیث را به این پیشوایان منسوب می‌کنم، گویی به پیامبر ﷺ اسناد داده‌ام...» و اینک عبارت خطیب:

«اما بعد، تمسک هدایت جز با پیروی از دستورات صادر شده ایشان ممکن نیست، چنگ زدن به ریسمان الهی جز با بیان کشف مطالب آن کامل نخواهد بود. کتاب مصابیح که آن را امام محیی السنّة و از بین برنده بدعت، أبو محمد حسین بن مسعود فزّاء بغوی - که خداوند درجاتش را رفیع گرداند - تصنیف نموده، جامع‌ترین کتابی است که در موضوع خود نوشته شده است و از لحاظ احادیث پراکنده و نامرتب، ضابط‌مندتر است. لیکن از آنجا که وی راه اختصار را پیموده و سندها را حذف کرده است. برخی ناقدان به آن اشکال کرده‌اند، اگرچه نقل او با توجه به موثق بودن ناقلین همچون اسناد است، ولی در آن افراد سرشناس ندارد. لذا از خداوند طلب خیر نمودم و توجه خود را مبذول این کار ساختم، و مواردی را که فراموش شده، آشکار کردم. و هر حدیثی از آن را در جای خود قرار دادم، آن چنان که پیشوایان مورد اعتماد و راسخ آن را روایت نموده‌اند. افرادی مانند:

ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری و أبو الحسن مسلم بن حجاج قشیری  
ابو عبدالله مالک بن انس أصبحی و ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی و ابو عبدالله  
احمد بن محمد حنبل شیبانی و أبو عیسی ترمذی و أبو داود سلیمان بن أشعث  
سجستانی و أبو عبدالرحمن أحمد بن شعیب نسائی و ابو عبدالله محمد بن یزید بن  
ماجه قزوینی و ابي محمد عبدالله بن عبدالرحمن دارمی و أبو الحسن علی بن عمر  
دارقطنی و ابوبکر أحمد بن حسن بیهقی و أبو الحسن رزین بن معاویه عبدری و  
سایرین.



این افراد به گونه‌ای هستند که هر حدیثی را به آن‌ها منسوب می‌کنم، گویی به پیامبر ﷺ اسناد می‌دهم. زیرا آن‌ها چیزی را باقی نگذاشته‌اند و ما رابی نیاز کرده‌اند. کتاب‌ها و ابواب را مانند آن‌ها به تفصیل بیان کرده‌ام و راه آنان را پیموده‌ام. هر باب را غالباً بر سه فصل نموده‌ام: اول احادیثی که شیخین (بخاری و مسلم) یا یکی از آن دو نقل کرده‌اند. و به این دو اکتفا کردم، زیرا آنان در روایت در علو درجه‌اند، اگرچه دیگران هم در نقل با آنان مشترک باشند. دوم احادیثی است که غیر از پیشوایان مذکور نقل کرده‌اند و سومین قسمت احادیثی است که شامل معنای باب و ملحقات مناسب آن باشد، البته با حفظ شروط. هرچند از خلف و سلف نقل شده باشد.»

از این کلام آشکار می‌شود که «العبدی» از پیشوایان مورد اتفاق و از ثقات راسخ محسوب می‌شود و در امر حدیث مانند بخاری و مسلم و مالک و شافعی و أحمد و سایر اصحاب صحاح و مسانید مورد اعتماد می‌باشد. هرگاه حدیثی به وی منسوب می‌شود مانند آن است که به پیامبر ﷺ اسناد داده شده است. توجه داشته باشید که این مقام افتخاری است که رقیبی ندارد و عظمتی است که کسی بدان عظمت نیست و شخصی مورد اطمینانی که کسی به پای او نمی‌رسد و مورد اعتمادی که به آثار آن نتوان رسید.

۲- ابن اثیر: «اما کتاب رزین را شیخ امام عالم ابو جعفر مبارک بن أحمد بن زریم حدّاد مقری واسطی در سال ۵۸۹ به صورت اجازه برای ما روایت کرد، و می‌گوید: امام حافظ ابوالحسن رزین بن معاویه عبدی کتابش را در سال ۵۲۳ برای ما روایت کرد.»<sup>(۱)</sup>

۳- ذهبی: «در آن سال حافظ رزین بن معاویه عبدی در مکه وفات کرد.»<sup>(۲)</sup>

۴- خطیب تبریزی: «رزین بن معاویه عبدی همان ابوالحسن رزین بن معاویه عبدی حافظ، صاحب کتاب التجرید فی الجمع بین الصحاح می‌باشد که بعد از

۲- الإكمال فی اسماء و الرجال ۸۰۸/۳.

۱- جامع الاصول ۱۲۳/۱.

سال ۵۲۰ از دنیا رفت، خدا او را بیامرزد.»<sup>(۱)</sup>

۵- قاری در رساله اش (الحظّ الاوفر فی الحج الاکبر) می گوید: «اما اطلاق حجّ اکبر عموماً بر حجّ مخصوصی است که طبق لسان مشهور در آن روز عرفه با روز جمعه متفق باشد. و زبان و لسان مردم قلم های حقّند. و یک اصطلاح عرفی است. آنچه مسلمانان آن را نیکو بدانند، نزد خدا نیز نیکو خواهد بود. مقصود ما در این رساله چیزی است که بر این مسأله (حج اکبر) سؤال و جواب شده است. توفیق از خدا است و زمان تحقیق در دست اوست. می گوئیم:

امام زیلعی در شرح کنز الحقائق - که از جمله پیشوایان حنفی است و از محدّثان بزرگ حنفیه است - از طلحة بن عبدالله - وی یکی از عشره مبشّرة است که رضوان و مغفرت الهی شامل آن ها شده است - نقل کرد که پیامبر ﷺ فرمود: برترین روز عرفه وقتی است آن روز که بر جمعه منطبق شود. این حج برتر از هفتاد حجّی است که روز عرفه در غیر جمعه باشد. این روایت را رزین بن معاویه در تجرید الصّحاح نقل کرده است.

اما اینکه برخی محدّثین اسناد این حدیث را ضعیف شمرده اند، بر فرض صحّت، به مقصود ما ضرری نمی رساند. زیرا حدیث در موضوع فضائل اعمال از نظر همه علما و صاحبان کمال معتبر می باشد. و گفته بعضی جاهلان که آن را حدیث جعلی دانسته اند، نیز باطل، ساختگی و مردود است. زیرا امام رزین بن معاویه\* عبدری از بزرگان محدّثین و علماء نقل حدیث آن را نقل نموده، و نقل وی سند مورد اعتماد نزد محققین است. وی آن را در تجرید صحاح الستّه ذکر کرده است. لذا اگر صحیح هم نباشد نمی توان گفت ضعیف است. زیرا با روایتی که وارد شده که عبادت در روز جمعه هفتاد برابر بلکه صد برابر روزهای معمولی پاداش

---

۱ - دوی الاسلام. حوادث سال ۵۳۵ و نیز العبر و مرآة الجنان.

\* موضوع حج اکبر صرفاً بخاطر اینکه ناقل آن عبدری است و در مورد ایشان توصیف فوق آمده است، ذکر شده است.

(۴۴)

### روایت نطنزی

أبو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی در کتابش (الخصائص العلویة)<sup>(۱)</sup> طبق نقل کتاب مناقب ابن شهر آشوب حدیث طبر را نقل کرده است آنجا که می گوید:

«این حدیث را ابن بطّة در الابانة با دو طریق و خطیب در تاریخ بغداد با ۷ طریق روایت کرده اند. أحمد بن محمد بن سعید کتاب الطیر را تصنیف نموده و ترمذی در جامع خود و بلاذری در تاریخش، ابن البیع در صحیحش و أبویعلی در مسندش و أحمد در فضائلش و أبونعیم در کتاب حلیه و نطنزی در خصائص خود آن را نقل کرده اند...»

### شرح حال او

نطنزی از بزرگان حدیث، لغت و ادب است که افراد زیر شرح حال او را بیان کرده و او را ستوده اند:

- ۱- السمعانی، تصریح به قرائت نزد او می کند.<sup>(۲)</sup>
- ۲- الصفدی، وفات او در حدود سال ۵۵۰ ذکر کرده است.<sup>(۳)</sup>
- ۳- یاقوت.<sup>(۴)</sup>

---

۱- ایضاح المکنون ۴۳۰/۱.  
۲- الأنساب نطنزی.  
۳- الوافی بالوفیات ۱۶۱/۴.  
۴- معجم البلدان - نطنز.

(۴۵)

### روایت خطیب خوارزمی مکی

حدیث طبر را موفق بن أحمد مکی، بزرگ خطیب خوارزم روایت کرده است  
وی می‌گوید:

«صمصام الائمه، ابو عفان عثمان بن أحمد صرام خوارزمی از عماد الدین ابوبکر  
محمد بن حسن نسفی از شیخ فقیه ابوالقاسم میمون بن علی میمون، از شیخ زاهد  
ابومحمد اسماعیل بن حسین از ابوالحسن قاضی علی بن حسن بن علی بن مطرف  
خرّاجی بغداد از یحیی بن صاعد از ابراهیم بن سعید جوهری از ابومحمد حسین  
بن محمد بن سلیمان بن حزم از محمد بن شعیب از داوود بن علی بن عبدالله بن  
عباس از پدرش از جدش عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم  
مرغی آورده شد و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و نزد من را  
حاضر کن در این هنگام علی بن ابی طالب وارد شدند. پیامبر فرمود: به سوی من  
بیا.»

و نیز شیخ صالح، عالم یگانه، ابوالفتح عبدالملک بن ابی القاسم بن ابی سهل  
کروجی هروی از مشایخ سه گانه اش قاضی ابی عمر محمود بن قاسم ازدی و ابی  
نصر عبدالعزیز بن محمد تریاقی و ابی بکر أحمد بن عبدالصمد غورجی روایت کرد  
از ابی محمد بن عبدالجبار بن محمد جراحی از ابی العباس محمد بن احمد  
محبوبی از امام حافظ ابی عیسی محمد بن عیسی ترمذی از سدی از انس بن مالک  
نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغی بود. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین  
بندگان نزد خودت و نزد من را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام  
علی علیه السلام آمد و با پیامبر آن را تناول نمود. خطیب خوارزمی - که خداوند از او خشنود  
باد - گفت: ابوعیسی ترمذی این حدیث را در جامع خود نقل کرده است.»

\* به اسناد خود حدیث سوگند دادن علی علیه السلام در روز شوری را نقل کرده است  
که در آن درباره حدیث طبر نیز آمده است که عبارت آن چنین است:

«شیخ امام شهاب الدّین، برترین حافظان، ابوالنجیب سعد بن عبدالله بن حسن همدانی معروف به مروزی - در مطلبی که برای من از همدان نوشت، برای من روایت کرد از حافظ ابوعلی حسن بن احمد بن حسن حدّاد - از شیخ ادیب ابوיעلی عبدالرزاق بن عمر بن ابراهیم طهرانی - در سال چهارصد و هفتاد و سه - از امام حافظ طراز المحدثین ابوبکر أحمد بن موسی بن مردویه اصفهانی از شیخ امام شهاب الدّین ابوالنجیب سعد بن عبدالله همدانی روایت کرد که گفت که این حدیث را امام حافظ سلیمان بن ابراهیم اصفهانی در نامه اش به من از اصفهان در سال ۴۸۸ - از ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه، از سلیمان بن محمّد بن احمد از یعلی بن سعد رازی، از محمّد بن حمید از زاهر بن سلیمان بن حرث بن محمّد از ابی الطفیل عامر بن واثله روایت کرد که گفت:

روز شوری با علی علیه السلام در آن خانه بودم، و شنیدم که علی علیه السلام به آن‌ها می‌گفت: آنچنان با آن‌ها احتجاج می‌کنم که نه عرب و نه عجم از شما نمی‌تواند آن را تغییر دهد. سپس گفت:

همه شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در بین شما کسی قبل از من به وحدانیت خدا گواهی داد؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا کسی از شما، برادری مثل جعفر طیار دارد که در بهشت با ملائکه پرواز می‌کند؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا کسی از شما غیر از من عمویی مانند حمزه دارد که شیر خدا و شیر رسولش و سرور شهیدان باشد؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا کسی از شما همسری مانند همسر من فاطمه دختر محمّد، سرور زنان اهل بهشت دارد؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا کسی از شما مانند دو فرزند من حسن و حسین دارد که آقای جوانان اهل بهشت باشند؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا کسی از شما غیر از من با رسول خدا

ﷺ (ده بار) نجوا کرده که قبل از آن صدقه داده باشد؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا در بین شما کسی هست که رسول خدا به او فرموده باشد «هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست» خدایا دوست او را دوست بدار و با دشمن او دشمن باش، هرکه او را یاری کرد، یاری کن، و دستور داده باشد که این سخن را شاهدان به غایبان برسانند؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا ﷺ درباره او فرموده باشد «خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و نزد من و کسی را که بیشترین محبت را نسبت به تو و من دارد. را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد، و کسی جز من آمده، و آن را خورده باشد؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا بین شما جز من کسی هست که رسول خدا ﷺ درباره او فرموده باشد «فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و از جنگ باز نمی‌گردد تا این که خداوند به دست او پیروزی را نصیب گرداند» زیرا که غیر از من، همگی در حالی که شکست خورده بودند از نبرد بازگشتند؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم که آیا بین شما جز من کسی هست که رسول خدا به نماینده بنی ولیعۀ فرموده باشد «یا به کار خود پایان می‌دهید وگرنه کسی را به سوی شما خواهم فرستاد که جان او مانند جان من است. اطاعت او مانند اطاعت من است و نافرمانی از او مانند نافرمانی از من است. و او شما را با شمشیر خواهد کشت؟ - و آن شخص کسی غیر از من کسی نباشد - گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم که آیا کسی بین شما جز من وجود دارد که رسول خدا درباره او فرموده باشد «دروغ می‌گوید کسی که می‌پندارد که مرا (پیامبر) دوست دارد و با این مرد (علی) دشمن باشد؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا بین شما جز من کسی هست که در یک ساعت، سه هزار فرشته (از جمله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل) بر او سلام کرده

باشند؟ و آن زمانی بود که برای رسول خدا از چاه آب می آوردم؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم آیا بین شما کسی جز من هست که جبرئیل در حق او بگوید (این همان عقد برادری است، و رسول خدا ﷺ فرموده باشد او از من است و من از اویم: و جبرئیل بگوید: من نیز از شما هستم؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا قسم می دهم آیا بین شما کسی جز من هست که درباره او از آسمان ندا بیاید که: شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی جز علی نیست؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا قسم می دهم آیا بین شما جز من کسی هست که طبق فرموده پیغمبر با ناکتین و قاسطین و مارقین جها د کند؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در بین شما کسی هست که رسول خدا ﷺ به او بفرماید: من براساس تنزیل قرآن جنگیدم، و تو براساس تأویل قرآن می جنگی؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم آیا بین شما کسی جز من هست که رسول خدا به او امر کرده باشد که آیات برائت را از ابوبکر بگیرد. سپس ابوبکر گفته باشد: ای رسول خدا آیا درباره من چیزی نازل شده است؟ پیامبر فرموده باشد: این مأموریت را جز علی شخص دیگری از طرف من ادا نخواهد کرد؟ گفتند: نه.

گفت شما را به خدا قسم می دهم آیا بین شما کسی هست که رسول خدا به او فرموده باشد: کسی جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز کافر کسی با تو دشمن نخواهد بود؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید که خداوند تعالی دستور به بستن همه دربها به مسجد و فقط باز بودن در خانه من را داده باشد و شما اعتراض کردید و رسول خدا فرمود: من در خانه های شما را نبستم و من در خانه او را باز نگذاشتم، بلکه خدا در خانه های شما را بست و در خانه علی ع را باز گذاشت؟ گفتند: آری.

گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که پیامبر روز طائف با من تنهایی سخن می‌گفت (نجوا می‌کرد) و چون شما گفتید چرا پیامبر با علی نجوا کرد و با ما نکرد پیامبر فرمود: من با او نجوا نکردم بلکه خدا با او نجوا می‌کرد. گفتند: آری.

گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ فرمود: حق با علی است و علی با حق است، حق هرگونه که او بگردد می‌گردد؟ گفتند: آری.

گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا فرمود: من در بین شما دو چیز گرانبها. کتاب خدا و عترت و اهل بیت خود را برجای می‌گذارم، تا زمانی که به این دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند؟ گفتند: بله.

گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا کسی از شما غیر از من رسول خدا را محافظت می‌کرد؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا بین شما کسی غیر از من با عمرو بن عبدود عامری جنگید آن گاه که او شما را به مبارزه می‌طلبید؟ گفتند: نه.

گفت شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در بین شما کسی هست که خداوند دربارهٔ او آیه تطهیر ﴿انما یرید...﴾ را نازل کرده باشد؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا در بین شما کسی جز من هست که رسول خدا به او فرموده باشد تو سید عرب هستی؟ گفتند: نه.

گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در بین شما کسی جز من هست که رسول خدا ﷺ درباره‌اش فرموده باشد «از خدا چیزی نخواستم مگر آن که برای تو نیز همان را خواسته‌ام»؟ گفتند: نه.

ابوالطفیل می‌گوید: روز شوری بر آستانه در بودم، سر و صدای بین آنان بلند شد. پس شنیدم علی می‌گوید: «مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که به خدا سوگند



من از او به این امر سزوارتر و حق دارتر بودم» با اینحال حرف او را شنیدم و اطاعت کردم. مبادا که مردم به کفر بازگردند و یکدیگر را با شمشیر بزنند، تا اینکه ابوبکر برای عمر بیعت گرفت. در حالی که به خدا سوگند من به این امر از او سزوارتر بودم، ولی باز هم حرف او را شنیدم و اطاعت کردم، از ترس این که مبادا مردم به کفر باز گردند. حال شما می خواهید با عثمان بیعت کنید. ولی اکنون حرف او را نخواهم پذیرفت و اطاعت نخواهم کرد. عمر مرا در بین پنج نفری قرار داد که من ششمین آنها باشم. به خدا سوگند برای من برتری را در صلاح خویش نمی داند و ایشان نیز برای من آن فضیلت و برتری را نمی شناسند، انگار در این مورد همه ما مساوی هستیم. به خدا سوگند اگر بخوام درباره فضیلت و ویژگی های خود سخن بگویم نه عرب و نه عجم آن ها و نه هم پیمانان آن ها و نه حتی هیچ مشرکی نمی تواند حتی یک ویژگی را رد و انکار نماید. سپس گفت:

ای پنج نفر شما را به خدا قسم می دهم آیا کسی از شما به غیر من برادر رسول خدا ﷺ است؟ گفتند: نه.

گفت: آیا کسی از شما جز من هست که عموزاده ای مانند عموزاده من رسول خدا ﷺ داشته باشد؟ گفتند: نه.

گفت: آیا در بین شما کسی هست که مانند من برادری داشته باشد که صاحب دو بال بوده و با ملائکه در بهشت پرواز کند؟ گفتند: نه.

گفت: آیا کسی از شما همسری مانند همسر من فاطمه دختر رسول خدا ﷺ سرور زنان این امت دارد؟ گفتند: نه.

گفت: آیا در بین شما غیر از من کسی دو سبط مانند فرزندان من حسن و حسین دو سبط این امت و دو پسر رسول خدا ﷺ دارد؟ گفتند: نه.

گفت: آیا در بین شما کسی هست که مانند من مشرکین قریش را کشته باشد؟ گفتند: نه.

گفت: آیا کسی از شما هست که پیش از من خدا را پرستیده باشد؟ گفتند: نه.

گفت: آیا کسی از شما هست که جز من به دو قبله نماز خوانده باشد؟ گفتند: نه.

گفت: آیا کسی از شما جز من هست که خدا امر به مودت و دوستی او کرده باشد؟ گفتند: نه.

گفت: آیا در بین شما کسی هست که بتواند ساکن مسجد باشد و مجاز باشد حتی در حال جنابت در آن رفت و آمد کند؟ گفتند: نه.

گفت: آیا بین شما کسی جز من هست که خورشید بعد از غروب کردن بخاطر غروبش برای او بازگشته باشد تا نماز عصر را بخواند؟ گفتند: نه.

گفت: آیا از شما کسی جز من هست که رسول خدا ﷺ هنگامی که مرغ نزد ایشان آورده شد و از آن خوشش آمد دعا کند که خداوند محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاورد تا با من از این مرغ بخورد سپس من آمدم در حالی که از گفته او خبر نداشتم، داخل شدم و پیامبر فرمود: به سوی من بیا؟ گفتند: نه.

گفت: آیا از شما کسی جز من هست که برای رسول خدا ﷺ بیش‌ترین سختی را تحمل کرده باشد، بطوری که در بستر پیامبر خوابیده و با فدا کردن جان خویش از او محافظت کرده باشد؟ گفتند: نه.

گفت: آیا کسی از شما غیر من هست که کتاب خدا او را پاک و مطهر شمرده باشد بگونه‌ای که پیامبر درهای خانه مهاجرین را بسته و در خانه من را به مسجد باز گذاشته باشد به طوریکه دو عموی او حمزه و عباس گفتند: ای رسول خدا، درهای خانه ما را بستی و در خانه علی را باز گذاشتی؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه من در خانه او را گشودم و نه من در خانه‌های شما را بستم. بلکه خدا درب خانه او را باز گذاشت و درهای خانه‌های شما را بست؟ گفتند: نه.

گفت: آیا از شما جز من کسی هست که پس از نزول آیه نجوا: «ای کسانی که ایمان آوردید هنگامی که می‌خواهید با رسول نجوا کنید، پیش از نجوا صدقه پرداخت کنید.» شانزده بار با رسول خدا نجوا کرده باشد؟ آیا جز من کسی هست که به این آیه عمل کرده باشد؟ گفتند: نه.

گفت: آیا کسی از شما جز من هست که متولّی بستن چشمان رسول خدا هنگام وفات باشد؟ گفتند: نه.

گفت: آیا از شما کسی جز من هست که آخرین برخوردش با رسول خدا ﷺ هنگامی باشد که او را در قبر گذاشته باشد؟ گفتند: نه.<sup>(۱)</sup>

بدین گونه، حدیث طبر در میان احتجاج امیر مؤمنان علی علیه السلام آورده شده است. حدیث طبر در دو نامه عمرو بن عاص به معاویه درباره فضایل امیر المؤمنین علیه السلام در که در پاسخ نامه معاویه نگاشته است نیز آمده است.

نصّ عبارت دو نامه طبق روایت خطیب خوارزمی از این قرار است:

«معاویه به عمرو عاص چنین نوشته است:

از معاویه بن ابی سفیان جانشین عثمان بن عفان «پیشوای مسلمین، ذوالنورین و داماد پیامبر، صاحب جیش العسره، چاه دائمی، و بی یار و دشمن فراوان، محاصره شده و در منزلش کشته شده، تشنه و ظالمانه در محراب، گرفتار شمشیرهای فاسقان» به عمرو بن عاص صحابی رسول خدا ﷺ مورد اعتماد پیامبر فرمانده سپاه او در ذات السلاسل، دارای رأی گرانقدر و تدبیر ارزشمند.

اما بعد آتش قلب‌های مؤمنین، و فجایعی که از قتل عثمان ایجاد شده، و آنچه همسایه او از روی حسد و بغض انجام داده و از یاری او خودداری کرده و او را تنها گذاشته و مردم را بر علیه او شورانده، بطوری که او را در محرابش کشته‌اند، بر تو پوشیده نیست. این مصیبت بزرگی است که همه مسلمانان را فرا گرفته است و انتقام خون او از قاتلانش را واجب ساخته است. و من تو را به کسب بهره وافی از ثواب و نصیب کامل از عاقبتی خوش که در جنگ با کسی است که قاتلان عثمان را پناه داده، خواهد بود، فرا می‌خوانم.

عمرو عاص در جواب معاویه چنین نوشت: از عمرو بن عاص صحابی رسول

خدا به معاویه بن ابی سفیان: اما بعد، نامهٔ تو به من رسید. آن را خواندم و سخن تو را فهمیدم. اما آنچه که مرا به آن خوانده‌ای، که عبارت باشد از برداشتن طوق اسلام از گردنم و فرورفتن در ضلالت به همراه تو و یاری تو در باطل و کشیدن شمشیر بر روی علی که او برادر رسول خدا، وصی و وارث و اداکننده دین او، و وفاکننده، به عهد او و همسر دختر رسول خدا، سرور زنان اهل بهشت و پدر سبطین حسن و حسین، آقای جوانان اهل بهشت، اینکار هرگز واقع نخواهد شد. اما این که گفתי: تو جانشین عثمان هستی، راست گفתי، ولی امروز عزل تو از جانشینی او آشکار شده است. زیرا با غیر تو بیعت شده و خلافت تو از بین رفته است. اما آنچه با آن مرا تعظیم و بزرگ نمودی و مرا بدان منسوب نمودی، از اینکه مرا به مصاحبت با پیامبر منسوب کردی و این که من امیر لشکر آنحضرت بوده‌ام، باعث نمی‌شود که به آن فریفته شوم و از راه امت بازگردم. اما نسبتی که به ابوالحسن برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وصی او، در مورد بغض و حسد بر عثمان دادی، و صحابه را فاسق نامیدی، و گمان کردی که او مردم را بر قتل عثمان تحریک نموده، دروغ و فریبی بیش نیست. وای بر تو ای معاویه، آیا نمی‌دانی که ابوالحسن جان خود را فدای رسول خدا نمود و در رختخواب او خوابید در حالی که از سابقین در اسلام و هجرت بود، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره او فرمود: من از اویم و او از من است، جایگاه او نسبت به من همچون جایگاه هارون نسبت به موسی است جز آن که پیامبری بعد از من نیست و در روز غدیر خم در حق او گفتم: بدانید که هرکه من مولای اویم پس علی مولای اوست. خداوندا هرکه او را دوست دارد، دوست بدار و هرکه با او دشمنی می‌کند، دشمن بدار و هرکه او را یاری کرد، یاری نما و هرکه او را رها نمود، خوار و ذلیل فرما. او کسی است که پیامبر روز خیبر درباره‌اش فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. و در موضوع طبر در حق او فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و نزد من را حاضر کن و هنگامی که وارد شد، فرمود، به سوی من بیا، به سوی من بیا، به سوی من بیا. در روز جنگ بنی نضیر درباره او فرمود: علی قاتل فاجران و امام نیکان است، هرکه او را یاری کند، یاری نمی‌شود و هرکه او را رها کند خوار خواهد شد. و

نیز درباره او فرمود: علی امام شما بعد از من است و این گفته را بر من و خواص خود تأکید کرد و فرمود: من در بین شما دو چیز گرانبها یعنی کتاب خدا و عترتم را برجای می‌گذارم و من شهر علمم و علی دروازه اوست.

و تو ای معاویه، می‌دانی آیاتی را که خداوند در فضایل علی نازل نموده است کسی در آن‌ها با او شریک نیست از جمله: «به نذر وفا می‌کنند»<sup>(۱)</sup> و نیز آیه: «سرپرست شما تنها خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند و نماز برپا می‌کنند و در هنگام رکوع زکات می‌دهند»<sup>(۲)</sup> و نیز آیه: «آیا کسی که از ناحیه پروردگارش دارای بینه بوده و شاهدی از طرف خود بدنبال او شهادت می‌دهد مانند کسی است که چنین نباشد؟»<sup>(۳)</sup> و نیز آیه: «مردانی هستند که به عهد خود با خدا وفا کردند»<sup>(۴)</sup> و آیه: «بگو من از شما هیچ اجرت و مزدی نمی‌خواهم جز مودت و دوستی نزدیکانم»<sup>(۵)</sup> و نیز رسول خدا ﷺ به علی عَلِيٍّ فرمود: آیا راضی نیستی که مسالمت با تو مسالمت با من، و جنگ با تو جنگ با من باشد، و تو برادر و ولی من در دنیا و آخرت باشی، ای ابالحسن هرکه تو را دوست دارد مرا دوست داشته است و هرکه تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است و هرکه تو را دوست بدارد خدا او را وارد بهشت می‌کند و هرکه تو را دشمن دارد خدا او را وارد آتش می‌کند.

و نامه تو ای معاویه، که این جواب آن است، چیزی نیست که کسی که عقل یا دین داشته باشد به آن فریفته شود. والسلام. سپس معاویه بار دیگر به عمرو عاص نامه‌ای نوشت و بر او اموال و ولایات را عرضه کرد و پایان نامه خود چند بیت شعر نوشت...»<sup>(۶)</sup>

\* خوارزمی مکی حدیث طبر را با اسناد خود چنین نقل می‌کند:

«شیخ زاهد حافظ ابوالحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی از قاضی امام

- 
- |                       |                                       |
|-----------------------|---------------------------------------|
| ۱ - سوره دهر، آیه ۷.  | ۲ - سوره مائده آیه ۵۵.                |
| ۳ - سوره هود آیه ۱۷.  | ۴ - سوره احزاب آیه ۲۳.                |
| ۵ - سوره شوری آیه ۲۳. | ۶ - مناقب علی بن ابی طالب: ۱۲۱ - ۱۳۰. |

شیخ القضاة اسماعیل بن أحمد واعظ از پدرش ابوبکر احمد بن حسین بیهقی از ابوعلی حسین بن محمد بن علی رودباری از ابوبکر محمد بن مردویه بن عباس بن سنان رازی از ابوحاتم رازی از عبیدالله بن موسی از اسماعیل ازرق از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد با خود گفتم: خدایا این فرد را مردی از انصار قرار بده. در این هنگام علی ع آمد گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. علی ع رفت و سپس باز آمد، گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. بار دیگر رفت و بازگشت سپس رسول خدا ﷺ فرمود: در را باز کن در راگشودم. علی ع داخل شد و پیامبر ص فرمود: ای علی چه می‌گویی؟ گفت: این سومین باری است که آمدم. انس مرا رد کرد، و گمان می‌کند شما مشغول کاری هستید. پیامبر ص فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: دعای شما را شنیدم دوست داشتم آن فرد مردی از قوم من (انصار) باشد. پیامبر ص فرمود: هرکسی قوم خود را دوست دارد.

و نیز صاحب کافی الکفاة امام علی بن ابی طالب را چنین مدح می‌کند:

ای امیرالمؤمنین  
 قلب من نزد شما ایستاده است  
 هرگاه که مدح شما را دوباره به زبان می‌آورم  
 ناصبی می‌گوید (با مدح علی) خلفای سلف را سب می‌کنی  
 چه کسی مانند مولای من علی زاهد است  
 و دنیا را سه طلاقه کرده است و به عهد خود وفا می‌کند؟  
 چه کسی برای خوردن مرغ دعوت شد  
 برای ما فقط برخی از این فضایل کافی است

چه کسی در میان شما وصی مصطفی است  
وصی مصطفی آن کسی است که برگزیده شده است. (۱)  
خطیب خوارزمی می‌گوید:

صاحب کافی الکفاة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را چنین مدح می‌کند:  
او علی (۲) بدر است که در جنگ بدر و غیر بدر  
از نام شمشیرش بدن‌ها به لرزه می‌افتد  
چه اخباری درباره خبیر روایت کرده‌اید  
ولی شما مانند چهارپایان فرار می‌کردید  
و در احد، مردان پشت کردند ولی شمشیر علی  
چهره کفر را سیاه کرد و او سرور بود  
علی در داستان «پرنده» فضیلتی دارد که ذکر آن  
پرواز کرده است چنانکه دشمنان او هم بدان گواهی می‌دهند  
درب خانه او از برترین مساجد بسته نشد  
در حالی که درهای دیگران از آن بسته شد  
الصاحب نیز در مدح آن حضرت چنین می‌گوید:

علی اعلی را شیعی نیست  
نه به خدائی که جز او خدایی نیست  
اساس او اساس پیامبر است که می‌شناسی آن را  
دو پسر او حقیقتاً پسران قابل افتخارند  
حقاً علی به شرف بلندی دست یافته که  
اگر قصد توهم و خیال آن نیز بدان نخواهد رسید

---

۱ - مناقب علی بن ابی طالب: ۴۶ - ۴۵.

۲ - علی علیه السلام، ماه شب چهاردهم (بدر) است.

ای صبح کساء خجسته باش  
از شرح علی آنگاه که او را می‌پوشانی  
ای «طبر» آگاه، خبر از شرفی می‌دهی که  
علی بدان رسید که به اوج آن کس نتواند رسید  
ای سوره براءت، اعلام کن که چه کسی از  
ابلاغ آن خرد نشانده شد و چه کسی متولی آن گشت؟  
ای مرحب کفر چه کسی به تو آن ضربه را  
چشاند که از برخورد با آن کراحت داشتی  
ای عمرو<sup>(۱)</sup> چه کسی با شمشیر خود ترا به کام مرگ فرستاد،  
آنگاه که (به قصد نبرد) با او برخوردی  
آیا دیدید که محمد ﷺ درباره او (علی ع) هشدار می‌داد  
چرا که او را مراقبت کرده و پرورش داده بود  
علی اختصاصاً از کودکی در دامن خود پرورش داده و او را برگزید  
و کارها را بدو سپرد و به برادری بگزید  
همسر او پاره تن پیامبر بود  
و او بهترین مرد و با تقوی‌ترین یافت.<sup>(۲)</sup>  
خوارزمی قصیده زیر را نگاشته است:

آیا تاکنون دو چشم تو در محراب کسی را دیده است مانند ابی تراب، جوانمرد  
میدان نبرد، خوشا به حال ابی تراب که او شیر میدان جنگ و زینت محراب عبادت  
است. شمشیرهایش چون ستاره، او کسی است که خون کفار را به زمین می‌ریزد و  
جایگاه کسی را یارای دفاع نیست، و تقسیم‌کننده (عادلانه) غنائم است. پیامبر شهر  
علم اوست، و بر هدایت آن شهر همچون در آن است. اگر علی نبود، عمر در هیچ

---

۱ - عمرو بن عبدود در جنگ خندق. ۲ - مناقب علی بن ابی طالب ۲۴۰.



سند حدیث طبر / ۲۹۷

مشکلی به هدایت نمی‌رسید و به راه درست راهنمایی نمی‌شد. پیامبر به طبر برخورد و علی را بازگرداند آنکه (انس) بازگرداند. پس تصدیق کن و به تکذیب کننده بگو.\*

### شرح حال او

شرح حال خطیب مکی خوارزمی (متوفی سال ۵۶۸) در بعضی از مجلدات کتاب ما آمده است. از جمله مصادر آن موارد زیر می‌باشد:

- ۱- العقد الثمین فی اعلام البلد الامین ۳۱۰/۷
- ۲- الجواهر المزیئه فی طبقات الحنفیه ۱۱۸/۲
- ۳- انباء الرّواة علی انباء النّحاة ۳۳۳۲/۳۰
- ۴- اعلام الاخبار باعلام فقهاء مذهب النعمان المختار - خطی
- ۵- بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین النحاة ۴۰۱
- ۶- المختصر المحتاج الیه ۲۶۰/۱۵.

خطیب خوارزمی از شاگردان سرشناس جاراالله زمخشری است. و نیز گروهی از بزرگان همچون ناصر بن عبدالسید مطرزی خوارزمی از او حدیث نقل کرده‌اند چنانکه دروفیات الاعیان و معجم الادباء و سایر مصادر شرح حال نامبره آمده است.

---

\* - قصیده چاپ شده در آخر مناقب

(۴۶)

### روایت ملا اردبیلی

ملا اردبیلی در کتاب خود (وسيلة المتعبدين)<sup>(۱)</sup> همان گونه که شیخ حسن بن محمد بن علی سهمی در (الانوار البدریه) متذکر شده است حدیث طیر را روایت کرده است آنجا که می گوید:

«فراء این حیث را در ذیل عنوان غریب - که نوعی از صحیح است - و نیز صاحب جامع الاصول و صاحب الوسیله در فضائلی که مخصوص علی است آن را روایت کرده است.»<sup>(۲)</sup>

می گویم: نص عبارت چنین است:

«از مواردی که فقط علی عَلَيْهِ السَّلَام به آن اختصاص دارد حدیثی است که انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نقل می کند: روزی به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرغی هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من بخورد. در این هنگام علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمد و اجازه ورود گرفت. انس می گوید: من دوست داشتم آن فرد از انصار باشد. لذا به علی گفتم: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشغول کاری است. علی بازگشت. سپس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من بخورد. علی بار سوم بازگشت. گفتم: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشغول کاری است. او مرا کنار زد و داخل شد. هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَام را دید فرمود: بیا، بیا، و در نقل دیگر است که علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمد و با پیامبر از آن مرغ خورد.»<sup>(۳)</sup>

---

۱ - کاشف الطنون می گوید: «وسيلة المتعبدين متعلق به شیخ صالح عمر بن خضر اردبیلی است که نورالدین او را شهید می داند.

۲ - الانوار البدریه فی الرد علی رساله الاعوار الواسطی.

۳ - وسیله المتعبدين ج ۵، ق ۲، ص ۱۶۰.

## شرح حال او

ملاً اردبیلی از بزرگان حافظان مشهور مورد استناد است که علمای اهل سنت وی را بسیار ستوده‌اند. و او را به شایستگی و متدین بودن توصیف کرده‌اند و وی را پیشوای الگوی خود در عقائد اعمالشان قرار داده‌اند... حافظ دمشقی صالحی می‌گوید: «امام حافظ أبو محمد بن عبدالرحمن بن اسماعیل معروف به اَبی شامة در کتاب خود الباعث علی انکار البدع و الحوادث، از ربیع از شافعی رحمته الله نقل می‌کند که گفت: اموری که جدیداً حادث می‌شوند دو گونه‌اند: یکی این که مخالف کتاب یا سنت حدیث و اجماع اند، که این بدعت‌ها و ضلالت هستند. دوم: اموری که در خیر بودن آن‌ها کسی مخالفت ندارد. که این امور ناپسند نیستند. عمر رضی الله عنه در مورد نماز ماه رمضان می‌گوید: بدعت خوبی است. یعنی موردی است که قبلاً نبوده و بعداً به وجود آمده است. یعنی مسائل گذشته را رد نمی‌کند. پس بدعت‌های نیکو به اتفاق جایزند و مستحب می‌باشند. برای کسی که نیت خیر در آن دارد، امید ثواب می‌رود. این نوع بدعت، هر امر جدیدی است که با قواعد شرعی موافق است و با هیچ چیزی مخالف نیست و با انجام آن محذور شرعی لازم نمی‌آید. مانند ساختن مناره‌ها و قلعه‌ها و مدارس مسافر خانه‌ها در راه و سایر موارد خیر که در صدر اوّل نبوده است و موافق با سنت بوده و به عنوان کار نیک است می‌باشد. و مشمول معاونت و یاری در خیر و تقوی می‌باشد.

از بهترین بدعت‌ها، از قبیل بدعت‌هایی است که در زمان ما رایج شده است مانند کاری که در هر سال در شهر اربل در روز تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شود که به صدقات و کار نیک و اظهار سرور و برپا کردن جشن‌ها پرداخته می‌شود، این کارها علاوه بر احسانی که به فقراء پرداخته می‌شود نشانه محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگداشت قلبی او توسط انجام دهنده آن است، و نشانه شکرگزاری خدا در برابر منتی است که گذاشته و رسول خود را که رحمة للعالمین است ارسال فرموده است. اوّلین کسی که در موصل این کار را انجام داد عمر بن محمد ملاً یکی از صالحین مشهور است و دیگران و صاحب اربل در این مسئله به اقتدا کرده‌اند. خدا همه را

بیامرزد.»

می‌گویم: از بزرگان علماء و رجال که به او اقتدا کرده‌اند حافظ سخاوی و حافظ ابن جزری و حافظ ابوشامه و ابن طغریل صاحب (الدر المنتظم) شیخ ابن فضل و یوسف حجّار و ابن بطّاح و امام جمال الدّین و امام ظهیر الدّین و شیخ نصیر الدّین و امام حافظ ابومحمّد امام علامه صدرالدّین و حافظ سیوطی و... سایرین می‌باشند که همه آن‌ها در اقامه شعائر مذکور در روز میلاد رسول اکرم ﷺ به ملاً اقتدا کرده‌اند. این فضیلت بزرگ و منقبت زیبایی است.

مولوی سلامة الله عبارت حافظ صالحی را با همه طول آن در کتاب خود (اشباع الکلام) آورده است. و بر روایات ملاً افرادی مانند حافظ محب طبری و حافظ نورالدّین سمهودی اعتماد کرده و آن را نقل کرده‌اند بلکه کابلی هم در (صواقعه) و دهلوی در کتاب تحفة به احادیث او استناد و تمسک جسته‌اند.

کتاب او (وسيلة المتعبدين) از مشهورترین کتاب‌های نوشته شده در زمینه سیره پیامبر است که دهلوی در رساله خود در (اصول الحدیث) آن را در ردیف سیر، ابن اسحاق و سیره ابن هشام آورده است... و نیز صدیق حسن خان کلام دهلوی را در کتاب خود (الحطّة) آورده است.

( ۴۷ )

### روایت ابن عساکر

ابن عساکر حدیث را از طرق متعدّدی در قسمت شرح حال امیرالمؤمنین عليه السلام در تاریخ خود نقل می‌کند:

«ابوالقاسم بن السمرقندی از ابوالفتح هبة الله بن علی بن محمد طیب بن جارقرشی کوفی در بغداد از ابوالحسن محمد بن جعفر بن محمد تمیمی نحوی - که به ابن نجار کوفی معروف است - از ابوعبدالله محمد بن قاسم بن زکریا محاربی از عباد بن یعقوب نقل می‌کند. از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی از پدرش

از پدرش از جدش از علی که گفت: به پیامبر ﷺ مرغی هدیه شد که به آن حباری می‌گفتند. این پرنده در حضور پیامبر گذاشته شد. در حالی که انس بن مالک آن را می‌پوشاند. پس پیامبر ﷺ دستش را به سوی خدا بلند کرد و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی آمد و اجازه خواست. انس گفت: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. پس علی بازگشت. رسول خدا ﷺ برای بار دوم دعا کرد و باز علی آمد و اجازه خواست. انس گفت: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. علی بازگشت. پس پیامبر ﷺ بار سوم دعا کرد علی آمد این بار او را داخل کرد. هنگامی که رسول خدا ﷺ او را دید فرمود: به سوی من بیا. سپس با آن حضرت مرغ را خورد.

رسول خدا ﷺ به همان حال بود که علی خارج شد. انس گوید: دنبال علی رفتم و گفتم: ای ابوالحسن برای من استغفار کن زیرا نسبت به شما گناهی کرده‌ام بشارتی نیز با خود دارم پس آنچه را که بر پیامبر گذشته بود به ایشان خبر دادم آن حضرت خدا را سپاس گفت و برای من استغفار کرد و از من راضی شد و با بشارت من به ایشان گناه من از بین رفت.

ابوالاعز قراتکین بن اسعد از ابو محمد جوهری از ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان از یحیی بن محمد بن صاعد از ابراهیم بن سعید جوهری از حسین بن محمد از سلیمان بن قرم از محمد بن شعیب از داوود بن علی بن عبدالله بن عباس از پدرش از جدش از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر ﷺ پرنده‌ای آوردند. ایشان فرمود: خداوندا مردی را نزد من بیاور که خدا و رسولش او را دوست دارند، در این هنگام علی ع آمد پیامبر فرمود: به سوی من بیا. و نیز ابوالقاسم بن سمرقندی و ابو غالب احمد بن علی بن حسین هر دو از ابوالحسین بن نقور از محمد بن عبدالله بن حسن از یحیی بن محمد از ابراهیم بن سعید جوهری از ابواحمد حسین بن محمد از سلیمان بن قرم از محمد بن شعیب از داوود بن علی بن عبدالله بن عباس از پدرش از جدش از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر ﷺ پرنده‌ای آورده شد و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن. در این وقت علی آمد.

پیامبر فرمود: به سوی من بیا.

ابومحمّد اکفانی - در قرائتی که داشتم برای من نقل کرد از ابومحمّد عبدالعزیز بن أحمد از ابوالحسن علی بن موسی بن حسین از ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی از محمّد بن مخلد بن حفص عطار از حاتم بن لیث جوهری از عبدالسلام بن راشد از عبدالله بن مثنیٰ از ثمامه از انس که گفت: پرنده‌ای نزد پیامبر ﷺ آورده شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی رضی الله عنه آمد. در خوردن آن با پیامبر همراه شد. دیگران نیز این روایت را از عبدالله بن مثنیٰ از عبدالله بن انس چنین نقل کرده‌اند:

ام مجتبیٰ بنت ناصر گفت که بر ابراهیم بن منصور قراءت شد از ابوبکر مقری از ابویعلی از قطن بن نُسیر از جعفر بن سلیمان ضبعی از عبدالله بن مثنیٰ از عبدالله بن انس از انس بن مالک که گفت: به رسول خدا ﷺ کیکی بریان به همراه نان و ظرف آبی هدیه شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را بیاور تا با من از این غذا بخورد. عایشه گفت: خداوندا او را پدر من قرار ده. و حفصه گفت: خدایا او را پدر من قرار ده. انس گوید من هم گفتم: خدایا او را سعد بن عباده قرار ده. در این حال صدای حرکتی را از درب خانه شنیدم. و من خارج شدم. علی رضی الله عنه را دیدم. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. علی رضی الله عنه بازگشت. دوباره صدای حرکت در را شنیدم باز هم خارج شدم و علی رضی الله عنه را دیدم. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. علی رضی الله عنه مجدداً بازگشت. بار سوم صدای حرکتی را شنیدم و علی سلام کرد. رسول خدا ﷺ صدای او را شنید و فرمود: بین کیست؟ بیرون رفتم. دیدم علی است. سپس آمدم به سوی رسول خدا ﷺ و به او خبر دادم. فرمود: به او اجازه بده. علی داخل شد. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.

ابومحمّد جوهری از ابوالفضل عبیدالله بن محمّد بن عبدالرحمن بن محمّد زهری از عبدالله بن اسحاق مدائنی از عبدالقدوس بن محمّد بن شعیب حبیب از عمویش صالح بن عبدالکبیر بن شعیب از عبدالله بن زیاد ابوالعلاء از سعید بن

مسیب از انس نقل می‌کند که به رسول خدا ﷺ مرغ بریانی هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین اهل زمین نزد خود را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد. انس می‌گوید: در این هنگام علی آمد ولی من مانع او شدم. بار دوم آمد باز مانع ورود او شدم. سپس بار سوم آمد و من مانع ورود ایشان شدم. به این امید که دعا در حق فردی از قوم من باشد بار چهارم آمد. به او اجازه دادم. هنگامی که پیامبر ﷺ او را دید فرمود: خدایا من او را دوست دارم. پس به همراه او از مرغ تناول نمودند.

[و نیز به سند قبل] از عبدالله از ابوهشام محمد بن یزید رفاعی از ابن فضیل از مسلم ملائی از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: ام ایمن به رسول خدا ﷺ مرغ بریانی هدیه کرد. فرمود: خداوندا بر من کسی را وارد کن که او را دوست داری تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام مردی وارد شد و اجازه خواست من نزدیک در بودم. گفتم: پیامبر کار دارد. او بازگشت بار دوم آمد و اجازه خواست گفتم: پیامبر مشغول کاری است. بازگشت و بار سوم آمد و اجازه خواست این بار پیامبر صدای او را شنید و فرمود: به او اجازه بده. [به او اجازه دادم و داخل شد.] در حالی که مرغ نزد پیامبر بود. پس او با پیامبر آن را خوردند.

ابوالقاسم زاهر بن طاهر از ابوعثمان بن سعید بن محمد بن احمد بجیری از زاهر بن احمد از محمد بن نوح نقل می‌کند که بر عبدالقدوس بن محمد بن شعیب قرائت شد از عمویش صالح از عبیدالله<sup>(۱)</sup> بن زیاد ابوالعلاء از علی بن زید از سعید بن مسیب از انس بن مالک که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغ بریانی هدیه شد و فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت روی زمین را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد. انس می‌گوید: در این وقت علی آمد ولی من مانع ورود ایشان شدم. سپس بار دوم آمد و باز هم مانع شدم. سپس بار سوم آمد، من مانع شدم به این امید که دعا در حق مردی از قوم من باشد. سپس بار چهارم آمد به او اجازه دادم داخل شد. هنگامی که

---

۱- در حدیث قبلی و بعدی به صورت «عبدالله» ضبط شده است.

رسول خدا ﷺ او را دید، فرمود: خدایا من او را دوست دارم و سپس او با پیامبر از آن مرغ خورد.

ابوالاعز تراتکین بن أسعد از ابو محمد جوهری از ابو حفص بن شاهین از یحیی بن محمد بن صاعد از عبدالقدوس بن محمد بن عبدالکبیر بن حجاب در بصره از عمویش صالح بن عبدالکبیر از عبدالله بن زیاد ابوالعلاء از علی بن زید از سعید بن مسیب از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: نزد رسول خدا ﷺ مرغ بریانی بود. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین اهل زمین نزد خود را بر من وارد کن تا با من از این بخورد. انس می‌گوید: در این هنگام علی بن ابی طالب وارد شد. ولی من مانع ورود او شدم. سپس بار دوم آمد انس مانع شد. سپس بار سوم آمد و انس مانع ورود او شد. به این امید که دعا در حق مردی از قوم او باشد. سپس بار چهارم آمد به او اجازه داد. هنگامی که پیامبر ﷺ علی را دید. فرمود: من هم او را دوست دارم. پس پیامبر همراه علی مرغ را تناول نمودند.

ابن شاهین می‌گوید: نقل عبدالقدوس بن محمد از عمویش در این حدیث متفرد است. و خبر ندارم کس دیگری این را نقل کرده باشد. این حدیث حسن و غریب است.

ابوالقاسم بن سمرقندی از ابوالقاسم بن سعده از حمرة بن یوسف از ابو احمد بن عدی از جعفر بن أحمد بن عاصم و به سند دیگر ابو محمد بن اکفانی از پدرش ابوالحسین از ابوالحسن بن سمسار از ابوالحسین أحمد بن علی بن ابراهیم انصاری از ابو محمد جعفر بن عاصم بن رواس از محمد بن مصفی از حفص بن عمر از موسی بن سعد از حسن از انس نقل می‌کند که نزد پیامبر ﷺ پرنده‌ای کوهی آورده شد. فرمود: خداوندا مردی را نزد من حاضر کن که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و در این هنگام علی در را کوبید. انس گفت: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. - اکفانی اضافه می‌کند که انس گفت: دوست داشتم آن مرد یکی از انصار باشد - سپس بار دوم آمد انس گفت: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. سپس بار سوم آمد. فرمود: بگذار علی وارد شود. او را به



زحمت انداختی. سپس پیامبر ﷺ فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.

برای ما روایت کرد ابوالقاسم شحامی از ابوسعید جنزوردی از حاکم ابواحمد از ابوعبدالله محمد بن عمرو بن حسن اشعری از حمص از محمد بن مصفی از حفص بن عمر عدنی از موسی بن سعد بصری که گفت از حسن شنیدم که گفت: انس بن مالک گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. فرمود: خداوندا مردی را نزد من بیاور که خدا و رسولش او را دوست دارند. انس گوید: در این هنگام علی آمد و در را کوبید. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است - دوست داشتم آن فرد، یکی از انصار باشد - دوباره علی بار دوم آمد، رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس، علی را وارد کن که او را به زحمت افکندی. هنگامی که به سوی ایشان آمد. فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.

ابوالاعز قراتکین بن أسعد از ابومحمد جوهری از ابوحفص بن شاهین از محمد بن ابراهیم أنماطی از محمد بن عمرو بن نافع از علی بن حسن [شامی] از خلید بن دعلج از قتاده از انس نقل می‌کند که به رسول خدا ﷺ مرغ بریانی تقدیم شد. آن حضرت نام خدا را برد و از آن خورد. سپس فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را بیاور... سپس ادامه حدیث را ذکر کرد.

ابوالفرح قرام بن زید بن عیسی و ابوالقاسم بن سمرقندی از ابوالحسین بن نقور از علی بن عمر بن محمد حربی از ابوالحسن علی بن سراج مصری از ابومحمد فهد بن سلیمان بن نحاس از أحمد بن یزید و رتنیس از زهیر از عثمان طویل از انس بن مالک نقل می‌کنند که گفت: به پیامبر ﷺ پرنده‌ای هدیه شد که از خوردن آن خوشش آمد. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان را حاضر کن تا با من بخورد. در این هنگام علی آمد و گفت: به من اجازه ورود بر رسول خدا ﷺ را بده گفتم: اجازه نیست - در حالی که دوست داشتم که مردی از انصار باشد - علی رفت و سپس بازگشت و گفت: اجازه ورود به من بده در این حال پیامبر ﷺ صدای علی را شنید و فرمود: ای علی وارد شو. سپس فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.

ابوالقاسم بن سمرقندی از ابوالحسین بن نقور از ابوسعید اسماعیل بن أحمد بن

ابراهیم اسماعیلی از ابو جعفر محمد بن علی بن دحیم از احمد بن حازم از عبیدالله بن موسی از سکین بن عبدالعزیز از میمون ابی خلف از انس بن مالک نقل می‌کند: که به رسول خدا ﷺ چند پرنده هدیه شد فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را موفق کن که با من از این پرنده بخورد. انس می‌گوید: گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار بده. در این هنگام علی آمد و در زد. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. علی در را کنار زد و داخل شد. رسول خدا هنگامی که او را دید، فرمود: به سوی من بیا.

دارقطنی می‌گوید: این حدیث از میمون ابی خلف از انس غریب است که سکین بن عبدالعزیز در نقل آن از وی متفرد است.

ابو عبدالله الخلال و فاطمة بنت ناصر برای ما نقل کردند - لفظ از خلال است - از ابراهیم بن منصور از ابوبکر بن مقری از ابویعلی از ابراهیم شامی از سکین از میمون الرفاء ابو خلف از انس بن مالک که گفت: به رسول خدا ﷺ چند پرنده هدیه شد و پیامبر ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را موفق بدار تا با من از این مرغ بخورد. انس می‌گوید: من گفتم: خداوندا او را مردی از انصار قرار ده. در همین اثناء علی آمد و در را کوبید. گفتم: پیامبر ﷺ مشغول کاری است. سپس بازگشت مدت کوتاهی نگذشت که بازگشت و در زد. گفتم: پیامبر ﷺ مشغول کاری است. علی بازگشت ولی بعد از مدت کوتاهی بازگشت و در زد. گفتم: پیامبر ﷺ مشغول کاری است. در را کنار زد و داخل شد. هنگامی که پیامبر ﷺ او را دید فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.

ابوبکر محمد بن ابی نصر بن ابی بکر از ابوالخیر محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله امام و ابومسعود سلیمان بن ابراهیم بن سلیمان از ابوالفرج عثمان بن احمد بن اسحاق برجی از ابو جعفر محمد بن عمر بن حفص جورجیری از ابویعقوب اسحاق بن فیض از عناء بن جارود از عبدالعزیز بن زیاد نقل می‌کند که حجّاج بن یوسف، انس بن مالک را از بصره خواست و دربارهٔ علی بن ابی طالب از او سؤال کرد انس گفت: روزی به پیامبر ﷺ پرنده‌ای هدیه شد. به دستور آن حضرت پرنده

طبخ و آماده خوردن شد. پیامبر ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. سپس علی آمد ولی من او را بازگرداندم. بار دوم آمد باز هم او را رد کردم. سپس بار سوم آمد و من وی را رد کردم. پیامبر ﷺ فرمود: ای انس من از پروردگار خود درخواستی کردم و مورد اجابت قرار گرفتم. ببین هرکه بر آستانه در است او را داخل کن و خارج شدم دیدم علی است. سپس او را وارد کردم. پیامبر ﷺ فرمود: من از پرودگارم خواستم که بهترین بندگان را نزد من حاضر کند این دعا مورد اجابت قرار گرفت فرمود: ای علی چه چیز تو را از آمدن بازداشت. گفت: ای پیامبر خدا چهار بار آمدم، هر دفعه انس مرا رد می‌کرد. پیامبر ﷺ فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار واداشت. گفتم: ای پیامبر خدا پدر و مادر فدایت، هیچ کس نیست جز آن که قومش را دوست دارد. دیدم علی آمد ولی من دوست داشتم که دعای شما درباره فردی از قوم من باشد. انس می‌گوید: پیامبر ﷺ رحمت بود لذا ساکت شد و چیزی نفرمود.

ابوعلی حسن بن احمد مقری در نامه‌اش برای من نوشت و ابومسعود معدل از او روایت کرد به نقل از ابونعیم حافظ از ابوبکر بن خالد از محمد بن هارون بن مجمع از حجاج بن یوسف بن قتیبة از بشر بن حسین از زبیر بن عدی از انس بن مالک که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغ بریان هدیه شد. هنگامی که آن را در پیش روی آن حضرت گذاشتند. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام درکوبیده شد. گفتم: کیست؟ گفت: علی، گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. و ادامه بحث را ذکر کرد.

ابوبکر محمد بن حسین از ابوالحسین بن مهدی از ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بن علی صیدلانی از محمد بن مخلد بن حفص عطار از ابوالعیناء از ابو عاصم از ابی الهندی از انس نقل می‌کند که گفت: برای پیامبر ﷺ مرغی آورده شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را بیاور. در این هنگام علی آمد. پیامبر فرمود: به سوی من بیا.

ابوبکر احمد بن مظفر بن حسن بن سوسن تمّار برای من نوشت و ابوطاهر

محمد بن ابی بکر بن عبدالله از او برای من نقل کرد از ابوعلی حسن بن أحمد بن ابراهیم بن شاذان از ابوبکر محمد بن جعفر بن محمد آدمی قاری از محمد بن قاسم مولی بنی هاشم، و نیز ابوطاهر و ابومحمد بختیار بن عبدالله هندی برای ما نقل کردند از ابوسعید محمد بن عبدالملک بن عبدالقاهر اسدی از ابوعلی بن شاذان.

و به سند دیگر ابوالقاسم علی بن ابراهیم و ابوالحسن علی بن أحمد و ابومنصور بن زریق از ابوبکر خطیب از حسن بن ابی بکر از ابوبکر محمد بن عباس بن نجیح از محمد بن قاسم نحوی ابو عبدالله، از ابو عاصم از ابی الهمدی از انس نقل کرد که گفت: نزد پیامبر ﷺ مرغی آورده شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت نزد خود را حاضر کن که با من بخورد. آدمی اضافه می‌کند محبوب‌ترین بندگانت را نزد خود بیاور تا با من آن را بخورد. آدمی می‌گوید: محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را بیاور که با من بخورد. سپس علی آمد ولی مانع او شدم. در حدیث خطیب است که دوباره مانع او شد. او در دفعه سوم آمد و آدمی می‌گوید: مانع او شدم او بار سوم آمد باز مانع شدم. سپس بار سوم آمد که به او اجازه دادم. پیامبر فرمود: ای علی چه چیز تو را بازداشت؟ گفت: سه مرتبه است که آدمی ولی انس مانع من شد. فرمود: ای انس چرا این کار را کردی؟ گفتم: زیرا دعای شما را شنیدم که ای رسول خدا - آدمی می‌گوید: گفتم: زیرا دعای شما را شنیدم - پس دوست داشتم یکی از افراد قوم من باشد. پیامبر ﷺ فرمود: مرد قوم خود را دوست دارد.

ابوعلی حسن بن مظفر و ابو عبدالله حسین بن محمد بن عبدالوهاب و ام بهار فاطمة بنت علی بن حسین بن جدانقل کردند از محمد بن علی بن علی از علی بن عمر بن محمد از ابومحمد عبدالله بن اسحاق مدائنی در سال ۳۱۰ از عبدالله بن علی بن حسن از محمد بن علی از حکم بن محمد بن سلیم از انس بن مالک که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغ بریان هدیه شد. فرمود: خداوندا کسی را که تو دوست داری و من نیز او را دوست دارم بر من داخل کن تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. او باز گشت دوباره پیامبر ﷺ فرمود: خداوندا وارد کن - ابن سبط می‌افزاید: بر من - کسی

را که تو او را دوست داری و من هم او را دوست دارم تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. او بازگشت دوباره پیامبر ﷺ فرمود: خدایا کسی را که تو دوست داری و من نیز او را دوست دارم بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد. در این وقت علی بن ابی طالب آمد. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. علی مرا کنار زد و داخل شد. رسول خدا ﷺ فرمود: ای پسر ابی طالب چه چیز آمدن تو را به تأخیر انداخت. گفت: سه بار آمدم، هر دفعه انس مرا رد کرد. فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار واداشت. گفتم: ای رسول خدا شنیدم شما دعا می کنید دوست داشتم آن کس از قوم من باشد. رسول خدا ﷺ فرمود: تو اولین کسی نیستی که قوم خود را دوست دارد.

ابو غالب بن بناء از ابوالحسین بن ابنوس از ابوالحسن دارقطنی از محمد بن مخلد بن حفص از حاتم بن لیث از عبیدالله بن موسی از عیسی بن عمر قاری از سدی از انس بن مالک نقل می کند که گفت: به رسول خدا ﷺ چند پرنده هدیه شد.

آنها را قسمت کرد و یکی را کنار گذاشت. فرمود: خدایا محبوب ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. سپس علی بن ابی طالب آمد و داخل شد و مشغول خوردن آن مرغ با پیامبر شد. دارقطنی می گوید: نقل عیسی بن عمر از سدی متفرد است.

ابوالمظفر بن قشیری و ابوسعید اذیب از ابوعمروالحیری و به سند دیگر امّ مجتبی فاطمة بنت ناصرگفت: بر ابراهیم بن منصور قرائت شد به نقل از ابوبکر بن مقرئ از ابویعلی از حسن بن حماد - ابن مقرئ می افزاید: وراق - از مسهر بن عبدالملک بن سلح - که ثقه است - و ابی مقرئ می گوید: از عیسی بن عمر از اسماعیل سدی از انس - ابن حمدان می افزاید: ابن مالک - که نزد پیامبر ﷺ مرغی بود. فرمود: خداوند محبوب ترین بندگانت را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این وقت ابوبکر آمد پیامبر او را رد کرد. سپس عمر آمد ولی پیامبر او را نیز رد

کرد. الحیری می‌گوید: عثمان آمد پیامبر او را رد کرد. سپس علی آمد که به او اجازه داد.

ابوالقاسم بن سمرقندی از ابوالحسین عاصم بن حسن از ابوالعباس بن عقده از محمد بن احمد بن حسن از یوسف بن عدی از حماد بن مختار کوفی از عبدالملک بن عمیر از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد که آن را در حضور آن حضرت گذاشتند. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن تا با من بخورد. در این وقت علی بن ابی طالب آمد و در زد. گفتم: کیست؟ گفت: علی هستم. پیامبر ﷺ مشغول کاری است. این قضیه سه بار تکرار شد. بار چهارم علی آمد و با پای خود به در زد و داخل شد. پیامبر ﷺ به او فرمود: چه چیز مانع تو شد؟ گفت: سه بار آمدم ولی انس مانع من شد. پیامبر ﷺ فرمود: انس چه چیز تو را بر این کار و داشت؟ گفتم: دوست داشتم که مردی از قوم من باشد.

ابوالقاسم بن سمرقندی از ابومحمد احمد بن علی بن حسن بن ابی عثمان و ابوطاهر احمد بن محمد بن ابراهیم و به سند دیگر ابو عبدالله محمد بن احمد از پدرش ابوطاهر از ابوالقاسم اسماعیل بن حسن بن عبدالله از حمزه بن قاسم هاشمی از محمد بن هیثم از یوسف بن عدی از حماد بن مختار از اهل کوفه از عبدالملک بن عمیر از انس نقل می‌کند که گفت: به پیامبر ﷺ مرغی هدیه شد که در حضور آن حضرت قرار داده شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن تا با من بخورد. در این هنگام علی آمد و در را کوبید گفتم: کیست؟ گفت من علی هستم. گفتم: پیامبر ﷺ مشغول کاری است علی ﷺ بازگشت و این قضیه سه بار تکرار شد. هر بار که علی می‌آمد و من مانند آن سخن را به او می‌گفتم و او می‌رفت تا این که بار چهارم آمد این بار هم همان مطلبی را که سه بار قبل به او گفته بودم تکرار کردم. تا اینکه علی با پایش به در زد و داخل شد. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیز مانع تو شد؟ گفت: سه بار آمدم، هر بار انس می‌گفت: پیامبر ﷺ مشغول کاری است. پیامبر ﷺ فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار و داشت؟ انس گفت: دوست

داشتم آن فرد مردی از قوم من باشد.

أبو سعد بن ابی صالح از ابوبکر بن خلف از ابو عبدالله حافظ از عبدان بن یزید بن یعقوب دقاق در همدان - از ابراهیم بن حسین کسائی از ابوتوبه ربیع بن نافع حلبی از حسین بن سلیمان از عبدالملک بن عمیر نقل می‌کند: که نزد آنس بن مالک بودیم که محمد بن حجّاج بر ما وارد شد در حالی که به علی بن ابی طالب توهین می‌کرد. آنس گفت: وای بر تو آیا تو به علی توهین می‌کنی؟ من خادم پیامبر ﷺ بودم که مرغی به او هدیه شد. [سپس ادامه حدیث را ذکر می‌کند.] حاکم می‌گوید: جز با این سند، این حدیث را نشنیدم.

ابو عبدالله فراوی و ابوالقاسم زاهر شحامی از ابویعلی صابونی از ابوسعید رازی از محمد بن ایوب رازی از مسلم بن ابراهیم از حرث بن نهبان از اسماعیل - مردی از کوفه - از آنس بن مالک نقل کردند که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. قسمتی از آن را بین همسرانش تقسیم کرد و قسمتی از آن را در مقابل خود گذاشت و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را به سوی من بیاور تا با من بخورد و سپس حدیث طیر را ذکر کرد.

ابوالقاسم بن مندویه از ابوالحسن علی بن محمد از ابوالحسن أحمد بن محمد بن موسی از ابوالعباس ابن عقده از احمد بن یحیی بن زکریّا از اسماعیل بن أبان از عبدالله بن مسلم ملائی از پدرش از آنس روایت کرد که امّ ایمن به رسول خدا ﷺ مرغ بریانی هدیه کرد. حضرت فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور که با من از آن بخورد. در این هنگام علی آمد و از آن خورد.

ام مجتبی فاطمه علویه به سندی برتر نقل کرد که بر ابراهیم بن منصور قرائت شد از ابوبکر بن مقری از ابویعلی أبوهشام از ابن فضیل از مسلم ملائی از آنس بن مالک که گفت: ام ایمن به پیامبر ﷺ مرغ بریانی هدیه کرد. و حضرت فرمود: خداوندا کسی را حاضر کن که او را دوست داری تا با من از این مرغ بخورد. آنس گوید: علی در این هنگام آمد و اجازه خواست. پیامبر ﷺ صدای او را شنید و فرمود: به او اجازه ورود بده، او داخل شد در حالی که مرغ پیش روی پیامبر بود.

پس از آن خورد و خدا را شکر کرد.

ابوالحسن علی بن حسن بن سعید از ابوالنجم بدر بن عبدالله شیخی از ابوبکر أحمد بن علی بن ثابت از تنوخی از ابوالطیب ظفران بن حسن بن فیرزان نخاس معروف به فافاء - در سال ۳۸۴ - از ابوهارون موسی بن محمد بن هارون انصاری از أحمد بن محمد بن عاصم رازی از حفص بن عمر مهرقانی نقل کرد.

به سند دیگر، ابوبکر عبدالقاهر بن عتره موصلی از ابوهارون موسی بن محمد انصاری زرقی از احمد بن علی خزاز از محمد بن عاصم رازی از حفص بن عمر مهرقانی از نجم بن بشیر از اسماعیل بن سلیمان رازی - برادر اسحاق بن سلیمان - از عبدالملک بن ابی سلیمان از عطاء از انس بن مالک نقل کرد که گفت: نزد پیامبر ﷺ مرغی آورده شد حضرت فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این وقت علی بن ابی طالب آمد و در را کوبید. و سپس ادامه حدیث را ذکر کرده است.

ابوالقاسم عبدالصمد بن محمد از ابوالحسن حسن آبادی از أحمد بن محمد از ابوالعباس کوفی از محمد بن سالم بن عبدالرحمن طحان ازدی از أحمد بن نصر بن ربیع بن سعد مولی جعفر بن علی از سلیمان بن قرم از محمد بن علی سلمی از ابی حذیفه عقیلی از انس بن مالک نقل کرد که گفت: من وزید بن ارقم به صورت نوبتی در درب خانه پیامبر ﷺ خادم بودیم. شبی ام ایمن مرغی را که به آن حضرت هدیه شده بود، حاضر نمود. ام ایمن هنگام صبح، باقی مانده آن را نزد پیامبر آورد. پیامبر فرمود: این چیست؟ ام ایمن گفت: باقیمانده مرغی است که دیشب میل فرمودید. پیامبر فرمود: آیا نمی‌دانی هر روز روزی مخصوص به خود را می‌آورد؟ خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. انس گوید: با خود گفتم: خداوندا او را از انصار قرار ده. چون نگاه کردم علی را دیدم. گفتم: رسول خدا ﷺ هم اکنون وارد شد. و لباس خود را عوض کرده است. پیامبر سخنان مرا شنید فرمود: انس با چه کسی صحبت می‌کنی؟ گفتم: با علی. هنگامی که پیامبر به علی نگاه نمود، فرمود: خداوندا این شخص محبوب‌ترین بندگان نزد تو و من است.



از سفینه از پیامبر ﷺ روایت شده است که:

ابومحمد بن طاووس برای ما نقل کرد از ابوالغنائم بن ابی عثمان از ابومحمد عبدالله بن عبیدالله بن یحیی از ابو عبدالله محاملی از عبدالاعلی بن واصل از عون بن سلام از سهل بن شعیب از بریده بن سفیان از سفینه - که خادم رسول خدا ﷺ بود - که گفت: به رسول خدا ﷺ چند پرنده هدیه شد. ام ایمن قسمتی را برداشت هنگامی که صبح شد، آن را آورد. پیامبر فرمود: ام ایمن این چیست؟ گفت: این یکی از مرغ هایی است که دیروز به شما هدیه شد. فرمود: مگر تو را نهی نکردم که مبادا غذائی را برای کسی برداری و هیچگاه آن را برای فردا نگذاری؟ هر روز روزی مخصوص خود را دارد سپس به علی ع فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.

ابوالقاسم بن سمرقندی و ابو عبدالله حسین بن ظفر بن حسین ناطقی گفتند: ابوالحسین بن نقور از ابوطاهر منخلص از ابوالقاسم بغوی از یونس بن ارقم از مطیر از ثابت بجلی از سفینه خادم رسول خدا ﷺ نقل کرده که گفت: زنی از انصار دو مرغ را که بین دو قرص نان پیچیده بود به پیامبر ﷺ هدیه کرد. در خانه پیامبر جز من و انس کس دیگری نبود. سپس رسول خدا ﷺ آمد و درخواست غذا نمود. گفتم: ای رسول خدا زنی از انصار این غذا را برای شما هدیه آورده است. سپس دو مرغ را نزد آن حضرت تقدیم کردم. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند محبوب ترین بندگان نزد خودت و رسولت را نزد من بیاور. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد و به آرامی در زد. گفتم: کیست؟ ابوالحسن. دوباره در زد و صدایش را بلند کرد. پیامبر ﷺ فرمود: کیست؟ گفتم: علی بن ابی طالب. فرمود: در را برایش باز کن. در را گشودم. پس رسول خدا ﷺ به همراه علی از دو مرغ تناول فرمودند تا تمام شد.

این حدیث را ام مجتبی نقل کرد و گفت: بر ابراهیم قرائت شد از ابن مقری از ابویعلی از عبیدالله قواریری از یونس بن ارقم از مطیر بن ابی خالد از ثابت بجلی از سفینه - خادم پیامبر ﷺ که گفت: زنی از انصار دو مرغ بین دو قرص نان به رسول خدا ﷺ هدیه کرد. آن هنگام رسول خدا ﷺ در مسجد بودند و جز من و انس کسی در خانه نبود. سپس پیامبر ﷺ آمدند و درخواست غذا نمودند. گفتم: ای

رسول خدا، زنی این غذا را به شما هدیه کرده است. سپس دو مرغ را نزد آن حضرت تقدیم کردم و پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت - فکر می‌کنم که فرمود: محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و رسولت - را حاضر کن. در این هنگام علی آمد و در را به آرامی زد. گفتم: کیست؟ گفت: ابوالحسن. دوباره در زد و صدایش را بلند کرد رسول خدا ﷺ فرمود: کیست؟ گفتم: علی. فرمود: در را برایش باز کن. در را گشودم آنگاه علی به همراه رسول خدا ﷺ از دو مرغ خوردند تا تمام شد.

### شرح حال او

۱- یاقوت: «او (ابن عساکر) ابوالقاسم علی بن حسن... شافعی و حافظ است و یکی از پیشوایان مشهور حدیث و از علمای بزرگ می‌باشد: در محرم سال ۴۹۹ متولد شد و یازده رجب سال ۵۷۱ درگذشت.»<sup>(۱)</sup>

۲- ابن خلکان: «حافظ ابوالقاسم... ملقب به ثقة الدین محدث شام در زمان خود بود و از بزرگان فقهاء شافعیه به شمار می‌رفت. بر حدیث مسلط بود و بدان شهرت داشت. در طلب حدیث آنچنان بود که احادیث گردآوری شده توسط ایشان به حدی بود که کس دیگری نتوانست به آن حد برسد. که دیگران تا آن حد نتوانسته بودند. بدین منظور سفرها کرد و به گردش در سرزمین‌ها پرداخت و با مشایخ حدیث ملاقات نمود. در مسافرت همراه حافظ ابی سعد عبدالکریم بن مهمانی بود. حافظ و دین دار بود و قدرت شناخت متون و اسانید را دارا بود... درباره احادیث به خوبی سخن می‌گفت. در جمع و تألیفات احادیث هم بهره داشت تاریخ کبیر دمشق را در ۸۰ مجلد تألیف کرد و در آن مطالب عجیبی را گرد آورد. این کتاب بر روش کتاب تاریخ بغداد نوشته شده است...»<sup>(۲)</sup>

۳- ذهبی: «ابن عساکر - امام حافظ بزرگ، محدث شام، فخر پیشوایان و ثقة الدین بود. سمعانی گوید: ابوالقاسم، حافظ، ثقة، مورد اعتماد، دیندار، نیکوکار و خوش

هیأت بود. شناخت متن و سند حدیث را جمع کرد و در هر دو فن تبخّر یافت. دارای علم بسیار و با فضل و صحیح القرائت بود. وی به سفر پرداخت و در این راه رنج کشید و بسیار کوشید احادیثی را جمع کرد که غیر او موفق به انجام آن شد. و بر همتایان خود برتری یافت.

سعد الخیر می‌گوید: مانند سنن ابن عساکر کتابی را ندیدم. قاسم بن عساکر می‌گوید: از تاج مسعودی شنیدم می‌گفت: از ابوالعلاء همدانی شنیدم که به مردی که از او درباره سفر اجازه می‌خواست، می‌گفت: اگر کسی را برتر از من یافتی به تو اجازه می‌دهم مسافرت کنی مگر سفر برای رسیدن به ابن عساکر که از همه برتر است و اجازه نمی‌خواهد. زیرا او حافظ است آن گونه که باید باشد. ابوالموهّب بن صصری برای من حدیث نمود که هنگامی که وارد همدان شدم حافظ به من گفت: من می‌دانم که کسی در حد ابوالقاسم نیست. از ابوالحسن علی بن محمد حافظ شنیدم که گفت از حافظ ابامحمد منذری شنیدم که گفت: از شیخمان ابوالحسین علی بن مفضل درباره چهار نفر هم عصر سؤال کردم که کدام یک حافظ تر است؟ گفت: چه کسانی؟ گفتم: حافظ ابن ناصر و ابن عساکر. گفت: ابن عساکر حافظ تر است. گفتم: بین حافظ ابوطاهر سلفی و ابن عساکر؟ گفت: سلفی ماست، سلفی شیخ ماست. من می‌گویم: علی بن محمد دوست نداشته است که به برتری ابن عساکر بر سلفی تصریح کند، زیرا سلفی شیخ او بوده است. ابوموسی از سلفی حافظ تر بود، با این که سلفی از علمای بزرگ و دریای علم در حدیث بود. شیخ ما ابوالحجاج هم به ابن عساکر نمایل داشت و می‌گفت: حافظی مانند او ندیده است.

حافظ عبدالقادر می‌گوید: حافظ تر از ابن عساکر ندیدم. و ابن نجار می‌گوید: ابوالقاسم امام محدّثان زمان خود بود که ریاست در حفظ و استوار بودن و نقل و شناخت کامل حدیث، این مقام به او منتهی می‌شد و این شأن با او هم خاتمه یافت. به خطّ حافظ معمر بن فاخر در معجمش خواندم که ابوالقاسم دمشقی در منی برای ما حدیث کرد - و او حافظ ترین کسی بود که در بین طالبان حدیث دیدم. شیخ

ما اسماعیل بن محمد امام او را بر همه کسانی که با آن‌ها ملاقات کردیم، ترجیح می‌داد. او به اصفهان آمد و در خانه من وارد شد. جوانی با ورع‌تر و حافظ‌تر و قابل اعتمادتر از او ندیدم...»<sup>(۱)</sup>

۴- یافعی: «فقیه، امام، محدث بزرگ، حافظ مفتی و ضابط، صاحب علم بسیار، شیخ الاسلام و محدث شام، یاری کننده سنت و از بین برنده بدعت، زینت حافظان و دریای علوم فراوان و رئیس محدثین که همه به برتری او معترفند. عارف ماهر، ثقة الدین ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله ابن عساکر که در زمان خود در برتری شأن مشهور بود و بین همردیفان او مانند او دیده نشد. او جامع بین علوم عقلی و نقلی بود و بین احادیث صحیح و معلول و معیوب را تشخیص می‌داد. او محدث زمان خود بود. و از بزرگان فقهاء شافعی محسوب می‌شد.»<sup>(۲)</sup>

۵- سبکی: «امام جلیل، حافظ امت، ابوالقاسم ابن عساکر، شیخ و پیشوا و یاری کننده سنت و خادم آن بود و لشکر شیطان را با سپاهیان اجتهاد خود از بین می‌برد. پیشوای اهل حدیث در زمان خود بود. و پایان بخش حافظان متبخر بود. و هیچ کس جایگاه رفیع او را انکار نمی‌کند، طالبان علم به سوی او بار سفر می‌بستند صاحبان همت و مشتاقان علم به سوی او می‌آمدند. شخص یگانه‌ای که امت بر او اجماع کرد. و به مقام و جایگاهی رسید که هیچ آرزویی به آن نمی‌رسد....»

در ابتدای رجب سال ۴۹۹ متولد شد و از بسیاری حدیث شنید. تعداد شیوخ او هزار و سیصد شیخ است و از بین زنان از هشتاد و چند نفر حدیث شنید و به عراق و مکه و مدینه سفر کرد. و به بلاد عجم هم سفر کرد... هنگامی که وارد بغداد شد. اهل عراق از او به شگفت آمدند. گفتند: مانند او کسی را ندیده‌ایم. همین سخن را شیوخ خراسان نیز درباره او گفته‌اند.

شیخ او ابوالفتح مختار بن عبدالحمید گوید: ابوعلی بن وزیر نزد ما آمد. ما گفتیم: کسی مانند او را ندیده‌ایم. سپس ابوسعید بن سمعانی نزد ما آمد. ما گفتیم: مانند او را

ندیده‌ایم. تا این که این مرد نزد ما آمد که واقعاً مانند او را ندیده‌ایم.

شیخ محی الدین نووی گوید: او - از دست خط وی نقل شده - که او حافظ شام بلکه حافظ کل دنیا و پیشوای مطلق، موثق و معتبر بود. (۱)

۶- الأسنوی... نیز مانند آن را می‌گوید. (۲)

۷- ابن قاضی شبهة... (۳)

۸- سیوطی: «ابن عساکر، امام بزرگ، حافظ شام، بلکه حافظ دنیا و موثق و معتبر الحجة، ثقة دنیا بود.. او از بزرگان و حافظان مورد اعتماد بود. از اهل دین و خیر بود و علم بسیار داشت و دارای فضل فراوان بود او جامع شناخت متون و اسناد بود. و مجالس قوی و محکمی را املاء کرد...» (۴)

۹- ابوالفداء: «حافظ ابوالقاسم... امام در حدیث و از بزرگان شافعیه بود. تاریخ دمشق را در هشتاد مجلد تألیف کرد.» (۵)

۱۰- ابن وردی: «حافظ ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله ابن عساکر دمشقی نورالدین از بزرگان شافعی و محدثان بود.» (۶)

## ( ۴۸ )

### روایت مجد الدین مبارک ابن اثیر

ابن اثیر حدیث طبر را از جمله فضایل امام عليه السلام نقل می‌کند. آنجا که می‌گوید:  
انس می‌گوید: نزد رسول خدا ﷺ مرغی بود. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی آمد و با او آن را

۱ - طبقات الشافعیه ۲۱۵/۷. ۲ - همان ۲۱۶/۲.

۳ - همان، ۳۴۵/۱. ۴ - طبقات الحفظ ۴۷۴.

۵ - المختصر فی اخبار البشر ۵۹/۳. ۶ - تممة المختصر فی اخبار البشر ۱۳۲/۲.

تناول فرمود.

ترمذی این حدیث را نقل کرده است. رزین گوید: ابو عیسی می گوید: این حدیث حکایتی دارد. و در پایان آن چنین آمده است: انس به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: برای من استغفار کن که من هم برای تو بشارتی دارم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای انس استغفار کرد و انس هم ماجرای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دعای آن حضرت را به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خبر داد. پایان»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

۱- ابن اثیر: «در آن سال در پایان ذی حجه برادرم مجد الدین ابوالسعادات مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم، از دنیا رفت. تولد او در یکی از دو ماه ربیع سال چهل و چهار بود. او در علوم مختلف عالم بود که از جمله: فقه، اصول، نحو، حدیث و لغت. وی کتابهای مشهوری نیز در تفسیر و حدیث و نحو و حساب و غریب الحدیث دارد. رساله هایی نیز تألیف کرده است. نویسنده ای بزرگ بود که به او مثل زده می شود. دارای دین استوار و در طریق مستقیم بود. خدا او را بیامرزد و از او راضی شود. وی از نیکان زمان بود شاید کسی که برای این گفته های من آگاه شود، در این باره مرا متهم کند. ولی اگر کسی از اهل زمان ما او را بشناسد می داند که من در این مورد کوتاهی کرده ام.»<sup>(۲)</sup>

۲- ابن خلکان از ابن مستوفی نقل می کند: «ابن اثیر از مشهورترین علما و از گران قدرترین اهل فضل است از فضایی است که در نوشته ها بدان اشاره می شود. و یکی از افراد یگانه ای است که در امور به آن ها اعتماد می شود.»<sup>(۳)</sup>

۳- ذهبی وی را با تعبیر علامه توصیف نموده است.<sup>(۴)</sup>

۴- ابوالفداء: «او عالم به فقه و اصول و نحو و حدیث و لغت بود و کتابهای

۱- جامع الاصول ۴۷۱/۹. ۲- الکامل ۱۲/۱۲۰.

۳- وفيات الاعیان ۱۴۱/۴. ۴- العبر ۱۹/۵ دول الاسلام ۸۴/۲.

مشهوری دارد، و نویسنده‌ای بزرگ محسوب می‌شود.»<sup>(۱)</sup>

شرح حال و ستایش کنندگان به وی را می‌توانی در کتابهای دیگری یافت. از جمله:

۱- سیر اعلام النبلاء ۴۸۸/۲۱

۲- معجم الادباء ۲۳۸/۶

۳- العبر ۱۹/۵

۴- طبقات السبکی ۱۵۳/۵

۵- بغیة الوعاة ۲۷۴/۲

۶- شذرات الذهب ۲۲/۵

( ۴۹ )

### روایت ابوالحسن علی بن اثیر

علی ابن اثیر حدیث طبر را در شرح حال امیر المؤمنین علیه السلام با سندهای خود از انس بن مالک نقل نموده، آن جا که تصریح می‌کند:

«منصور بن أبی الحسن الفقیه به اسناد خود از أبی یعلی نقل می‌کند که گفت: حسن بن حماد از مسهر بن عبدالملک از عیسی بن عمر از سدی از انس بن مالک برای ما نقل کرده که: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرنده‌ای بود. آنحضرت فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن، تا با من از این مرغ بخورد. در این وقت ابوبکر وارد شد پیامبر او را رد کرد. سپس عمر آمد، پیامبر او را هم رد کرد. سپس عثمان آمد پیامبر او را هم رد کرد. آن‌گاه علی آمد و پیامبر به ایشان اجازه ورود داد.

---

۱- المختصر فی احوال البشر ۱۱۸/۳.

ذکر ابوبکر و عمر و عثمان در این حدیث واقعاً غریب است. (در نقل های دیگر نیامده است.)

این روایت به غیر این صورت هم از انس نقل شده است. از صحابه غیر از انس آن را نقل کرده اند.

ابوالفرج تفسیری از حسن بن عیسی نقل می کند که می گوید: حسن ابن احمد از محمد بن عبدالله حافظ نقل کرد - در حالی که من هم حاضر بودم و می شنیدم - و او از محمد بن اسحاق بن ابراهیم اهوازی از حسن بن عیسی از حسن بن سمیدع از موسی بن ابی ایوب از شعیب بن اسحاق از ابوحنیفه از مسعر از حماد از ابراهیم از انس نقل می کنند که گفت: به پیامبر ﷺ غذائی از مرغ هدیه شد. پیامبر فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت را نزد من حاضر کن. در این هنگام علی وارد شد و مرغ را با آن حضرت تناول نمود. نقل شعیب از ابوحنیفه متفرد است. محمد بن ابی الفتح بن حسن نقاش واسطی از ابوروح عبدالعزیز بن محمد بن ابی الفضل بزّاز از زاهر بن طاهر شحامی از ابوسعید کنجرودی از حاکم ابو احمد از عبدالله محمد بن عمرو بن حسین اشعری در حمص از محمد بن مصفّی از حفص بن عمر معری از موسی بن سعد بصری نقل می کند که گفت: از حسن شنیدم که چنین نقل نموده است: به رسول خدا ﷺ غذائی از مرغ هدیه شد و فرمود: خداوندا مردی را نزد من بیاور که خدا و رسولش او را دوست دارند. انس گوید: علی آمد و در را کوبید. من گفتم: رسول خدا مشغول کاری است - دوست داشتم مردی از انصار بیاید - علی بار دیگر در زد. همان پاسخ را دادم. دوباره رفت و بار سوم آمد رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس علی را داخل کن که او را به زحمت انداختی. هنگامی که علی را وارد شد. پیامبر فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.

غیر از افرادی که ذکر شد، حمید الطویل و ابوالهندی و یغتم بن سالم هم از انس این حدیث را نقل کرده اند. و الله اعلم. (۱)



## شرح حال او

۱- ابن خلکان: «ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی معروف به ابن اثیر جزری ملقب به عزالدین... در حفظ حدیث و شناخت آن و امور مربوط به حدیث پیشوایی سترگ بود و تواریخ متقدم و متأخر را حفظ بود. نسبت به اسناب عرب و وقایع تاریخی، اخبار و ایام آن‌ها آگاه بود... هنگامی که در اواخر سال ۶۲۶ به حلب رسیدم، عزالدین مقیم آن جا بود... به سراغ وی رفتم. عزالدین را مردی کامل در فضائل و اخلاق و کثرت تواضع یافتم. لذا با وی به رفت و آمد پرداختم... ایشان در شعبان سال ۶۳۰ وفات نمودند.»<sup>(۱)</sup>

۲- ذهبی: «ابن اثیر، امام علامه حافظ، فخر علماء، عزالدین ابوالحسن... محدث لغوی صاحب تاریخ شناخت صحابه و... بود در فضایل انسانی کامل بود. علامه و نسب شناس و اخباری و نسبت به رجال و نسبت‌های آنان به خصوص صحابه آگاه بود. صاحب خصلت امانتداری و تواضع و کرم بود.»<sup>(۲)</sup>

۳- یافعی: «امام حافظ، ابن اثیر ابوالحسن...»<sup>(۳)</sup>

۴- اسنوی: «... اما عزالدین، محدث و حافظ و مورخ بود...»<sup>(۴)</sup>

۵- سیوطی: «ابن اثیر، امام علامه حافظ...»<sup>(۵)</sup>

هم چنین در (المختصر) و (العبر) و (دول الاسلام) و (روضه المناظر) در حوادث سال ۶۳۰ شرح حال وی آمده است.

---

۱ - وفيات الاعيان ۳/۳۴۸.

۲ - تذكرة الحفاظ ۴/۱۳۹۹.

۳ - مرآة الجنان - حوادث سال ۶۳۰.

۴ - طبقات الشافعية ۱/۷۱.

۵ - طبقات الحفاظ ۴۹۵.

(۵۰)

روایت محب الدین بن بخار

حدیث طیر را در (ذیل تاریخ بغداد) در شرح حال سهل بن عبید بن سوره خراسانی اصفهانی، طبق آنچه از او نقل شده، چنین روایت کرده است:

«از اسماعیل بن هارون از صعق بن حرب از مطر وراق روایت کرد که به پیامبر ﷺ مرغی هدیه شد که به آن نعام<sup>(۱)</sup> گفته می شد. پیامبر مقداری از آن را تناول نمود و خوششان آمد و فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت را بر من وارد نما - در آن هنگام انس رضی الله عنه بر در ایستاده بود - علی رضی الله عنه وارد شد. فرمود: ای انس اجازه ورود به محضر رسول خدا ﷺ بده. انس گفت: پیامبر مشغول کاری است. علی انس را کنار زد و داخل شد. انس گفت: نزدیک بود بین ما و رسول خدا ﷺ حایل شود. چون رسول خدا ﷺ علی رضی الله عنه را دید فرمود: خدایا هر که او را دوست دارد، دوستش بدار. این روایت را در برخی کتب دیگر نیز می توانید بیابید.

شرح حال او

۱- ذهبی: «ابن نجار، حافظ، امام با فضیلت، مورخ عصر، مفید در عراق، محب الدین ابو عبدالله محمد بن محمود بن حسن بن هبة الله بن محاسن بن نجار بغدادی، صاحب تصنیفات گوناگون در سال ۵۷۸ به دنیا آمد... از بزرگان و حافظان مورد اعتماد به شمار می رفت که دارای دین و حفظ و فهم و روایت بسیار بود... مشیخه او شامل سه هزار شیخ است... وی از نیکان دنیا بود و در پنج شعبان سال ۶۴۳ وفات نمود.»<sup>(۲)</sup>

۲- ابن شاکر: «حافظ بزرگ محب الدین ابن نجار بغدادی، صاحب تاریخ - امام،

۱- نوعی پرندۀ مانند فلامینگو.

۲- تذکره الحفاظ ۱۴۲۸/۴ و نیز به العبر و دول الاسلام - حوادث ۶۴۳ نگاه کنید.

سند حدیث طبر / ۳۲۳

مورد اعتماد و حجّت و قاری پسندیده - ای بود، خوش گفتار و زیرک و متواضع بود...»<sup>(۱)</sup>

۳- صفدی: «او پیشوایی تقه و حجّت بود...»<sup>(۲)</sup>

۴- یافعی: «حافظ بزرگ... مورد اعتماد و متقی بود. حفظ بسیار و شناخت کامل به حدیث بود.»<sup>(۳)</sup>

۵- آسنوی: «او امامی حافظ بود.»<sup>(۴)</sup>

(۵۱)

### روایت محمد بن طلحة

وی حدیث کتاب خود (مطالب السوئل) را چنین نقل می‌کند:

«روزی در محضر پیامبر مرغی برای خوردن بود حضرت فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. در این وقت علی آمد و با ایشان از آن مرغ تناول نمود. در آنجا انس نیز حضور داشت و سخن پیامبر ﷺ را قبل از آمدن علی می‌شنید. پس از غذا انس نزد علی رفت و گفت: یا علی برای من استغفار کن من بشارتی برای شما دارم. حضرت استغفار فرمود. انس آن حضرت را از سخنان پیامبر ﷺ آگاه نمود.»<sup>(۵)</sup>

### شرح حال او

شرح حال ابی سالم محمد بن طلحة و آثار گرانقدر وی در کتب زیر آمده است:

- 
- ۱- الوافی بالوفیات ۳۶/۴.
  - ۲- همان ۹/۵.
  - ۳- مرآة الجنان، حوادث سال ۶۴۳.
  - ۴- طبقات الشافعیه ۵۰۲/۲.
  - ۵- مطالب السوئل ۴۳.

۳۲۴ / خلاصه عبقات الانوار (حدیث طبر)

۱- مرآة الجنان ۱۲۸/۲

۲- طبقات الأسنوی ۵۰۳/۲

۳- طبقات ابن قاضی شهبه ۵۳/۲

۴- سیر اعلام النبلاء ۲۹۳/۲۳

۵- العبر ۲۱۳/۵

عبارت ابن قاضی شهبه چنین است:

«محمد بن طلحة بن محمد بن حسن، شیخ کمال الدین، ابوسالم قرشی عدوی نصیبی، نویسنده کتاب العقد الفرید، یکی از رؤسای بزرگ است که در سال ۵۸۲ به دنیا آمد. وی به تفقه پرداخت و از علوم بهره گرفت. فقیهی زبردست و آشنا به مذهب و اصول و موارد اختلافی بود. از سوی پادشاهان مورد توجه بود و عزت یافت. حدیث شنید و در بلاد بسیاری به حدیث گوئی پرداخت. سید عزالدین می‌گوید: او به فتوا پرداخت و کتاب نوشت و یکی از علماء مشهور رؤسای مورد ذکر است: در رجب سال ۶۵۲ در حلب وفات نمود و در همان جا دفن شد.»

گروهی از بزرگان بر روایات و کلمات او در کتابش (مطالب السؤل) اعتماد کرده‌اند. از جمله: الکنجی شافعی در (کفایة الطالب) و بدخشانی در (مفتاح النجاج)... وی خود در کتاب مذکور، در خطبه کتاب محمد بن طلحه را ستوده است... به آن کتاب مراجعه شود.

( ۵۲ )

### روایت سبط ابن جوزی

این حدیث را ابوالمظفر سبط ابن جوزی در بیان احادیث فضایل امام ع نقل می‌کند:

اما در سنت، روایاتی هست که ما به نقل احادیثی که در زمره احادیث صحیح و آثار مشهور ثبت شده است آغاز می‌کنیم:

حدیث طائر:

این حدیث را أحمد در الفضایل و ترمذی در سنن خود نقل کرده است.

اما احمد آن را به سفینه خادم حضرت رسول خدا ﷺ - که نام او مهران است - اسناد داده و گفته است: زنی از انصار مرغی را بین دو قرص نان به پیامبر ﷺ هدیه نمود. من آن را خدمت رسول خدا تقدیم کردم. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن. در این هنگام در باز شد و علی داخل گشت و با آن حضرت به خوردن پرداخت.

اما ترمذی می‌گوید: سفیان بن وکیع از عبیدالله بن موسی از عیسی بن عمر از سدّی از انس بن مالک نقل کرد که گفت: نزد پیامبر ﷺ غذایی از مرغ بود. در این هنگام علی آمد و با پیامبر آن را تناول فرمود.

ترمذی می‌گوید: نام سدّی اسماعیل بن عبدالرحمن است که از انس بن مالک حدیث شنیده و حسین بن علی را نیز زیارت نموده است. و سفیان ثوری و شعبه و یحیی بن سعید قطان و سایرین او را توثیق کرده‌اند.

می‌گوییم: ترمذی این مطالب را در کتاب تعدیل سدّی آورده است، عده‌ای علیه وی متعصب شدند تا این حدیث را باطل شمارند و ترمذی آن را تعدیل نموده است.

و حاکم أبو عبدالله نیشابوری می‌گوید: حدیث طائر صحیح است و باید بخاری و مسلم در صحیح خود آن را نقل می‌کردند زیرا طبق شرایط آن‌ها نقل شده است.<sup>(۱)</sup>

---

۱ - تذکرة خواص الامامة: ۳۹ - ۳۸. روال حاکم نیشابوری این است که احادیثی که شرائط هریک از صحیح یا صحیحین را داشته ذکر نموده و پایان حدیث عبارت فوق را آورده است.

## شرح حال او

سبط ابن جوزی از بزرگان حفاظ مشهور و علمای بزرگ مورد اعتماد است که پیشوایان مشهوری شرح حال او را گفته‌اند و وی را توصیف کرده‌اند و بر روایات و گفته‌هایش در کتب مختلف خود اعتماد ورزیده‌اند و ما قسمتی از آن را در مجلد (حدیث نور) آورده‌ایم. از مصادر شرح حال او کتب ذیل می‌باشد.

۱- وفيات الاعیان ۱۴۲/۳

۲- فوات الوفيات ۳۵۶/۴

۳- ذیل مرآة الزمان ۳۹/۱

۴- المختصر فی احوال البشر ۲۰۶/۳

۵- تممة المختصر فی الحوال البشر ۲۸۶/۲

۶- العبر ۲۲۰/۵

۷- طبقات المفسرین ۲۸۳/۲

۸- مرآة الجنان ۱۳۶/۴

۹- الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه ۲۳۰/۲

۱۰- البداية و النهایة ۱۹۴/۱۳

۱۱- النجوم الزهرة ۳۹/۷

۱۲- سیر اعلام النبلاء ۲۹۶/۲۳

بر اهل علم پوشیده نیست که خود دهلوی هم از کسانی است که در کتاب (التحفة) بر سبط ابن جوزی و روایت‌های وی اعتماد کرده است.

( ۵۳ )

### روایت کنجی شافعی

گنجی شافعی حدیث را ضمن باب خاصی که برای نقل سندهای حدیث طبر در نظر گرفته، روایت کرده است:

«باب سی و سوم: حدیث طائر:

منصور بن محمد ابو غالب مراتبی از ابوالفرج بن ابی الحسین حافظ از احمد بن محمد سدی از علی بن عمر بن محمد سکری از ابوالحسن علی بن سراج مصری از ایومحمد فهد بن سلیمان نحاس از احمد بن یزید از زهیر از عثمان طویل از انس بن مالک روایت می کند که گفت: به رسول خدا غذائی از مرغ هدیه شد که از خوردن آن خوششان آمد. فرمودند: (خداوندا) محبوب ترین بندگان را نزد من بیاور که با من از این غذا بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد اجازه تشریف به محضر رسول خدا را خواست. انس گوید: گفتم: اجازه نیست - دوست داشتم مردی از انصار باشد - علی صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت و مجدداً حاضر شد و فرمود: به من اجازه ورود بده. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن آن حضرت را شنید و فرمود: ای علی داخل شو و به سوی من بیا - به سوی من بیا.

شیخ علامه ابومحمد عبدالله بن ابی الوفا محمد بن حسن باذرائی حافظ از حافظ ابی محمد عبدالعزیز بن محمود بن أخضر از ابوالفتح عبدالملک بن ابی القاسم بن ابی سهل هروی از احمد بن عبدالصمد بن ابی الفضل بن ابی حامد و قاضی ابو عامر محمود بن قاسم ازدی و ابونصر عبدالعزیز محمد بن ابراهیم تریا قی روایت کرد که گفتند: برای ما روایت کرد از ابومحمد عبدالجبّار بن محمد بن عبدالله بن ابی الجراح مروزی از ابوالعباس محمد بن احمد بن محبوب از حافظ ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی از سفیان بن وکیع از عبیدالله بن موسی از عیسی بن عمر از سدی از انس بن مالک که گفت: نزد پیامبر غذائی از مرغ بود. فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی

وارد شد و با آنحضرت غذا را تناول فرمود.

می‌گوییم: ترمذی به این شکل حدیث را در جامع خود که یکی از صحاح شش گانه است نقل کرده است.

ترمذی سماع حدیث توسط سدی از انس را صحیح دانسته است و احمد بن حنبل و سفیان ثوری و شعبه و عبدالرحمن بن مهدی و یحیی بن سعد قطان نیز آن را توثیق نموده‌اند.

حاکم نیشابوری می‌گوید: لازم بود بخاری و مسلم در صحیح خود، حدیث طائر را می‌آوردند. زیرا رجال آن ثقه هستند. ابراهیم بن برکات بن ابراهیم خشوعی از حافظ ابوالقاسم از ابوالقاسم سمرقندی از ابو محمد احمد بن علی بن حسن بن ابی عثمان و ابوطاهر احمد بن محمد بن ابراهیم نقل می‌کند که گفتند: برای ما روایت کرد ابوالقاسم اسماعیل بن حسن بن عبدالله از حمزة بن قاسم هاشمی از محمد بن هیشم از یوسف بن عدی از حماد بن مختار از عبدالملک بن عمیر از انس که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد و در حضور آن حضرت گذاشته شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از آن بخورد. در این هنگام علی آمد و در را کوبید. گفتیم: کیست؟ گفت: علی هستیم. پیامبر ﷺ مشغول کاری می‌باشند. سپس علی بازگشت. سه مرتبه آمد و من او را بازگرداندم تا این که با پای خود به در زد و داخل شد پیامبر ﷺ فرمود: ای علی چه چیز مانع تو شد؟ گفت: سه بار آمدم، هر بار (انس) گفت: پیامبر ﷺ مشغول کاری است.

پیامبر ﷺ فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ انس گفت: گفتم: دوست داشتم آن فرد، از قوم من باشد.

می‌گوییم: حافظ در تاریخ خود این گونه روایت کرده و طرق خود را از طریق گروهی از صحابه و تابعین آورده است.

شیخ الشیوخ ابوالبرکات عبدالرحمن بن ابی الحسن عبداللطیف بن اسماعیل بن ابی سعید صوفی - به واسطه قرائتی که در بغداد بر او داشتم برای ما روایت کرد از



ابوالفتح عبیدالله بن عبدالله بن شاتیل از أحمد بن مظفر بن حسین بن سوسن از ابوعلی حسن بن أحمد بن شاذان از محمد بن عباس بن نجیح از محمد بن قاسم نحوی از ابوالقاسم بن الهندی از انس نقل می‌گند که گفت: نزد پیامبر ﷺ غذائی از مرغی آورده شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از آن بخورد. پس از آن علی آمد ولی من دوبار مانع او شدم. بار سوم آمد به او اجازه دادم پیامبر ﷺ فرمود: ای علی چه چیز مانع تو شد؟ گفت: سه بار آمدم ولی انس مانع من شد. پیامبر ﷺ فرمود: ای انس چرا این کار را کردی؟ گفتم: دعای شما را ای رسول خدا شنیدم، دوست داشتم فردی از قوم من مشمول آن شود. پیامبر ﷺ فرمود: هرکس قوم خود را دوست دارد.

می‌گویم: سند به شکل عالی به دست ما رسیده است. ابن نجیح بزاز در اول منتقی ابی حفص عمر بصری آن را ذکر کرده است.

همچنین سفینه خادم رسول خدا ﷺ نیز این حدیث را نقل کرده است، همانگونه که شیخ صالحه، شرف النساء و دختر امام ابی الحسن أحمد بن عبدالله بن علی ابنوسی به شکل اجازه آن را روایت کرده‌اند.

این حدیث را امام حافظ أبو محمد حسین بن حافظ عبدالله بن حافظ عبدالغنی، با لفظ خود از آن زن نقل کرده که گفت: پدرم ابوالحسن از ابوالغنائم محمد بن علی بن حسن دقاق از أبو محمد بن ربیع از ابو عبدالله محاملی از عبدالاعلی بن واصل از عون بن سلام از سهل بن شعیب از بریده بن سفیان از سفینه خادم رسول خدا ﷺ برای ما نقل کرد که گفت: به رسول خدا ﷺ چند پرنده هدیه شد. ام ایمن یکی از آنها را برای پیامبر ﷺ برداشته و برای خوردن آماده کرد. و هنگام صبح آن را نزد حضرت آورد. پیامبر ﷺ فرمود: ام ایمن این چیست؟ گفت: این یکی از مرغ‌هایی است که دیروز به شما هدیه شده است. فرمود: مگر تو را نهی نکردم که برای کسی یا برای روز بعد غذایی را کنار نگذاری، هر روز، روزی خود را دارد. سپس فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی وارد شد. حضرت فرمود: به سوی من بیا.

می‌گویم: محاملی حدیث را در جزء نهم آمالی خود روایت کرده است. کما این که از طریق غیر او هم آن را نقل کرده‌ایم.

حدیث طیر بطور وضوح دلالت دارد که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ محبوب‌ترین بندگان نزد خداست. و روشن‌ترین دلالت بر این مطلب در دعای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است.

هرکس خدا را بخواند، خدا وعده اجابت او را داده است. آنجا که می‌فرماید: ﴿ادعونی استجب لکم﴾ « مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را » سپس امر به دعا کرده و خود وعده اجابت داده است. خدا خلف وعده نمی‌کند. در مورد پیامبر نیز خلف وعده نخواهد کرد و دعای آنحضرت را درباره محبوب‌ترین بندگان نزد خود، رد ننموده است. از نزدیک‌ترین وسائل قرب به خدا محبت او و محبت کسی است که پیامبر او را دوست دارد. یکی از اهل علم در این باره سروده است:

(خداوندا) به پنج نفر والا مقام قریش و نفر ششم آن‌ها جبرئیل و به محبت آنان تو را سوگند که از گناه من درگذر، و به حسن ظن من به تو که تو جمیل و زیبایی

منظور از پنج نفر مورد بحث در این بیت، اهل بیت و اصحاب آل عبا هستند که خداوند در حق آنان فرمود: (خداوند اراده کرده که از شما اهل بیت هرگونه رجس و پلیدی را دور نماید و شما را تطهیر و پاک گرداند.) و آن‌ها عبارتند از محمد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و نفر ششم جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

حدیث انس که در اوّل باب آن را نقل کردم، حاکم نیشابوری از هشتاد و شش نفر روایت کرده که همگی آن را از انس روایت نموده‌اند. ترتیب آن‌ها طبق حروف معجم به شرح زیر است:

- أ -

ابراهیم بن هدبة ابوهدبه، و ابراهیم بن مهاجر أبو اسحاق بجلی، و اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن بی طالب، و اسماعیل بن عبدالرحمن سدّی، و اسماعیل بن سلیمان بن مغیره ازرق، و اسماعیل بن وردان، اسماعیل بن سلیمان و اسماعیل

سند حدیث طبر / ۳۳۱

بدون لقب که اهل کوفه است. و اسماعیل بن سلیمان بن تیمی، و اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، و ابان بن ابی عیاش ابواسماعیل.

- ب -

بسام صیرفی کوفی و بردعة بن عبدالرحمن.

- ث -

ثابت بن أسلم بنانیا و ثمامة بن عبدالله بن أنس.

- ج -

جعفر بن سلیمان ضبعی.

- ح -

حسن بن ابی الحسن بصری و حسن بن حکم بجلی و حمید بن تیرویه طویل.

- خ -

خالد بن عبید أبو عاصم.

- ز -

زبیر بن عدی و زیاد بن محمد ثقفی و زیاد بن ثروان.

- س -

سعید بن مسیب، سعید بن مسیرة بکری، سلیمان بن طرخان تیمی، سلیمان بن مهران اعمش و سلیمان بن عامر بن عبدالله بن عباس و سلیمان بن حجاج طائفی.

- ش -

شقیق بن ابی عبدالله.

- ع -

عبدالله بن أنس بن مالک، و عبدالملک بن عمیر و عبدالملک بن ابی سلیمان و

عبدالعزیز بن زیاد و عبدالاعلی بن عامر ثعلبی و عمر بن أبی حفص ثقفی و عمر بن سلیم بجلی و عمر بن یعلی ثقفی و عثمان طویل و علی بن أبی رافع و عامر بن شراحیل شعبی و عمران بن مسلم طائی و عمران بن هیثم و عطیہ بن سعد عوفی و عباد بن عبدالصمد و عیسی بن طهمان و عمار بن أبی معاویہ دهنی .

- ف -

فضیل بن غزوان .

- ق -

قتادة بن دعامة .

- ک -

کلثوم بن جبر .

- م -

محمد بن علی بن حسین بن علی بن أبی طالب عليه السلام و محمد بن مسلم زهری و محمد بن عمر بن علقمه و محمد بن عبدالرحمان ابوالرجال، محمد بن خالد بن منتصر ثقفی و محمد بن سلیم و محمد بن مالک ثقفی و محمد بن جحادة و مطیر بن أبی خالد و معلی بن هلال و میمون أبوخلف و میمون بدون ذکر نسب، مسلم ملائی و مطر بن طهمان وراق و میمون بن مهران بن کیسان و میمون بن جابر سلمی و موسی بن عبدالله جهنی و مصعب بن سلیمان انصاری .

- ن -

نافع بن مولى عبدالله بن عمر، نافع أبوهرمز .

- ه -

هلال بن سويد .

- ی -

یحیی بن سعید انصاری و یحیی بن هانی و یوسف بن ابراهیم و یوسف ابوشیبہ -  
گفته شده هر دو یک نفرند - و یزید بن سفیان و یعلی بن مرّة و یغنم بن سالم.

- أبو -

أبو الهندی، أبو ملیح، أبو داوود سبعی، أبو حمزة واسطی، و أبو حذیفة عقیلی و  
مردی از آل عقیل و شیخ غیر منسوب.

امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از انس و سفینة حدیث را نقل کرده  
است.

ابوبکر محمد بن سعید بن موفق و ابوزرعة از ابوبکر بن خلف از حاکم ابو عبدالله  
از ابوالقاسم حسن بن محمد بن حسن سکونی در کوفه از محمد بن ابراهیم فزاری از  
أحمد بن موسی بن اسحاق از عیسی بن عبدالله نقل می کنند و حاکم می گوید: علی  
بن عبدالرحمن بن عیسی از محمد بن ابراهیم عامری از محمد بن راشد از عیسی  
بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدش عمر بن علی  
بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که گفت:

به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغی هدیه شد - که به آن هوبره گفته می شد - و انس بن  
مالک آن را پنهان می کرد. هنگامی که در محضر پیامبر نهاده شد، حضرت فرمود:  
خداوندا محبوبترین بندگانت را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. انس گوید: من  
می خواستم رسول خدا آن را تنها بخورد. ولی علی آمد. گفتم: رسول خدا خواب  
است. علی رفت. بار دوم پیامبر دست خود را بلند کرد و گفت:  
خداوندا محبوبترین بندگانت را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. سپس علی  
آمد. گفتم: رسول خدا خواب است. (باز علی رفت). بار سوم پیامبر دست خود را  
بلند کرد و فرمود: خداوندا محبوبترین بندگانترا حاضر کن تا با من از این مرغ  
بخورد. انس گوید: با خود گفتم چند بار علی را بازگردانم؟! پس گفتم: داخل شوید.  
هنگامی که پیامبر او را دید، فرمود: به سوی من بیا، هر دو با هم آن را خوردند.

انس گوید: علی سپس خارج شد، من به دنبال او رفتم و گفتم: ای ابالحسن برای من استغفار کن چون در قبال تو گناهی مرتکب شده‌ام در مقابل آن من بشارتی برای شما دارم. پس من دعای رسول خدا را در مورد آن حضرت خیر دادم. ایشان خدا را سپاس گفت و به خاطر بشارتم مرا بخشید.

این حدیث از طریق دیگری و نیز در ضمن حدیث ردّالشمس روایت شده که در فصل ردّالشمس آن را آورده‌ام.

حدیث ردّالشمس را عبدالله بن عباس و ابوسعید خدری و یعلی بن مره ثقفی همگی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند. و نیز در بین راویان حدیث، عدّه زیادی از بزرگان تابعین که بر وثاقت و عدالت آن‌ها مورد اتفاق است و احادیث آن‌ها در صحاح آمده است و شکی در احدی از آن‌ها نیست، وجود دارد. بنابراین حدیث مشهور است و صحیح دانسته می‌شود.»

\* کنجی شافعی در فصل ردّالشمس چنین می‌گوید: «از عامر بن واثله ابوالطفیل نقل شده که گفت: روز شوری بر آستانه در ایستاده بودم. علی با عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن بر تعدادی از فضائلش آن‌ها را بر صحت آن‌ها سوگند می‌داد، از جمله حدیث ردّالشمس بود.»

ابوبکر بن خازن از ابوزرعه از ابوبکر بن خلف حاکم از ابوبکر بن ابی دارم حافظ - در کوفه از اصل کتابش نقل کرد - از منذر بن محمد بن منذر از پدرش از عمویش از پدرش از ابان بن تغلب از عامر بن واثله روایت کرد که روز شورا بر آستانه در ایستاده بودم و علی در داخل خانه بود. شنیدم می‌گفت:

ابوبکر به جانشینی رسید در حالی که من از او به این منصب شایسته‌تر بودم. ولی با این حال اطاعت کردم. بعد از او عمر به خلافت رسید در حالی که من از او بر این امر شایسته‌تر بودم. ولی باز هم شنیدم و اطاعت کردم. حال شما می‌خواهید عثمان را خلیفه کنید ولی من این بار نخواهم شنید و اطاعت نمی‌کنم. عمر مرا بین پنج نفر، نفر ششم قرار داد که برای آن‌ها هیچ فضیلتی وجود دارد. به خدا با آنان با

چنان فضائلی احتجاج می‌کنم که نه عرب آن‌ها و نه عجم آن‌ها و هم پیمانان آن‌ها و نه حتی هیچ مشرکی نتواند حتی یکی از آن‌ها را انکار کند.

ای پنج نفر شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا از بین شما کسی غیر من برادر رسول خدا هست؟ گفتند نه. گفت: آیا از بین شما کسی جز من عمومی مانند حمزة بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسولش دارد؟ گفتند: نه. گفت: آیا کسی از شما به غیر من برادری دارد که مزین به دو بال باشد، و در بهشت با ملائکه پرواز می‌کند. گفتند: نه. گفت: آیا بین شما جز من کسی هست که همسری مانند همسر من فاطمه سرور زنان این امت داشته باشد؟ گفتند: نه. گفت: آیا بین شما جز من کسی هست که دو فرزند (حسن و حسین) که دو سبط این امت و دو پسر رسول خدا باشد، داشته باشد؟ گفتند: نه. گفت: آیا از بین شما کسی هست که قبل از من مشرکان عرب را به قتل رسانده باشد؟ گفتند: نه. گفت: آیا بین شما کسی جز من هست که خورشید بعد از غروبش بخاطر او بازگشته باشد و نماز عصر را بخواند؟ گفتند: نه. گفت: آیا بین شما کسی جز من هست که رسول خدا ﷺ هنگامی که مرغ در حضور او گذاشته شد و از آن خوشش آمد در حق او فرموده باشد: خداوند ا محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. پس من آمدم و دعای پیامبر ﷺ را دانستم. آن گاه داخل شدم و حضرت فرمودند: به سوی من بیا، به سوی من بیا؟ گفتند: نه.

حاکم در کتاب خود که طرق حدیث طیر را جمع آوری نموده، این حدیث را روایت کرده است.

### شرح حال او

ما در برخی مجلدات این کتاب بعضی از مطالبی را که دلالت بر بزرگی شأن ابی عبدالله گنجی شافعی در حدیث و سایر علوم دارد بیان کرده‌ایم، به طوری که متأخرین در ذکر نام، وی را به عنوان حافظ و نیز هنگام بیان تألیفاتش ایشان را به نام (کاشف الظنون) می‌ستایند.

صفدی می‌گوید: «در راه حدیث رنج‌ها کشید تا حدیث شنید. سفرها کرد و به

تحصیل علم پرداخت. امامی محدث بود ولی به رفض تمایل داشت.»<sup>(۱)</sup>

برخی مورخین و رجالین سعی دارند بعلمت نوشتن کتاب کفایة الطالب و کتابهای دیگر درباره اهل بیت علیهم السلام وی را تضعیف کنند. و این عاملی بود که مردم علیه او هجوم برده و سبب کشتن وی در میان مسجدی شد که در آن به ذکر حدیث می پرداخت گردید (در ماه رمضان المبارک).

ابن شامه می گوید: «در ۲۹ رمضان، فخر محمد بن یوسف بن محمد گنجی در مسجد به قتل رسید. وی از دانشمندان فقه و حدیث بود، ولی در بسیاری از سخنانش تمایل به مذهب رافضه وجود داشت. کتابهایی را جمع آوری کرد که با اهداف آنها (فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام) موافق بود.»<sup>(۲)</sup>

یونینی می گوید: «... عوام در دمشق قیام کردند و فخر محمد بن یوسف بن محمد گنجی را در مسجد دمشق به قتل رساندند. این شخص از اهل علم بود ولی در او مطلب پنهانی، وجود داشت. وی به مذهب شیعه تمایل بود.»<sup>(۳)</sup>

ابن کثیر گوید: «مردم عامی در میان مسجد، شیخ رافضی را به قتل رساندند...»<sup>(۴)</sup> این ماجرا در سال ۶۵۸ بود.

## (۵۴)

### روایت محب الدین طبری

حافظ محب الدین أحمد بن عبدالله طبری حدیث را چنین روایت می کند:

«از انس بن مالک نقل شده که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغی بود. فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب وارد شد، و با آن حضرت مرغ را تناول فرمود.

---

۱- الوافی بالوفیات ۲۵۲/۵  
۲- ذیل الروضتین ۲۰۸  
۳- ذیل مرآة الزمان ۳۶۰/۱  
۴- البدایة و النهایة ۲۲۱/۱۳



ترمذی حدیث را نقل کرده و گفته حدیث غریب است. بغوی هم در مصابیح در زمره احادیث حسن آن را ذکر کرده است.

حربی نیز حدیث را نقل کرده است ولی بعد از عبارت (به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد) افزوده است: پیامبر خوردن آن را دوست می داشت، و بعد از عبارت (پس علی بن ابی طالب آمد) افزوده است که علی گفت: اجازه ورود به محضر رسول خدا ﷺ را بده، من (أنس) گفتم: اجازه نیست - دوست داشتم فردی از انصار باشد -

عمر بن شاهین هم حدیث را نقل کرده ولی عبارت حربی را نیاورده است. بعد از عبارت (علی آمد) چنین می گوید: او را رد کردم، دوباره آمد، باز هم او را رد کردم. بار سوم یا چهارم داخل شد. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیز تو را از ورود نزد من بازداشت (یا ورود تو را به تأخیر انداخت) گفت: آمدم ولی أنس مرا بازگرداند. فرمود: ای أنس چه چیز تو را بر این کار واداشت. گفتم: امید داشتم فردی از انصار باشد. فرمود: ای أنس آیا در انصار بهتر یا برتر از علی کسی هست؟

نجار هم حدیث را از أنس نقل کرده و گفته است: نزد رسول خدا ﷺ مرغی آورده شد. ایشان نام خدا را برد و لقمه ای تناول کرد و فرمود: خداوند محبوب ترین بندگان نزد خودت و من را حاضر کن. پس علی آمد و در را کوبید. گفتم: تو کیستی؟ گفت: علی. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. سپس پیامبر لقمه ای

خورد و مانند کلام اول را گفت. در این هنگام علی در زد. گفتم: کیست؟ گفت: علی. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. سپس پیامبر لقمه ای دیگر خورد و دوباره گفته خود را تکرار کرد. باز علی آمد و در را زد این بار صدای خود را بلند کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: أنس در را باز کن. علی عَلِيًّا داخل شد. هنگامی که پیامبر ﷺ او را دید. تبسم نمود و فرمود: خدا را سپاس که تو را آن فرد قرار داد. در هر لقمه ای که خوردم دعا کردم که خدا محبوب ترین بندگان نزد خود و من را حاضر

کند و تو آن شخص هستی. علی گفت: سوگند به کسی که به حق، تو را به نبوت مبعوث کرد. من سه بار در زدم و انس مرا بازگرداند. رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس چرا علی را رد کردی؟ انس گفت: دوست داشتم مردی از انصار باشد، پیامبر ﷺ تبسم نمود و فرمود: مرد به خاطر دوستی قومهش مورد ملامت نیست. از سفینه هم نقل شده که گفت: زنی از انصار به رسول خدا ﷺ دو مرغ بین دو قرص نان هدیه کرد. دو مرغ را نزد پیامبر بردم. حضرت فرمود: خداوندا محبوبترین بندگان نسبت به خود و رسولت را نزد من حاضر کن. ادامه حدیث مشابه حدیث نجار را ذکر کرده و در انتهای آن می‌گوید: علی به همراه رسول خدا ﷺ از دو مرغ خوردند.

احمد حدیث را در المناقب نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

### کتاب الرياض النضرة

کتاب الرياض النضرة حافظ محب الدین طبری از کتابهای معروف است که جبلی آن را در کشف الظنون آورده است. علمای اجازات هم در کتابهایی که با اسناد معتبر روایت کرده و بر روایات آن در بحث‌های خود، اعتماد می‌کنند ذکر کرده‌اند. تاج الدین الدهان در کتابش (کفایة المتطلع) که درباره مرویات شیخ خود، عجمی نوشته است، و محمد عابد سندی در کتابش در اسانید به نام (حصرالشارد) آن را آورده است.

حسین دیار بکری هم در مصادر کتابش (الخمیس) آن را ذکر کرده و آن را معتبر توصیف کرده است. دهلوی نیز در رساله‌اش (اصول الحدیث) در قسمت مربوط به مناقب آن را آورده است. حتی در کتاب خود (التحفة) که در ردّ بر شیعه امامیه نوشته، به تبعیت از پدرش در کتاب (ازالة الخفاء) بر کتاب فوق اعتماد کرده است. مولوی حیدر علی فیض آبادی در کتابش (منتھی الکلام) نیز از کتاب ریاض

---

۱- الرياض النضرة فی مناقب العشرة ۱۱۴/۲ - ۱۱۵.

النضرة یاد کرده و بر روایات آن احتجاج نموده است بلکه آن را مانند صحیح بخاری شاهدهی عادل شمرده است.

معلوم نیست چگونه (دهلوی) حدیث طبر را که در کتاب الریاض النضرة ذکر شده رد می‌کند. در حالی که این کتاب، کتابی بزرگ و از کتب مشهور معتبر است. به خصوص که پدر دهلوی نیز به روایات آن تمسک جسته است. حتی شخص دهلوی نیز روایت آن کتاب را حجّت معتبر دانسته است.

\* حافظ محب طبری حدیث طبر را چنین نقل می‌کند:

«گفته‌اند علی ع بعد از پیامبر محبوبترین خلائق نزد خداست. از انس بن مالک رضی الله عنه نقل شده که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغی بود. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد، و با پیامبر آن را خوردند. ترمذی این حدیث را نقل کرده و بغوی نیز در مصابیح در قسمت احادیث حسن آن را آورده است.

حربی نیز آن را نقل کرده و گفته است: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغی هدیه شد که حضرت از آن خوششان آمد آن گاه ادامه حدیث را ذکر کرده است. امام ابوبکر محمد بن عمیر بن بکیر نجّار حدیث را نقل کرده و گفت: از انس بن مالک نقل شده که: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغی تقدیم شد. حضرت نام خدا را برد و لقمه‌ای تناول کرد و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و من را برایم حاضر کن. در این هنگام علی رضی الله عنه آمد و در زد. گفتم: کیستی؟ گفت: علی، گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. سپس حضرت لقمه‌ای خورد و کلام قبل را تکرار کرد. دوباره علی رضی الله عنه در زد، گفتم: کیست؟ گفت: علی، گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. دوباره پیامبر لقمه‌ای خورد، و کلام قبل را تکرار کرد. بار دیگر علی رضی الله عنه در زد، اینبار صدای خود را بلند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انس در را باز کن، علی داخل شد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را دید تبسم کرد، و فرمود: خدایا را سپاس که تو را آن شخص قرار داد. در هر لقمه دعا می‌کردم که محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را در این جا حاضر کند، و تو آن شخص هستی. علی گفت: به خدایی که

تو را به حق به نبوت مبعوث کرد، من سه مرتبه در زدم ولی انس مرا بارگرداند. پیامبر ﷺ فرمود: انس چرا علی را رد کردی؟ گفتم: دوست داشتم همراه علی مردی از انصار نیز باشد. پیامبر ﷺ تبسم نمود و فرمود: مرد به خاطر دوستی قومش مورد ملامت نیست. (۱)

### کتاب ذخائر العقبی

کتاب (ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی) از حافظ محب طبری از کتب معرف و معتبر نزد اهل سنت است. ابن وزیر در کتاب (الروض الباسم) آن را از مصادر مناقب اهل بیت قرار داده است و نیز أحمد بن فضل بن باکثیر مکی در (وسيلة المأل) آن را ذکر کرده و گفته، شایسته است این کتاب با آب طلا نوشته شود. و (دهلوی) در رساله اش در (اصول الحدیث) آن را جزء کتب علماء اهل سنت در مناقب اهل بیت برشمرده است.

محمد بن اسماعیل امیر در (الروضه الندیة) آن را از مهمترین کتابهایی که بر آن اعتماد کرده، قرار داده است و عجیلی در (ذخیره المأل) گفته است که این کتاب از نوشته های علماء گرانقدر است. حسین دیار بکری نیز آن را در مصادر کتابش (الخمیس) آورده، و سندی در (حصر الشارد) و شوکانی در (إتحاف الاکابر) هم آن را در زمره مرویات خود ذکر کرده اند.

بنابراین کتاب (ذخائر العقبی) از جمله کتاب های معتبر نزد اهل سنت است. پس جز کسی که نفس را از پیروی هوی باز نداشته و راه دشمنی و تعصب کور را می پیماید، حدیث طبر را انکار نخواهد کرد.

## شرح حال

شرح حال محب طبری با ثناء و تکریم بسیار در مصادر زیر یافت می شود:

۱- تذکرة الحفاظ ۱۴۷۴/۴.

۲- الوافی بالوفیات ۱۳۵/۷.

۳- مرآة الجنان ۲۲۲۴/۴.

۴- النجوم الزاهرة ۷۴/۸.

۵- البداية و النهاية ۱۴۰/۱۳.

۶- طبقات السبکی ۸/۵.

۷- طبقات الأسنوی ۱۷۹/۲.

۸- طبقات الحفاظ ۵۱۰.

۹- العبر ۳۸۲/۵.

۱۰- تنمة المختصر ۳۴۳/۲.

عبارت اسنوی درباره طبری چنین است:

«محب طبری شیخ الحرم، محب الدین أبو العباس أحمد بن عبدالله بن محمد طبری مکی، شیخ حجاز، عالمی عامل و جلیل القدر و آشنا به احادیث و فقه بود... روز پنج شنبه ۲۷ جمادی الآخر سال ۶۱۵ به دنیا آمد و در سال ۶۹۴ از دنیا رفت...»

( ۵۵ )

روایت صدرالدین حموی

صدرالدین ابوالجامع ابراهیم محمد حموی با طرق متعدد این حدیث را در کتاب (فرائد السمطین) روایت کرده است:

«باب چهل و دوم:

فضیلتی که ذکر آن در آفاق شایع است و لباس فخر آن از آلودگی پیراسته است:

«شیخ زاهد عقیف الدین ابومحمد عبدالسلام بن محمد بن مزروع بصری در قرائتم بر او در مدینه معظمه در حرم شریف نبوی بین روضه و منبر - که سلام خدا بر مقیم آن باد - صبح روز دوازدهم ماه حرام خدا محرم سال ۶۸۰ برای ما روایت کرد از شیخ موفق الدین ابوالمحاسن فضل الله بن ابی بکر عبدالرزاق بن عبدالقادر حنبلی رحمته الله - در قرائت محیی الدین علی بن ابراهیم بن دردانه حربی بر او در روز پنجشنبه سال ۶۵۵ در باب الازج بغداد، وی اجازه نقل الفاظ تمام روایاتش را به ما داده و گفت: برای ما روایت کرد ابوالفتح عبدالله بن عبدالله محمد بن نجاء بن شاتیل دباس - در قرائتی که بر او شد و من شنیدم در روز جمعه از شوال سال ۵۷۸ در مسجد قصر بغداد قبل از نماز جمعه.

و نیز برای من روایت کرد شیخ صالح أبو عبدالله محمد بن یعقوب ابن ابی الفرج - به شکل اذن - از ابی الفتح عبدالله بن شاتیل - به شکل اجازه - و او گفت: ابو غالب محمد بن حسن بن أحمد باقلانی در قرائتی که بر او شد و من می شنیدم در رمضان سال ۴۹۹ برای ما روایت کرد که ابو عبدالله أحمد بن حسین بن اسماعیل محاملی در صفر سال ۴۲۸ برای ما روایت کرد از ابوبکر محمد بن أحمد بن أحمد بن مالک اشجعی - به صورت قرائت بر او در ماه ذی القعدة سال ۳۵۰ از ابوالأحوص محمد بن هشتم بن حماد قاضی عکبری در سال ۲۷۶ از یوسف بن عدی از حماد بن مختار - مردی از اهل کوفه - از عبدالملک بن عمیر از أنس که گفت:

روزی غذای مرغی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه شد و در محضر آن حضرت

گذاشته شد. پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من این غذا را تناول کند. در این هنگام علی آمد و در را کوبید. گفتم: کیست؟ گفت: علی هستم. گفتم: پیامبر ﷺ مشغول کاری است. علی سه بار بازگشت و من هر بار همان کلام را می‌گفتم تا این که بار چهارم آمد و من همان را که سه دفعه قبل گفته بودم، گفتم. تا اینکه آنحضرت با پای خود به در زد و داخل شد پیامبر ﷺ فرمود: چه چیز مانع ورود تو شد. گفت: سه بار آمدم. هر بار آنس می‌گفت: پیامبر مشغول کاری است.. پیامبر ﷺ فرمود: ای آنس، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: دوست داشتم آن مرد از قوم من باشد.

#### صفات برتر، فضیلتی بر حسودان

امام علامه تاج الدین ابوالمفاخر محمد بن ابی القاسم محمود سیدی - در نامه‌ای که برای من از کرمان در رجب سال ۶۶۴ نوشت، روایت کرده که صدر کبیر رکن الاسلام امام الائمه مفتی شرق و غرب، ابن ثابت عبدالعزیز بن عبدالجبار بن علی کوفی در رجب سال ۵۸۲ به طریق اجازه برای ما روایت کرد که قاضی القضاة عماد الدین شیخ الاسلام ذوالمعالی ابوسعید محمد بن احمد بن محمد بن صاعد به صورت اجازه بر ما روایت کرد از شیخ یعقوب بن احمد بن محمد - صاحب التخریج الاحادیث - از شیخ صالح ابوبکر محمد بن اسماعیل بن محمد بن ابراهیم مؤذن رحمته در شوال سال ۴۱۰ - از ابوالعباس فضل بن عباس کندی همدانی، امام مسجد همدان از ابویعقوب اسحاق بن ابراهیم بن بهرام زنجانی - در سال ۲۹۶ - از بشر بن حسین بن ابی محمد اصفهانی از زبیر بن عدی از آنس بن مالک رحمته که گفت:

به رسول خدا ﷺ مرغ بریانی هدیه شد. هنگامی که در محضر آن حضرت قرار داده شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. آنس گوید: با خود گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد و در را به آرامی کوبید. گفتم: کیست؟ گفت: علی. گفتم: پیامبر ﷺ مشغول کاری است. او بازگشت. به سوی پیامبر ﷺ بازگشتم، دیدم برای بار دوم

می فرماید: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. با خود گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده. باز علی آمد و در را کوبید. گفتم: مگر نگفتم پیامبر ﷺ مشغول کاری است. علی بازگشت. به سوی پیامبر ﷺ بازگشتم دیدم برای بار سوم می فرماید: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی آمد، و در را به شدت کوبید. پیامبر ﷺ فرمود: باز کن، باز کن. [در را برای او گشودم و داخل شد] چون نگاه رسول خدا ﷺ بر او افتاد، فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا. سپس علی نزد پیامبر ﷺ نشست و با آن حضرت مرغ را خورد.

### فضیلتی همانند روایت قبل، شایع و فراگیر

شیخ امام نجم الدین عثمان بن موفق اذکانی از... شیخ الاسلام نجم الدین ابی الجناب أحمد بن عمر بن محمد خیوقی رحمته الله به طریق اجازه از محمد بن عمر بن علی طوسی از ابوالعباس أحمد بن ابی الفضل شقانی از ابوسعید محمد بن طلحه جنابذی از پدرش ابومنصور طلحه از محمد بن محمد بن عبدالرحمن الذهلی در بغداد از عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز بغوی از عبدالله بن عمر قواریری از یونس بن ارقم از مطیر بن ابی خالد از ثابت بجلی از سفینه خادم رسول خدا ﷺ نقل کرد که گفت:

زنی از انصار به رسول خدا ﷺ دو مرغ بین دو قرص نان هدیه کرد، در منزل پیامبر غیر از من و آنس کسی نبود. پیامبر ﷺ وارد شد و درخواست غذا نمود. گفتم: ای رسول خدا زنی از انصار برای ما هدیه‌ای آورده است پس دو مرغ را نزد آن حضرت گذاشتم. پیامبر ﷺ فرمود. خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد خودت و رسالت حاضر کن در این هنگام علی بن ابی طالب آمد و در را به آرامی کوبید. گفتم: کیست؟ گفت: ابوالحسن، سپس دوباره در زد و صدای خود را بلند کرد. پیامبر ﷺ فرمود: در را باز کن. در را گشودم. علی و پیامبر ﷺ از دو مرغ تناول فرمودند.»



## شرح حال او

۱- حموینی از مشایخ ذهبی است. نام وی در کتاب (المعجم المختص) چنین آمده است:

«ابراهیم بن محمد بن مؤید بن عبدالله بن علی بن محمد حمویه، امام کبیر محدث، شیخ المشایخ صدر الدین ابوالمجامع خراسانی جوینی صوفی. وی در سال ۶۴۴ به دنیا آمد و در خراسان و بغداد و شام و حجاز حدیث شنید و بر این کار اهمیّت می داد. پادشاه غازان به دست وی مسلمان شد. در سال ۷۷۲ در خراسان از دنیا رفت. ما بر اَبی المجامع ابراهیم بن حمویه سال ۶۹۵ قرائت کردیم و او بر ما حدیث کرد از ابو عمرو عثمان بن موفق اَدکانی در قرائت سال ۶۴ بر او از مؤید بن محمد طوسی و نیز برای ما روایت کرد أحمد بن هبّة الله از مؤید از هبة الله بن سهل از سعید بن محمد بحری از زاهر بن أحمد فقیه از ابراهیم بن عبدالصمد از اَبومصعب از مالک از سمی غلام ابوبکر بن عبدالرحمن از اَبی صالح سمان از اَبی هریره که رسول خدا ﷺ گفت: از عمره تا عمره بعد، کفار گناهان آن بین دو است، حج مقبول پادشاه آن جز بهشت نیست، حدیث مورد اتفاق است و ابن ماجه از اَبی مصعب زهری آن را روایت کرده و ما هم با سند عالی با او موافقت داریم.»<sup>(۱)</sup>

و در تذکرة الحفاظ در شمار شیوخ حموینی آمده است که:

«امام محدث یگانه کامل فخر الاسلام، صدر الدین ابراهیم بن محمد بن مؤید طوسی برای ما روایت کرد. وی بسیار به روایت و به دست آوردن اجزاء اهمیّت می داد. غازان پادشاه به دست او مسلمان شد. در سال ۷۲۲ در سن ۷۸ سالگی از دنیا رفت.»<sup>(۲)</sup>

۲- اسنوی: «او در علوم حدیث و فقه پیشوا بود و در طلب علم بسیار سفر نمود... مشهور به ولایت بود...»<sup>(۳)</sup>

---

۱- المعجم المختص ۶۵. ۲- تذکرة الحفاظ ۱۵۰۵/۴.

۳- طبقات الشافعیّه ۴۵۴/۱.

۳- ابن حجر عسقلانی: «از گروههایی از عراق و شام و حجاز بسیار روایت کرد، در حله و تبریز و آمل و طبرستان و شوبک (شریک) و قدس و کربلاء و قزوین و مشهد علی، و بغداد حدیث شنید. سفرهای گسترده‌ای داشت. به حدیث اهمّیت می داد. نوشت و به دست آورد.»

دین دار و با وفا بود، دارای چهره‌ای جذاب و قرائت نیکو بود. غازان به دست او مسلمان شد. به دمشق آمد و در سال ۹۵ به نقل حدیث پرداخت و سپس در سال ۲۱ حج نمود.»<sup>(۱)</sup>

شرح حال او در مصادر دیگری نیز یافت می شود از جمله:

الوافی بالوفیات ۱۴۱/۶

و منهل الصافی ۱۴۱/۱۰

حافظ زرنندی هنگام نقل از او، وی را با عنوان «شیخ امام عالم...»<sup>(۲)</sup> ستوده است.

و نیز حافظ سمهودی در (جواهر العقدين) و شهاب الدین احمد در (ترجیح الدلائل) بر روایت او اعتماد کرده‌اند.

## ( ۵۶ )

### روایت فخرالدین هانسوی

شیخ فخرالدین هانسوی در کتاب خود (دستور الحقائق) همان گونه که در کتاب (هدایة السعداء شهاب دولت آبادی) آمده، حدیث طبر را روایت کرده است.

---

۲- هدایة السعداء - خطّی.

۱- الدرر الكامنة ۶۹/۱.

«در دستور الحقایق چنین آمده است: عده‌ای از گروه زیادی نقل کرده‌اند که: روزی به پیامبر ﷺ مرغ بریانی هدیه شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا این مرغ را با من بخورد. در این هنگام علی آمد و در را کوبید. انس بن مالک گفت: پیامبر ﷺ مشغول کاری است. پس او بازگشت. دوباره رسول خدا مطلبی را که اوّل فرموده بود تکرار کرد. بار دیگر علی آمد و در را کوبید. انس همان کلام قبل را گفت و علی بازگشت. دوباره پیامبر ﷺ همان کلام را فرمود. علی دوباره آمد، و در را محکم‌تر از دویار اوّل کوبید. پیامبر شنید، درحالی که انس به علی گفته بود: پیامبر ﷺ مشغول کاری است. پیامبر اجازه ورود داد و فرمود: چه چیز آمدن تو را به تأخیر انداخت؟ گفت: آمدم ولی انس مرا بازگرداند و بار دوم و سوم آمدم، بار دیگر مرا بازگرداند. پیامبر ﷺ فرمود: انس، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: امیدوار بودم که دعاء درباره یکی از انصار مستجاب شود. رسول خدا ﷺ فرمود: علی محبوب‌ترین خلق نزد خداست. پیامبر ﷺ و علی علیه السلام مرغ را خوردند.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

- ۱- شیخ عبدالحق دهلوی شرح حال هانسوی را ذکر کرده و او را با اوصاف والایی ستوده است.<sup>(۲)</sup>
- ۲- شیخ عبدالرحمن جشتی می‌گوید: او به تمامی فضایل انسانی متّصف بود.<sup>(۳)</sup>
- ۳- شیخ شهاب الدین دولت آبادی هنگام نقل از او در مواضع متعدّد وی را با عنوان «امام» توصیف کرده است.
- ۴- مولوی حیدر علی فیض آبادی در (ازالة الغین) در بحث خود پیرامون جواز لعن یزید بن معاویه از نظر بزرگان علمای اهل سنت، هانسوی را جزء کسانی که آن

---

۱ - هدیه السعداء - خطی.  
۲ - اخبار الأخیار ۳۴.  
۳ - مرآة الاسرار.

را جایز می دانند می شمارد و از قول او می گوید: «کسانی که بر آنها اعتماد است می گویند: یزید به جنگ با حسین علیه السلام راضی بود و دستور به کشتن آنحضرت داد به سر او و اهل بیتش با انواع توهین ها اهانت کرد که با تفصیل گوناگون آمده است. پس لعن بر او و کسانی که او را یاری کردند، اشکالی ندارد زیرا هنگامی که یزید دستور جنگ با حسین و کشتن وی و اهانت اهل بیت او را داد نسبت به خدا کافر شد. امت و پیشوایان، اتفاق بر کفر یزید و لعن بر دستور دهنده قاتل امام حسن را دارند. زیرا امر و راضی به کفر، حتی قبل از انجام امر، کافر است.»

( ۵۷ )

### روایت خطیب تبریزی

ولی الدین خطیب تبریزی صاحب (المشکاة) حدیث را چنین روایت می کند:

«از انس نقل شد که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغی بود فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. سپس علی آمد و با او آن را خورد. ترمذی این حدیث را نقل کرده و گفته: این حدیث غریب است.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال و تعریف از کتاب او:

۱- از کلام طیبی در (الکاشف) روشن می شود که کتاب (المشکاة) با مشورت طیبی تألیف شده و خود خطیب تبریزی در (أسماء رجال المشکاة) تصریح کرده که طیبی کتاب المشکاة را تحسین نموده و نیکو شمرده است.

۲- قاری در مقدمه (المرفاة) در وصف (المشکاة) و مؤلفش می گوید: «کتاب مشکاة المصابیح که مولای ما علامه بزرگ و دریای فهم و مظهر حقائق و آشکار کننده دقائق شیخ تقی و نقی، ولی الدین، محمد بن عبد الله خطیب تبریزی نوشته

---

۱ - مشکاة المصابیح ۱۷۲۱/۳.

سند حدیث طبر / ۳۴۹

است، جامع‌ترین کتاب در احادیث نبوی و نافع‌ترین گزیده اسرار مصطفوی است. و چه نیکو سروده یکی از ارباب حال:

اگر در مشکاة\* چراغی گذاشته شود

آن مشکاتی است که مصابیح در آن است

و در آن انواری است که نفع و سود آن شایع است

از این رو به کتب علوم ترجیح دارد.

در آن اصول دین و فقه و هدایت است

و حاجات اهل راستی از آن به دست می‌آید

نظر ما به خواندن آن کتاب تصحیح لفظ و روایت آن و اهتمام به برخی از معانی و درایت آن جلب شد. به این امید که عامل به علوم آن در دنیا باشیم. و در آخرت در زمره علماء عامل قرار گیریم.

این کتاب بزرگ را بر مشایخ حرم محترم خواندم. خداوند به واسطه آن‌ها و برکات علوم آنها ما را بهره‌مند سازد.»

۳- (دهلوی) کتاب (المشکاة) را از پدرش به سند خود از مؤلفش خطیب و از شیخ ابی طاهر از مشایخش از مؤلف نقل می‌کند... چنان که در (اصول الحدیث) نیز آمده است.

( ۵۸ )

### روایت ابی الحجاج مزّی

حافظ أبو الحجاج یوسف بن عبدالرحمن مزّی در کتاب خود (تحفة الاشراف بمعرفة الاطراف) درباره «اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی کریمه سدّی» چنین

می‌گوید:

«حدیث ت: نزد پیامبر ﷺ مرغی بود. فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن. حدیث ت در المناقب اسفیان بن وکیع از عبیدالله بن موسی از عیسی بن عمر از او نقل شده و گفته: این حدیث غریب است و ما آن را در احادیث سدی جز از این طریق نمی‌شناسیم. از غیر این طریق نیز از انس رضی الله عنه روایت شده است.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

حافظ مزّی از پیشوایان حافظان مشهور و مورد اعتماد اهل سنت است و ما شرح حال او را در مجلد حدیث ولایت نقل از تعداد زیادی از معجم‌های شرح حال، مانند موارد زیر آورده‌ایم:

- ۱- تذهیب التهذیب - خطی
- ۲- تذکرة الحفّاظ ۱۴۹۸/۴
- ۳- تتمّة المختصیر ۳۳۲/۲
- ۴- طبقات السبکی ۲۵۱/۶
- ۵- طبقات الاسنوی ۲۵۷/۲
- ۶- طبقات ابن قاضی شبّهة ۲۲۷/۲
- ۷- الدرر الكامنة ۲۳۳/۵
- ۸- النجوم الزّهره ۷۶/۱۰
- ۹- طبقات الحفّاظ ۵۲۱
- ۱۰- البدر الطالع ۳۵۳/۲

---

۱ - تحفة الاشراف ۹۴/۱.

خلاصه عبارت سبکی در طبقاتش چنین است:

«یوسف بن زکی عبدالرحمن، شیخ ما و استاد ما و سرور ما شیخ جمال الدین أبوالحجاج مزّی، حافظ زمان ما و حامل پرچم سنّت و جماعت، برپا دارند. مسئولیت این فن، بر تن کننده لباس طاعت، امام حفّاظ، سخنی که آن را انکار نتوان کرد... یگانه دوران خود به اجماع، و شیخ زمانش. کسی که به آنچه شنیده‌ها درباره او می‌گویند باید گوش فرا داد. شیخ ما ذهبی در تذکرة الحفّاظ نام او را ذکر کرده و بطور گسترده‌ای وی را ستوده است. پیش از این در شرح حال محجاج مزّی آوردیم که شیخ ما ذهبی می‌گفت: من حافظ‌تر از او ندیدم. خلاصه اینکه شیخ ما مزّی اعجوبه زمان خود بود و ریاست محدّثین در دنیا به او منتهی شد.»<sup>(۱)</sup>

( ۵۹ )

### روایت حافظ ذهبی

حافظ شمس الدین ذهبی این حدیث را با طریقی که در کتاب مستقلی که در این باب دارد ذکر نموده، و به کثرت طرق حدیث تصریح کرده است و نتیجه گرفته است که جمع این موارد موجب می‌شود که بپذیریم حدیث اصالت دارد. متن عبارت ذهبی چنین است:

«اما حدیث طبر طرق بسیار زیادی دارد که آن را در تألیف جداگانه‌ای گرد آورده‌ام و مجموع آن موجب می‌شود که بپذیریم حدیث اصالت دارد. اما حدیث من کنت مولاة نیز طرق خوبی دارد که درباره آن مستقلاً کتابی نوشته‌ام.»<sup>(۲)</sup>

ذهبی همچنین می‌گوید:

«عبیدالله بن موسی و سایرین از عیسی بن عمر قاری از سدّی از انس بن مالک

---

۱ - طبقات الشافعیة سبکی ۲۵۱/۶.

۲ - تذکرة الحفّاظ - با شرح حال حاکم - ۱۰۳۹/۲.

نقل می‌کنند که گفت: به رسول خدا ﷺ چند پرنده هدیه شد ایشان آن‌ها را تقسیم نمود. و یکی را نگاه داشت. سپس فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من آن را بخورد. در این هنگام علی وارد شد، سپس در ادامه حدیث طیر را ذکر می‌کند.»

این حدیث طرق بسیاری دارد که انس در آنها و بعضی از آنها طبق شروط سنن است. از بهترین آن‌ها این حدیث است:

قطن بن نسیر - شیخ مسلم - از جعفر بن سلیمان از عبدالله بن مثنی از عبدالله بن انس بن مالک از انس برای ما نقل کرد که گفت: به رسول خدا ﷺ کبک بریانی هدیه شد. حضرت فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من بخورد، و حدیث را ذکر کرد.»<sup>(۱)</sup>

«طرق حدیث طیر را در نوشته جداگانه‌ای جمع کرده‌ام و نیز طرق حدیث: من کنتُ مولاہ را که صحیح‌تر است. و صحیح‌تر از این دو حدیث، حدیثی است که مسلم از علی نقل کرد که گفت: پیامبر امی با من چنین عهد کرد که همانا کسی جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق کسی با تو دشمن نیست. و این حدیث مشکل‌ترین حدیث بین سه حدیث فوق است، زیرا عده‌ای او را دوست دارند که سودی ندارد، و گروهی از نواصب هم که از روی جهل با او دشمنی می‌کنند و خدا داناتر است.»<sup>(۲)</sup>

## شرح حال او

۱- سبکی: «شیخ امام حافظ، شمس الدین، أبو عبدالله ذهبی ترکمانی، محدث عصر و خاتمة الحفاظ است که برپاکننده مسئولیت این فن و پرچمدار اهل سنت و جماعت و پیشوای عصر خود در حفظ و اتقان است. او یگانه روزگار است که اهل ایمان بر این مطلب اذعان دارند و می‌گویند ما انکار نمی‌کنیم که تو حافظ‌ترین و



متقی‌ترین ما و شیخ و استاد و محدث ما هستی. وی بطور خاص شیخ و آقا و مورد اعتماد من بوده است. ذهبی شب دوشنبه سوم ذی قعدة سال ۷۴۸ از دنیا رفت.»<sup>(۱)</sup>

۲- ابن شاکر: «شیخ امام علامه حافظ شمس الدین، ابو عبدالله ذهبی، حافظی است که کسی به پای او نرسد و دریایی است که کسی با او مسابقه ندهد. او در حدیث و رجال و آشنایی با علل و احوال آن استوار بود و شرح حال مردم را می‌دانست. و ابهام در تاریخ آن‌ها و مسائل مبهم را برطرف می‌کرد، احادیث بسیار جمع کرد و بر گروه بسیاری نفع رساند و بسیار به تصنیف کتب پرداخت.»<sup>(۲)</sup>

۳- أسنوی: «او حافظ زمانش بود، کتابهای بسیار مشهور و پر نفع نوشت.»<sup>(۳)</sup>

۴- ابن قاضی شهبه: «اما علامه، حافظ، مقری، مورخ، شیخ الاسلام است. حافظان عصر از او بهره حدیث بردند. تصنیفات بسیار مشهوری دارد به علاوه او دارای دین محکم و ورع و زهد بود.»<sup>(۴)</sup>

۵- ابن حجر عسقلانی: «در فن حدیث ماهر بود و مجموعه‌های مفید و بسیاری در این زمینه گرد آورد. تا جایی که از پر تألیف‌ترین افراد اهل زمان خود شد. وی تاریخ اسلام را جمع کرده و در این مورد برگذشتگان خود برتری جست به خصوص در نوشتن اخبار محدثان. مردم به نوشته‌های او توجه داشتند. برای بهره‌مند شدن از وی به سوی او سفر می‌کردند. و برای قرائت و نسخه برداری و سماع حدیث با او رفت و آمد داشتند. با خط بدر نابلسی در مشیخه‌اش چنین دیدم: ذهبی در علم رجال علامه زمان خود بود دارای فهم قوی و ذهن روشن بود. شهرت او ما را از گفتگوی بیشتر درباره وی بی‌نیاز می‌سازد.»<sup>(۵)</sup>

۶- سیوطی: «ذهبی، امام حافظ، محدث عصر و خاتمة الحفاظ و مورخ اسلام و

---

۱- الطبقات الواسطی - خطی.

۲- فوات الوفيات ۱۸۳/۲.

۳- طبقات الشافعیة ۲۷۳/۱.

۴- همان ۲۰۸/۲.

۵- الدرر الكامنة.

یگانه دوران بود. از شیخ الاسلام ابی الفضل ابن حجر حکایت شده است که می‌گفت: من آب زمزم را نوشیدم تا به مرتبه ذهبی در حفظ حدیث برسم.<sup>(۱)</sup>

۷- دهلوی در کتاب خود (بستان المحدثین) آن جا که کتاب (صلاح المؤمن) را ذکر می‌کند، ذهبی را با عنوان «بزرگترین محدث زمان خود» توصیف می‌نماید.

(۶۰)

### روایت زرنندی مدنی

حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی انصاری حدیث طیر را چنین روایت می‌کند:

«از انس رضی الله عنه نقل شد که روزی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغی هدیه شد. و در روایتی است که گفت: آن پرنده بود. حضرت فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را بیاور تا با من بخورد. در این هنگام علی آمد، و من مانع او شدم. به این امید که دعای پیامبر درباره مردی از قوم من اجابت شود. در روایتی است که انس گفت: گفتم: پروردگارا اگر می‌خواهی او را مردی از انصار قرار ده. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو اولین کسی که قوم خود را دوست دارد نیستی. علی دوباره آمد و من مانع شدم. بار سوم آمد، باز مانع شدم. سرانجام بار چهارم آمد و من اجازه دادم تا داخل شد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دید فرمود: خداوندا من او را دوست دارم، تو هم او را دوست بدار. و سپس پیامبر و علی از آن مرغ خوردند.

در روایتی آمده که پیامبر فرمود: خدا تو را رحمت کند چه چیز مانع تو شد؟ علی رضی الله عنه فرمود: این سومین باری است که می‌آیم و هر بار انس می‌گوید شما مشغول کاری هستید. پیامبر فرمود: انس، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: دعای شما را شنیدم، دوست داشتیم که در حق مردی از قوم من باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

مرد به خاطر دوستی قومش، مورد ملامت نیست.

و نیز از انس رضی الله عنه نقل شده که گفت: روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغی هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت - و در روایتی مردی که خدا و رسولش او را دوست دارند - را نزد من حاضر کن. انس گوید: در این وقت علی آمد و در را کوبید. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است - دوست داشتم دعای پیامبر نسبت به مردی از انصار باشد - علی دوباره آمد و در را کوبید. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. بار سوم آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی را داخل کن که او را به زحمت انداختی. و چون علی داخل شد. پیامبر فرمود: به سوی من بیا.

و نیز از انس نقل شده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغ پخته‌ای هدیه شد که از آن خوشش آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت نزد خودت و من را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. سپس علی آمد و با پیامبر آن را تناول فرمود. <sup>(۱)</sup>

و نیز زرنندی در کتاب دیگرش (معارج الوصول <sup>(۲)</sup> الی معرفة فضل آل الرسول) حدیث را چنین نقل می‌کند:

«انس رضی الله عنه روایت می‌کند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغ پخته بریانی هدیه شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت نزد خود و من را بیاور که با من این مرغ را بخورد. در این هنگام علی آمد و با پیامبر آن را خورد.»

### شرح حال او

حافظ زرنندی از بزرگان حافظان مورد اعتماد اهل سنت است که حافظ ابن حجر در (الدرر الكامنه <sup>(۳)</sup>) شرح حال وی را ذکر نموده و در کتاب (جواهر العقدين) و (الفصول المهمة) با کلماتی همچون حفظ و مانند آن، وی را توصیف کرده است. و

۲ - معارج الوصول، مخلوط

۱ - نظم در السمطين ۱۰۰.

۳ - الدرر الكامنة ۲۹۵/۴.

در (سبل الهدی و الرشاد) و (ذخیره المآل) و سایر کتب، در جاهای مختلف بخاطر اعتماد به او از وی حدیث نقل کرده است.

(۶۱)

### روایت صلاح علائی

حافظ صلاح الدین علائی در رد برخی از معاندین و افترازنندگان، سعی بسیار و تلاش قابل توجهی را مبذول داشته است. سیوطی در ضمن شرح حال ترمذی می‌گوید:

«سفیان بن وکیع از عبیدالله بن موسی از عیسی بن عمر از سدّی از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرغی بود. سپس فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی آمد، و با او از آن مرغ تناول نمود.

این یکی از احادیثی است که حافظ سراج قزوینی نسبت به وجود آن در کتاب مصابیح انتقاد کرده و آن را جعلی پنداشته است. حافظ صلاح علائی می‌گوید: حدیث جعلی نیست. و طرق بسیاری دارد که بیشتر آن‌ها سست است و در بعضی از آنها ضعف کمی وجود دارد و شاید برخی از آن‌ها با کمک احادیث مشابه تقویت شده و به درجه احسن برسد.

سدّی: اسماعیل، مسلم و برخی از مردم به آن احتجاج کرده‌اند.. عیسی بن عمر همان اسدی کوفی القارس است که یحیی بن معین و سایرین او را توثیق کرده‌اند و علیه وی سخنی نگفته‌اند. عبیدالله بن موسی مشهور و از رجال صحیحین است. و در روایتی از عیسی بن عمر، مسهر بن عبدالملک از او پیروی کرده است. نسائی این حدیث را در خصائص علی نقل کرده است.

تا این که سیوطی از قول علائی - بعد از ذکر حسن بن حماد و طریق حاکم برای حدیث طبر - چنین می‌گوید: این دو طرق - یعنی طریق نسائی و حاکم - بهترین

طرقی است که حدیث طبر به وسیله آن روایت شده است.

ابن جوزی در العلل المتناهیة طرق بسیاری از آنس آورده که سست است. حاکم در مستدرک می‌گوید: این حدیث را گروه بسیاری که بیش از ۳۰ نفرند از آنس روایت کرده‌اند و سپس روایت را از طریق علی و ابی سعید و سفینه تصحیح کرده و طرق دیگران را بیان نکرده است.

ابوبکر ابن مردویه در طرق این حدیث، نوشته مستقلی فراهم آورده است. حافظ ابن طاهر می‌گوید: همه طرق حدیث باطل و معلول است و این گفته از تساهل حاکم بوده و غلو به شمار می‌آید.

حکم به جعلی بودن حدیث بعید است چنانکه ابوالفرج در کتاب الموضوعات آن را در احادیث جعل ذکر نکرده است.<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

۱- ذهبی درباره شیوخ خود می‌گوید: «از امام مفتی، محدث، صلاح الدین ابی سعید علائی حدیث شنیدم... وی امروزه بعنوان عالم ثبت و مقدّس محسوب می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

و در کتاب (المعجم المختص) می‌گوید: «خلیل بن کیکلدی، امام حافظ فقیه متبحر مفتی صلاح الدین ابوسعید علائی دمشقی شافعی...»<sup>(۳)</sup>

۲- أسنوی: «او حافظ زمان خود بود و در فقه اصول و سایر علوم پیشوا بود. شخص باهوش و صاحب نظر و فصیح و انسانی کریم، صاحب ریاست و شوکت بود. وی در سال ۷۶۰ از دنیا رفت.»<sup>(۴)</sup>

۳- ابن حجر عسقلانی: «وی در اصول و فقه و حدیث نوشته‌های بسیاری

---

۱- قوت المغتذی فی شرح الترمذی. ۲- تذکرة الحفّاظ ۱۰۵۷/۲.  
۳- المعجم المختص ۹۲. ۴- طبقات الشافعیه ۲۳۹/۲.

داشت. کتابهای او بسیار و مشهور و نافع و قابل اعتماد است. در هر بابی که گشوده شود قابل استفاده است. او شرح حال اهل زمان خود و گذشتگان را می دانست و در ادب و شعر هم ذوق زیبایی داشت. صاحب کرم و چهره باز و شاد بود. شیخ او ذهبی وی را به حفظ توصیف کرده است. حسینی می گوید: او در فقه و نحو و اصول پیشوا و در علوم و فنون حدیث، ماهر بود. تا حدی که در زمره حفاظ به شمار رفت و آشنای به علم رجال، و در متون و اسانید علامه بود. او باقی مانده حافظان بود. نوشته های وی از پیشوایی او در همه فنون حکایت می کند. پس از او کسی جانشین وی نشد.

شیخ ما در الوفیات می گوید: العلالی تدریس می کرد و فتوا می داد. علم و دین و کرم و مروّت در وی جمع بود و پس از او کسی جای وی را نگرفت.

اسنوی در الطبقات می گوید: او حافظ زمان خود بود...

به خط شیخ مان عراقی خواندم: حافظ مشرق و مغرب صلاح الدین، در سوم محرّم از دنیا رفت. (۱)

۴- ابن قاضی شبهة: «امام فاضل محقق باقی مانده حفاظ بود و بر اهل زمان خود در حفظ و اتقان فائق گشت. ذهبی وی را در معجمش ذکر کرده و او را ثنا گفته است و حسینی و سبکی در الطبقات الکبری گفته است: او حافظ، ثبت و ثقه بود...» (۲)

۵- سیوطی: «علالی، شیخ امام، علامه حافظ، فقیه ذوفنون، صلاح الدین ابوسعید، امام، محدث و حافظی متقنو صاحب جلال، فقیهی اصولی و نحوی بود.» (۳)

۶- مجیر الدین علیمی: «شیخ الاسلام، صلاح الدین، امام فاضل محقق، باقی مانده حفاظ...» (۴)

---

۱- الدرر الكامنة ۱۷۹/۲. ۲- طبقات الشافعیه ۲۴۲/۲.  
۳- طبقات الحفاظ ۵۲۸. ۴- الأسن الجلیل ۱۰۶/۲.

۷- شوکانی: «وی کلمات بزرگان را در ثنا و ستایش علانی نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

## ( ۶۲ )

### رد سبکی نسبت به حکم به جعلی بودن حدیث

شیخ عبدالوہاب سبکی حکم به جعلی بودن حدیث را چنین رد می‌کند:

«اما حکم بر جعلی بودن حدیث طبر، نیکو نیست.»<sup>(۲)</sup>

این سخن برای ابطال و تقبیح یاوه‌گویی دهلوی و گذشتگان وی، و کسانی که حب نفس آنان را فریب داده و فضائل خاندان رسول صلی الله علیه و آله و سلم را رد کرده‌اند، کفایت می‌کند.

### شرح حال او

۱- ذہبی: «عبدالوہاب شیخ الاسلام تقی الدین علی، که الحجار و طائفه‌ای به او اجازه حدیث داده‌اند و پدرش از عده‌ای، روایات را برای وی اسماع می‌نمود. وی برخی از اجزاء را از جانب من نوشت و نسخه برداری کرد. امیدوارم در علم به مرحله تشخیص برسد. سپس تدریس کرد و به فتوا پرداخت.»<sup>(۳)</sup>

۲- ابن حجر: «ابن شحنه و یونس دبوسی به او اجازه دادند و خود ایشان بر مزّی حدیث قرائت کرد، و ملازم ذہبی گشت و از تقی الدین ابن ارفع حدیث نقل کرد و در طلب حدیث به تلاش پرداخت و کتب اجزاء و طبقات را نوشت. علاوه بر این به فقه و اصول و تربیت هم اشتغال داشت تا این که ماهر و متخصص شد در حالی که جوان بود. ابن سعد برای او مشیخه‌ای نوشت و به وسیله آن حدیث کرد. بخوبی

---

۱- البدر الطالع ۲۴۵/۱۲.

۲- طبقات الشافعیہ - شرح حال حاکم - ۴ - ۱۵۵.

۳- المعجم المختص ۱۵۲.

حاضر جواب و فصیح بود. ابن نقیب به وی در فتوا و تدریس اجازه داد و در بیشتر مدارس دمشق تدریس کرد و در حکم نایب پدرش شد. ریاست امور قضاء و مقامات در شام به وی منتهی گشت. در سال ۷۷۱ از دنیا رفت. (۱)

۳- ابن قاضی شهبه: «شمس الدین ابن نقیب در فتوا و تدریس به وی اجازه داد. و هنگامی که ابن نقیب فوت نمود قاضی تاج الدین ۱۸ ساله بود، که به فتوا و تدریس و حدیث گوئی و نوشتن کتاب پرداخت و نیز به تحصیل فنونی از علم، فقه و اصول مشغول شد و در آن ماهر و استاد، دین دار و اهل ادب ... بود.» (۲)

### ( ۶۳ )

#### روایت سید شهاب الدین احمد

سید شهاب الدین احمد صاحب کتاب (توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل) حدیث طیر را بدون ذکر طریق روایت کرده است و به وسیله آن بر این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام محبوبترین مردم به خدا و پیامبر می باشد، استدلال نموده است.

«باب هفتم، در بیان زمزمه نوای نبوت در جایگاه فتوت و جوانمردی، بخاطر محبوب تر بودن آنحضرت نزد خدای تعالی و رسولش و نامیده شدن به شقایق بلند ولایت، و ترقی به اوج درجات انسانی، بدانچه روشن شد که او (علی) بیشترین محبت خدا و رسول را دارد:

از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله مرغی بود. فرمود: خداوندا محبوبترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من این مرغ را بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد و با او مرغ را خورد.

طبری هم حدیث را نقل می کند و می گوید: ترمذی این حدیث را نقل کرده و



بغوی نیز در المصاییح فی الحال آن را درج کرده است. حربی نیز حدیث را نقل کرده است و گفته است: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. و حضرت خورد آن را دوست داشت. پس حدیث را ذکر کرده است.

امام ابوبکر محمد بن عمر بن بکیر نجّار آن را نقل کرده و می‌گوید: از انس نقل شده که به رسول خدا ﷺ مرغی تقدیم شد. نام خدا را برد و لقمه‌ای تناول نمود و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را اینجا بیاور، پس علی رضی الله عنه آمد و در زد. گفتم: کیستی؟ گفت: علی، گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. پیامبر دوباره لقمه‌ای خورد و جمله قبل را تکرار نمود. باز علی در زد. گفتم: کیستی؟ گفت: علی، گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. بار دیگر پیامبر لقمه‌ای تناول فرمود و مانند جملات قبل را تکرار کرد. علی رضی الله عنه دوباره در زد و صدای خود را بلد کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: انس در را با زکن. پس علی وارد شد و چون پیامبر ﷺ او را دید تبسم نمود، و سپس فرمود: خدا را سپاس که تو را آن فرد قرار داد. من در هر لقمه دعا می‌کردم که خداوند محبوب‌ترین خلق نزد خود و من را اینجا بیاورد. و تو آن شخص هستی. علی رضی الله عنه گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث کرد من سه بار در زدم. و انس مرا بازگرداند. رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس چرا علی را بازگرداندی؟ گفتم: دوست داشتم مردی از انصار نیز با او باشد. رسول خدا ﷺ تبسم نمود و فرمود: مرد به خاطر دوستی قومش مورد ملامت نیست.

از انس رضی الله عنه نقل شده که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را «در روایتی مردی را که خدا و رسولش او را دوست دارند» نزد من بیاور. انس گفت: علی آمد و در را کوبید. رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. دوست داشتم دعا در حق مردی از انصار باشد. در این وقت علی رضی الله عنه آمد و در را کوبید. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. بار سوم آمد. این بار رسول خدا ﷺ فرمود: علی را داخل کن، او را به زحمت انداختی. هنگامی که آنحضرت داخل شد پیامبر ﷺ فرمود: به سوی من بیا.

و نیز از آنس رضی الله عنه نقل شده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغ پخته ای هدیه شد که از آن خوشش آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، خدایا محبوب ترین بندگان نزد خودت و من را بیاور تا با من از این مرغ بخورد پس علی رضی الله عنه آمد و با پیامبر آن را خورد. زرنندی این حدیث را نقل کرده است.

باز هم از آنس رضی الله عنه نقل شده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغی هدیه شد که در حضور آن حضرت گذاشته شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگان نزد من بیاور تا با من بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمد و در را کوبید. گفتم: کیست؟ گفت: علی هستم. گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. تا این که اینکار را سه بار تکرار کرد. بار چهارم آمد و با پایش به در کوبید و داخل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه چیز تو را بازداشت؟ گفت: سه بار آمدن، هر بار آنس مانع من می شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه چیز تو را بر این کار واداشت. گفتم: دوست داشتم مردی از قوم من باشد. حافظ ابوبکر خطیب بغدادی این حدیث را روایت کرده است.

### شرح حال او

مؤلف شهاب الدین احمد بن جلال الدین عبدالله بن قطب الدین محمد بن جلال الدین عبدالله بن قطب الدین محمد بن معین عبدالله بن هادی بن محمد حسینی ایجی شافعی از بزرگان قرن نهم است.

سخاوی در الضوء اللامع شرح حال او را بیان کرده است.<sup>(۱)</sup>

مؤلف، خانه فقه و حدیث تصوف را بنا کرد که نسبشان به حسین اصغر فرزند امام زین العابدین علیه السلام منسوب می شود. اصالت آن‌ها از مکران است ایشان حکام بلاد بودند. جد چهارم او از حکومت کناره گرفت و عزلت و گوشه نشینی را برگزید. از آن جا به سرزمین فارس مهاجرت کرد. و در (ایچ شبانکاره) سکنی گزید. پدرش در

---

۱- الضوء اللامع لاهل القرن التاسع ۳۶۷/۱.

سال ۸۴۰ و جدّش در سال ۷۸۵ و پدر جدّش در سال ۷۶۳ و جدّ جدّ او در سال ۷۱۴ وفات نمودند. مؤلف کتابی را در فضائل خلفا نگاشت. و چون فضائل علی علیه السلام را فراوان یافت، تصمیم گرفت درباره فضائل آن حضرت کتاب مستقلی بنگارد. لذا کتاب (توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل)<sup>(۱)</sup> را نگاشت.

## ( ۶۴ )

### روایت ملک العلماء هندی

این حدیث را ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی هندی در مواضع متعدّد از کتابش (هدایة السّعداء) از تعدادی از کتاب‌های اهل سنّت نقل کرده است. و به وسیله آن بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب‌ترین خلق است، احتجاج نموده است، بر صحّت حدیث طبق اسناد نسائی از انس بن مالک تصریح شده است. صریح عبارت او چنین است:

«بیان: خطاب علی کرم الله وجهه به محبوب‌ترین خلق در دستور الحقائق. گروهی از راویان از عده زیادی نقل کرده‌اند که روزی به پیامبر مرغ بریانی هدیه شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور که با من این مرغ را بخورد. علی آمد و در را کوبید. انس بن مالک گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. او بازگشت. دوباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته اول را تکرار کرد. باز علی آمد و در را کوبید. انس همان جمله دفعه قبل خود را تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز بار دیگر دعای قبل را تکرار فرمود. بعد از آن علی آمد و در را محکم‌تر از دو بار قبل کوبید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صدا را شنید. باز هم انس به علی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. پیامبر اجازه ورود داد و فرمود: چه چیز آمدن تو را به تأخیر انداخت؟ گفت: من چند بار آمدم ولی انس مرا بازگرداند. بار دوم و سوم آمدم دوباره مرا بازگرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انس، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: امید داشتم که دعا

---

۱- اهل بیت علیهم السلام در المکتبة العربیة، مجلّد تراثنا، عدد ۳.

در حق یکی از انصار باشد. رسول خدا ﷺ فرمود: علی محبوب‌ترین بندگان نزد خداست. سپس با پیامبر آن مرغ را خورد.

نسائی در کتاب خود با سند صحیح از انس بن مالک آورده است: هنگامی که رسول خدا ﷺ این جمله را فرمود. ابوبکر آمد، حضرت او را رد کرد. سپس عمر آمد، حضرت او را نیز رد کرد.. سپس علی آمد و پیامبر به آن حضرت اجازه داد و مرغ را با ایشان خورد...»<sup>(۱)</sup>

هم چنین می‌گوید: «بدان که احادیث فضیلت علی کرم الله وجهه از احادیث صحیح است ولی احتجاج آن‌ها بر آن اشتباه است، شیعه به حدیث طبر احتجاج کرده است. تمام خبر را ذکر کردیم...»<sup>(۲)</sup>

### کتاب (هدایة السعداء)

کتاب (هدایة السعداء) ملک العلماء از کتاب‌های خوب و مورد اعتماد نزد اهل سنت است که محمد محبوب العالم در تفسیر خود به آن احتجاج کرده است. ملک العلماء در مقدمه آن ذکر کرده است که روایات آن را از میان نزدیک به سیصد کتاب استخراج کرده است.

### ملک العلماء هندی

اما مؤلف کتاب (هدایة السعداء) ملک العلماء دولت آبادی هندی که شرح حال او را در مجلد (حدیث نور) از تعدادی از مصادر مربوط به شرح احوال اهل سنت آوردیم، از بزرگان و محدثان مشهور اهل سنت در دیار هند است: صدیق حسن خان قنوجی در شرح حال او در (ابجد العلوم) می‌گوید:

«قاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر زاوی، در دولت آباد دهلی به دنیا

---

۱- هدایة السعداء جلوه دهم، از هدایت نهم.

۲- همان، جلوه هفتم از هدایت اول.

آمد و شاگرد قاضی عبدالمقتدر و مولانا خواجگی دهلوی بود و او از شاگردان مولانا معین الدین عمرانی بود. او بر همرده‌های خود برتری یافت و از برادران خود سبقت جست. استادش قاضی در حق او می‌گفت: از طلاب، کسی سراغ من آمده که استخوان و گوشت و پوست او علم است. وی در سال ۸۴۹ وفات یافت.»

## ( ۶۵ )

### روایت ابن حجر عسقلانی

ابن حجر حدیث طیر را در تعدادی از کتاب هایش روایت کرده است:

«در (المطالب العالیه) می‌گوید: «أنس - روایت می‌کند: به رسول خدا ﷺ کبک بریانی به همراه نان و نوشیدنی هدیه شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این غذا بخورد. عایشه گفت: خدایا او را پدر من قرار ده. حفصه گفت: خدایا او را پدر من قرار ده. آنس گوید: گفتم: خدایا او را سعد بن عباده قرار ده. در این هنگام صدائی از در شنیدم. خارج شدم، دیدم علی است، گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. او بازگشت. دوباره صدائی شنیدم. خارج شدم، دیدم باز هم علی است. رسول خدا ﷺ صدای علی را شنید. فرمود: آنس بین کیست؟ خارج شدم. دیدم علی است نزد رسول خدا ﷺ آمدم و به ایشان اطلاع دادم. پیامبر ﷺ فرمود: خداوندا او را دوست بدار، او را دوست بدار.»

آنس گوید: به رسول خدا ﷺ چند مرغ هدیه شد. آن‌ها را بین همسرانش تقسیم کرد. به هر کدام ... ادامه حدیث.

عبارت بزاز چنین است:

سفینه خادم پیامبر ﷺ گفت: زنی از انصار به رسول خدا ﷺ دو مرغ بین دو قرص نان هدیه کرد، در حالی که آن حضرت مسجد بودند. در خانه جز من و آنس بن مالک کسی نبود. پیامبر ﷺ وارد شدند و درخواست غذا کردند. گفتم: ای

رسول خدا، زنی از انصار برای شما هدیه‌ای فرستاده است. سپس دو مرع را نزد آن حضرت آوردم.

پیامبر فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت - به گمانم فرمود: محبوب‌ترین بندگان نزد خود و رسولت - را نزد من بیاور. در این هنگام علی آمد و به آرامی در را کوبید. گفتم: کیست؟ گفت: ابوالحسن. دوباره در زد و صدای خود را بلند کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: کیست؟ گفتم: علی. فرمود: در را باز کن، در را گشودم (او وارد شد) و به همراه رسول خدا ﷺ از دو مرع خوردند تا تمام شد. (۱)

\* در کتاب (الاجوبة عن احادیث المصابیح) می‌گوید: سراج قزوینی برخی احادیث کتاب مصابیح السنة را جعلی می‌پنداشت. لذا از حافظ ابن حجر عسقلانی در این مورد سؤال نمود - که از جمله سؤالات او حدیث طیر بود - صورت سؤال چنین است:

«حدیث شانزدهم: نزد پیامبر ﷺ مرغی حاضر بود. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور که با من از این مرغ بخورد. سپس علی آمد و با او آن را خورد.

این حدیث غریب است. ابن جوزی گفته: جعلی است و حاکم می‌گوید: جعلی نیست.»

ابن حجر پاسخ داد:

«گفتم: ترمذی از طریق عیسی بن عمر از اسماعیل بن عبدالرحمن سدّی از انس حدیث را نقل کرده و گفته است: غریب است، از حدیث سدّی جز به این طریق آن را نمی‌شناسیم.

حدیث از غیر طریق از انس نقل شده است و گفته: اسم سدّی اسماعیل بن عبدالرحمن است که از انس حدیث شنیده است.

---

۱ - المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیه ۶۱/۴ - ۶۳ احادیث ۳۹۶۲ - ۳۹۶۴.

می‌گویم: مسلم نیز آن را نقل کرده و جماعتی آن را توثیق نموده‌اند از جمله: شعبه و سفیان و یحیی القطان.

حاکم نیز این حدیث را از طریق سلیمان بن بلال از یحیی بن سعید از انس نقل می‌کند که: من خادم رسول خدا ﷺ بودم. روزی جوجه بریانی تقدیم آن حضرت شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور که با من از این مرغ بخورد. گفتم: (خدایا) او را مردی از انصار قرار ده. در این هنگام علی آمد من گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. دوباره آمد. همان حرف را گفتم. دوباره رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا... (بار دیگر علی آمد) و من همان گفته را تکرار کردم. رسول خدا ﷺ به من فرمود: در را باز کن. علی داخل شد و فرمود: ای علی چه چیز تو را بازداشت؟ گفتم: این سومین باری است که می‌آیم و انس مراراً می‌کند. فرمود: ای انس، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفتم: دوست داشتم آن مرد از قوم من باشد. فرمود: مرد قوم خود را دوست دارد.

حاکم می‌گوید: از انس بیش از سی نفر حدیث را ذکر کرده‌اند. سپس بر این شواهدی را بر این موضوع، از گروهی از صحابه نقل کرده است.

طبرانی نیز حدیث را از طریق سفینه و ابن عباس نقل نموده که سند هر کدام به یکدیگر نزدیک است.<sup>(۱)</sup>

حافظ ابن حجر در شرح حال ابراهیم بن ثابت قصار می‌گوید:

«طرق حدیث طیر را ابن مردویه و حاکم و جماعتی جمع کرده‌اند که بهترین طریقی است که نسائی نقل کرده است.»<sup>(۲)</sup>

«اسماعیل بن سلیمان بن رازی، برادر اسحاق بن سلیمان است که عقیلی می‌گوید در حدیث او وهم غلبه دارد. جعفر بن محمد از محمد بن حمید از اسماعیل بن سلیمان از عبدالملک بن ابی سلیمان از عطا از عبدالله بن عمر رضی الله

عنهما نقل می‌کند که پیامبر ﷺ با عصای خود به خانه خدا می‌زد و می‌فرمود: از این خانه در مورد اعمال شما سؤال می‌شود مراقب باشید که درباره شما از چه چیزی خبر خواهد داد.

از عطاء از انس حدیث طیر روایت شده است و با اسانید خوبی از غیر این طریق هم آن را نقل می‌کند. حدیث عبدالله بن عمر از قول او نقل شده است.

می‌گوییم: حدیث اول را بزاز در مسندش نقل کرده و طریق او، لیث بن ابی سلیم از عبدالرحمن بن سابط از عبدالله بن عمر است.

حدیث طیر هم از آن تبعیت شده است. پیش از این در شرح حال ابراهیم بن ثابت قصار شرح آن گذشت.<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

۱- شوکانی: «او حافظ کبیر مشهور، امام یگانه در شناخت حدیث و علل آن، در متأخرین است. وی به سرزمین شام و حجاز و یمن و مکه و مابین این نواحی مسافرت کرد و از بسیاری از شیوخ حدیث شنید. احادیث عالی و نازل را شنید. مقدار احادیثی که وی جمع آوری نموده کس دیگری جمع ننموده است. شیوخی را درک کرد که هرکدام در زمینه‌ای که به آن شهرت داشت سرآمد بود. پس از آن به نشر حدیث پرداخت. و خود را وقف مطالعه، قرائت حدیث، تصنیف و فتوا نمود. و در آن یگانه گشت. نزدیک و دور، دوست و دشمن به حفظ و اتفاق او گواهی داده‌اند. به طوری که اطلاق لفظ حافظ بر او اجماعی گشت. از اقصی نقاط بلاد طلاب نزد او رفتند. نوشته‌های او در زمان حیاتش شهره آفاق گشت. و در بلاد منتشر شد پادشاهان از نقاط مختلف با او مکاتبه می‌کردند. وی در اواخر ذی الحجة سال ۸۵۲ درگذشت.»<sup>(۲)</sup>

۲- سیوطی: «ابن حجر - شیخ الاسلام و امام حافظان در زمان خود و حافظ الدیار



مصری، بلکه حافظ به طور مطلق، در تمام دنیا قاضی القضاة، شهاب الدین ابوالفضل أحمد بن علی... در سال ۷۷۳ به دنیا آمد. ابتدا به تحصیل ادب پرداخت تا به غایت آن رسید. سپس به طلب حدیث پرداخت... و در جمیع فنون آن متبحر گشت... کتابهایی نوشت که برای عموم سودمند بود. مانند شرح بخاری که هیچکس از اولین و آخرین مانند آن را تصنیف نکرده است... در ذی الحجة سال ۸۵۲ وفات نمود... و بعد از او این باب بسته شد و این شأن خاتمه یافت...»<sup>(۱)</sup>

۳- صدیق قنوجی: «حافظ ابن حجر عسقلانی... شاگرد وی سخاوی در کتاب الجواهر و الدرر فی ترجمة شیخ الاسلام ابن حجر، شرح حال او را گفته است. و نیز بلقینی در کتابی که در زمان حیاتش وقف او نمود شرح زندگی وی را بیان کرده است. معلّم بطرس بستانی در دائرة المعارف می گوید: وی در فنون بسیار می کوشید تا به غایت آن رسید و همنشین زین الدین عراقی گشت و از او استفاده نمود. حدیث را از شیوخ اخذ کرد. به وی اجازه تدریس و فتوی داده شد بزرگان شیوخش به حفظ او شهادت داده اند. کتابهای وی بیشتر درباره فنون حدیث و ادب و فقه و سایر موضوعات است، تعداد کتابهای وی بیش از صد و پنجاه کتاب است. سعادت و مقبولیت روزی او گشت به خصوص نسبت به کتاب فتح الباری او...»<sup>(۲)</sup>

در کتابهای زیر شرح حال او آمده است:

۱- حسن المحاضرة فی اخبار مصر و القاهرة ۱/۳۶۳

۲- ذیل طبقات الحفاظ ۳۸۰

۳- شذرات الذهب ۷/۲۷۰

۴- الضوء اللامع ۲/۳۶

( ۶۶ )

### روایت ابن صباغ مالکی

نورالدین ابن صباغ مالکی حدیث طبر را روایت کرده و به نقل صحیح آن در کتب حدیث و اخبار تصریح کرده است. وی چنین می‌گوید:

«فصل - در محبت خدا و رسولش نسبت به او - به طریق صحیح در احادیث صحیح و اخبار صریحه از انس بن مالک رضی الله عنه نقل شده که گفت:

روزی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغ بریانی که کبک نامیده می‌شد، هدیه شد - در روایتی آمده که انس گفت جباری بود - پیامبر فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی آمد و من مانع او شدم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است، به این امید که دعا در حق مردی از قوم من مستجاب شود علی بار دوم آمد و من مانع او شدم. بار سوم آمد و در را کوبید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی را داخل کن که تو او را خسته کردی. هنگامی که داخل شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود، خدا تو را رحمت کند، چه چیز مانع ورود تو شد؟ گفت: این سومین باری است که آمدم و انس گفت: شما مشغول کاری هستید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: دعای شما را شنیدم دوست داشتم درباره مردی از قوم من باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مرد به خاطر دوستی قومش ملامت نمی‌شود. این حدیث را ترمذی نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

نورالدین علی بن محمد معروف به ابن صباغ مالکی متوفی سال ۸۸۵ از بزرگان محدثین و فقهای بزرگ مالکی است.

۱- سخاوی شرح حال وی را گفته و کتاب (الفصول المهمة) را از آثار وی

برشمرده و گفته است که اجازه نقل آن را از او دارد.<sup>(۱)</sup>

۲- عمر بن فهذ مکی وی را در زمره بزرگان مکه برشمرده است.<sup>(۲)</sup>

۳- احمد بن عبدالقادر عجیلی شافعی پس از ذکر اختلاف فقهاء در مسأله حکم خنثی می‌گوید:

«حکم امیرالمؤمنین را در کتاب الفصول المهمّة فی فضل الأئمّه تألیف شیخ امام علی بن محمّد مشهور به ابن صباغ از علمای مالکی، یافتیم.»<sup>(۳)</sup>

در این عبارت، صحّت نسبت کتاب فصول المهمه به ابن صباغ، توصیف وی به شیخ و امام آمده است، و نیز تصریح شده که او از علمای مالکی است.

۴- عبدالله بن محمّد مطیری کتاب (الفصول المهمّة) را در مصادر کتابش (الریاض الزاهرة) ذکر کرده است.

۵- رشید الدین دهلوی تصریح می‌کند که این کتاب از کتب اهل سنت است که در فضائل ائمّه تألیف شده است.

۶- بسیاری از علماء مشهور در نوشته هایشان بر ابن صباغ اعتماد کرده و از او نقل حدیث کرده‌اند. همانند: سمهودی در (جواهر العقدين) و شیخانی قادری در (الصراط السوی) و محمّد محبوب در (تفسیر شاهی).

( ۶۷ )

### روایت میبیدی یزدی

حسین بن معین الدین میبیدی یزدی حدیث طبر را در شرح دیوان

---

۱- الضوء اللامع ۲۸۳/۵.

۲- اتحاف الوری بأخبار امّ القرى حوادث سال ۸۵۵.

۳- ذخیره المآل - خطی.

امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از ترمذی از انس روایت کرده است. (۱)

### شرح حال او

علامه میبدی از بزرگان علماء مشهور و کتاب وی (الفواتح) از کتب معروف و مورد اعتماد اهل سنت است. صاحب کتاب (حبیب السیر) او را به عنوان یکی از علماء اهل فضل عراق بلکه از بزرگترین علمای آفاق ستوده است. کفوی در (کتاب اعلام الاخیار) از او نام برده است. ولی الله دهلوی در (النوادیر من حدیث سید الاوائل و الاواخر) بر او اعتماد کرده است. جبلی هم در کتابش (کشف الظنون) از میبدی به عنوان مولانا تعبیر می کند و تفصیل این مطالب ان شاء الله در جلد حدیث (اشباه) \* خواهد آمد.

( ۶۸ )

### روایت مطیری

عبدالله بن محمد مطیری حدیث طیر را چنین روایت می کند:

«حدیث هشتاد و هشتم در محبت خدای تعالی نسبت به علی بن ابی طالب رضی الله عنه است. و این در کتب حدیث به طور صحیح ذکر شده است.

از انس بن مالک نقل شده که گفت: «روزی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغ بریانی که کبک نامیده می شد، هدیه گردید. در روایتی آمده که انس گفت: آن را هویزه دیدم - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوندا محبوبترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از

---

۱ - الفواتح، شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۸.

\* حدیث تشبیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند: هرکس می خواهد به آدم در عملش و به نوح در فهمش و... بنگرد، به علی علیه السلام نگاه کند. این حدیث در ج ۱۹ عبقات بررسی شده است.

این مرغ بخورد. در این هنگام علی رضی الله عنه آمد. من مانع او شدم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است، به این امید که دعا برای مردی از قوم من باشد. بار دیگر علی رضی الله عنه آمد و من مانع او شدم سپس بار سوم آمد و در را کوبید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی را داخل کن که او را به زحمت انداختی. هنگامی که داخل شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا تو را رحمت کند چه چیز مانع ورود تو بود؟ علی رضی الله عنه فرمود: این سومین باری است که می آیم و آنس می گوید شما مشغول کاری هستید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای آنس، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ من گفتم: دعای شما را شنیدم و دوست داشتم که مردی از قوم من مشمول آن شود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مرد به خاطر دوستی قومش ملامت نمی شود. این حدیث را ترمذی روایت کرده است.»<sup>(۱)</sup>

(۶۹)

### روایت حافی شافعی

أحمد بن محمد أحمد حافی حسینی شافعی در فضایل امام علی رضی الله عنه حدیث را چنین روایت کرده است:

«در روایتی آمده است که: روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغی تقدیم شد. حضرت نام خدا را برد و لقمه‌ای تناول نمود و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و من را بیاور، در این هنگام علی آمد و در زد. گفتم: کیستی؟ گفت: علی. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. پیامبر دوباره لقمه‌ای تناول کرد و مانند گفته اول را تکرار کرد. علی در زد و صدایش را بلند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنس، در را باز کن. سپس در را گشودم و علی وارد شد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دید، تبسم نمود و فرمود: سپاس خدایی که تو را آن شخص قرار داد. زیرا من در هر لقمه دعا می‌کردم که خدا محبوب‌ترین بندگان نزد خودش و من را حاضر کند، و تو آن شخص هستی. علی گفت: به خدایی که شما را به حق به نبوت مبعوث کرد، من

۱- الرياض الزهراء فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهرة - خطی.

سه مرتبه در زدم و آنس مرا بازگرداند. پیامبر ﷺ فرمود: آنس چرا علی را رد کردی؟ گفتم: دوست داشتم مردی از انصار با او باشد. پیامبر ﷺ تبسم نمود و فرمود: مرد به خاطر دوستی قومش مورد ملامت نیست. (۱)

(۷۰)

### روایت صفوری

شیخ عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری شافعی در فضائل امام باقر ﷺ حدیث را چنین روایت می‌کند:

«در روایتی آمده است: به رسول خدا ﷺ طعامی هدیه شد. پیامبر نام خدا را برد و لقمه‌ای خورد و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را پیش من بیاور. علی در را کوبید. گفتم: کیست؟ گفت: علی. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. پیامبر لقمه‌ای خورد و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و من را بیاور. این بار علی در را کوبید و صدای خود را بلند کرد. پیامبر ﷺ فرمود: آنس در را باز کن. در را گشودم و علی وارد شد. هنگامی که پیامبر ﷺ علی را دید، تبسم نمود و فرمود: الحمد لله، زیرا من در هر لقمه‌ای از خدا می‌خواستم محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را حاضر کند. علی گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث کرد من سه مرتبه است که در می‌زنم و آنس مرار می‌کند. پیامبر ﷺ فرمود: آنس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: ای پیامبر خدا امید داشتم که مردی از انصار باشد. سپس فرمود: آیا در میان انصار بهتر و برتر از علی کسی هست؟» (۲)

---

۱- التبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاح - خطی.

۲- نزهة المجالس.

( ۷۱ )

روایت ابن روزبهان

فضل بن روزبهان خنجی شیرازی از کسانی است که حدیث طبر را روایت کرده و به شهرت توصیف نموده و آن را به عنوان فضیلتی بزرگ برای امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده است. وی چنین می‌گوید:

«می‌گویم: حدیث طبر مشهور است و این فضیلتی بزرگ و منقبتی قابل توجه است. ولی نص بر آن دلالت ندارد.»<sup>(۱)</sup>

شرح حال او

۱- سخاوی: «فضل الله بن روزبهان بن فضل الله أمين، ابوالخير، ابن قاضي أبي الخير در اصفهان، أمين الدين خنجی الاصل، شیرازی، شافعی، صوفی، و به خواجه ملا شناخته می‌شود. با جماعتی مانند عمید الدین شیرازی هم‌نشین گشت. در زمره پیروان جمال اردستانی درآمد و ملازم او بود. در علوم عربی، معانی اصول فقه، اصول عقاید و سایر علوم زمان، سرآمد گشت. دارای حسن رفتار و توجه و مراقبت، پارسایی و حسن معاشرت و ذوق و سرشار، اهل قناعت و گوشه نشینی و... بود. به قاهره سفر کرد و بیت المقدس را زیارت نمود. به مدینه منوره مسافرت کرد. چند ماه از سال ۸۷ ساکن مدینه شد و با من دیدار داشت. روایات بخاری و سایر کتب را در روضه (مسجد النبی) بر من قرائت کرد... برای او اجازه کامل نوشتم...»<sup>(۲)</sup>

۲- فاضل رشید الدین خان دهلوی از استدلالات و احتجاج به گفته‌های ابن روزبهان در رد بر شیعه و بحث با آنها بسیار استفاده کرده است و از وی ثنا و تمجید بسیار نموده است. از آن جمله در کتاب غرة الراشدین استشهاد به کلمات وی در نفی امامت و خلافت معاویه می‌باشد.

۳- مولوی حیدر علی فیض در کتابش (منتهی الکلام) شرح حال ابن روزبهان را نقل کرده است، می توان بدان مراجعه نمود.

(۷۲)

### روایت جلال الدین سیوطی

جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی حدیث طیر را به طرق زیادی در کتاب خود (جمع الجوامع) روایت کرده است. می توان به کتاب (کنز العمال)<sup>(۱)</sup> مرتب شده، جمع الجوامع، مراجعه نمود. از جمله حدیثی که در همان کتاب ذکر کرده است این حدیث است:

«از زهری از انس منقول است که گفت: بر در خانه رسول خدا ﷺ نشسته بودم. که ام ایمن مرغی را که شب قبل به آن حضرت هدیه شده بود آورد. پیامبر مقداری از آن را خورد، و مقداری نیز به من داد. آن گاه فرمود: خدایا محبوب ترین بندگانت را حاضر کن. من بر در ایستادم، در حالی که می گفتم: خدایا مردی از انصار را حاضر کن. به خدا سوگند در همان حال بودم که علی بن ابی طالب آمد. به پیامبر عرض کردم: علی بن ابی طالب است که بر در ایستاده است. فرمود: او را داخل کن. سپس فرمود: سپاس خدایی را که محبوب ترین بندگانش را نزد من حاضر کرد. آن گاه به علی رضی الله عنه فرمود: تناول کن. روایت ابن نجار.<sup>(۲)</sup>»

سیوطی در مقدمه کتاب (جمع الجوامع) این کتاب خود را ستوده است و آن را به عنوان کتاب شریف و گرانقدر و اثری عظیم و بلند مرتبه که متکفل جمع احادیث شریف نبوی است شمرده و گفته است که من در این کتاب به جمع تمامی احادیث

---

۱ - کتاب کنز العمال اثر متقی هندی، همان کتاب جمع الجوامع سیوطی است که روایات را براساس حروف الفبا تنظیم کرده است. توضیح این که ترتیب نگارش جمع الجوامع بگونه ای که استفاده از آن دشوار است و لذا متقی هندی نحوه نگارش آن را تغییر داده است.

۲ - جمع الجوامع ۲/۲۸۶.



نبوی پرداخته‌ام. و آن را کلیدی بر ابواب مسانید بلند مرتبه قرار داده‌ام...»

کاشف الظنون می‌گوید:

«شیخ علامه علاء الدین علی بن حسام الدین هندی مشهور به متقی متوفی سال ۹۷۵ این کتاب بزرگ را همان طور که الجامع الصغیر را مرتب کرده، مرتب کرده است. و آن را کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال نامیده است. در این کتاب ذکر کرده که وی بر بسیاری از نوشته‌های پیشوایان از کتب حدیث آگاهی دارد ولی هیچ کتابی جامع‌تر از جمع الجوامع را ندیده است. زیرا این کتاب، اصول ششگانه\* را به خوبی و پرفایده گردآورده است.»<sup>(۱)</sup>

عید روس در شرح حال سیوطی می‌گوید: «از او نقل شده که گفت: در خواب دیدم گویی در حضور پیامبر ﷺ هستم و کتابی را که شروع به تألیف آن کرده بودم (جمع الجوامع) به آن حضرت عرضه کردم و گفتم: آیا مقداری از آن را برای شما بخوانم؟ فرمود: آری، ای شیخ حدیث. سیوطی گفته است که این بشارت از همه دنیا برای من بزرگ‌تر بود.»<sup>(۲)</sup>

### شرح حال او

جلال الدین سیوطی از نظر اهل سنت به «احیاکننده قرن نهم» ملقب است. وی شیخ مشایخ دهلوی است. مناقب و فضائل او در شرح حال وی در کتب زیر آمده است:

۱- الضوء الأملع ۶۵/۴

۲- البدر الطالع ۳۲۸/۱

---

\* منظور از اصول ششگانه کتب صحاح سنه اهل سنت است.

۱- کشف الظنون ۵۹۷/۱. ۲- النور السافر ۵۴.

۳- النور السافر ۵۴

۴- الكواكب السائره ۲۲۶/۱

سیوطی در کتاب (حسن المحاضره) شرح حال بسیار مفصّلی را درباره خود ذکر کرده است. و نیز در مقدمه‌های نوشته‌های وی عده‌ای از محققین شرح حال وی را ذکر کرده‌اند.

ما هم شرح حال وی را طبق مصادر مذکور و سایر مصادر در بعضی از مجلّدات آورده‌ایم.

(۷۳)

### روایت ابن حجر مکی

ابن حجر هیثمی مکی بر کثرت طرق حدیث طیر تصریح کرده و گفته است: «طرق فراوان حدیث طیر آن را حسن شمرده و به آن احتجاج می‌شود» ... عبارت ابن حجر چنین است:

«تنبیه: درباره مناقب علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حدیثی وارد است که کلام حفاظ در آن بسیار است و من خواستم طرق مورد اعتماد آن را خلاصه کنم. لفظ حدیث از انس چنین است: نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرغی بود. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند ما را محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاورد تا با من این مرغ را بخورد. سپس علی آمد و با پیامبر آن را خورد. ترمذی نیز آن را روایت کرده است.

آنچه مورد اعتماد محققان حفاظ است این است که این حدیث جعلی نیست. بلکه طرق بسیار دارد. حاکم در مستدرک می‌گوید: بیش از سی نفر حدیث را از انس نقل کرده‌اند.

با این وصف، هرکدام از طرق با طرق مشابه تقویت می‌شود و سند آن حسن

لغیره می شود و محققان برآنند که حسن لغیره مانند حسن بذاته مورد احتجاج است. «در بعضی از طرق حدیث، طریقی است که جز یک نفر همگی ثقه هستند. بعضی از حفاظ گویند. کسی را ندیدم که آن را توثیق یا جرح کرده باشد. و نیز طریق دیگری دارد که همگی جز یک نفر ثقه اند. نسائی درباره این حدیث می گوید: قوی نیست. این قول با توثیق چندین نفر معارض است. و حاکم ذکر کرده که این حدیث از طریق علی و أبوسعید و سفینه صحیح است. اما تساهل او در تصحیح آشکار است.\*

حق همانی است که گفتیم که کثرت طرق این حدیث آن را حسن می گرداند بطوری که به آن احتجاج می شود و به خاطر کثرت قابل توجه طرق، حافظ ابوبکر بن مردویه درباره آن جزء مستقلی نگاشته است.

اما کلام برخی که گفته اند حدیث جعلی است، و یا مانند کلام ابن طاهر که گفته است همه طرق آن باطل و معلول است. پس حدیث باطل است. البته ابن طاهر به غلو فاحش معروف است. ابن جوزی هم با وجود تساهل در حکم به جعلی بودن حدیث - به طوری که معلوم است - در کتاب خود العلل المتناهیة می گوید حدیث طرق بسیاری دارد لذا آن را جزء احادیث موضوع و جعلی قرار نداده است. حق همان است که اول روشن شد که حدیث حسن بوده و مورد احتجاج است.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

ابن حجر مکی صاحب (الصواعق المحرقة) از مشهورترین علمای اهل سنت در فقه و حدیث و کلام است که او را ستوده اند و از وی حدیث نقل می کنند و در بحث های مختلف به آن استناد می نمایند. در شرح حال او به کتب زیر باید مراجعه کرد:

---

\* حاکم نیشابوری متهم شده است که در کتاب مستدرک در ذکر احادیث فضیلت امیرالمؤمنین تساهل کرده است. ۱ - المنح المکیة فی شرح الهمزیة.

١- لواقع الانوار فى طبقات الأختيار - خطّى

٢- ريحانة الألباء ٢١١

٣- النور السافر عن اخبار القرن العاشر ٢٨٧

٤- التحفة البهيّة فى طبقات الشافعيّه

٥- المرقاة فى شرح المشكاة

٦- شذرات الذهب ٣٧٠/٨

٧- البدر الطالع ١٠٩/١

و ساير كتب شرح حال و أسانيد و اخبار...

در شرح حال ابن حجر در كتاب (نفائس الدرر فى ترجمة شيخ الاسلام ابن

حجر) نیز آمده است.

(۷۴)

### روایت متقی

متقی حدیث را با طرق متعدد در کنز العمال روایت کرده است:

«از انس نقل شده که امّ سلیم برای رسول خدا ﷺ تعدادی کبک بریان شده آورد. پیامبر ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این غذا بخورد. انس گفت: در این هنگام علی بن ابی طالب آمد و اجازه ورود بر رسول خدا ﷺ را خواست. گفتم: ایشان مشغول کاری هستند. در حالی که دوست داشتم، مردی از انصار بیاید. علی رضی الله عنه بازگشت ولی دوباره وارد شد. رسول خدا ﷺ صدای او را شنید و فرمود: ای علی داخل شو، به سوی من بیا، به سوی من بیا.» ابن عساکر نیز این حدیث را نقل کرده است.

«مسند انس از دینار از انس نقل کرده که گفت: همراه رسول خدا ﷺ در باغی بودم. به ما مرغ بریانی هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است.

سپس بازگشت. بعد از زمان کوتاهی بازگشت و در را کوبید. و من مانند دفعه قبل او را رد کردم. رسول خدا ﷺ فرمود: انس در را بگشا که چند بار او را رد کردی. گفتم: ای رسول خدا، امید داشتم که مردی از انصار بیاید. سپس علی بن ابی طالب داخل شد و با پیامبر از مرغ خورد، رسول خدا ﷺ فرمود: مرد قوم خود را دوست دارد. (ابن نجار نیز آن را نقل کرده است.)<sup>(۱)</sup>

«از عبدالله قشیری نقل شد که گفت: انس بن مالک برای من نقل کرد که من دربان پیامبر ﷺ بودم. شنیدم که می فرمود: خدایا مرا از غذای بهشت اطعام کن. در این وقت گوشت بریانی نزد حضرت آورده شد، و در حضور ایشان گذاشته شد. پیامبر

---

۱- کنز العمال ۱۳ / ۱۶۶ - ۱۶۷.

گفت: خداوند کسی را که ما او را دوست داریم و او هم تو و پیامبرت را دوست دارد و پیامبرت هم او را دوست دارد، نزد ما بیاور. انس گفت: خارج شدم دیدم علی بر آستانه در است. از من اجازه خواست. من اجازه ندادم. - فکر می‌کنم این کار سه بار تکرار شد - سرانجام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بدون اجازه من وارد شد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: چه کسی ورود تو را به تأخیر انداخت ای علی؟ گفت: ای رسول خدا آمدم ولی انس مانع شد. فرمود: انس چرا مانع او شدی؟ گفتم: ای رسول خدا هنگامی که دعا را شنیدم دوست داشتم که مردی از قوم من بیاید و دعا در حق او باشد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: محبت قوم تا زمانی که موجب بغض دیگران نشود به او ضرری نمی‌رساند. <sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

برای آگاهی از ذکر فضائل و مناقب که متقی نقل کرده است به کتابهای زیر می‌توان مراجعه نمود:

۱- لواقح الانوار فی طبقات الاخیار - خطّی

۲- النورالسافر عن اخبار القرن العاشر ۳۱۵

۳- سبحة المرجان فی آثار هندوستان ۴۳

۴- شذرات الذهب ۳۷۹/۸

۵- ابجد العلوم ۸۹۵

۶- اخبار الأخیار ۲۴۵

---

۱- کنز العمال ۱۶۷/۱۳.

و سایر کتب...

برخی از عبارت‌ها درباره متقی هندی چنین است:

شعرانی گوید: «از جمله آن‌ها- شیخ صالح، با ورع، زاهد، آقای من علی هندی رضی الله عنه، در سال چهل و هفت در مکه مشرفه در زمان اقامت من برای حج در کنار او بودم. از دیدار او بهره‌مند شدم...»

عیدروس می‌گوید: «در شب سه شنبه وقت سحر، عالم صالح، ولی مشهور، عارف بالله، علی متقی بن حسان الدین فوت نمود. وی از علمای اهل عمل و بندگان صالح خدا بود. دارای ورع و تقوای بسیار و تلاش در عبادت و رها کردن سایر امور بود... نوشته‌های بسیار دارد. از وی اخبار قابل ستایشی ذکر کرده‌اند... کتاب‌های وی نزدیک صد کتاب است که برخی کوچک و برخی بزرگ است. محاسن آن بسیار و مناقب آن قابل توجه است. علامه عبدالقادر بن أحمد فاکهی تألیف لطیفی به نام: القول النقی فی مناقب المتقی، درباره او به نگارش درآورده است. این مرد از نیکان روزگار و خاتمه اهل ورع و مفاخر هند است. شهرت او از بیان شرح حال، ما را مستغنی می‌سازد و بزرگی مقام او در دل‌ها، از ستایش او ما را بی‌نیاز می‌کند.»

( ۷۵ )

### روایت میرزا مخدوم

میرزا مخدوم شریفی، این حدیث را در کتاب خود روایت کرده و آن را از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده است و چنین می‌گوید:

«در فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه: از انس بن مالک نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه مبعوث شد و علی روز سه شنبه نماز خواند. ترمذی این حدیث را روایت کرده است.»

از ابن عباس نقل شده است که گفت: اولین کسی که بر پیامبر نمازگزارد، علی بود. این حدیث را ترمذی نیز روایت کرده است.

از زید بن ارقم رضی الله عنه منقول است که گفت: اولین کسی که اسلام آورد، علی بود. عمر بن مرة گوید: این مطلب را برای ابراهیم نخعی ذکر کردم، او آن را انکار کرد و گفت: اولین کسی که اسلام آورد ابوبکر صدیق بود. ترمذی این حدیث را روایت کرده است.

از سعد بن ابی وقاص نقل شد که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بین اصحابش اخوت برقرار کرد. علی نزد پیامبر رفت در حالی که چشمانش اشکبار بود و گفت: ای رسول خدا، بین اصحاب عقد برادری برقرار فرمودید، ولی بین من و کسی برادری برقرار ننمودید؟ راوی می گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی. ترمذی این حدیث را نقل کرده است.

از ابن عمر نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست. ترمذی این حدیث را نقل کرده است.

از زید بن ارقم روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در غزوه تبوک علی را جانشین خود قرار داد. علی گفت: ای رسول خدا، آیا مرا بین زنان و کودکان جانشین قرار می دهی؟ فرمود: آیا راضی نیستی که جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد، جز آن که بعد از من پیامبری نیست. بخاری و مسلم و ترمذی این حدیث را روایت کرده اند.

از سعد بن ابی وقاص نقل شده که معاویه بن ابی سفیان به سعد خطاب کرد و گفت: چه چیز مانع دشنام دادن تو به ابوتراب است؟ گفت: به یاد سه چیز می افتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام فرمود، لذا هرگز او را دشنام نمی دهم. اگر من یکی از آنها را داشتم از شتران سرخ مو برایم بهتر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - در یکی از جنگ ها علی را جانشین خود قرار داده بود - علی گفت: ای رسول خدا آیا مرا با زنان و کودکان به جامی گذارید؟ شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا دوست نداری که



جایگاه تو نسبت به من به مانند جایگاه هارون به موسی باشد. جز آن که بعد از من پیامبری نیست؟ و شنیدم پیامبر روز خیر می گفت: پرچم را فردا به کسی می دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و ما در انتظار این شخص بودیم که پیامبر فرمود: علی را نزد من بخوانید. علی را در حالی که چشم درد داشت آوردند. پیامبر به دو چشم او آب دهان خود را زدند و پرچم را به او سپردند خدا به دست او پیروزی را نصیب کرد. و هنگامی که این آیه (مباهله) نازل شد: ﴿بیائید فرزندانمان و فرزندانان و زنانمان و زنانان و خودمان و خودتان﴾ را بخوانیم. رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و فرمود: خداوندا اینها اهل من هستند. مسلم و ترمذی این حدیث را نقل کرده اند.

از عمران بن حصین روایت شده که گفت: رسول خدا ﷺ سپاهی را فرستاد و علی بن ابی طالب را فرمانده آنان قرار داد. سپاه علی علیه السلام در آن سریه<sup>(۱)</sup> پیروز شد. پس از پایان جنگ علی علیه السلام کنیزی را برداشت. سپاه در این کار با او مخالفت کردند. چهار نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ با هم پیمان بستند و گفتند: آن گاه که رسول خدا را ملاقات کنیم خواهیم گفت که علی چه کرده است. مسلمانان عادت داشتند که هنگامی که از سفر باز می گشتند، ابتدا نزد رسول خدا ﷺ رفته و پس از آن به خانه های خود می رفتند. لذا هنگامی که از آن سریه بازگشتند طبق معمول نزد رسول خدا ﷺ رفته و ابتدا سلام کردند. یکی از چهار نفر به پا خاست و گفت: آیا نمی دانید علی بن ابی طالب چنین و چنان کرد؟ رسول خدا ﷺ از وی روی برگرداند. نفر دوم برخاست و گفته اولی را تکرار کرد. باز رسول خدا ﷺ روی برگرداند. سپس سومی برخاست و مانند کلام آن دو را گفت. و بعد از او چهارمی برخاست و گفته آن هارا تکرار کرد. رسول خدا ﷺ در حالی که عصبانیت در چهره شان پیدا بود به آن هاروی کرده و سه بار فرمودند: از علی چه میخواهید؟ علی از من است و من از اویم، و او بعد از من ولی هر مؤمنی است. ترمذی این حدیث را نقل

\* - در آیه "انفسنا" یعنی امیرمؤمنان به منزله نفس پیامبر هستند.

۱ - جنگ هائی که پیامبر در آن شرکت نداشته «سریه» می گویند.

کرده است.

از حبشی بن جناده روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: علی از من و من از علی هستم و دین مرا جز خودم یا علی کسی آن را ادا نمی‌کند. ترمذی این حدیث را روایت کرده است.

از انس نقل شده که گفت: نزد رسول خدا ﷺ مرغی بود. فرمود: خدایا بهترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام علی آمد و با او آن را خورد. ترمذی حدیث را نقل کرده است. (۱)

## (۷۶)

### روایت وصابی یمنی

وی حدیث طبر را از طرق زیادی نقل کرده است.. می‌گوید: «از انس نقل شد که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. آن حضرت نام خدا را برد و لقمه‌ای تناول نمود و فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را بیاور. در این هنگام علی آمد و در زد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: علی. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. دوباره پیامبر لقمه‌ای خوردند و گفته قبل را تکرار کردند. علی دوباره در زد. رسول خدا ﷺ فرمود: انس در را باز کن. علی داخل شد. هنگامی که پیامبر ﷺ او را دید، تبسم نمود. سپس فرمود: خدایا را سپاس که تو را از کسانی قرار داد که خدا و رسولش او را دست دارند زیرا من در هر لقمه‌ای از خدا خواستم که محبوب‌ترین خلق نزد خودش و من را بیاورد و تو آن شخص هستی. علی گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث کرد، من سه بار است در می‌زنم و انس مرا باز می‌گرداند. رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس چرا علی را بازگرداندی؟ گفت: دوست داشتم همراه او مردی از انصار هم باشد. رسول خدا ﷺ تبسم نمود و فرمود: مرد

به خاطر دوستی قومش مورد ملامت نیست. ابن عساکر و حافظ محب الدین بن نجار در تاریخش این حدیث را روایت کرده‌اند.»

وصابی می‌گوید: «از او - یعنی انس رضی الله عنه - نقل شده که ام سلمه نزد پیامبر چند کبک آورد که... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور که با من از این مرغ بخورد. انس گوید: علی بن ابی طالب در این هنگام آمد و گفت: اجازه ورود به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌خواهم. گفتم: ایشان مشغول کاری است. در حالی که دوست داشتم مردی از انصار بیاید. علی بازگشت و سپس دوباره آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، (صدای او را) شنید و فرمود: ای علی داخل شو. به سوی من بیا، به سوی من بیا، به سوی من بیا. ابن عساکر در تاریخش این حدیث را ذکر کرده است.»

و نیز می‌گوید: «از عبدالله قشیری نقل شده که گفت: انس رضی الله عنه برای من حدیث کرد و گفت: من دربان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم، شنیدم که می‌فرماید: خدایا از غذای بهشت ما را اطعام کن. سپس از آن مرغ بریانی نزد آن حضرت آورده شد و پیش روی ایشان گذاشته شد. پیامبر فرمود: خداوند کسی را که او را دوست داریم و او تو و پیامبرت را دوست دارد و پیامبرت هم او را دوست دارد نزد ما بیاور. در آن هنگام علی بن ابی طالب را برآستانه در دیدم. از من اجازه خواست ولی من به او اجازه ندادم - فکر می‌کنم گفت: سه بار این قضیه اتفاق افتاد - سرانجام علی بدون اجازه من وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی چه چیز ورود تو را به تأخیر انداخت. گفت: ای رسول خدا آمدم که داخل شوم ولی انس مانع شد. فرمود: انس چرا مانع او شدی؟ گفت: ای رسول خدا هنگامی که دعای شما را شنیدم دوست داشتم که مردی از قوم من بیاید و دعای شما در حق او مستجاب شود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دوستی قوم تا جایی که به دشمنی با دیگران نینجامد زیانی ندارد. ابن عساکر این حدیث را در تاریخش ذکر کرده است.»<sup>(۱)</sup>

---

۱ - الاکتفاء فی مناقب الأربعة الخلفاء - خطی.

## وصابی و کتابش

شیخ ابراهیم وصابی یکی از بزرگان محدثین اهل سنت است که علامه عجیلی در (ذخیره المآل) او را از بزرگان علماء توصیف کرده است، و مولوی حسن زمان ترکمانی صاحب (القول المستحسن فی فخر الحسن) از او به شیخ محدث تعبیر کرده است. و کتاب او الاکتفاء از کتابهای مورد اعتماد نزد مؤلفین است، این مطلب بر کسی که به (ذخیره المآل) و (تفسیر شاهی) و (القول المستحسن) و سایر کتب رجوع کند پوشیده نیست.

( ۷۷ )

### روایت جمال الدین شیرازی «محدث» المحدث

وی حدیث را در کتاب (الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین) نقل کرده است:

«بیست و یکم - از انس روایت شده که گفت:

به پیامبر ﷺ مرغی که بدان کبک می‌گفتند - و در روایتی آمده که گفت هو بره می‌گفتند - هدیه شد.

در روایتی آمده که: به رسول خدا ﷺ مرغ پخته‌ای هدیه شد که از آن خوششان آمد - پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این وقت علی آمد و در را کوبید. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است - دوست داشتم دعا در حق مردی از انصار باشد - علی دوباره آمد و در را کوبید گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. (اورفت) و بار سوم آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: علی را وارد کن که او را به زحمت انداختی، هنگامی که علی داخل شد، پیامبر ﷺ فرمود: خدا تو را بیمارزد چه چیز مانع تو شد؟ گفت: این سومین باری است که می‌آیم و هر بار انس می‌گوید: شما مشغول کاری هستید. فرمود: ای انس، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: دعای شما را شنیدم، دوست داشتم که برای مردی از انصار باشد. در روایتی آمده: مردی از قوم من باشد.

سپس علی نشست و با پیامبر مرغ را خورد.»

### شرح حال او

جمال الدین عطاء الله شیرازی معروف به محدث از محدثان مشهور و مورد اعتماد و از عرفای بزرگ نزد اهل سنت است. مدح و ثنای او و استناد به روایات و گفته‌های وی در کتب مختلف حدیث و اسانید و تاریخ و فضائل و کلام مثل (حبیب السیر) و (المرقاة فی شرح المشکاة) و (تاریخ الخمیس) و (منتهی الکلام) و (اتحاف الاکابر) دیده می‌شود...

( ۷۸ )

### روایت جفری

شیخ بن علی جفری حدیث طبر را چنین روایت کرده است:

«مرغی به رسول خدا ﷺ هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. یا (در نقل دیگر آمده) زنی از انصار دو مرغ بین دو قرص نان به رسول خدا ﷺ هدیه کرد. حضرت ﷺ فرمودند: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و رسالت را حاضر کن. سپس علی آمد و در زد. انس گفت: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. دوباره در زد و انس همان کلام قبل را گفت. آن‌گاه علی در زد و صدای خود را بلند کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس، در را بگشا. هنگامی که رسول خدا ﷺ علی را دید، تبسم نمود و سپس فرمود: سپاس خدایی را که تو را محبوب‌ترین بندگان نزد خود قرار داد. من در حال غذا خوردن بودم و در هر لقمه دعا می‌کردم که خداوند محبوب‌ترین بندگان نزد خود و نزد من را بیاور، که تو آمدی. (علی) گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث فرمود من سه مرتبه است که در می‌زنم و انس مرا باز می‌گرداند. رسول خدا ﷺ فرمود: انس چرا علی را باز می‌گرداندی؟ انس گفت: دوست داشتم به همراه او

مردی از انصار باشد، رسول خدا ﷺ تبسم نمود و فرمود: مرد به خاطر دوستی قومش ملامت نمی شود.<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

محبی درباره جفری شرح حال نیکوئی نوشته است که از این قرار است: «شیخ بن علی... استاد اعظم فقیه مقدم که مانند گذشتگان به جفری شناخته می شد - جفری به جیم و سکون فاء و بعد از آن راء - فاضل، کامل ترین، ماجد، قاضی اجل محترم که از رؤسای علم و جلیل القدر و نام او منتشر بود، سماع او مورد قبول و حرمت او بسیار بود. در قریه تریس - باسین مهمله - به دنیا آمد و قرآن را حفظ کرد و از عده ای از عارفان حدیث اخذ نمود. سپس وارد سرزمین هند و سواحل شد. و با علمای بزرگی که دیدار نمود، حدیث اخذ نمود و آن ها را ضبط و ثبت کرد. آن گاه به حرمین مهاجرت کرد و در آنجا به علوم عقلی و نقلی آگاه شد. سپس در بندر الشحر ساکن شده و در آنجا معروف شد. و نامش پراوازه گشت. و اهل آن بندر به وی رو کرده و او را تعظیم و تجلیل نمودند. در مدرسه سلطانیه کرسی تدریس را به دست آورد و در علوم شرعی به تدریس پرداخت. مردم بسیاری از او بهره مند شدند. سپس متولی خطابه در مسجد شهر گشت. آن گاه عهده دار مقام قضاوت شد و صاحب درجات ریاست گشت. خلاصه اینکه جفری از بزرگان علمای اعلام بود وفات او در بندر الشحر در صفر سال ۱۰۶۳ بود.»<sup>(۲)</sup>

(۷۹)

### روایت ابی مهدی ثعالبی

ابومهدی عیسی بن محمد ثعالبی در (مقالید الاسانید) در شرح حال حاکم

۱ - کنز البراهین الکسیبیه.

۲ - خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر ۲/۲۳۶.

نیشابوری\* می‌گوید: «خطیب بغدادی می‌گوید: حاکم ثقه بود و مایل به تشیع بود. احادیثی را جمع نمود و گمان می‌کرد طبق شرایط بخاری و مسلم صحیح است. از جمله آنها: حدیث طیر و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه است. اصحاب حدیث این مطلب را نسبت به او انکار کردند و به قول او توجه نمودند.

حافظ ذهبی می‌گوید: شکی نیست که در مستدرک احادیث بسیاری است که بر شرط صحّت نیست، بلکه حتی احادیثی موضوع و جعلی هم در آن است که مستدرک به خاطر نقل آن زیر سؤال رفته است. و اما حدیث طیر دارای طرق بسیار زیادی است. که من در کتابی جداگانه آن را جمع کرده‌ام و مجموع آن باعث می‌شود که ما بگوییم حدیث اصالت دارد. اما حدیث من کنت مولاه، طرق خوبی دارد که در مورد آن هم کتابی جداگانه نوشته‌ام.»

ثعالبی به دنبال گفته بغدادی به کلام ذهبی استشهاد کرده تا حدیث طیر و غیر آن را اثبات کند و از حاکم و کتابش دفاع نماید... و وقتی ثابت شود که حدیث شریف طرق بسیار زیادی دارد و به شهادت ذهبی اصالت دارد. قول به بطلان و جعلی بودن حدیث گزافه‌گویی محض و تعصّب کور است.

## شرح حال او

ثعالبی از جمله مشایخ پدر دهلوی است که به تعبیر او، خداوند به وسیله آنان بر او منت نهاده است. افرادی هم شرح حال او را بیان کرده‌اند، از جمله:

۱- محیی که شرح حال طولانی درباره بزرگان قرن خود نوشته است که در این جا خلاصه عبارات وی تقدیم می‌شود: «عیسی بن محمد بن محمد بن أحمد بن عامر، جارالله، ابومکتوم مغربی، جعفری ثعالبی هاشمی، ساکن مدینه منوره و سپس مکه مشرفه بود. او امام الحرمین و عالم مغرب و مشرق و امامی عالم و عامل و دارای

---

\* حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک احادیثی را آورده و قید کرده است که «هذا صحیح علی الشرط الصحیحین».

ورع و زهد بود. در همه علوم دارای تبخّر و تحقیق و احاطه بسیار بود... کراماتی هم از او مشاهده شد. سایر اوقات او به انواع عبادات می‌گذشت. عده‌ای از علمای بزرگ از محضر او بهره بردند. از جمله استاد بزرگ ابراهیم بن حسن کورانی، شیخ حسن بن علی عجمی و شیخ ما احمد بن محمد نخلی و سایرین. او تألیفاتی هم دارد از جمله (مقالید الأسناد) که در آن شیوخ مالکی خود و اسماء راویان امام ابوحنیفه و فهرست بابلی را ذکر کرده است. وفات وی در سال ۱۰۸۰ بود.<sup>(۱)</sup>

۲- نخلی (که او نیز از مشایخ پدر دهلوی است) در شرح حال مشایخ خود می‌گوید: «از جمله آنان، شیخ و امام و عالم متبخر و بزرگی که کسی در تحقیق علوم به پای او نرسد و دریائی که در دقت و فهم همانند ندارد. و کسی که حسن تقریر و تألیف او شهره آفاق است.

شیخ عیسی بن محمد ثعالبی جعفری مالکی که خدا او را در رحمت واسعه خود در دنیا و آخرت جای دهد. آمین

در درس وی در ایام سکونت در مکه مشرفه که سالهای بسیار در آن بود حاضر شدم. و ملازم درس او بودم تا این که از دنیا رفت و در معلاة دفن شد.<sup>(۲)</sup>

۳- ولی الله دهلوی: «فصل - بحمد الله سند من به هفت نفر از مشایخ بزرگوار و جلیل و پیشوایان والامقام که به حرمت و احترام مشهورند که همگان بر فضایل آنان اجماع دارند، متصل است. که عبارتند از شیخ محمد بن علاء بابلی و شیخ عیسی مغربی جعفری و شیخ محمد بن سلیمان ردانی مغربی و شیخ ابراهیم بن حسن کردی مدنی و شیخ حسن بن علی عجمی مکی و شیخ احمد بن محمد نخلی مکی و شیخ عبدالله بن سالم بصری مکی که هر کدام رساله‌ای دارند که در آن یا خود به جمع اسناد متنوع در علوم مختلف پرداخته‌اند یا برای او جمع کرده‌اند...»<sup>(۳)</sup>

---

۱ - خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر ۳/۲۴۰.

۲ - رساله أسانید النخلی ۱۴.

۳ - الارشاد الی مهمات الاسناد نوشته ولی الله دهلوی.



۴- قنوجی: «همه اهل حرمین شریفین نزد او درس می‌آموختند و او استاد آنان بود. وی از پیشوایان حدیث و قرائت بود. سید حسن با عمر گوید: هرکس می‌خواهد به شخصی بنگرد که در ولایت او شکی نسبت به این مرد نگاه‌کند. او جز به سنت پاک عمل نمی‌نمود...»<sup>(۱)</sup>

( ۸۰ )

### روایت حسام الدین سهار نفوری

حسام الدین بن محمد بایزید سهار نفوری در فصلی از کتابش که برای بیان آیات و احادیث بوده، و درباره مناقب امیرالمؤمنین است، می‌گوید:

«از انس نقل شد که گفت: نزد پیامبر ﷺ مرغی بود فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور که با من از این مرغ بخورد. پس علی آمد و با پیامبر آن را خورد. ترمذی حدیث را نقل کرده و گفته: این حدیث غریب است.»

سپس آن را به فارسی ترجمه کرده و گفته است: حدیث غریب نزد محدثین حدیثی است که فقط آن را روایت کند و در اسناد در یک جا نقل شده باشد.<sup>(۲)</sup>

و بالجمله: سهار نفوری حدیث طبر را نقل می‌کند و آن را از جمله مناقب امیرالمؤمنین به شمار می‌آورد. بدون آن که در سند آن تشکیک کند. دهلوی هم به او اقتدا کرده و باطیل او را ادامه می‌دهد ولی نظر او را نسبت به این حدیث که قائل به اعتبار آن است در نظر نمی‌گیرد!!

( ۸۱ )

### روایت بدخشانی

محمد بن معتمد خان بدخشانی حارثی - که دهلوی و شاگرد او رشید تصریح

---

۲ - مرافض الزوافض - فصل نهم، باب اول.

۱ - ابجد العلوم، قنوجی.

می‌کنند که او از بزرگان اهل سنت است - حدیث را چنین نقل می‌کند: «ترمذی از انس رضی الله عنه نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغی بود. فرمود: خداوند را محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا از این مرغ بخورد. سپس علی آمد و با او آن را خورد.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

ندوی کهنوی وی را از جمله علماء هند وصف می‌کند و از او به «شیخ عالم محدث، محمد بن رستم بن قباد حارثی بدخشی که یکی از افراد مشهور در حدیث و رجال است» تعبیر می‌کند. سپس کتاب‌های او را چنین ذکر می‌کند: تراجم الحفظ، مفتاح النجا، نزل الابرار، تحفة المحبین.<sup>(۲)</sup>

(۸۲)

### روایت محمد صدر عالم

محمد صدر عالم در کتابش (معارج العلی) حدیث را چنین نقل کرده است: «ترمذی از انس نقل می‌کند که: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغی بود. فرمود: خداوند را محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن، تا با من از این مرغ بخورد. سپس علی آمد و با او آن را خورد.»<sup>(۳)</sup>

صدر عالم در خطبه کتابش می‌گوید: شبی در عالم خواب امیرالمؤمنین علیه السلام را دید و با آن حضرت بیعت کرد سپس می‌گوید: «به سوی او رفتم تا با او بیعت کنم، دست مبارک خود را به سوی من دراز کرد، آن را محکم گرفتم و به آن تمسک جستیم و با او آن گونه که با شیوخ بیعت می‌شود، بیعت کردم آن حضرت مرا راهنمایی کرد

---

۱ - مفتاح النجا فی مناقب آل العباء - خطی.

۲ - نزهة الخواطر ۲۵۹/۶. ۳ - معارج العلی فی مناقب المرتضی - خطی.

و از من پیمانهای مهمی گرفت. و من شاگرد و مرید او شدم. لذا دوستی شاگرد نسبت به استاد و مرید نسبت به شیخ، بلکه علاقه بنده به مولا و عاشق به معشوق، مرا بر آن داشت که او را مدح نمایم و مناقب والای ایشان را ذکر نمایم و چشمان دوستان را با بیان فضایل او و برکات عالی او روشن نمایم تا در زمره مداحان و شاگردان او درآیم و در زمره شیعیان و مقربان درگاه او محسوب شوم.

من در این جا کلام شیعه فرقه رافضه شنیع را اراده نمی‌کنم بلکه مقصود من ائمت عارف محقق صوفیه است که به حقیقت شیعه هستند. لذا شروع به تألیف مختصری به نام معارج العلی فی مناقب المرتضی نمودم...»

### شرح حال او

ندوی کهنوی درباره محمد صدر العالم می‌گوید: «شیخ فاضل، یکی از علماء عاملین و بندگان صالح خدا» سپس کتابهای او را بیان می‌کند از جمله (معارج العلی) و کلام ولی الله دهلوی و قصیده او در تقریظ بر کتاب مذکور.<sup>(۱)</sup>

(۸۳)

### روایت محمد امیر صنعانی

شیخ محمد بن اسماعیل امیر یمنی صنعانی این حدیث را روایت نموده و آن را تحقیق و اثبات کرده است... عبارت او چنین است:

و غداة الطیر من شارکه      فیه اذ جاء له الطیر شویاً

«نهار طیر، کسی که در آن با پیامبر مشارکت کرد، هنگامی که آن طیر بریان شده بود. الغداة منظور همان روز است و طیر هم کبک بوده است - شوی: هم یعنی مشوی و بریان شده - این بیت شعر اشاره به حدیث مشهور طیر دارد، و فضیلتی که

در آن که حاکی از محبت خدا و رسول ﷺ نسبت به علی ع است، بلکه محبوب‌ترین بندگان نزد خدا و رسول ﷺ است. محب طبری رحمه گوید: گفته شده است که علی ع محبوب‌ترین خلق نزد خدا بعد از رسولش ﷺ می‌باشد. از انس بن مالک نقل شد که گفت: نزد پیامبر ﷺ مرغی بود. فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس علی بن ابی طالب آمد و با او آن را خورد.

ترمذی این حدیث را نقل کرده و بغوی در قسمت احادیث حسن در کتاب المصابیح آورده است.

حربی حدیث را نقل کرده و گفته است: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد که پیامبر از آن خوشش آمد. سپس ادامه حدیث را ذکر می‌کند.

امام ابوبکر محمد بن عمیر بن بکیر نجار حدیث را نقل کرده و می‌گوید: از انس بن مالک نقل شده که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی تقدیم شد. حضرت نام خدا را برد و لقمه‌ای تناول کرد. سپس فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و من را بیاور. در این هنگام علی آمد و در زد. گفتم: کیستی؟ گفت: علی. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. پیامبر دوباره لقمه‌ای خورد و مانند کلام اول را تکرار کرد، بار دیگر علی در زد. گفتم: کیست؟ گفت: علی. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. پیامبر باز هم لقمه‌ای خورد و کلام قبل را تکرار کرد. باز هم علی در زد و این بار صدای خود را بلند کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: انس، در را باز کن. علی داخل شد. هنگامی که پیامبر ﷺ او را دید تبسم نمود و سپس فرمود: خدا را سپاس که تو را داد زیرا من در هر لقمه دعا می‌کردم که خدا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را نزد من بیاورد و تو آن شخص هستی. علی گفت: به خدایی که شما را به حق مبعوث کرد من سه مرتبه در زدم و انس مرا باز گرداند. رسول خدا ﷺ فرمود: انس چرا علی را بازگرداندی؟ گفت: دوست داشتم با او مردی از انصار هم باشد. رسول خدا ﷺ تبسم نمود و فرمود: مرد به خاطر دوستی قومش مورد ملامت نیست.

می‌گویم: در جامع کبیر، مسند انس آمده است که گفت: ام سلمه نزد رسول خدا ﷺ چند کبک آورد که پیامبر ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت نزد من را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. انس گوید: در این هنگام علی بن ابی طالب آمد و اجازه ورود به محضر رسول خدا ﷺ را خواست. گفتم: ایشان مشغول کاری است. من دوست داشتم مردی از انصار بیاید. علی رفت و دوباره برگشت. پیامبر ﷺ صدای او را شنید و فرمود: ای علی وارد شو. به سوی من بیا. به سوی من بیا. ابن عساکر این حدیث را نقل کرده است.

ابن عساکر، هم چنین از دینار از انس نقل می‌کند که گفت: با رسول خدا ﷺ بودم که به او مرغ بریانی هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نسبت به خود را نزد من بیاور. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد. گفتم: رسول خدا مشغول است. علی بازگشت و بعد از مدّت کوتاهی دوباره آمد و در را کوبید و من او را بازگرداندم. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: انس، در را باز کن که بازگرداندن تو طول کشید. گفتم: ای رسول خدا دوست داشتم که مردی از انصار بیاید. سپس علی بن ابی طالب داخل شد. و با پیامبر از مرغ خورد. رسول خدا ﷺ فرمود: مرد قوم خود را دوست دارد.

ابن عساکر هم چنین از عبدالله قشیری حدیث را نقل کرده و گفت: انس بن مالک برای من حدیث کرد و گفت: زمانی دربان پیامبر ﷺ بودم. شنیدم که می‌فرماید: خدایا از طعام بهشت به ما بخوران. بعد از آن گوشت مرغ بریانی را برای ایشان آوردند و در حضور آن حضرت گذاشته شد. فرمود: خداوندا کسی را بیاور که ما او را دوست داریم، و او هم تو و پیامبرت را دوست دارد. و پیامبرت هم او را دوست دارد. انس گوید: من خارج شدم. دیدم علی در آستانه در است. از من اجازه گرفت، ولی من به او اجازه ندادم. سپس بازگشتم. از پیامبر ﷺ مانند کلام قبل را شنیدم. دوباره خارج شدم دیدم علی پشت در است، او از من اجازه خواست و من اجازه ندادم. - گمان می‌کنم او گفت سه بار این قضیه تکرار شد - سرانجام علی بدون اجازه من وارد شد. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیز آمدن تو را به تأخیر انداخت؟ گفت: ای

رسول خدا خواستم داخل شوم ولی آنس مانع شد. فرمود: آنس چرا مانع شدی؟ گفت: ای رسول خدا هنگامی که دعا را شنیدم دوست داشتم مردی از قوم من بیاید و دعا در حق او مستجاب شود. پیامبر ﷺ فرمود: محبت قوم برای مرد ضرری ندارد تا جایی که به دشمنی نینجامد.

عبدالله بن أحمد بن حنبل حدیث را از سفینه خادم رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: زنی از انصار، دو مرغ بین دو قرص نان برای پیامبر هدیه فرستاد. من دو مرغ را نزد آن حضرت بردم. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و رسولت را حاضر کن. در این هنگام علی آمد و صدای خود را بلند کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: کیست؟ گفتم: علی. فرمود: در را برایش باز کن، در را گشودم. سپس از دو مرغ خوردند تا تمام شد.

ابن مغزلی در مناقب حدیث را به سند خود تا آنس چنین نقل می‌کند که: به رسول خدا مرغ بریانی هدیه شد. هنگامی که مرغ در محضر آن حضرت گذاشته شد، فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. با خود گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده، سپس علی آمد و در را به آرامی کوبید. گفتم: کیست؟ گفت: علی. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. علی بازگشت. من دوباره نزد رسول خدا ﷺ بازگشتم دیدم برای بار دوم می‌فرماید خدایا محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. باز با خود گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده. دوباره علی آمد و در را کوبید. گفتم: آیا نگفتم که رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. او مجدداً بازگشت. باز به سوی رسول خدا ﷺ بازگشتم، دیدم بار سوم می‌فرماید: خدایا محبوب‌ترین بندگان را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. مجدداً علی آمد و در را محکم کوبید. رسول خدا ﷺ فرمود: باز کن، باز کن، باز کن. هنگامی که نگاه رسول خدا ﷺ به او افتاد فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا، به سوی من بیا. می‌گویم: این روایت را عده‌ای از آنس نقل کرده‌اند. از جمله سعید بن مسیب و عبدالملک بن عمیر، شیبه بن حجاج طائفی و ابن ابی الرجال کوفی و ابوالهندی و

اسماعیل بن عبدالله بن جعفر و یغتم بن سالم بن قشیر و سایرین»<sup>(۱)</sup>

## شرح حال او

۱- شوکانی: «سید محمد بن اسماعیل بن صلاح... صنعانی معروف بن امیر، امام بزرگ و مجتهد مطلق و صاحب کتابهای بسیار... به مکه سفر نمود و نزد علمای بزرگ آن دیار و نیز علمای مدینه حدیث قرائت نمود. در همه علوم متبحر گشت و بر هم‌رده‌های خود برتری یافت و در ریاست علم در صنعاء یگانه گشت. ابراز اجتهاد نمود و به ادله عمل کرد و از تقلید روی برتافت. و آراء فقهی بدون دلیل را کنار نهاد. بین او و اهل زمانش مشکلاتی پیش آمد... او مصفات بسیار مفید و خوبی دارد، و درباره بسیاری از مسائل، جداگانه کتاب نوشته است. و بالجمله او از پیشوایان تجدید کننده آثار دین است... وی که خدا او را بیامرزد، در روز سه شنبه، سوم ماه شعبان سال ۱۱۸۲ وفات نمود.»<sup>(۲)</sup>

۲- قنوجی: «امام بزرگ، محدث اصلی، متکلم مشهور. کتب حدیث را خواند و در آن متبحر گشت در زهد و ورع سرآمد بود. عامه و خاصه به او اعتقاد داشتند. نذورات خود را برای او می بردند.

شیخ احمد بن عبدالقادر حفظی شافعی در ذخیره المال فی شرح عقد جواهر المال می گوید: امام سرور، مجتهد شهیر محدث بزرگ، چراغ نورانی، محمد بن اسماعیل امیر که مورد مراجعه همه دیار و احیا کننده دین در اقطار بود. بیش از ۱۰۰ کتاب نوشت. او به مذهبی منسوب نیست بلکه مذهب او حدیث است.

صنعانی نوشته‌های خوب و سودمندی دارد که از وسعت علم و احاطه او بر علوم عقلی و نقلی حکایت دارد. وی دارای علم زیاد و ریاست عالی بود. در زمینه شعر ید طولایی داشت. به رتبه اجتهاد مطلق رسید و از هیچ کس از اهل مذاهب

---

۱- الروضة الندیة - شرح التحفة العلوئیة. ۲- البدر الطالع ۱۳۳/۲

تقلید نمی کرد. خود امامی کامل بود...»<sup>(۱)</sup>

(۸۴)

### روایت محمد مبین سهالی

مولوی محمد مبین بن محبّ الله بن أحمد عبدالحق السهالی حدیث طیر را چنین روایت کرده است:

«از انس بن مالک نقل شده که گفت: خادم رسول خدا ﷺ بودم. روزی به محضر آن حضرت مرغ بریانی هدیه شد. فرمود: خدایا محبوب ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من این مرغ را بخورد. گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده. در این هنگام علی آمد. گفتم: رسول خدا مشغول کاری است. او دوباره آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: در را باز کن، علی داخل شد. رسول خدا ﷺ به انس فرمود: چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفتم: ای رسول خدا دعای شما را شنیدم، دوست داشتم که مردی از قوم من باشد. رسول خدا ﷺ فرمود: مرد قوم خود را دوست دارد.

در بعضی روایات آمده: این فضل خداست که به هر که بخواهد می دهد. و خدا دارای فضل عظیم است. این حدیث، در المشکاة به روایت ترمذی نیز آمده است.»<sup>(۲)</sup>

### شرح حال او

مولوی محمد مبین از بزرگان محدثان اهل سنت و از علمای سرشناس آن هادر سرزمین هند است. و ما در قسمت (حدیث ولایت) شرح حال او را آورده ایم.

ندوی کهنوی گوید: «شیخ فاضل کبیر مبین بن محب کهنوی، یکی از فقهاء حنفیه



است...» سپس کتاب او را ذکر می‌کند. وفات وی را در سال ۱۲۲۵ نوشته است. (۱)

کتاب او (وسيلة النجاة) از کتاب‌های معروف، در فضایل اهل بیت است. مؤلف آن در خطبه آغاز کتاب داستانی را ذکر می‌کند و بعد از آن می‌گوید: «به وسیله این داستان، صدق نیت باعث شد که من - که ضعیف‌ترین بندگانم بلکه در حقیقت هیچ نیستیم، خادم علماء راسخ و خاک پای عرفا و کاملین معروف به نام محمد مبین که خدا قلب او را به نور راستی و یقین روشن گرداند و شفاعت سید المرسلین و خاندان طاهرین او را روزی وی گرداند - به این سوق داده شوم که رساله‌ای مشتمل بر آیات نازله و احادیث وارده، درباره مودت قربی که متضمن ویژگیها و فضایل در دنیا بوده و در آخرت دارای مقامات و درجاتی است که به وسیله آیات قرآنی و احادیث نبوی ثابت است، و محدثین آثار خود را از آنها پر کرده و اولیاء در نوشته‌های خود و علما در کتب خود ثبت کرده‌اند، بنگارم.

سپس مطالبی را از کتب صحیح بعد از کتاب خدا، صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی، و نیز کتب مورد اعتماد مثل جامع الاصول و صواعق المحرقة شهاب الدین بن حجر مکی و الاشاعة فی اشراط الساعة علوی موسوی مدنی و فصل الخطاب متعلق به سرور عارفان خواجه محمد پارسا نقشه بندی از الة الخفاء رئیس العلماء و عمدة الفضلاء شاه ولی الله محدث دهلوی و مدارج النبوة شیخ کامل عبدالحق محدث دهلوی و شواهد النبوة عبدالرحمن جامی، و سایر کتب معتبره در احادیث شریفه و قصص صحیح، گرد آورده و آنها را در این رساله بنویسم.

از احادیث ضعیف و جعلی و مورد اعراض، دوری کردم و به عدل و انصاف تمسک جستیم و از روش تعدی و ظلم درباره رویدادهای بین اصحاب پیامبر ﷺ اجتناب کردم، و بحدیث (از مشاجراتی که بین اصحابم واقع می‌شود بپرهیزید) عمل کردم.

و بر آنچه ثابت و حق بودم بسنده نمودم و به مطالب باطل و ضعیف توجهی نکردم. و آنچه در کتب محدثین در تحقیق واجبات بود، آوردم. و مطالب کتاب‌های مورخان را کنار نهادم و این کتاب را (وسيلة النجاة فی مناقب الحضرات) نامیدم. که هرکه به آن تمسک کند به ریسمان محکم چنگ زده و هرکه شک کند گمراه گشته است. و این جز تفکری برای اهل تقوی نیست، و هرکس خشیت خدا را دارد متذکر می‌گردد.

آرزو دارم که این کتاب، بضاعت من برای شفاعت و آمرزش در آخرت و وسیله من برای نجات و رسیدن به درجات عالی باشد.»

( ۸۵ )

### روایت محمد اسماعیل دهلوی

برادر زاده دهلوی محمد اسماعیل بن عبدالغنی بن ولی الله صاحب کتاب (منصب امامت) است... وی در کتاب خود حدیث طیر را ثبت کرده، و در آن کتاب در بخش دوم از فصل اول چنین می‌گوید:

تنبیه اول: در بیان این مطلب که بعضی از بندگان مقرب خدا - اگرچه امام نبودند - برای آنان بعضی از کمالات منصب امامت به حسب درجه و میزان استعدادشان حاصل گشته است.

دلایل این مطلب، از کتاب و سنت بسیار است که اگر بخواهیم همه را جمع کنیم به طول می‌انجامد... ولی ما مهمترین آن کمالات و دلایل را به اجمال متذکر می‌شویم. و می‌گوییم:

از آیه ﴿هنگامی که ملائکه گفتند ای مریم، خدا تو را برگزید و پاک نمود و تو را از بین زنان عالم انتخاب کرد﴾ و نیز آیه ﴿پروردگارش آن را به نیکی قبول نمود و آن را به خوبی رویانید﴾ مقام اجتناب و برگزیدگی برای غیر انبیاء ثابت می‌شود (آنچنانکه برای حضرت مریم انجام شد) و نیز رسول خدا ﷺ به فاطمه می‌فرماید: خداوند بر اهل زمین

نگریست، پدر و شوهر تو را برگزید.

اقسام این مقام به تفصیل در کتاب ذکر شده... و درباره محبوبیت دارندگان این مقام‌ها نزد پروردگار عالمیان در آیات و احادیث شرح داده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ای کسانی که ایمان آوردید، هر کدام از شما از دین خود مرتد شود (بداند) خداوند قومی را خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها هم او را دوست دارند﴾ پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من این مرغ را بخورد. سپس علی آمد و با پیامبر آن را خورد. و نیز پیامبر ﷺ می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی مرابه دوستی چهار نفر امر کرده است و به من خبر داده که آن‌ها را دوست دارد. گفته شد ای رسول خدا آن‌ها را برای ما نام ببر. سه بار فرمود: علی از آنهاست. و آن‌گاه ابوذر و مقداد و سلمان، که مرا به دوستی آن‌ها دستور داده و به من خبر داد که او هم آن‌ها را دوست دارد.»

خدای مالک مهیمن قادر را سپاس که مخاطب اهل عناد را به دست برادرزاده دهلوی، علامه بزرگ، به سخت‌ترین بلاها گرفتار کرده است.

### شرح حال او

شیخ محمد اسماعیل دهلوی از علماء بزرگ و محدّثین گرانقدر است. صدیق حسن قنوجی در ابجد العلوم در ذکر اصحاب دهلوی و شاگردان وی می‌گوید: «از جمله آنها: برادرزاده اش اسماعیل بن عبدالغنی است که از باهوش‌ترین مردم زمان خود بود و در دین خدا از با استوارترین مردم و حافظ‌ترین آن‌ها نسبت به سنت محسوب می‌شد. بخاطر حفظ سنت خشمگین می‌شد و به آن توجه داشت. نسبت به بدعت‌ها و اهل آن سرسخت بود... از جمله نوشته‌های او...».

در کتاب (أتحاف النبلاء المتّقین) نیز می‌گوید: «محمد اسماعیل بن شیخ عبدالغنی عمری فرزند تکیه‌گاه دوران شاه ولی الله محدّث دهلوی یکی از پیشوایان دین و فقهاء، مورد اعتماد و محدّثین بزرگ...» سپس تلاش‌های او را در حفظ سنت و از بین بردن بدعت ذکر می‌کند. و به برخی آراء و افکار وی که بین او

برخی علمای هم عصرش موجب برانگیخته شدن خصومت‌ها و فتنه‌ها شد، اشاره نموده است. و نوشته‌های وی را ستایش می‌کند و از مواضع و مطالب وی دفاع می‌کند و بیان می‌کند که حدود سال ۱۲۴۷ در ولایتی از ولایات افغانستان ناجوانمردانه با گلوله دشمنان کشته شد.

### ( ۸۶ )

#### روایت مولوی حسن علی محدّث

شاگرد دهلوی... در (تفریح الأحباب) چنین می‌گوید: «از انس بن مالک رضی الله عنه نقل شد که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغی بود. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. پس علی آمد و آن را خورد. ترمذی این حدیث را نقل کرده و می‌گوید: این حدیث غریب است.»

### ( ۸۷ )

#### روایت نورالدین سلیمانی

نورالدین بن اسماعیل سلیمانی صاحب کتاب (الدر الیتیم) از طرق متعدّد نقل کرده و می‌گوید: «از انس رضی الله عنه نقل شد که گفت: به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغی را تقدیم شد. پیامبر نام خدا را برد و لقمه‌ای تناول کرد و فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت نزد خود و من را حاضر کن. در این هنگام علی آمد و در زد. گفتم: کیستی؟ گفت: علی. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. پیامبر دوباره لقمه‌ای تناول کرد و مانند کلام اوّل را تکرار کرد. پس علی در زد. گفتم: کیستی؟ گفت: علی. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. (پیامبر) دوباره لقمه‌ای خورد و مانند گفته اوّل را تکرار کرد. پس از آن علی در زد و صدای خود را بلند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انس در را باز کن. پس علی رضی الله عنه داخل شد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را دید فرمود: سپاس خدایی را که تو را آن شخص قرار داد، زیرا من در هر لقمه دعا

سند حدیث طبر / ۴۰۵

کردم که خداوند محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را حاضر کند و تو آن شخص هستی. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: چرا علی را بازگرداندی؟ انس گفت: دوست داشتم با او مردی از انصار باشد. رسول خدا ﷺ تبسم نمود و فرمود: مرد به خاطر دوستی قومش ملامت نمی‌شود.

حدیث را ابن عساکر و حافظ محب الدین ابن النجار در تاریخ خود ذکر کرده‌اند. سپس حدیث را از ابن عساکر از انس نقل می‌کند که گفت: ام سلمه آمد... از او و از قشیری از انس نقل شد...»

( ۸۸ )

### روایت ولی الله کهنوی

مولوی ولی الله بن حبیب الله سهالی کهنوی صاحب (مرآة المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین) حدیث طبر را چنین نقل می‌کند: پیامبر ﷺ فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان را حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. سپس علی آمد و با او آن را خورد.

در خصائص از انس بن مالک نقل شده است که گفت: نزد پیامبر ﷺ مرغی بود. فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. سپس ابوبکر آمد ولی پیامبر او را رد کرد، آنگاه عمر آمد، پیامبر او را نیز رد کرد. سپس علی آمد و حضرت به او اجازه داد...

در روایت طبرانی و ابی یعلی و بزاز بعد از آن عبارت چنین آمده است: علی رضی الله عنه آمد و من (انس) او را رد کردم، دوباره آمد باز هم او را رد کردم. تا اینکه مرتبه سوم یا چهارم داخل شد و پیامبر ﷺ به علی فرمود: چه چیز مانع تو شد - یا چه چیز ورود تو را به تأخیر انداخت - ای علی؟ گفت: آمدم، ولی انس مرا رد کرد. دوباره آمدم و انس مرا رد کرد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: انس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟

گفت: دوست داشتم مردی از انصار باشد. پیامبر ﷺ فرمود: آیا در میان انصار مردی بهتر و افضل تر از علی هست؟»

### شرح حال و کتاب او

ندوی کهنوی در شرح حال او می‌گوید: «شیخ فاضل علامه... یکی از استادان مشهور» سپس کتاب‌های او را ذکر می‌کند که از جمله آن‌ها این کتاب است. وفات او را در سال ۱۲۷۰ ثبت می‌کند.<sup>(۱)</sup>

مولوی ولی الله در این کتاب، به نقل احادیث متواتر و مشهور از کتاب‌های معتبر ملتزم است، و از احادیثی که نزد علمای متروک است اعراض کرده است. عبارت او چنین است:

«اما بعد این‌ها احادیثی است که مشتمل بر مناقب اهل بیت پیامبر و عترت طاهره از کتاب‌های معتبر صحاح و تواریخ است. و آن به کتابهای معتبر توجه شده و از احادیثی که نزد علما ضعیف و متروک است خودداری شده است. و در آن به احادیث متواتر و مشهور یا حسن اکتفا شده است. و آن را وسیله قرب رسول خدا ﷺ به واسطه اهل بیت آن حضرت و وارد شدن در زمره محبان آن‌ها قرار دادم که این‌ها از سوی پیامبر ﷺ به ورود به بهشت، بشارت داده شده‌اند. در آن وسیله نجات و شفاعت است. و ما این کتاب را (مرآة المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین) نام نهادیم...»

در انتها اسامی کتابهایی را که از آن نقل کرده است ذکر می‌کند و می‌گوید: «در برخی موارد نص عبارات کتابهای مذکور را به لفظ آن و بدون تغییر ذکر کردم و به شرح حال آن اکتفا کردم و از نقل احادیثی دوری کردم و در صورت ذکر آن به صراحت به ضعیف بودن آن اشاره کرده‌ام به طوری که موردی برای تهمت و بهتان باقی نماند. خلاصه، این کتاب منتخب کتاب‌های صحیح است و در آن مجالی برای

شک و اشتباه نیست. و این فضلی از خدا و تأییدی از اوست.»

( ۸۹ )

### روایت قندوزی حنفی

شیخ سلیمان قندوزی حنفی حدیث را از أحمد و ترمذی از انس نقل می‌کند و نیز از موفق بن أحمد مکی به سند خود از داوود بن علی بن عبدالله بن عباس از پدرش از جدش نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر...

و نیز از او و از انس به دو طریق دیگر نقل شده است. وی می‌گوید: «۲۴ نفر حدیث طبر را از انس نقل کرده‌اند از جمله آنان، سعید بن مسیب و سدی و اسماعیل و ابن مغزلی به ۲۰ طریق آن را نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

### کتاب ینابیع المودة

قندوزی درباره کتاب ینابیع المودة بیان می‌کند که این کتاب از روایات کتب معتبر تألیف شده است، وی می‌گوید:

«دوستی آنان (اهل بیت) از روی تحقیق و بصیرت موقوف به شناخت فضائل و مناقب ایشان می‌باشد و این نیز موقوف به مطالعه کتب تفاسیر و احادیث است که بین اهل سنت و جماعت مورد اعتماد است و این کتاب‌ها عبارتند از صحاح سنّه بخاری و مسلم و نسائی و ترمذی و ابی داوود طبق اتفاق محدثین و متأخرین، اما در مورد ششمین صحیح بین ابن ماجه و درامی یا موطأ اختلاف نظر است.

مناقب اهل بیت را بسیاری از محدثان جمع کرده و آن را در کتابهای مجزاً تألیف کرده‌اند. از جمله آنان: أحمد بن حنبل و نسائی که کتاب خود را المناقب نام نهادند و ابونعیم حافظ اصفهانی است که کتاب را نزول القرآن فی مناقب اهل بیت نام نهاد

و نیز شیخ محمد بن ابراهیم جوینی شافعی خراسانی است که کتابش را فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و الزهراء و السبطين نام نهاده است، و نیز از جمله آنان علی بن عمر دارقطنی که کتاب خود را مسند فاطمه نام نهاده است و نیز ابوالمؤید موفق بن أحمد اخطب خطباء خوارزم حنفی کتاب خود را فضائل اهل البيت نامیده است و نیز علی بن محمد خطیب فقیه شافعی معروف به ابن مغازلی که کتاب خود را المناقب نامیده است. خدا همه آنان را رحمت کند و اینها احادیث را از مشایخ خود گرفته‌اند.

از جمله این علما کسانی هستند که فضایل اهل بیت را در کتابی مجزا جمع کرده و آن را المناقب نام نهاده‌اند... و نیز برخی از آن‌ها این فضایل را جمع کرده و کتاب مستقلی درباره آن نوشته‌اند. در آن از کتب مفسرین و محدثانی متقدم استفاده کرده‌اند مانند صاحب جواهر العقدين، شریف علامه سمهودی مصری و صاحب ذخائر العقبی و صاحب مودة القربی جامع الانساب الثلاثة است یعنی میر سید علی بن شهاب همدانی رحمته الله.

برخی از آنان فضائل اهل بیت را در کتاب‌های خود آورده‌اند، بدون آنکه به طور مستقل کتابی در آن درباره بنگارند مانند صاحب الصواعق المحرقة، محدث فقیه فاضل شیخ ابن حجر هیشمی شافعی ثقه، که بین علماء شافعی مورد اعتماد است و صاحب کتاب الاصابه شیخ حافظ ابن حجر عسقلانی رحمته الله و صاحب کتاب جمع الفوائد که در آن احادیث را از دو کتاب بزرگ یعنی جامع الاصول که - خود جمع احادیث صحاح سته است - اثر شیخ حافظ مجد الدین أبی السّعادات مبارک بن محمد اثیرجزری موصلی و کتاب مجمع الزوائد حافظ نورالدین أبی الحسن علی بن أبی بکر سلیمان هیشمی که در آن احادیث مسند امام احمد بن حنبل و أبویعلی موصلی و ابوبکر بزّاز و معجم‌های سه گانه طبرانی را جمع نموده است. و نیز صاحب کنوز الدقایق شیخ عبدالرؤف مناوی مصری و صاحب الجامع الصغیر شیخ جلال الدین سیوطی مصری از این دسته می‌باشند.

و نیز گروهی احادیث وارده، درباره قیام قائم مهدی عجل الله فرجه را جمع نموده‌اند، مانند علی قاری خراسانی هروی و سایرین.



پس مؤلف فقیر به درگاه خدای منان (سلیمان بن ابراهیم معروف به خواجه کلان بن محمد، مشهور به باباخواجه، فرزند ابراهیم بن محمد معروف فرزند شیخ سید ترسون الباقی حسینی بخلی قندوزی، که خداوند من و آنان و پدران و مادرانشان و هرکه آن را که به لطف و منت او به دنیا آمده‌اند، بیامزد) این کتاب را با استفاده از کتاب‌های مذکور گردآوری کرده‌ام.»

## ( ۹۰ )

### روایت شاه ولی الله دهلوی

شاه ولی الله پدر دهلوی در چند کتاب خود حدیث طیر را نقل می‌کند.

\* در کتاب خود «ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء» حدیث را نقل کرده و آن را از جمله فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام بر می‌شمارد. «از انس بن مالک رضی الله عنه نقل شد که گفت: من در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغی بریان شده تقدیم شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاورتا با من از این مرغ بخورد. انس گوید: گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده، در این هنگام علی رضی الله عنه وارد شد، گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. آن حضرت بازگشت و دوباره آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در را باز کن، سپس فرمود: ای انس، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفتم: ای رسول خدا دعای تو را شنیدم، لذا دوست داشتم مردی از قوم من باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مرد فوم خود را دوست دارد. ترمذی می‌گوید: این حدیث غریب است؛ ولی حاکم برخی از اسناد حدیث را نقل کرده و آن را از غرابت خارج نموده است.»

### کتاب إزالة الخفاء

این کتاب از کتب مورد اعتماد و معتبر می‌باشد که دهلوی در بحث‌های خود آن را ستوده و به آن ارجاع داده و در کتب خود به آن اعتماد کرده است... این مطلب بر

کسی که به کتاب دهلوی در چند مورد از باب هفتم و جاهای دیگر رجوع کند، پوشیده نیست. از جمله:

\* در کتاب خود (قرّة العینین) حدیث را ذکر کرده آن را جزء فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار آورده است. آن جا که می‌گوید: «به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغ بریانی تقدیم شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. سپس علی آمد و با هم از آن خوردند.»

و نیز عبارت محقق طوسی در تجرید را نقل کرده و می‌گوید: «حدیث طبر از انس نقل شده که انس گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغی بود. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. سپس علی به سوی پیامبر آمد و با او آن را خورد. این حدیث را ترمذی نقل کرده است.» سپس بر این کلام تعلیق زده و می‌گوید: «باید دانسته شود که در مورد شیخین هم مثل این فضایل وارد شده است.»

\* در رسالهٔ عقائد که فرزند دهلوی آن را تألیف کرده به روایت حدیث طبر در تألیفاتش در ضمن فضائل دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام اذعان می‌کند. دهلوی در رساله مذکور طبق آنچه در کتاب «ذخیره الغیبی» آمده، می‌گوید: «مناقب حضرت امیرالمؤمنین به خصوص حدیث غدیر خم و حدیث «أنت منی و أنا منک» و حدیث «من فارقک یا علی فقد فارقتی» و حدیث «أنتی با حب خلقک الیک» و «أنا مدینة العلم و علی بابها» و حدیث «هذا امیر البررة و قاتل الفجرة» و سایر احادیث که تعداد آن قابل شمارش نیست، در نوشته‌های او ذکر شده است. و حدیث ردّ الشمس در مورد حضرت مرتضی (که محدّثان از قدیم در صحّت آن اختلاف دارند) را به طریق اَبی طاهر مثنی تا ابوالقاسم طبرانی روایت می‌کند و شواهد آن را از طحاوی و سایر بزرگان محدّثین آورده و حکم به صحّت آن می‌کند. و نیز تعدادی از وقایع مربوط به کرامات حضرت مرتضی را با طرق صحیح نقل می‌کند.»

ولی الله پدر دهلوی است که حدیث طبر را روایت و در کتابی آورده است. و در کتابی دیگر آن را قاطعانه به سید الثقلین نسبت داده و آن را از فضایل وصی پیامبر

می‌شمارد که نورانی بخش قلب و چشم است. و در جای دیگر آن را از قول ترمذی نقل می‌کند، و فضیلت آن را برای امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پذیرد. همان‌گونه که فرزندش در نوشته‌ای که درباره عقاید پدرش نوشته به وجود این حدیث در کتابهای پدرش اعتراف می‌کند... پس چگونه است که به خود اجازه می‌دهد تا با پدرش دشمنی ورزد و او را وادار به عقوبت کرده و همه حقوق و تکالیف را ضایع کند؟

(۹۱)

### روایت دهلوی

اگر دهلوی به عناد و دشمنی ادامه دهد و از فرمایشات جمع بزرگان قابل توجه و پیشوایان صاحب فن و اساطین مشهور اهل سنت، به خصوص پدرش - که بسیار به او مباحثات می‌کند و تصریح می‌کند که او آیه‌ای از آیات الهی و معجزه‌ای از معجزات پیامبر است - روی برگرداند... ما خرافات وی را با سخن و کلام خود ایشان رد کرده و از غرض ورزی وی پرده بر می‌داریم. دهلوی خود به کثرت طرق حدیث طبر تصریح کرده و اعتراف می‌کند که حدیث اصلی دارد... وی در کتاب خود (بستان المحدثین) در شرح حال حاکم نیشابوری می‌گوید:

علمای اعلام، حکم به صحّت بسیاری از احادیث مستدرک حاکم و قرار دادن آنها به عنوان احادیث صحیحین را خطا دانسته و مورد انکار قرار داده‌اند. از جمله آنها حدیث طبر است که مشهور است درباره مناقب علی مرتضی است.

از این رو ذهبی می‌گوید: بسیاری از احادیث مستدرک شرط صحّت صحیحین را ندارد. بلکه در آن احادیثی است که جعلی است و به خاطر وجود اینگونه احادیث در آن، بدان اشکال گرفته می‌شود. اما حدیث طبر طرق بسیاری دارد و ذهبی در رساله جداگانه‌ای آن را جمع کرده است و از مجموع آن طرق دانسته می‌شود که حدیث فی الجمله اصلی دارد.»

### وجوه دلالت کلام دهلوی بر مطلوب

در این کلام دهلوی از چند جهت دلالت بر مطلوب اهل حق (شیعه) وجود دارد: اول: اعتراف ذهبی به کثرت طرق حدیث طیر. این مطلب برای اثبات حدیث و حق بودن آن و از بین بردن باطل و به خاک مالیدن بینی مبطل کافی است.

دوم: ذهبی به علت کثرت طرق، به تألیف مستقل آن اشاره کرده است. و در گذشته گفته شد که جمع اجزاء در خصوص یک روایت، حاکی از ثبوت آن نزد اهل خبره و بصیرت است.

سوم: مجموع طرق از نظر دهلوی این مطلب را ثابت می‌کند که حدیث اصلی دارد. و این برای مطلوب ما کافی است و روشنی بخش سینه‌ها و قلب‌ها است. پس بی اعتبار کننده و مردود شمارنده این حدیث در حقیقت خود بی اعتبار و مردود است.

حال چگونه دهلوی به خود حق می‌دهد که در قبال اهل حق بگوید: این حدیث دروغ و جعلی است و اکثر محدثین حکم به جعلی بودن آن می‌کنند؟!

از جمله شگفتی‌ها کلام دهلوی در باب المکائد در طعن بر شیعه است که می‌گوید: «عجیب‌ترین عجایب این است که علمای بزرگ آنان در کتاب‌های خود روایات شستن دست (در وضو) را روایت می‌کنند ولی پاسخی از آن روایات نمی‌آورند. و عذری برای روات آن ذکر نمی‌کنند. بهترین عذر که از سوی آنها گفته می‌شود این است که: دروغگو فراموش کار است و فراموشی به اجماع عذر شرعی است!»

باید گفت عجیب‌ترین و غریب‌ترین غرائب و بدترین عیب‌ها این است که در کتاب «التحفة» به جعلی بودن حدیث طیر حکم کرده و ضمناً نقد ورد ذهبی درباره آن را نیز نقل می‌کند. و نیز در (بستان المحدثین) بر کثرت طرق آن تصریح نموده و به تصنیف اثری مجزاً توسط ذهبی به خاطر کثرت طریق تصریح می‌کند. و حکم می‌کند که حدیث اصلی دارد. در حالی که غافل است که اگر امامیه به کلمات او

سند حدیث طبر / ۴۱۳

استدلال کنند وی در چه محذوری گرفتاری می آید. ولی بهترین عذر و جواب این است که گفته شود دروغگو فراموش کار است و فراموشی به اجماع عذر شرعی است!!

ولی آیا دوستان دهلوی به این عذر راضی و قانع خواهند شد؟

### فتوای دهلوی درباره حدیث طبر

در مجموعه فتاوی دهلوی که نزد مولوی عبدالحی فرزند مولوی عبدالحلیم سهالی لکهنوی موجود است آمده است که از وی سؤال شده است که:

«نسائی حدیث طبر را در رساله خود روایت کرده و در آن آمده است که: «ابتدا ابوبکر وارد شد ولی پیامبر او را رد کرد. تا آخر حدیث. بین مردم در مورد این عبارت، بحث و سؤال است.» دهلوی پاسخ می دهد:

«حدیث طبر با همه طرق و وجوه آن، فقط حول شخص انس بن مالک می گردد. و این حدیث در صحاح به جز ترمذی نقل نشده است و عبارت آن از نظر ترمذی مجمل و مختصر و در نهایت اختصار است، به طوری که معلوم است. و امام احمد در المناقب آن را از سفینه نیز نقل می کند ولی از آن معلوم می شود که وی هم حدیث را از انس بن مالک شنیده است. به هر حال، روایت نجار از انس نقل شده است که انس دو بار علی را رد کرد و عذر آورد که پیامبر مشغول کاری است و الآن وقت وارد شدن بر آن حضرت نیست. انس قصد داشت که این فضیلت برای مردی از انصار باشد، به طوری که وقتی از سبب عمل وی سؤال شد در پاسخ پیامبر آن را اظهار کرد. و هنگامی که در بار سوم صدای علی بلند شد و در را کوبید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صدای او را شنید و پیامبر خود دستور وارد شدن علی را داد.

نسائی این ماجرا را در رساله اش از سدی از انس نقل کرده و در آن آمده است که: ابتدا ابوبکر آمد ولی پیامبر او را رد کرد. سپس عمر آمد، او را هم رد کرد. سپس علی آمد پیامبر به او اجازه داد. ولی سدی دچار وهم شده است.»

می‌گوئیم: دهلوی چاره‌ای جز اعتراف به وجود این حدیث و ثبوت آن به خصوص به لفظی که نسائی آن را روایت کرده ندارد، و لذا در پاسخ به دست و با زدن افتاده است، چنانکه خواهید دید.

### اعترافات دهلوی در فتوای خود:

به هر حال دهلوی در پاسخ به سؤالی که از او شده است، اعترافاتی دارد که اینک آن‌ها را ذکر نموده و مورد بحث قرار می‌دهیم:

(اول) و دوم: این که می‌گوید: همه طرق حدیث حول انس است. در این عبارت به دو امر اعتراف می‌کند: یکی آن که حدیث طرق و جوهی بسیار دارد. و دیگر آن که مدار آن‌ها انس است. حال باید گفت چگونه است که در کتاب در (التحفة) سعی می‌کند که حدیث را انکار و باطل کند، و حکم به جعلی بودن آن نماید؟

در حالی که در این جا اعتراف به طرق بسیار آن دارد؟ این ادعا نیز که مدار همه طرق و جوه فقط بر محور انس است، همان طور که در طول کتاب ملاحظه کردید، یک دروغ است.

(سوم) این که می‌گوید: حدیث در صحاح به جز از ترمذی نیامده است. معنای آن نیز تصریح و اقرار روشن به وجود حدیث طبر در صحیح ترمذی که یکی از صحاح سته است می‌باشد... پس آیا مجاز است که این حدیث را که در صحیح ترمذی روایت شده که یکی از صحاح است، آن را تکذیب کند؟ به خصوص با توجه به مطلبی که در کتاب (بستان المحدثین) درباره ترمذی و صحیح او و در مدح و ثنای آن گفته است؟

و اما اگر مراد او از اینکه در صحاح فقط در ترمذی آمده، صحاح سته است، این مردود است. زیرا حدیث طبر در خصائص نسائی نیز موجود است. و خصائص جزئی از سنن نسائی است که یکی از صحاح سته می‌باشد. و اگر منظور او اعم از آن و غیر آن است که باز هم باطل است زیرا حاکم حدیث طبر را در (المستدرک علی

الصحيحين) آورده و حکم به صحّت طرق و وجوه بسیار حدیث نموده است. همان گونه که از نظر گذشت.

(چهارم) این که می‌گوید: «مجمل و مختصر است» اعتراف به ثبوت حدیث طبر و ابطال سخن وی است. زیرا این ادّعا که «لفظ ترمذی در نهایت اجمال و اختصار است» به وضوح باطل است زیرا بحث درباره فرمایش پیامبر ﷺ است که فرموده: «خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور» و بر «امیرالمؤمنین» عليه السلام منطبق می‌باشد و در روایت ترمذی نیز آمده است. الفاظ روایتی که ترمذی نقل نموده چنین است:

«نزد پیامبر ﷺ مرغی بود. پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. در این حال علی آمد و با او آن را خورد.»  
(پنجم) این عبارت که می‌گوید: (به طوری که معلوم است) حاکی از اعتراف به شهرت وجود این حدیث در صحیح ترمذی است که بر احدی پوشیده نیست.  
(ششم) اعتراف او در نقل حدیث طبر توسط احمد (حنبل)، دلیل دیگری بر بطلان انکار و ابطال وی می‌باشد.

(هفتم): ادّعای این که خبر احمد ظهور در این دارد که سفینه، داستان را از آنس شنیده دروغی واضح است. عبارت حدیث از طریق سبط بن جوزی و محب طبری در (تذکره خواص الّامه) به این شرح است: «حدیث طائر. این حدیث را احمد در الفضایل و ترمذی در السنن نقل کرده‌اند. اما احمد آن را به سفینه خادم رسول خدا ﷺ - که اسم او مهران بود - اسناد داده و می‌گوید که او گفت: زنی از انصار به رسول خدا ﷺ مرغی را بین قرص نان هدیه کرد. من آن را نزد رسول خدا ﷺ تقدیم کردم. و در روایتی آمده: دو مرغ بین دو قرص نان - سپس رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور. در همین حال در باز شد و علی داخل شد و با او آن را خورد.»

محب طبری در (الریاض النضره) می‌گوید:

«از سفینه نقل شد که گفت: زنی از انصار به رسول خدا ﷺ دو مرغ بین قرص نان هدیه کرد. من آن دو مرغ را خدمت حضرت بردم. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگان نزد خودت و رسولت را نزد من بیاور - عبارت معنی حدیث نجار را ذکر کرده و در آخر می‌گوید: علی با رسول خدا ﷺ از دو مرغ خوردند تا تمام شد. احمد حدیث را در المناقب نقل کرده است.»

عبارت حدیث از عبدالله بن احمد در (زوائد المسند) از سفینه به وضوح بر حضور خود سفینه نزد پیامبر ﷺ دلالت دارد... به طوری که در روایت احمد در المناقب ظاهر عبارت «تقدیم کردم» یا «آن را تقدیم کردم» آمده است.

و هم چنین روایت سفینه در روایت بغوی در المعجم به وضوح بر حضور سفینه نزد پیامبر ﷺ دلالت دارد. همین طور در روایت حموینی در (فرائد المسطین).

(هشتم): ذکر حدیث طبر به روایت نجار از انس... اعتراف به ثبوت و تحقق حدیث است و این برای ابطال کلام وی در (التحفه) کافی است.

(نهم): آنچه به عنوان عذر از انس ذکر می‌کند، به وضوح بر تحقق واقعه طبر و ثبوت آن دلالت دارد و این که سبب اصلی که انس امام باقر را باز می‌گرداند، چیزی جز حسادت نبوده است. اما جمله «الآن وقت وارد شدن بر حضرت نیست» نه در روایت نجار و نه در هیچ کدام از الفاظ حدیث نیامده است این جمله از دهلوی اضافه شده است.

(دهم): این که ذکر می‌کند که انس دوست داشت که دعا و فضیلت برای یکی از انصار باشد، شاهی دیگر بر ثبوت مطلب و تحقق آن است.

(یازدهم): آن که ذکر می‌کند که پیامبر ﷺ از انس درباره ردّ امیرالمؤمنین ﷺ سؤال می‌کند... شاهی دیگر بر ثبوت داستان است... ولی سبب اصلی همان دشمنی و حسادت است نه آن که می‌گوید دوستی قومش است...

(دوازدهم): این که ذکر می‌کند امام باقر صدایش را در بار سوم بلند کرد و در را کوبید، اعتراف دیگری به واقعیت داستان و تحقق واقعه است. و از آن آشکار



سند حدیث طبر / ۴۱۷

می شود که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از دوبار دعای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیگر، به انس و ممانعت او اهمّیت نداده و ناچار گردیده صدا را بلند کند و در را محکم بکوبد.

(سیزدهم): دهلوی اعتراف کرده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صدای علی را شنید و ایشان دستور به وارد شدن علی را داد.

(چهاردهم): دهلوی به روایت نسائی در این داستان از سدّی در کتاب (الخصائص) اعتراف کرده است... و درباره این داستان و ثبوت و تحقّق آن هیچ سخنی نمی گوید و چاره ای هم ندارد!... کتاب «الخصائص» ویژگی ها و فزازهایی دارد که بزرگان اهل سنت برای آن ذکر کرده اند. این ویژگی ها به طوری است که این کتاب را تا حدّ صحاح بالا می برد. مضافاً به این که بعضی از حفاظ تصریح دارند که این کتاب جزء سنن صحیح او که از صحاح سته می باشد، محسوب می شود.<sup>(۱)</sup> بلکه خود دهلوی هم این کتاب را در زمره کتب اهل سنت در مناقب اهل بیت بر می شمرد و به آن افتخار می کند.

این مطلب بر کسی که به باب مکائد در التحفه رجوع کند مخفی نیست.

(پانزدهم): دهلوی به وجود عبارت «پس ابوبکر آمد ولی پیامبر او را رد کرد...» در روایت نسائی از سدّی اعتراف می کند، اما این ادعا که سدّی دچار اوهام است جز گمراهی و فریبکاری نیست... زیرا نصوص صریح و شواهد صحیح بر عدالت این مرد وجود دارد، یحیی بن سعید قطن - طبق نقل الانساب سمعانی - می گوید: احدی او را کنار نگذاشته است و کسی جز نیکویی از او نمی گوید. ابن عدی می گوید: او مستقیم الحدیث است. بلکه او از رجال مسلم در صحیحش می باشد.

و اما بعد، تعجّب از دهلوی است که چگونه به ابطال چنین حدیثی اقدام می کند، در حالی که جمع بسیاری از بزرگان ائمه و حافظان و علمای اعلام آن را

---

۱ - سنن نسائی از سنن چهارگانه و از صحاح سته، یعنی معتبرترین کتاب های اهل سنت بوده و کتاب خصائص جزئی از سنن او است. (ویراستار)

روایت کرده‌اند. خصوصاً با توجه به اعترافات محکمی که خود وی در این مورد نموده است؟»

آری، دشمنی اهل بیت علیهم‌السلام، وی را بر انکار فضایل آنها می‌دارد. اگرچه این مطلب به تکذیب پیشوایان و بزرگان طائفه و هم فرقه‌ای هایش منتهی گردد و اگرچه به تناقض گویی در کلمات خودش هم بینجامد.

الحمد لله، ثابت شد که منکرانی که از حق روی بر تافتند، خدا بر قلوب و گوش‌های آنان مهر نهاده و بین آنان و حق، حجابی قرار داده است و آنان در گمراهی خود به راهی ناآشنا قدم می‌نهند. گروهی از آنان، فریبکارند و کلمات باطل را به گروهی دیگر القا می‌کنند. اما هنگامی که عذاب الهی را می‌بینند پشیمان خواهند شد «انّ عذاب ربّك كان محذورا» (همانا عذاب پروردگارت بر حذر داشته شده است). اما پشیمانی سودی ندارد. و همه آنان در حالی که وارد جهنم می‌گردند سرزنش می‌شوند. پس باید دهلوی و حزب اوزاری و فغان‌کنند و بر کار زشت و عمل زیانبار خود روزگاران بسیار بگریند. و این در کتاب شریف الهی است که:

﴿و كل انسان الزمناه طائره في عنقه و نخرج له يوم القيامة كتاباً يلقاه منشوراً.﴾

﴿و هر انسانی پرونده اعمالش را برگردنش خواهیم انداخت، در روز قیامت کتابی را که آن را در برابر خود باز می‌بیند، برایش بیرون خواهیم آورد.﴾<sup>(۱)</sup>

تا اینجا، راویان حدیث طبر از صحابه، تابعین و بزرگان علما و محدثین قرون مختلف معرفی شدند، و نیز کسانی که تألیف جداگانه‌ای در این مورد داشته و یا کسانی که به عنوان حدیث صحیح آن را آورده بودند. به طوری که جای هیچگونه شک و شبهه‌ای در مورد صدور حدیث از پیامبر باقی نماند.

در بررسی اسانید و برخی تألیفات، عده‌ای از بزرگان راویان این حدیث را یافتیم که روایات آنها در کتابهای دیگری نیز وجود داشته و یا در اسانید دیگران از ایشان

سند حدیث طبر / ۴۱۹

نقل نموده‌اند. لذا مناسب دیدیم که برای مزید فایده، آنها را به مطالب گذشته پیوست نمائیم.

مطلب دیگر اینکه به صحت تعداد زیادی روایات که خارج کتب صحاح بوده پی بردیم که علاوه بر روایات صحاح بودند، که لازم است در اینجا به ذکر آنها بپردازیم.





## اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح

### نقل بخاری:

بخاری حدیث را یا سندی که از زهیر از عثمان طویل از انس روایت کرده است آورده و در سند اشکالی ننموده است. و فقط می‌گوید:

«راوی عثمان را که از انس سماع نموده، نمی‌شناسد.»

می‌گویم: ابن حبان می‌گوید: «عثمان از انس روایت کرده و زهیر از عثمان روایت می‌کند...» و عبارت ابن حبان را در شرح حال عثمان بزودی ذکر خواهیم کرد.

پس سند صحیح است.

\* و نیز حدیث را از «عبدالملک - ابن ابی سلیمان - از انس» نقل می‌کند و فقط می‌گوید مرسل است.

می‌گویم: راوی از انس همان (عطاء) است که در سند حافظ طبرانی در الاوسط<sup>(۱)</sup> است و حافظ خطیب<sup>(۲)</sup> هر دو را سندهای آن از «عبدالملک از عطاء از

---

۲- تاریخ بغداد ۳۶۹/۹ که در اصل هم گذشت.

۱- المعجم الاوسط ۲۲۵/۸.

أنس نقل کرده است. عطاء همان ابن اُبی رباح، از رجال کتب سته است، و درباره روایت کنندگان از وی «عبدالملک بن اُبی سلیمان عرزمی»<sup>(۱)</sup> را ذکر کرده و او ثقه است<sup>(۲)</sup> پس سند صحیح است.

### روایت عبّاد بن یعقوب رواجنی

\* حدیث را از عیسی بن عبدالله بن محمّد بن عمر بن علی از پدرش عبدالله از پدرش از جدّش از علی... نقل می‌کند.

و از رواجنی: ابن عساکر و ابن کثیر و سایرین نقل کرده‌اند. و همان طور که خواهد آمد سند اوّل از او صحیح است.

اما رواجنی از شیوخ بخاری است و در چند کتاب غیر از صحاح از وی نقل کرده‌اند و بر صدق و وثاقت او تصریح نموده‌اند.

پس سند مذکور هم صحیح است. همچنانکه در ذیل عنوان آن نیز خواهد آمد.

### روایت اُبویعلی

وی حدیث را به دو سند روایت کرده است:

\* حسن بن حمّاد از مسهر بن عبدالملک بن سلع از عیسی بن عمر از سدّی.

حسن بن حمّاد ثقه است<sup>(۳)</sup> و مسهر را هم توثیق کرده است. نسائی نیز از وی حدیث نقل کرده است. شرایط صحیح نسائی از شرط بخاری و مسلم شدیدتر است. به طوری که ذکر کرده‌اند. ابن حبان او را در زمره الثقات ذکر کرده است، و عیسی - که همان قاری است<sup>(۴)</sup> - هم ثقه است، سدّی هم به طوری که مفصلاً در اصل بحث گذشت ثقه می‌باشد. لذا سند صحیح است.

---

۲- تقریب التهذیب ۵۱۹/۱.

۱- تهذیب التهذیب ۱۸۰/۷.

۴- همان ۱۰۰/۲.

۳- تقریب التهذیب ۱۶۵/۱.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۲۳

\* قطن بن نسیر از جعفر بن سلیمان ضبعی از عبدالله بن مثنی از عبدالله بن انس از انس.

قطن ثقه است که در پیوست آن را ذکر کردیم. همچنین جعفر<sup>(۱)</sup> و عبدالله نیز ذکر گردیده است. لذا سند صحیح است، و این همان سندی است که ذهبی درباره آن می‌گوید: «از بهترین طرق حدیث: حدیث قطن بن نسیر - شیخ مسلم - است که می‌گوید حدثنا جعفر...»

### روایت ابن ابی حاتم

\* وی حدیث را از طریق عمّار بن خالد واسطی از اسحاق ازرق از عبدالملک بن ابی سلیمان از انس روایت کرده است. همچنین در (البدایة النّهایة) آمده است که گفته است: «این از اسناد حاکم بهتر است.»

می‌گویم: زیرا عمّار ثقه است<sup>(۲)</sup> و نیز اسحاق<sup>(۳)</sup> و عبدالملک نیز همان طور که گذشت ثقه هستند.

و اگر مرسل هم باشد - آن گونه که بخاری پنداشته است - واسطه آن شناخته شده و از این رو سند صحیح است.

### روایت طبرانی

\* وی حدیث را در (الکبیر) و (الأوسط) روایت کرده و هیثمی از او در (مجمع الزوائد) آن را ذکر می‌کند، سپس از انس روایاتی را آورده و می‌گوید: «حدیث را طبرانی در الأوسط و الکبیر به اختصار ذکر کرده است... در یکی از اسانید الأوسط «احمد بن عیاض بن ابی طیبه» گفته شده که او را نمی‌شناسم بقیه رجال آن، رجال صحیح اند.»<sup>(۴)</sup>

---

۱- همان ۱۳۱/۳. ۲- همان ۴۷/۲.  
۳- همان ۴۷/۲. ۴- مجمع الزوائد ۱۳۵/۹.

می‌گوییم: ذهبی<sup>(۱)</sup> و صلاح علائی<sup>(۲)</sup> نیز دربارهٔ این سند، همین را گفته‌اند، ولی حافظ ابن حجر به پیروی از ذهبی، رجل حدیث را از مجهول بودن خارج می‌کند بنابراین از آنچه ذهبی ذکر کرده است - علاوه بر نقل حاکم در مستدرک و طبرانی و دیگران - ثابت می‌شود که رجل ثقه می‌باشد... پس حدیث صحیح است و قول همه آنها ملزم به صحت خواهد بود. وثاقت احمد بن عیاض را هم ثابت می‌کند... لذا حدیث صحیح می‌باشد. توقف آنها در این مورد جز به خاطر این شخص نبوده است. عبارت ابن حجر بعد از ذکر کلام ذهبی چنین است:

«می‌گوییم: ابن یونس در تاریخ مصر می‌گوید: أحمد بن عیاض بن عبدالملک بن نصر فرضی مولی حیب که کنیه‌اش ابن غسان است، یحیی بن حسان از او روایت می‌کند. وی در سال ۲۹۳ از دنیا رفت. بدینگونه از أحمد بن عیاض یاد کرده و دربارهٔ او جرحی نمی‌کند. سپس حدیثی را به وی اسناد می‌دهد، و می‌گوید: برای من روایت کرد معافی بن عمر بن حفص رازی از ابوغسان أحمد بن عیاض محسبی از یحیی بن حسان از سلیمان بن بلال از یحیی بن سعید از انس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفت: مرد به خاطر قومش ملامت نمی‌شود. و این قسمتی از حدیث طیر است. و اما دربارهٔ پسرش مسلمة بن قاسم ذکر می‌کند که وی در زندان ابن طولون از دنیا رفت و می‌گوید: سبب زندانی شدن او آن بود که گروهی دربارهٔ اش گفته بودند که به علی رضی الله عنه دشنام می‌دهد. بر این مطلب شاهدان حاضر شدند و گواهی دادند. لذا دستور داده شد هشتاد ضربه شلاق در زندان به وی زدند. این ماجرا در هفدهم رمضان واقع شد. و بعد از هفت روز جسد مرده وی از زندان خارج شد. ابو عمر کندی می‌گوید: او و پدر و پسرش اهل مزاح و شوخ طبع بودند.»<sup>(۳)</sup>

\* سپس هیشمی می‌گوید: «در یکی از اسناد کتاب الاوسط...» و ظاهر کلام او

۱- میزان الاعتدال ۴۶۵/۳.

۲- طبقات السبکی ۱۷۰/۴ وی می‌گوید: «رجال این سند همگی ثقه و معروف‌اند جز احمد بن عیاض که من ندیدم کسی دربارهٔ او توثیق یا جرحی کند.»

۳- لسان المیزان ۵۸/۵.



اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۲۵

نبودن اشکال در سایر اسانید است.

می‌گوییم:

از جمله نقل‌هایی که طبرانی در (الأوسط) آورده است چیزی است که در اصل بحث ذکر شد. و سند آن عبارت است از:

«برای ما حدیث کرد احمد از سلمة بن شبيب از عبدالرزاق از اوزاعی از یحیی بن ابي شبيب از انس...»

اما «سلمة بن شبيب از رجال مسلم و چهار کتب مسانید است.»<sup>(۱)</sup>

(عبدالرزاق) و اوزاعی را که در ملحق ذکر کردیم.

(یحیی بن ابي کثیر) از رجال کتب شش گانه است.

باقی می‌ماند (احمد) شیخ طبرانی. البته در بین مشایخ او احمد بسیار است، ولی این که این احمد کدام است فعلاً نمی‌دانم.

\* در کتاب (الکبیر) هم حدیث را با این سند آورده: «عبید العجلی برای ما حدیث کرد از ابراهیم بن سعید جوهری از حسین بن محمد از سلیمان بن قرم از فطر بن خلیفه از عبدالرحمن بن ابي نعیم از سفینه خادم پیامبر...»<sup>(۲)</sup>

این همان کلامی است که هیشمی می‌گوید: «رجال طبرانی رجال صحیح اند جز فطر بن خلیفه که او ثقه است.»<sup>(۳)</sup>

این هم سند صحیح دیگری است.

---

۲- المعجم الکبیر ۸۲/۷ رقم ۶۴۳۷.

۱- تقریب التهذیب ۳۱۶/۱.

۳- مجمع الزوائد ۱۲۵/۹.

### روایت دارقطنی

\* حافظ ابن عساکر از طریق خود نقل می‌کند که طریق او عبارت است از: شیخ او «ابن اکفانی» از «عبدالعزیز کتانی» از «ابن سمسار» از «دارقطنی» از «ابن مخلد دوری» از «حاتم بن لیث» از «عبدالسّلام بن راشد» از «عبدالله بن مثنی» از «ثمامة» از «أنس».

وثاقت هر کدام از این‌ها را در عنوان خود ذکر کرده‌ایم. پس سند صحیح است.

### روایت حربی

\* حافظ ابن عساکر به طریق خود حدیث را نقل کرده که عبارت است از: شیخ او «ابن سمرقندی از ابن نقور» از «حربی» از «ابن سراج» از «فهد بن سلیمان» از «أحمد ورتنيس» از «زهیر» از «عثمان طویل» از «أنس».

وثاقت هر کدام از این‌ها در عنوان خود ذکر شده است. پس سند صحیح است.

### روایت بحشل

\* حدیث را از وهب بن بقیّه از اسحاق ازرق، از عبدالملک از أنس نقل نموده و فقیه ابن مغزلی هم به سند صحیح از او نقل می‌کند. به طوری که خواهد آمد. و رجال «بحشل» همان طور که در ملحق خواهید دید همگی ثقه‌اند. پس سند او هم صحیح است.

### روایت أبونعیم اصفهانی

\* وی حدیث را به سند صحیح نقل می‌کند ... و می‌گوید:

«علی بن حمید واسطی برای ما حدیث کرد از اسلم بن سهل از محمد بن صالح بن مهران از عبدالله بن محمد بن عمارة قداحی سعدی که گفت: این حدیث را از مالک بن أنس سماع کرده و شنیدم که آن را از أسحاق بن عبدالله بن أبی طلحه از

أنس... نقل می‌کرد.» أبونعیم سپس می‌گوید:

«این حدیث از مالک و اسحاق غریب است. ولی گروه بسیاری از آنس روایت کرده‌اند و حدیث مالک را جز از طریق قداحی ننوشته‌ایم و او در آن متفرد است.»<sup>(۱)</sup>

می‌گویم: خطیب شرح حال «علی بن حمید» را چنین نقل می‌کند:

«علی بن حمید بن أحمد بن عبدالله بن ابی مخلد أبوالحسین واسطی، به بغداد آمد و از بشر بن موسی و محمد بن أحمد بن نصر و أسلم بن سهل معروف به بحشل حدیث نقل کرد، و برای ما أبوالحسن بن رزقویه از او حدیث نقل نموده و ذکر کرده است که در سال ۳۵۰ در دارکعب از وی حدیث شنیده است. محمد بن أحمد بن رزق برای من روایت کرد...»<sup>(۲)</sup>

اسلم بن سهل همان بحشل است که در ملحق شرح حال او را ذکر کرده‌ایم.

«محمد بن صالح بن مهران» از خطیب: «محمد بن صالح بن مهران، معروف بن ابن نطاح، مولی بنی هاشم، کنیه او اباعبدالله بود و گفته شده أبوجعفر بصری، به بغداد آمد و در آنجا از یوسف بن عطیه صفار و عون بن کهمس و منذر بن زناد طائی و ارطاة ابی حاتم و معتمر بن سلیمان روایت کرده است. از وی روایت کرده است که: أحمد بن علی خزاز و بشر بن موسی أسدی و أحمد بن قاسم بن مساور جوهری و هیشم بن خالف دوری و عبدالله بن محمد بن ناجیه که اخباری و نسب شناس بود. از سیره روایت می‌کرد و کتاب «الدوله» از اوست. «اولین کسی است که در این موارد کتابی نوشت» سپس حدیثی را به او اسناد می‌دهد و می‌گوید: «حدثنا أبونعیم حافظ به صورت املاء... برای ما حدیث کرد أحمد بن علی بن حسین توزی از عبیدالله بن محمد بن أحمد بزاز از أحمد بن محمد بن عبدان صفار از أحمد بن علی خزاز و از أبوعبدالله محمد بن صالح - که بغداد نزد ما آمد - و گفت: که أبوبشر محمد بن عمر وکیل از عمر بن أحمد بن عثمان نقل کرد که گفت: محمد بن صالح

۱- حلیة الاولیاء ۳۳۹/۶.

۲- تاریخ بغداد ۴۲۲/۱۱.

نطّاح در سال ۲۵۲ وفات کرد.»<sup>(۱)</sup>

«عبدالله بن محمد عمارة» ذهبی درباره وی می‌گوید: «مدنی و اخباری از اَبی ذئب و مانند او حدیث کرد، پوشیده بود. نه توثیق و نه تضعیف شده و روایات او کم است.»<sup>(۲)</sup>

می‌گویم: خطیب شرح حال عبدالله بن محمد را چنین بیان می‌کند: «او از اهالی مدینه رسول خدا ﷺ بود. از محمد بن عبدالرحمن بن اَبی ذئب و سلیمان بن بلال و یعقوب بن محمد بن اَبی صعصعة حارثی و ابراهیم بن اسماعیل بن اَبی حبیبة اشهلی و سلیمان بن داوود بن حصین و مخرمة بن عبدالله بن بکیر و عبدالرحمن بن اَبی زناد، حدیث نقل کرده است. و از او: محمد بن سعد کاتب و اقدسی و یحیی بن معلی بن منصور و محمد بن علی بن مغیره اثرم و عمر بن شبة نمیری و فضل بن سهل أعرج نقل حدیث کرده‌اند. عبدالله فردی نسب شناس بود. در بغداد سکونت کرد او کتابی در نسب انصار دارد و که مصعب بن عبدالله زبیری و ابن قداح آن را از او نقل می‌کنند. در کتابش می‌گوید: فلانی در آن جا - یعنی بغداد - بود سپس به مدینه رفت» سپس حدیثی را به او اسناد می‌دهد و می‌گوید: «أبو عمر عبدالواحد بن محمد بن عبدالله بن مهدی از قاضی أبو عبدالله حسین بن اسماعیل محاملی - به صورت املاء - برای ما حدیث کرد. از فضل بن أعرج از عبدالله بن محمد عمارة از مخرمة بن بکیر...»<sup>(۳)</sup>

«مالک بن انس» که امام معروف است.

«اسحاق بن عبدالله بن اَبی طلحة» از رجال کتب شش گانه است. ابن حجر می‌گوید: «او ثقه و حجّت بود در سال ۳۳ وفات نمود. برخی گفته‌اند بعد از آن سال فوت کرده است.»<sup>(۴)</sup>

۲- میزان الاعتدال ۴۹۸/۲

۱- تاریخ بغداد ۳۵۷/۵

۴- تقریب التهذیب ۵۹/۱

۳- تاریخ بغداد ۶۲/۱۰

### روایت خطیب بغدادی

\* وی حدیث را به سند صحیح نقل می‌کند:

«محمد بن أحمد بن رزق از أبوالحسن علی بن حمید بن أحمد بن ابی مخلد واسطی از اسلم بن سهل واسطی أبوالحسن بحشل از محمد بن صالح بن مهران از عبدالله بن محمد بن عمارة قداحی سپس ظفیری نقل می‌کند که گفت: این حدیث را سماعاً از مالک بن انس شنیدم و وی از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از انس بن مالک نقل کرد که گفت: ام سلیم مرا با مرغ بریانی به سوی رسول خدا ﷺ فرستاد که همراه چهار قرص نان هم بود و ادامه حدیث...» پایان<sup>(۱)</sup>

می‌گویم: محمد بن أحمد بن رزق «شیخ خطیب و حافظ ثقه است.

رجال حدیث در روایت حافظ ابی نعیم بررسی شدند.

### روایت ابن مغازلی واسطی

\* وی حدیث را از طریق بحشل از انس بن مالک به سند صحیح نقل کرده است و می‌گوید:

عمر بن عبدالله از محمد بن عثمان بن سمعان معدل از اسلم بن سهل از وهب بن بقیه از اسحاق بن یوسف أرزق از عبدالملک بن ابی سلیمان از انس برای ما روایت کرد.

همه این راویان ثقه‌اند، و شرح حال هریک ذیل عنوان خود بیان شده است، چنانکه روایت بحشل هم ذکر شده است. پس سند صحیح است.

### روایت ابن عساکر

\* وی حدیث را به سند صحیح از طریق دارقطنی روایت می‌کند که ذکر آن گذشت.

\* و نیز به سند صحیح تا عباد بن یعقوب به سند صحیح که گذشت.

ابن عساکر می‌گوید:

«أبو القاسم بن سمرقندی از أبو الفتح هبة الله بن علی بن محمد بن طیب بن جارقرشی کوفی در بغداد برای ما حدیث کرد از أبو الحسن محمد بن جعفر بن محمد تمیمی نحوی که به ابن نجار کوفی معروف است - از أبو عبدالله محمد بن قاسم بن زکریا محاربی از عباد بن یعقوب...»

رجال سند ابن عساکر تا عباد همه ثقة‌اند که در ملحق یک یک آنان را ذکر کرده‌ایم. پس سند صحیح است.

\* ابن عساکر حدیث را به سند دیگری چنین نقل می‌کند: «أبو سعد أحمد بن محمد بن بغدادی از أبو مظفر محمود بن جعفر بن محمد کوسج و أبو منصور محمد بن أحمد بن شکرویه نقل می‌کند که گفتند: برای ما روایت کرد أبو علی حسن بن علی بن أحمد بن سلیمان بن بغدادی از أبو الحسن أحمد بن محمد بن عمر بن أبان عبدی از أبو اسماعیل محمد بن اسماعیل ترمذی از أبو صالح عبدالله بن صالح از ابی لهیعة از محمد بن منکدر از جابر بن عبدالله انصاری.

رجال این سند ذکر شد و وثاقت هر کدام را نیز بیان نمودیم. پس سند صحیح است.

\* ابن عساکر به سند خود از ابی یعلی از قطن بن نسیر... تا آخر آنچه قبلاً در روایت ابی یعلی آمده است.

طریق او به ابی یعلی هم عبارت است از «ام مجتبی بنت ناصر، که گفت بر ابراهیم بن منصور قرائت شد، ابوبکر بن مقری از ابویعلی روایت کرد...»

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۳۱

شرح حال هرکدام از این افراد در جای خود ذکر شده است. پس سند صحیح است.

\* با سندی که در جای خود گذشت روایت را به سند خود از حربی نقل می‌کند و او از: ابن سمرقندی از ابن نقور از حربی... نقل نموده که همگی ثقه‌اند. پس سند صحیح است.

\* و نیز روایت را به سند صحیح دیگری نقل می‌کند که:

«أبو القاسم بن سمرقندی از أبو الحسین بن نقور از أبو سعد اسماعیل بن أحمد بن ابراهیم اسماعیلی از أبو جعفر محمد بن علی بن دحیم از أحمد بن حازم از عبیدالله بن موسی از سکین بن عبدالعزیز از میمون أبی خلف از أنس بن مالک نقل می‌کند...» همه این‌ها که شرح حال هرکدام را در جای خود در ملحق ذکر کرده‌ایم، ثقه‌اند. پس سند صحیح است.

با این حال اگر فرصت باشد اسناد دیگری را نیز تصحیح خواهم کرد. ولیکن به همین مقدار که ذکر شد کافی به نظر می‌رسد.

حال به ذکر اسامی گروهی از بزرگان راوی حدیث طبر که در اصل کتاب ذکر نشده‌اند می‌پردازیم:



( ۱ )

روایت عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی علیه السلام

از پدرش از جدش از علی علیه السلام.

عباد بن یعقوب رواجنی این حدیث را نقل کرده است.

حافظ ابن عساکر با سند خود، حدیث را از وی نقل می‌کند.

ابن حبان (عیسی بن عبدالله) را در کتاب الثقات ذکر کرده و گفته است: «کنیه او ابوبکر است. در حدیث او بعضی مطالب منکر وجود دارد.»<sup>(۱)</sup>

و اما (عبدالله بن محمد)، حافظ ابن حجر می‌گوید: «عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، ابومحمد بن علوی مدنی، مقبول و از طبقه ششم است در زمان خلافت منصور از دنیا رفت.»<sup>(۲)</sup>

و اما (محمد بن عمر)، حافظ ابن حجر می‌گوید: «محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، راستگو و از طبقه ششم است و روایت او از جدش مرسل است. بعد از سال سی فوت کرده است.»<sup>(۳)</sup>

درباره (عمر بن علی) حافظ ابن حجر می‌گوید:

«عمر بن علی بن ابی طالب هاشمی ثقه و از طبقه سوم است. در زمان ولید از دنیا رفته است. برخی نیز گفته‌اند مرگ او قبل از آن بوده است.»<sup>(۴)</sup>

می‌گوییم: پس سند معتبر است. وجود مطالب منکر در حدیث (عیسی بن عبدالله) به وثاقت او ضرر نمی‌زند و لذا ابن حبان او را در الثقات آورده و به این موضوع هم تصریح کرده است. برای شرح بیشتر به معنای «منکر» در کتب علوم حدیث مراجعه شود. احتمالاً علت منکر شمردن از نظر آنان، زیاد بودن روایات وی

۲- تقریب التهذیب ۴۴۸/۱.

۱- کتاب الثقات ۴۹۲/۸.

۴- همان، ۶۰/۲.

۳- همان، ۱۹۴/۲.



اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۳۳

در فضایل اهل بیت علیهم السلام است.

( ۲ )

### روایت سعید بن مسیب

أبو محمد قرشی مخزومی، متوفی سال ۹۳ یا ۹۴ یا ۹۵ یا ۱۰۵ است. روایت او از اسانید ابن عساکر و ابن کثیر دانسته می شود. وی حدیث را از انس بن مالک روایت کرده است.

ذهبی: «امام علم، عالم اهل مدینه، سید تابعین، مردم زیادی از او حدیث نقل کردند. از کسانی است که در علم و عمل شاخص بود» سپس مناقب او را در چند فصل آورده که در ابتدای آنها کلمات بزرگان از صحابه و تابعین و گروه بعد از آنان را درباره وی بیان کرده است.<sup>(۱)</sup>

از مصادر شرح حال او:

التاریخ کبیر ۵۱۰/۳، طبقات ابن سعد ۱۱۹/۵، حلیة الاولیاء ۱۶۱/۲، تهذیب التهذیب ۸۴/۴.

( ۳ )

### روایت عثمان طویل

وی راوی حدیث انس بن مالک است. زهیر بن معاویة بن خدیج از او روایت نقل می کند در اسانید حافظ ابن عساکر می باشد ابن حبان او را در کتاب الثقات آورده و می گوید: «او از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده و گاهی خطا کرده است. شعبه و زهیر از او روایت می کنند.»<sup>(۲)</sup>

---

۲- کتاب الثقات ۱۵۷/۵.

۱- سیر اعلام النبلاء ۲۱۷/۴.

( ۴ )

**روایت میمون بن ابی خلف**

وی راوی حدیث انس بن مالک است. «سکین بن عبدالعزیز» از او روایت می‌کند. در اسانید حافظ ابن عساکر نیز آمده است.

ابن حجر: «میمون بن جابر أبوخلف برقانی، از انس رضی الله عنه حدیث طیر را نقل می‌کند. أبوزرعه می‌گوید: «او متروک است. سکین بن عبدالعزیز از او روایت می‌کند. عقیلی از او ذکر کرده و می‌گوید: حدیث او صحیح نیست.»<sup>(۱)</sup>

می‌گویم: اصل درباره او همان است که در الجرح و التعديل آمده است: «میمون أبوخلف رفاء، از انس بن مالک حدیث طیر را نقل می‌کند. سکین بن عبدالعزیز از او روایت کرده است. عبدالرحمن برای ما نقل نموده که از أبوزرعه درباره او پرسیدم. گفت: حدیث او منکر است. حدیث خود را ترک کرد و بر ما قرائت نمود.»<sup>(۲)</sup>

پس این مرد منکر الحدیث است. و ظاهر آن است که حدیث طیر را مورد نظر گرفته‌اند زیرا معنای آن نزد آنها منکر است. در حالی که این شخص از تابعین است و تابعین نزد اهل سنت مانند صحابه هستند و به خاطر فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله - در نقلی که از ایشان دارند - که «بهترین زمان‌ها زمان من است پس از آن کسانی که بدنبال آنها می‌آیند لذا ما تصریحی به ضعف او نیافتیم فقط می‌گویند منکر الحدیث است. و نزد آنان ثابت شده است که نقل حدیث منکر موجب جرح راوی نمی‌شود.

( ۵ )

**روایت محمد بن منکدر**

وی راوی حدیث جابر بن عبدالله است. و عبدالله بن لهیعة از او روایت می‌کند.

۲- الجرح و التعديل ۲۳۴/۸.

۱- تقریب التهذیب ۱۴۰/۶.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۳۵

حافظ ابن عساکر به سند خود، حدیث را از او نقل می‌کند. ابن منکدر از رجال صحاح سته است.

ابن حجر: «محمّد بن منکدر بن عبدالله بن هریر - به تصغیر - تیمی مدنی. ثقه فاضل، از طبقه سوم است. در سال ۳۰ یا بعد از آن از دنیا رفته است.»<sup>(۱)</sup>

## ( ۶ )

### روایت ثمامة بن عبدالله

وی نوه انس بن مالک است. حدیث را از انس و برادرزاده اش عبدالله بن مثنی آن را از او نقل کرده است. همان طور که در اسانید آمده، وی از جمله سند حافظ ابن عساکر است.

حافظ گوید: «ثمامة بن عبدالله بن انس بن مالک، أنصاری بصری، قاضی بصره، راستگو و از طبقه چهارم است. در سال ۱۰ از قضاوت عزل شد و مدّتی بعد از آن فوت کرد. و نشان کتب سته بر او قرار داده شد.»<sup>(۲)</sup>

## ( ۷ )

### روایت عبدالله بن مثنی

عبدالله بن مثنی بن عبدالله بن انس بن مالک، روایت وی در بسیاری از سندهای کتابها دیده می‌شود. از جمله اسناد ابن عساکر حافظ.

وی از رجال بخاری و ترمذی ابن ماجه است.

حافظ ابن حجر درباره وی می‌گوید: «راستگوست، غلط بسیار دارد و از طبقه

---

۲- همان ۱/۱۲۰.

۱- تقریب التهذیب ۲/۲۱۰.

ششم است.»<sup>(۱)</sup>

## ( ۸ )

### روایت جعفر بن سلیمان ضبعی

روایت جعفر بن سلیمان متوفی سال ۷۸ را در بسیاری از اسناد می‌توان دریافت. وی از «عبدالله بن مثنی» روایت کرده است.

ذهبی می‌گوید: «حدیث طیر طرق بسیاری از انس وجود دارد. که در آن انس بعنوان متکلم بوده است. بعضی از آنها شرایط سنن را دارند. از بهترین آنها طریق زیر است:

قطن بن نسیر - شیخ مسلم - جعفر بن سلیمان از عبدالله بن مثنی از عبدالله بن انس از انس...»<sup>(۲)</sup>

ابن حجر می‌گوید: «جعفر بن سلیمان فردی راستگو و زاهد است ولی اظهار تشیع می‌کرد.» برای او علامت بخ م<sup>(۳)</sup> را قرار داده است.

## ( ۹ )

### روایت سکین بن عبدالعزیز

وی راوی حدیث از «میمون بن ابی خلف» از انس است.

«عبیدالله بن موسی» از او نقل کرده است.

حافظ ابن عساکر به اسناد خود حدیث طیر را از او نقل کرده است.

---

۲- تاریخ الاسلام ۱۹۷/۲.

۱- تقریب التهذیب ۴۴۵/۱.

۳- تقریب التهذیب ۱۳۱/۱.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۳۷

ابن حجر: «سکین - به تصغیر - ابن عبدالعزیز بن قیس عبدی، عطار، بصری، نام او سکین بن ابی فرات است. شخصی راستگوست. ولی از ضعفاء روایت می‌کند و از طبقه هفتم است.»<sup>(۱)</sup>

## ( ۱۰ )

### روایت صباح بن محارب

روایت صباح را از اسناد خطیب می‌توان دریافت. وی آنرا از «عمر بن عبدالله بن یعلی بن مرّة» روایت کرده است.<sup>(۲)</sup>

نامبرده از رجال ابن ماجه است.

ابن حجر: «أبوزرعه و أبوحاتم می‌گویند صباح شخصی راستگوست. و عبدالرحمن بن حکم شبیر بن سلیمان می‌گوید: کتاب او را دیدم که صحیح بود. ابن حبان او را (بعنوان ثقه) در الثقات آورده است.

می‌گویم: عقیلی نیز می‌گوید: در بعضی از احادیثش مورد مخالفت است و ابن خلفون در الثقات توثیق او را از عجللی نقل می‌کند.»<sup>(۳)</sup>

## ( ۱۱ )

### روایت ابن لهیعة

وی عبدالله بن لهیعة بن عقبه حضرمی است. حدیث طیر را از محمد بن منکدر از جابر بن عبدالله نقل می‌کند أبو صالح مصری و کاتب اللیث نیز آنرا از وی نقل می‌کنند.

---

۲- تاریخ بغداد ۳۷۶/۱۱.

۱- همان ۳۱۳/۱۵.

۳- تهذیب التهذیب ۳۵۸/۴.

حافظ ابن عساکر با اسناد خود این حدیث را از ابن لهیعه نقل می‌کند.  
ابن حجر: «عبدالله بن لهیعة - به فتح لام و کسر هاء - بن عقبه حصرمی،  
أبو عبدالرحمن مصری، قاضی، راستگو و از طبقه هفتم است. بعد از سوختن  
کتابهایش دچار ناراحتی شد. روایت ابن مبارک و ابن وهب از او بهتر از روایت غیر  
این دو است. با مسلم در برخی موارد نزدیک است. در سال ۷۴ در حالی که سن او  
بالای ۸۰ سال بود از دنیا رفت.»<sup>(۱)</sup>

## ( ۱۲ )

### روایت عبدالله بن صالح

عبدالله بن صالح، کاتب اللیث، أبو صالح مصری است، که این حدیث را از ابن  
لهیعه روایت کرده است.

محمد بن اسماعیل ترمذی از وی حدیث را نقل می‌کند. حافظ ابن عساکر نیز با  
اسناد خود، حدیث را از او نقل کرده است.

ابن حجر: «عبدالله بن صالح بن محمد بن مسلم جهنی، أبو صالح مصری، کاتب  
اللیث، شخصی راستگوست ولی غلط بسیار دارد. در کتابش ثبت شده و در آن  
غفلتی به چشم می‌خورد. از طبقه دهم است. در سال ۲۲ در ۸۹ سالگی از دنیا  
رفت.»<sup>(۲)</sup>

## ( ۱۳ )

### روایت عبدالسلام بن راشد

وی راوی حدیث «عبدالله بن مننی» است و «حاتم بن لیث جوهری» از او روایت

---

۲- همان ۴۲۳.

۱- تقریب التهذیب ۴۴۴/۱.

می‌کند.

خطیب و ذهبی وی را چنین توصیف می‌کنند: حافظ، ثقه، ثبت، متقن و دارای حدیث بسیار است. و به قرینه راوی «عبدالسلام بن راشد» شناخته می‌شود و معلوم می‌شود که مورد اعتماد است. حدیثی از طریق حافظ ابن عساکر آن را نقل کرده است معتبر و صحیح است. زیرا او حدیث را چنین نقل می‌کند:

از شیخ خود ابن اکفانی از عبدالعزیز کتانی از ابن سمسار از دارقطنی از ابن مخلد دوری از حاتم بن لیث از عبدالسلام بن راشد از عبدالله بن مثنی از ثمامة از انس. بدین ترتیب آنچه در کلام ذهبی در شرح حال عبدالسلام بن راشد آمده است، روشن می‌شود که گفته است: «عبدالسلام بن راشد از عبدالله بن مثنی حدیث طیر را نقل می‌کند. وی شناخته شده نیست و خبر صحیح نیست.»

زیرا این خبر با این سند صحیح است، علاوه بر سندهای صحاح دیگر او، و لذا حافظ در ادامه کلام ذهبی چنین می‌آورد: «جعفر بن سلیمان ضبعی در حدیث طیر از عبدالله بن مثنی پیروی کرده است.»<sup>(۱)</sup>

## ( ۱۴ )

### روایت قطن بن نسیر

أبو عباد قطن بن نسیر بصری معروف به ذرع، روایت او را از بسیاری از اسانید خواهید یافت.

ابن حجر: «قطن بن نسیر از جعفر بن سلیمان ضبعی حدیث را روایت کرده است... مسلم از او یک حدیث نقل کرده است و أبو داود هم روایت دارد ترمذی از أبی داود از او نقل کرده است...»<sup>(۲)</sup>

قطن از رجال مسلم و أبی داود و ترمذی است. و بدین گونه علائم کتب سه گانه

۴۴۰ / خلاصه عبقات الانوار (حدیث طبر)

بر او گذاشته شده است...

ذهبی وثاقت او را ثابت کرده است.<sup>(۱)</sup> ابن حجر گفته است: «وی راستگوست ولی خطا دارد. از طبقه دهم است.»<sup>(۲)</sup>

( ۱۵ )

### روایت حکم بن عتبه

وی، راوی حدیث سعد به واسطه ابن ابی لیلی است، در سال ۱۱۵ از دنیا رفت. شعبه بن حجاج از او نقل کرده است... در روایت حافظ ابی نعیم. او از رجال کتب سته است.

ذهبی: «امام کبیر، عالم اهل کوفه...» آنگاه او را ستایش نموده و عبارات زیبایی را درباره وی آورده است.<sup>(۳)</sup>

( ۱۶ )

### روایت اسحاق بن عبدالله

اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه متوفی سال ۱۳۳. در روایتی از حافظ ابونعیم و خطیب راوی حدیث از انس می باشد. وی از رجال کتب ششگانه است.

---

۲- تقریب التهذیب ۱۲۶/۲.

۱- میزان الاعتدال ۳۹۰/۳.

۳- سیر اعلام النبلاء ۲۰۸/۵.



( ۱۷ )

### روایت عبدالملک بن عمیر

عبدالملک بن عمیر بن سوید متوفی سال ۱۳۶.

روایت وی از اسناد فقیه ابن مغازلی است.

ذهبی: «او از... و از گروهی از صحابه و بزرگان تابعین نقل حدیث کرد. عمر طولانی داشت و مرجع و مسند اهل کوفه گشت...» سپس عباراتی را درباره وی ذکر می‌کند و نشان کتب شش گانه را بر او قرار می‌دهد.<sup>(۱)</sup>

شرح حال او در کتابهای:

التاریخ الکبیر ۴۲۶/۵، تهذیب التهذیب ۴۱۱/۶ و سایر کتب آمده است.

( ۱۸ )

### روایت اوزاعی

عبدالرحمن بن عمر متوفی سال ۱۵۷، روایت وی در اسناد حافظ طبرانی در المعجم الاوسط آمده است.

ذهبی: «عبدالرحمن بن عمرو بن یحمد، شیخ الاسلام و عالم اهل شام، ابو عمرو اوزاعی، محمد بن سعد می‌گوید: او ثقة و خیر و فاضل و مورد اعتماد بود. دارای علم بسیار و تبخر زیاد در حدیث و فقه و استدلال بود. در سال ۱۵۷ از دنیا رفت. احمد گفته است: او شایسته امامت است. و از مالک نقل کرد که گفت: اوزاعی امامی است که به وی اقتدا می‌شود. خریبی می‌گوید: اوزاعی افضل اهل زمان خود بود...»<sup>(۲)</sup>

طبقات ابن سعد ۴۸۸/۷، التاریخ الکبیر ۳۲۶/۵، حلیة الاولیاء ۱۳۵/۶، تهذیب

۲- همان، ۱۰۷/۷ به تلخیص.

۱- سیر اعلام النبلاء ۴۳۸/۵.

۴۴۲ / خلاصه عبقات الانوار (حدیث طبر)

التهدیب ۲۳۸/۶ و سایر کتب.

( ۱۹ )

### روایت شعبه

وی ابن حجاج است و در سال ۱۶۰ وفات نموده است. روایت او در اسناد حافظ أبونعیم موجود است.<sup>(۱)</sup>

ذهبی: «شعبه ابن حجاج بن ورد، امام حافظ، امیرالمؤمنین در حدیث است جماعت بسیاری از او روایت کرده‌اند و حدیثش همه جا انتشار یافته است» سپس فضائل و مناقب او را به تفصیل آورده است.<sup>(۲)</sup>

( ۲۰ )

### روایت زهیر بن معاویه

زهیر بن معاویه بن خدیج جعفی، متوفی سال ۱۷۳ یا ۱۷۷ است.<sup>(۳)</sup>

روایت وی در اسناد - حافظ ابن عساکر به چشم می خورد... حدیث طبر را به سند خود از أحمد بن یزید ورتنيس روایت می کند و می گوید: «زهیر از عثمان طویل از انس بن مالک برای ما روایت کرد» زهیر همان ابن معاویه مذکور است که در شرح حال «أحمد بن یزید» در (تهدیب التهذیب) آمده است.<sup>(۴)</sup>

زهیر از رجال صحاح سته است.

ابن حجر می گوید: «زهیر بن خدیج، أبوخیثمه جعفر کوفی، ساکن الجزیره، ثقه و ثبت است. سماع او از ابي اسحاق، و از اواخر طبقه هفتم است. در سال ۳۲ یا ۳۳ یا

---

۲- سیر اعلام النبلاء ۲۰۲/۷.

۱- حلیة الاولیاء ۳۵۶/۴.

۴- همان، ۷۸/۱.

۳- تهذیب التهذیب ۳۰۳/۳.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۴۳

۷۴ از دنیا رفت. وفات او در سال ۱۰۰ بود.»<sup>(۱)</sup>

( ۲۱ )

### روایت مالک بن انس

مالک بن انس، مشهور و معروف است و در سال ۱۷۹ از دنیا رفت.

روایت او از اسناد حافظ ابی نعیم در حلیة الاولیاء ذکر شده است.

سیوطی: «شیخ الاثمه، امام دارالهجرة، از نافع و محمد بن منکدر و جعفر صادق و حمید الطویل و گروهی دیگر حدیث نقل می کند. شافعی و گروه بسیاری که خطیب آنها را در مجلد جمع کرده از او روایت می کنند... شافعی می گوید: هر جا سخن از حدیث است، مالک ستاره درخشان آن است.»<sup>(۲)</sup>

شرح حال مالک در عموم مصادر حدیثی و تاریخی و رجالی و سایر کتب آمده است.

( ۲۲ )

### روایت اسحاق أزرق

اسحاق بن یوسف واسطی متوفی سال ۱۹۵ است و روایت او در اسناد فقیه ابن مغزلی موجود است.

خطیب می گوید: «أحمد بن حنبل و یحیی بن معین و عمرو و ناقد و حسن بن حماد سجاده از او نقل حدیث کرده اند... اسحاق وارد بغداد شد و در آنجا به نقل حدیث پرداخت. از ثقات مورد اعتماد بود. و یکی از بندگان صالح خدا به شمار می رفت...» سپس وثاقت او را از أحمد بن حنبل و یحیی بن معین و عجللی و ابن

---

۲- طبقات الحفّاظ ۹۶.

۱- تقریب التهذیب ۲۶۵/۱.

سعد نقل می‌کند. (۱)

### ( ۲۳ )

#### روایت یونس بن ارقم

روایت او از اسناد فقیه بن مغزلی برداشت می‌شود.

بخاری: شرح حال او را بدون جرح بیان کرده است. (۲) ابن ابی حاتم (۳) هم همین گونه عمل کرده است.

ابن حجر می‌گوید: «بخاری گفته است: او کوفی و معروف الحدیث است، اظهار تشیع می‌نمود. ابن حبان هم در الثقات همین را ذکر کرده ولی گفته است او بصری است...» (۴)

و نیز می‌گوید: «بزاز در مسند خود می‌گوید: یونس بن ارقم راستگو بود. اهل علم از او روایت کرده‌اند و حدیث وی را پذیرفته‌اند با وجود آنکه در او گرایش شدیدی به تشیع بود.» (۵)

### ( ۲۴ )

#### روایت ریاحی

أبو العوام أحمد بن یزید... روایت او از اسانید فقیه ابن مغزلی است.

خطیب: «وی از مالک بن انس روایت نمود... فرزندش محمد نیز از او نقل حدیث می‌کند... ثقه است...» (۶)

- 
- |                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| ۱- تاریخ بغداد ۳۱۹/۶ - ۳۲۱. | ۲- التاريخ الكبير ۴۱۰/۸. |
| ۳- الجرح والتعديل ۳۳۶/۹.    | ۴- تعجيل المنفعة ۳۰۱.    |
| ۵- لسان الميزان ۳۳۱/۶.      | ۶- تاريخ بغداد ۲۲۷/۵.    |

( ۲۵ )

**روایت عبدالرزاق صنعانی**

أبو بكر عبدالرزاق بن همام متوفى سال ۲۱۱. روایت وی در اسناد حافظ طبرانی در المعجم الاوسط موجود است. از رجال کتب سته است.

ذهبی: «عبدالرزاق بن همام. ابن نافع، حافظ کبیر، عالم یمن، أبوبکر - مولای آنها حمیری است - صنعانی ثقه و شیعی است.» سپس ضمن اعلام وثاقت او کلماتی را درباره وی به طور مفصل می آورد که خوب است به آن مراجعه شود<sup>(۱)</sup> برای اطلاع بیشتر به سایر مصادر مثل الطبقات ۵/۵۴۸، تذکرة الحفاظ ۱/۳۶۴، تهذیب التهذیب ۶/۳۲۰ مراجعه شود.

( ۲۶ )

**روایت عبیدالله بن موسی**

عبیدالله بن موسی بن أبی المختار متوفى سال ۲۱۳ یا ۲۱۴ است. روایت وی از اسانید فقیه بن مغزلی ذکر شده است.

ذهبی: «امام، حافظ، عابد، عبیدالله بن موسی، از حفاظ حدیث بود و قرآن را نیکو تلاوت می کرد... أحمد بن حنبل تعداد کمی روایت از وی نقل کرده است - زیرا بدعتی در او بود و لذا احمد آن را دوست نداشت. و نیز اسحاق و ابن معین و محمد بن عبدالله بن نمیر و عبد بن حمید و... از او نقل حدیث کرده اند و حدیث وی در کتب سته موجود است...»<sup>(۲)</sup>

شرح حال عبیدالله در کتب زیر یافت می شود:

تهذیب التهذیب ۲/۵۰، تذکرة الحفاظ ۱/۳۵۳، الکاشف ۲/۲۳۲.

---

۲- سیر اعلام النبلاء ۹/۵۵۳.

۱- سیر اعلام النبلاء ۹/۵۶۳.

( ۲۷ )

### روایت اَبی عاصم نبیل

ضَحَّاک بن مخلد شیبانی متوفی سال ۲۱۵ است. روایت وی در اسانید حافظ ابن عساکر موجود است.

سیوطی: «أحمد و اسحاق و بخاری و ابن مدین و عبد بن حمید و ابن مثنی و جماعتی از اَبی عاصم نقل حدیث کرده‌اند. او فقیه و حافظ و عابد و مورد اعتماد بود.»<sup>(۱)</sup> شرح حال وی در مصادر بسیاری موجود است.

( ۲۸ )

### روایت مصیصی

ابراهیم بن مهدی متوفی سال ۲۲۵. روایت او از اسانید فقیه ابن مغزلی داشته می‌شود.

خطیب: «أحمد بن حنبل و یعقوب دورقی از وی روایت کرده‌اند... ابن اَبی حاتم رازی نام او را برده و می‌گوید: بغدادی الأصل است که در مصیصه ساکن شد و نیز می‌گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: ابراهیم بن مهدی برای ما روایت نمود و او ثقة بود...»

از یحیی بن معین درباره ابراهیم بن مهدی پرسوسی سؤال شد. گفت: او مردی مسلمان بود. سؤال شد: آیا ثقة است؟ گفت: ندیدم دروغ بگوید...»<sup>(۲)</sup>

( ۲۹ )

### روایت قواریری

عبیدالله بن عمر بن مسیره متوفی سال ۲۳۵ است.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۴۷

روایت او در اسانید فقیه ابن مغزلی آمده است.

ذهبی: «امام حافظ، محدث اسلام... بخاری و مسلم و أبوداود و أبوزرعه و ابراهیم حربی و أبوحاتم و عبدالله بن أحمد از او روایت کرده‌اند... یحیی بن معین و أحمد بن حنبل و ابن سعد از او حدیث نوشته‌اند. یحیی و صالح جزرة حافظ و نسائی او را توثیق کرده‌اند.

ابن سعد می‌گوید: او ثقة و دارای حدیث بسیار است.

أبو حاتم گوید: او راستگوست<sup>(۱)</sup> شرح حال او در طبقات ابن سعد ۳۵۰/۷، تاریخ الکبیر ۳۹۵/۵، تاریخ بغداد ۳۲۰/۱۰، تهذیب التهذیب ۴۰/۷... و سایر کتب آمده است.

(۳۰)

### روایت سهل بن زنجلة

سهل بن أبی سهل رازی خیاط متوفی سال ۲۳۸. روایت او در اسانید خطیب در تاریخش آمده است.

ذهبی: «حافظ امام کبیر... أبو حاتم گوید: او راستگوست. أبویعلی خلیلی سهل، ثقة و حجّت است، دو بار سفر کرده، و کتابهایی دارد که هیچ کس از هم‌رده‌های او در زمانش در استوار بودن و دینداری از او سبقت نگرفته است...»<sup>(۲)</sup>

شرح حال وی در تهذیب التهذیب ۲۵۱/۴، تاریخ بغداد ۱۱۶/۹ و سایر کتب دیده می‌شود.

---

۲- همان، ۶۹۳/۱۰.

۱- سیر اعلام النبلاء ۴۴۲/۱۱.

(۳۱)

**روایت وهب بن بقیه**

وهب بن بقیه واسطی معروف به بوهبان، متوفی سال ۲۳۹ است. روایت وی از در اسانید فقیه ابن مغزلی دانسته می شود.

خطیب: «محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج و حنبل بن اسحاق و ابوداود سجستانی... از او روایت کرده اند. او ثقه است... به بغداد آمد و شیوخ ما علوم را از او فرا گرفتند.»<sup>(۱)</sup>

(۳۲)

**روایت محمد بن مصفی**

وی، ابن بهلول حمصی (محمد بن مصفی) متوفی سال ۲۴۶ است و روایت او از اسانید حافظ ابن عساکر فهمیده می شود.

ذهبی: «حافظ امام، عالم اهل حمص... ابوداود و نسائی و ابن ماجه و... از او روایت کرده اند، ابوحاتم گوید: وی راستگوست...»<sup>(۲)</sup>

(۳۳)

**روایت بخاری**

أبو عبدالله محمد بن اسماعیل، متوفی سال ۲۵۶، صاحب صحیح و بی نیاز از تعریف است.

وی می گوید: «اسماعیل بن سلمان أزرق کوفی از پدرش و شعبی و اباعمر حدیث شنیده و وکیع نیز از او استماع کرده است. عبیدالله بن موسی گوید:

---

۲- سیر اعلام النبلاء ۶۴/۱۲.

۱- تاریخ بغداد ۴۸۷/۱۳.



اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۴۹

اسماعیل بن سلمان بن اُبی مغیره ازرق از اُنس نقل کرد که گفت: به پیامبر مرغی هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور. در این هنگام علی آمد.

ابن فضیل از مسلم از اُنس داستان طیر را نقل کرده است. عبیدالله بن موسی می‌گوید: سکین بن عبدالعزیز از میمون اُبی خلف از اُنس از پیامبر ﷺ ماجرای طیر را نقل کرد.<sup>(۱)</sup>

و می‌گوید: «أحمد بن یزید بن ابراهیم أبوالحسن حرّانی، محمّد بن یوسف به من گفت: احمد از زهیر از عثمان طویل از اُنس بن مالک نقل کرد که گفت: به پیامبر ﷺ مرغی هدیه شد. پیامبر خشنود شد و فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا از این مرغ بخورد. سپس علی اجازه خواست. پیامبر صدای او را شنید و فرمود: داخل شو.

سماع عثمان از اُنس شناخته شده نیست. اسحاق بن عبدالله بن یوسف از عبدالملک - ابن اُبی سلیمان - از اُنس نقل کرد که پیامبر ﷺ به این امرگواه بود. این حدیث مرسل است.<sup>(۲)</sup>

(۳۴)

### روایت حاتم بن لیث

أبو الفضل حاتم بن لیث بغدادی جوهری متوفی سال ۲۶۲ است. روایت او در اسانید حافظ بن عساکر آمده است.

خطیب: «محمّد بن باغندی و أبوالعباس سراج نیشابوری و گروهی که آخرین آنها محمّد بن مخلد دوری است از او روایت کرده‌اند. بعضی روات نیز از او نقل کرده‌اند، می‌گوید: حاتم بن لیث برای ما حدیث کرد. ثقه و ثبت و حافظ و مورد

۲- همان، ۲/۲ - ۳.

۱- التاريخ الكبير ۱/۳۵۷-۳۵۸.

۴۵۰ / خلاصه عبقات الانوار (حدیث طبر)

اعتماد بود.» (۱)

ذهبی: «حافظ، پر حدیث، ثقه...» (۲)

### ( ۳۵ )

#### روایت فهد بن سلیمان

فهد، متوفی سال ۲۷۵ است. حدیث را از «أحمد بن یزید ورتنیس» روایت کرده و «علی بن سراج مصری» از او نقل کرده است در اسانید حافظ ابن عساکر نیز آمده است.

ذهبی آن را جزء کسانی که علی بن سراج مصری از او نقل کرده‌اند، ذکر کرده است. و نیز نام او را در متوفیان سال ۲۷۵ در سیر اعلام النبلاء آورده است. (۳)  
ابن ابی حاتم گوید: «فوائد او را نوشتم ولی سماع از او برای ما ممکن نشد.» (۴)

### ( ۳۶ )

#### روایت أحمد بن حازم

أحمد بن حازم بن محمد، أبو عمرو غفاری کوفی متوفی سال ۲۷۶. روایت او در أسناد حافظ ابن عساکر آمده است.

ذهبی: «امام حافظ صدوق أحمد بن حازم... از جعفر بن عون و یعلی بن عبید و عبیدالله بن موسی و... حدیث شنید، و مطین و ابن رحیم شیبانی از او حدیث کرده‌اند... ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده و می‌گوید: او متقن بود.» (۵) شرح حال

---

۲- سیر اعلام النبلاء ۵۱۹/۱۲.

۱- تاریخ بغداد ۲۴۵/۸.

۴- الجرح و التعديل

۳- همان ۱۷۷/۱۳.

۵- سیر اعلام النبلاء ۲۳۹/۱۳.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۵۱

او در تذکرة الحفاظ ۵۹۴/۲، الوافی بالوفیات ۲۹۸/۶، اللباب ۳۷۷/۲ موجود است.

( ۳۷ )

### روایت اَبی الاحوص

وی محمّد بن هیثم بن حماد بن واقد متوفی سال ۲۷۹ است. روایت او را در اسانید فقیه ابن مغازلی شافعی آمده است.

خطیب: «او از اهل فضل بود و بخاطر حدیث به کوفه و بصره و شام و مصر سفر کرد و از... حدیث شنید و موسی بن هارون حافظ و محمّد بن عبدالله حضرمی و مطین و... از او حدیث شنیدند» از ابن خراش نقل کرده که گفت: «او از افراد ثبت و مورد اعتماد است» و از دارقطنی نقل کرد که گفت: «او از حافظان ثقه است.»<sup>(۱)</sup>

( ۳۸ )

### روایت محمّد بن اسماعیل ترمذی

محمّد بن اسماعیل بن یوسف، ابواسماعیل ترمذی متوفی سال ۲۸۰ است روایت او در اسانید حافظ بن عساکر موجود است.

خطیب: «از... شیوخ همانند آنها حدیث شنید. شخصی فهمیده، متقن و به مذهب سنّت مشهور بود در بغداد ساکن شد، و در آنجا به حدیث گوئی پرداخت، لذا از او... روایت کرده‌اند، و نیز ابوعیسی ترمذی و ابوعبدالرحمن نسائی در صحیح خود از وی روایت کرده‌اند...» سپس وثاقت او را از تعدادی از بزرگان نقل کرده است.<sup>(۲)</sup>

---

۲- همان، ۴۲/۲.

۱- تاریخ بغداد ۳۶۲/۳.

( ۳۹ )

روایت باغندی

محمد بن سلیمان بن حارث ابوبکر واسطی باغندی متوفی سال ۲۸۳ است. روایت او در اسناد فقیه ابن مغزلی آمده است.

خطیب: «باغندی به ضعف ذکر شده است. ولی نمی دانم به چه علتی تضعیف شده است. زیرا همه روایات او مستقیم است و در حدیث او منکری سراغ ندارم.»<sup>(۱)</sup>

ذهبی: «امام، محدث عالم صادق، ابوبکر...»<sup>(۲)</sup>

( ۴۰ )

روایت حسین بن فهم

أبوعلی حسین بن محمد بن عبدالرحمن بن فهم بغدادی متوفی سال ۲۸۹ است. روایت او در اسناد ابن مغزلی فقیه شافعی مشاهده می شود.

خطیب: او ثقة بود. و در روایت بسیار سختگیر و حدیث کم می گفت. جز برای کسی که بسیار ملازم او بود...»<sup>(۳)</sup>

ذهبی: «او حافظ، علامه، نسب شناس و اخباری و... بود.»<sup>(۴)</sup>

( ۴۱ )

روایت بحشل

وی أبوالحسن أسلم بن سهل بن اسلم رزاز متوفی سال ۲۹۳ است. روایت او در

---

۲- سیر اعلام النبلاء ۳۸۶/۱۳.

۱- همان، ۲۶۸/۵.

۴- سیر اعلام النبلاء ۴۲۷/۱۳.

۳- تاریخ بغداد ۹۲/۸.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۵۳

اسانید فقیه بن مغزلی شافعی آمده است.

ذهبی: «حافظ، صدوق، محدث، مورخ شهر واسط... ثقه و ثبت و امام، شایسته ذکر در صحیح...»<sup>(۱)</sup>

سیوطی: «او حافظ، صدوق، محدث شهر واسط و صاحب تاریخ آن شهر، خمیس الحافظ گوید: ثقه، ثبت، امامی که شایسته صحیح است. در سال ۲۹۲ از دنیا رفت.»<sup>(۲)</sup>

( ۴۲ )

### روایت اُبی جعفر فسوی

وی، حسن بن علی ولید متوفی سال ۲۹۰ یا ۲۹۶ است. روایت او در اسناد فقیه بن مغزلی آمده است.

خطیب: «در بغداد ساکن شد و در آن شهر از... روایت کرد. ابوعمر و بن سَمّاک و عبدالصّمد بن علی طستی، و عبدالباقی بن قانع قاضی و ابوبکر شافعی و ابوعلی بن صوّاف و محمّد بن علی بن جیش از او حدیث کرده‌اند. دارقطنی نام او را ذکر کرده و درباره‌اش گفته است: در او ایرادی نیست.»<sup>(۳)</sup>

( ۴۳ )

### روایت مطین

وی، ابوجعفر محمّد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی متوفی سال ۲۹۷ است. و روایت او را در اسانید حاکم مشاهده می‌کنید.

---

۱- سیر اعلام النبلاء ۵۵۲/۱۳. ۲- طبقات الحفّاظ ۲۹۳.

۳- تاریخ بغداد ۳۷۲/۷.

ذهبی: «حافظ کبیر... از حاملان علم بود. ابوبکر نجار و ابوالقاسم طبرانی و ابوبکر اسماعیل و علی بن حسان دمی و... از او حدیث کرده‌اند.  
حافظ ابوبکر بن ابی دارم گوید: از مطین صد هزار حدیث نوشتم، از دارقطنی درباره او سؤال شد. گفت: او ثقه است...»<sup>(۱)</sup>

#### ( ۴۴ )

#### روایت ابن صدقه

ابراهیم بن صدقه، روایت او در اسانید فقیه بن مغزلی موجود است.  
خطیب: «ابراهیم بن صدقه از اهل مدائن است. از داود بن محبّر و ابی یحیی زکریّا بن عبدالرحمن ملطی حدیث نقل کرد. ابوالحسن بن براء و بکر بن أحمد بن مقبل بصری و... از او نقل حدیث کرده‌اند.»<sup>(۲)</sup>

#### ( ۴۵ )

#### روایت ورتنيس

وی، أحمد بن یزید بن ابراهیم است و روایت او در اسانید و حافظ ابن عساکر دیده می‌شود.  
ابن حجر: «أحمد بن یزید بن ابراهیم ورتنيس. کنیه اش ابوالحسن حرّانی است. أبوحاتم او را تضعیف کرده است. از طبقه دهم است. بخاری از او تنها یک حدیث نقل کرده است.»<sup>(۳)</sup>  
می‌گویم: این شخص از رجال بخاری در صحیح می‌باشد. و غیر از أبوحاتم

۲- تاریخ بغداد ۱۰۴/۶.

۱- تذکره الحفاظ ۶۶۲.

۳- تقریب التهذیب ۲۸/۱.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۵۵

دیگران با او توافق دارند، ذهبی گوید: «أبو حاتم ورتنیس او را تضعیف کرده است. ولی سایرین او را پذیرفته‌اند.»<sup>(۱)</sup> پس به تضعیف أبو حاتم اعتنایی نیست - به خصوص هنگامی که با توثیق غیر او معارض باشد. ذهبی در شرح حال او می‌گوید، وی در رجال بسیار سختگیر است و توثیق دیگران بر تضعیف او مقدم می‌شود.<sup>(۲)</sup>

( ۴۶ )

### روایت جاذری واسطی

أبو الحسن علی بن حسن جاذری طحان، روایت او در اسناد فقیه ابن مغزلی شافعی از نظر گذشت.

سمعانی: «ابن ماکولا گوید: او شیخ است که أبو غالب بن بشران از او حدیث کرده و تاریخ بحشل از محمد بن عثمان بن سمعان روایت می‌کند.»<sup>(۳)</sup>  
یاقوت: در «جاذر» نیز آمده است.<sup>(۴)</sup>

( ۴۷ )

### روایت ناقد

وی، أحمد بن عیسیٰ بن هیشم بن بابویه أبوبکر تمّار است که روایت او در اسانید فقیه ابن مغزلی آمده است.

خطیب: «أحمد بن علی بر بهاری و ابامسلم کجی و عبدالله بن أحمد بن حنبل و موسی بن اسحاق انصاری و أحمد بن یحییٰ حلوانی و حسن بن علی معمری و

---

۱- میزان الاعتدال ۱/۱۶۳.

۲- سیر اعلام النبلاء - شرح حال ابی حاتم رازی ۱۳/۲۴۷.

۳- الأسناب - جاذری ۳/۱۵۷. ۴- معجم البلدان ۲/۹۲.

۴۵۶ / خلاصه عبقات الانوار (حدیث طبر)

جعفر بن محمد فریابی از او حدیث شنیدند.»

أبو الحسن بن رزقویه از او برای ما نقل حدیث کرد.

او ثقه بود. (۱)

( ۴۸ )

### روایت ابي القاسم قطيعي

وی، ابراهیم بن محمد بن هیثم متوفی سال ۳۰۱ است که روایت او در اسناد فقیه ابن مغزلی شافعی از نظر گذشت.

خطیب: «قاضی أبو عبدالله محاملی و أبو الحسن بن منادی و عبدالصمد بن علی طستی و اسماعیل بن علی خطیبی و سایرین از او نقل حدیث کرده‌اند. دارقطنی از وی نام برده و گفته است که او ثقه و راستگوست.

نسبت به حدیث شناخت خوبی داشت، ثقه و مطلع بود. منزل او طرف غرب زمین عیسی قرار داشت. مردم از او حدیث می‌نوشتند.» (۲)

( ۴۹ )

### روایت قرشی کوفی

وی، أبو الفتح هبة الله بن علی متوفی سال ۳۰۱ یا ۳۰۲ است. روایت او در اسانید حافظ ابن عساکر موجود است.

خطیب: «قرشی در بغداد ساکن شد، در آنجا از قاضی ابي عبدالله بن هروانی و محمد بن جعفر بن نجار نقل حدیث کرد. من از او حدیث نوشتم، و سماع او صحیح



## ( ۵۰ )

### روایت ابن متویّه

وی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن حسن اصفهانی. متوفی سال ۳۰۲ است. روایت وی از روایت اَبی الشیخ که شیخ اوست، می باشد.

ذهبی: «امام مأمون، مورد اقتدا... امام جامع اصفهان و از عابدان و بزرگان بود. پیوسته در روزه بسر می برد، حافظ و حجت و از معادن صداقت و راستی بود... ابوالشیخ بن حیان و ابوالقاسم طبرانی و... از او حدیث کرده اند... و ابوالشیخ می گوید: او از معادن صداقت و راستی بود. ابونعیم گوید: او از عابدان و فضلاء بود در جمادی الآخر سال ۳۰۲ از دنیا رفت. می گویم: وی به هشتاد سالگی رسید. خدا او را بیامرزد.» (۲)

در بسیاری از کتب شرح زندگی وی دیده می شود.

## ( ۵۱ )

### روایت ابن انباری

وی، محمد بن قاسم بن بشار نحوی متوفی سال ۳۰۴ است. روایت او در اسناد حافظ گنجی دیده می شود.

خطیب: «ابن انباری راستگو و دیندار و از اهل سنت بود...» (۳)

ذهبی: «امام، حافظ، لغوی صاحب فنون...» و سپس ذهبی عبارت خطیب را

---

۲- سیر اعلام النبلاء ۱۴/۱۴۲.

۱- همان ۱۴/۷۳.

۳- تاریخ بغداد ۳/۱۸۱.

درباره ابن انباری، و سایر مطالب نقل می‌کند.<sup>(۱)</sup>

## (۵۲)

### روایت اَبی الحسن سراج

وی، علی بن سراج حرشی بصری متوفی سال ۳۰۸ است. روایت او در اسناد حافظ ابن عساکر و سایرین دیده می‌شود. خطیب: «وی به شرح زندگی و احوال مردم آگاه بود و حافظ به شمار می‌رفت.»<sup>(۲)</sup>

ذهبی: «امام، حافظ، پرهیزگار... بود. ابوبکر شافعی و ابوبکر اسماعیلی و ابوالاحمد عسّال و ابوبکر جعابی و ابوعمرو بن حمدان و علی بن سکری و دیگران از او نقل حدیث کرده‌اند. دارقطنی می‌گوید: او حدیث را حفظ می‌کرد.

خطیب می‌گوید: به حوادث و احوال مردم آگاه بود و حافظ به شمار می‌رفت. گفته شده: در سال ۳۰۸ در ربیع الاوّل از دنیا رفت. ولی دارقطنی گوید: او از مسکرات می‌نوشتید.»<sup>(۳)</sup>

## (۵۳)

### روایت الزیادی

وی، عمر بن عبدالله بن عمر معروف به ابن اَبی حسان متوفی سال ۳۱۴ است. روایت او از اسانید ابن مغازلی شافعی قبلاً اشاره شد.

خطیب: «محمد بن جعفر زوج الحرّة و محمد بن اسحاق قطیعی و ابوالحسن بن لؤلؤ و محمد بن مظفر و عبدالله بن موسی هاشمی و ابوحفص بن شاهین از او

---

۲- تاریخ بغداد ۴۳۱/۱۱.

۱- سیر اعلام النبلاء ۲۷۴/۱۵.

۳- سیر اعلام النبلاء ۲۸۳/۱۴.

حدیث نقل کرده‌اند و او ثقه بود.»<sup>(۱)</sup>

## ( ۵۴ )

### روایت اَبی لیث فرائضی

وی، نصر بن قاسم بن نصر بن زید متوفی سال ۳۱۴ است. روایت او در اسناد فقیه ابن مغازلی شافعی قبلاً اشاره شد.

خطیب: «أبو الحسن بن بواب مقرئ و عمر بن محمد بن سبنک و أبو الفضل زهري و أبو حفص بن شاهين و سائرین از او روایت کرده‌اند و او ثقه و مورد اعتماد بود.»<sup>(۲)</sup>

ذهبی: «امام، علامه، محدث، مقرئ... امام در فقه، والامقام. از او... حدیث نقل کرده‌اند و توثیق شده است...»<sup>(۳)</sup>

## ( ۵۵ )

### روایت اَبی الطیب لخمی

محمد بن حسین بن حمید بن ربیع بن مالک أبو الطیب لخمی متوفی سال ۳۱۸ است که روایت او از اسانید فقیه بن مغازلی شافعی قبلاً آمده است.

خطیب: «أبو الطیب لخمی کوفی، در بغداد سکونت کرد و در آنجا از... به نقل حدیث پرداخت. احمد بن محمد بن غالب از أبو یعلی طوسی نقل کرد که گفت: محمد بن حسین بن حمید بن ربیع ثقه و دارای فهم بود. ثقه دارای مذهب نیکو، اهل امر به معروف و نهی از منکر بود...»<sup>(۴)</sup>

---

۲- تاریخ بغداد ۲۹۵/۱۳.

۱- تاریخ بغداد ۲۲۴/۱۱.

۴- تاریخ بغداد ۲۳۶/۲.

۳- سیر اعلام النبلاء ۴۶۵/۱۴.

( ۵۶ )

روایت ابن نیروز أنماطی

وی، ابوبکر محمد بن ابراهیم بن نیروز متوفی سال ۳۰۸ یا ۳۱۹ است. روایت او در اسانید فقیه ابن مغازلی شافعی و حافظ بن عساکر قبلاً ذکر شد.

خطیب: «ابوبکر محمد بن عبدالله شافعی و عبیدالله بن ابی سمرة بغوی و محمد بن ابراهیم بن حمدان عاقولی و محمد بن عبیدالله بن شخیر صیرفی و محمد بن مظفر و ابوالحسن دارقطنی و یوسف بن عمر قواس از او روایت کرده‌اند...»

مطرتبه: حسن بن محمد خلال نقل نموده است که: یوسف قواس او را در زمره شیوخ ثقه خود ذکر کرده است. او را توثیق کرده است (۱)

ذهبی: «ابن نیروز: شیخ مسند صدوق... ثقه قواس...» (۲)

( ۵۷ )

روایت محاریبی

أبو عبدالله محمد بن قاسم بن زکریا محاریبی، متوفی سال ۳۲۶. روایت او از اسانید حافظ بن عساکر آمده است.

ذهبی: «شیخ معمر محدث...» (۳)

ابن حجر: «از علی بن منذر طریقی و عده‌ای نقل می‌کند. در مورد او سخن گفته شده و ذکر شده است که وی به رجعت ایمان داشت... دارقطنی و محمد بن عبدالله قاضی جعفری از او نقل حدیث کرده‌اند.» (۴)

می‌گویم: تنها به این جهت درباه او بحث شده که گفته شده وی به رجعت ایمان

---

۲- سیر اعلام النبلاء ۸/۱۵.

۱- همان ۴۰۸/۱.

۴- لسان المیزان ۳۴۷/۵.

۳- همان ۷۳/۱۵.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۶۱

داشته است. ولی این مطلب ثابت نشده است، بر فرض اثبات نیز زیانی به اعتبار ایشان ندارد.

( ۵۸ )

### روایت جورجیری

وی، ابوجعفر محمد بن عمر بن حفص اصفهانی متوفی سال ۳۳۰ است که روایت ایشان از اسانید حافظ بن عساکر از نظر گذشت.

ذهبی: «جورجیری، شیخ راستگو...»<sup>(۱)</sup>

شرح حال او در:

کتاب أخبار اصفهان ۲/۲۷۲، الأنساب ۳/۳۵۶ - جورجیری - و سایر کتب موجود است.

( ۵۹ )

### روایت ابن مخدر عطار

وی، ابوعبدالله محمد بن مخلد بن حفص دوری بغدادی، متوفی سال ۳۳۱ است. روایت او از اسانید حافظ بن عساکر آمده است.

خطیب: «ابن مخلد یکی از افراد اهل فهم بود، در علم به او اعتماد می شد. و دارای روایت بسیار، و مشهور به دیانت، و موصوف به امانت و مذکور به عبادت بود.»<sup>(۲)</sup>

ذهبی: «امام، حافظ، ثقه، پیشوا... به علم و صلاح و راستی و اجتهاد در طلب علم، معروف بود. عمرش دراز و نامش پرآوازه شد و بزرگی به او و قاضی محاملی

---

۲- تاریخ بغداد ۳/۳۱۰.

۱- سیر اعلام النبلاء ۱۵/۲۷۱.

در بغداد منتهی گشت. از دارقطنی درباره وی سؤال شد. گفت: ثقه و مورد اعتماد است.»<sup>(۱)</sup>

## ( ۶۰ )

### روایت عبدی لبنانی

وی، أبو الحسن أحمد بن محمد بن عمر بن أبان اصفهانی متوفی سال ۳۳۲ است. روایت او از اسانید حافظ بن عساکر فهمیده می شود.

سمعانی: «محدث مشهور، ثقه معروف، پر حدیث...»<sup>(۲)</sup>

ذهبی: «امام محدث... مهاجرت کرد و از ابن أبی الدنیا بسیار حدیث شنید. تمامی مسند را از فرزند امام أحمد شنید... از او روایت نقل کرده اند... در ربیع الآخر سال ۳۳۲ وفات نمود.»<sup>(۳)</sup>

## ( ۶۱ )

### روایت حمزه هاشمی

أبو عمر حمزة بن قاسم بن عبدالعزيز هاشمی متوفی سال ۳۳۵ است. روایت او از اسانید حافظ گنجی دانسته می شود.

خطیب: «او ثقه و مشهور به صلاح بود... برای مردم به استسقاء (طلب باران) پرداخت و گفت: خداوندا، عمر بن خطاب توسط شیبه عباس طلب باران نمود و سیراب شد. او پدر من بود و من به واسطه او از تو باران طلب می کنم. هنوز بر منبر بود که باران بارید.»<sup>(۴)</sup>

---

۱- سیر اعلام النبلاء ۲۵۶/۱۵.  
۲- الأنساب ۱۴۲/۱۵ لبنانی.  
۳- سیر اعلام النبلاء ۳۱۱/۱۵.  
۴- تاریخ بغداد ۱۸۱/۸.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۶۳

ذهبی: «امام پیشوا، امام جامع منصور... دارقطنی و ابوالحسین بن متیم از او روایت کرده‌اند... خطیب گوید: در سال ۳۳۵ وفات نمود.»<sup>(۱)</sup>

(۶۲)

### روایت زعفرانی واسطی

وی، ابو عبدالله محمد بن حسین بن محمد بن سعید متوفی سال ۳۳۷ است. روایت او را از اسانید فقیه ابن مغزلی شافعی دانستید.

خطیب: «به بغداد آمد، و در آنجا به نقل حدیث پرداخت. اهل بغداد از وی روایت کرده‌اند. از جمله: عیاش بن حسن بن عیاش مناقب شافعی و تصنیف زکریا ساجی و قاضی ابو عمر قاسم بن جعفر هاشمی. در بصره از او حدیث شنیده بود. او ثقه بود...»<sup>(۲)</sup>

(۶۳)

### روایت ابن شوذب بغدادی

وی ابو محمد عبدالله بن عمر متوفی سال ۳۴۲ می‌باشد، و روایت او از اسانید ابن مغزلی فقیه شافعی دیده می‌شود.

ذهبی: «قرائت کننده و محدث... در سال ۴۹ به دنیا آمد. ابوبکر احمد بن بیری می‌گوید: من کسی را در قرائت کتاب خدا بهتر از او ندیدم.»<sup>(۳)</sup>

شرح حال او در العبر ۲/۲۵۹ و طبقات القراء ۱/۴۳۷ آمده است.

---

۲- تاریخ بغداد ۲/۲۴۰.

۱- سیر اعلام النبلاء ۱۵/۳۷۴.

۳- سیر اعلام النبلاء ۱۵/۴۶۶.

(۶۴)

### روایت ابن نجیح

وی ابوبکر محمد بن عباس بغدادی بزّاز متوفی سال ۳۴۵ می باشد که روایتش از اسانید حافظ گنجی دانسته می شود.

خطیب: از ابن رزقویه: «او حافظ بود.»<sup>(۱)</sup>

ذهبی: «محدث، امام... ابن رزقویه او را به حفظ وصف کرده است. در جمادی الآخر سال ۳۴۵ از دنیا رفت.»<sup>(۲)</sup>

(۶۵)

### روایت ابی العباس بن محبوب

وی محمد بن أحمد محبوبی مروزی متوفی سال ۳۴۶ می باشد. روایت او از اسانید حافظ گنجی دانسته می شود.

ذهبی: «امام، محدث، روای جامع ابی عیسی... ابو عبدالله بن منده و ابو عبدالله حاکم از او نقل حدیث کرده اند... به سوی او سفر می کردند و در مسجد از او حدیث می شنیدند. و شیخ شهر خود، صاحب ثروت و بخشش بود... حاکم گوید: سماع او صحیح بود...»<sup>(۳)</sup>

(۶۶)

### روایت سوسی

وی ابوبکر محمد بن اسحاق متوفی حدود سال ۳۵۰ می باشد. روایت او در

---

۲- سیر اعلام النبلاء ۵۱۳/۱۵.

۱- تاریخ بغداد ۱۱۸/۳.

۳- همان، ۵۱۷.



اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۶۵

اسانید فقیه بن مغازلی دیده می شود.

خطیب: «در سال سیصد و چهل و یک به بغداد آمد، و در آن جا از... به نقل احادیث پرداخت. أبوالحسن بن رزقویه و أبوالحسین بن فضل قَطَّان از او حدیث نقل کرده اند. و أبوالحسن دارقطنی نیز از او روایت کرده است...»<sup>(۱)</sup>

سمعانی: به همین گونه نقل کرده است.<sup>(۲)</sup>

( ۶۷ )

### روایت اَبی جعفر ابن دحیم

وی محمد بن علی شیبانی کوفی متوفی سال ۳۵۲ می باشد. روایت وی از اسانید حافظ ابن عساکر دانسته می شود.

ذهبی: «ابن دحیم، شیخ ثقه مسند فاضل محدث کوفه أبو جعفر محمد بن علی بن دحیم شیبانی کوفی. از ابراهیم بن عبدالله عبسی قِصَّار حدیث شنید... و حاکم أبوبکر بن مردویه از او حدیث کرده اند. یکی از ثقات بود...»<sup>(۳)</sup>

( ۶۸ )

### روایت أبوبکر بن خلّاد

وی احمد بن یوسف نصیبی بغدادی متوفی سال ۳۵۹ است. روایت او از اسانید حافظ بن عساکر دانسته می شود.

خطیب: «أبوالحسن دارقطنی از او روایت کرده است. و نیز أبوالحسن بن رزقویه و... از وی حدیث نقل کرده اند.

---

۲- الانساب ۳/۳۳۶- السوسی.

۱- تاریخ بغداد ۱/۲۵۸.

۳- سیر اعلام النبلاء ۱۶/۳۶.

دانش ابن خلاد چندان نبود ولی سماع او صحیح بود. از ابونعیم حافظ شنیدم که می‌گفت: ابوبکر بن خلاد برای ما حدیث نقل کرد - و او ثقه بود - و گفت: ... او ثقه است، امر او به نیکویی گذشت، ولی حدیث را نمی‌شناخت.»<sup>(۱)</sup>

ذهبی: شیخ صدوق محدث، مسند عراق... سپس وثاقت او را از خطیب و ابی نعیم و ابن ابی الفوارس نقل کرده است.<sup>(۲)</sup>

### ( ۶۹ )

#### روایت طوماری

وی ابوعلی عیسی بن محمد بن احمد بن جریح متوفی سال ۳۶۰ می‌باشد. روایت او را از اسانید فقیه ابن مغازلی شافعی دانستید.

خطیب: «از ابی الحارث بن اسامه و حسین بن فهم حدیث نقل کرده است. ابوالحسن بن رزقویه و علی بن عبدالله هاشمی و علی بن احمد رزاز و ابوعلی بن شاذان و ابو عبدالله خالع و محمد بن جعفر بن علان و احمد بن محمد بن ابی جعفر آخرم و ابونعیم اصفهانی... از او برای ما نقل حدیث کرده‌اند.»<sup>(۳)</sup>

سمعانی: همین گونه نقل کرده است.<sup>(۴)</sup>

### ( ۷۰ )

#### روایت ابن عدی

ابو احمد عبدالله بن عدی متوفی سال ۳۶۵ است که روایت او از اسناد حافظ حمزة سهمی دانسته می‌شود.

---

۱- تاریخ بغداد ۲۲۰/۵.  
۲- سیر اعلام النبلاء ۶۹/۱۶.  
۳- تاریخ بغداد ۱۷۶/۷.  
۴- الانساب ۸۳/۴ - الطوماری.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۶۷

ذهبی: «او امام، حافظ، ناقد و موشکاف است... حافظ ابن عساکر می‌گوید: او ثقه بود، حمزه سهمی گوید: ابن عدی حافظی متقن بود، در زمان او کسی مانندش نبود... ابویعلی خلیلی گوید: ابو احمد در حفظ و بزرگی منزلت بی نظیر بود.»<sup>(۱)</sup>  
برای اطلاع بیشتر به طبقات سبکی ۳/۳۱۵، مرآة الجنان ۲/۳۸۱ و طبقات الحفاظ ۳۸۰ مراجعه شود.

(۷۱)

### روایت اَبی الشیخ اصفهانی

وی ابو محمد عبدالله بن محمد متوفی سال ۳۶۹ می‌باشد.

ابو محمد می‌گوید: «ابراهیم از احمد بن ولید بن برد از عبدالله بن میمون از جعفر بن محمد از پدرش از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیا و رتا با من این مرغ را بخورد. سپس علی آمد و با او آن را خورد...»<sup>(۲)</sup>

### شرح حال او:

ذهبی: «ابوالشیخ: امام حافظ صادق... ابن مندة بن مردویه و... از او نقل حدیث کرده‌اند.

ابن مردویه می‌گوید: او ثقه و مورد اعتماد است. ابوبکر خطیب می‌گوید: ابوالشیخ، حافظ و ثبت و متقن بود. ابوالقاسم سوذرجانی می‌گوید: او یکی از بندگان صالح خداست که مورد اعتماد و ثقه است. و ابونعیم می‌گوید: او یکی از بزرگان و ثقه بود...»<sup>(۳)</sup>

۲- طبقات المحدثین باصهبان ۳/۴۵۴.

۱- سیر اعلام النبلاء ۱۶/۱۵۴.

۳- سیر اعلام النبلاء ۱۶/۲۷۶.

(۷۲)

### روایت ابی احمد حاکم

وی، محمد بن محمد نیشابوری کرابیسی صاحب الکنی متوفی سال ۳۷۸ می‌باشد که روایت او از اسناد حافظ بن عساکر فهمیده می‌شود.

ذهبی: «ابو احمد حاکم، امام حافظ، علامه ثبت، محدث خراسان و از دریاهاى علم بود. أبو عبدالله حکم از او نقل می‌کند... و می‌گوید: او پیشوای عصر خود در این فن و نوشته‌های بسیار داشت. در شناخت شروط صحیح و اسامی و کنیه‌ها پیشتاز بود... در عدالت مقدم بود... از صالحین و ثابتین بر سلف و سنن گذشتگان بود و از کسانی بود که نسبت به اعتقاد ما دربارهٔ اهل بیت و صحابه با انصاف بود... او حافظ عصر خود در این دیار بود...»<sup>(۱)</sup>

(۷۳)

### روایت محمد بن مظفر

أبوالحسین محمد بن مظفر بن موسی بغدادی متوفی سال ۳۷۹ بود. روایت او از اسانید فقیه بن مغازلی دانسته می‌شود.

خطیب: «او حافظ و دارای فهم و راستگو و پر حدیث بود. أحمد بن علی محتسب به من خبر داد که محمد بن ابی الفوارس برای ما حدیث کرد و گفت: محمد بن مظفر ثقه و امانتدار و مورد اعتماد و حسن الحفظ بود. و حفظ و علم حدیث به وی منتهی گشت. عتیقی می‌گوید: او ثقه و مورد اعتماد و خوش خط بود.»<sup>(۲)</sup>

ذهبی: «شیخ حافظ، محدث عراق... در شناخت رجال پیشتاز بود. حدیث جمع آوری کرد و کتاب نوشت و عمر طولانی داشت و آوازه‌اش فراگیر شد. حافظان

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۶۹

از او زیاد نقل کرده‌اند. دارای صدق و اتقان و شهرت آشکار بود، اگرچه در حفظ در حدّ دارقطنی نبود...»<sup>(۱)</sup>

( ۷۴ )

### روایت ابن معروف

عبداللہ بن أحمد بن معروف، قاضی القضاة بغداد متوفی سال ۳۸۱ است. روایت او از اسناد فقیه ابن مغزلی دانسته می‌شود.

خطیب: «از یحیی بن محمد بن صاعد و محمد بن ابراهیم بن نیروز و ... حدیث نقل کرد و... ابو محمد خلّال و ازهری و عتیقی از وی برای ما حدیث نقل کرده‌اند. او ثقه بود.

می‌گویم: او از بزرگان رجال و از جمله مردمان دانا و باتجربه و دارای شناخت و هوش بسیار و بصیرت نافذ و عزم استوار بود...»<sup>(۲)</sup>

( ۷۵ )

### روایت ابن مقرئ

وی، ابوبکر محمد بن ابراهیم اصفهانی متوفی سال ۳۸۱ است. و روایت او از اسانید حافظ ابن عساکر دانسته می‌شود.

ذهبی: «شیخ حافظ نکته سنج و راستگو،... ابن مردویه در تاریخ خود می‌گوید: او ثقه و مورد اعتماد و صاحب اصول بود. ابونعیم گوید: محدّث بزرگ ثقه، صاحب مسانید، حدیث بی شمار شنید.»<sup>(۳)</sup>

---

۲- تاریخ بغداد ۳۶۵/۱۰.

۱- سیر اعلام النبلاء ۴۱۸/۱۶.

۳- سیر اعلام النبلاء ۳۹۸/۱۶.

۴۷۰ / خلاصه عبقات الانوار (حدیث طبر)

شرح حال وی در أخبار اصبهان ۲/۲۹۷، الوافی بالوفیات ۱/۳۴۳، طبقات الحفاظ ۳۸۷ و سایر کتب آمده است.

( ۷۶ )

### روایت ابن حیویه

وی، ابو عمر محمد بن عباس بن حیویه خراز متوفی سال ۳۸۲ است که روایت او از اسانید فقیه بن مغزلی شافعی دانسته می شود.

خطیب: «او از عبدالله بن اسحاق مدائنی و محمد بن محمد بن سلیمان باغندی و محمد بن خلف بن مرزبان و ابراهیم بن محمد خنازیری و ابوالقاسم بغوی و ابوبکر بن ابی داوود و یحیی بن محمد بن صاعد و گروه بسیاری که ذکر آنان به طول می انجامد حدیث شنید. وی ثقه بود. از بسیاری حدیث شنید و در طول عمر خود کتاب نوشت و کتاب های بزرگان را روایت کرد.

سپس وثاقت او را از ازهری و عتیقی و برقانی حکایت کرده و مجدداً می گوید: او ثقه و مردی آگاه بود.<sup>(۱)</sup>

( ۷۷ )

### روایت ابن شاذان بزّاز

ابوبکر احمد بن ابراهیم بن حسن بن محمد بن شاذان متوفی سال ۳۸۳ است و روایت او از اسانید فقیه بن مغزلی فهمیده می شود.

خطیب: «دارقطنی از او روایت می کند و نیز دو فرزند او حسن و عبدالله و احمد بن علی بادا و ابوبکر برقانی و ابوالقاسم ازهری و ابو محمد خلال و عدّه دیگری از

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۷۱

او برای ما روایت کرده‌اند. او ثقه و ثبت و صاحب سماع صحیح و دارای حدیث فراوان بود... از آزه‌ری شنیدم که می‌گفت: ابن شاذان ثقه و ثبت و حجت بود... ثقه و مأمون و فاضل، دارای کتب بسیار و صاحب اصول نیکو بود.»<sup>(۱)</sup>

( ۷۸ )

### روایت ابن بیری واسطی

وی، أحمد بن عبید بن فضل بن سهل متوفی حدود سال ۳۹۰ است. روایت او را از اسانید فقیه بن مغزلی شافعی دانستید.

سمعانی: «بیری نام جد ابی بکر أحمد بن عبید بن فضل بن سهل بن بیری واسطی، ثقه، راستگو و از اهل واسط است. مسند احمد بن علی سنان قطان روایت کرد... و نیز از او روایت کرده‌اند...»<sup>(۲)</sup>

( ۷۹ )

### روایت ابی طاهر مخلص

وی، محمد بن عبدالرحمن بغدادی متوفی سال ۳۹۳ می‌باشد. روایت او از اسناد حافظ بن عساکر دانسته می‌شود.

خطیب: «او ثقه بود»<sup>(۳)</sup>

ذهبی: «شیخ محدث معمر راستگو...»<sup>(۴)</sup>

در شرح حال وی به کتب زیر مراجعه شود:

---

۲- الأنساب / ۱ / ۴۳۰.

۱- همان / ۴ / ۱۸.

۴- سیر اعلام النبلاء / ۱۶ / ۴۷۸.

۳- تاریخ بغداد / ۲ / ۳۲۲.

( ۸۰ )

روایت اسماعیلی

أبوسعده اسماعیل بن أحمد بن ابراهیم اسماعیلی متوفی سال ۳۹۶ می باشد که روایت او از اسانید حافظ بن عساکر دانسته می شود.

خطیب: «او ثقة و فاضل و فقیه و شافعی مذهب بود. سخاوتمند و صاحب جود و بر اهل علم برتر بود. ریاست جرجان امروز به دست فرزندان و اهل بیت اوست.»<sup>(۱)</sup>

ذهبی: علامه شیخ شافعیه... حمزة سهمی گوید: أبوسعده امام زمان خود بود و در فقه و اصول و زبان عرب و کتابت و شروط کلام پیشتاز بود. در اصول فقه کتاب بزرگی نوشت. جماعتی از او بهره بردند، دارای ورع بسیار و مجاهدت فراوان و خیر خواهی برای اسلام بود...»<sup>(۲)</sup>

( ۸۱ )

روایت عبدالوهاب کلابی

معروف به ابن أخی تبوک متوفی سال ۳۹۶ می باشد.

عبدالوهاب می گوید: «أبویحیی زکریا بن أحمد بلخی از محمد بن ابراهیم حلوانی از یوسف بن عدی از حماد بن مختار - از اهل کوفه - از عبدالملک بن عمیر از انس بن مالک نقل می کند که گفت:

به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد و در حضور آن حضرت قرار داده شد.



اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۷۳

فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من آن را بخورد. در این هنگام علی بن ابی طالب آمد و در را کوبید. گفتم: کیست؟ گفت: علی هستم. گفتم: پیامبر ﷺ مشغول کاری هستند. علی سه مرتبه آمد و هر بار که می‌آمد، او را رد می‌کردم تا این که با پای خود به در زد و داخل شد. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیز مانع تو شد؟ گفت: سه مرتبه آمدم. هر بار آنس می‌گفت پیامبر ﷺ مشغول کاری هستند؛ سپس پیامبر به من فرمود: چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفتم: دوست داشتم مردی از قوم من باشد. (۱)

### شرح حال او:

ذهبی: «کلابی، محدث، راستگو، ابوالحسین عبدالوهاب بن حسن بن ولید بن موسی کلابی دمشقی برادر تبوک از... حدیث نقل کرد و از او... حدیث کرده‌اند. در ربیع الاول سال ۳۹۶ در سن ۹۰ سالگی از دنیا رفت. عبدالعزیز کتانی درباره کلابی گفت: «وی ثقه و الامقام و امانتدار بود.» (۲)

(۸۲)

### روایت ابن طاوان

وی ابوبکر احمد بن محمد بن عبدالوهاب است.

روایت او را در اسانید فقیه بن مغازلی مشاهده کردید.

سمعانی: «أحمد بن محمد بن عبدالوهای بن طاوان بزاز واسطی از اهل واسط است. مهاجرتی به بصره داشت... أبو محمد عبدالعزیز بن محمد بن محمد بن محمد نخشی از او روایت کرده است و می‌گوید: در واسط از او حدیث شنیده است.» (۳)

۱- مناقب علی بن ابی طالب حدیث شماره ۱۸.

۲- سیر اعلام النبلاء ۵۵۷/۱۶. ۳- الأنساب - طاوانی ۱۸۰/۸.

( ۸۳ )

### روایت معدّل واسطی

وی محمد بن عثمان بن سمعان است که روایت او از اسانید فقیه بن مغزلی فهمیده می شود.

خطیب: «او را ملاقات کردم ولی سماع از او برایم ممکن نشد، اصحاب ما از او حدیث نوشته اند. او ثقه بود.»<sup>(۱)</sup>

( ۸۴ )

### روایت ابن نجّار تمیمی کوفی

وی ابوالحسن محمد بن جعفر نحوی متوفی سال ۴۰۲ است و روایت او از اسانید حافظ بن عساکر دانسته می شود.

خطیب: «از اهل کوفه است که به بغداد آمد و آنجا از... و محمد بن قاسم بن زکریا محاربی به نقل حدیث پرداخت... عتیقی گوید: او ثقه است.»<sup>(۲)</sup>

( ۸۵ )

### روایت برجی

الفرج عثمان بن أحمد برجی متوفی سال ۴۰۶ است که روایت او از اسانید حافظ ابن عساکر فهمیده می شود.

سمعانی: «مشهور است که: ابوالفرج عثمان بن أحمد بن اسحاق بن بندار برجی از اهل اصفهان است که ثقه است. از ابی جعفر محمد بن عمر بن حفص جورجیری روایت می کند و ابو عبدالله قاسم بن فضل ثقفی و ابومسعود سلیمان بن ابراهیم

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۷۵

حافظ و غیر این دوازده روایت می‌کنند. در شب عید فطر سال ۴۰۶ وفات نمود.  
ولادت او در سال ۳۱۲ بود.»<sup>(۱)</sup>

( ۸۶ )

### روایت ابن البیع

وی ابو محمد عبدالله بن عیدالله بغدادی متوفی سال ۴۰۸ است که روایت او از  
اسانید حافظ گنجی فهمیده می‌شود.

ذهبی: «شیخ معمر، تکیه گاه بغداد... از قاضی ابو عبدالله محاملی... به نقل  
حدیث پرداخت و ابوالغنائم محمد بن ابی عثمان و... از او به نقل حدیث  
پرداختند. خطیب گوید: در دروازه یهود ساکن بود و ثقه بود، من موفق به سماع از او  
نشدم. میدانستم که برای سماع حدیث نزد او می‌روند ولی من بعلت گرما نرفتم. در  
رجب سال ۴۰۸ در سن ۸۷ سالگی وفات نمود.»<sup>(۲)</sup>

( ۸۷ )

### روایت ابن ابی جراح مروزی

وی ابو محمد عبدالجبار بن محمد بن مرزبانی جراحی متوفی سال ۴۱۲  
می‌باشد. روایت او از اسانید حافظ گنجی فهمیده می‌شود.

ذهبی: «شیخ صالح ثقه... ابوسعید سمعانی گوید: در سال ۴۱۲ وفات نمود و  
گوید: او صالح و ثقه است.»<sup>(۳)</sup>

---

۲- سیر اعلام النبلاء ۲۲۱/۱۷.

۱- الأنساب ۳۱۱/۱ البرجی.

۳- همان ۲۵۷/۱۷.

( ۸۸ )

**روایت اَبی علی بن شاذان**

أبو علی حسن بن اَبی بکر أحمد بن شاذان بغدادی بزّاز متوفی سال ۴۲۵ است که روایت او از اسانید حافظ ابن عساکر فهمیده می شود.

خطیب: «ما از او حدیث نوشتیم. راستگو و دارای کتاب صحیح بود...»<sup>(۱)</sup>

ذهبی: «امام فاضل راستگو مسند عراق... خطیب و بیهقی و ابواسحاق شیرازی... از او نقل حدیث کرده اند.» سپس وثاقت او را از چند نفر نقل می کند.<sup>(۲)</sup>

شرح حال وی در:

المنتظم ۸/۸۶، البدایة و النهایة ۱۲/۳۹، الجواهر المضية ۲/۳۸ آمده است.

( ۸۹ )

**روایت سهمی**

وی أبو القاسم حمزة بن یوسف جرجانی متوفی سال ۴۲۷ یا ۴۲۸ است.

سهمی می گوید: «جعفر بن محمد بن محمد بن عامر، أبو محمد دینوری در جرجان از محمد بن اسماعیل اصفهانی روایت کرده است. عبدالله بن عدی حافظ از جعفر بن محمد دینوری - در جرجان - از محمد بن اسماعیل اصفهانی از أبو مکیس - یعنی دینار - برای ما نقل کرد و گفت که از انس بن مالک شنیدم که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. فرمود: خداوند محبوب ترین بندگانت را نزد من بیاور. و ادامه حدیث را نقل می کند.»<sup>(۳)</sup>

---

۲- سیر اعلام النبلاء ۱۷/۴۱۵.

۱- تاریخ بغداد ۷/۲۷۹.

۳- تاریخ جرجان.

### شرح حال او:

ذهبی: امام حافظ، محدث متقن، مصنف، محدث جرجان... ابوبکر بیهقی و... از او نقل حدیث کرده‌اند. کتابهایی نوشت و در علل و رجال به بحث پرداخت...»<sup>(۱)</sup>

## ( ۹۰ )

### روایت ابن سمسار

وی ابوالحسن علی بن موسی بن حسین دمشقی متوفی سال ۴۳۳ می‌باشد. روایت او از اسانید حافظ بن عساکر فهمیده می‌شود.

ذهبی: «شیخ جلیل مسند عالم... مسند اهل شام در زمان خود بود. عبدالعزیز کتانی و ابونصر بن طلاب و ابوالقاسم مقیمی و حسن بن أحمد بن ابی الحدید و فقیه نصر بن ابراهیم و أحمد بن عبدالمنعم کریدی و سعد بن علی زنجانی و دیگران از او نقل حدیث کرده‌اند.»

کتانی گوید: در او نشانه‌های تشیع و تساهل بود. ابوالولید باجی می‌گوید: در او نشانه‌های تشیع آنچنان بود که او را به رفض می‌کشاند. شناخت کمی داشت. و در اصول وی نقص است. ابن سمسار در صفر سال ۴۳۳ در حالی که نود سال داشت از دنیا رفت. در روایت از ابی ابی العقب و طائفه‌ای متفرد بود. و شاید تشیع او از ترس بود، نه این که اخلاق و باطن او باشد. زیرا او از بیت و خانه حدیث است ولی در شام در زمان او به رفض غلو نمود.»<sup>(۲)</sup>

۲- سیر اعلام النبلاء ۵۰۶/۱۷.

۱- سیر اعلام النبلاء ۴۶۹/۱۷.

( ۹۱ )

**روایت اُبی طالب سوادِی**

وی محمّد بن أحمد بن عثمان بن فرج بن أزهْر متوفّی سال ۴۴۵ است که روایت او در اسناد فقیه ابن مغازلی شافعی مشاهده گردید.

خطیب: «او از أباحفص بن زیّات و حسین بن محمّد بن عبید عسکری و علی بن محمّد بن لؤلؤ و راق و محمّد بن اسحاق قطیعی و محمّد بن مظفّر و ابابکر بن شاذان حدیث سماع کرد. ما نیز از او حدیث نوشتیم. او راستگو بود.»<sup>(۱)</sup>

( ۹۲ )

**روایت ابن عشاری حربی بغدادی**

أبو طالب محمّد بن علی بن فتح بن عشاری حربی متوفّی سال ۴۵۱ است که روایت او را در اسناد فقیه ابن مغازلی شافعی مشاهده کردید.

خطیب: «او از علی بن عمر سکری و أباحفص بن شاهین و أبالحسن دارقطنی و یوسف بن عمر قوّاس و أباهیشم بن حبابه و گروهی از این طبقه حدیث شنید. من از او حدیث نوشتم و او ثقه و دیندار و صالح بود.»<sup>(۲)</sup>

( ۹۳ )

**روایت اُبی سعد جنزرودی**

وی محمّد بن عبدالرحمن نیشابوری متوفّی سال ۴۵۳ است که روایتش از اسناد حافظ بن عساکر دانسته می شود.

ذهبی: «شیخ فقیه، امام ادیب نحوی، طبیب، تکیه گاه و مسند خراسان... بیهقی

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۷۹

و سکری از او روایت کرده‌اند. او بسیار روایت کرده و علوّ اسناد به او منتهی شده است. اسماعیل بن عبدالغافر و... از او نقل حدیث کرده‌اند...»<sup>(۱)</sup>

شرح حال او در کتب: «الأنساب ۴۷۹/۱۰، الوافی بالوفیات ۲۳۱/۳، بغیة الوعاة ۱۵۷/۱ موجود است.»

### ( ۹۴ )

#### روایت اُبی محمّد جوهری

حسن بن علی بن محمّد أبو محمّد، متوفی سال ۴۵۴ می باشد که روایتش در اسناد حافظ بن عساکر از نظر گذشت.

خطیب: «ما از او حدیث نوشتیم و او ثقة و امین و دارای سماع بسیار بود...»<sup>(۲)</sup>

ذهبی: «شیخ امام، محدث راستگو، مسند همگان... او از دریاها روایت بود، بسیار روایت کرد و مجالس زیادی برای املاء حدیث داشت...»<sup>(۳)</sup>

شرح حال او در المنتظم ۲۲۷/۸، الکامل فی التاریخ ۲۴/۱۰، الباب ۳۱۳/۱ آمده است.

### ( ۹۵ )

#### روایت سبط بحرویه

وی ابراهیم بن منصور سلمی کزّانی اصفهانی متوفی سال ۴۵۵ است که روایتش از اسناد حافظ بن عساکر فهمیده می شود.

ذهبی: «شیخ صالح، ثقة معمر، أبو القاسم... او مسند ابی یعلی موصلی و کتاب

---

۲- تاریخ بغداد ۳۹۳/۷.

۱- سیر اعلام النبلاء ۱۰۱/۱۸.

۳- سیر اعلام النبلاء ۶۸/۱۸.

تفسیر عبدالرزاق را از ابوبکر مقرئی سماع کرده است. یحیی بن منذر از او نقل حدیث کرده و می‌گوید: او - که خدا رحمتش کند - صالح و پاک بود گوش سنگینی داشت. در ربیع الاول سال ۴۵۵ وفات کرد.»

می‌گویم: و نیز برخی دیگر مانند... و فاطمه علویه ام مجتبی و دیگران... از او نقل حدیث کرده‌اند.»<sup>(۱)</sup>

## ( ۹۶ )

### روایت ابن آبنوسی

وی ابوالحسین محمد بن أحمد بغدادی متوفی سال ۴۵۷ است که روایتش از اسناد حافظ بن عساکر دانسته می‌شود.

خطیب: «من از او حدیث نوشتم و سماع او صحیح بود.»<sup>(۲)</sup>

ذهبی: «شیخ ثقه ابوالحسین... از ابوالقاسم بن حبابه و دارقطنی و ابن شاهین... حدیث نوشت خطیب گوید...»<sup>(۳)</sup>

## ( ۹۷ )

### روایت ابوالحسن حسنابادی

وی علی بن محمد بن أحمد معروف به ابن ابی عیسی متوفی سال ۴۶۰ است، که روایتش از اسناد حافظ بن عساکر فهمیده می‌شود.

سمعانی: «او شیخ ثقه، صدوق و صاحب حدیث بسیار بود. و دارای فضل و درایت بود... پسر عمویش ابوالخیر عبدالسلام از او برای ما حدیث نقل کرد...»<sup>(۴)</sup>

۲- تاریخ بغداد ۳۵۶/۱.

۱- همان ۷۳/۱۸.

۴- الأنساب ۲۲۰/۲.

۳- سیر اعلام النبلاء ۸۵/۱۸.



( ۹۸ )

روایت ابن المهتدی

وی أبوالحسین محمد بن علی عباسی بغدادی متوفی سال ۴۶۵ است. و روایت او از أسناد حافظ بن عساكر فهمیده می شود

خطیب: «من از او حدیث نوشتم. فاضل و تقه و راستگو و بزرگوار بود. او متولی قضاوت در شهر منصور و حوالی آن بود. او از کسانی بود که نامش شهرت یافت و به صلاح و عبادت معروف شد. بطوری که به او راهب بنی هاشم گفته می شد.»<sup>(۱)</sup>

ذهبی: «امام، دانشمند، خطیب، محدث حجّت، مسند و تکیه گاه عراق...» سپس وثاقت او را از خطیب و سمعانی و ابی نرسی و ابن خیرون و سایرین نقل کرده است.<sup>(۲)</sup>

شرح حال او در المنتظم ۲۸۳/۸، الوافی بالوفیات ۱۳۷/۴، الکامل ۸۸/۱۰ آمده است.

( ۹۹ )

روایت کتّانی

وی أبو محمد عبدالعزیز بن أحمد تمیمی دمشقی متوفی سال ۴۶۶ است. و روایت او از أسناد حافظ بن عساكر فهمیده می شود.

ذهبی: «کتّانی، امام حافظ مفید، راستگو، محدث دمشق است که خطیب و حمیدی و أبو الفتیان دهستانی أبو القاسم نسیب و هبة الله بن أکفانی از او نقل حدیث کرده اند...»

کتّانی به جمع آوری حدیث و تصنیف آنها پرداخت. شناخت او به حدیث

۲- سیر اعلام النبلاء ۲۴۱/۱۸.

۱- تاریخ بغداد ۱۰۸/۳.

متوسط است. ابتدای سماع او در سال ۴۰۷ بود.

ابن ماکولا می‌گوید: او از من حدیث نوشت و من هم از او نوشتم. او دارای حدیث بسیار و متقن بود. خطیب گوید: او تقه و امین بود. و ابن اکفانی می‌گوید: او تلاوت بسیار می‌کرد، راستگو و دارای مذهب صحیح بود...»<sup>(۱)</sup>

### ( ۱۰۰ )

#### روایت ابن نقور

وی ابوالحسن أحمد بن محمد بغدادی بزّاز متوفی سال ۴۷۰ است که روایت او از اسناد حافظ بن عساکر فهمیده می‌شود.

خطیب: «او راستگو بود.»<sup>(۲)</sup>

ذهبی: «شیخ جلیل، راستگو، مسند عراق... او دارای سماع صحیح بود و در روایت ماهر بود...» سپس وثاقت او را از جماعتی نقل کرده است.<sup>(۳)</sup>

ابن جوزی هم مانند این کلام را می‌گوید.<sup>(۴)</sup>

### ( ۱۰۱ )

#### روایت اَبی المظفر کوسج

وی محمود بن جعفر تمیمی اصفهانی متوفی سال ۴۷۳ است و روایت او از اسناد حافظ بن عساکر دانسته می‌شود.

ذهبی: «از عموی پدرش حسین بن أحمد و حسین بن علی بن بغدادی روایت کرده است و اسماعیل بن محمد حافظ از او نقل حدیث می‌کند... او عادل و

---

۲- تاریخ بغداد ۳۸۱/۴.

۱- همان ۲۴۸.

۴- المنتظم ۳۱۴/۸.

۳- سیر اعلام النبلاء ۳۷۲/۱۸.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۸۳

پسنیدیده است. در سال ۴۷۳ از دنیا رفت.»<sup>(۱)</sup>

( ۱۰۲ )

### روایت اَبی القاسم بن مسعدة

اسماعیل بن مسعدة بن اسماعیل اسماعیلی جرجانی، متوفی سال ۴۷۴ است. روایت او از اسناد حافظ بن عساکر فهمیده می شود.

ذهبی: «امام مفتی، رئیس... و مورد تعظیم، امام واعظ، و بلیغ بود که به نظم و نثر آگاه بود. علم بسیار داشت، ابن سمرقندی از او کتاب کامل ابن عدی را روایت کرده است.»<sup>(۲)</sup>

شرح حال او در المنتظم ۱۰/۹، الوافی بالوفیات ۲۲۳/۹، الکامل ۱۴۱/۱۰ آمده است.

( ۱۰۳ )

### روایت غورجی

وی ابوبکر أحمد بن عبدالصمد بن اَبی الفضل متوفی سال ۴۸۱ است و روایتش از اسناد حافظ گنجی فهمیده می شود.

ذهبی: «شیخ، ثقه، جلیل...، محدث حسین بن محمد کتبی او را توثیق کرده است. در ذی الحجّه سال ۴۸۱ در هرات از دنیا رفت. در حالی که در حدود نود سال داشت.»<sup>(۳)</sup>

شرح حال غورجی در المنتظم ۴۴/۹، الکامل ۱۶۸/۱۰، اللباب ۲۹۳/۲ و سایر

---

۲- همان ۵۶۴.

۱- سیر اعلام النبلاء ۲۴۹/۱۸.

۳- همان ۷/۱۹.

کتب آمده است.

(۱۰۴)

### روایت اَبی نصر تریاقی

وی عبدالعزیز بن محمد هروی متوفی سال ۴۸۳ بوده است که روایتش از اسناد حافظ گنجی دانسته می شود.

ذهبی: «شیخ، امام، اَدیب، معمر، ثقه...»<sup>(۱)</sup>

شرح حال وی در الأنساب ۵۰/۳، العبر ۳۰۲/۳، معجم البلدان ۲۸/۲ یافت می شود.

(۱۰۵)

### روایت اَبی الغنائم دقاق

وی محمد بن علی بن حسن بغدادی متوفی سال ۴۸۵ است که روایت او از اسناد حافظ گنجی فهمیده می شود.

ذهبی: «شیخ جلیل، صالح، مسند... او خیر و دیندار بود و سماع بسیار داشت.»<sup>(۲)</sup>

شرح حال وی در:

المنتظم ۵۴/۹، الوافی بالوفیات ۱۴۱/۴، شذرات الذهب ۳۶۹/۳ آمده است.

( ۱۰۶ )

روایت ابن خلف

وی ابوبکر أحمد بن علی نیشابوری متوفی سال ۴۸۷ است که روایتش از اسناد حافظ بن عساکر دانسته می شود.

ذهبی: «شیخ علامه نحوی... در سال ۴۰۴ و بعد از آن، از ابوعبدالله حاکم حدیث شنید... عبدالغافر گوید:... اما شیخ ما، ابن خلف، ادیب و محدث و متقن و صحیح السماع؛ ابوبکر، که ما از او تیزهوش تر و متقن تر ندیدیم. در ادبیات عربی صاحب بهره فراوانی بود. در قرائتی که بر او می شد در موارد اشتباه تلفظ، حتی در یک لفظ هم مسامحه نمی کرد. در مشکلات به او مراجعه می شد. علماء برای کسب علم به سوی او سفر می کردند، پدرش بر او حدیث بسیار آموخت. وی املاء صحیح می کرد. ما نیز از او بسیار حدیث شنیدیم. اسماعیل بن محمد حافظ گوید: دارای سیرت نیکو، و از اهل فضل و علم به شمال می رفت. ثقه و در أخذ حدیث محتاط بود. سمعانی گوید: او فاضل، آشنا به لغت، ادب و معانی حدیث، و در کمال عفت و ورع بود. در ربیع الاول سال ۴۸۷ از دنیا رفت.»<sup>(۱)</sup>

( ۱۰۷ )

روایت قاضی ازدی

وی ابوعامر محمود بن قاسم مهلبی هروی شافعی متوفی سال ۴۸۷ است که روایتش از اسانید حافظ گنجی فهمیده می شود.

ذهبی: «شیخ امام مسند قاضی ابوعامر... از بزرگان و پیشوایان مذهب بود که از عبدالجبار جراحی جامع ترمذی حدیث نقل می کرد. ابونضر قامی گوید: شیخ در زهد و صلاح و عفت بی نظیر بود... سمعانی گوید: او جلیل القدر و دارای جایگاه

والا و عالم و فاضل بود... أبو جعفر بن أبی علی گوید: شیخ الاسلام، هنگام مریضی ابو عامر از او عیادت می کرد و به دعای او تبرک می جست.»<sup>(۱)</sup>

شرح حال او در:

طبقات السبکی ۳۲۷/۵، العبر ۳۱۸/۳ و سایر کتب دیده می شود.

### ( ۱۰۸ )

#### روایت ابن سوسن

وی ابوبکر أحمد بن مظفر بن حسین تمّار متوفی سال ۵۰۳ می باشد روایت او از اسانید حافظ گنجی فهمیده می شود.

ذهبی: «شیخ معمر... از ابی علی بن شاذان و ابوالقاسم حرفی و عبدالملک بن بشران روایت می کند و اسماعیل بن سمرقندی و عبدالوهاب انماطی و ابوطاهر سلفی و یحیی بن شاکر و دیگران از او نقل حدیث می کنند. انماطی می گوید: او شیخ مقارب...»<sup>(۲)</sup>

### ( ۱۰۹ )

#### روایت اسماعیل بن بیهقی

أبو علی اسماعیل بن أحمد بن حسین، متوفی سال ۵۰۷. روایت او از اسانید خوارزمی مکی فهمیده می شود.

ابن جوزی: «او فاضل و دارای روش پسندیده بود.»<sup>(۳)</sup>

ذهبی: «فقیه امام، شیخ القضاة... آشنا به مذهب و مدرّس و جلیل القدر بود.»<sup>(۴)</sup>

---

۱- همان ۳۲/۱۹. ۲- سیر اعلام النبلاء ۲۴۱/۱۹.  
۳- المنتظم ۱۳۴/۱۷ حوادث ۵۰۷. ۴- سیر اعلام النبلاء ۳۱۳/۱۹.

( ۱۱۰ )

### روایت ابن اکفانی

وی أبو محمد هبة بن أحمد انصاری دمشقی متوفی سال ۵۲۴ بود که روایت او از اسانید حافظ بن عساکر فهمیده می شود.

ذهبی: «شیخ امام، محدث، صاحب فن، امین، سودمند در شام. أبو محمد... از او حدیث نقل کرده اند... ابن عساکر گوید: از او بسیار حدیث شنیدم. وی ثقه و ثبت و آگاه بود و به حدیث و جمع آوری آن توجه داشت... سلفی گوید: او حافظ، مكثر و ثقه و آگاه به تاریخ شام بود. نوشته های بسیار داشت...»<sup>(۱)</sup>

شرح حال وی در تعدادی از مصادر آمده است.

( ۱۱۱ )

### روایت ابن بناء

وی أحمد بن حسن بن أحمد بغدادی متوفی سال ۵۲۷ می باشد. روایت او از اسانید حافظ بن عساکر فهمیده می شود.

ذهبی: «شیخ، صالح، ثقه، تکیه گاه بغداد... أبو محمد جوهری و أبو الحسین بن حسنون نرسی و قاضی أبایعلی بن فراء از او حدیث شنید. سلفی و ابن عساکر و أبو موسی مدینی از او نقل حدیث کرده اند... او از بقایای ثقات بود...»<sup>(۲)</sup>

( ۱۱۲ )

### روایت زاهر بن طاهر

وی نیشابوری شحامی، متوفی سال ۵۳۳ است. روایت او از اسانید حافظ ابن

عساكر فهمیده می شود.

ذهبی: «شیخ عالم، محدث، مفید، معمر، مسند خراسان... شاهد... بسیار روایت کرد و نزد جماعتی به املاء حدیث و نقل و جمع آوری و به پیرایش آن پرداخت... روایت را دوست داشت. هنگامی که شیخ شد به مسافرت پرداخت و در بغداد و هرات و اصفهان و همدان و ری و حجاز و نیشابور حدیث بسیار روایت کرد... أبوسعده سمعانی گوید: او بسیار پر حدیث و آگاه بود، به قصد نقل روایت در مرو بر ما وارد شد. به همراه او به اصفهان رفتیم. جز نقل روایت شغل دیگری نداشت. مردم نزد او حاضر می شدند. به جمع آوری و نسخه برداری متون پرداخت. در مدّت کوتاهی تاریخ نیشابور را بر او قرائت کردم... ولی وی آشکارا در نماز سهل انگاری می کرد...»<sup>(۱)</sup>

### ( ۱۱۳ )

#### روایت امّ مجتبی

وی فاطمه علویه بنت ناصر اصفهانی متوفی سال ۵۳۳ است که روایتش از اسانید حافظ بن عساكر فهمیده می شود. او شیخه ابن عساكر و سمعانی بود، آنجا که ابن عساكر در شرح حال وی می گفت: «زن علویه، دارای عمر طولانی که در اصفهان از او حدیث نوشتم در سال ۵۳۳ از دنیا رفت.»<sup>(۲)</sup>

### ( ۱۱۴ )

#### روایت ابن زریق

وی أبو منصور عبدالرحمن بن اَبی غالب بغدادی قرّاز متوفی سال ۵۳۵ بود. روایت او از اسانید حافظ بن عساكر فهمیده می شود.

---

۲- التحبیر ۴۳۴/۲ به اختصار.

۱- سیر اعلام النبلاء ۹/۲۰.



اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۸۹

ذهبی: «شیخ جلیل ثقه... راوی تاریخ خطیب... مشیخه‌ای دارد که ابن عساکر و سمعانی از او روایت کرده‌اند... شیخ صالح و مهربان و سلیم القلب و دارای اخلاق نیکو، صبور بود که تنها به امری که به او مربوط می‌شد، اشتغال داشت... دارای سماع صحیح است که سمعانی و دیگران ثنای او را گفته‌اند.»<sup>(۱)</sup>

شرح حال او در:

المنتظم ۹/۱۰، الانساب - الزریقی، العبر ۹۵/۴، مرآة الزمان ۱۰۷/۸ آمده است.

### ( ۱۱۵ )

#### روایت اَبی القاسم بن سمرقندی

وی اسماعیل بن أحمد دمشقی بغدادی متوفی سال ۵۳۶ است که روایت او از اسانید حافظ بن عساکر و دیگران فهمیده می‌شود.

ذهبی: «شیخ امام محدث مفید مسند، سلفی و ابن عساکر و سمعانی از او نقل حدیث کرده‌اند و...»

سمعانی گوید: کتاب‌های بزرگان و اجزاء را بر او قرائت کردم. از ابوالعلاء عطار در همدان شنیدم که می‌گفت: هیچکس از شیوخ عراق و خراسان به پای اَبی القاسم بن مرقندی نمی‌رسند.

عمر بسطامی می‌گوید: اَبوالقاسم اسناد خراسان و عراق...

ابن عساکر می‌گوید: ثقه و دارای حدیث بسیار بود، صاحب اصول و راهنمای کتب بود...

سلفی گوید: او ثقه بود...»<sup>(۲)</sup>

۲- سیر اعلام النبلاء ۲۸/۲۰.

۱- سیر اعلام النبلاء ۶۹/۲۰.

( ۱۱۶ )

روایت اَبی الفتح هروی

وی عبدالملک بن اَبی القاسم عبدالله کروخی متوفی سال ۵۴۸ است. روایت او از اسانید حافظ کنجی فهمیده می شود.

ذهبی: «شیخ امام ثقه... سمعانی گوید: او شیخ صالح و خیر و دیندار و دارای سیره نیکو، راستگو و ثقه بود. من بر او قرائت کردم...»<sup>(۱)</sup>

شرح حال وی در المنتظم ۱۵۴/۱۰، تذکرة الحقاظ ۱۳۱۳/۴، الکامل فی التاريخ ۱۹۰/۱۱ یافت می شود.

( ۱۱۷ )

روایت اَبی سعد بن اَبی صالح

وی عبدالوهاب بن حسن کرمانی متوفی سال ۵۵۹ است که روایتش از اسانید حافظ بن عساکر فهمیده می شود.

ذهبی: «شیخ صالح معمر اَبوسعد... از ابوبکر بی خلف حدیث شنید... در زمان خود یکتا بود. سمعانی و... جماعتی از او حدیث نقل کرده اند. در سال ۵۵۹ از دنیا رفت.»<sup>(۲)</sup>

( ۱۱۸ )

روایت اَبی الخیر باغبان

وی محمد بن أحمد اصفهانی متوفی سال ۵۵۹ است. روایت او از اسانید حافظ بن عساکر فهمیده می شود.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۹۱

ذهبی: «شیخ معمر ثقه بزرگ... سمعانی و... از او نقل حدیث کرده‌اند و ابن نقطه می‌گوید: او ثقه و دارای سماع صحیح است...»<sup>(۱)</sup>

شرح حال وی در الوافی بالوفیات ۱۱۱/۲، النجوم الزهرة ۳۶۶/۶، العبر ۱۶۸/۴ دیده می‌شود.

( ۱۱۹ )

### روایت اَبی زَرعة مقدّسی

وی طاهر بن محمد بن طاهر شیبانی مقدّسی متوفی سال ۵۶۶ است و روایتش از اسانید حافظ کنجی فهمیده می‌شود.

ذهبی: «شیخ عالم مسند، راستگو، أبوزرعه... به بغداد آمد و در آنجا به نقل حدیث پرداخت. در کتب و اجزاء یگانه بود... سمعانی و ابن جوزی... و ابوبکر محمد بن سعید بن خازن و دیگران از او روایت کرده‌اند... ابن نجّار می‌گوید:... او شیخ صالحی بود...»<sup>(۲)</sup>

( ۱۲۰ )

### روایت ابن شاتیل

وی ابوالفتح عبیدالله بن عبدالله بغدادی دبّاس متوفی سال ۵۸۱ است که روایتش از اسانید حافظ کنجی فهمیده می‌شود.

ذهبی: «شیخ جلیل مسند معمر... عمری طولانی کرد و یگانه بود. برای کسب علم از او به سوی او بار سفر می‌بستند... علوّ اسناد به وی منتهی شد... سمعانی و

۲- سیر اعلام النبلاء ۵۳/۲۰.

۱- همان ۳۷۸.

ابن أخضر و شیخ موفّق و... از او نقل حدیث کرده‌اند.»<sup>(۱)</sup>

### ( ۱۲۱ )

#### روایت ابن أخضر

وی عبدالعزیز بن اُبی نصر محمود جنابذی بغدادی متوفی سال ۶۱۱ می‌باشد روایتش از اسناد حافظ کنجی فهمیده می‌شود.

ذهبی: «امام عالم محدّث حافظ معمر مفید عراق... به تصنیف و جمع آوری حدیث پرداخت. از نزدیکان خود حدیث نوشت. نزدیک به ۶۰ سال به نقل حدیث پرداخت. ثقه و دارای فهم و دین دار و خیر و عقیف بود...» سپس وثاقت او را از ابن نقطه و ابن نجار و... نقل کرده است.<sup>(۲)</sup>

شرح حال او در بسیاری از کتب رجال و تاریخ مانند الکامل ۱۲/۱۲۶، تذکره الحفاظ ۴/۱۳۸۳، النجوم الزّهرة ۶/۳۱ و... آمده است.

### ( ۱۲۲ )

#### روایت مراتبی

وی ابو غالب منصور بن أحمد خلّال بنت معوّج متوفی سال ۶۴۳ می‌باشد، روایت او از اسانید حافظ کنجی دانسته می‌شود.

ذهبی: «شیخ ابو غالب... حدیث شنید از... مجد الدین بن عدیم از او نقل کرده و فخر بن عساکر به صورت اجازه از وی روایت می‌کند. ابوالمعالی ابن بالسی و قاضی حنبلی و عیسی مظعم و ابن سعد و أحمد بن شحنة و شش فقیه واسطی از وی نقل

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۹۳

حدیث کرده‌اند. در جمادی الآخر سال ۶۴۳ وفات نمود.»<sup>(۱)</sup>

شرح حال او در العبر ۱۸۱/۵، النجوم الزهرة ۳۵۵/۶ و سایر کتب آمده است.

### ( ۱۲۳ )

#### روایت ابن خازن

وی ابوبکر محمد بن سعید بن موفّق نیشابوری بغدادی متوفی سال ۶۴۳ می‌باشد، روایتش از اسانید حافظ کنجی فهمیده می‌شود.

ذهبی: «شیخ جلیل صالح مسند... از أبازرعه مقدسی حدیث شنید و... از او نقل حدیث کرد... شیخ باتقوا و متدین، خوش هیأت بود...»<sup>(۲)</sup>

شرح حال او در تاریخ بغداد ابن دبیشی ۲۸۳/۱، النجوم الزهرة ۳۵۵/۶، العبر ۱۷۹/۵ آمده است.

### ( ۱۲۴ )

#### روایت باذرائی

وی ابو محمد عبدالله بن محمد بن حسن بغدادی متوفی سال ۶۵۵ است روایت او در اسانید حافظ کنجی به چشم می‌خورد.

ذهبی: «امام قاضی القضاة... ابوشامه می‌گوید: او فقیه و عالم و دیندار و متواضع و خوش اخلاق و گشاده رو بود...»<sup>(۳)</sup>

شرح حال وی در طبقات السبکی ۱۵۹/۸، البداية و النهاية ۱۹۶/۱۳، ذیل مرآة الزمان ۷۰/۱ - ۷۲، العبر ۲۲۳/۵ آمده است.

---

۲- همان ۱۲۴.

۱- همان ۲۳.۲۲.

۳- سیر اعلام النبلاء ۳۳۲/۲۲.

( ۱۲۵ )

### روایت ابن کثیر

اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی متوفی سال ۷۷۴ است.

ابن کثیر می‌گوید:

«حدیث طبر: این حدیثی است که عده‌ای دریاہ آن نوشته‌اند. طرق متعددی دارد که دربارهٔ تمامی آنها بحث است. و ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

ترمذی می‌گوید: سفیان بن وکیع از عبدالله بن موسی از عیسی ابن عمر از سدی از انس نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر ﷺ مرغی بود. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس علی آمد و با او آن را خورد.

ترمذی سپس می‌گوید: این حدیث غریب است و ما جز از سدی طریق می‌شناسیم. البته از طرق دیگری از انس نقل شده است.

نیز ابویعلی این حدیث را از حسن بن حماد از مسهر بن عبدالملک از عیسی بن عمر نقل کرده است. ابویعلی می‌گوید: قطن بن بشیر از جعفر بن سلیمان ضبعی از عبدالله بن مثنی از عبدالله بن انس از انس نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا ﷺ کبک بریانی به همراه نان و چیزهای دیگر هدیه شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. عایشه گفت: خدایا او را پدر من قرار ده. حفصه گفت: خدایا او را پدر من قرار ده. انس گفت: خدایا او را سعد بن عبادۀ قرار ده. انس گوید: حرکتی را بر آستانه در شنیدم. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. پس بازگشت. دوباره صدای حرکتی را بر آستاد شنیدم. خارج شدم. دیدم علی بر در است. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. علی دوباره بازگشت. مجدداً صدای حرکتی را بر در شنیدم. علی سلام کرد و رسول خدا ﷺ صدای او را شنید فرمود: نگاه کن کیست؟ بیرون آمدم دیدم علی است. به سوی رسول خدا ﷺ آمدم و به ایشان خبر دادم. فرمود: اجازه ورود به علی بده، به او اجازه دادم پس داخل شد. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا

هرکه علی را دوست دارد دوست بدار.»

حاکم در مستدرک خود این حدیث را از ابی علی حافظ از محمد بن احمد صفار و حمید بن یونس زیات، هر دو از محمد بن احمد عیاض از ابی غسان احمد بن عیاض از ابی خطیب از یحیی بن حسان از سلیمان بن بلال از یحیی بن سعید از انس روایت کرده است. ولی این سندی غریب است. حاکم می‌گوید: این حدیث طبق شرط بخاری و مسلم صحیح است و لذا در این مطلب تأمل است. زیرا ابا علامه محمد بن احمد بن عیاض شناخته شده نیست. ولی این حدیث را جماعتی از او به نقل از پدرش نقل کرده‌اند، از کسانی که حدیث را از او نقل کرده است ابوالقاسم طبرانی مکی باشد. سپس می‌گوید: نقل او از پدرش متفرد است. و خدا دانایتر است. حاکم می‌گوید: بیش از سی نفر حدیث را از انس نقل کرده‌اند. شیخ ما حافظ کبیر ابو عبدالله ذهبی گوید:

ثقه است و اسناد به او صحیح می‌باشد، حاکم سپس گوید: روایت از طریق علی و ابی سعید و سفینه صحیح است. ولی شیخ ما ابو عبدالله می‌گوید: نه به خدا چیزی از آن صحیح نیست.

و نیز حاکم آن را از طریق ابراهیم بن ثابت قصار - که مجهول است - از ثابت بنانی از انس نقل می‌کند که گفت: محمد بن حجاج وارد شد و شروع به سب علی نمود. انس گفت: از سب علی سکوت کن. سپس حدیث بلندی را نقل نموده است که سند و متن آن منکر است. حاکم در مستدرک جز این دو حدیث را نیاورده است. سپس حدیث را از ابن ابی حاتم از عمار بن خالد واسطی از اسحاق ازرق از عبدالملک بن ابی سلیمان از انس نقل کرده است. که این سند از سند حاکم بهتر می‌باشد.

و نیز عبدالله بن زیاد ابوالعلاء از علی بن زید از سعید بن مسیب از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی بریان هدیه شد. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من از این مرغ بخورد. سپس حدیث را به همان ترتیب ذکر کرده است.

محمد بن مصفی از حفص بن عمر از موسی بن سعید از حسن از انس حدیث را روایت می‌کند.

و نیز علی بن حسن شامی از خلیل بن دعلج از قتاده از انس مانند آن را نقل می‌کند. احمد بن یزید ورتنیس از زهیر از عثمان طویل از انس سپس حدیث را ذکر می‌کند.

عبیدالله بن موسی از سکین بن عبدالعزیز از میمون اَبی خلف از انس بن مالک حدیث را نقل می‌کند. دارقطنی می‌گوید: این حدیث نقل سکین بن عبدالعزیز از میمون اَبی خلف متفرد است.

حجاج بن یوسف بن قتیبه از بشر بن حسین از زبیر بن عدی از انس حدیث را روایت می‌کند.

ابن یعقوب اسحاق بن فیض از مضاء بن جارود از عبدالعزیز بن زیاد نقل می‌کند که حجاج بن یوسف، انس بن مالک را از بصره طلبید و از او درباره علی بن اَبی طالب پرسید. گفت: به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرغی هدیه شد. حضرت دستور به طبخ و پختن آن را دادند پس فرمودند: خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من آن را بخورد. و حدیث را ذکر می‌کند.

خطیب بغدادی می‌گوید: حسن بن اَبی بکیر از ابوبکر محمد بن عباس بن نجیح از محمد بن قاسم نحوی ابو عبدالله از ابو عاصم از اَبی الهندی از انس حدیث را برای ما نقل کرده است. سپس حدیث را ذکر می‌کند.

حاکم بن محمد از محمد بن سلیم از انس بن مالک حدیث را روایت می‌کند. ابویعلی می‌گوید: حسن بن حماد وراق از مسمر بن عبدالملک - بن سلع - ثقه - از عیسی بن عمر از اسماعیل سدّی نقل می‌کند که نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرغی بود. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس ابوبکر آمد ولی پیامبر ابوبکر را رد کرد. سپس عمر آمد ولی پیامبر او را نیز رد کرد. سپس عثمان آمد او را هم رد کرد. بعد از آن علی آمد که پیامبر به او اجازه ورود دادند.



ابوالقاسم بن عقده می‌گوید: محمد بن أحمد بن حسن از یوسف بن عدی از حماد بن مختار کوفی از عبدالملک بن عمیر از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد. و در حضور آن حضرت گذاشته شد. فرمود: خداوندا محبوب ترین بندگانت نزد خود را بیاور تا با من مرغ را بخورد. در این هنگام علی آمد و در را کوبید. گفتم: کیست؟ گفت: علی هستم. گفتم: رسول خدا مشغول کاری است این موضوع سه بار تکرار شد. علی بار چهارم آمد و با پای خود به در زد و داخل شد. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیز مانع تو شد؟ گفت: سه بار است که می‌آیم ولی انس مانع من می‌شود. پیامبر ﷺ فرمود: انس چه چیز تو را بر این کار واداشت. گفتم: دوست داشتم او مردی از قوم من باشد.

حاکم نیشابوری از عبدان بن یزید از یعقوب دقدق از ابراهیم بن حسین شامی از ابی توبه ربیع بن نافع از حسین بن سلیمان از عبدالملک بن عمیر از انس حدیث را نقل می‌کند سپس حاکم می‌گوید: این حدیث را جز به این اسناد ننوشتیم.

ابن عساکر هم حدیث را از حرث بن نبهان از اسماعیل - مردی از اهل کوفه - از انس بن مالک نقل می‌کند. و غیر از حفص بن عمر مرقانی از حکم بن شبیر بن اسماعیل ابی سلیمان - برادر اسحاق بن سلیمان رازی - از عبدالملک بن ابی سلیمان از انس حدیث را نقل می‌کند. و نیز از طریق سلیمان بن قرم از محمد بن علی سلمی از ابی حذیفه عقیلی از انس حدیث را روایت می‌کند.

أبو یعلی می‌گوید: أبوهشام از ابن فضیل از مسلم ملائی از انس حدیث می‌کند که گفت: ام ایمن به رسول خدا ﷺ مرغ بریانی هدیه کرد. پیامبر فرمود: خدایا آن کس را که او را دوست داری نزد من بیاور؛ تا با من از این مرغ بخورد. انس گوید: در این هنگام علی آمد و اجازه خواست. گفتم: پیامبر مشغول کاری است. علی رفت ولی دوباره بازگشت و اجازه خواست. گفتم: پیامبر مشغول کاری است. دوباره بازگشت و اجازه خواست. پیامبر ﷺ صدای او را شنید. و فرمود: به او اجازه بده. پس علی داخل شد - در حالی که مرغ نزد پیامبر بود - او هم از آن خورد و خدا را سپاس گفت. این‌ها طرق متعددی از انس بن مالک است که در هر کدام از آنها ضعف و اشکال وجود دارد.

شیخ ما ابو عبدالله ذهبی - در کتابی که در باره این حدیث جمع آوری کرده، بعد از آوردن طرق متعددی که برخی را ذکر کردیم - می‌گوید: این حدیث از طرق باطل یا غیر معتبر از طریق افراد زیر نقل شده است: حجاج بن یوسف، ابی عاصم خالد بن عبید، دینار ابی کیسان و زیاد بن محمد ثقفی و زیاد عبسی و زیاد بن منذر و سعد بن میسره بکری و سلیمان تیمی و سلیمان بن علی امیر و سلمة بن وردان و صباح بن محارب و طلحة بن مصرف و ابی زناد و عبدالاعلی بن عامر و عمر بن راشد و عمر بن ابی حفص ثقفی ضریر و عمر بن سلیم بجلي و عمر بن یحیی ثقفی و عثمان طویل و علی بن ابی رافع و عیسی بن طهمان و عطیه عوفی و عباد بن عبدالصمد و عمار دهنی و عباس بن علی و فضیل بن غزوان و قاسم بن جندب و کلثوم بن جبر و محمد بن علی باقر و زهری و محمد بن عمرو بن علقمه و محمد بن مالک ثقفی و محمد بن جحاده و میمون بن مهران و موسی الطویل و میمون بن جابر سلمی و منصور بن عبدالحمید و معلی بن انس و میمون ابی خلف جراف. و گفته شده: ابو خالد و مطر بن خالد و معاویة بن عبدالله بن جعفر و موسی بن عبدالله جهنی و نافع مولی بن عمر و نضر بن انس بن مالک و یوسف بن ابراهیم و یونس بن حیان و یزید بن سفیان و یزید بن ابی حبیب و ابی ملیح و ابی الحکم و ابی داوود سبیعی و ابی حمزه واسطی و ابی حذیفه عقیلی و ابراهیم بن هدبة.

بعد از ذکر تمام روایان می‌گوید: تعداد همه روایان، نود و اندی هستند که نزدیکترین آنها غریب و ضعیف‌اند، و بدترین آنها طرق مختلف است و غالب آن طرق واهی است.

از طریق سفینه خادم رسول خدا ﷺ نیز حدیث روایت شده است. ابوالقاسم بغوی و ابویعلی موصلی هر دو گفتند که قواری از یونس بن ارقم از مطیر بن ابی خلد از ثابت بجلي از سفینه خادم رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که گفت: زنی از انصار دو مرغ در میان دو قرص نان هدیه آورد - در خانه غیر من و انس کسی نبود - در این هنگام رسول خدا ﷺ آمد و درخواست غذا نمود. گفتم: ای رسول خدا، زنی از انصار برای شما هدیه‌ای آورده است. دو مرغ را نزد ایشان بردم. حضرت ﷺ فرمودند: خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و رسولت را بیاور. در

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۴۹۹

این هنگام علی بن ابی طالب آمد و در را آرام کوبید. گفتم: کیست؟ گفت: ابوالحسن. دوباره در زد و صدایش را بلند کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: کیست؟ گفتم: علی بن ابی طالب. فرمود: در را برایش باز کن. در را گشودم، پس او با رسول خدا ﷺ از دو مرغ خوردند تا تمام شد.

حدیث از ابن عباس نیز روایت شده است. ابو محمد یحیی بن محمد بن صاعد از ابراهیم بن سعید جوهری از حسین بن محمد از سلیمان بن قرم از محمد بن شعیب از داود بن عبدالله بن عباس از پدرش از جدش ابن عباس نقل کرد که گفت: مرغی نزد پیامبر ﷺ آورده شد. فرمود: خداوند اوردی را که خدا و رسولش او را دوست دارند نزد من بیاور. در این وقت علی آمد. پیامبر ﷺ فرمود: به سوی من بیا.

از شخص علی ع هم این حدیث روایت شده است. عباد بن یعقوب از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی از پدرش و او هم از پدرش از جدش از علی ع نقل می‌کند که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغی هدیه شد که هوبره نام داشت - آن مرغ در حضور آن حضرت قرار داده شد - انس بن مالک حاجب و دربان پیامبر بود - در این هنگام پیامبر دست خود را به سوی خدا بلند کرد و فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. در این وقت علی آمد و اجازه خواست، انس به او گفت: رسول خدا مشغول کاری است، علی بازگشت. باز رسول خدا دعا را تکرار فرمود. علی آمد (و دوباره بازگشت). آن حضرت بار سوم دعا فرمود. این بار علی آمد و داخل شد. هنگامی که رسول خدا ﷺ را دید فرمود: به سوی من بیا و سپس با او آن مرغ را خورد. هنگامی که رسول خدا مرغ را خورد و علی ع بیرون رفت، انس گوید: به دنبال علی رفتم و گفتم: یا ابوالحسن برای من استغفار کن که من در قبال تو گناهی مرتکب شده‌ام. ولی من بشارتی برای شما دارم. پس علی را نسبت به آنچه رسول خدا ﷺ فرموده بود آگاه ساختم. علی ع خدا را سپاس گفت و برای من استغفار کرد و از من راضی شد. بشارت من به آن حضرت، گناه مرا از بین برد.

ابن عساکر از طریق عبدالله بن صالح کاتب الیث از ابن لهیعه از محمد بن منکدر

از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است.

و نیز از طریق ابوسعید خدری نقل شده - که حاکم آن را تصحیح کرده است - ولی اسناد آن مبهم بوده و در آن افراد ضعیف وجود دارند.

حبشی بن جنادة نیز حدیث را نقل کرده که آن هم صحیح نیست. یعلی بن مرّة هم حدیث را نقل کرده که اسناد به او ابهام دارد و شبیه آن، حدیث ابی رافع است که صحیح نیست.

عده‌ای درباره این حدیث نوشته‌های مستقلی جمع کرده‌اند که از جمله آنها ابوبکر مردویه و حافظ ابوطاهر محمد بن أحمد بن حمدان، در حدیثی که شیخ ما أبو عبدالله ذهبی، روایت نموده است. در این مورد مجلّدی در جمع طرق و الفاظ حدیث متعلّق به ابی جعفر بن جریر طبری مفسّر صاحب تاریخ دیدم و سپس در رد و تضعیف آن (از لحاظ سند و متن) مجلد بزرگی از قاضی ابوبکر باقلانی متکلم آگاه شدم.

خلاصه در صحّت این حدیث و با وجود کثرت طرق آن اشکال و تأمل است. و خدا داناتر است.»<sup>(۱)</sup>

## شرح حال او

شرح حال ابن کثیر و مدح وی در کتب زیر یافت می‌شود:

۱- الدرر الكامنة ۳۹۹/۱

۲- طبقات ابن قاضی شهبة ۱۱۳/۲

۳- طبقات الحفاظ ۵۲۹

۴- طبقات المفسّرين ۱۱۰/۱

---

۱- تاریخ ابن کثیر ۳۵۱/۷ - ۳۵۴.

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۵۰۱

این کتابها در مدح و ثناء و بزرگداشت و توثیق ابن کثیر است... و احتیاج به نقل آن نیست.

( ۱۲۶ )

### روایت عاقولی

وی محمد بن محمد بن عبدالله عاقولی متوفی سال ۱۷۹۷ است عاقولی روایت را چنین نقل می‌کند: «از انس نقل شد که گفت: نزد رسول خدا ﷺ مرغی بود. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. پس علی آمد و با او آن را خورد. ترمذی نیز حدیث را نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

عاقولی فقیه و محدث و ادیب است و کتابهایی دارد که از جمله آنها: الردّ علی الرافضه و شرح المشکاة و شرح منهاج بیضاوی و... می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

( ۱۲۷ )

### روایت هیشمی

نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی متوفی سال ۸۰۷ است.

وی می‌گوید:

«از انس بن مالک نقل شد که گفت: نزد رسول خدا ﷺ خدمت می‌کردم. روزی مرغ بریانی به آن حضرت تقدیم شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا

---

۱- الرصف فیما روی عن النبی من الفضل و الوصف: باب علی رضی الله عنه: ۳۶۹.

۲- بغیة الوعاة: ۹۷، شذرات الذهب ۳۵۱/۶ و سایر کتب.

محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس علی آمد و در را کوبید. انس گوید گفتم: کیست؟ گفت: علی. گفتم: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشغول کاری است. علی برگشت. رسول خدا مقداری از آن را تناول کرد و سپس فرمود: خداوند محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس علی آمد و در را محکم کوبید. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صدا را شنید و فرمود: ای انس کیست؟ گفتم: علی. فرمود: او را داخل کن. پس علی داخل شد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: از خدا سه بار خواستم تا محبوب‌ترین بندگان نزد او و من را حاضر کند تا با من از این مرغ بخورد. سپس علی گفت: ای رسول خدا من سه بار آمدم و هر بار انس مراد کرد. پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای انس چه چیز تو را بر آنچه کردی واداشت؟ گفت: من دوست داشتم که مردی از قوم من مشمول دعا شود. پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: مرد به خاطر دوستی قومش مورد ملامت نیست.

در روایت دیگر آمده است که: همراه رسول خدا در محوطه‌ای بودم که مرغی نزد ایشان آورده شد.

و در روایتی دیگر آمده که گفت: ام ایمن به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرغی بین دو قرص نان هدیه کرد. پس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد و فرمود: آیا چیزی برای خوردن نزد تو هست؟ ام ایمن مرغ را آورد.

می‌گویم: ترمذی قسمتی از حدیث را روایت کرده است.

طبرانی در الأوسط به اختصار و ابویعلی هم با اختصار بسیار حدیث را نقل می‌کنند. ولیکن ابویعلی اضافه می‌کند: پس ابوبکر آمد ولی پیامبر او را رد کرد. سپس عمر آمد و پیامبر او را رد کرد. سپس علی آمد که پیامبر به او اجازه داد. و در اسناد معجم کبیر حماد بن مختار آمده است که او را نمی‌شناسم. بقیه رجال آن، رجال صحیح اند.

در میان یکی از اسناد احمد بن عیاض بن ابی طیبة است که او را نشناختم بقیه رجال آن رجال صحیح اند. رجال ابی یعلی ثقه‌اند و در بعضی آنها ضعف است.

از انس بن مالک نقل شده که گفت: به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چند مرغ هدیه شد. آن را

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۵۰۳

بین همسرانش تقسیم کرد. به هریک از آنها سهمی رسید. پیامبر نزد یکی از همسرانش - صفیه یا دیگری - شب را به صبح رساند. صفیه مرغها را نزد آن حضرت آورد. پیامبر فرمود: خدایا محبوبترین بندگان را نزد من بیاور که با من از این مرغ بخورد. من گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده. در این هنگام علی رضی الله عنه آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انس ببین چه کسی پشت در است. نگاه کردم دیدم علی است. پس گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. سپس آمدم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستادم. دوباره فرمود: ببین پشت در کیست؟ دیدم علی است. این کار سه بار تکرار شد. سپس او وارد شد در حالی که به سوی پیامبر رفت، و من پشت او بودم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا تو را رحمت کند چه چیز مانع تو شد؟ گفت: سومین بار است که انس مرا رد می کند. گمان می کند که شما مشغول کاری هستید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفتم: ای رسول خدا دعای شما را شنیدم، دوست داشتم که او مردی از قوم من باشد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مرد قوم خود را دوست دارد. این را سه بار تکرار کرد.

این حدیث را بزّاز نقل کرده است که در میان راویان اسماعیل بن سلمان است که متروک می باشد.

و نیز از سفینه - که خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود - نقل شده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چند مرغ هدیه شد. یکی از آنها را برای حضرت آماده کردم. هنگامی که صبح شد، آن را نزد آن حضرت بردم. فرمود: این از کجاست؟ گفتم: از همان مرغ هایی است که دیروز آورده شد. فرمود: آیا نگفتم برای فردا غذایی ذخیره مکن؟ زیرا هر روز، روزی مخصوص خود را دارد؟ سپس فرمود: خدایا محبوبترین بندگان را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد. پس علی رضی الله عنه وارد شد. پیامبر فرمود: به سوی من بیا.

این حدیث را بزّاز و طبرانی به اختصار نقل کرده اند. رجال طبرانی جز فطر بن خلیفة رجال صحیح اند. البته او ثقة است.

از ابن عباس هم نقل شد که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغی آورده شد. فرمود:

خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور. در این هنگام علی آمد. پیامبر ﷺ فرمود: به سوی من بیا.

طبرانی این حدیث را نقل کرده است. و در آن محمد بن سعید است. سلیمان بن قرم درباره او نقل می‌کند که من او را نشناختم ولی بقیه رجال حدیث توثیق شده‌اند. ولی در آن ضعف وجود دارد.<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

در کتب رجالی از هیشمی با بزرگداشت و تجلیل یاد می‌شود:

سیوطی: «هیشمی حافظ... حافظ ابن حجر می‌گوید: او شخصی خیر و مردی آرام و اخلاقی سلیم بود. در مقابل منکر به شدت می‌ایستاد. قیام در شب را ترک نمی‌کرد...»<sup>(۲)</sup>

سخاوی: «در دین و تقوی و زهد و روی آوردن به علم و عبادت عجیب بود... آن‌گاه کلمات بزرگان مانند ابن حجر، حلبی، فاسی و ابن خطیب ناصریه و أفقهسی را درباره هیشمی نقل می‌کند و سپس می‌گوید:

«مدح و ثنا درباره دینداری و زهد و ورع هیشمی بسیار زیاد است، بلکه همه بر آن اتفاق نظر دارند...»<sup>(۳)</sup>

(۱۲۸)

### روایت جزری

ابوالخیر شمس الدین محمد جزری شافعی متوفی سال ۸۳۳ می‌باشد که روایت او از روایت عصامی فهمیده می‌شود.

---

۱- مجمع الزوائد ۱۲۵/۹ - ۱۲۶. ۲- طبقات الحفاظ ۵۴۱.

۳- الضوء الأمامی ۲۰۰/۵.



## شرح حال او

شرح حال وی و مدح و ثناء بسیار بر او در کتب زیر دیده می شود:

۱- انباء الغمر ۳/۴۶۷

۲- البدر الطالع ۲/۲۵۷

۳- شذرات الذهب ۷/۳۰۴

( ۱۲۹ )

## روایت مغربی

وی محمد بن محمد متوفی سال ۱۰۹۴ است.

درباره حدیث طیر می گوید: «از انس: نزد پیامبر ﷺ مرغی بود - فرمود: خدایا محبوب ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. پس علی آمد و با پیامبر آن را خورد. این حدیث نقل از ترمذی است.

رزین می افزاید انس گفت: یا علی، برای من استغفار کن. در برابر آن برای شما بشارتی دارم. علی علیه السلام برای من استغفار کرد و من کلام پیامبر ﷺ را به آن حضرت بر دادم.»<sup>(۱)</sup>

## شرح حال او

محبی «امام جلیل، محدث ذوفنون، یگانه دنیا در علوم، جمع کننده بین منطوق و مفهوم علم، آگاه به معلوم و مجهول آن، در سال ۱۰۳۷ به دنیا آمد... از شیخ ما مرحوم عبدالقادر بن عبدالهادی - از کسانی بود که از مغربی حدیث اخذ کرد و

---

۱- جمع الفوائد ۳/۲۲۰.

همراه او به روم سفر کرد و از ایشان بهره برد. وی را به اوصافی که به حدّ غلو می‌رسید می‌ستود - نقل شد که گفت: مغربی حدیث و اصول را در حدّ بسیار بالا می‌شناخت بطوری که در بین کسانی که ما درک کردیم مانند او را ندیدم... گروه بسیاری در مکه و مدینه و روم از او حدیث اخذ کرده‌اند. عده بسیاری او را مدح کرده و ستوده‌اند...»<sup>(۱)</sup>

(۱۳۰)

### روایت عصامی

وی عبدالملک بن حسین مکی متوفی سال ۱۱۱۱ است.

عصامی ذیل احادیث در شأن ابوالحسنین کرم الله وجهه (علی ع) می‌گوید:

«حدیث یازدهم: از انس رضی الله عنه نقل شد که گفت: نزد پیامبر مرغی بود که به ایشان هدیه شده بود. پیامبر خوردن آن را دوست داشت. سپس فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. پس علی آمد و با او آن را خورد. ترمذی و بغوی در المصابیح نیز این حدیث را نقل کرده‌اند. جزری هم آنرا نقل کرده و چنین می‌افزاید: سپس علی آمد و گفت: اجازه ورود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بده گفتم: اجازه نیست. علی بار دیگر آمد و من او را رد کردم. بالاخره دفعه سوم یا چهارم وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی چه چیز تو را از من بازداشت؟ یا چه چیز ورود تو را به تأخیر انداخت؟ علی ع گفت: من آمدم ولی انس مراد کرد انس خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. رسول خدا فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفتم: امید داشتم که مردی از انصار باشد. پیامبر فرمود: ای انس آیا در میان انصار مردی از علی بهتر وجود دارد؟ بخاری این حدیث

اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح / ۵۰۷

را نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

۱- شوکانی: البدر الطالع ۴۰۲/۱

۲- المرادی: سلک الدرر ۱۳۹/۳

(۱۳۱)

### روایت نابلسی

وی عبدالغنی بن اسماعیل متوفی سال ۱۱۴۳ است و حدیث را در کتاب خود «ذخائر الموارث ۱۲۸/۱» آورده است. شرح حال او در:

۱- نفحة الریحانه ۱۳۷/۲

۲- سلک الدرر ۳۰/۳

ذکر شده است.

(۱۳۲)

### روایت شبراوی

وی عبدالله بن محمد بن عامر متوفی سال ۱۱۷۱ می باشد.

شبراوی چنین نقل کرده است:

«حاکم (نیشابوری) از ثابت بنانی نقل می کند که: روزی انس بیمار بود. محمد بن

---

۱- سمط النجوم العوالی - فضائل علی حدیث ۱۱.

حجاج به همراه اصحابش به عیادت او آمدند. بین آنان گفتگو در گرفت تا این که سخن از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شد. ابن حجاج از او بدگویی کرد. انس گفت: این کیست؟ او را نزد من بنشانید، سپس او را نشانند. گفت: ای فرزند حجاج می بینم که از علی بن ابی طالب بدگویی می کنی. به خدایی که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به حق مبعوث کرد، من خادم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم. روزی ام ایمن مرغی را آورد. آن را در حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذاشت. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ام ایمن این چیست؟ گفت: مرغی است که گرفته ام و آن را برای شما آماده کرده ام. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدایا محبوب ترین بندگان نزد خودت و من را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. در این هنگام صدای در آمد. فرمود: انس ببین کیست؟ گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده. پس رفتم و دیدم علی پشت در است. گفتم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشغول کاری است. آنگاه بازگشتم و در جای خود ایستادم. زمانی نگذشت که علی دوباره در زده شد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بنگر چه کسی پشت در است. گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده. رفتم دیدم علی است. گفتم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشغول کاری است و بار دیگر بازگشته و در جای خود ایستادم. زمان کوتاهی گذشت و دوباره صدای در آمد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: انس او را داخل کن که تو اولین کسی نیستی که قوم خود را دوست دارد. او از انصار نیست، رفتم و علی را وارد کردم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای انس، مرغ را نزد علی بگذار. من هم آن را گذاشتم و هر دو از آن خوردند.

ابن حجاج گفت: آیا این ماجرا در حضور تو اتفاق افتاد؟ گفتم: آری. گفت: با خدا عهد می کنم که بعد از این از علی بدگویی نکنم، و نیز از کسی نشنوم که از علی بد گوید، الا آنکه رویش را سیاه کنم.»<sup>(۱)</sup>

## شرح حال او

شبراوی: محدث فقیه اصولی، متکلم، ادیب و متولی مشیخه جامع الأزهر بود.

کتابهایی دارد از جمله: الأتحاف بحبّ الاشراف. (۱)

( ۱۳۳ )

### روایت عبدالقادر بدران

عبدالقادر حنبلی متوفی سال ۱۳۴۶، صاحب تهذیب تاریخ دمشق.

وی در شرح حال حمزة بن حراس حدیث را روایت کرده و چنین می‌گوید:

«... قشیری می‌گوید: انس بن مالک نقل نموده که مدتی در خدمت پیامبر ﷺ بودم. روزی از ایشان شنیدم که فرمود: خدایا کسی را که ما او را دوست داریم و او هم، تو و پیامبرت را دوست دارد، و پیامبرت هم او را دوست دارد، نزد ما حاضر کن. انس گوید: در آن زمان بیرون رفتم. علی بن ابی طالب را بر آستانه در دیدم. علی رضی الله عنه گفت: به من اجازه ورود بده. من اجازه ندادم. در روایتی آمده است که: سه بار این ماجرا تکرار شد. سرانجام علی رضی الله عنه بدون اجازه وارد شد. پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی ورود تو را به تأخیر انداخت، ای علی؟ گفت: ای رسول خدا، هرگاه آمدم که وارد شوم، انس مانع من شد. فرمود: ای انس چرا مانع علی شدی؟ انس گفت: ای رسول خدا، هنگامی که دعای شما را شنیدم دوست داشتم که مردی از قوم من بیاید و دعا در حق او باشد. پیامبر ﷺ فرمود: محبت به قوم تا زمانی که به دشمنی دیگران نینجامد به انسان ضرر نمی‌رساند.» (۲)

### شرح حال او

کنّاله: «وی، فقیه، اصولی، ادیب، اهل نظم و نثر، مورّخ، در همه علوم شرکت داشت، از کتابهای بسیار او...» (۳)

۱- سلک الدرر ۱۰۷/۳، معجم المؤلفین ۱۲۴/۶ از آن نقل کرده است.

۲- تهذیب تاریخ دمشق ۴۴۳/۴. ۳- معجم المؤلفین ۲۸۳/۵.

( ۱۳۴ )

### روایت بهجت افندی

متوفی سال ۱۳۵۰ وی حدیث طبر را در (تاریخ آل محمد، ص ۱۳۸) نقل کرده و آن را به فارسی ترجمه کرده و معنا و مدلول آن را بیان نموده است.

( ۱۳۵ )

### روایت منصور ناصف

شیخ منصور علی ناصف متوفی سال ۱۳۷۱ از علماء الأزهر است. وی می‌گوید:  
«از انس رضی الله عنه نقل شد که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغی بود، فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس علی آمد و با او آن را خورد.»

در شرح حدیث می‌گوید:

«طبق این حدیث علی رضی الله عنه محبوب‌ترین بندگان نزد خدای متعال است.»

### شرح حال او

برای آگاهی بر شخصیت علمی این مرد و مزایای کتاب وی، نگاهی بر تقریظهای صادره از علمای زمانش که در مقدمه کتاب چاپ شده است کافی است.

\* \* \*

## **بررسی و پاسخ:**

### **ادعاهای کابلی و دهلوی پیرامون**

### **سند حدیث طبر**





## دهلوی:

«حدیث چهارم، حدیثی است که انس آن را روایت کرده است که: نزد پیامبر ﷺ مرغی بود که برای آن حضرت طبخ شده یا به آن حضرت هدیه شده بود. سپس فرمود: خدایا محبوب‌ترین مردم را نزد من بیاورتا با من از این مرغ بخورد پس از آن علی نزد آن حضرت حاضر شد.»

## تصرفات دهلوی در حدیث و فریبکاری او در نقل آن

### می‌گوییم:

دهلوی در این جا فریبکاری و انحرافات دارد که به آن اشاره می‌کنیم:

۱) کاملاً واضح است که علماء امامیه مانند شیخ مفید و ابن شهر آشوب و امثال این دو تواتر این حدیث را ثابت کرده و بیانات و تقریراتی در این باره دارند. پس لازم بود دهلوی به تواتر این حدیث - از امامیه و حتی با رد آن بعد از نقل تواتر - اشاره نماید. اعراض او از این کار جز فریفتن عوام هم عقیده‌اش چیز دیگری نیست تا مبادا تواتر حدیث به ذهن یکی از آنها خطور کند یا تواتر به گوش آنان برسد، اگرچه نقل از امامیه باشد.

در حالی که ثبوت تواتر حدیث - بر حسب بیانات پیشوایان اهل سنت - بلکه قطعیت صدور آن و مساوی بودن آن با آیه قرآن از این لحاظ (قطعیت صدور) - طبق بیان خود دهلوی، به طوری که قبلاً اشاره شد نقاب از فریبکاری دهلوی بر می‌دارد... ولی خدا حق را به کلمات خود احقاق می‌کند.

۲) این عبارت «آنچه انس روایت کرده است»، خدعه و نیرنگ دیگری است - زیرا وی - به علت عناد و تعصب می‌خواهد وانمود کند که نقل این حدیث منحصر به انس بن مالک است و کس دیگری از اصحاب پیامبر ﷺ آن را روایت نکرده است.

ولی همان طور که اطلاع یافتند، حدیث از تعدادی از صحابه به نقل از رسول گرامی ﷺ نقل شده است که عبارتند از:

- ۱- امیر المؤمنین علیؑ
- ۲- انس بن مالک
- ۳- عبدالله بن عباس
- ۴- ابوسعید خدری
- ۵- سفینه خادم رسول خدا ﷺ
- ۶- سعد بن ابی وقاص
- ۷- عمرو بن عاص
- ۸- ابوالطفیل عامر بن واثله
- ۹- یعلی بن مرّة

ادعاهای کابلی و دهلوی پیرامون سند حدیث طبر / ۵۱۵

گمان نشود که شاید دهلوی به خاطر این که طرق اکثر نقل‌ها به انس منتهی می‌شود، حدیث را تنها به او منسوب کرده است و مرادش حصر نقل روایت از او نیست. زیرا صریح عبارت او در فتوایی که از وی در گذشته نقل شده چنین است که حدیث طبر در همه طرق، تنها بر انس بن مالک وابسته است...

(۳) علاوه بر آن، همچنانکه قبلاً گذشت وی کثرت طرق این حدیث و وجوه نقل از انس را نیز کتمان کرده است.

(۴) مضافاً بر همه مطالب گذشته، دهلوی - الفاظ کامل حدیث انس بن مالک - را که در اسناد حدیث از نظر گذشت - نیاورده است.

(۵) دهلوی همین لفظی را هم که آورده است تقطیع و تغییر داده است... به طوری که در هیچ یک از کتب فریقین حدیث طبر را به این لفظ نیافتیم... بلکه حتی لفظ او با لفظ کابلی که ادعا می‌کند کتابش همانند کتاب او است، مطابقت ندارد... عبارت کامل کابلی چنین است:

«چهارم: حدیثی که از انس بن مالک آن را روایت کرده است. که نزد پیامبر ﷺ مرغی بود که برای ایشان طبخ شده بود. سپس فرمود: خدایا محبوبترین مردم نزد خود را بیاور تا با من آن را بخورد. پس علی آمد و با او آن را خورد.

این مطلب باطل است زیرا حدیث ساختگی و جعلی است. شیخ علامه امام اهل حدیث شمس الدین ابو عبدالله محمد بن أحمد دمشقی ذهبی در خلاصه‌اش می‌گوید: مدّت زمان درازی می‌پنداشتم که از حاکم (نیشابوری) پرسندیده نبود حدیث طبر را در مستدرک خود بیاورد. ولی هنگامی که بر کتاب تعلیق زدم، دیدم، این حدیث از احادیث جعلی است که در این کتاب آمده است. از کسانی که بر جعلی بودن حدیث تصریح کرده است، شمس الدین جزری می‌باشد. و علاوه بر آن، این حدیث بر مدّعا صراحت ندارد. زیرا محبوبترین خلق نزد خدا، لازم نیست صاحب زعامت کبری باشد. مانند بیشتر انبیاء و رسل که محبوبترین خلق بوده‌اند ولی صاحب ریاست بر مردم نبوده‌اند. یعنی اگر علی ع محبوبترین مردم

باشد منافاتی ندارد که زعامت مردم با ابوکریا عمر باشد.

و نیز احتمال دارد خلفاء در آن وقت در مدینه حاضر نبوده باشند. و کلام پیامبر فقط شامل حاضرین بوده است نه غیر آنان. و اثبات حضور آنان بسیار مشکل است. و نیز احتمال دارد مراد این باشد که او از جمله محبوبترین مردم باشد. کما این که وقتی می‌گویند فلان شخص عاقل‌ترین و برترین مردم است، یعنی جزء عاقل‌ترین و برترین مردم است.

و نیز روایات درباره مرغ بریان مختلف ذکر شده است و با نام‌های متفاوتی ذکر شده است: در روایتی آمده که نحام است و در روایتی دیگر هوبره و در روایتی کبک ذکر شده است.

و نیز این احادیث بر فرض دلالت بر مدعی، یارای مقاومت در برابر روایات کتب صحاح را ندارد.»

سپس دهلوی جمله «یا به او هدیه شد» را اضافه کرده و جمله «سپس با او آن را خورد» را حذف کرده است. و نیز عبارت «فجاءه علی» را نیز تغییر داده است.

سپس دهلوی - به تبعیت کابلی - کلمه «احبّ الناس» را به جای «احبّ الخلق» آورده است... علت این تغییر و تبدیل از سوی آن دو چیست؟ در حالی که لفظ «احبّ الناس» در هیچ یک از طرق حدیث طبر نه طرق سابقین و نه لاحقین اهل سنت نیامده است... که الفاظ آنها در قسمت سند گذشت... همچنین این تعبیر را در هیچ یک از الفاظ حدیث طبر و مورد استدلال امامیه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و خلافت آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز نمی‌توان یافت!

این گونه تبدیلات و تصرّفات و تحریفات برای شخصی مانند دهلوی که از بزرگان است، شایسته نیست، این روش تحریف‌کنندگان جاهل و مسلک فریبکاران شرور است... و خداوند است که انسان را از انحرافات حفظ می‌کند.

## اختلافات در نوع طبر به حدیث ضرری نمی زند

این که می گوید:

«روایات در مرغ بریان مختلف است. در روایتی نحام آمده و در روایتی آمده که مرغ هوبره بوده و در روایتی کبک آمده است»

می گویم:

نمی دانم دهلوی از ذکر اختلاف روایات درباره مرغ بریان!! چه قصدی دارد؟ اگر منظورش این است که این مطلب در کلمات علماء امامیه است، که کذب محض و دروغ است. اگر می خواهد کثرت تتبع خود را در حدیث و احاطه اش را بر الفاظ این حدیث ثابت کند. که این باب سرزنش و عیب را بر او می گشاید. زیرا معنای آن، این است که او به طرق بسیار و الفاظ متعدّد حدیث اطلاع دارد. ولی با اینحال از همه آنها به خاطر عناد با حق و اهل آن، اعراض کرده است اگرچه این اختلاف را بیهوده ذکر کرده است و با شأن وی مخالفت دارد.\* به خصوص در این کتاب که به نحو اختصار و ایجاز - به ادعای طرفدارانش - نوشته شده است.

ولی حقیقت این است که او این مطلب را مانند سایر مطالب خود از کابلی گرفته است. کلام کابلی چنین است: «زیرا روایات درباره مرغ بریان مختلف است. روایتی نحام ذکر کرده، و در روایتی آمده که هوبره بوده است و در روایتی دیگر گفته که کبک است.»

تفاوت کابلی و دهلوی در این است که کابلی این اختلاف را در بحث وجوه ابطال - به پندار خود - آورده است، ولی گویی دهلوی از این که این مطلب را در آن قسمت بیاورد، شرم کرده است، گرچه نتوانسته خود را نگه دارد و کلاً از آن صرف نظر کند.

---

\* ذکر این مطلب که پرنده چه نام هائی داشته است، یک مطلب بیهوده ای است چرا که اصولاً نمی توان انتظار داشت راوی، نام پرنده را به دقت بداند.

### صرف اختلاف روایات مجوّز تکذیب اصل حدیث نمی‌شود

به هر حال، استناد به اختلاف روایات در مرغ بریان، به عنوان قدح و عیب بر اصل حدیث، حاکی از جهل به طریقه علمای حدیث یا تجاهل نسبت به آن است. زیرا علما در اینگونه موارد، حدیث را از اصل تکذیب ننموده، و واقعه‌ای را که روایات از آن خبر می‌دهند، انکار نمی‌کنند. بلکه در این مورد به روش‌های مختلف بین نقل‌های مختلف جمع می‌کنند. بر این اساس در حدیث طبر نیز جمع بین روایات مختلف انجام می‌شود...

در این جا می‌توان بعضی از موارد جمع را در کتب حدیث بعنوان مثال ذکر نمود:

حافظ ابن حجر - بعد از ذکر احادیث مختلف درباره ماجرای پرتاب خاک توسط پیامبر ﷺ بر چهره کفار در روز حنین - که در بعضی روایات آمده - که حضرت به صورت آنان شن و در برخی دیگر آمده که خاک پرتاب کرد، و در سومی آمده که پیامبر از مرکب خود پیاده شده و شخصاً خاک یا شن برداشتند و در نقل چهارم آمده که ایشان از شخص دیگری طلب شن یا خاک کردند. و در این که چه کسی خاک یا شن را به دست پیامبر داد، اختلاف شده است. در برخی آمده که ابن مسعود و در نقلی دیگر آمده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است - چنین می‌گوید:

«بین این احادیث این گونه جمع می‌شود که آن حضرت اولاً به شخصی که همراه خود بود، فرمود: مقداری خاک به من بده و او این کار را کرد. و آنگاه پیامبر آنرا به سمت کفار پرتاب کرد. سپس از مرکب پیاده شده و این بار با دست خود خاک برداشته و آن را به سوی آنان پرتاب کرد. و احتمال می‌رود که در یکی از دفعات شن بوده و در دفعه دیگر خاک، و خدا داناتر است.»<sup>(۱)</sup>

حافظ ابن حجر در مثال دیگری از جمع روایات در شرح قول براء بن عازب می‌گوید: «ابوسفیان بن حارث لجام رأس استر سفید حضرت را گرفته بود.» این دومین حدیث در باب غزوه حنین در صحیح بخاری:

---

۱- فتح الباری - شرح صحیح بخاری ۲۶/۸.

ادعاهای کابلی و دهلوی پیرامون سند حدیث طبر / ۵۱۹

«در حدیث عباس در کتاب مسلم آمده که: در روز حنین نزد رسول خدا ﷺ بودم. من و ابوسفیان بن حارث همراه حضرت بودیم و از او جدا نشدیم. (ادامه حدیث)

در این حدیث آمده که مسلمانان به جنگ پشت کرده و فرار کردند. رسول خدا ﷺ بر آن شد که استر خود را به سوی کفار حرکت دهد. عباس می‌گوید: من لجام استر رسول خدا ﷺ را گرفته بودم که آن را به سوی خود می‌کشیدم سرعت نگیرد و ابوسفیان رکاب آن را گرفته بود.» (اختساب در اینکه چه کسی لجام را در دست داشت؟)

ابن حجر می‌گوید: «بین این روایات، این گونه می‌توان جمع کرد که ابتدا ابوسفیان زمام استر را گرفت، و هنگامی که پیامبر ﷺ به سمت مشرکان حرکت کرد، عباس ترسید و لجام استر را به سوی خود کشید و ابوسفیان رکاب را گرفت و لجام را برای عباس رها کرد که رعایت بزرگی عباس را کرده باشد، زیرا او عموی پیامبر بود.»<sup>(۱)</sup>

مثال دیگر:

شهاب الدین قسطنطینی<sup>(۲)</sup> در شرح سخن براء که: (رسول خدا ﷺ را بر استر سفیدش دیدم) که حدیث چهارم در باب غزوه حنین در صحیح بخاری است، می‌گوید:

«در کتاب مسلم در حدیث سلمة آمده است که پیامبر بر استرش شهباء سوار بود. از نظر ابن سعد و کسانی که از او نقل کرده‌اند آمده است که بر استرش دلدل بوده است. حافظ ابن حجر می‌گوید: در این مطلب تأمل است. زیرا دلدل را مقوقس به حضرت هدیه کرده بود. در صحیح مسلم در حدیث عباس آمده است: که حضرت بر استری سفید سوار بود که بروة بن نفاثة جذامی به آن حضرت هدیه کرده

---

۱- همان ۲۴.

۲- او أحمد بن محمد متوفی سال ۹۲۳ است، الضوء اللامع ۱۰۳/۲.

بود. قطب حلبی می‌گوید: احتمال دارد که آن روز پیامبر هر دو استر را سوار شده باشند. اگر ثابت شود که هر دو استر همراه حضرت بوده باشند. در غیر این صورت، آنچه در صحیح\* آمده، درست تر است.»<sup>(۱)</sup>

شامی<sup>(۲)</sup> می‌گوید: «هفتم - استر سفید. در کتاب مسلم از سلمة بن اکوع نقل شده که آن استر شهباء بوده است که حضرت بر آن سوار بوده‌اند و آنرا فروة - به فتح هاء و سکون راء و فتح واو و با ساء - بن نقاثة به آن حضرت هدیه کرده بود. در بعضی روایات مسلم آمده است: فروة بن نعامة - با عین و میم - که صحیح و معروف همان اولی (نقاثة) است.

از ابن سعد وعده‌ای که از او پیروی کرده‌اند، در کتاب المغازلی جمع آوری شده است تألیف کرده‌اند چنین آمده است که: پیامبر ﷺ بر استرش دلدل سوار بود، و در این مطلب تأمل است زیرا دلدل را مقوقس به آن حضرت هدیه کرده بود.

قطب می‌گوید: احتمال دارد که پیامبر ﷺ در آن روز هر دو استر را سوار شده باشند، و الا آنچه در صحیح آمده، درست تر است.»<sup>(۳)</sup>

مثال دیگر:

قسطلانی می‌گوید: «عمرو بن بحر أبو حفص باهلی بصری صیرفی از ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد از سفیان ثوری از ابو صخره جامع بن شداد محاربی از صفوان بن محرز مازنی از عمران بن حصین نقل می‌کند که گفت: روزی بنی تمیم نزد رسول خدا ﷺ آمدند. حضرت به آنان فرمود: ای ابن تمیم، شما را بشارت باد به بهشت. گفتند: حال که ما را بشارت می‌دهید، به ما مال و ثروت نیز بدهید. چهره رسول

---

\* - احتمالاً منظور صحیح مسلم است.

۱- ارشاد الساری - شرح صحیح بخاری ۴۰۳/۶.

۲- محمد بن یوسف صالحی متوفی سال ۹۴۲، شذرات الذهب ۲۵۰/۸، كشف الظنون ۹۷۸/۲.

۳- سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد ۳۴۹/۵.



ادعاهای کابلی و دهلوی پیرامون سند حدیث طبر / ۵۲۱

خدا ﷺ متغیر شد، پس از آن گروهی از اهل یمن - که اشعریون بودند - آمدند پیامبر ﷺ به آنها فرمود: ای اهل یمن این بشارت را شما بپذیرید، بنی تمیم آن را نپذیرفتند... گفتند: ای رسول خدا پذیرفتیم.

این حدیث در این جا به طور مختصر وارد شده و پیش از آن قبلاً به طور کامل در باب بدء الخلق نقل شده است.

در الفتح می‌گوید: درباره حدیث فوق اشکال شده است که آمدن بنی تمیم در سال نهم و آمدن اشعری‌ها قبل از آن و بعد از فتح خیبر در سال هفتم بوده است. چگونه چنین چیزی ممکن است. به جواب داده شده است که: (جمع دو روایت) احتمال دارد طائفه‌ای از اشعری‌ها بعد از آن هم آمده باشند.<sup>(۱)</sup>

مثال دیگر:

قسطلانی می‌گوید: محمد بن علاء بن کریب همدانی کوفی برای من و ابوذر حدیث کرد و گفت: ابواسامه حماد بن اسامة از برید بن عبدالله بن اُبی بردة از جدش اُبی بردة عامر بن اُبی موسی عبدالله بن قیس اشعری رضی الله عنه نقل کرد که گفت: چند تن از همراهانم مرا به سوی رسول خدا ﷺ فرستادند که از آن حضرت برای آنان در خواست مرکب - نمایم تا سوار شوند زیرا آنان در غزوه تبوک در سپاه حضرت همراه پیامبر بودند. گفتم: ای پیامبر خدا همراهان من، مرا سوی شما فرستادند تا به آنها مرکبی دهید. فرمود: به خدا شما را بر مرکبی سوار نمی‌کنم. من فرموده پیامبر را پذیرفتم در حالی که ایشان در آن زمان خشمگین بودند. آنگاه از اینکه پیامبر ما را از سوار شدن بر مرکب نهی فرموده بود، غمناک نزد یارانم بازگشتم. و می‌ترسیدم که پیامبر ﷺ بر من غضب کرده باشند. پس همراهانم را از گفته پیامبر ﷺ آگاه کردم. مدّت زیادی نگذشت بلال مرا صدا زد: ای عبدالله بن قیس من جواب دادم، گفت: نزد رسول خدا ﷺ برو که تو را می‌خواند. هنگامی که نزد حضرت رفتم، فرمود: این جفت شتر نر و این جفت شتر ماده را بگیر - شاید عبارت

---

۱- ارشاد الساری - شرح صحیح بخاری ۴۳۹/۶.

این دو شتر را سه بار (تا شش شتر) تکرار فرمودند - و راوی جهت اختصار دو بار آورده است. در روایت دیگر آمده است که: پیامبر دستور داد به ما پنج شتر بدهند. و لذا با این نقل مخالف است.

جمع دو روایت، حمل بر تعدّد می‌شود، یا این که پیامبر بعداً یکی بر پنج تا افزوده باشد، نقل تعداد مانع زیاد شدن بعدی نیست.»<sup>(۱)</sup>

حال باید گفت: تعجب از کابلی است - که اهل تتبع در نظرات است - که چگونه به صرف اختلاف روایات در نوع یا نام مرغ بریان، حدیث را مورد انکار و قدح قرار داده و از شیوه خادمین احادیث پیامبر اطلاع نداشتند که اینان در این گونه موارد، حدیث را بر تعداد بیشتر واقعه و تکرار آن حمل می‌کنند. خادمان حدیث نبوی اختلاف بسیاری از روایات را بر تعدّد واقعه حمل کرده و آن را حجت قاطعی بر نفی شبهات قرار می‌دهند. ای کاش می‌دانستم آیا کابلی بر این گفتار سخیف خود آگاه است و از کلام زشت و غلط خود توبه می‌کند، و یا برگناه خویش اصرار می‌ورزد و انصاف را بر کنار می‌نهد و بدین ترتیب بسیاری از روایات و احادیث را ابطال می‌کند و با عده زیادی از علماء و بزرگان مخالفت می‌ورزد؟!

**بطلان ادّعی «حکم اکثر محدّثین بر جعلی بودن حدیث»**

**دهلوی:**

«اکثر محدّثین می‌گویند این حدیث موضوع (ساختگی) و جعلی است.»

**می‌گویم:**

این یک دروغ آشکار و تهمت واضح است... زیرا همان طور که ملاحظه شد، راویان و ناقلان این حدیث در هر قرن، در کثرت به حدی رسیده است که در تواتر و

---

۱- ارشاد السّاری - شرح صحیح بخاری ۴۵۰/۶.

قطعیت صدور حدیث هیچگونه شکّی باقی نمی ماند...

همچنین... چنانکه قبلاً گفته شد حدیث طبر در صحیح ترمذی که یکی از صحاح ششگانه است نقل شده است و جمعی از بزرگان اهل سنت اجماع سابقین و لاحقین را بر صحّت احادیث منقول در این باره را نقل کرده اند... پس این حدیث نزد همه علمای اعلام بلکه قاطبه امت صحیح می باشد...

حال، آیا چنین ادّعایی از دهلوی را می توان تصدیق نمود؟ و آیا می توان گفت دهلوی نسبت به روایت، و راویانی که ذکر آنها گذشت، ناآگاه بوده است؟ در حالی که وی ادّعای پیشوایی و تبخّر در حدیث را دارد؟

لذا، این گفته دهلوی، چیزی جز عوام فریبی نیست. و گرنه قول به وضع و جعل حدیث را فقط به جزری و ذهبی منسوب نمی کرد. و ای کاش، نام چند نفر از این «بیشتر محدّثان» را که مدعی شده به جعل حدیث قائل هستند، ذکر می کرد.

حقیقت این است که دهلوی جز تکرار گفته ها و ادّعاهای کابلی حرف دیگری ندارد... ولی عجیب است در حالی که کابلی این ادّعا را فقط به دو نفر استناد داده، چگونه دهلوی «حکم اکثر محدّثین به وضع حدیث» را به آن افزوده است؟

بهر حال، قول به جعل حدیث چه متعلّق به دو نفر یا کمتر یا بیشتر باشد، از طرف فردی متعصّب و کوردل است که عناد و شقاوت بر او غلبه یافته و در ظلمت غلتیده و به گمراهی رسیده است. و در دشمنی زیاده روی کرده و ریسمان حیا را دریده است.

**نسبت دادن جعل حدیث به «جزری»**

**دهلوی می گوید:**

«از کسانی که به وضع حدیث تصریح کرده اند، حافظ شمس الدین جزری است.»

می‌گوییم:

جزری در کدام کتاب و در کجا به جعل حدیث طیر تصریح کرده است؟  
دهلوی در این مورد بیانی ندارد تا بتوان به آن مراجعه نمود و بین ادعای وی و عبارت جزری مطابقت کرد. پیشوای او کابلی نیز در این زمینه غفلت کرده و مطلب را به اجمال ذکر کرده است. طبیعی است هرچه دهلوی دارد از کابلی و امثال وی گرفته است...

### دروغ دهلوی در نسبت دادن جعل حدیث «مدینه» به جزری

کابلی قول به وضع حدیث (أنا مدینه العلم) را نیز به جزری نسبت داده و دهلوی هم از او تقلید کرده است... با این که جزری حدیث مدینه را به سند خود روایت کرده و به وضع آن حکم ننموده و از حاکم (نیشابوری) قول به صحیح بودن آن را نقل کرده است. عبارت وی چنین است:

«حسن بن أحمد بن هلال - در قرائتی که داشتیم برای ما روایت کرد از علی بن أحمد بن عبدالواحد از أحمد بن محمد بن محمد - در نامه‌اش از اصفهان - از حسن بن أحمد بن حسین مقری از أحمد بن عبدالله بن أحمد حافظ از ابوالأحمد محمد بن أحمد جرجانی از حسن بن سفیان از عبدالحمید بن بحر از شریک از سلمة بن کهیل از صنابحی از علی بن محمد نقل کرد که رسول خدا ﷺ فرمود: من خانه حکمتم و علی باب آن است.»

ترمذی در جامع خود حدیث را از اسماعیل بن موسی از محمد بن رومی از شریک از سلمة بن کهیل از سوید بن غفلة از صنابحی از علی نقل کرده و گفته است، حدیث غریب است. بعضی از آنها حدیث را از شریک نقل کرده‌اند و در آن چیزی از صنابحی نیآورده‌اند. او می‌گوید: این حدیث از هیچ یک از ثقات جز شریک شناخته نمی‌شود. و در این باب از ابن عباس آمده است که...

می‌گوییم: بعضی از آنها حدیث را از شریک از سلمة نقل کرده‌اند و در آن سوید

ذکر نشده است. و أصبغ بن نباته و حارث از علی مانند این را روایت کرده‌اند.

حاکم از طریق مجاهد از ابن عباس از پیامبر ﷺ روایت کرده و لفظ آن چنین است: «أنا مدينة العلم و عليُّ بابها فمن اراد العلم فليأتها من بابها». حاکم گوید: اسناد آن صحیح است ولی آن دو (مسلم و بخاری) آن را در صحیحین نقل نکرده‌اند و نیز حدیث را از جابر بن عبدالله نقل کرده که لفظ آن چنین است: «أنا مدينة العلم و عليُّ بابها فمن اراد العلم فليأت الباب»<sup>(۱)</sup>.

#### نتیجه:

حال باید گفت: هرکس که به نسبت وضع و جعل حدیث طیر را بدون ذکر نام کتاب و نقل صریح عبارت و کلام گوینده آن، دروغ بودن قول به وضع و جعل حدیث «أنا مدينة العلم» را ملاحظه کند، به دروغ بودن عبارت «وضع حدیث طیر» قطع و یقین حاصل خواهد کرد.

اگر هم از باب جدل، صدور چنین کلام یاوه‌ای را از جزری بپذیریم، شکی نیست که این حرف قابل اعتنا نیست، زیرا در مقابل آن تصریحات بزرگان پیشوایان محققین در ثبوت حدیث طیر و تحقق داستان آن وجود دارد.

#### ابن حجر و سایرین می‌گویند: قول به «وضع حدیث» باطل است

قبلاً کلام سبکی در کتاب (طبقات) خود در شرح حال حاکم گذشت: «أما حکم بر جعل و وضع حدیث طیر، کلام درستی نیست.» و نیز ابن حجر مکی در (المنح المکیه) می‌گوید: «اما گفته برخی از آنان که حدیث جعلی است، و کلام ابن طاهر که «همه طرق آن باطل و معلول است» باطل است؛ پس اگر هم جزری این مطلب را گفته باشد، باطل خواهد بود.

---

۱- أسنی المطالب فی مناقب علی بن أبی طالب: ۶۹ - ۷۱.

### جزری متهم به یاوه‌گویی است

جزری نزد علما به یاوه‌گویی و چیزهای دیگری متهم است.. که بر هر کسی که به شرح حال او مراجعه کند، مخفی نخواهد بود. و لذا اگر در حدیث طبر کلامی را که دهلوی و کابلی می‌پندارند، گفته باشد، از گفتارهای بی پایه اوست.

اینک عبارت سخاوی در شرح حال جزری:

«شیخ ما در معجم خود می‌گوید:... جزری برای خود چهل عشریه\* که لفظ آن از اربعین شیخ ما عراقی است. تخریج نموده و در آن چیزهایی را تغییر داده و اوهام بسیاری را از خود در آن وارد کرده است، نیز جزئی را آورده است که در آن مطالبی را نادیده گرفته و همچنین در جزء حافظ بن ناصرالدین نظرات خیالی خود را جمع کرده است. و نیز شیخ ما در مشیخه جنید بلبانی از تخریج جزری انتقاد نموده است.

و نیز در (الأنباء) او را به حافظ، امام مقری وصف کرده است... سپس می‌گوید: گفته شده که ابن خبّاز به او اجازه داده است. ولی در این باره، مورد اتهام است. به خط علاء بن خطیب ناصریه خواندم که او از حافظ ابواسحاق برهان سبط بن عجمی شنید که می‌گوید: هنگامی که به دمشق سفر کردم حافظ صدر یاسوفی به من گفت: از ابن جزری هیچ چیز استماع نکن... بقیه مطلب ابن خطیب ناصریه چنین است: او در ابتدای امر به یاوه‌گویی متهم بود ابن برهان می‌گفت که خلال بن خطیب داریا برای من نقل کرد که ابن جزری در قصیده‌ای ابا البقاء سبکی را مدح نمود و قصیده را از خود دانست که به خط خود آن را نوشت. ولی بعدها برای فرد مورد مدح ثابت شد که قصیده در دیوان قلاقش است و متعلق به ابن جزری نیست.

شیخ ما می‌گوید: از برخی علما شنیدم که او را به یاوه‌گویی متهم کردند. البته در حدیث کتمان نمی‌کنم این گونه باشد. وی چنین بود که وقتی چیزی را از دیگران می‌دید، آن را به خود نسبت می‌داد. ولی این مطلبی است که بسیاری از متأخران هم

---

\* عشریه احادیثی است که فاصله آن تا پیامبر ده واسطه است.

ادعاهای کابلی و دهلوی پیرامون سند حدیث طبر / ۵۲۷

بدین گونه بوده‌اند و منحصر در او نیست.

سپس می‌گوید: در شهر خود به امام اعظم ملقب بود ولی در قضاوت روش او مورد پسند نبود...»<sup>(۱)</sup>

### پیرامون نسبت وضع و جعل حدیث به ذهبی

دهلوی می‌گوید:

«امام اهل حدیث شمس الدین ابو عبدالله محمد بن أحمد ذهبی در تلخیص خود هم چنین می‌گوید...»

می‌گوئیم:

تصریح ذهبی به این که حدیث طرق بسیار، و اصلی دارد

اولاً: همان طور که گذشت، ذهبی تصریح می‌کند که حدیث طبر طرق متعدّد بسیار داشته و اصل دارد. بطوری که ذهبی طرق آن را در کتابی مستقل جمع آوری نموده است، و نیز ملاحظه نمودید که دهلوی هم در کتاب خود (بستان المحدثین) این مطلب را ذکر کرده است. اقرار عقلاً علیه خودشان مورد قبول، و علیه سایرین مردود است.

بنابراین، همین اقرار ذهبی مورد توجه بوده و ادّعی او بر وضع حدیث قابل اعتنا نیست، زیرا صرفاً از روی تعصّب و عناد است و اقرار مذکور آن را باطل می‌کند. ولی تعجّب از دهلوی است. که چگونه به کلام ذهبی که از روی بغض و تعصّب است احتجاج می‌کند و از اعتراضی که در ثبوت حدیث طبر و اصل داشتن آن می‌کند، روی بر می‌گرداند! این نیز جز تعصّب و عناد چیز دیگری نیست... زیرا

---

۱- الضوء لامع فی اعیان القرن التاسع ۴۶۵/۳.

کلام باطل ذهبی پذیرفته شده و کلام حق او مردود گشته است!!

### بازگشت ذهبی از کلامی که دهلوی و گذشتگان به وی استناد داده‌اند

ثانیاً: ذهبی از آنچه ادّعا می‌کرد و به آن تصریح کرده بود، بازگشت نموده است، چگونگی دهلوی به کلام سابق ذهبی استدلال کرده و به رجوع و عدول وی از آن توجه نکرده است.

ذهبی در میزان الاعتدال گفته است: «محمد بن أحمد بن عیاض بن ابی طیبة مصری از یحیی بن حسان،... سپس حدیث طبر را ذکر می‌کند. حاکم می‌گوید: این طبق شرط بخاری و مسلم است.

می‌گویم: همه روایت، غیر از این یک نفر ثقه‌اند، و من ابتدا او را متهم می‌دانستم، سپس برای من آشکار شد که وی راستگو است. طبرانی و علی بن محمد واعظ و محمد بن جعفر راقعی و حمید بن یونس زیات و گروهی از او روایت کرده‌اند و او از حرمله و افراد طبقه او روایت می‌کند. کنیه او ابو علائه است. در سال ۲۹۱ وفات نموده است. در فرائض سرآمد بود. و گاهی نیز از مکّی بن عبدالله رعینی و محمد بن سلمة مرادی و عبدالله بن یحیی بن معبر صاحب بن لهیعة روایت می‌کند. اما پدرش را نمی‌شناسم.»\*

پس معلوم شد، مطلبی که ذهبی پیرامون کلام حاکم گفته بود، قبل از روشن شدن وضعیت محمد بن أحمد بن عیاض بوده است. زیرا سایر روایت ثقه بوده‌اند و فقط این شخص مجهول بوده است. پس هنگامی که بر وی آشکار شد که او راستگوست و در فرائض که نصف فقه است سرآمد است - از گفته قبل خود دست برداشت. پس حدیث نزد او صحیح است و حق با حاکم است. بنابراین تکیه کابلی و ذهبی بر کلام سابق ذهبی پی مورد خواهد بود.

---

\*- میزان الاعتدال فی نقد الرجال ۴۶۵/۳.



### سبکی و دیگران می‌گویند: ذهبی متعصب و متهور است

ثالثاً: حتی اگر فرض کنیم که ذهبی به حق و واقعیت صحیح درباره حدیث طبر اعتراف نکرده است و جز حکم به وضع و جعل آن راهی نیست... حقیقت آن است که کلام او در این باره تأثیر نداشته و ارزشی ندارد تا در ردّ حدیث بتوان به آن اعتماد کرد. زیرا بزرگان محققان اهل سنت در موارد بسیاری در جرح و تعدیل، به دلیل تعصب زیاد وی، به گفت. او به دیده اعتبار نمی‌نگرند. تا جایی که برخی شاگردان وی از اغلب علمای مسلمین نگران وی در روز قیامت هستند. شواهدی از کلمات آنان در این باب از این قرار است:

سبکی در شرح حال أحمد بن صالح مصری می‌گوید: «از مواردی که شایسته است، در هنگام جرح مورد جستجو و دقت قرار گیرد عقائد و اختلاف آن نسبت به جرح کننده و جرح شونده است. زیرا ممکن است جرح کننده با جرح شونده در اعتقاد مخالف بوده و به این دلیل او را جرح کرده باشد. رافعی با کلام خود به این اشاره کرده است که: سزاوار است کسانی که به اظهار نظر در باره پاک بودن رویان می‌پردازند از دشمنی و تعصب در مذهب به دور باشند، که مبادا این مطلب آنان را به جرح انسان عادل یا تزکیه فرد فاسق وا دارد. این مطلب برای بسیاری از پیشوایان واقع شده است که بنا بر اعتقاد خود فردی را جرح کرده و اشتباه کرده‌اند و فرد جرح شونده بر حق بوده است.

شیخ الاسلام سید المتأخرین تقی الدین بن دقیق العید در کتابش «الاقتراح» به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید: آبروی مسلمانان حفره‌ای از حفره‌های آتش است که دو گروه از مردم بر آستانه آن ایستاده‌اند: محدثان و حاکمان.

### می‌گوییم:

از جمله مثال‌ها - سخن برخی افراد درباره بخاری است که ابوزرعه و ابوحاتم به خاطر مسأله اعتقاد مخلوق بودن لفظ قرآن، وی را متروک قلمداد کرده‌اند. وای بر حال مسلمانان. آیا کسی مجاز است بگوید بخاری متروک است؟ در حالی که او

حامل پرچم حدیث و پیشتاز اهل سنت و جماعت است. وای بر مسلمانان! آیا مدح‌ها و ستایش‌های او مذموم است؟ با این که در مسأله مخلوق بودن الفاظ قرآن حق با او است.\* زیرا هیچ عاقلی شک ندارد که صدور لفظ، از افعال حادث و مخلوق خداوند متعال است. و امام أحمد نیز آن را انکار کرده است.

از جمله مثالهای دیگر، کلام برخی مجسمه درباره ابی حاتم بن حبان است که می‌گویند او دین درستی ندارد. ما او را از سجستان بیرون کردیم زیرا «محدود بودن» خدا را انکار کرد. ای کاش می‌دانستم چه کسی سزاوارتر به اخراج است؟ کسی که پروردگارش را محدود قرار می‌دهد یا کسی که او را از جسمیت منزّه می‌شمارد!

مثال‌های این موارد فراوان است. شیخ ما ذهبی از همین قبیل است. او علم و دیانت دارد ولی بر اهل سنت اشکالات افراطی وارد می‌کند. و لذا اعتماد بر او جایز نیست.\*

از حافظ صلاح الدین خلیل بن کیکلدی علائی رحمته الله چنین نقل شده است: شیخ حافظ شمس الدین ذهبی، در دین و ورع او شکی نیست. ولی مذهب اثبات و دوری از تأویل و غفلت از تنزیه بر او غلبه دارد، بطوری که در او انحراف شدیدی از اهل تنزیه و تمایل قوی به اهل اثبات ایجاد شده است. لذا هنگامی که شرح حال یکی از اهل اثبات را می‌گویند، در وصف او تمام اقوالی که از او به نیکی یاد شده به

---

\* مسأله مخلوق بودن یا قدیم بودن لفظ قرآن و لفظی که قاری قرآن ادا می‌کند، یک مسأله از بحث‌های بین اشاعره و معتزله است که در اینجا چون بخاری طرفدار جناحی مخالف اعتقاد ابوزرعه بوده است بدین خاطر همه احادیث بخاری زیر سؤال رفته و متروک نامیده شده است. بخاری معتقد بوده که الفاظ قرآن قدیم هستند ولی لفظ قاری قرآن حادث و فعل او است و این از نظر نویسنده سخن بخاری مایه مدح او است نه ذم. این یک نمونه از برخورد معتصبانه به مسائل بشمار می‌آید.

\*\* از این مطالب چنین بر می‌آید که ذهبی چون مخالف اشعری‌ها بوده و نسبت به ایشان بدگویی می‌کرده و افراط می‌نموده است، علمای اهل سنت به کلیه احادیث منقوله ایشان نیز اعلام عدم اعتماد نموده‌اند. اشاعره صرفاً روایات را معتبر دانسته و معتزله اهل استدلال بوده‌اند.

طور مفصل ذکر می‌کند. و در توصیف او مبالغه و از اشتباهات وی غفلت ورزد و تا جایی که امکان داشته باشد اشتباهات وی را تأویل می‌کند ولی هنگامی که درباره فردی از اهل تنزیه، مانند امام الحرمین غزالی و مانند آن سخن می‌گویند، در وصف او مبالغه نمی‌کند و کلماتی را که در طعن او گفته شده بسیار ذکر می‌کند و آن را مکرر آورده و آشکارا بیان می‌کند و آن را دین می‌داند در حالی که نمی‌فهمد و از ذکر نیکی‌های برجسته آنان خودداری می‌کند و آن‌ها را به شمار نمی‌آورد. و اگر به خطائی از آنان آگاه شود حتماً آن را ذکر می‌کند.

این مسأله درباره شیخ ما ذهبی بیش از توصیف است. وی شیخ و معلم ماست. ولی بایستی از حق پیروی کرد او آنچنان تعصب مفرطی دارد که مورد تمسخر قرار گرفته است. من بخاطر حق بیشتر علماء مسلمین و پیشوایان نسبت به ذهبی، از سرنوشت وی در روز قیامت می‌ترسم. علمایی که شریعت نبوی را به ما منتقل می‌کردند و بیشترین آنها اشاعره بوده و با ذهبی دشمن خواهند بود و روز قیامت او را رها نمی‌کنند.

... از خدا می‌خواهیم که بر او تخفیف دهد و بر آن علماء الهام کند که او را عفو کنند و وی را مورد شفاعت قرار دهند.

افرادی از مشایخی را که ما درک کردیم، که از توجه به کلام ذهبی نهی می‌کردند و قول او را معتبر نمی‌دانستند. هر که می‌خواهد، به کلام او بنگرد و در آن تأمل نماید. آیا یک شخص هنگام خشم و غضب، پیرو حق بوده یا از حق پیروی نمی‌کند. منظور از خشم و غضب، هنگام بیان شرح حال یکی از علمای مذاهب سه گانه مشهور حنفی، مالکی و شافعی است. اعتقاد دارم که این مرد (ذهبی) به هنگام نوشتن شرح حال اینان، به شدت و افراط خشمگین بوده، و متعصبانه زمام سخن را دریده است و از روی تعصب چنان کرده که بر اهل بصیرت پوشیده نیست.

گویا ذهبی به مفاهیم الفاظ خود آنگونه که شایسته است، آگاه نبوده است. گاهی لفظی را در ذم و نکوهش به گونه‌ای به کار برده که اگر معنای آن را می‌فهمید هرگز آن

را نمی آورد. بعنوان مثال: از ذکر نام امام فخر الدین رازی و یاسین آمدی توسط وی در کتاب (المیزان) در قسمت (الضعفاء) تعجب می کنم و می گویم: و اعجابا. این دو اصلاً روایتی ندارند و احدی آنها را جرح نکرده است. هیچ کس نشنیده که کسی بزرگی و علو مقام ایشان را تضعیف کرده باشد، ولی چرا ذهبی در دو کتاب خود از آنها چنین نقل کرده است؟ حتی ما نشنیدیم کسی امام فخر الدین را با کلمه «فخر» یاد کند. بلکه همیشه با لفظ امام و یا لفظ ابن خطیب از او یاد می کنند. ولی ذهبی در بیان شرح زندگی امام فخر، وی را در حرف فاء قرار داده و با نام فخر... از او یاد می کند. و در آخر کتاب هم قسم می خورد که در این مورد هوای نفس عمدی نداشته است در حالیکه کدام هوای نفس بزرگتر از این است. پس ذهبی یا در سوگند خود توریه کرده است یا غیر راویان را استثناء نموده است. که در این صورت باید گفت پس چرا غیر آنها را ذکر کردی؟ شاید معتقد است این هوای نفس نیست. و چون - العیاذ بالله - انسان به این حد برسد قلب او مهر می خورد.»<sup>(۱)</sup>

سبکی در شرح حال احمد بن صالح می گوید: قاعده مفیدی از مورخین و تاریخ نویسان است که می گویند تاریخ نویسان و اهل تاریخ برخی را پایین می آورند و برخی را بالا می برند. بستگی به تعصب یا جهل یا اعتماد آنها نسبت به فرد مورد نظر است. جهل در مورخین بیش از اهل جرح و تعدیل است همچنین است تعصب. خیلی کم اهل تاریخ را دیده ایم که خالی از تعصب باشد.

تاریخ زندگی شیخ ما ذهبی - خدا او را بیامرزد - که با وجود جامع بودن و حسن آن، پر از تعصب مفرط است. خدا از او بگذرد. او نسبت به اهل دین یعنی فقیرانی که برگزیدگان خلق اند، بسیار بدگویی کرده است. و با زبان خود بر بسیاری از پیشوایان شافعی و حنفی تعرض نموده است. وی درباره اشاعره افراط کرده، و بر مدح مجسمه می افزاید. اگر رفتار یک حافظ بزرگ و امام بزرگوار چنین باشد، چه گمانی به سایر مورخین باید برد.»<sup>(۲)</sup>

سبکی در شرح حال حسین کرایسی بعد از سخن درباره «مخلوق بودن لفظ» می‌گوید:

«اگر در آنچه نوشتیم تأمل نمائی و کلام شیخ ما را در چند جای تاریخش ملاحظه کنی خواهی یافت که مسأله لفظ از مواردی است که به قول و نظر جهم بر می‌گردد، و می‌یابی که این مرد در تنگناها نمی‌فهمد که چه می‌گوید. در بسیاری موارد وی و اصحابش از جهم بن صفوان یاد می‌کنند و قصد آنان این است که اشاعره - که خداوند تقدیر کرده ارزش آنان رفیع باشد بخاطر التزام آنها به قطعیت سنت - را فرقه‌ای جهمی قرار دهند.

و بدان که جهم بدتر از معتزله است، به طوری که هرکه به کتاب ملل و نحل بنگرد و عقائد و فرقه‌ها را بشناسد این را خواهد دانست - قائلین به خلق قرآن همگی معتزله‌اند. و مسأله خلق قرآن مختص به جهم نیست.

چگونه است که ذهبی به اعتقاد قدیم بودن الفاظ جاری بر زبانش اشاره می‌کند، اعتقادی که همه عقلا از آن تبری جسته‌اند، و حتی این اعتقاد را به شخصی مانند احمد بن حنبل و سایر سادات نسبت داده است، و مدعی می‌شود که مخالف با این عقیده، هم سخن با جهم خواهد بود؟

ای کاش می‌فهمید چه می‌گوید! خدا ما و او را بیامرزد. و نیز از کسانی که سبب فرورفتن امثال ذهبی در مسائل این کلام شدند بگذرد. برای من بسیار سخن گفتن در این باره سخت است. ولی چگونه سکوت نماییم در حالی که شیخ ما تاریخ خود را با اشتباهات بزرگ پر کرده که اگر یک عامی بر آن اطلاع یابد، او را به گمراهی آشکار خواهد کشاند.

خدا می‌داند که من از بدگویی نسبت به شیخ ما، که معلّم و آموزش دهنده ما است کراهت دارم. زیرا این مقدار اندکی که از حدیث می‌دانم از او استفاده کرده‌ام، ولی می‌بینم که توجه دادن به این مطلب امری حتمی و لازم در دین است.»<sup>(۱)</sup>

سبکی می‌گوید:

«زکریا بن یحیی بن... ساجی حافظ، از پیشوایان ثقات است. شیخ ابوالحسن اشعری از او روایت کرده است. شیخ ما ذهبی می‌گوید: مذهب اهل حدیث را از او فراگرفته است.»

**می‌گوییم:**

سبحان الله، این جا اشعری را از مذهب اهل حدیث قرار می‌دهد و در جای دیگر تصریح می‌کند که ابوالحسن جهمی است. در حالی که ابوالحسن (اشعری) جز شیخ سنت و یاری کننده حدیث و از بین برنده معتزله و مجسمه و سایرین کسی نیست.»

سبکی در شرح حال اشعری می‌گوید:

«اگر شرح حال این شیخ (اشعری) - که شیخ السنّه و امام الطائفه است - را در تاریخ شیخ ما ذهبی بنگری، خواهی دید که ذهبی چگونه او را خوار کرده و از قدر و منزلت او کاسته است. ولی بخاطر ترس از شمشیر اهل حق نتوانسته از آن چشم پوشی کند و از طرفی نتوانسته از بیان نقص او سکوت نماید. به طوری که تا جایی که توانسته از مدح و ستایش‌های او کاسته است. پس در آخر شرح حال می‌گوید: هر که می‌خواهد در شناخت اشعری متبحر گردد لازم است به کتاب تبیین کذب المفتری نوشته ابی القاسم ابن عساکر رجوع کند. خدایا ما را بر سنت بمیران و در بهشت وارد کن و نفس ما را مطمئن قرار ده، خدایا، ما به خاطر تو اولیاءت را دوست داریم و دشمنانت را دشمن می‌داریم. و برای بندگان گناهکارت استغفار می‌کنیم و به محکّمات کتابت عمل می‌کنیم و آن گونه که خودت خود را وصف کردی به متشابه آن ایمان می‌آوریم.»

در این جاست که انسان از این کلام ذهبی متعجب می‌شود و معلوم می‌شود که این مسکین به چه چیزی اشاره می‌کند. پس وای بر او و وای بر او. من چند بار

گفته‌ام: ذهبی استاد من است و من از او علم الحدیث آموختم. اما حق شایسته‌تر است که مورد تبعیت قرار گیرد. و تبیین حق بر من واجب است. پس می‌گویم...»<sup>(۱)</sup>

سبکی - در شرح حال امام الحرمین جوینی بعد از کلام عبدالغافر فارسی می‌گوید: «کلام عبدالغافر پایان یافت. حافظ ابن عساکر در کتاب التبین کمالات وی را ذکر کرده است. و اما شیخ ما ذهبی - خدا او را بیامرزد - سرگردان شده که در شرح زندگی این امام که از نیکان این امت محمدیّه می‌باشد چه کند و چه گونه او را تخریب نماید. تا آنجا که ممکن بوده است مدح او را قطع نموده و سپس گفته است که عبدالغافر نام او را ذکر کرده و درباه وی به درازا سخن گفته است...»

باید به ذهبی گفت: چرا کتاب خود را به ذکر نام او زینت دادی ولی از نیکی‌های وی یادی نکردی؟ ذکر نیکی‌های او بهتر از خرافاتی است که درباره کسانی که خدا به آنان نگاه نمی‌کند، بیان کرده‌ای.

شیخ ما ذهبی، از شکستن منبرها و قلم‌ها و دوات‌ها حکایت کرده است و این که آنها یک سال را به این کار پرداختند. سپس می‌گوید: این کار جاهلیت و عجم‌هاست نه کار اهل سنت و پیروان آن.

### می‌گویم:

این مرد سرگردان شده است که چگونه این امام (اشعری) را بیازارد. در حالی که او نه منبری شکسته و نه به آن سفارش کرده است. که بدین لحاظ کوتاهی از طرف او محسوب شود. بلکه حکایت کنندگان عظیمت امام نزد اهل زمانش حکایت کرده‌اند ولی عده‌ای از شاگردان و اهل علم - که حدود چهارصد نفر بودند به چنان حالتی رسیدند - که نتوانستند صبر کنند و به این کار وادار شدند. مخفی‌نماند اگر مصیبت نزد آنان به این شدت نبود، چنین کاری را نمی‌کردند. این قضیه واضح‌ترین دلالت است برای کسی که خدا او را بر حال این امام رحمته الله علیه آگاه ساخته و اینکه شأن و مقام او

بین اهل علم آن عصر که پر از علماء و زهاد بود، چگونه بوده است.»<sup>(۱)</sup>

سبکی در شرح حال ابی حامد غزالی می‌گوید:

«درباره عبدالغافر: من صلاح می‌بینم که کمالات او را به طور کامل و حرف به حرف بیاورم زیرا عبدالغافر ثقه و عارف بود. حکایت کنندگان کلام او دو گروه شده‌اند. برخی فقط بعضی مدح‌ها را نقل کرده‌اند ولی برخی به ذکر تمام معایبی که بر حجّة الاسلام وارد بوده پرداخته‌اند. و این ساخته کسی است که نسبت به حجّة الاسلام تعصّب دارد و این شیخ ما ذهبی است که برخی از مدح‌ها را با تغییر لفظ و نقل به معنا که در اکثر موارد مطابق نیست آورده و در پایان به طور کامل آنچه عبدالغافر به عنوان عیب گفته ذکر کرده بر آن می‌افزاید و شرح و بسط می‌دهد. گروه دیگری هم همه مدح‌ها را می‌آورند و از ذکر عیوب سکوت می‌کنند که حافظ ابوالقاسم بن عساکر از این دسته است...»<sup>(۲)</sup>

سبکی در شرح حال خوبشانی می‌گوید:

«ابن کیزانی مردی از مشبّه بود، که در کنار شافعی رحمته الله علیه دفن شده بود. خوبشانی گفت است: صدیق و زندیق در یک جا نباید دفن باشند و لذا قبر کیزانی را نبش کرد و استخوانهای او و امواتی از پیروان او را که در اطراف قبر شافعی دفن بودند، بیرون انداخت. مشبّه علیه متعصّب شدند ولی وی توجه نکرد. تا این که خوبشانی قبرستان و مدرسه‌ای را بنا کرد. و به تدریس در آن پرداخت. اگر کلام شیخ ما ذهبی را درباره شرح حال خوبشانی بنگرید خواهید دید که او را گرامی نداشته ولی درباره ابن کیزانی گفته است که او از اهل سنت بوده است. بنابراین، ذهبی رحمته الله علیه با این که شیخ ماست و به گردن ما حق دارد ولی به شدت متعصّب است البته حق خدا مقدم بر حق اوست. و ما می‌گوییم نباید کلام ذهبی را درباره حنفی و شافعی شنید و شرح حال آنان را از کتب او اخذ نمود زیرا ذهبی درباره آنان بسیار تعصّب به خرج



می دهد...»<sup>(۱)</sup>

یافعی در حوادث سال ۵۹۵ می گوید:

«ذهبی گفت: در آن سال فتنه فخر رازی صاحب تصانیف بود. فتنه بر پا شد و سلطان سپاه را فرستاد و آنان را سرکوب کرد و دستور اخراج رازی را صادر کرد. می گویم: بدینگونه مورّخین شرح حالی ائمه‌ای را که در طعن بر آنان غرض دارند نقل می‌کنند.

نقل درباره داستان طائر که امّ ایمن آن را روایت نموده نیز اشاره‌ای است برای کسی که به حق راضی و قانع است.

سپس در ادامه می‌آورد: در آن سال در دمشق فتنه حافظ عبدالغنی بود که بسیار امرکننده به معروف و دعوت‌کننده به سنت بود... که اشعریّه علیه او قیام کردند و فتوا به قتل او دادند. و او را از دمشق طرد و اخراج نمودند.

عین کلام او و نقل حرف به حرف آن در دو قصّه همزمان، به پایان رسید. مذهب کرامیه و ظاهریه معروف است و گفتگو پیرامون آن دو در کتب اصول دین آمده است. اکنون حق با براهین قاطع و حق آشکار شد. و راه صواب و راستی با کشف نقاب، برای صاحب بصیرت و گوش شنوا، آشکار گردید.»<sup>(۲)</sup>

سیوطی در (قمع المعارض فی نصره ابن الفارض) می‌گوید:

«اگر از کلام بیهوده ذهبی در تعجب شده باشی، بدان که یاوه او درباره امام فخر الدّین بن خطیب، صاحب خطبه‌ها نیز چنین است. و بر بزرگتر از رازی یعنی ابوطالب مکی صاحب قوت القلوب، و حتی درباره بزرگتر از ابوطالب یعنی شیخ ابوالحسن اشعری که نام او در آفاق فراگیر است، نیز مایه تعجب است. کتاب‌های او پر از این مسائل است: به کتابای المیزان و التاریخ و سیر النبلاء مراجعه و کلام ذهبی را درباره آنان بررسی کنید. به خدا کلام او در حق آنان قابل پذیرش نیست، ولی ما

۲- مرآة الجنان - حوادث ۵۹۵.

۱- طبقات الشافعیّه ۱۴/۷.

آنان را به حقشان به طور کامل می‌رسانیم.»

می‌گوییم:

وقتی تعصب ذهبی نسبت به کسانی از اهل سنت که با او در عقیده مخالفند، چنین است. پس گمان می‌کنی که رفتار او نسبت به کسانی که درباره مناقب اهل بیت مناقبی را روایت کرده‌اند چگونه باشد؟ نسبت به علمای امامیه چطور؟ در این صورت تعصب او نسبت به امامان از عترت طاهرة چگونه می‌تواند باشد؟

### از تعصبات ذهبی ضد اهل بیت و مناقب آنان

ذهبی در کتاب خود (میزان الاعتدال فی نقد الرجال) در مورد امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام و بسیاری از فرزندان امامان اهل بیت و ذریه عترت طاهرة مطالبی را آورده است.

وی برخی از اهل بیت را بدون هیچ دلیل، بلکه به مجرد نقل روایت فضیلتی از فضایل جدشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام مورد جرح قرار می‌دهد... عبارت او را ببینید:

«حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبدالله بن حسین بن زین العابدین علی بن شهید حسین علوی براد زاده اَبی طاهر نَسابه از اسحاق دبری، از دیری از عبدالرزاق به اسنادی مانند خورشید نقل می‌کند که: علی بهترین بشر است.»

و از دبری از عبدالرزاق از معمر از محمد بن عبدالله بن صاعت از ابوذر به طور مرفوع نقل می‌کند که گفت: علی و ذریه او، اوصیاء پیامبر را تا روز قیامت به پایان می‌برند.

این دو روایت دلالت بر دروغ و رفض او می‌کند، خدا از او بگذرد.»<sup>(۱)</sup>

---

۱- میزان الاعتدال فی نقد الرجال ۵۲۱/۱.

زشت‌تر از آن، ذکر شرح حال یزید بن معاویه است بدون آن‌که، آنچه را که وی در حق سبط رسول خدا ﷺ و ریحانه او امام حسین شهید و اهل بیت او علیهم‌السلام مرتکب شده است، ذکر کند. او از این مطلب آنچنان روی برگردانده که گویا اصلاً ائتفاقی نیفتاده است. یا این‌که این مسأله جزء امور عادی و قضایای جزئی است که شایسته ذکر نیست... در کتاب خود (تذهیب التهذیب) چنین می‌گوید:

«یزید بن معاویه، ابوشیبہ کوفی، از عبدالملک بن عمیر و سعید بن منصور از او نقل می‌کند. می‌گوییم: یزید بن معاویه کسی است که خلافت کرد و کارهایی انجام داد (خدای از او درگذرد) اخبار او در تاریخ دمشق به طور کامل آمده است. وی روایتی ندارد. در نیمه ربیع الاول سال ۶۴ مرد و خلافتش کمتر از ۴ سال و عمرش ۳۹ سال بود. نوفل بن ابی فرات گوید: نزد عمر بن عبدالعزیز بودم - مردی درباره یزید بن معاویه گفت امیرالمؤمنین یزید. عمر گفت: می‌گویی امیرالمؤمنین یزید! دستور داد بیست تازیانه به او زدند. این مطلب را یحیی بن عبدالملک بن ابی عتبہ یکی از ثقات از نوفل روایت کرده است. او را برای تمییز ذکر کردم.»<sup>(۱)</sup>

و اما بدگوئی و طعن رجال و محدثین بزرگ اهل سنت، نسبت به یزید به خاطر روایت مناقب اهل بیت علیهم‌السلام، شواهد بسیاری وجود دارد... نکته قابل ذکر اینکه هنگامی که برخی علماء اهل سنت درباره فضیلتی از فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام تحقیق نمودند، توجه می‌دادند که از اهل سنت هستند و بر برائت خود از شیعه و تشیع تأکید می‌نمودند، تا مبادا به تشیع و خروج از طریقه اهل سنت متهم شوند!... در این جا به ذکر کلام علامه شیخ محمد معین سندی پس از اثبات عصمت امامان اهل بیت علیهم‌السلام اکتفا می‌کنیم:

«مطلبی که لازم است تذکر دهم این است که در کلام درباره عصمت ائمه، ما آنچه شیخ اکبر، درباره مهدی علیه‌السلام انجام داده است عمل کرده‌ایم. مقصود ما کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره مهدی است که فرموده است: او از من پیروی می‌کند و اشتباه

نمی‌کند» از نظر شیخ این حدیث بر عصمت او دلالت می‌کند. بنابراین حدیث ثقلین (همان‌گونه که بیان آن گذشت) نیز بر عصمت ائمه طاهرين عليهم السلام دلالت خواهد کرد.

منظور این نیست که همان عصمتی که در انبیاء عليهم السلام است در غیر آنان نیز یافت می‌شود. من در مورد همه اهل ولایت، عصمت را به معنای حفظ و نگهداری و عدم صدور گناه را معتقدم نه محال بودن صدور آن. و ائمه طاهرين از همه مردم در این مورد پیش قدم‌تر می‌باشند، بدین لحاظ ایشان به امامان معصوم اطلاق می‌شوند. پس هرکس در این مبحث مرا به پیروی مذهب غیر سنت متهم کند، خداوند سبحان برائت من را می‌داند و گناه تهمت‌ش بر عهده خوش می‌باشد و خدا دشمن اوست.

چگونه در این کلام از اتهام نترسم، در حالی که شیخ ارباب سیره‌ها در السیره الشامیه از سخن گفتن درباره طرق حدیث ردّ الشمس به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای نماز خواندن علی رضی الله عنه از توثیق رجال آن ترسیده است که مبدا متهم به تشیع شود. زیرا ماجرای حافظ حسکانی را قبل از خود دیده است. و ما عین کلام او را نقل می‌کنیم. وی هنگامی که توثیق رجال سند حدیث را به انجام رساند گفت: هرکس بر این کلام من در این جا آگاهی یافت، باید از گمان اینکه من به تشیع تمایل کرده‌ام برحذر باشد، خدای تعالی عالم است که این‌گونه نیست. گوینده این کلام (باید... برحذر باشد) مشاهده نموده که ذهبی در شرح حال حاکم حسکانی ذکر کرده است که وی به تشیع گرایش و تمایل داشته است. زیرا کتابی را بطور خاص درباره طرق حدیث ردّ الشمس نوشته است. و می‌گوید: شاگردش حافظ عبدالغافر فارسی در ذیل تاریخ نیشابور شرح حال حسکانی را شرح گفته و او را به چنین وصفی (تمایل به شیعه) ذکر کرده است. بلکه درباره او ثناء نیکو گفته است. و نیز سایر مورخین چنین کرده‌اند از خدای تعالی حفظ و سلامتی از فرورفتن ناآگاهانه در آبروی مردم را خواستاریم.

### می‌گوییم:

این جرح در مورد حافظ حسکانی تنها از نهایت سخت‌گیری جرح‌کننده و انحراف او از روش عدل و انصاف نشأت گرفته است. والا حافظ از خادمان حدیث است که در تصحیح حدیث و جمع طرق و اسناد آن تلاش فراوان کرده و بدین ترتیب معجزه‌ای از بزرگترین و کامل‌ترین علامات نبوت - که کلام پیامبر باشد - را اثبات کرده است. پس چگونه متهم و منسوب به تشیع می‌شود به خاطر این که روایتی درباره علی علیه السلام ذکر کرده است؟ و اگر حافظ حدیثی را که در فضایل علی است تصحیح کند متهم به تشیع نمی‌شود. اگر چنین باشد احادیث اهل بیت کاملاً رها خواهد شد.

شبهه این مؤاخذات باطل و طعن نسبت به بسیاری از مشایخ بزرگ وجود دارد. ولی که شخص آگاه و علاقمند هنگامی که حدیثی در کوچکترین موضوع تصحیح شود بسیار شادمان خواهد گشت. زیرا انگار طعامی فرحناک را با صحت سخن رسول الله برای خود فراهم کرده است. این کجا و آن کجا؟ هنگامی که من بر صحت حدیث آگاه شوم، گویی از سرور و خوشحالی و لذات ناشی از آن بر سنگینی وزن من افزوده می‌گردد. خداوند سبحانه و تعالی چشمان ما را به امثال این احادیث روشن گرداند والحمد لله رب العالمین»<sup>(۱)</sup>

### نقل از ذهبی

«مدت زمانی طولانی گمان می‌کردم که چه خوب بود حاکم حدیث طبر را در مستدرک خود نمی‌آورد. ولی هنگامی که کتاب را آغاز کردم حدیثی از احادیث موضوع و جعلی را در آن مشاهده نمودم.»

---

۱- در اسات الالبیب فی الاسوة الحسن بالحبیب - مبحث العصمه.

### می‌گوییم:

اولاً به دهلوی جسور می‌گوییم: «چرا لفظ «لم یجسر» را بجای «لم یحسن» بکار بردی و باعث بدفهمی شدی و نقل را درست انجام ندادی و این دلیل بر بی‌خردی توست!!

و ثانیاً: به ذهبی می‌گوییم: این که می‌گوید: زمانی طولانی گمان می‌کردم... اعتراف بر این است که زمانی طولانی در جهل به سر می‌بردی و نسبت به کتاب المستدرک که در همه بلاد و شهرها موجود بود و بین خادمان اخبار و احادیث متداول بود آگاهی نداشتی، حال با توجه به نادانیت چگونه می‌پنداری که وارد کردن حدیث طیر در المستدرک جسارت است. و این پندار تو آیا چیزی جز خسارت (آن هم چه خسارتی) نخواهد بود؟ با این وجود چگونه هنگام تعلیق، به وضع و جعل این حدیث شریف حکم می‌کنی و راه تحقیق را طی نمی‌کنی و کلام حاکم را نمی‌پذیری و توجه نمی‌کنی که این احادیث از مرویات بزرگان و محدثان جلیل است؟ چگونه حدیث را بدون دلیل به وضع متهم می‌کنی و پیروی خود را از گمراهی نشان می‌دهی؟ ولی بهر حال خدا را شکر که بالاخره از مستی تعصب و دشمنی و غلبه بغی و ستم بهبود یافتی و در کتاب (المیزان) به حق صریح و برهان واضح اعتراف کردی. همان‌گونه که در تذکرة الحفاظ اعتراف کرده‌ای که طرق این حدیث بسیار است به طوری که در کتابی مستقل آن را گرد آورده‌ای.

ثالثاً: به بزرگان علم و بردباری می‌گوییم: به چشم انصاف و به دور از تعصب ببینید که حق چگونه به طور کامل آشکار و در نهایت ظهور است و راه واضح آشکار است. که چنین شخص منکری با همه تفریط خود در امر این حدیث رفیع، چگونه بالاخره به حق اقرار می‌کند و درستی سخن خدای تعالی آشکار می‌شود که «فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لأصحاب السعیر»

## کلام دهلوی در حاشیه

حال که بطلان گفته دهلوی را در متن (التحفة) دانستید. اینک کلام او را در حاشیه این بحث ابطال خواهیم کرد... وی در حاشیه می‌گوید:

«نواصب می‌گویند: وقتی انس در کلام خود به علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ که: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مشغول کاری است... (طبق آنچه در کتاب المجالس شیخ مفید است) سه بار دروغ گفته است، پس چگونه می‌توان اصل روایت او را در این حدیث پذیرفت؟»

## پاسخ:

می‌گوییم: قبل از هر چیز: آیا این شبهه‌ای که دهلوی از نواصب نقل کرده است نزد وی صحیح و وارد است یا باطل و مردود بشمار می‌ورد؟ اگر وی قائل به صحّت آن است که در این صورت از نواصب تقلید کرده و خود و پیروانش را به درک اسفل السافلین افکنده است. و این عاقبت کسانی است که به آل محمد ظلم کردند و تا ابد به دشمنی با آنان پرداختند... و آنچه یقین است همین است. زیرا نقل قول و سکوت در برابر آن، دلیل تسلیم و قبول است. همان گونه که دهلوی و شاگردش رشید متذکر شده‌اند... و شاهد این مطلب تلاش او در متن التحفة برای ردّ حدیث طبر و ادّعی جعلی بودن آن است. و اگر قائل به بطلان آن است چرا آن را ذکر کرده و جواب نداده است؟

حال می‌گوئیم: شخص مورد نظر در دهلوی این شبهه «اعور واسطی» است. اگر مراد دهلوی از نواصب، این شخص است که خوشا به انصافش، اشکالی ندارد که برای یک نفر اطلاق نواصب به صیغه جمع به کار برده است! زیرا شدّت دشمنی و عداوت این شخص (اعور) نسبت به ائمه آشکار است.

به هر حال این شبهه به چند دلیل مردود است...

### دروغ اُنس در روایات اهل سنت آمده است

اول: دروغ اُنس در داستان حدیث طبر که سه بار واقع شده است اختصاص به روایات امامیه ندارد. بلکه همان طور که در قسمت سند ملاحظه شد در روایات اهل سنت هم این موضوع وجود دارد. دهلوی در فتوای خود که سابقاً گذشت، به آن اعتراف کرده است. عیدروس یمنی چنین روایت می‌کند.

«از اُنس روایت شد که گفت: من دربان پیامبر ﷺ بودم. شنیدم که می‌فرماید: خداوندا از طعام بهشتی به ما بخوران. پس از آن کبک بریانی به ایشان داده شد و در حضور آن حضرت قرار داده شد. سپس فرمود: خدایا کسی را که ما او را دوست داریم و او هم، تو و پیامبرت را دوست دارد نزد ما بیاور. اُنس گوید: خارج شدم دیدم علی در آستانه در است. پس از من اجازه خواست و من به او اجازه نادم. سپس بازگشتم. شنیدم پیامبر ﷺ مانند کلام قبل را تکرار کرد. دوباره بیرون آمدم و علی را بر در دیدم. او از من اجازه خواست و من اجازه نادم. - فکر می‌کنم که گفت سه بار این ماجرا تکرار شد - پس از آن بدون اجازه داخل شد. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی چه چیز آمدنت را به تأخیر انداخت؟ گفت: ای رسول خدا، آمدم وارد شوم، اُنس مانع من شد. رسول خدا ﷺ فرمود: چرا مانع او شدی؟ گفتم: ای رسول خدا دعای شما را شنیدم و دوست داشتم که مردی از قوم من بیاید و دعا در حق او باشد. پیامبر ﷺ فرمود: محبت قوم به مرد ضرر نمی‌رساند تا جایی که به دشمنی دیگران نینجامد. ابن عساکر این حدیث را نقل کرد.»<sup>(۱)</sup>

### استدلال امامیه به روایت

دوم: این که روایت اُنس نزد اهل سنت مقبول است و احتجاج امامیه به روایت او از باب الزام اهل سنت و مغلوب کردن آنان است صحیح و کامل است... و این که اُنس نزد آنان فاسق و ردوگگو باشد به این مطلب ضرر نمی‌رساند... و این واضح است...

---

۱- العقد النبوی و الستر المصطفوی - خطی.



### فضل آن است که دشمنان هم به آن شهادت دهند

سوم: شکی در دشمنی انس با امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و شواهد آن بسیار است و از جمله موقعیت وی در حدیث طائر نسبت به آنحضرت است... ولی هنگامی که دشمن فضیلتی را درباره ایشان نقل کند، مورد قبول واقع می شود. زیرا فضل آن است که دشمنان هم به آن شهادت دهند... واضح است که اگر این حدیث را ابوبکر یا عمر بن خطاب روایت می کردند اعتبار آن بیشتر و اعتماد بر آن شدیدتر بود و در الزام و مغلوب کردن کارآیی بیشتری داشت.

شیخ رحمت الله سندی در بیان نشانه‌های حدیث جعلی می گوید: «از جمله اقرار جعل کننده به جعل است. و این به لحاظ قبول قول جاعل نیست چون او فاسق است. بلکه این به موجب اقرار اوست.

همان گونه که اعتراف به زنا و قتل پذیرفته می شود «اقرار العقلاء علی انفسهم جایز» و لذا اقرار علیه خود نشانه صحت می باشد. در حدیث طبر به جعل قطع نداریم، به خاطر این که در اقرار به فسقش احتمال دروغ وجود دارد. بلکه اگر به اقرار شخص قرائنی ضمیمه شود که تأیید راستی او را کند به درستی آن یقین پیدا می کنیم، به خصوص بعد از توبه.»<sup>(۱)</sup>

### روایت غیر از انس از صحابه

چهارم: انس در روایت این حدیث تنها نیست، تا گفته شود چگونه بر روایت فاسق کاذب اعتماد می کنید. بلکه غیر از او جمعی از صحابه و در رأس آنان مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث را نقل کرده اند. از جمله راویان آن: ابن عباس، ابوسعید خدری و سفینه خادم پیامبر و ابوالطفیل و سعد بن ابی وقاص و عمر بن عاص و ابومرازم یعلی بن مرّة می باشند... بنابراین غیر از انس سایر صحابه هم حدیث او را نقل کرده اند. بلکه روایت امیر مؤمنان برای احتجاج و استدلال کافی است و زبان

---

۱- مختصر تنزیه الشریعة - مقدمه.

قیل و قال را قطع می‌کند.

### کلام دیگری از دهلوی در حاشیه

دهلوی در حاشیه وجهی دیگر برای ابطال حدیث ذکر کرده است که اینک متعرض آن شده و پاسخ می‌دهیم. تا مطلبی باقی نماند که فساد آن روشن نشده باشد...

دهلوی در حاشیه این مطلب می‌گوید:

«سید حمیری گفته است:

و فی طائر جاءت بهام ایمن بیان لمن بالحق یرضی و یقنع

در حدیث طیر که ام ایمن آورد بیان است برای کسی که به حق راضی و قانع است.»

و صاحب ابن عباد گفته است:

علی له فی الطیر ما طار ذکره و قامت به اعداؤه و هی تشهد

برای علی در ماجرای طیر فضیلتی است که ذکر آن پرواز می‌کند و دشمنان او آن را پذیرفته و شهادت به آن داده‌اند.

این روایت را روایت اُبی علی طبرسی در کتاب احتجاج از امام اُبی عبدالله علیه السلام تکذیب می‌کند که فرمود: آن مرغ را جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد هنگامی که آنحضرت گرسنه بود و از خدا خواست که او را سیر کند.»

### پاسخ‌های مختلف به این گفتار

این وجه مانند سایر کلمات دهلوی مردود است... با وجود اینکه بطلان آن نزد صاحبان خرد و صاحبان نظر واضح است، با اینحال در ردّ و بیان سستی آن به تفصیل، با چند وجه پاسخ می‌دهیم.

### این اعتراض به روایات اهل سنت هم متوجه است

اول: هنگامی که اهل سنت این حدیث را روایت می‌کنند و بزرگان علمای آنان بر صحت یا حسن آن تصریح دارند و آن را حجت قرار می‌دهند، باید این اعتراض نیز پاسخ دهند. زیرا اختلافی که دهلوی به آن اشاره کرده است، در روایات آنها نیز موجود است. در برخی از آنها آمده است: که آن مرغ را ام سلیم فرستاد در برخی دیگر آمده که آن را ام سلمة رضی الله عنها فرستاد، و در نقل سوم آمده که ام ایمن آن را آورد. و در نقل چهارم است که از بهشت آمد... دهلوی نیز در نقل حدیث گفته است: نزد «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» مرغی بود که برای آن حضرت طبخ شده بود یا به او اهدا شده بود...» خلاصه اینکه روایات اهل سنت در کیفیت آوردن مرغ نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حاضر کردن آن مختلف است... ولی همان طور که این اختلاف در اصل ثبوت حدیث از نظر روایت آن و تصحیح کنندگان و اثبات کنندگان آن از اهل سنت زبانی بدان نمی‌رساند... در امامیه نیز به هم همین ترتیب است.

### مقتضای قاعده، جمع در این گونه مسائل است

ثانیاً: این اعتراض از دهلوی حاکی از جهل او به علوم و قواعد و فنون حدیث است. همان جهلی که به مجرد اختلاف الفاظ حدیث، او را به حکم به وضع حدیث واداشته است. این قواعد مختص این حدیث یا بعضی احادیث دیگر نیست زیرا که در صدها خبر در مورد قضایا و حوادث و خصوصیات احادیث، اختلاف وجود دارد. و هیچکس قائل به بطلان همه آن احادیث و کذب همه آن وقائع نیست. بلکه قاعده این است که تا جایی که امکان دارد بین احادیث مختلف با روش‌های متفاوت جمع کردن، آنها را جمع می‌کنند، این مطلب سابقاً از تصریحات بزرگان قوم دانسته شد.

همین روش جمع در این جا نیز قابل استفاده است. به این صورت که بگوئیم واقعه در مراحل متعدد انجام شده است. ابتدا جبرئیل پرنده را از بهشت آورده، و سپس ام ایمن آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذاشته است.

### شعر حمیری و روایت احتجاج با هم منافاتی ندارند

آوردن مرغ توسط امّ ایمن در وقت خوردن و آوردن آن توسط جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ با یکدیگر منافاتی ندارند. زیرا ممکن است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از آوردن جبرئیل آن را به امّ ایمن داده باشند و آنگاه وی مرغ، را نزد حضرت آورده باشد. اما آنچه در کتاب مستدرک نقل شده است این است که وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از امّ ایمن درباره آن مرغ سؤال کردند امّ ایمن گفت: «آن را گرفته‌ام و برای شما آماده کرده‌ام.» منافاتی با آنچه ما گفتیم ندارد. زیرا کلام ما در نحوه جمع بین روایاتی است که از طرف اهل حق (شیعه) نقل شده است نه جمع بین روایات منقول از طریق مخالفین. در هیچ یک از روایات اهل حق نیامده است که مرغ را امّ ایمن آماده کرده و پخته باشد. پایان گفته سیّد محمدقلی طائب ثراه.

### خطای دهلوی در این مقام

رابعاً: شعر صاحب بن عبّاد که دهلوی بعد از شعر سیّد حمیری آورده ربطی به این اختلاف ندارد، زیرا صاحب در شعر متعرض کیفیت آورده شدن مرغ نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشده است، تا بخواهد مدلول آن با شعر حمیری یا روایت طبری در احتجاج مخالف باشد. و از این جا خطای دهلوی آشکار می‌شود، با وجود آنکه در این کتاب در مقابله با اهل حق ادّعی متانت در بحث کرده است.

### نتیجه بحث: سقوط ادّعی جعل حدیث

از آنچه تا این جا حاصل شد - از جایی که گفته دهلوی در متن التحفة و حاشیه آن را ذکر نمودیم - سقوط ادّعی وضع حدیث طبر و تصریح ابن حجر مکی و دیگران بر بطلان این ادّعا آشکار گشت. این پایان کلام ما با دهلوی در این مقام است.

و الحمد لله وحده



## **سخنی با دیگر علماء در یاوه گوئی پیرامون حدیث طیر**



## ادّعی ابن طاهر در بطلان طرق حدیث

همان‌گونه که در مباحث قبل بطلان ادّعی جعلی بودن حدیث طبر بیان شد، ادّعی بطلان طرق آن نیز باطل خواهد بود. این مطلبی است که از سوی ابن طاهر و برخی تابعان او گفته شده است... ابن حجر مکی در (المنح المکیّه) می‌گوید: «اما گفته برخی که: حدیث موضوع است و گفته ابن طاهر که: همه طرق آن معلول و باطل است، باطل است. ابن طاهر به غلوّ فاحش معروف می‌باشد.»

سپاس خدای را که بطلان گفته ابن طاهر را بر زبان ابن حجر که خود از بزرگان و متعصّبان ضدّ حق و اهل آن است، آشکار کرد. زیرا وی مدافع معاویه و قائل به خلافت او و مؤلّف فضایل و مناقب معاویه از احادیث جعلی در کتاب (تطهیر اللسان و الجنان) می‌باشد. وی هم چنین صاحب کتاب (الصواعق المحرّقه) است که مشتمل بر تعصّب و عناد نسبت به اهل بیت و پیروان آنان می‌باشد، چنانکه شیخ عبدالحق دهلوی و نیز رشید الدین صاحب (ایضاح لطافة المقال) به این مطلب معترفند.

در نتیجه سخن ابن طاهر مردود است. حتی نزد متعصّبین طائفه و هم مسلکی‌های وی.

### شرح حال محمد بن طاهر مقدّسی

همان طور که ابن حجر مکی محمد بن طاهر مقدّسی را به غلوّ فاحش وصف کرده است، ذهبی نیز شرح حال او را در کتاب (المغنی فی الضعفاء) آورده و می‌گوید: «محمد بن طاهر مقدّسی حافظ، قوی نیست. زیرا در نوشته‌های اوهامی دارد. و ابن ناصر می‌گوید: او پر اشتباه بوده و احادیث را تصحیف می‌کرد و ابن عساکر می‌گوید: او اطراف کتب ششگانه را جمع کرده است. آن را به خط او دیدم. در چند موضع خطاهای فاحشی مرتکب شده است.»<sup>(۱)</sup>

در (میزان الاعتدال) بعد از ذکر آنچه در المغنی آمده است می‌گوید: «می‌گویم: محمد بن طاهر انحرافی از سنت به سمت تصوّف دارد که پسندیده نیست. وی به خودی خود راستگوست و مورد اتهام نیست. حفظ مناسب و سفر بسیار دارد.»<sup>(۲)</sup> حافظ ابن حجر می‌گوید: «دقاق در رساله‌اش می‌گوید: ابن طاهر از صوفیه ملامتیه بود.»

او شناخت کمی نسبت به حدیث در باب شیوخ بخاری و مسلم داشت و حدیث اباحه از او برای من نقل شد. از خدا می‌خواهم ما را از آن و از کسانی که از صوفیه زمان ما به آن قائلند، باز دارد. ابن ناصر می‌گوید: ابن طاهر قرائت می‌کرد و با لحن می‌خواند... و شیخ سرش را تکان داد و گفت: لا حول و لا قوّة الا بالله. ابن عساکر می‌گوید: شعر خوبی داشت با وجود آنکه نحو نمی‌دانست.»<sup>(۳)</sup>

سیوطی می‌گوید: «او ظاهری\* بود، و سماع و نگاه به نوجوان را مباح می‌دانست و در این مورد کتابی نوشت. اشتباه داشت و نحو را به خوبی نمی‌دانست.»<sup>(۴)</sup>

۲- میزان الاعتدال فی نقد الرجال ۵۸۷/۳.

۱- المغنی فی الضعفاء ۲۸/۲.

\*- فرقه ظاهریه

۳- لسان المیزان ۵ / ۲۰۷.

۴- طبقات الحفاظ ۴۵۲



## دروغ بودن گفته کسانی که می‌گویند: ابن جوزی حدیث طیر را در الموضوعات آورده است

از عجائب این است که گروهی از بزرگان قوم به ابن جوزی نسبت می‌دهند که وی حدیث الطیر را بعنوان حدیث جعلی در کتاب (الموضوعات) خود آورده است.

شعرانی می‌گوید: «بحث چهل و سوم در بیان این که برترین اولیاء محمدی بعد از پیامبران و مرسلین ابوبکر و سپس عمر و سپس عثمان و سپس علی رضی الله عنه می‌باشند این ترتیب بین این خلفا نزد شیخ ابی الحسن اشعری قطعی و نزد قاضی ابوبکر باقلانی ظنی است.

از مواردی که رافضی‌ها در مقدم دانستن علی رضی الله عنه بر ابوبکر رضی الله عنه به آن تمسک جسته‌اند حدیثی است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرغ بریانی آوردند. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. پس علی رضی الله عنه به سوی او آمد.

این حدیث را ابن جوزی در الموضوعات آورده و ذهبی هم درباره آن، کتاب مستقلی نوشته و گفته است: همه طرق آن باطل است. مردم به خاطر آوردن آن در مستدرک به حاکم اعتراض کردند.<sup>(۱)</sup>

## اتّهام شعرانی به ابن جوزی

در این عبارت دروغ و افتراء و فریبکاری به وضوح وجود دارد.

اولاً: شعرانی در این که ابن جوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات آورده است تهمت زده است. این اتّهامی زشت و دروغی واضح است. زیرا علیرغم بررسی و تتبع دقیق در نسخه خطّی قدیمی کتاب، این حدیث شریف را در این

---

۱- الیواقیت و الجواهر - المبحث الثالث و الاربعون.

کتاب نیافتیم، حافظ علائی و ابن حجر مکی هم تصریح کرده‌اند که ابن جوزی این حدیث را در الموضوعات نیاورده است. اگر فرض کنیم که شعرانی به کتاب الموضوعات مراجعه نکرده و عبارت حافظ علائی را هم ندیده باشد، چرا بر ابن حجر مکی که در مدح و ثنای وی در (لوائح الانوار) مبالغه کرده، و گفته که حدیث در الموضوعات نیست، اعتماد نکرده است تا در چنین ورطه‌ای نیفتد.

### اِتهام بر ذهبی

ثانیاً: شعرانی بر ذهبی نیز تهمت زده است. زیرا این گفته را که کل طرق حدیث باطل است به وی نسبت داده است. در حالی که ذهبی ذکر کرده که خود طرق حدیث را جمع کرده است و این دلالت دارد که حدیث اصلی دارد. عبارت ذهبی از (تذكرة الحفاظ) و (مقاليد الاسناد) و (بستان المحدثين) قبلاً ذکر شد.

هم چنین ملاحظه کردید که ذهبی در (میزان الاعتدال) تصریح می‌کند که رجال روایت حاکم، ثقات هستند.

### تدلیس و فریبکاری شعرانی

ثالثاً: شعرانی اعتراض مردم بر حاکم را به خاطر آوردن حدیث طبر در المستدرک ذکر کرده است. و به پاسخ آن اشاره نکرده است. و ملاحظه نمودید که اولین معترض آن خود ذهبی در (تلخیص المستدرک) است و دیگران نیز از او پیروی نموده‌اند... و وجه اعتراض هم اِتهام به «محمد بن أحمد بن عیاض» است... ولی ذهبی در (میزان الاعتدال) از این اِتهام بازگشت نموده و راستگویی ناقل حدیث (ابن عیاض) بر او روشن شده است و لذا با تصریح بر وثاقت سایر رجال حدیث حاکم، حدیث را صحیح می‌داند و از اعتراض دست کشیده است... ولی شعرانی هیچ یک از این مطالب را نیاورده است. آیا آن را نمی‌دانسته؟ یا خود را به نادانی زده است، و نخواسته آن را بیاورد؟

### اتّهام محمّد طاهر فتنی بر ابن جوزی

محمّد طاهر کجراتی فتنی می‌گوید: «در المختصر آمده: خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من این پرنده را بخورد این حدیث طرق بسیار دارد که همه ضعیفند. می‌گویم: ابوالفرج حدیث را در الموضوعات آورده است.»<sup>(۱)</sup>

این یک افتراء است... چون حدیث در (الموضوعات نیست) و عجیب این که فتنی این مطلب را به ابن جوزی نسبت می‌دهد و در ردّ حدیث به او اعتماد می‌کند. و از ابن جوزی در ابتدای کتاب فرد چنین نقل می‌کند:

«به جانم سوگند در حکم به وضع و جعل حدیث دچار افراط شده است. به طوری که علماء فاضلین کاملین هم از او پیروی کرده‌اند.

این ضرری بزرگ است. سیوطی می‌گوید: ابن جوزی در الموضوعات، بسیاری از احادیث ضعیف و بلکه از احادیث حسن و صحیح را نیز آورده است...»

پس روشن شد که اتّهام فوق از اصل دروغ است. و بر فرض صحّت، ابن جوزی را در حکم به وضع، اهل افراط می‌دانند بطوری که می‌گویند در کتاب الموضوعات احادیث صحیح هم آورده است.

حتّی خود فتنی هندی در ادامه گفتار ابن جوزی در حکم به وضع برخی احادیث می‌گوید، حدیث را ترمذی نقل کرده است. بنابراین حکم به وضع و جعل آن نمی‌توان داد، اگرچه آن را تضعیف کنند... حال حتّی اگر فرض شود که ابن جوزی حدیث طیر را در الموضوعات آورده باشد، بر فتنی است که در ادامه آن بیاورد که این حدیث را ترمذی در صحیح خود آورده و حکم به ضعف آن نکرده است.

پس غیر از تعصّب چه چیز فتنی را واداشته است که چنین موضعی در قبال حدیث اتّخاذ کند؟!!

### اتّهام قاری بر ابن جوزی

شیخ علی قاری می‌گوید: «حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این حدیث غریب است. اسناداً و متنأً. ابن جوزی نیز گفته است: این حدیث جعلی است.»<sup>(۱)</sup>

این افترائی بر ابن جوزی است. ناگفته نماند که قاری به ادّعای ذکر حدیث در الموضوعات اکتفا نکرده بلکه این قول را به او نسبت داده که گفته است حدیث جعلی و موضوع است... ولی در کجا و در کدام کتاب؟؟

### افتراء الصّبّان بر ابن جوزی

شیخ محمد صّبّان مصری از شعرانی پیروی کرده و چنین گفته است: «اما حدیث طبر که حاکم در مستدرک خود نقل کرده است که نزد پیامبر ﷺ مرغ بریانی حاضر شد، سپس فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد، سپس علی آمد. این حدیث - با این که رافضه در برتر دانستن علی به آن تشبّث جسته‌اند - حدیث باطلی است. ابن جوزی حدیث را در الموضوعات آورده و ذهبی هم جزء\* مستقلی درباره آن نوشته و گفته است: همه طرق حدیث باطل است و مردم بر حاکم به خاطر نقل آن در المستدرک به وی اعتراض کرده‌اند.»<sup>(۲)</sup>

همان ایراداتی که به شعرانی وارد می‌شود بر صّبّان نیز وارد است. ولی وی علاوه بر مطالب قبل حکم بطلان حدیث را نیز افزوده است که این گزافه‌گویی محض و عناد صرف است...

---

۱- مرقاة المفاتیح - شرح مشکاة المصابیح ۵/۵۶۹.

\* جزء کتابی را می‌گویند که در مورد یا موضوع خاص نوشته شده باشد.

۲- اسعاف الزّاغیین فی مناقب النّبی و اهل بیته الطاهریین ۱۶۹.

### افتراء شوکانی بر ابن جوزی

شوکانی می‌گوید: «خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. در المختصر می‌گوید: حدیث طرق بسیار دارد که همه ضعیفند و ابن جوزی هم آن را در الموضوعات آورده است. اما حاکم آن را در المستدرک آورده و صحیح دانسته است. بسیاری از اهل علم بر او اعتراض کرده‌اند. هرکه می‌خواهد بحث را کامل ببیند به شرح حال حاکم در النبلاء مراجعه کند.»<sup>(۱)</sup>

نتیجه اینکه: مسأله آوردن این حدیث در کتاب (الموضوعات) و یا حکم به وضع و جعل آن به ابن جوزی از اساس صحّت ندارد. آنچه گمان می‌کنم این است که: «اینان چون در اشکال گرفتن از فضایل امیرالمؤمنین ع صاحب لجاجت و عناد و تعصّب بسیار بودند و می‌دانستند که ابن جوزی بسیاری از مناقب امیرالمؤمنین و عترت طاهره را در کتاب (الموضوعات) آورده است. نقل این حدیث در کتاب مذکور را به مصداق رجما بالغیب بدون مراجعه به کتاب به او منسوب کرده‌اند.

ولی دانستید که حافظ علائی و ابن حجر مکی وجود حدیث طیر در الموضوعات ابن جوزی را نفی کرده‌اند... علاوه بر این، کتاب در دسترس همه است، هرکه ادّعا دارد می‌تواند اثبات کند؟

### حدیث طیر در کتاب العلل المتناهیة

آری، ابن جوزی حدیث طیر را در کتاب (العلل المتناهیة) که موضوع آن ذکر احادیث ضعیف از نظر سند به پندار ابن جوزی است و درباره احادیثی است که الفاظ آن حاکی از عدم کذب بودن آن می‌باشد، آورده است... طرق بسیار حدیث را آورده و در باره آن سخن گفته است. ولی این مسأله به نظر اهل حق (شیعه) ضرری نمی‌رساند.

---

۱- الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة ۲۸۲.

زیرا:

اول: ابن جوزی متعصب و در حکم دادن اهل افراط است... و این مطلب از کلمات بزرگان علمای اهل سنت ثابت است.

دوم: ابن جوزی دلیل بعضی از طرقی که آورده نکرده است از این لحاظ آوردن این حدیث در کتاب مذکور گزافه گویی است. لذا این حدیث با موضوع کتاب مناسبت ندارد.

سوم: بسیاری از مناقشات ابن جوزی درباره رجال طرق حدیث مردود است.

چهارم: اگر همه مناقشات او را بپذیریم. حدیث از نظر سند ضعیف می شود. ولی می دانیم از نظر بزرگان هم حدیث جمع چند طریق ضعیف بر یک حدیث باعث تقویت بعضی با بعض دیگر می شود. به این ترتیب حدیث به درجه حسن ارتقا می یابد... لذا این که طرق بسیاری را ابن جوزی ذکر کرده و در آن خدشه کرده است - به تنهایی و با قطع نظر از سایر طرق - اقتضا می کند که حدیث حسن باشد نه ضعیف.

پنجم: وجوه سابقی که برای صحّت حدیث طبر و حسن آن ذکر کردیم اگر به این طرق بسیار - که بر فرض ضعیف باشند - ضمیمه شوند حدیث را به مرتبه قوّت و اعتبار می رساند.



## خلاصه مباحث

بحث‌های گذشته تاکنون در چند نکته خلاصه می‌شود:

- ۱- قول به جعلی بودن حدیث طیر باطل است، گوینده این قول هرکسی باشد.
- ۲- ادّعی قول محدّثان به وضع و جعل حدیث، از اساس صحیح نیست.
- ۳- ادّعی قول ابن جزری به وضع حدیث مورد اعتنا نیست.
- ۴- ادّعی قول ذهبی به وضع حدیث دروغ است.
- ۵- ادّعی بطلان طرق که از ابن طاهر و برخی تابعان او نقل شده است، باطل است.
- ۶- ادّعی عده‌ای بر این که ابن جوزی حدیث را در (الموضوعات) آورده است، دروغ است.
- ۷- آوردن این حدیث توسط ابن جوزی در (العلل المتناهیة) به مطلوب امامیه آسیب نمی‌رساند.





## گفتگو با این تیمیه حرّانی

ابن تیمیه در تکذیب این حدیث شریف خرافات و اباطیلی دارد که به تفصیل  
متعرّض آن می شویم...

ابن تیمیه که به عناد و تعصّب مشهور است، در جواب علامه حلّی چنین گفته  
است:

«جواب چند طریق دارد: یکی از آنها درخواست تصحیح (مطابق احادیث  
صحیح) نقل است.»

این که علامه می گوید: همگان حدیث را نقل کرده اند. دروغی بر آنهاست. زیرا  
حدیث طیر را هیچ یک از اصحاب صحیح (صحااح سته) نقل نکرده اند. پیشوایان  
حدیث هم آن را تصحیح نکرده اند. این حدیث را برخی راویان روایت کرده اند،  
همان گونه که امثال این روایت را در برتری غیر علی هم آورده اند. حتّی درباره  
فضایل معاویه نیز روایات بسیاری نقل کرده اند و در این مورد کتابها نوشته اند.  
اهل علم حدیث نه این حدیث و نه آن را صحیح نمی دانند.»

### پاسخ این که احدی از اصحاب صحیح، حدیث را روایت نکرده است

همه این گفتار دروغ و باطل است. ابن تیمیّه می گوید: «حدیث طیر را احدی از اصحاب صحیح روایت نکرده است.» پس می گوئیم: حدیث طیر در صحیح ترمذی، صحیح حاکم و صحیح نسائی - بنابراین که الخصائص جزء سنن او باشد - نقل شده است پس چگونه گفته می شود: احدی از اصحاب صحیح آن را نقل نکرده اند؟!

### جواب اینکه: ائمه حدیث آن را صحیح ندانسته اند

ابن تیمیّه می گوید: ائمه حدیث آن را صحیح ندانسته اند. این مطلب دروغ و انکار حقیقت است. زیرا مأمون عباسی و قاضی القضاة یحیی بن اکنم و اسحاق بن ابراهیم بن حماد بن یزید و چهل - یا سی و نه - نفر از علمای بزرگ عصر مأمون و نیز ابو عمر احمد بن عبد ربّه قرطبی و ابو عبدالله حاکم و قاضی القضاة عبدالجبار بن احمد و ابو عبدالله کنجی شافعی ... حدیث را صحیح می دانند... و این علماء در علم حدیث متبحرند... آیا ابن تیمیّه منکر است که اینها از پیشوایان علم حدیث باشند؟! آری: کسی که حق را می گوید و به جانب اهل حق اعتراف کند، از نظر ابن تیمیّه از پیشوایان حدیث محسوب نمی شود!!

### جواب اینکه: «این حدیث از مروّیات برخی مردم است»

سپس می گوید: «ولی این حدیث از مروّیات مردم است...» گویی می خواهد با این کلام این گمان واهی را القا کند که راویان حدیث طیر گروهی از آحاد مردم و عوام جاهل می باشند... ولی ما از اهل علم و انصاف می پرسیم که آیا به امثال افراد زیر «بعضی مردم» اطلاق می شود.

أبی حنیفة، امام مذهب حنفی، أحمد بن حنبل، امام مذهب حنبلی، عبّاد بن یعقوب رواجنی، أبی حاتم رازی، أبی عیسی ترمذی، أحمد بن یحیی بلاذری، عبدالله بن أحمد بن حنبل، أبی بکر بزّاز، أحمد بن شعیب نسائی، أبی یعلی

گفتگو با این تیمه حرّانی / ۵۶۳

موصلی، محمّد بن جریر طبری، اَبی القاسم بغوی، یحیی بن صاعد بغدادی، ابن اَبی حاتم رازی، اَبی عمر ابن عبدربه، قاضی حسین محاملی، اَبی العباس ابن عقده، علی بن حسین مسعودی، اَحمد بن سعید جدّی، اَبی القاسم طبرانی، ابن سقا واسطی، اَبی اللیث فقیه، ابن شاهین بغدادی، اَبی الحسن دارقطنی، ابن شاذان سگری حربی، ابن بطّه عکبری، اَبی بکر نجّار، اَبی عبدالله حاکم نیشابوری، اَبی سعد خرگوشی، اَبی بکر خطیب بغدادی، ابن مغزالی واسطی، اَبی المظفّر سمعانی، محیی السنّه بغوی، رزین عبدری، ابن عساکر دمشقی، مجد الدّین ابن اثیر، ابن نجار بغدادی، محمّد بن طلحه شافعی، سبط بن جوزی، محمّد بن یوسف کنجی، محبّ الدّین طبری، ابراهیم حموی... اینها بعضی از مردم اند یا این که از بزرگان دین و حافظان و محدّثان بزرگ و پیشوایان مورد اعتماد اهل سنّت محسوب می شوند؟!!

### تناقضات ابن تیمیه

ای کاش ابن تیمّه از کسانی که از آنها تعبیر به بعضی مردم کرده است تا آنان را خوار و کوچک شمارد، اَبوحنیفه و اَحمد بن حنبل و اَباحاتم و نسائی و محمّد بن جریر طبری و دارقطنی و... را استثناء می کرد تا به تناقض و اختلال در کلام منجر نمی شد:

ابن تیمیه در کتاب خود (المنهاج)، اَحمد بن حنبل و اَبوحاتم و نسائی و دارقطنی را به عنوان کسانی که پیشوا و ناقد و حاکم و حافظ حدیثند و به اقوال پیامبر و احوال صحابه و تابعین و سایر رجال حدیث، طبقه به طبقه احاطه تام دارند و صاحب کتابهای بسیار در شناخت احوال رجال حدیث هستند، یاد می کند. چنان وانمود می کند که اَبوحنیفه و اَحمد بن حنبل و محمّد بن جریر طبری در علم به مرتبه ای رسیده اند که - پناه بر خدا - از امامین العسکریین علیهم السلام در شریعت داناترند...!! و مطالب دیگری گفته است... که ما آن را ذکر نمی کنیم... از گمراهی و خسران به خدا پناه می بریم...

## این سخن که: اهل علم نه حدیث فضایل علی و نه فضایل معاویه را صحیح نمی‌دانند

این که می‌گوید: «امثال این حدیث را در فضایل غیر علی هم روایت کرده‌اند، بلکه در فضایل معاویه هم احادیث بسیار روایت کرده‌اند و کتاب‌ها درباره آن نوشته‌اند. و اهل علم حدیث نه این و نه آن را صحیح نمی‌دانند.»

نکاتی در این جمله نهفته است:

**اولاً:** وی ادعای متأخرین علماء اهل سنت را که گفته‌اند از آغاز اسلام به جمع آوری و تصحیح روایات فضایل اهل بیت علیهم‌السلام در مقابل دشمنان و ناصبی‌ها، اهتمام داشتند... و امامیه در این باب جیره خور اهل سنت بوده و از آنها بهره‌گرفته‌اند... را باطل نموده است آری، کلام ابن تیمیه همه این ادعاها و گفته‌ها را تکذیب و باطل می‌کند. زیرا می‌گوید اهل علم حدیث، فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را صحیح نمی‌دانند.

**ثانیاً:** این کلام موجب سقوط اعتبار همه روایات اهل سنت می‌شود! زیرا آنان احادیثی در فضایل معاویه جعل کرده و درباره آن کتاب مجزا نوشته‌اند... و هدف آنها گمراه کردن و فریب دادن مردم بوده است... از این رو هیچ اعتماد و اعتباری برای روایات آنان و کتابهایشان در ابواب علمی دیگر باقی نمی‌ماند.

**ثالثاً:** این سخن این نتیجه را دارد که کسانی که روایات وارده درباره فضایل معاویه را صحیح می‌دانند از اهل علم حدیث نیستند... و با این کلام وضعیّت پدر دهلوی که در (ازالة الخفاء) در اثبات فضایل معاویه تلاش کرده و نیز ابن حجر مکی که کتاب خاصی در این باره نوشته است، معلوم می‌شود.

تا این جا سخن پیرامون گفته ابن تیمیه در قسمت اول پایان می‌یابد.

ابن تیمیه در ادامه می‌گوید:

«دوم این که حدیث طبر از احادیث جعلی و دروغ از نظر آشنایان به حقائق نقل می‌باشد. حافظ ابوموسی مدینی می‌گوید: چند نفر از حافظان، طرق احادیث طبر

را برای اعتبار و شناخت جمع کرده‌اند. مانند: حاکم نیشابوری و ابی نعیم و ابن مردویه. از حاکم درباره حدیث طیر سؤال شد، گفت: صحیح نیست. با این که حاکم منسوب به تشیع است. از او خواستند که حدیثی در فضل معاویه نقل کند. گفت: از دلم چیزی بر نمی‌آید، از دلم چیزی بر نمی‌آید، در این زمینه مورد نزاع قرار گرفت ولی این کار را نکرد. حاکم در المستخرج و الأربعین احادیث ضعیف بلکه جعلی از نظر پیشوایان حدیث را نقل می‌کند. مانند: این حدیث پیامبر ﷺ درباره علی رضی الله عنه که: تو با ناکثین و فاسطین و مارقین جنگ خواهی کرد.

ولی تشیع او و تشیع امثال او از اهل علم حدیث، مانند نسائی، ابن عبدالبر و... به اعتقاد به برتری حضرت علی بر ابوبکر و عمر منجر نمی‌شود و در علمای حدیث کسی وجود ندارد که علی را بر آن دو برتری دهد، بلکه غایت تشیع آنها این است که علی را بر عثمان برتری دهد. و یا به این سخن منتهی می‌شود که از ذکر محاسن آنانکه با او جنگیدند خودداری کند و مانند این جملات. زیرا علماء حدیث به وسیله شناخت احادیث صحیحی که دلالت بر فضیلت شیخین دارد، حفظ شده‌اند. و هر کسی که به رفض گراییده شده و از کسانی بوده که به احادیث اشتغال داشته همچون احادیث ابن عقده و امثال او، نهایتاً توانسته احادیث دروغ و جعلی درباره فضائل علی را جمع آوری کند که نمی‌تواند با احادیث متواتر فضائل شیخین مقابله نماید زیرا به اتفاق اهل علم حدیث، احادیث فضائل شیخین در دلالت، بسیار صحیح‌تر از فضائل علی هستند و صریح‌تر است.

أحمد بن حنبل هم نگفته است که احادیث صحیحی که برای علی است، برای غیر علی نیست، بلکه أحمد برتر از آن است که این چنین دروغی بگوید. بلکه از او نقل شده که گفت: در حق علی احادیثی نقل شده که برای غیر او نشده است. اگر چه در این گفته أحمد نیز بحث است که در جایگاه دیگری باید بدان پرداخت.»

### پاسخ این گفته که: حدیث طیر نزد اهل معرفت از جمله مطالب دروغ است

این نیز مانند وجه سابق تماماً دروغ و باطل است.. ابن تیمیّه ادّعا می کند که «حدیث طیر از دروغ‌ها و احادیث جعلی از دیدگاه آشنایان و آگاهان حقائق نقل است» این ادّعا باطل است. این حدیث از نظر اهل تحقیق و بزرگان اهل سنّت، از احادیث صحیح معتبر که شایسته استدلال و احتجاج می باشد، محسوب می شود... چنانکه به تفصیل ملاحظه شد...

ای کاش که «آگاهان به حقائق» را که می گویند این حدیث از دروغ‌ها و جعلیات است، می شناختیم؟ چرا اسامی آنها را ذکر نکرده است؟ و حتی یکی از آنها را نام نبرده است؟ آیا مناسب نبود که لااقل نام یکی از آنها را ذکر می کرد! اگرچه ادّعی جعل این حدیث از نظر محققین بزرگ اهل سنّت مانند علائی و سبکی و ابن حجر مکی مردود است.

### آنچه از مدینی نقل کرده به مدّعی او ربطی ندارد

سپس از ابی موسی مدینی نقل می کند که گفت: «تعدادی از حافظان طرق احادیث، حدیث طیر را برای شناخت و اعتبار جمع کرده اند. مانند حاکم و ابی نعیم و ابن مردویه» ولی این مطلبی که از مدینی نقل کرده چه ارتباطی به این که این حدیث از دروغ‌ها و جعلیات از نظر آگاهان حقائق نقل است دارد؟ آیا به یکی از دلالت‌های سه گانه\* بر مدّعی او دلالت دارد؟ بلکه امر بالعکس است. آنچه ابن تیمیّه ذکر کرده اعتراف به حدیث طیر است... زیرا قبلاً گفته شد که جمع طرق حدیث در نوشته‌های مجزاً و وجود تألیفات خاص درباره آن توسط علمای اهل سنّت، به وجوه عدیده بر ثبوت و تحقّق آن دلالت دارد... ولی ابن تیمیّه و امثال او هنگامی که با امامیه وارد بحث می شوند، مضطرب شده و گاه مطالبی می گویند که به ضرر آنهاست ولی خود نمی فهمند.

---

\*- دلالت‌های سه گانه: مطابقی، تضمینی، التزامی.

### آنچه از حاکم نقل کرده نسبت دروغ به اوست

اما آنچه ذکر کرده که «از حاکم درباره حدیث طیر سؤال شد و او گفت: صحیح نیست»

چند اشکال در آن وجود دارد:

**اولاً:** این دروغ بر حاکم است... چگونه حاکم قائل به عدم صحّت حدیث است در حالی که در مستدرکش بر صحیحین حدیث را نقل کرده و به رغم انکار منکران صحّت آن را اثبات کرده است.

با این حال، نقل حکم حاکم به عدم صحّت حدیث، نهایتاً می‌تواند یک حکم ظنی باشد، در حالی که حکم او به صحّت حدیث در المستدرک یک حکم قطعی است و ظنی با قطعی نمی‌تواند معارضه کند.

**ثانیاً:** اگر ثبوت این نقل قول از حاکم را بپذیریم، احتجاج به آن جایز نیست. به دلیل تصریح حافظ به رجوع حاکم از آن قول و تغییر نظر ایشان، همان طور که ملاحظه شد.

**ثالثاً:** اگر هم ثبوت آن را بپذیریم و فرض کنیم از این قول رجوع نکرده است، استدلال و احتجاج به تصحیح او در المستدرک در برابر مخالفین بدون اشکال است.\*

**رابعاً:** اگر فرض کنیم حاکم به حدیث طیر ایراد کرده بود و آن را در المستدرک وارد نمی‌کرد، دلایل قوی و براهین متین بر صحّت حدیث طیر و ثبوت آن از طرق دیگر بسیار است. برای بطلان قول به جعل حدیث، گفتار علانی و سبکی و ابن حجر مکی کفایت می‌کند.

حافظ ذهبی در تذکرة الحفاظ بعد از ذکر قول منسوب به حاکم، تصریح به رجوع

---

\* زیرا حاکم در مستدرک حدیث را آورده و ادعا کرده است که طبق شرائط شیخین، صحیح است.

وی از آن قول می‌کند. ولی شیخ محمد امیر صنعانی کلام ذهبی را آورده و در (الروضه الندیه) بر آن تعلیق می‌نگارد:

«این خبر را عده‌ای از انس نقل کرده‌اند که از جمله آنها سعید بن مسیب، عبدالملک بن عمیر و سلیمان بن حجاج طائفی و ابن ابی الرجال کوفی و ابوالهندی و اسماعیل بن عبدالله بن جعفر و یغتم بن سالم بن قنبر و سایرین می‌باشند.

و اما درباره آنچه حافظ ذهبی در تذکره در شرح حال ابی عبدالله معروف به ابن بیع حافظ مشهور، مؤلف المستدرک و سایر کتب - بعد از نقل حکایت می‌گوید: از ابوعبدالله حاکم درباره حدیث طبر سؤال شد. گفت: صحیح نیست و اگر صحیح باشد کسی بعد از رسول خدا ﷺ برتر از علی نیست. ذهبی گوید: می‌گویم: رأی حاکم تغییر کرد و حدیث طبر را از مستدرکش خارج نمود. و نیز گوید: اما حدیث طبر طرق بسیاری دارد که من در کتابی مستقل آن را جمع کرده‌ام. و مجموع آنها نشان می‌دهد که حدیث اصلی داشته است.

### می‌گویم:

نقل این کلام حاکم از طرف او صحیح نیست یا این عبارت که حاکم طبق گفته ذهبی این کلام را گفته و سپس از آن رجوع کرده است و نظرش تغییر نموده است، این هم صحیح نیست. به دو دلیل: یکی آنکه - قوی‌ترین دلیل - قول به افضلیت علی بعد رسول خدا ﷺ (همان‌گونه که ذهبی هم در شرح حال ابن طاهر گفته است) مذهب حاکم است. چنانکه ذهبی در شرح حال ابن طاهر گفته است: ابن طاهر می‌گفت: حاکم در باطن تعصب شدیدی نسبت به شیعه داشت ولی در ظاهر اظهار تسنن ابوبکر و عمر را بر علی مقدم می‌داشت. و از معاویه منحرف بود ولی این را اظهار می‌کرد و درباره آن عذر نمی‌خواست. کلام ابن طاهر تمام شد. ذهبی آن را چنین تقریر کرده است: می‌گویم: انحراف او از دشمنان علی، ظاهر است. اما دوشیخ را در هر حال بزرگ می‌داشت. پس او شیعی است نه رافضی.



### می‌گوییم:

حال که این موضوع معلوم شد، باید گفت چگونه حاکم در چیزی که رأی و مذهب او بوده و از ادله‌ای است که آن را قبول دارد، خدشه وارد می‌کند؟ لذا اگر نفی صحّت حدیث طیر از او صحیح باشد بایستی سخن او را تأویل کرد که خواسته است نفی اعلی درجات صحّت را کند زیرا صحّت نزد پیشوایان حدیث هفت درجه است. یا این که بگوئیم عبارت نفی صحت از او قبل از احاطه به طریق حدیث صادر شده است و بعد از آن، که طرق آن را شناخته، در مستدرک بر صحیحین قرار داده، و آن را نقل کرده است.

نقل آن در المستدرک دلیل صحت نزد اوست. و نفی صحّت به نقل از او جز با تأویل فوق صحیح نیست. به هر حال، خدشه حاکم در حدیث کامل نیست.

ذهبی با وجود دشمنی او و منسوب به ناصبی بودن، چنانکه گفته شد، درباره طرق حدیث کتاب مستغلی نوشته است و لذا باید گفت حدیث اعتبار لازم را داشته و به هر تقدیر قول حاکم که حدیث صحیح نیست، و چاره‌ای جز تأویل ندارد.

ضمناً حاکم علت عدم صحّت را بر امری متکی کرده که از غیر حدیث طیر هم ثابت می‌شود و آن امر این استدلال است که اگر علی بهترین مردم نزد خدا باشد. برترین مردم بعد از رسول خدا ﷺ خواهد بود. و این از غیر حدیث طیر هم ثابت شده است اگر ثابت شود که او محبوب‌ترین خلق نزد رسول خدا ﷺ است محبوب‌ترین خلق نزد خدا نیز خواهد بود. زیرا پیامبر محبوب‌ترین بندگان نزد خداست و جز محبوب‌ترین بندگان نزد خدا، کسی نزد رسول خدا ﷺ هم محبوب‌ترین خلق نخواهد بود. و این مطلب او با دلیل غیر حدیث طائر هم ثابت شده است که علی محبوب‌ترین بندگان نزد خداست.

بنابراین چگونه می‌توان منکر دلالت حدیث بر محبوب‌ترین بر افضل بودن شد و آن را موجب اشکال در صحّت حدیث دانست (آنچنانکه از حاکم نقل شده است)، و آنچه به موضوع نزدیک است این که منظور حاکم با تعلیق افضلیت بر

صحت حدیث، منظوری جز استدلال بر افضلیت علی علیه السلام نداشته است، و دانسته که حدیث نیز صحیح است، و لذا هدف او وادار کردن خصم به اقرار به نظر خود بوده است و لذا گفته است که «لا صحیح» حدیث صحیح نیست، زیرا اگر صحیح باشد، پس از پیامبر کسی افضل از علی نیست. در حالی که برای او و خصم صحت حدیث روشن شده است. لذا آنچه مراد حاکم بوده اثبات می‌گردد.

### پاسخ اینکه «حاکم منسوب به تشیع است»

اما این که گفته است: «با وجود این که حاکم منسوب به تشیع است» چند اشکال بر آن وارد است اگر منظور این است که بعضی متعصبین حاکم را به تشیع نسبت داده‌اند ولی او در واقع شیعه نبوده است، که این مسلم است. اما چه ارتباطی با موضوع دارد؟ و اگر منظور این است که حاکم واقعاً شیعه بوده است، که این مطلب باطل است. زیرا کسی که کوچکترین تتبع در کتب رجال داشته باشد، می‌داند که هیچ دلیل متین و برهان آشکاری بر تشیع حاکم نیست. از این رو بسیاری از کسانی که شرح حال وی را گفته‌اند به این مطلب متعرض نشده‌اند...

گذشته از این، اصرار بر این ادعا و امثال آن فائده‌ای ندارد. زیرا روشن است که تشیع خدشه‌ای به عدالت نمی‌زند بلکه اصلاً رخص هم با وثاقت منافاتی ندارد. اگر حاکم، شیعه و حتی رافضی هم باشد به وثاقت و جلالت و پیشوایی او در حدیث ضرر نمی‌زند، در حالی که حاکم از بزرگان اهل سنت بلکه از استوانه‌های مذهب و از رئوس علما و سلاطین آنان می‌باشد.

درباره اینکه: از حاکم خواسته شد حدیثی در فضل معاویه روایت کند، و او گفت: از دلم چیزی بر نمی‌آید...

ابن تیمیه برای اثبات تشیع حاکم چنین می‌افزاید: «از او خواسته شد که حدیثی در فضیلت معاویه روایت کند و او گفت: از دلم چیزی بر نمی‌آید، از دلم چیزی بر نمی‌آید...» این مطلب از ابن تیمیه واقعاً عجیب است. زیرا او قبلاً ذکر کرده که اهل

علم و حدیث هیچ نقلی را در فضایل معاویه صحیح نمی دانند. حال اگر جایگاه حاکم نسبت به فضایل معاویه مانند سایر اهل علم باشد شیعه محسوب می شود؟ مگر آن که بگوییم مدّعی ملازمت بین فضایل معاویه و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام است. به این معنا که ردّ فضایل هر دوی آنها روش اهل علم حدیث است. و همین که حاکم فضایل امیرالمؤمنین را صحیح می داند و هیچگونه فضایل معاویه را صحیح نمی داند شیعه محسوب می شود! و این مطلب خیلی خنده آور است.

سبکی خبر امتناع حاکم از روایت در فضل معاویه را آورده و آن را به طور جدّی تکذیب کرده است. وی از ابن طاهر نقل می کند که: «از ابوالفتح مسکویه در هرات شنیدم که می گفت: از عبدالواحد ملیحی از عبدالرحمن سلمی شنیدم که گفت: بر ابو عبدالله حاکم وارد شدم - در حالی که وی در خانه بود و رفتن به سمت مسجد برای او ممکن نبود. چون از اصحاب خود بیم داشت. زیرا آنان منبر حاکم را شکسته و وی را از خروج منزل منع کرده بودند. - به حاکم گفتم: اگر از منزل خارج شوی و درباره فضایل این مرد (معاویه) حدیثی نقل کنی، از این فتنه راحت می شوی. گفت: از قلبم نمی آید.

سبکی می گوید: «ظن غالب من این است که مطلبی که به عبدالرحمن سلمی نسبت داده شده، دروغ است. چنین خبری به ما نرسیده که حاکم از معاویه روی گردان باشد. این مطلب درباه او گمان نمی رود. نهایت چیزی که درباره حاکم گفته شده این است که او در دوستی علی کرم الله وجهه افراط داشت و مقام حاکم نزد ما اجلّ از آن است.»<sup>(۱)</sup>

### بطلان حکم به وضع حدیث: تقاتل الناکثین...

اما حکم این تیمیه به جعلی بودن حدیث «تو (علی) با ناکثین و فاسطین و مارقین جنگ خواهی کرد.» از روی بی حیایی است. آنچه او را به این وقاحت

---

۱- طبقات الشافعیّه، سبکی ۱۶۳/۴.

کشانده است - چنانکه اعتقاد خود را در بعضی مواضع خود ذکر کرده است - وی می خواهد هر حدیثی را که دلالت بر حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد ابطال کند. به هر حال این حدیث از احادیث صحیح ثابت است. و هیچ یک از متعصبین اهل سنت چاره‌ای جز اعتراف به آن نداشته است... حتی پدر دهلوی با اینکه معتقد است امیر علیه السلام در جنگ با خارجی‌ها و سرکشان اشتباه کرده است. این حدیث را در کتب خود می آورد بلکه تصریح به ثبوت آن می کند. حتی خود دهلوی در بحث مطاعن عثمان در (التحفة) تصریح به ثبوت این حدیث کرده است. پس آیا دهلوی و پدرش از پیروان شیعه می باشند؟

جالب است که حدیث امر پیامبر صلی الله علیه و آله به علی درباره جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین را جمعی از پیشوایان اهل سنت و بزرگان حافظان آنان روایت کرده‌اند.

از جمله: ابو عمر و ابن عبدالبر در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می گوید:

«از طریق علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابی ایوب انصاری نقل شده که آن حضرت مأمور به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین بود.»<sup>(۱)</sup>

از جمله آنان: ابو المؤید موفق بن أحمد خوارزمی است که می گوید: «شیخ امام شهاب الدین ابوالنجیب سعد بن عبدالله بن حسن همدانی معروف به مروزی - در نامه‌ای که از همدان برایم نوشت - از حافظ ابوعلی حسن بن احمد بن حسن حداد در اصفهان - به شکل اذن - از شیخ ابوعلی عبدالرزاق بن عمر بن ابراهیم طهرانی در سال ۴۷۳ از امام حافظ طراز المحدثین ابوبکر أحمد بن موسی بن مردویه اصفهانی... و به همین سند از حافظ ابوبکر أحمد بن موسی بن مردویه از محمد بن علی بن دحیم از أحمد بن حازم از عثمان بن محمد از یونس بن ابی یعقوب از حماد بن عبدالرحمن انصاری از ابی سعید تیمی از علی علیه السلام نقل کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با من عهد کرد که با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ کنم، سؤال شد: ای امیرالمؤمنین ناکثین چه کسانی اند؟ فرمود: ناکثین اهل جهل و مارقین خوارج و

۱- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب ۱۱۱۷/۳.

قاسطین اهل شام اند.»<sup>(۱)</sup>

و از جمله آنان ابن اثیر جزری در شرح حال امام علی است که می‌گوید: ارسلان بن لعاب صوفی از ابوالفضل أحمد بن طاهر بن سعید بن ابی سعید میهنی از ابوبکر أحمد بن خلف شیرازی از حاکم ابوعبدالله محمد بن عبدالله حافظ از ابوجعفر محمد بن علی رحیم شیبانی از حسین بن حکم حیری از اسماعیل بن ابان از اسحاق بن ابراهیم ازدی از ابی هارون عبدی از ابی سعید خدری نقل کرد که گفت: رسول خدا ﷺ به ما دستور جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین را داد. گفتیم: ای رسول خدا، دستور به جنگ با این‌ها را دادی ولی به همراه چه کسی جنگ کنیم؟ فرمود: همراه علی بن ابی طالب و عمار بن یاسر که به همراه او کشته می‌شود.

حاکم از ابوالحسن بن علی بن محمشاد معدّل از ابراهیم بن حسین بن دیک از عبدالعزیز بن خطا از محمد بن کثیر از حارث بن حصیره از ابی صادق از محنف بن سلیم نقل کرد که گفت: نزد ابویوب انصاری رفتیم و گفتیم: به همراه رسول خدا ﷺ با مشرکین جنگیدی حال آمده‌ای با مسلمانان بجنگی؟ گفت: رسول خدا ﷺ به من دستور جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین را داد.

ابوالفضل بن ابی الحسن به اسناد خود از ابی یعلی از اسماعیل بن موسی از ربیع بن سهل از سهل بن عبید از علی بن ربیعة نقل می‌کند که گفت: شنیدم علی بر این منبر می‌گفت: رسول خدا ﷺ با من عهد کرد که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم.»<sup>(۲)</sup>

از جمله آنان: شهاب الدین أحمد است که می‌گوید: «از ابی سعید رضی الله عنه نقل شد که گفت: روزی رسول خدا ﷺ برای علی رضی الله عنه حوادثی را که بعد از او اتفاق خواهد افتاد بیان می‌کرد. علی رضی الله عنه گریست و گفت: به حق خویشاوندی و مصاحبتم از شما سوگند می‌خواهم که از خدا بخواهی جان مرا بگیرد. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی آیا می‌خواهی اجل مؤجل را از خدا بخواهم! علی گفت: ای رسول خدا، به چه علت با

۱- مناقب امیرالمؤمنین خوارزمی ۱۷۵. ۲- أسد الغابة فی معرفة الصحابة ۳۲/۴.

این قوم بجنگم؟ فرمود: به علت بدعت در دین.

از ابی سعید رضی الله عنه و از علی کرم الله وجهه نقل شد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد کرد که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم. به او گفته شد. ای امیرمؤمنان ناکثین چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: ناکثین اهل جمل، قاسطین اهل شام و مارقین خوارج هستند.

این دو حدیث را صالحانی روایت کرده و گفته است: این دو حدیث را امام مطلق در روایت و درایت ابوبکر بن مردویه و خطیب خوارزم موفق أبوالمؤید که خداوند جمال علم را به اسناد مأثور و مسندهای مشهور آنان دوام دهد - نقل کرده اند. <sup>(۱)</sup>

و از جمله آنان محمد بن طلحه شافعی - در احادیث مربوط به علم و فضل علی رضی الله عنه می گوید:

«از آن جمله حدیثی است که قاضی امام أبو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب مذکور - یعنی شرح السنه - از ابن مسعود نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون آمد و به منزل ام سلمه رفت، پس از آن علی وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ام سلمه به خدا سوگند این مرد با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ خواهد کرد.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث سه گروه را ذکر کرده و تصریح نموده است که علی پس از پیامبر با آنها می جنگد و آنها عبارتند از ناکثین و قاسطین و مارقین. <sup>(۲)</sup>

و از جمله آنان: محمد صدر عالم است که می گوید: «ابن ابی شیبّه و ابن عدی و طبرانی و عبدالغنی بن سعید در ایضاح الاشکال و اصفهانی در الحجّة و ابن منده در غرائب شعبه و ابن عساکر از علی نقل می کنند که گفت: من مأمور به جنگ با ناکثین

---

۱- توضیح الدلائل فی ترجیح الفضائل - خطی.

۲- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ۶۷/۱.

و قاسطین و مارقین شدم.»

محمد صدر عالم گوید: «حاکم در الاربعین و ابن عساکر از علی نقل کرده اند که گفت: من مأمور به جنگ با سه گروه شده ام: قاسطین و ناکثین و مارقین. اما قاسطین اهل شام اند و اما ناکثین که آنها را ذکر کرد و اما مارقین اهل نهر روان - یعنی حروریة -»<sup>(۱)</sup>

و از جمله آنان محمد بن اسماعیل امیر است که می گوید:

و سل الناکث و القاسط و ال مارق الآخذ بالایمان غیا

از ناکث، قاسط و مارق که ایمان را وسیله ضلالت و گمراهی قرار دادند سؤال کن.»

این بیت اشاره به جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام با سه طائفه بعد از امامتش دارد که آنان ناکثین و قاسطین و مارقین می باشند.

ابن حجر می گوید: از نظر نسائی در خصائص و بزّاز و طبرانی از طریق علی علیه السلام ثابت شده است که گفت: مأمور به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین شده ام.

حافظ ابن حجر این نقل را در التلخیص الحبیر آورده و سپس می گوید: ناکثین اهل جمل اند زیرا بیعت شکستند. و قاسطین اهل شام اند که به خاطر بیعت نکردن با او به حق ظلم کردند. و مارقین اهل نهر روان اند که خبر صحیح رسیده که آنان مانند تیری که از کمان می پرد از دین بیرون رفتند.»<sup>(۲)</sup>

همین مقدار که ذکر کردیم ثبوت حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر پیشوایان بزرگ و حافظان اهل سنت که نام آنان در ذیل می آید آشکار می شود:

مانند:

أبی بکر ابن أبی شیبه و أبی بکر بزّاز و أحمد بن شعیب نسائی و أبی یعلی

---

۱- معارج العلی فی مناقب المرتضی - خطی.

۲- الروضة الندیة - شرح التحفة العلویة.

موصلی و ابی القاسم طبرانی و ابن عدی جرجانی و ابن منذه اصفهانی و عبدالغنی بن سعید و ابی بکر بن مردویه و ابن عبدالبر قرطبی و ابی القاسم اسماعیل اصفهانی صاحب کتاب الحجّة و اخطب الخطباء خوارزمی مکی و ابن عساکر دمشقی و ابی حامد صالحانی و ابن اثیر جزری و شهاب الدین أحمد و ابن حجر عسقلانی و محمد بن اسماعیل امیر.

بنابراین شک و تردید در ثبوت این حدیث از رسول خدا ﷺ جایز نیست، به خصوص با تأیید آن با حدیث ابن مسعود و ابی ایوب انصاری و ابی سعید خدری... به طوری که ملاحظه کردید...

### بطلان ادّعی تشیّع نسائی

ادّعی تشیّع سنائی از سوی ابن تیمیّه از عجائب است. زیرا نسائی از استوانه‌های اهل سنّت و ارکان مذهب آنهاست و کتاب او یکی از صحاح ششگانه است که اهل سنّت در همه کارهایشان به آنها استناد می‌کنند... او یک بار نسائی را از بزرگان مذهبشان قرار می‌دهد و یک بار او را از شیعیان می‌داند... این از عجائب اهل سنّت است که مخصوص آنهاست...

### بطلان ادّعی تشیّع ابن عبدالبرّ

عجیب‌تر از آن ادّعی او در تشیّع ابن عبدالبرّ است... زیرا او از حافظان بزرگ اهل سنّت در مغرب و از مشهورترین فقهای مذهب مالکی است... که آثار و مفاخر او را در کلمات حافظ بزرگ و مشاهیر مورخان و شرح حال نویسان می‌توان یافت. از جمله:

أبی سعد عبدالکریم سمعانی در (الأنساب)

ابن خلکان در (وفیات الاعیان)

شمس الدین ذهبی در (تذکرة الحفاظ) و (العبر فی خبر من غیر) و (سیر اعلام



گفتگو با این تیمیه حرّانی / ۵۷۷

(النبلاء). و أبی الفداء در (المختصر فی احوال البشر) و عمر بن وردی در (تتمة المختصر فی احوال البشر) و عبدالله بن أسعد یافعی در (مرآة الجنان) و ابن شحّته در (روضه المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر) و جلال الدین سیوطی در (طبقات الحفّاظ) و زرقانی مالکی در (شرح المواهب اللدنیة) و دهلوی در (بستان المحدثین).

### پیرامون رفض ابن عقدة

وقتی ابن تیمیه آنچنان در ضلالت و گمراهی است که نسائی و حاکم و ابن عبدالبرّ را به تشیّع منسوب می‌کند، تعجّبی نیست که ابن عقدة را به رفض و بلکه کفر منسوب کنند... ولی این نسبت به ابن عقدة از نظر محققان اهل سنّت باطل است. گوینده آن متعصّب و اهل عناد است. محمد طاهر فتنی گوید: «حدیث اسماء درباره ردّ الشمس، در سند آن فضیل بن مرزوق است که ضعیف است. طریق دیگری دارد که در آن ابن عقدة رافضی است که متّهم به دروغ است. وجود دارد. می‌گوییم: فضیل راستگوست که مسلم و چهار نفر دیگر به او احتجاج کرده‌اند. ابن عقدة از حافظان بزرگ است که مردم او را توثیق کرده‌اند. جز یک معاصر متعصّب او را تضعیف نکرده است.»<sup>(۱)</sup>

در بخش حدیث غدیر ادله بسیار و متین و محکم بر وثاقت و جلالت ابن عقدة گذشت... می‌توان به آن رجوع کرد.

**بطلان ادّعی تواتر فضایل شیخین و این که فضائل آنها بیشتر از مناقب علی است**

ابن تیمیه ادّعا کرده است که فضایل شیخین متواتر است. و به اتفاق اهل علم بیشتر از فضایل صحیح علی است. و در دلالت آنها نیز صحیح تر و صریح تر است...

این ادّعا خالی از صحّت است. روایاتی که بدان اشاره می‌کند روایاتی واهی و متناقض است. که اهل تسنّن برای نزدیکی به شاهان و تقرّب به سلاطین، آن را وضع و جعل نموده‌اند. و سپس مدّعیان علم از آن طائفه آنها را در کتاب‌های خود درج نموده‌اند... اما این ادّعا که این فضائل بیشتر و صحیح‌تر از مناقب مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام - که بین فریقین مورد اتفاق است - باشد مخالف بداهت و ضرورت است.

### احمد حنبل عبارت «فضایل علی کذب» است را تکذیب می‌کند

اما گفته ابن تیمیّه که احمد بن حنبل نگفته است: «فضائلی که برای علی نقل شده برای غیر او نقل نشده است، بلکه احمد اجل از گفتن این دروغ است.» از غرائب و خرافات عجیب است... ابن تیمیّه این گفتار مشهور احمد بن حنبل را دروغ می‌پندارد. زیرا آنها تکذیب کننده ادعای بیشتر بودن فضایل شیخین نسبت به فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند. در حقیقت معنای روایت، برتر بودن امام علیه السلام بر آن دو است. لذا ناچار به انکار رویت شده است... ولی این گفته نیز مانند سایر کلماتش بی اعتبار است... نفی و انکار ابن تیمیّه فایده‌ای ندارد، زیرا این گفتار نزد پیشوایان و علماء اعلام ثابت شده است. از احمد با اسناد متصل یا به صورت مرسل مانند مسلمات از او نقل کرده‌اند... علامه ابوالولید بن شحنه: آن را ذکر کرده و بر قطعیت صدور آن تأکید کرده است: «فضایل علی علیه السلام بسیار مشهور است. احمد بن حنبل رحمته الله می‌گوید: آن مقدار فضائل که برای علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه ثابت است برای هیچ یک از صحابه ثابت نیست. این مورد توجّه است.»<sup>(۱)</sup>

و نیز گروهی دیگر از آنان مانند ابن عبدالبرّ و ابن حجر عسقلانی و سیوطی و سمهودی و ابن حجر مکّی و سایرین این گفتار را با لفظ «لم یرد» یا «لم یرو» نقل کرده‌اند.

۱- روضة المناظر به سال ۴۰ شرح حال امیرالمؤمنین.

ابن عبدالبرّ می‌گوید: «احمد بن حنبل و اسماعیل بن اسحاق قاضی می‌گویند: در فضایل هیچ یک از صحابه با اسناد خوب. آن قدر که در فضایل علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت شده، روایت نشده است. احمد بن علی بن شعیب نسائی نیز همین را می‌گوید.»<sup>(۱)</sup>

سمهودی می‌گوید: «حافظ بن حجر گفته است: احمد و اسماعیل قاضی و نسائی و ابوعلی نیشابوری می‌گویند: در حق احدی از صحابه با اسناد نیکو، بیشتر از آنچه در حق علی آمده وارد نشده است.»<sup>(۲)</sup>

عده‌ای از آنان مانند حاکم و ثعلبی و بیهقی و خوارزمی و ابن عساکر و ابن اثیر جزری و کنجی و زرنندی و سیوطی و سمهودی و ابن حجر مکی و بسیاری دیگر... عبارات را با لفظ «ما جاء» نقل کرده‌اند.

حاکم می‌گوید: «از قاضی ابوالحسن علی بن حسن جراحی و ابوالحسین محمد بن مظفر شنیدم می‌گویند از ابو حامد محمد بن هارون خضرمی به نقل از احمد بن حنبل شنیدیم که گفت: آنچه از فضایل برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیامده است.»<sup>(۳)</sup>

خوارزمی در بیان کثرت فضائل امام علیه السلام می‌گوید: «بر فضائل علی دلالت می‌کند آنچه از امام حافظ احمد بن حنبل روایت شده است - که همان گونه که اصحاب حدیث در علم حدیث می‌دانند، احمد حنبل، سرور اقران خود و امام زمانش و مورد اقتدا بود. تکسواری بود که سایر حافظان به پای او نمی‌رسند روایت او درباره علی رضی الله عنه مقبول است و تصدیق می‌شود. وقتی دانسته شود که امام احمد بن حنبل و کسانی که از او پیروی کرده و بر عنوان و درگروه او (حنبلی) می‌باشند. اعتقاد به برتری شیخین رضوان الله علیهما نسبت به علی علیه السلام دارند، پس روایت او درباره حضرت علی مانند عمود صبح خواهد بود که نمی‌توان آن را مخفی کرد - و آن این

۱- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب ۱۱۵/۳.

۲- جواهر العقدین - خطی.

۳- المستدرک علی الصحیحین ۱۰۷/۳.

است که:

شیخ امام زاهد فخر الائمه ابوالفضل ابن عبدالرحمن حفربندی خوارزمی رحمته الله به صورت اجازه روایت کرد از شیخ امام ابو محمد حسن بن أحمد سمرقندی از ابوالقاسم عبدالرحمن بن أحمد بن محمد بن عبدان عطار و اسماعیل بن ابی نصر عبدالرحمن صابونی و أحمد بن حسینی بیهقی که همگی گفتند: ابو عبدالله حافظ به نقل از قاضی امام ابوالحسن علی بن الحسین ابوالحسن محمد بن مظفر از ابو حامد محمد بن هارون حضرمی از محمد بن منصور طوسی نقل کردند که گفت: از أحمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: آن مقدار فضایل که برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل شده است، برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نشده است. <sup>(۱)</sup>

ابن اثیر می‌گوید: «أحمد بن حنبل گفت: برای احدی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن مقدار فضائل که برای علی بن ابی طالب شده، ذکر نشده است.» <sup>(۲)</sup>

ابن حجر مکی گفته است: «فصل دوم در فضایل علی کرم الله وجهه، که آن بسیار بزرگ و مشهور است. تا جایی که احمد گفته است: آن قدر فضایل که در حق علی آمده برای کسی نیامده است. و اسماعیل قاضی و نسائی و ابوعلی نیشابوری گفته‌اند. در حق هیچ یک از صحابه بیش از آنچه درباره علی آمده، احادیث با اسناد نیکو نیامده است.» <sup>(۳)</sup>

این بود پایان کلام در پاسخ ابن تیمیّه در وجه ثانی در این مقام.

ابن تیمیّه می‌گوید:

«سوم: خوردن یک مرغ مسأله مهمی نیست که محبوب‌ترین بندگان نزد خدا بیاید و آن را با پیامبر بخورد. زیرا اطعام برای گناهکار و نیکوکار مشروع است و خوردن موجب قربت بیشتری نزد خدا نیست. و هیچ کمکی برای مصلحت دین و

---

۱- مناقب علی بن ابی طالب ۳۳. ۲- الکامل فی التاریخ ۳/۳۹۹.

۳- الصواعق المحرقة ۷۲.

دنیا در آن نیست. پس کدام امر عظیمی است که انجام آن موجب محبوب‌ترین خلق شدن نسبت به خدا باشد.»

### پاسخ: انکار این مطلب که در خوردن مرغ با پیامبر، مأله مهمی نیست

این کلام در نهایت سستی است. چه مقدار از اینگونه سخنان گفته می‌شود و تلاش می‌کنند تا منکر فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام شوند، و هیچگونه استدلال متین و برهان مبین ندارند.

از نظر تمامی عقلا واضح است که هم غذا شدن با بزرگان عادی، دلالت بر شرف و بزرگی دارد، چه رسد به هم غذایی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که هیچ مسلمانی شک ندارد که این شرفی بس عظیم است. بخصوص با دعای پیامبر صلی الله علیه و آله که این شخص را محبوب‌ترین بندگان بدانند این شرف بسیار عظیم و در کمال مناسبت است. از این رو عایشه - هنگامی که دعا را شنید - گفت: «خدایا او را پدر من قرار ده.» و حفصه گفت: «خدایا او را پدر من قرار ده.» و انس گفت: «خدایا او را سعد بن عباده قرار ده.» و در روایتی آمده است که گفت: «خدایا او را مردی از ما قرار ده تا ما نیز به وسیله آن شرافت بیابیم.»

حال، سخن ابن تیمیه که «اطعام طعام برای نیکوکار و گناهکار مشروع است...» چه ربطی به این موضوع دارد؟ زیرا کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و دعای آن حضرت در مورد شخصی است که با او آن مرغ را بخورد، می‌باشد. و از مشروعیت اطعام برای نیکوکار و گناهکار لازم نمی‌آید که پیامبر صلی الله علیه و آله، شرف هم غذا شدن با آن حضرت برای محبوب‌ترین بندگان را طلب نکند.

و این که می‌گوید: «در این مطلب زیادی قرب نزد خدا نیست...» خطای فاحش و بی ادبی است و نفی ترتب مصلحت بر آن نیز خطای فاحش‌تر است... زیرا اختصاص شخصی برای هم غذایی با پیامبر - که شرفی عظیم است - و طلب حضور او آن هم چند بار پشت سرهم و ردّ دیگران، دلیل واضح بر فضل و برتری آن مرد است. و در این کار مصلحت عظیمی از مصالح دین است.

اگر از همه این مطالب بگذریم و این گفته ابن تیمیّه را که خوردن مرغ مسأله مهمی نیست تا مناسب باشد که محبوب‌ترین بندگان نزد خدا بیاید تا با پیامبر غذا بخورد و در آن برتری قرب نسبت به خدا نیست و هیچ کمکی به مصلحتی نیست، و با وجود این که طلب آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای محبوب‌ترین خلق حرام و مکروه نبود، تا شاهدی بر جعلی بودن حدیث باشد... آری، اگر از همه این موارد بگذریم و گفته او را بپذیریم، از ابن تیمیّه می‌پرسیم، اگر این حدیث در حق یکی از شیخین یا سایر شیوخ بود، آیا اینگونه در آن خدشه می‌شد؟ به خدا، نه. بلکه این را از بزرگترین افتخارات و فضایل او قرار می‌دادند؟! و می‌گفتند: هم غذایی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فضل بزرگی است. به خصوص با توجه به امتناع آن حضرت از هم غذایی با دیگران و اراده این شخص خاص برای این کار؟

خلاصه اینکه، تعصب و عناد است که امثال ابن تیمیّه را با تمسک به بهانه‌های مختلف برای خدشه بر این حدیث شریف وا می‌دارد.

در روایات امامیه آمده است که آن مرغ از بهشت بوده است و جبرئیل آن را نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده است. بر این اساس شبهه ابن تیمیّه کاملاً دفع می‌شود. زیرا خوردن غذای بهشتی امر عظیمی است که پیامبر درخواست می‌کند محبوب‌ترین بندگان نزد خدا و نزد پیامبر حاضر شود تا با حضرت آن را بخورد، مناسبت دارد. و واضح است که خوردن غذای بهشت، مایه افزودن قرب خداست. و خداوند خوردن آن را بر هر نیکورکاری قسمت نکرده است. بلکه اهل حق برآنند که خوردن از غذای بهشت دلیل بر عصمت و طهارت است... علامه مجلسی طاب ثراه می‌گوید: «در بعضی روایات امامیه آمده است که مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و شاهد آن شریک نکردن آن حضرت، انس و دیگران را - با وجود جود و سخای ایشان - در خوردن با آن حضرت می‌باشد. زیرا خوردن غذای بهشت در دنیا برای غیر معصوم جایز نیست. و این واقعه از دو جهت بر فضیلت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

دلالت دارد. هم دلیل بر عصمت است و هم دلیل بر امامت.»<sup>(۱)</sup>

این کلام را روایت أسعد بن ابراهیم اربلی نیز تأیید می‌کند:

«حدیث بیست و دوم: عبدالله تنوخی مرفوعاً از صعصعة بن صوحان نقل می‌کند که او گفت: روزی در مدینه باران آمد. رسول خدا ﷺ به همراه ابوبکر بیرون شدند و علی نیز به آنها ملحق شد. سپس در مسیری که بعد از خشکسالی توسط باران معطر شده بود، حرکت کردند. پیامبر ﷺ دست خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا از میوه‌های بهشت چیزی برای ما نازل فرما: ناگهان اناری از آسمان نازل شد. پیامبر ﷺ آن را گرفت و فشرد کمی از آن نوشید و سپس آن را به علی داد. علی هم آن را فشرد و از آن نوشید. پیامبر رو به ابوبکر کرد و فرمود: اگر این نبود که از میوه‌های بهشت در دنیا، کسی جز پیامبر یا وصی او نمی‌خوردند، از آن به تو هم می‌دادم. ابوبکر گفت: ای علی بر تو گوارا باد.»<sup>(۲)</sup>

این هم جواب وجه سوم ابن تیمیّه.

ابن تیمیّه می‌گوید:

«چهارم: این حدیث موجب نقض مذهب رافضه است. زیرا آنها می‌گویند که پیامبر ﷺ می‌دانست که علی محبوب‌ترین بندگان نزد خداست و او را خلیفه بعد از خود قرار داده بود. در حالی که این حدیث دلالت دارد که پیامبر محبوب‌ترین بندگان نزد خدا را نمی‌شناخت.»

**بطلان ادّعی دلالت حدیث بر این که پیامبر محبوب‌ترین بندگان را نمی‌شناخت**

این کلام ابن تیمیّه است... ای کاش می‌دانستم که دشمنی و کینه، کار را به کجا می‌رساند!! و ای کاش پیروان این شیخ الاسلام! برای ما موضع دلالت حدیث طبر را بر این که پیامبر ﷺ محبوب‌ترین بندگان نزد خدا را نمی‌شناخت، تعیین می‌کرد و

مشخص می‌کرد دلالت حدیث چگونه مذهب امامیه را نقض می‌کند!!

فرموده پیامبر که «خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خود را نزد من بیاور» از هیچ یک از طرق دلالت‌های سه‌گانه بر مدّعی ابن تیمیّه دلالت نمی‌کند نه اهل لغت و نه اهل عرف و نه اهل شرع، آنچه را ابن تیمیّه از این جمله فهمیده، نمی‌فهمند!!

بلکه اهل علم، به یقین می‌دانند که پیامبر ﷺ می‌دانست که علی رضی الله عنه محبوب‌ترین بندگان نزد خداست. و مراد آن حضرت در آن وقت از محبوب‌ترین مردم جز امام امیرالمؤمنین رضی الله عنه کسی نبود. ولی آن حضرت به این عنوان او را دعا کرد تا فضل و برتری او را آشکار کند. همان طور که ابن طلحه شافعی به این مطلب اعتراف کرده و به طوری که خواهید دید آن را بیان کرده است.

علاوه بر آن مفاد برخی از اخبار امامیه این است که پیامبر ﷺ در حدیث طبر به مشخص بودن محبوب‌ترین خلق نزد او و شناخت او تصریح می‌کند، به طوری که اگر امام رضی الله عنه در بار سوم نزد آن حضرت حاضر نمی‌شد به اسم او تصریح می‌کردند... در کتاب امالی شیخ ابن بابویه قمی آمده است:

«پدرم رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابی هدبه نقل کرد که گفت: مالک بن انس را دیدم که دستاری بر سر خود پیچیده است. از او در این باره پرسیدم. انس گفت: این بخاطر دعای علی بن ابی طالب است. گفتم: چگونه؟ گفت: من خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم، که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرغ بریانی هدیه شد. پیامبر فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را بیاور تا با من این مرغ را بخورد، سپس علی آمد. به او گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری است. در حالی که دوست داشتم که مردی از قوم من باشد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بار دوم دست خود را بلند کرد و فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. دوباره علی آمد. به او گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول کاری هستند در حالی که دوست داشتم مردی از قوم من باشد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بار سوم دست خود را بلند کرد و فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. دوباره علی آمد، گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم



مشغول کاری اند در حالی که دوست داشتم مردی از قوم من باشد. ولی علی صدایش را بلند کرد و گفت: چه چیز مانع دیدار من و رسول خدا ﷺ شده است؟ رسول خدا ﷺ صدای او را شنید و فرمود: انس، کیست؟ گفتم: علی بن ابی طالب. فرمود: به او اجازه ورود بده. هنگامی که داخل شد، پیامبر فرمود: ای علی من سه بار از خداوند عزوجل خواستم که تو را نزد من بیاورد. ایشان فرمود: ای رسول خدا، من سه بار است که آمدم و انس هر بار مرا رد می‌کرد. انس گفت: برای رسول خدا ﷺ دعای شما را شنیدم، دوست داشتم که مردی از قوم من باشد.

انس گفت: هنگام یوم الدار علی علیه السلام مرا به عنوان شاهد طلبید ولی من کتمان کردم و گفتم: من آن را فراموش کرده‌ام. در این هنگام علی علیه السلام دست خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا انس را آنچنان به پیسی مبتلاکن که نتواند از مردم آن را بپوشاند، انس دستار از سر برداشت و گفت: این دعای علی است، این دعای علی است، این دعای علی است. (۱)

ای شیخ الاسلام، چگونه این حدیث، مذهب امامیه را نقض می‌کند؟! آیا این کلام جز تیر در تاریکی انداختن و پیروی و سوسه‌ها و توهمات و خیالات نیست؟ این جواب وجه چهارم ابن تیمیه.

در وجه پنجم و آخرین وجه می‌گوید:

«پنجم: این که گفته می‌شود: پیامبر ﷺ یا می‌دانست که علی محبوب‌ترین بندگان نزد خداست یا نمی‌دانست! اگر علی را به این عنوان می‌شناخت، می‌توانست کسی را دنبال او بفرستد، همان گونه که هرگاه یکی از صحابه را می‌خواست، این کار را می‌کرد. یا بفرماید: خدایا علی را نزد من بیاور زیرا که او محبوب‌ترین بندگان است، پس چه نیازی به دعا و ابهام در دعا بود؟ اگر نام علی را می‌برد، انس از آرزوی باطل آسوده می‌شد و در را به روی علی نمی‌بست. و اگر پیامبر ﷺ این را نمی‌دانست ادعای آنان که او این را می‌دانست باطل می‌شود. به

---

۱- الأمالی شیخ محمد بن علی بن بابویه ۷۵۳.

خصوص که در لفظ آمده: «محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من» پس پیامبر چگونه محبوب‌ترین بندگان نزد خود را نمی‌شناخت؟»

**جواب اعتراض به این که «اگر پیامبر او را می‌شناخت چرا ابهام به کار برد؟»**

می‌گویم: از صفحات گذشته دانستید که پیامبر ﷺ محبوب‌ترین بندگان نزد خدا را می‌شناخت و این که او جز علی علیه السلام نیست. پس تردیدی که ابن تیمیّه ذکر کرده است بی مورد است. اما این که می‌گوید: چه نیازی به دعا و ابهام در دعا بود؟ در جواب می‌گوییم:

پیامبر ﷺ می‌خواست که به امت بفهماند مصداق این عنوان کسی جز امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. و خداوند است که علی را محبوب‌ترین خلق نزد خود و رسولش قرار داده است، نه این که پیامبر ﷺ از طرف خود چنین کرده باشد... اگر کسی را دنبال او می‌فرستاد یا می‌گفت: خداوند علی را بیاورد که او محبوب‌ترین خلق نزد توست، این حقیقت آشکار نمی‌شد و منافقون اشکال می‌گرفتند و می‌گفتند که این سخن پیامبر از نزد خود اوست نه از سوی خدای عزوجل.

پس مسأله طبر به نحوی که ذکر کردیم شبیه مسأله شفاعت پیامبر ﷺ در روز قیامت است که درخواست شفاعت ابتدا به یک به یک انبیاء عرضه می‌شود و همگی به نبی اکرم ارجاع می‌دهند. حدیث آن به شرح زیر آمده است:... اسکندری چنین می‌گوید:

«اما مقدمه، بدان که خداوند سبحانه و تعالی هنگامی که خواست عموم نعمت و فیض و رحمت خود را تمام کند و فضل عظیمش اقتضاء کرد که بر بندگان خود به وجود معرفتش منت نهد و عجز عقول عموم بندگان را در درک ربوبیتش دانست، انبیاء و رسولان را برای آماده کردن مردم بر قبول آنچه از مقام الهیت می‌رسد فرستاد. تا صفات پنهانی خداوند را شرح داده و از سوی خداوند احدیت او را ابلاغ کنند. پیامبران کانون‌های نور و معادن اسرار الهی و رحمت هدایت شده و منت پاک

او هستند. درون آنها را از بندگی غیر خود آزاد ساخته و با عنایت خود از تکیه به آثار حفظ کرده است. جز او را دوست ندارند و بندگی پروردگاری غیر او را نمی‌کنند. روحی از امر خود را بر آنان می‌فرستند و تأیید و یاری خود را به سوی آنان گسیل می‌دارد. و همواره کشتی نبوّت و رسالت دایر بود تا نبوّت به کسی که کمال‌گزینش را داشت، ختم گردید. و او پیامبر ما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که سید کامل قائم فاتح خاتم، نورالانوار و سرّالاسرار است، در این دنیا و آن دنیا بر تمامی مخلوقات برتری دارد، صاحب برترین رتبه مخلوقات و پرافتخارترین آنها می‌باشد.

قرآن کریم بر این مطلب دلالت دارد. خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿تورا جز بعنوان رحمتی برای عالمیان نفرستادیم﴾ و هرکس به واسطه او بر غیر او رحم شود، برتر از دیگری است. و عالم شامل همه موجودات غیر خدا است. اما برتری آن حضرت بر بنی آدم از فرمایش آن حضرت استفاده می‌شود که فرمود: من سید و سرور بنی آدم هستم و فخری نمی‌کنم.

اما برتری آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام از این کلام حضرت فهمیده می‌شود که: من پیامبر بودم در حالی که آدم بین آب و گل بود. و نیز می‌فرماید: آدم و تمام پیامبران بعد از او روز قیامت زیر پرچم من می‌باشند. و نیز می‌فرماید: من اولین شفاعت کننده و اولین کسی هستم که شفاعتم پذیرفته می‌شود. روز قیامت من اولین کسی هستم که زمین از روی او کنار می‌رود.

حدیث شفاعت نیز بر برتری پیامبر اکرم دلالت دارد این حدیث مشهور است و چنین نقل شده است:

شیخ، امام، حافظ، باقی مانده محدّثان، شرف الدین ابومحمّد عبدالمؤمن بن خلف بن ابی الحسن دمیاطی - در قرائتی که بر او داشتم، یا بر او قرائت شد و من می‌شنیدم - ... از سعید بن هلال غنوی نقل کرد که گفت: روزی توسط زید بن انس بن مالک رفتیم او در حال خواندن نماز ظهر بود. ثابت برای ما اجازه ورود گرفت. ما بر او وارد شدیم. انس، ثابت را کنار خود نشانده ثابت گفت: ای اباحمزه، برادرانت از اهل بصره از تو می‌خواهند که حدیث شفاعت را برای آنان نقل کنی. وی گفت:

روزی رسول خدا ﷺ برای ما حدیث کرد و گفت: هنگامی که روز قیامت شود، گروهی از مردمان به سوی هم آیند ابتدا همگی نزد آدم می روند و می گویند: برای فرزندان خود شفاعت کن. آدم می گوید: من اهل آن نیستم، نزد موسی بروید زیرا او کلیم الله است، مردم نزد سراغ موسی می روند. موسی می گوید: من اهل آن نیستم. نزد عیسی بروید که او روح الله و کلمه خداست. سپس نزد عیسی می روند. عیسی می گوید: من اهل آن نیستم نزد محمد ﷺ بروید. سپس سراغ من می آیند و من می گویم: من اهل آن هستم. آنگاه نزد پروردگار می روم. به من اجازه داده می شود. در حضور خدا بر می خیزم و او را ستایش می کنم. من توانایی ستایش خدا را ندارم. خدای عزوجل خود، ستایش را بر من الهام می کند. سپس به سجده می افتم. به من گفته می شود: ای محمد، سر را بلند کن و سخن بگو، ما کلام تو را می شنویم، و در خواست کن که به تو داده می شود و شفاعت کن که پذیرفته می شود. سپس من می گویم: پروردگارا ائمتم ائمتم، سپس گفته می شود: برو هر که را در قلبش، کوچکترین و کوچکترین ذره ای از ایمان در دل دارد از آتش جهنم بیرون آور، پس می روم و این کار را می کنم...

حال بنگر - خدا تو را رحمت کند - این حدیث تا چه حد عظمت مقام آن حضرت ﷺ و بزرگی دلالت می کند. بطوری که پیامبر ان بزرگ قبلی با او در این رتبه منازعه نمی کنند. چون این امر مختص اوست. و آن مقام شفاعت عامه در صف محشر است.

اگر بگویند: چرا در حدیثی دیگر، حضرت آدم مردم را نزد نوح می فرستد و در حدیث دیگر به ابراهیم و در دیگری، نوح بر ابراهیم و ابراهیم بر موسی و موسی بر عیسی و عیسی بر محمد ﷺ، چرا از همان اول به سوی پیامبر اکرم ﷺ راهنمایی نمی شوند؟

بدان که اگر از همان ابتدا مردم به رسول خدا ﷺ راهنمایی می شدند، آشکار نمی شد که آنان در رتبه آن حضرت قرار ندارند و خداوند خواسته است که بدین ترتیب یک از پیامبران مردم را به سوی پیامبر بعدی خود هدایت کند و هر کدام

گفتگو با ابن تیمیّه حرّانی / ۵۸۹

بگویند ما چنین مقامی نداریم و تسلیم مقام آن حضرت بوده و مدّعی آن نباشند. بالاخره همگی سراغ عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام خواهند رفت و ایشان مردم را به سوی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راهنمایی خواهد نمود. و حضرت می فرمایند: من اهل شفاعت هستم. (۱)

این که ابن تیمیّه می گوید: «اگر نام علی را می برد، انس راحت می شد و...» این مطلب یک اعتراض بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که کسی جز ابن تیمیّه و امثال او جرأت آن را ندارد. به خدا پناه می بریم... و او را سپاس می گوئیم که ما را از آنچه اینها را مبتلی گرداند، برحذر داشته است...



---

۱- لطائف المنن - در مبحث شفاعت پیامبر ما به درخواست انبیاء گذشته.

## سخن اعور واسطی

اعور واسطی نیز همانند ابن تیمیّه می‌گوید:

«از آن جمله - حدیث طائر منسوب به انس بن مالک خادم رسول خدا ﷺ است که گفت: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و مرغ بریانی آورد. پیامبر ﷺ فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا از آن بخورد. انس در خانه بود. پس علی رضی الله عنه سه بار آمد و انس او را رد کرد. پس بر او آب دهان انداخت و بر اثر آن انس از سر تا پا دچار مرض شد.

جواب آن چند وجه است:

**اول:** می‌گوییم: این حدیث دروغ است.

**دوم:** می‌گوییم: مردود است. زیرا آنها مدّعی اند که انس سه مرتبه در یک جا دروغ گفت، پس شهادت او مردود است.

**سوم:** اگر صحّت آن را هم بپذیریم. می‌گوییم: عبارت «تا محبوب‌ترین بندگانت از آن بخورد.» یعنی کسی که دوست داری از آن بخورد. زیرا این بعنوان رزق و روزی است که برایش نوشته شده است. نه آنچه که رافضی‌ها مدّعی اند که علی محبوب‌ترین بندگان نزد خداست، زیرا لازمه این حرف آن است که او از پیامبر ﷺ

هم محبوب تر باشد. که این مطلب ظاهر البطلان است.»<sup>(۱)</sup>

## بطلان ادّعی واسطی که حدیث دروغ است

می‌گوییم:

اما وجه اوّل، آنچه واسطی ذکر کرده، صرفاً یک ادّعا است. اگر فقط با گفتن این جمله که: «این حدیث دروغ است.» در ردّ حدیثی از احادیث کافی باشد، همه احادیث و آثار را می‌توان با این جمله مردود کرد!

اما وجه دوّم پاسخ این حرف قبلاً داده شد... شاید به همین علت است که آنچنان بطلان این حرف از نظر عام و خاص واضح است که دهلوی و سلف او کابلی و سایر متکلمان قوم را از استدلال به آن در کتب کلامی که در ردّ بر امامیه نوشته‌اند، منع نموده‌اند... آری، دهلوی در حاشیه کتابش این استدلال را از طرف نواصب نقل کرده... و به ناصبی بودن اعور نیز اعتراف دارد.

## پاسخ در دلالت حدیث

اما وجه سوم... بحث دلالت حدیث طبر به طور مشروح خواهد آمد.

در کتاب (التوضیح الانوار بالحجج الواردة لدفع شبهة الاعور) آمده است که:

«اما وجه سوم: آنچه اعور از مراد پیامبر ﷺ توهّم کرده است قابل پذیرش نبوده و قبول نداریم. زیرا معنی حدیث همان طور که گذشت منظور محبوب‌ترین کسی است که نزد پیامبر ﷺ بیاید. و پیامبر کسی است که علی ع نزد او می‌آید، چگونه برداشت می‌شود که او نزد خدا از پیامبر نیز محبوب تر باشد؟ بلکه تنها طبق تأویل فاسد اعور و گمان واهی او است که معنای حدیث را در این می‌داند که کسی که دوست داری از آن بخورد منظور این است که خدایا چون روزی او را چنین

---

۱- رساله الاعور فی الرد علی الامامیه - خطّی.

۵۹۲ / خلاصهٔ عبقات الانوار (حدیث طبر)

نوشته‌ای نزد من بیاید، زیرا پیامبر ﷺ از آن خورد و روزی او بود. چقدر قلب این  
مرد (اعور) از طریق صواب بیرون است. انگار این ابتر ناصبی کسی است که از باران  
الهی گریزان است ولی زیر ناودان می‌نشیند!»





## با محسن کشمیری

شبهه همین اشکالات، کلمات محمد محسن کشمیری در این باب است. وی می‌گوید:

«هفتم: خبر طائر که چنین است که به پیامبر ﷺ مرغ بریانی هدیه شد. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من بخورد، در این هنگام علی آمد و آن را خورد.»

اشکال آن چند وجه است:

**اول:** متخصصان فن حدیث گفته‌اند که این یک حدیث جعلی است. همان طور که محمد بن طاهر فتنی در رساله‌ای که در بیان صحیح و ضعیف و جاعلین و ضعفاء و مجهولین دارد، به این مطلب تصریح می‌کند.

**دوم:** این حدیث بر مراد خصم (شیعیان) یعنی بر امامت دلالت ندارد. به طوری که چند بار گذشت.

**سوم:** شبهه این مسأله درباره اسامة بن زید هم وارد شده است. هنگامی که از پیامبر ﷺ در مورد محبوب‌ترین مردم نزد او سؤال شد. حضرت اسامة بن زید را نام بردند. پس اگر علی در بین صحابه نزد خدا محبوب‌ترین بود اسامة بن زید، نزد

پیامبر نیز محبوب‌ترین مردم محسوب می‌شد. و این حدیث اسامه معارض آن می‌شود.

**چهارم:** این دلالت با فرستادن ابوبکر بعنوان امام جماعت در نماز توسط پیامبر، مردود می‌شود.<sup>(۱)</sup>

### ادّعی «وضع حدیث» دروغ است

می‌گوییم: اما وجه اول که می‌گوید: «متخصصان فن حدیث می‌گویند، حدیث جعلی است» یک نسبت دروغ و ادّعی صرف است. زیرا سابقاً و مکرراً دیدید که ماهران فن حدیث قائل به جعلی بودن این حدیث نیستند و کسانی مانند ابن تیمیّه که چنان چیزی را ادّعا می‌کنند از ماهران فن حدیث محسوب نمی‌شوند. و لذا این ادّعا هیچ وجهی ندارد، شایسته گوش دادن نیست.

### افتراء بر فتنی

این که می‌گوید «همان‌گونه که محمد بن طاهر فتنی تصریح کرده است...»، این دروغ واضح است. ما سابقاً عبارت فتنی در (تذکره الموضوعات) را ذکر کردیم و ملاحظه شد که در آن نسبت قول به جعلی بودن حدیث به ماهران فن حدیث وجود ندارد. وی فقط از المختصر نقل کرده که طرق حدیث ضعیفند ابن جوزی نیز آن را در الموضوعات آورده است... و این ربطی به مدّعا ندارد. سابقاً هم ملاحظه کردید که ادّعی ضعف همه طرق حدیث طبر دروغ است. و جمله «آوردن ابن جوزی حدیث را در الموضوعات» افتراء بر او محسوب می‌شود. (و چنین چیزی وجود ندارد)

---

۱- نجاه المؤمنین - خطّی.

### مناقشه در دلالت حدیث مردود است

اما وجه دوم - که مناقشه در دلالت حدیث طیر طبق مراد امامیه می باشد - این اشکال را با وجوهی که بیان می شود روشن خواهیم کرد و خواهیم دید که این حدیث بر مراد امامیه دلالت دارد. زیرا نتیجه آن افضلیت و برتری بودن امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. و افضلیت علی علیه السلام بدون هیچ مانعی مستلزم امامت است.

### ردّ معارضه با روایتی که درباره اسامه آمده است

وجه سوم نیز واضح البطلان است. زیرا اولاً: حدیثی که کشمیری ذکر کرده است، با این لفظ در هیچ یک از روایات اهل سنت نیامده است.

ثانیاً: به این ترتیب حدیث، از متفردات و مختصات اهل سنت خواهد بود و با آن نمی توان امامیه را الزام کرد. و لذا دلیلی ندارد که بخواهند از عموم حدیث طیر دست بردارند.

اما ثالثاً: آنچه در مورد محبوب تر بودن اسامه روایت کرده اند نزد خود آنان هم از نظر اعتبار در مرتبه حدیث طیر نیست، زیرا حدیث طیر - همان طور که سابقاً به تفصیل بیان شد - متواتر است و صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قطعی است. و طرق آن در کثرت به حدی است که برخی از حافظان بزرگ آن را در اجزاء مستقلی جمع نموده اند، اما حدیث اسامه طرق متعدّد ندارد چه رسد به تواتر و ثبوت.

### ردّ استدلال به مسأله نماز ابوبکر

اما وجه چهارم - که مدّعی بطلان حدیث طیر و مفاد آن با جلو فرستادن ابوبکر در نماز توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، سست تر و سخیف تر از دلایل گذشته است. و این بر ب اطلاع بودن کشمیری از آداب مناظره و استدلال دلالت دارد... زیرا جلو فرستادن ابوبکر در نماز توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از احادیث جعلی است و در بین خود

علمای عامه هم افرادی مانند ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری به وقوع اختلاف و اضطراب فاحش در روایات مربوط به آن اعتراف کرده‌اند. این اختلاف و اضطراب دلیل جعل و مردود بودن آن نزد گروهی از بزرگان مانند ابن عبدالبر و أئور و کابلی و دهلوی است، همان طور که در (تشیید المطاعن) آمده است. به علاوه جانشینی در نماز دلالتی بر امامت ندارد. ابن تیمیّه نیز بر این مطلب چنین تصریح کرده است:

«جانشینی نماز، در زمان حیات نوعی نیابت است که هر صاحب امری ناچار از آن است. و این طور نیست که هرکس که در زمان حیات شایسته جانشینی بر بعضی از امت باشد، شایسته باشد که بعد از مرگ جانشین کلی شود. زیرا پیامبر چندین نفر را جانشین خود گردانید ولی بعد از مرگ ایشان برخی از آنها شایسته خلافت نبودند...»<sup>(۱)</sup>

### کلامی کوتاه درباره حدیث نماز ابوبکر

حدیث نماز ابوبکر - اگرچه در صحاح با طرق عدیده روایت شده و بسیار به آن توجه کرده‌اند و در بحث‌های خود در اصول و فروع به آن استناد جسته‌اند - ولیکن هیچ یک از اسناد آن خالی از خدشه در روایات آن نیست. به علاوه ادله و شواهدی در داخل و خارج این خبر موجود است که این نماز به امر پیامبر ﷺ نبوده است. عمدتاً این خبر، از عایشه نقل شده است و در آینده درباره بعضی مسائل آن بحث می‌شود. اما از غیر عایشه از طریق ابوموسی اشعری توسط بخاری و مسلم<sup>(۲)</sup> نقل شده است. حافظ ابن حجر گفته است که این خبر، مرسل می‌باشد و احتمال دارد ابوموسی نیز آن را از عایشه نقل کرده باشد.<sup>(۳)</sup>

---

۱- منهاج السنّة ۹۱/۴.

۲- صحیح بخاری ۱۳۰/۲ با شرح ابن حجر، صحیح مسلم با شرح نووی - حاشیه قسطلانی

۳- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری. ۶۳/۳.

از عبدالله بن عمر<sup>(۱)</sup> نیز روایت شده است و مدار آن بر «زهري» است که از مشهورترین افراد مخالفین علی عليه السلام می باشد.<sup>(۲)</sup>

و نیز از عبدالله بن عباس هم نقل شده است که سند آن این است: «از ابی اسحاق از ارقم بن شرحبیل از ابن عباس» و بخاری گفته است: «ما برای ابی اسحاق از ارقم بن شرحبیل سماعی نداریم.»<sup>(۳)</sup>

و نیز از طریق عبدالله بن مسعود هم نقل شده که در آن «عاصم بن ابی النجود» می باشد. هیثمی گفته: در او ضعف است.<sup>(۴)</sup> و از بعضی نقل شده که او «عثمانی» بوده است.<sup>(۵)</sup>

و نیز از سالم بن عبید هم نقل شده که در آن «نعیم بن ابی هند» است که گفته اند «او از علی بدگوئی می کرد.»<sup>(۶)</sup>

و نیز از انس نقل شده است و در راویان آن «ابوالیمان از شعیب از زهري» می باشد. درباره زهري ذکر او گذشت. و اما دو نفر دیگر را گفته اند: که ابا الیمان از شعیب کلمه ای نشنیده است.<sup>(۷)</sup>

اما حدیث به نقل از عایشه، همه اسناد آن منتهی می شود به:

۱- اسود بن یزید نخعی، و این مرد از منحرفین از علی عليه السلام است<sup>(۸)</sup> و راوی از او: ابراهیم بن یزید نخعی که از بزرگان اهل تدلیس می باشد.<sup>(۹)</sup>

۲- عروة بن زبیر، که از افراد مشهور برکینه و بغض به علی عليه السلام می باشد<sup>(۱۰)</sup> و راوی از او پسرش هشام است که از بزرگان اهل تدلیس می باشد.<sup>(۱۱)</sup>

- 
- ۱- صحیح بخاری ۳۰۲/۲ با شرح ابن حجر، صحیح مسلم به شرح نووی ۵۹/۳ حاشیه قسطلانی.  
۲- شرح نهج البلاغه ۱۰۲/۴.  
۳- حاشیه سنن ابن ماجه ۲۹۱/۱.  
۴- مجمع الزوائد ۱۸۳/۵.  
۵- تهذیب التهذیب ۳۵/۵.  
۶- همان ۴۱۸/۱۰.  
۷- تهذیب التهذیب ۳۸۰/۲.  
۸- شرح نهج البلاغه ۹۷/۴.  
۹- معرفة علوم الحدیث ۱۰۸.  
۱۰- شرح نهج البلاغه ۱۰۳/۴.  
۱۱- تهذیب التهذیب ۴۴/۱۱.

۳- عبیدالله بن عبدالله، راوی از او نزد شیخین «موسی بن ابی عایشه» است و ابن ابی حاتم به نقل از پدرش گفته است: «روایت موسی بن ابی عایشه از حدیث عبیدالله در بیماری پیامبر، مرا به شک می اندازد.»<sup>(۱)</sup>

۴- مسروق بن اجدع، راوی از او شقیق بن سلمه است که عثمانی بوده است.<sup>(۲)</sup>

سپس می گوئیم:

اولاً: رسول خدا ﷺ ابوبکر را به خروج از شهر به همراه اسامه مأمور کرده بود. شکی نیست که او و عمر و سایرین از بزرگان مهاجران و انصار در لشکر اسامه شرکت داشتند.<sup>(۳)</sup>

ثانیاً: آن حضرت ﷺ بعد از آگاهی از نماز ابوبکر - و بازگشت از سپاه اسامه - شخصاً بیرون آمده و در حالی که بر دو مرد تکیه داشت، ابوبکر را از محراب کنار زد و خود آن حضرت نماز را به جای گزارد.<sup>(۴)</sup>

ثالثاً: از امور مسلم عدم جواز پیش افتادن کسی بر پیامبر است.<sup>(۵)</sup>

رابعاً: امیرالمؤمنین علیؑ بر آن بود که نماز ابوبکر به دستور عایشه بوده است<sup>(۶)</sup> و نظر آن حضرت درست است زیرا: «علی با حق است و حق با علی»<sup>(۷)</sup>

و این مطلبی است که سقوط اسانید و قرائن احوال و شواهد بر آن دلالت دارد. برای آگاهی بر شرح بیشتر مطلب به رساله ای که در خصوص این موضوع نوشته ایم، مراجعه شود.<sup>(۸)</sup>



- 
- ۱- همان ۳۱۴/۱۰.
  - ۲- همان ۳۱۷/۴.
  - ۳- فتح الباری ۱۳۴/۸.
  - ۴- این مطلب را در همه روایات صحاح و سایر روایات می توان دید.
  - ۵- فتح الباری ۱۳۹/۳، نیل الاوطار ۱۹۵/۳، السیرة الحلبیة ۳۶۵/۳.
  - ۶- شرح نهج البلاغه ۱۶۹/۹ - ۱۹۸.
  - ۷- صحیح ترمذی ۱۶۶/۳، المستدرک ۱۲۴/۳، جامع الاصول ۴۲۰/۹.
  - ۸- الأمامة فی اهم کتب الکلامیة و عقیده الشیعة الامامیة.

## با قاضی پانی پتی

از جمله مطالب جالب، ردّ حدیث طیر توسط قاضی پانی پتی می باشد. وی از مشاهیر متأخران علمای اهل سنت، (طبق گفته دهلوی در أتحاف النبلاء بیهقی) در زمان خود می باشد، قاضی پانی پتی به پیروی از کابلی می گوید: «چهارم - حدیث آنس بن مالک: که نزد پیامبر ﷺ مرغی بود که برایشان طبخ شده بود. فرمود: خدایا محبوب ترین مردم پیش خود را نزد من بیاور تا با من بخورد، پس علی آمد و آن را خورد. این حدیث را ترمذی روایت کرده است.

شمس الدین ابو عبدالله محمد بن أحمد ذهبی در (التلخیص) می گوید: زمانی طولانی گمان می کردم که چه خوب بود حاکم این حدیث را در مستدرک خود ذکر نمی کرد. ولی هنگامی که بر این کتاب تعلیق زدم، قول وضع و جعلی بودن آنرا دیدم که شمس الدین جزری هم به آن حکم کرده است. علاوه بر این مخفی نماند که در این حدیث دلالتی بر امامت وجود ندارد. و مراد از «أحبّ الناس» یعنی «من أحبّ الناس الیک» (یعنی از جمله محبوب ترین مردم) همان گونه که در عرف می گویند «فلان اعقل الناس» یعنی (از جمله عاقل ترین مردم) است.

و نیز محتمل است که خلفای دیگر در آن وقت حاضر نبوده اند. شبیه این حدیث درباره عباس رضی الله عنه هم وارد شده است. ابن عساکر از طریق سبکی از وحید نقل کرد که

گفت: روزی از شام آمده بودم و برای پیامبر ﷺ میوه‌ای خشک از پسته و بادام و نانی مخصوص هدیه آورده بودند. پیامبر فرمود: خدایا محبوب‌ترین اهلم نزد خود را به پیش من بیاور تا با من بخورد. در این هنگام عباس پدیدار شد. پیامبر فرمود: عمو، بنشین. او هم نشست و خورد.

ولی سند این حدیث واهی است.<sup>(۱)</sup>

### تصرف در لفظ حدیث

می‌گوییم: اولین اشکال در این گفتار، تحریف لفظ حدیث توسط او است. لفظ «أحبّ الخلق» به «أحبّ الناس» تبدیل شده است.

### تغییر دادن عبارت ذهبی

قاضی پانی دستی عبارت «لم یجسر الحاکم» را به عبارت «لم یحسن» تغییر داده و به همین شکل به فارسی ترجمه کرده است.

### ادّعی جعلی بودن حدیث، با وجود اعتراف به نقل ترمذی

قاضی مدّعی است که حدیث جعلی است. با وجود این که معترف است ترمذی آن را نقل کرده است. به طوری که می‌گوید: حدیث را ترمذی نقل کرده... آیا می‌توان گفت در کتاب ترمذی (که از صحاح سته محسوب می‌شود) حدیث جعلی وجود دارد؟

اگرچه حدیث ترمذی با لفظ «أحبّ الخلق» است نه «أحبّ الناس» و عبارت ذهبی «لم یجسر» است نه «لم یحسن». و از این معلوم می‌شود که این شخص می‌خواهد چیزی بنویسد که به خیال خود ردّی بر استدلال امامیه نسبت این حدیث باشد. لذا عبارات کابلی را آورده و به خود زحمت مراجعه به (ترمذی) و (تلخیص

---

۱- السیف المسلول - خطّی.



المستدرک) را نداده است.

### نسبت «قول به وضع حدیث» به ابن جزری

همین طور قاضی در نسبت دادن قول جعلی بودن حدیث به ابن جزری از کابلی تبعیت نموده است. نسبتی که هیچ شاهی بر ثبوت آن نیست. بلکه قرائن بر کذب آن دلالت دارد.

### مناقشه در دلالت حدیث و تأویل لفظ آن

قاضی در دلالت حدیث، در این ادعا که حدیث بر امامت دلالت ندارد نیز از کابلی پیروی کرده است. ولی این ادعا نیز مردود است... سپس ادعا کرده است که منظور از «محبوبترین مردم»، «از جمله محبوبترین مردم» است... چنین ادعایی را بطور جزم و قطعی کرده است، حال آنکه اگر این حدیث جعلی باشد، از کجا معلوم است آنچه او ذکر می‌کند، حتماً مراد حدیث است؟

### احتمال عدم حضور خلفا هنگام وقوع حدیث

با این وجود - قاضی به پیروی از کابلی - احتمال داده است که در وقت وقوع داستان طبر و دعای پیامبر ﷺ برای حضور محبوبترین بندگان نزد خدا و ایشان، خلفا در مدینه حاضر نبوده‌اند.

این کار نیز جز تلاش دیگر برای اسقاط دلالت حدیث شریف بر افضلیت امام امیرالمؤمنین ع نیست...

از دلایل بطلان این احتمال و سقوط آن، نقل حدیث به روایت نسائی است.

### معارضه حدیث با حدیثی که به سستی آن اعتراف کرده است

قاضی، نغمه دیگری به این طنبور افزوده است، چیزی را آورده که گذشتگانش  
نیاورده‌اند... و پنداشته است حدیث طیر با آنچه برخی از کذابین در مقابل آن وضع  
کرده‌اند، معارض است... ولی مطلبی که کار را آسان می‌کند، عبارت خود قاضی در  
ادامه آن است که نهایتاً می‌گوید: «ولی سند آن واهی است».



## با حیدر علی فیض آبادی

مولوی حیدر علی فیض آبادی هم به کلمات کابلی و دهلوی در این باب فریفته شده است و آن را کلمات حقی پنداشته براساس آن می‌گوید:

«چگونه می‌شود که احادیث فرستادن ابوبکر در نماز - این احادیثی که بیشتر فقهای صحابه بلکه خلفای راشدین که ملازم مصاحبت با خاتم النبیین بوده‌اند و نیز اهل بیت طاهرین نیز آن را روایت کرده‌اند و به حد تواتر و استفاضه رسیده است، به طوری که نزاع منازعین در مهاجرین و انصار به وسیله آن پایان یافته و مرتضی و زبیر بر آن استدلال کرده‌اند - دلیل استحقاق صدیق برای خلافت نباشد ولی بر خبر طبر که صحّت آن ثابت نیست و نیز بر حدیث أنا مدینه العلم و علیّ بابها برای اثبات مقصود شیعه استدلال گردد؟»

چگونه مثل این احادیث ادّعی مخالفان را ثابت می‌کند! در حالی که امامت نزد آنان - در حقیقت - اصل الاصول است و آنان هزاران بار تصریح کرده‌اند که در این باب جز روایات متواتر فایده‌ای ندارد، (و حدیث نماز ابوبکر متواتر و حدیث طبر صحّت آن نامعلوم) در مقابل عموم اهل سنّت که امامت را از فروع می‌دانند؟<sup>(۱)</sup>

---

۱- القول المستحسن فی فخر الحسن، فضایل ابوبکر، مبحث نماز او.

### چگونه این دروغ‌ها دلیل بر خلافت آن سه نفر می‌باشد!

می‌گوییم: کلامی که فیض آبادی گفته است، جز خودش کسی رارسو نمی‌کند، و جهل یا تعصب او را آشکار می‌سازد... چگونه احادیثی را که دوستان اران ابوبکر جعل کرده‌اند ثابت می‌داند و چگونه حکم به استفاضه و تواتر بودن آنها می‌کند؟ ظاهراً چاره‌ای ندارد جز آنکه حدیث جعلی راصحیح بنامد و حدیث متروک رامشهور و حدیث منکر رامستصیض و باطل رامتواتر نام نهد. تا گفته هایش وجهی داشته باشد!! این احادیثی که این مرد و امثال او مدّعی اند اگر در میزان نقد گذاشته شود جز غباری پراکنده نیست و گویی هیچ چیز نیست؟!!

### آیا احادیث صحاح و متواترات دلیل خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نیستند؟

اما دلایل امامت امیرالمؤمنین و افضلیت آن حضرت... هرکس در کتب قوم (اهل تسنن) و روایات پیشوایان بزرگ آنان جستجو کند، و با دیده انصاف بنگرد، می‌بیند که روایات دلایلی محکم و قاطع و براهینی متقن و متین می‌باشند، به طوری که خدشه‌ای یا طعنی بدان‌ها وارد نمی‌شود... از جمله آنها حدیث طبر است... هرکه در روایان و اسناد آن در کتاب‌های قوم بنگرد، به صحت احتجاج امامیه به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام توسط آن اذعان می‌کند. و چرا این‌گونه نباشد؟ درحالی که این حدیثی است که ارکان مذهب اهل سنت و بزرگان علما و فقهای بزرگ آنان در قرن‌های مختلف، از تابعین گرفته تا صحابه معروف و ملازم خاتم النبیین، بلکه حتی از رئیس اهل بیت و سید عترت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آنرا نقل کرده‌اند...!!

حدیث طبر در صحت و ثبوت به حدی رسیده است که جمعی از علمای بزرگ آنان را به اذعان و اعتراف واداشته است. بلکه ثبوت و صحت آن در زمان مأمون عباسی، در نزاع منازعه کنندگان در مجمع فقها، قطعی بوده است.

بلکه مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری به آن استدلال و احتجاج کرده

با حیدر علی فیض آبادی / ۶۰۵

است و زبیر و طلحه و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص نیز به آن اذعان کرده‌اند.

عمرو بن عاص نیز به آن در مقابل معاویه احتجاج کرده است؟

حال چگونه نمی‌توان با این حدیث بر اهل سنت که امامت را فرعی از فروع دین می‌دانند نه اصلی از اصول آن، استدلال و احتجاج کرد، حتی اگر متواتر نباشد؟ چه رسد که تواتر آن با قطع و یقین ثابت شده است.

\* \* \*



دالالت حدیث طیر / ۶۰۷

# دالالت حدیث طیر





ابن تیمیّه می‌گوید: «با این وجود، این حدیث، مدّعی (و مراد امامیّه) را ثابت نمی‌کند.»

### حاصل مفاد حدیث طیر خلافت علی علیه السلام است

می‌گویم: عدم دلالت حدیث طیر بر اعتقاد امامیّه، واضح البطلان است. استدلال امامیّه به این حدیث در غایت متانت و کمال است. و بیان آن چنین است: علی علیه السلام - بر حسب دلالت این حدیث شریف - محبوب‌ترین بندگان نزد خدای متعال و رسول اوست. و هرکه محبوب‌ترین بندگان نزد خدای متعال و رسولش باشد از همه خلائق نزد خدا و رسولش برتر است و هرکه از همه خلائق نزد خدا و رسولش برتر باشد، نزد خدا و رسولش برای خلافت تعیین می‌شود. پس نتیجه می‌شود که از نظر خدا و رسولش علی علیه السلام برای خلافت متعیّن است.

### اجبیت مستلزم افضلیت است

اما هرکس که محبوب‌ترین بندگان نزد خدا و رسولش باشد، همو برتر از همه خلائق نزد خدا و رسولش می‌باشد... در غایت وضوح است. در این جا به کلمات برخی بزرگان استشهداد می‌کنیم تا از مخالفت منکران برحذر باشیم:

## شواهدی از کلمات علماء

### قسطلانی می‌گوید:

«اگر بگوییم هرکه در مورد خلفای چهارگانه، افضلیت را طبق ترتیب معلوم بداند (اولی از دومی افضل و دومی از...) ولی محبت او نسبت به بعضی از آنها بیشتر باشد آیا گناهکار است یا نه؟»

شیخ الاسلام ولی عراقی پاسخ داده‌اند که: محبت گاهی اوقات به خاطر امری دینی است و گاه برای امر دنیوی. محبت دینی ملازم افضلیت است. لذا هرکه افضل باشد، محبت دینی او بیشتر است. بنابراین در مورد هرکدام از خلفا معتقد باشیم که او افضل است، ولی از جهت دین، دیگری را بیشتر دوست بداریم این تناقض است. اما اگر غیر افضل را به خاطر امر دنیوی مانند قرابت یا احسان و... بیش از افضل دوست بداریم در این حالت تناقض و منعی نیست.

در نتیجه هرکس اعتراف کند به این که افضل امت بعد پیامبر ابوبکر، سپس عمر و سپس عثمان و سپس علی است ولی مثلاً علی را بیش از ابوبکر دوست بدارد، اگر این محبت، محبت دینی باشد، این بی معنا است. زیرا همان طور که گفتیم محبت دینی ملازم افضلیت است. و این شخص با زبان به افضلیت ابوبکر اعتراف کرده ولی قلباً علی را برتری می‌دهد. و او را به محبت دینی بیش از ابوبکر دوست دارد. این جایز نیست. ولی اگر این محبت دنیوی باشد مثل این که او از ذریه علی باشد یا سایر مسائل، منعی ندارد. و خدا داناتر است.»<sup>(۱)</sup>

پس محبت دینی ملازم افضلیت است و این یک امر ثابت است.

---

۱- المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة با شرح زرقانی ۴۲/۷.

### سبکی می گوید:

«محمد بن أحمد بن نصر شیخ امام، ابوجعفر ترمذی، شیخ شافعیان در عراق قبل از ابن شریح... امامی زاهد و با ورع و قانع به کم بود... أحمد بن کامل گوید: برای شافعی ها در عراق کسی برتر و با ورع تر و دارای قناعت بیشتر از ترمزی نبود. دارقطنی می گوید: او تقه و مأمون و اهل عبادت بود. ابوجعفر در محرم سال ۲۹۵ از دنیا رفت. در حالی که ۹۴ سال داشت و نقل شده که در آخر عمر دچار تخلیط شد.

ابوجعفر کتابی دارد که آن را اختلاف اهل الصلوة فی الاصول نامیده است. ابن صلاح بر آن اطلاع یافته و از آن قسمت هائی را برگزیده و می گوید - و از خط او نقل می کنم - که اباجعفر (ترمذی) در این کتاب کمتر به آنچه مختار خود اوست می پردازد و در اول کتاب حدیث: «امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند» را از ابوبکر ابن ابی شیبه روایت کرده است. ابوجعفر در رد کسی که غنی را بر فقیر برتری می دهد مبالغه کرده است. وی نقل می کند: فرقه ای از شیعه می گویند: ابوبکر و عمر بعد از رسول خدا ﷺ برترین مردم اند ولی علی نزد ما محبوب تر است. ابوجعفر می گوید: آنها به اهل بدعت ملحق شدند، زیرا عقیده ای خلاف گذشتگان، ایجاد نمودند.»<sup>(۱)</sup>

این عبارت صریح است که محبوب تر شمردن شخص غیر افضل وجهی ندارد.

شاه ولی الله در بیان افضلیت شیخین می گوید:

«اما افضلیت مطلق آنها به خاطر وجود خصلت های چهارگانه در آنها به دلیل احادیث فراوان ثابت است. از جمله آن: حدیث عمرو بن عاص - که حدیث چهل و دوم از احادیث در این باره است - از عمرو بن عاص نقل شد که پیامبر ﷺ او را به عنوان فرمانده سپاه ذات السلاسل گمارد. پس نزد ایشان آمدم، گفتم: محبوب ترین مردم نزد شما کیست؟ گفت: عایشه. گفتم: از مردان، فرمود: پدرش. گفتم: پس از او چه کسی؟ فرمود: عمر بن خطاب.

و این حاکی از افضلیت مطلق است.»<sup>(۱)</sup>

و نیز می‌گوید: «از جمله ضروریات دین آن است که غرض از عبادات و طاعت و کارهای صوفیه و سایرین جز برای حصول قرب نزد خدا نیست. و انبیاء بر دیگران برتری نیافتند و اولیاء بر سایرین تقدّم نیافتند مگر از جهت قرب به خدا. و چون شیخان (ابوبکر و عمر) از سایر صحابه نزد رسول خدا محبوب‌تر بودند، از سایرین به خلافت شایسته‌تر محسوب می‌شدند.

اما مقدمه اول: به خاطر حدیث مستفیض از عایشه که وقتی به او گفته شد: کدام یک از اصحاب پیامبر ﷺ نزد پیامبر محبوب‌تر بود؟ فرمود: ابوبکر سپس عثمان. و از عمرو بن عاص شبیه این نقل شد که فرمود: محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر عایشه و از مردان پدرش و سپس عمر. و از انس نیز مانند آن نقل شده است.

مراد از «أحبّ» در این جا همان کسی است که نزدیکترین منزلت و جایگاه را دارد. به دلیل قول عایشه که گفت: هرگاه پیامبر در صدد بود کسی را جانشین خود در کاری کند، ابوبکر را جانشین خود می‌نمود و پس از ابوبکر عمر را.

اما مقدمه دوم: پیامبر ﷺ هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. حبّ آن حضرت نیز از روی هوی و هوس نبوده است پس احبّیت بر افضلیت شیخین دلالت دارد.»<sup>(۲)</sup>

و نیز درباره وجوه دالّ بر افضلیت شیخین می‌گوید: «نوع پانزدهم: ابوبکر صدیق محبوب‌تر از سایر صحابه نزد پیامبر است. از عایشه از عمر بن خطاب نقل شده که گفت: ابوبکر سید ما و بهترین و محبوب‌ترین نزد رسول خدا ﷺ بود. ترمذی این روایت را نقل کرده است. و در حدیث ابن عباس<sup>(۳)</sup> نیز به نقل از عمر در داستان

---

۱- ازالة الخفاء عن سيرة الخلفاء مبحث افضلیت شیخین.

۲- ازالة الخفاء عن سيرة الخلفاء محبّ افضلیت شیخین.

۳- این جا یک وهم آشکار است. زیرا بخاری تنها این الفاظ را در مناقب ابوبکر در ضمن بیعت

دلالت حدیث طبر / ۶۱۳

بیعت، مانند آن آمده است. که ترمذی نیز آن را روایت کرده است.»<sup>(۱)</sup>  
پس آیا برای هیچ منصفی شکی باقی خواهد بود؟ و آیا برای متعصب کوردل  
مجال می ماند در این که احببیت مستلزم افضلیت است؟ دهلوی در (مجموعه  
فتاوی) خود می گوید:

«فائدة - کثرت محبت دینی دو معنی دارد. اول: این که محب اعتقاد داشته باشد  
که محبوبش در امور دینی زیادتى دارد. این معنی مستلزم اعتقاد به افضلیت اوست.  
دوم: این که از محبوب به محب نفع دینی عظیم رسیده باشد که از غیر او نرسیده  
باشد. و این معنی مستلزم اعتقاد افضلیت او نیست. زیرا این محبت بین هر شیخ و  
مریدش وجود دارد. و بین هر استاد و شاگرد هست. با وجود آنکه معتقد به افضلیت  
او نیست.»

می گوئیم:

واضح است که محبت خدا و رسولش جز از قسم اول نیست، لذا احببیت،  
مستلزم افضلیت است. این اعتراف دهلوی است. سپاس خدای را که حق را به زبان  
او جاری ساخت و صحت استدلال امامیه به حدیث طبر را از سوی خود او آشکار  
کرد.

علاوه بر این، کلمات برخی از بزرگان محققین، حاکی از دلالت احببیت بر  
افضلیت است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می شود:

ابوحامد غزالی:

وی می گوید:

---

← که از عروه از ابن عباس از عمر نقل شده آورده است جز این جمله که عمر گفته است: او  
(ابوبکر) هنگامی که خدا پیامبرش ﷺ را از دنیا برد از جمله بهترین های ما بود.  
۱- قرّة العینین فی تفضیل الشیخین النوع الخامس عشر من فضایل ابي بکر.

«بیان محبت خدا به عبد و معنای آن: بدان که شواهد قرآن به روشنی می‌رساند که خدای متعال بنده‌اش را دوست دارد. لذا چاره‌ای جز فهم معنای آن نیست. و باید شواهد محبت او را ذکر کنیم.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْهَا رَا دُوسْت دَارِدُ وَ أَنْهَا هَمُّ أَوْ رَا دُوسْت دَارِنْدُ﴾ و نیز می‌فرماید: ﴿خُدَاوَنِدُ كَسَانِي رَا كِه دَر رَاهِ أَوْ مِي جَنگَنَدُ دُوسْت دَارِنْدُ﴾ و می‌فرماید: ﴿خُدَاوَنِدُ تُوْبِه كَارَانِ وَ پَاكَانِ رَا دُوسْت دَارِدُ﴾ از این رو ادعای هرکسی را می‌گوید که حبیب خداست رد می‌کند و می‌فرماید: ﴿بگو پس چرا شما را به خاطر گناهانتان عذاب می‌کند﴾ انس از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که خدای تعالی بنده‌ای را دوست داشته باشد، هیچ گناهی به او ضرر نمی‌رساند و کسی که از گناه توبه می‌کند مانند کسی است که گناه ندارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿خُدَاوَنِدُ تُوْبِه كَارَانِ رَا دُوسْت دَارِدُ﴾ و معنای آن این است که: اگر کسی خدا را دوست داشته باشد، و قبل از مرگ توبه کند، گناهان گذشته اگرچه زیاد باشند به او ضرر نمی‌رساند. همان طور که بعد از اسلام، کفر گذشته آسیب نمی‌زند. و خدای متعال برای محبت، بخشش گناهان را هم شرط کرده است و می‌فرماید: ﴿بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد و گناهانتان را ببخشد﴾ و نیز رسول خدا ﷺ می‌فرماید: خداوند دنیا را هم به کسی که دوست دارد و هم کسی را که دوست ندارد می‌دهد؛ ولی ایمان را جز به کسی که دوست دارد نمی‌دهد.

و نیز رسول خدا ﷺ می‌فرماید: هر که برای خدا تواضع کند، خدا او را بالا می‌برد و هر که تکبر ورزد خدا او را خوار می‌کند و هر که خدا را بسیار یاد کند، خدا او را دوست دارد.

و نیز می‌فرماید: خدای تعالی می‌فرماید: بنده همواره به وسیله نوافل به من تقرب می‌جوید تا این که او را دوست می‌دارم. هنگامی که او را دوست داشته باشم گوش او خواهم شد که با آن می‌شنود. و چشم او خواهم شد، که با آن می‌بیند.

زید بن اسلم می‌گوید: خدا بنده خود را دوست دارد تا آن که دوستی‌اش به جایی می‌رسد که می‌گوید هرکاری می‌خواهی بکن که تو را آمرزیدم. الفاظی که

درباره محبت وارد شده است، از شمارش بیرون است.

گفتیم که محبت بنده نسبت به خدای متعال حقیقت است و مجاز نیست، زیرا محبت در لغت، عبارت از میل نفس به چیز موافق است. و عشق عبارتست از میل غالب مفرط...

اما حب خدا نسبت به بنده، امکان ندارد به این معنی باشد. زیرا همه اسامی که بر خدا و غیر الله اطلاق می شوند، به یک معنای واحد بر هر دو اطلاق نمی شوند... در همه این اسامی، خالق به خلق شبیه نیست. و واضح لغت این اسامی را ابتدا برای خلق وضع کرده است. زیرا خلق نسبت به عقول و افهام قابل درک تر از خالق است. و استعمال آن درباره خالق به طریق استعاره و نقل است...

ولذا شیخ ابوسعید میهنی رحمته الله هنگامی که فرمایش خدا ﴿آنها را دوست دارد و آنها هم او را دوست دارند﴾ بر او خوانده شد گفت: خداوند به درستی آنها را دوست دارد، زیرا به این معنا که خدا همه چیز است و کسی را جز خود دوست ندارد. زیرا در عالم وجود غیر او نیست. و کسی جز خودش و افعال و کارهایش را دوست ندارد، و توابع ذاتش از آن جهت که متعلق به ذات است دوستی اش تجاوز نمی کند. و لذا او جز خود را دوست ندارد.\*

الفاظی که در حب خدا نسبت به بندگانش وارد شده باید تأویل شود. و معنای آن به کشف حجاب از قلب بنده اش بر می گردد. و این حادثی است که به سبب مقتضی حدوث ایجاد می شود. لذا تقرّب به او با نوافل سبب صفای باطن و رفع حجاب از قلب بنده و رسیدن او به درجه قرب پروردگار می شود. و همه اینها فعل خدای متعال و لطف او به بنده است. پس معنای حب او این است...

قرب به خدا با دوری از صفات حیوانات و درندگان و شیاطین و در تخلّق به مکارم اخلاق حاصل می شود و این اخلاق الهی است. لذا قرب، به صفت است نه

---

\* این عبارات عرفا است که معتقدند عالم وجود و خدا یکی است و حب خدا به عالم در حقیقت حب او به خود است.

قرب مکانی ...

بنابراین محبت خدا نسبت به بنده، نزدیک کردن او به خود است با دفع مشغله‌ها و معاصی و تطهیر باطن از کدورت‌های دنیا و رفع حجاب از قلب، آنچنانکه وقتی او را مشاهده کند گویی او را می‌بیند...»<sup>(۱)</sup>

می‌گویم: وقتی این حال کسی است که خدا او را دوست دارد پس حال محبوب‌ترین افراد نزد خدا چیست؟ و این مراتب حاصله که برای محبوب‌ترین بندگان نزد خدا است، آیا برای غیر او هم حاصل می‌شود؟ و آیا کسی در فضیلت و مرتبه محبوب‌ترین خلق نزد خدا قرار می‌گیرد؟ آیا احبیت نزد خدا بر افضلیت نزد او دلالت ندارد؟

#### قاضی عیاض می‌گوید:

«اصل محبت، میل به آنچه موافق محب است، می‌باشد ولی این درباره کسی است که تمایل به او و انتفاع از وفق و موافق بودن صحیح باشد و این مقام مخلوق است. اما خالق - جل جلاله - منزّه از اعراض است و محبت او به بنده‌اش به معنای تمکین سعادت و عصمت و توفیق و آماده کردن اسباب قرب و افاضه رحمت بر اوست و غایت آن کشف حجاب‌ها از قلب بنده است تا او را با قلبش ببیند و با بصیرتش به او بنگرد. و به گونه‌ای شود که در حدیث آمده است و خداوند می‌فرماید: هنگامی که بنده‌ای دوست داشته باشم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و زبانش که به وسیله آن سخن می‌گوید. و شایسته نیست که از این مطلب چیزی جز تجرد برای خدا و انقطاع الی الله و اعراض از غیر خدا و صفا و قلب برای خدا و اخلاص اعمال برای خدا، فهمیده شود.»<sup>(۲)</sup>

بنابراین احبیت، سبب افضلیت است...

۲- الشفاء بتعريف حقوق المصطفى ۳/۳۷۲.

۱- احیاء علوم الدین ۴/۳۲۷ - ۳۲۸.



### نووی می گوید:

«محبّت خدای متعال به بنده اش، تمکین او در طاعت و عصمت و توفیق اوست و نیز آسان کردن الطاف و هدایتش و افاضه رحمتش بر او محسوب می شود، این ابتدای محبّت است. اما غایت آن کشف حجابها از قلب اوست تا با بصیرتش او را ببیند و همان طور که در حدیث آمده است به گونه ای می شود که: هنگامی که بنده ای را دوست داشته باشم گوش او می شوم که به وسیله آن می شنود و چشم او...»<sup>(۱)</sup>

### اسکندری می گوید:

شیخ ابوالحسن گفته است: محبّت این است که خدا از قلب بنده اش همه چیز خود را می گیرد. پس در آن هنگام نفس را می بینی که به طاعت او مایل است. و عقل تنها در گرو معرفت اوست. و روح در محضر او قرار دارد، و درون در مشاهده او فرو رفته است. بنده، درخواست زیادی می کند و بر او افزوده می شود و درهایی گوارتر از لذت مناجاتش بر او گشوده می شود و لباس نشستن بر بساط قرب او پوشانده می شود. و علوم گذشته و حقائق بکر را می یابد. از این رو گفته اند: اولیاء خدا عروس های خدایند و مجرمین عروس های خدا را نمی بینند.<sup>(۲)</sup>

این مقام کسی است که خدا او را دوست دارد، حال درجات بنده ای که محبوبترین خالق نزد خدا است، چگونه خواهد بود؟ قرب بنده ای به بالاترین درجه، بدون هیچ شکی بر افضلیّت و اکرمیّت دلالت دارد.

---

۱- المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن حجاج ۱۵۱/۱۵.

۲- لطائف السنن ۳۸.

### فخر رازی می‌گوید:

در تفسیر کلام خدا ﴿بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد﴾<sup>(۱)</sup>

«مراد از محبت خدای متعال به بنده، اعطای ثواب به اوست.»<sup>(۲)</sup>

احبیت نزد خدای عزوجل مستلزم اکثریت ثواب است و این بدون شک و شبهه همان افضلیت است...

### حدیث نبوی

اگر معتصبین، به آنچه از بزرگان علمایشان ذکر کردیم قانع نشدند... اینک به حدیثی استشهد می‌کنیم که در کتاب‌های معتبرشان از پیامبر ﷺ روایت شده است:

«از اسامه نقل شده که گفت: روزی نشسته بودم که علی و عباس آمدند و اجازه خواستند و گفتند: اجازه ورود بر رسول خدا ﷺ را به ما بده. گفتم: ای رسول خدا، علی و عباس اجازه می‌خواهند. فرمود: آیا می‌دانی چرا آمده‌اند؟ گفتم: نه. فرمود: ولی من می‌دانم. به آن دو اجازه بده. پس از آن هر دو داخل شدند و گفتند: ای رسول خدا آمده‌ایم از تو بپرسیم کدام یک از اهل تو نزد تو محبوب‌ترند؟ فرمود: فاطمه بنت محمد. گفتند: ما نیامدیم تا از اهلتان از شما سؤال کنیم. فرمود: محبوب‌ترین اهلم کسی است که خدا به او نعمت داد و من به او نعمت دادم و او اسامه بن زید است. گفتند: سپس چه کسی؟ فرمود: سپس علی بن ابی طالب. عباس گفت: ای رسول خدا فدایت شوم عموی تو آخرین آنهاست؟ فرمود: علی در مهاجرت بر تو پیشی گرفته است. این حدیث را ترمذی روایت کرده است.»<sup>(۳)</sup>

۲- التفسیر الکبیر ۱۸/۸.

۱- سوره آل عمران ۳۱.

۳- مشکاة المصابیح ۱۷۴۰/۳.

پس آشکار می شود که احبیت نزد آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای میل شخصی و هوای نفس نیست، بلکه ملاک آن فضائل و جهات دینی است. و حال که علی عَلِيٍّ به مقتضای حدیث طیر محبوب ترین افراد نسبت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است پس در کمالات دینی و فضایل معنوی از همه خلائق پیش است، لذا از همه برتر است. اما تقدیم اسامه بر او در این حدیث به استدلال ضرری نمی زند، زیرا حدیث از متفردات اهل سنت است و بر امامیه حجّت نمی شود.

### احبیت از نظر عمر دلیل سزاوارتر بودن به خلافت است

در این جا لازم است، مطلبی را که از عمر بن خطاب روایت می کنند بیاوریم که صراحت دارد در این که از نظر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احبیت دلالت بر سزاوارتر بودن به خلافت است...

بخاری چنین روایت می کند:

«اسماعیل بن ابی اویس از سلیمان بن بلال از هشام بن عروة از عروة بن زبیر از عایشه همسر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت و ابوبکر در موقعیت عالی بود. انصار در سقیفه بین ساعده پیرامون سعد بن عبادة اجتماع کردند، پس ابوبکر گفت: ما امراء هستیم و شما وزراء. عمر گفت: ما با تو بیعت می کنیم که تو سید ما و بهترین ما و محبوب ترین ما نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستی. پس با او بیعت کرد. و مردم هم با او بیعت کردند.»<sup>(۱)</sup>

مطابق این حدیث احبیت از نظر عمر بر شایسته تر بودن به خلافت است، چرا احبیت اثبات شده پیامبر دلالت - طبق حدیث طیر - دال بر این مطلب نباشد؟!

### حُبِّ حقیقی خدا از نظر عمر، دلیل بر شایسته‌تر بودن به خلافت است

«دوستی حقیقی خدا» از نظر عمر دلیل بر شایسته‌تر بودن به خلافت است... به مطلبی که ابونعیم روایت می‌کند توجه کنید: «ابوحامد بن جبلة از محمد بن اسحاق ثقفی سراج از محمود بن خدش از مروان بن معاویه از سعید نقل می‌کند که از شهر بن حوشب شنیدم می‌گفت: عمر بن خطاب گفت: اگر سالم مولی ابی حذیفه را جانشین می‌کردم و پروردگارم از من می‌پرسید چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ می‌گفتم: از پیامبرت ﷺ شنیدم که می‌فرمود: او حقیقتاً خدا را از قلبش دوست دارد.»<sup>(۱)</sup>

طبری و ابن اثیر عبارت فوق را به این لفظ روایت کرده‌اند:

«هنگامی که عمر مورد طعن قرار گرفت و به او گفته شد: چرا جانشین تعیین نکردی؟ گفت: اگر ابو عبیده زنده بود او را جانشین می‌کردم و به پروردگارم می‌گفتم: اگر از من درباره علت آن سؤال کنی خواهم گفت: از پیامبرت شنیدم که ابو عبیده امین این امت است و اگر سالم مولی ابی حذیفه زنده بود او را جانشین می‌کردم و اگر خدا از من سؤال می‌کرد می‌گفتم: از پیامبرت شنیدم که سالم خدا را بسیار شدید دوست دارد.»<sup>(۲)</sup>



# **ردّ نظرات و دیدگاه‌ها نسبت به عبارت «محبوب‌ترین مردم»**



ابن تیمیّه:

«قرینه دلالت بر این دارد که مراد از «محبوب‌ترین مردم» بهترین کس در خوردن غذا همراه پیامبر است.»

می‌گوییم:

### ۱- این خلاف ظاهر است

این حمل، خلاف ظاهر است. زیرا ظاهر کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این است که علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مطلقاً محبوب‌ترین خلق از نظر پیامبر است. و حمل مذکور تأویلی است که وجهی ندارد و جایز نیست.

دهلوی در اوّل کتاب (التحفة) تصریح کرده است که مذهب اهل سنت أخذ به ظواهر کلمات علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَامُ است - نه حمل بر تقیّه و سایر موارد - چنانکه در این نسبت به کلام خدا و کلام رسول نیز مطرح است. و طبق آن آنچه درباره علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَامُ در برتری آنحضرت نسبت به بعضی از اصحاب آمده است، باید ظاهر آن را أخذ نمود.

این کلام ابن تیمیّه، و برای ابطال همه آنچه از او و سایر گذشتگان و پیروانش در تأویل این حدیث شریف و سایر احادیث در خصوص امامت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، کافی است. و به خاطر این مطلب باید خدا را سپاس گفت.

## ۲- اگر مراد چنین بود، اطلاق افعال التفضیل جایز نبود

کلام صادر شده از پیامبر ﷺ مطلق است. اگر مراد پیامبر، محبوب‌ترین افراد در خصوص خوردن باشد - نه مطلقاً - این کلام از نظر ادبی غلط خواهد بود. زیرا اطلاق افعال التفضیل به غیر از موارد برتری برخی بر برخی دیگر، جایز نیست. زیرا در این صورت، لازم است کسی که مثلاً عالم به یکی از مسائل جزئی وضو، نسبت به کسی که اتفاقاً فقط نسبت به این مسأله جاهل است ولی نسبت به سایر مسائل وضو بلکه طهارت و یا سایر ابواب فقهی عالم است، اعلم و افضله محسوب می‌شود! ... و بطلان این مطلب بدیهی است \*... و نیز اگر مثلاً تمامی اعضاء بدن زید زیباتر از عمرو باشد به جز یک عضو، حال اگر کسی بگوید عمرو بخاطر یک عضو زیباتر از زید است، کلام باطلی گفته است. بنابراین، نمی‌توان به لحاظ برخی جهات جزئی در چیزی، از اطلاعات دست برداشت، چه رسد به کلمات شارع مقدس، زیرا اراده مثل این جهات از اطلاعات و حذف اطلاق و جایگزین کردن جزئیات، به لغوگویی بیشتر شبیه است. \*\*

## ۳- اگر چنین باشد، برتری غیر انبیاء بر انبیاء لازم می‌آید

اگر اطلاق افعال التفضیل به لحاظ برخی امور غیر معتبر در تفضیل و برتری دادن جایز باشد، لازم می‌آید که مثلاً کسی که صنعتی را اختراع کرده یا عملی را کشف کرده است بر انبیاء و رسولان و اولیاء برتر باشد... و چنین سخنی تعریض و سوء ادب محسوب نشود... زشتی چنین کلامی نزد اطفال صاحب تشخیص و تمیز هم

---

\* بعبارت دیگر وقتی صحبت از این است که کسی فقط یک مسأله را از شخص دیگر بهتر می‌داند. می‌گوئیم او در این مسأله خاص بیشتر می‌داند و در این جهت، اعلم است نه اینکه اعلم به طور مطلق باشد.

\*\* در عبارت پیامبر آمده است بهترین یا محبوب‌ترین شخص از نظر خدا، در اینجا کلمه "احب" بطور مطلق یعنی محبوب‌ترین، بدون هیچگونه قید آمده است. واضح است که مراد پیامبر اطلاق دارد و محبوبیت از لحاظ خوردن نیست. ویراستار



واضح است، چه رسد به صاحبان ادب و کمال... گمان نمی‌کنیم احدی از اهل سنت تعریضی بر پیامبر را جایز بدانند. چگونه می‌توان چنین گمانی برد در حالی که آنان درباره کسی که تعریض شخصی را نسبت به دختر ابوبکر اقرار کرده بود، حکم به ضرب شدید و حبس طولانی نمودند.

سیوطی می‌گوید:

«أبوالمطرف شعبي درباره مردی که قسم دادن در شب را منکر بود و می‌گفت: اگر دختر ابوبکر صدیق هم بود، جز در روز، قسم نمی‌خورد و برخی از افراد منتسب به فقه، گفته او را تصدیق کردند، چنین فتوا داد و گفت: ذکر نام دختر ابوبکر رضی الله عنها توسط این مرد موجب ضرب شدید و حبس طولانی است (زیرا این تعریض به دختر ابوبکر است) و فقیهی که گفتار او را تأیید کرده است، به اسم فسق شایسته‌تر است تا اسم فقه، و باید او را برکنار کرد و شهادت و فتوای او را نپذیرفت زیرا این یک جرح کامل است و باید به خاطر خدا با او دشمن شد.»<sup>(۱)</sup>

وقتی این فتوا درباره کسی است که نه سب کرده، و نه تعریض، بلکه فقط تعریض کسی را اقرار نموده، و لذا مستوجب ضرب شدید گشته است، پس تکلیف کسی که نسبت به پیامبر تعریض کرده و یا به سب و دشنام آن حضرت تصریح کرده است چگونه خواهد بود؟

و منظور از همه حرفها این است که چنین شخصی فاسق، و مرتکب کبائری عظیم گشته است و هیچ راهی برای فرار از عدالت ندارد.

**۴- اگر دست برداشتن از اطلاق جایز باشد، این کار نسبت به روایات محبوبتر بودن ابوبکر و عمر نیز جایز است**

اگر حمل محبوب‌تر بودن مطلق، بر محبوب‌تر بودن به معنی خاص جایز باشد، پس بر امامیه هم جایز است که بگویند مراد از احبیت ابوبکر و عمر (در حدیثی که

---

۱- القام الحجر - خطی.

اهل سنت از عمرو بن عاص در محبوبترین بودن روایت کرده‌اند، و در فصل‌های آتی خواهد آمد.) احببیت در لعن باشد، به قرینه آنچه بخاری نقل کرده است که: «خداوندا لعنت بر فلان و فلان و فلان.»\*

یا (احببیت در ترک استخلاف) به قرینه آنچه شبلی در (آکام المرجان) از ابن مسعود نقل کرده است، که ظاهر آن در اعراض پیامبر ﷺ از جانشینی شیخین است.

یا این که احببیت در ترک نفاق و رجوع به ایمان خالص و پاک کردن قلبهایشان از بغض و حسد نسبت به اهل بیت، حسد شیخین است که در داستان نجوی و سایر موارد ذکر کرده‌اند.

یا احببیت در هلاک، بعد از وفات پیامبر برای اینکه سقیفه بنی ساعده منعقد نگردد و امثال این از وجوه حمل و تأویل...

بنابراین... تراشیدن این احتمال در حدیث طیر (و حمل احببیت را به معنای خاص) باب توجه به آنچه ما ذکر کردیم در توجیه حدیثی که در محبوب‌تر بودن شیخین جعل کردند را هم باز می‌کند. و مصداق فرمایش خدای تعالی ﴿بادست خود خانه‌های خویش را خراب می‌کنند﴾ خواهد بود.

## ۵- افعال التفضیل به معنای زیادی «فی الجملة» هرگز وارد نشده است

محققان اهل سنت بر عدم جواز اطلاق افعال التفضیل و اراده کردن معنای (زیادی فی الجملة) تصریح کرده‌اند. بلکه برخی از آنان تصریح کرده‌اند که این مطلب در لغت و عرف هرگز وارد نشده است\*\*... قوشجی درباره شرح کلام

---

\*- وقتی باب توجیه بلا دلیل باز باشد، امامیه نیز می‌توانند احببیت ابوبکر و عمر را به احببیت لعن و... توجه کنند!

\*\* - یعنی صیغه "افعل" دلالت فی الجملة برتر بودن را داشته باشد و حاکی از این باشد که اندک برتری اجمالی را داشته باشد.

محقق طوسی درباره جمله «علی اکرم احبّائِه» می‌گوید: «یعنی بر خاندان و اصحابش که موصوف به زیادت‌تر بودن کرم بر سایرین هستند» سپس قوشجی می‌گوید:

«گفته شد: به طور معین اراده نشده بلکه شامل متعدّد است.» یعنی بر کسانی که فی الجمله متّصف به محبوبیت به زیادی کرم، شده‌اند.

ولی در این قول نظر است. زیرا أفعال التفضیل اگر به کلمه‌ای اضافه شود، دو معنی دارد. اوّل - که شایع و کثیر است - این که منظور زیادت‌تر از همه کسانی که غیر از مضاف الیه هستند. و دوم - مقصود زیادی مطلق باشد نه بر همه کسانی که غیر از مضاف الیه می‌باشند. در معنای اوّل جایز است که از مفرد، متعدّد اراده شود. ولی در معنای دوم چنین نیست. اما أفعال التفضیل به معنای زیادی فی الجملة هرگز وارد نشده است.»<sup>(۱)</sup>

بنابراین «احبّ» در حدیث طبر به معنی «محبوب‌ترین فی الجملة» نیست بلکه محبوب‌تر بودن بر طور عموم و استغراق است. لذا تأویلات سخیفی که گمراهان آورده‌اند باطل است.

صدرالدین شیرازی در ردّ بر توهم مذکور می‌گوید:

«هم چنین اگر معنای آن - یعنی صیغه تفضیل - زیادی فی الجملة باشد، وقتی سائل می‌گوید: کدام یک از دو پسر داناترند؟ که در جواب صحیح است، نام هر دو را بگوید.

کسی که آشنای به زبان عربی است در عدم جواز این جواب شک نمی‌کند. بنابراین روشن شد که معنای محبوب‌ترین، آنگونه که ابن تیمیه گمان برده نیست. و اصرار وی بر این مطلب نیز مهم‌ترین دلیل بر خلاف آن است.»<sup>(۲)</sup>

---

۱- القوشجی علی التجرید ۳۷۹.

۲- الحاشیة علی شرح القوشجی علی التجرید - مبحث امامت.

## ۶- اختلاف مسلمین در افضلیت صحابه، دلیل بر عدم جواز است.

مسلمانان در افضلیت برخی از صحابه بر دیگری اختلاف دارند. و این واضح است... در صورتی که اگر افضلیت فی الجملة جایز باشد و اطلاق «الافضل» و اده افضلیت از بعضی وجوه و جهات، نیز صحیح باشد، اختلاف منتقی می شود... و این استدلالی است که صدر الدین شیرازی بر عدم جواز کرده است. وی می گوید: «مسلمانان در افضلیت برخی صحابه بر برخی دیگر اختلاف دارند. اهل سنت می گوید: ابوبکر برترین صحابه است. و آن را به وجوهی که در جای خود ذکر شده است، ثابت کرده اند، و براین عقیده اند که سایر صحابه از او برتر و افضل نیستند و اطلاق افضل بر غیر او را جایز نمی دانند.

شیعه هم قائل است که علی افضل صحابه است. و با دلایلی که دارند آن را اثبات کرده اند و براین باورند که سایر صحابه از او افضل نیستند و جایز نمی دانند که کلمه افضل بر سایر صحابه، اطلاق گردد.

«اختلاف بین آنها استمرار یافته است. در میان هریک از دو طائفه هم علمای بزرگ آشنای کامل به لغت وجود دارند. اگر معنای صیغه همان باشد که گفته شد، صحیح است که هرکدام از آنها افضل از دیگری باشد. و اختلاف، نباید ادامه داشته باشد. چگونه جایز است که معنای آن، چنین باشد و ان همه علمای لغت متوجه آن نشده باشند و اختلاف بین دو طائفه نزدیک به هشتصد سال برطرف نشده باشد.»<sup>(۱)</sup>

بنابراین وقتی «احببیت امیرالمؤمنین علیه السلام» از حدیث طیر و احادیث بسیار دیگر ثابت شود. اطلاق «أحببیت» بر غیر او جایز نیست. و تأویل مذکور ساقط می شود. چنانکه احادیثی را که برای احببیت غیر آن حضرت جعل کرده اند، نیز ساقط می گردد.

---

۱- الحاشیه علی شرح القوشبحی علی التجرید، مبحث الامامه

## ۷- شواهد عدم جواز مذکور، در اخبار صحابه و گفتار آنان

در مورد عدم جواز اطلاق افعال التفضیل بر مفضول، و بطلان حمل افعال التفضیل بر افضلیّت جزئی غیر قابل توجه، در گفتار صحابه و مطالب منقول از آنان شواهدی وجود دارد که در اینجا بعضی از آن تقدیم می‌گردد:

\* غزالی می‌گوید: «از ضبّه بن محسن عنزی» روایت شده است که گفت: ابوموسی اشعری امیر ما در بصره بود. هنگامی که برای ما خطبه می‌خواند، حمد و ثنای خدا را کرده و بر پیامبر ﷺ درود می‌فرستاد و بر عمر رضی الله عنه دعا می‌کرد. ضبّه می‌گوید: این کار مرا عصبانی می‌نمود نزد او رفتم و گفتم: چرا صاحب و رفیق او (ابوبکر) را چرا ذکر نکردی و عمر را برتری دادی؟ پس ابوموسی برای هر دو دعا کرد.

آنگاه ابوموسی به عمر نامه نوشت و از من شکایت کرد و گفت: ضبّه بن محسن عنزی در خطبه به من متعرض می‌شود.

عمر به ابوموسی نوشت که او را نزد من بفرست. ابوموسی مرا نزد عمر فرستاد منزل عمر رفتم و در رازدم. عمر خارج شد گفت: کیستی؟ گفتم: من ضبّه بن محسن عنزی هستم، عمر گفت: لا مرحباً بک و لا اهلاً، نه خوش باشی و نااهل. گفتم: اما خوشی، از خداست و اما اهل، من نه اهل دارم و نه مال. ای عمر چرا جایز دانستی مرا از شهر خود، بی گناه احضار کنی؟

عمر گفت: چه چیز باعث مشاجره بین تو و عامل من شده است. گفتم: هم اکنون می‌گویم. ابوموسی هنگامی که خطبه می‌خواند. ترا بر رفیق تو (ابوبکر) برتری می‌دهد. عمر رضی الله عنه گریان شد در حالی که می‌گفت: به خدا تو از او ارشد و موافق تری، آیا گناه مرا می‌بخشی، که خدا گناه تو را ببخشد؟ گفتم: ای امیر المؤمنین خدا تو را ببخشد. عمر باز گریه کرد و گفت: به خدا یک روز ابوبکر، از عمر و آل عمر بهتر است. آیا می‌خواهی که روز و شب او را بگویم؟ گفتم: آری.

گفت: اما شب، وقتی رسول خدا ﷺ می‌خواست برای فرار از مشرکین از مکه

خارج شود، شبانه خارج شد، ابوبکر به دنبال ایشان آمد... این شب او بود. اما روز او، هنگامی که رسول خدا ﷺ وفات نمود، عرب همگی مرتد شدند... سپس به ابوموسی نامه نوشت و او را سرزنش کرد.»<sup>(۱)</sup>

این خبر، علاوه بر عدم جواز اطلاق صیغه افعال التفضیل بر مفضول و بطلان حمل افعال التفضیل بر افضلیت، موارد فضائل جزئی غیر قابل توجه، این امر را می‌رساند که هیچ فعل و ترکی که حاکی از تفضیل و مفضول بر فاضل باشد، مجاز نیست و نمی‌توان آن را به تفضیل از بعضی وجوه تأویل نمود. و الا عصبانیت و سرزنش عمر متوجه به ابوموسی اشعری نبود. بلکه بر عمر لازم بود تا وجوه فضیلت جزئی را که در آن نسبت به ابوبکر افضل بود ذکر نماید. و ابوموسی را بر آن آگاه سازد.

\* متقی روایت می‌کند: «از ضبّه بن محسن عنزی نقل شد که گفت: به عمر بن خطّاب گفتم: آیا تو از ابوبکر بهتری؟ او گریست و گفت: به خدا یک شب و روز ابوبکر از همه عمر بهتر است. آیا می‌خواهی شب و روز او را بگویم؟ گفتم: بله ای امیرمؤمنان.

گفت: اما شب او، هنگامی بود که رسول خدا ﷺ خارج شد... و روز او هنگامی بود که رسول خدا ﷺ وفات نمود و عرب مرتد شدند... دینوری در المجالسه و ابوالحسن بن بشران در فوائدهش و لالکائی در السنّة روایت فوق را نقل کرده‌اند.»<sup>(۲)</sup>

اگر جایز باشد که گفته شود، عمر بهتر از ابوبکر است و منظور این باشد که او از بعضی وجوه از ابوبکر بهتر است، عمر نمی‌گریست و شب و روز ابوبکر را بر عمر خود برتری نمی‌داد!! بلکه بر او لازم بود که افضلیت خود را بر ابوبکر ثابت کند... لا اقل برتری خود را از برخی وجوه مثل شدّت و غلظت و تندخویی بیان

می داشت!!

\* متقی روایت کرده است: «جبیر بن نفیر نقل کرد که عده‌ای به عمر بن خطاب گفتند: ای امیرالمؤمنین، ما مردی را ندیدیم که بیشتر از تو به عدالت قضاوت کند و به حق گویاتر باشد و بر منافقین شدیدتر باشد. پس تو بهترین مردم بعد از رسول خدا ﷺ هستی.

عوف بن مالک گفت: دروغ گفتید، به خدا ما بهتر از او را بعد از پیامبر ﷺ دیدیم. سؤال شد: بهتر از چه کسی بود؟ گفت: ابوبکر.

عمر گفت: عوف راست گفت. به خدا شما دروغ گفتید. ابوبکر از بوی مشک بهتر بود و من از شتر خودم گمراه‌ترم. ابونعیم در فضائل الصحابه این روایت را نقل کرده و ابن کثیر گفته است: سند آن صحیح است.<sup>(۱)</sup>

واضح است که اگر اطلاق افعال التفضیل بر برخی وجوه غیر معتبر جایز بود. باید گفته کسانی که عمر را بهترین مردم بعد از رسول خدایی ذکر می‌کردند، بر آن وجوه حمل می‌کردند. و عمر و عوف نمی‌گفتند: «به خدا دروغ می‌گویید.»

\* متقی روایت می‌کند: «از عمر نقل شده که گفت: بهترین این امت بعد از پیامبرش ابوبکر است. هرکسی غیر این را بگوید دروغگو و افترازننده است. و حکم مفتری بر او بار می‌شود. لالکائی.»<sup>(۲)</sup>

اگر تفضیل به لحاظ وجه غیر معتبر جایز بود، عمر بر کسی که او را بر ابوبکر برتری دهد چنین حکمی نمی‌کرد...

\* متقی روایت کرده است: «از زیاد بن علاقه نقل شد که گفت: عمر مردی را دید که می‌گوید: این مرد (عمر) بهترین امت بعد از پیامبرش می‌باشد. عمر آن مرد را با شلاق زد و گفت: دروغ می‌گوید، ابوبکر از من و پدرم و از تو و پدرت بهتر بود.

خیثمه در فضائل الصحابه آن را نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

اگر اطلاق «الفاظ التفضیل» هر چند به لحاظ برخی وجوه جایز بود، عمر آن کار را نمی‌کرد. ابواسماعیل محمد بن عبدالله ازدی در اخبار واقعه فحل می‌گوید:

«روزی سراغ ابو عبیده فرستادند که مردی از شایستگان خود را به سوی ما بفرست تا از او درباره آنچه قصد دارید و آنچه می‌خواهید و آنچه بدان می‌خوانید، سؤال کنیم و نیز او را نسبت به خود آگاه کنیم و اگر قبول دارید شما را به بهره‌تان فرا خوانیم. ابو عبیده، معاذ بن جبل را سوی آنان فرستاد. معاذ سوار بر اسبی به سوی آنان رفت. هنگامی که نزدیک شد، از اسب پایین آمده و لجام آن را در دست گرفت. سپس در حالی که جلوی اسب راه می‌رفت، رو به سوی آنان کرد. آنان به یکی از غلامان خود گفتند: سوی معاذ برو و اسب او را بگیر. غلام آمد که حیوان را از او بگیرد، معاذ گفت: من اسب خود را به کسی نمی‌دهم و نمی‌خواهم غیر من آن را بگیرد. پس به طرف آنان به حرکت ادامه داد. آنان روی فرشی نشسته بودند... معاذ زمام اسب خود را گرفت و روی زمین گوشه بساط نشست. به او گفتند: ای کاش نزدیک می‌آمدی و با ما می‌نشستی. این برای تو شایسته‌تر بود. نشستن تو با پادشاهان در این مجلس مایه کرامت توست. نشستن بر زمین مانند بندگان، جز به زحمت انداختن خود چیز دیگری نیست.

مترجم گفته آنان را ترجمه کرد. معاذ روی دوزانوی خود نشست و رو به آنان کرد و به مترجم گفت: به آنان بگو...

چون مترجم جملات معاذ را ترجمه کرد، برخی به برخی دیگر نگاه کرده و از آنچه از او شنیدند تعجب کردند. به مترجم گفتند: به او بگو تو آیا برترین اصحاب خود هستی؟ معاذ گفت: پناه بر خدا که چنین بگویم، امیدوارم که بدترین آنان نباشم.»<sup>(۲)</sup>

اگر اطلاق صیغه تفضیل بر مفضل، به لحاظ برخی جهات جایز بود، معاذ گفته



آنان را که تو بهترین اصحاب هستی، قطعاً انکار نمی‌کرد.

#### ۸- اگر مراد پیامبر «محبوب‌تر بودن در خوردن» بود، به آن تصریح می‌فرمود

اگر مراد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قصه طیر، خواستن محبوب‌ترین بندگان نزد او فقط از لحاظ خوردن بود، بدان تصریح می‌نمود. زیرا برای آن حضرت ممکن بود که بفرماید: خدایا محبوب‌ترین شخص در خوردن را نزد من بیاور. ولی این را نفرمود بلکه فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و رسالت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. این که رسول خدا آن عبارت مختصر را ترک کرده و چنین فرموده است، به وضوح و صراحت بر معنایی فراتر از اَحَبِّیت در خوردن دلالت دارد. جز این نیست که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواهد اثبات کند که مردی را که می‌طلبد، محبوب‌ترین بندگان نزد خدا و رسولش به طور اطلاق و عموم است... وگرنه دلیل عدول از جمله مختصر که بر مقصود دلالت دارد، به یک جمله طولانی که دلالت واضح بر آن ندارد، چیست؟

#### نکات و ظرایف در فرمایش و دعای پیامبر

دعای آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این صورت که: «خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور...» از کلمات جامع و حکمت‌های روشن آن حضرت است که در آن لطائف و نکات بلندی به چشم می‌خورد و مجموع آن بر اهتمام بسیار آن حضرت به اظهار علو مقام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در آن داستان دلالت دارد، که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

۱- خطاب آن حضرت نسبت به خداوند عزوجل و ندا کردن خدا با اسم ذاتش «الله» که محبوب‌ترین اسماء نزد اوست.

۲- پیامبر می‌فرماید: اللَّهُمَّ نَهْ يَا اللهُ، زیرا در اولی دلالت بر تفخیم و تعظیم است که در دومی نیست، اللَّهُمَّ شامل دو شدت است که در «یا الله» نیست. و این نکته: نظیر نکته انتخاب ضمیر مجرور با حرکت ضمّه در این آیه است: «عليه الله».

۳- در «اللهم» نکته دیگری هست که در یا الله نیست، آن این است که میم عوض حرف نداء است لذا کلمه بر نداء خداوند سبحان با ابتداء به اسم عظیم او دلالت دارد برخلاف «یا الله». واضح است که ابتداء به اسم الله موجب تعظیم و تبرک است.

۴- در اکثر طرق حدیث، لفظ «ائتنی» آمده است. آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این لفظ را بر لفظ «أرسل الیّ» و یا «ابعث الیّ» و الفاظ شبیه به آنها برتری داده است. زیرا در «اتیان» - با تعدیه به باء - دلالت بر عنایت و توجه بیشتر به شأن کسی است که به سوی او فرستاده می شود. گویا فرستنده همراه کسی است که به سوی او فرستاده می شود. چنان که از مبرّد (دانشمند نحوی) در معنی «ذهب فلانٌ بزید» نقل شده که گفت: این تعبیر دلالت بر مصاحبت فاعل و مفعول به دارد زیرا باء تعدیه به معنی معیت است.

۵- این که فرموده: «إئتنی» و فرموده «أئت» برای این است که دلالت کند که مطلوب آن حضرت حضور محبوبترین خلق نزد ایشان است نه مطلق آمدن محبوبترین خلق.

۶- حضرت در میان الفاظی که بر تفضیل و ترجیح دلالت دارد لفظ «أحبّ» را برگزیده است... زیرا کثرت محبت خدا به شخصی دلالت دارد که او همه صفات کمال و مجد و عظمت را واجد است. زیرا مقام محبت بالاترین مقامات و رفیعترین درجات است.

۷- «أحبّ» یعنی «بیشترین محبوبیت» پس امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بیشترین محبت را نسبت به خدا دارد زیرا محبوبیت فرع بر محب بودن است. خداوند می فرماید: ﴿اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد﴾.

۸- لفظ «أحبّ» را به لفظ «الخلق» اضافه کرده است تا به صراحت اشاره کند که علی محبوبترین خلق خداست. و اگر صراحت دلالت را اراده نکرده بود، تنها به کلمه: «الأحب» که به لام معرف شده است، اکتفا می کرد.

۹- کلمه خلق را به ضمیر خطاب اضافه کرده است. و فرموده «خلقك» که آشکار

کند که آن حضرت محبوب‌ترین همه خلق است، به طوری که شایسته است به حق جلّ جلاله اضافه شود... و مراد از خلق همان مخلصین هستند. پس او به قیاس اولویّت از غیر مخلصین هم محبوب‌تر است.

۱۰- لفظ «خلق» اسم جنس است. و اسم جنس مضاف، افادهٔ عمومیت می‌کند، چنانکه بزرگان علماء به آن تصریح دارند. پس مراد محبوب‌تر از همه خلق مخلص خدا است.

۱۱- آوردن کلمه «الیک» برای افاده دلالت صریحیه است. در مقابل دلالت التزامیه، به این که دلالت بر احبّیت آن حضرت نزد خدا التزامی باشد نه صریح، زیرا با وجود عبارت «الّیّ» او محبوب‌ترین نزد پیامبر ﷺ می‌شود و هر که نزد آن حضرت محبوب‌تر باشد به دلالت التزامی نزد خدا هم محبوب‌تر است.

۱۲- آن حضرت لفظ «و الی رسولک» یا «الّیّ» را اضافه فرمود\* تا تصریح کند که علی محبوب‌ترین خلق نزد اوست. اگرچه در کلام آن حضرت «الیک» کفایت می‌کند، زیرا کسی که نزد خدا محبوب‌ترین است، قطعاً نزد رسول هم محبوب‌ترین است. و لذا آوردن الّیّ دلالت را قوی‌تر می‌سازد. بنابراین حضرت به دو دلالت نزد پیامبر محبوب‌ترین است.

۱۳- آن حضرت برای أحبّ متعلّق خاصّی\* ذکر نکرده است. تا دلالت بر عموم احبّیت آن حضرت و مشمول آن بر همه انواع و اقسام و اصناف آن نماید، زیرا حذف متعلّق در مقام بیان دلیل عمومیت است...

۱۴- این که فرموده: «یأکل معی من هذا الطائر» برای اثبات این است که سبب طلب او برای خوردن با آن حضرت، احبّیت آن حضرت نزد خدا و رسولش می‌باشد نه اینکه مسأله شخصی باشد.

---

\* اصل حدیث: اللهم انّنی باحبّ خلقک الیک والّیّ یأکل معی.

\*\* باحبّ، جار و مجرور است و متعلّق می‌خواهد.

۱۵- کلمه «معی» در عبارت «یاکل معی من هذا الطائر»، منظور این نیست که شخصیت علی علیه السلام به گونه‌ای است که مرغ را به تنهایی نمی‌خورد، بلکه هدف از درخواست خوردن اظهار شأن علی علیه السلام و منزلت آن حضرت نزد خدا و رسولش بوده است، آن حضرت صلی الله علیه و آله را در خوردن مرغ شریک خواهد کرد تا مقامات معنوی و مراتب دینی او را با طلب حضور و هم‌غذایی با پیامبر از قرب و منزلت او نسبت او به خدا و رسولش پرده بردارد.

#### ۹- عبارت: «أحب الخلق إليك» ادعای دهلوی را رد می‌کند

اگر مراد از احییت، اَحییت در خوردن بود: عبارت پیامبر خطاب به خدای متعال که: «محبوب‌ترین بندگان نزد خودت» هیچ معنایی نداشت، زیرا محبوب‌تر بودن در خوردن یک میل طبیعی است و این دربارهٔ خدای متعال محال است. همان‌گونه که در کلام غزالی گذشت... بلکه این احییت، ثواب و بلندی مقام و مرتبه است.

سید مرتضی می‌گوید:

«سؤال کننده گفته است: فرض که ما صحّت این روایت را بپذیریم، نمی‌توان انکار کرد که این حدیث در ادعای فضیلت و برتری امیرالمؤمنین فایده‌ای نخواهد داشت زیرا جمله «خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من بخورد» به معنای محبوب‌ترین بندگان نزد خدا در خوردن با آن حضرت است، نه آنکه مراد محبوب‌ترین بندگان نزد او بخاطر زیادی اعمالش باشد. زیرا جایز است که خدای متعال دوست داشته باشد که فردی غیر افضل با پیامبرش غذا بخورد و این نزد خدا به جهت مصلحتی محبوب‌تر باشد.

شیخ ایده الله<sup>(۱)</sup> گفته است: این اعتراض ساقط است. زیرا محبت خدای متعال تمایل بشری و حبّ طبیعی نیست بلکه ثواب است چنانکه بغض و غضب خدا نیز به معنی هیجان زدگی و طبع غضب نیست، بلکه عقاب او است. و لفظ أفعال در

---

۱- یعنی شیخ محمد بن نعمان مفید بغدادی.

احبّ و ابغض جز به ثواب و عقاب بر نمی‌گردد. و طبق این اصل، گفته کسی که می‌پندارد که «محبوب‌ترین بندگان نزد خدا که با رسول خدا ﷺ غذا می‌خورد به معنای غذا را دوست داشتن و مبالغه آن با لفظ أفعال است»، بی‌معنا خواهد بود. زیرا حاصل آن تشبیه محبّت خدا به محبّت انسان بوده و به معنای میل طبع می‌باشد. و درباره خداوند متعال این محال است.»<sup>(۱)</sup>

#### ۱۰- حضرت می‌فرماید: «... محبوب‌ترین بندگان نزد تو و موجه‌ترین آنها نزد خود...»

از کتاب الطیر حافظ ابونعیم اصفهانی نقل شده است که حافظ ابوبکر ابن مردویه گفته است: عباس بن بکّار ضبّی از عبدالله بن مثنی انصاری از عمویش ثمامه بن عبدالله از انس بن مالک نقل کرد که گفت: امّ سلمه برای رسول خدا ﷺ مرغی را آماده ساخت و آن را نزد حضرت آورد. هنگامی که مرغ حضور آن حضرت گذاشته شد. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس علی بن ابی طالب آمد. انس به او گفت: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است پیامبر دوباره به دعا پرداخت و فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگانت و موجه‌ترین آنها نزد خود را پیش من بیاور. سپس علی آمد. انس به او گفت: رسول خدا مشغول کاری است. انس گفت: علی دست خود را بلند کرد و بر سینه من کوبید و داخل شد. هنگامی که رسول خدا ﷺ به او نگریست، برخاست و او را در آغوش گرفت و فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا. ای علی چه چیز آمدنت را تأخیر انداخت؟ گفت: ای رسول خدا سه بار آمدم، هر بار انس مرا رد می‌کرد. در چهره رسول خدا آثار عصبانیت را دیدم. فرمود: ای انس چه چیز تو را بررد کردن علی عليه السلام واداشت؟ گفتم: ای رسول خدا شنیدم شما دعا می‌کنید، دوست داشتم که دعا در حق انصار باشد. پیامبر فرمود: تو اولین مردی نیستی که قوم خود را دوست دارد. ای انس خدا ابا دارد که در این غذا کسی جز علی بن ابی طالب باشد.»

فرمایش پیامبر ﷺ که «خداوند محبوب‌ترین بندگانت و موجه‌ترین آنها»، در این جا به معنای افضل مطلق است. و دانسته می‌شود که احبّ هم به همین معناست... و حدیث دلالت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب‌ترین و موجه‌ترین و اشرف و افضل همه خلق - به جز پیامبر ﷺ - از انبیاء و ملائکه و همه مردم نزد خداوند سبحان می‌باشد.

### ۱۱- فرمایش حضرت: «... بهترین خلقت...»

از کتاب الطیر روایت می‌شود که: «علی بن حمید واسطی از أسلم بن سهل از محمد بن صالح بن مهران از عبدالله بن محمد بن عماره از مالک بن انس از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة از انس نقل کرد که گفت: ام سلیم مرا به همراه مرغی بریان و چند قرص نان جو نزد رسول خدا ﷺ فرستاد. آن را نزد حضرت آورده و در حضور ایشان گذاشتم. فرمود: انس، کسی را بخوان که با ما این مرغ را بخورد. خداوند بهترین خلق خود را نزد من بیاور. انس می‌گوید: من بیرون رفتم و تمام همت من این بود که مردی از اهل خود را بیاورم و دعوت نمایم. ناگهان دیدم علی بن ابی طالب آمد، پس داخل شدم. پیامبر فرمود: آیا کسی را نیافتی؟ گفتم: نه. فرمود: نگاه کن، نگریستم. جز علی کسی را نیافتم. این کار سه مرتبه انجام شد. سپس بازگشتم و گفتم: علی بن ابی طالب است. فرمود: به او اجازه بده. آنگاه خطاب به علی علیه السلام فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.»

### ۱۲- فرمایش حضرت: «... محبوب‌ترین بندگانت نزد من از اولین و آخرین را بر من وارد کن...»

ابن مغازلی حدیث طیر را با اسناد خود از انس بن مالک روایت کرده و در آن آمده است: «خداوند محبوب‌ترین بندگانت نزد من، از اولین و آخرین را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد... سپس علی آمد...»، این حدیث به طور کامل در قسمت مسند از نظر گذشت. ولی در این جا از جنبه دیگری متن آن را ذکر می‌کنیم:

«... از انس بن مالک نقل شد که گفت: به رسول خدا ﷺ مرغ بریان هدیه شد - زنی از انصار آن را هدیه کرده بود - رسول خدا ﷺ وارد شد. آن مرغ در حضور آن حضرت قرار داده شد. فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد من از اولین و آخرین را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد. سپس علی آمد و در را کوبید. من او را رد کردم و گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول اند - در حالی که رسول خدا ﷺ این را نمی‌دانست - دوباره فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان از اولین و آخرین را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بخورد. گفتم: خدایا او را مردی از قوم انصار قرار ده. باز علی آمد و من او را رد کردم. هنگامی که بار سوم آمد، رسول خدا ﷺ به من فرمود: انس برخیز و در را برای علی باز کن. برخاستم و در را گشودم، پس با او آن مرغ را خورد و دعا در حق او مستجاب شد.»<sup>(۱)</sup>

آیا با این مطالب، هنوز هم مجالی برای تأویل لفظ «أحب» و مقید کردن آن باقی می‌ماند! از این حدیث هم ثابت می‌شود که امیرالمؤمنین عليه السلام محبوب‌ترین بندگان نزد پیامبر - نزد خدا به دلالت ملازمه - از همه خلق اعم از اولین و آخرین می‌باشد... یعنی حتی محبوب‌تر از انبیاء و رسولان و ملائکه مقرب می‌باشد.

### ۱۳- اگر مقصود لذت بیشتر در خوردن غذا بود...

اگر قصد پیامبر از محبوب‌ترین خلق، حضور شخصی بر سفره غذا به منظور لذت بیشتر در خوردن بود، این هدف با حضور یکی از همسران برآورده می‌شد. لذت بردن از غذا وقتی که همسر محبوب انسان در آن حاضر باشد بهتر است و این حتی از حضور فرزند حاصل نمی‌شود تا چه رسد به سایرین. عدم حضور هیچ یک از همسران پیامبر، بخصوص آنکه از نظر اهل سنت محبوب‌ترین همسر پیامبر بوده و یا حضرت فاطمه عليها السلام، به عنوان محبوب‌ترین فرزند پیامبر، حاکی از این است که دعای پیامبر مقصود دیگری دارد و مراد از محبوب‌ترین، محبوبیت در غذا

---

۱- مناقب علی بن ابی طالب.

خوردن نیست و خداوند دعای پیامبرش را استجابت فرمود و برترین مرد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را حاضر نمود.

#### ۱۴- رفتار انس دلیل بطلان تأویل‌ها است

اگر مراد، صرفاً اَحَبِّیت در خوردن بود، چرا انس بن مالک آن‌همه تلاش می‌کرد تا قوم خود از انصار را بر پیامبر وارد کند؟ و چرا چند بار بدنبال هم مانع ورود علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به محضر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد؟

هر عاقلی که اخبار داستان طیر را ملاحظه کند و در آن دروغ و حيله‌گری و تَعَلُّل انس را ببیند، برایش یقین حاصل می‌شود که وارد شدن بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن ساعت و خوردن از آن مرغ با ایشان، یک مقام عظیم و منزلت رفیع محسوب می‌شده است. حتی بر اساس حمل اَحَبِّیت بر اَحَبِّیت در خصوص خوردن غذا، کاملاً روشن است که شخص محبوب‌تر در خوردن، جز کسی که بیشترین معاشرت یا نزدیک‌ترین نسب یا بیشترین الفت با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دارد، شخص دیگری نمی‌باشد و معلوم می‌شود که انصار حائز این شرف و مرتبه‌ای نبوده‌اند، پس چگونه انس آرزو داشته است اینان که مصداق دعای رسول خدا باشند؟

#### ۱۵- گفته انس که: «خدایا او را مردی از ما قرار ده تا بدین وسیله شرافتمند شویم»

از (کتاب الطیر) حافظ بن مردویه نقل نموده است که: «محمد بن حسین از احمد بن محمد بن عبدالرحمن از علی بن حسن سمالی از محمد بن حسن بن جهم از عبدالله بن میمون از جعفر بن محمد از پدرش از انس نقل کرد که گفت: مرغی به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هدیه شد، حضرت از آن خوشش آمد. سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را بیاور تا با من از این مرغ بخورد، انس گوید: گفتم: خدایا او را مردی از ما قرار ده تا به وسیله او دارای شرف گردیم. ناگهان دیدم علی آمد. هنگامی که او را دیدم، بر وی حسد بردم و گفتم: پیامبر مشغول است. پس بازگشت. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بار دوم دعا کرد. علی دوباره آمد گویی با شلاق



می‌زد. پیامبر فرمود: بازکن، بازکن. سپس علی داخل شد. شنیدم پیامبر به او فرمود: به سوی من بیا تا این که با او از آن مرغ خوردند.»

بنابراین... قضیه به گونه‌ای بوده است که به واسطه آن شرف و عزّت حاصل می‌شده است و مسأله صرفاً احبّیت در خوردن که عاری از هرگونه فضیلت و خالی از شرافت باشد نبوده است... برخلاف آنچه نواصب می‌پندارند...

شیخ مفید بغدادی - طاب ثراه - چه خوب فرموده است:

«آنچه تأویل فرمایش پیامبر ﷺ را که: «خداوندا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور» را صرفاً به محبوب‌تر بودن در خوردن غذا، باطل می‌کند. دقت در روایت آنس است که از آنس بن مالک آمده است که گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ دعا فرمود که خداوندا محبوب‌ترین بندگان را نزد او بیاورد. گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده تا به وسیله آن فضیلتی برای من باشد. سپس علی آمد و او را رد کردم، و گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری اند، پس او رفت. پیامبر دوباره دعا فرمود (علی بازگشت) و به من گفت: اجازه ورود به محضر رسول خدا ﷺ را به من بده. گفتم: او مشغول است. سپس بار سوم بازگشت و من برای علی اجازه گرفتم و داخل شد. پیامبر ﷺ فرمود: از خداوند متعال دویار خواستم که تو را نزد من بیاورد و اگر بار سوم نمی‌آمدی، خدا را قسم می‌دادم.

حال اگر درخواست پیامبر ﷺ از خداوند تعالی که محبوب‌ترین خلقش نزد او را پیش آن حضرت حاضر نماید این درخواست از بزرگترین فضائل نمی‌بود، آنس را و نمی‌داشت که آن را به قوم خود مخصوص گرداند و اگر آنس این معنا را از کلام پیامبر ﷺ نمی‌فهمید، امیرالمؤمنین علی را از وارد شدن منع نمی‌کرد تا آن فضل برای انصار باشد. و جزئی از آن فضیلت برای آنس حاصل شود.»<sup>(۱)</sup>

### ۱۶- گفتهٔ انس: «... چون علی را دیدم، بر او حسد بردم»

در حدیث - طبق نقل ابن مردویه - آمده است که: «گفتم خدایا او را مردی از ما قرار ده. تا به وسیله او دارای شرف گردیم. ناگهان دیدم علی آمد. هنگامی که او را دیدم بر او حسد بردم و گفتم: پیامبر مشغول است. پس او بازگشت.»

در روایت ابن مغزلی از انس آمده است که: «در آن هنگام دیدم علی وارد شد و گفت: آیا اجازه هست؟ گفتم: نه. جز حسد چیز دیگری مرا بر این کار و نداشت.» این خود دلیل دیگری است بر این که اُحْبَبْتُ تنها در خوردن نبوده است بلکه اُحْبَبْتُ بوده است که دارای قدر و منزلت بسیار و فخر عظیم بوده است... که موجب اُفْضَلِيَّتِ تامّه و اِکْرَمِيَّتِ و شرافت شده است...

### ۱۷ و ۱۸- گفتهٔ عایشه و حفصه: «خدایا او را پدر من قرار ده».

أبُو بَعْلَى حدیث طبر را به سند خود به این صورت نقل کرده است:

«قطن بن نسیر از جعفر بن سلیمان ضبعی از عبدالله بن مثنی از عبدالله بن انس از انس بن مالک نقل کرد که گفت: به رسول خدا ﷺ کبک بریانی هدیه شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا محبوب‌ترین خلق خود را نزد من بیاور تا با من از این غذا بخورد. عایشه گفت: خدایا او را پدر من قرار ده، و حفصه گفت: خدایا او را پدر من قرار ده. انس گفت: گفتم: خدایا او را سعید بن عبادة قرار ده.

انس گفت: حرکت در را شنیدم، سلام کرد دیدم علی است. گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول کاری است. او برگشت دوباره صدای حرکت در را شنیدم. بار دیگر علی سلام کرد. رسول خدا ﷺ صدای او را شنید و فرمود، نگاه کن کیست؟ بیرون آمدم دیدم علی است. به سوی رسول خدا ﷺ آمدم و او را آگاه کردم، فرمود: به او اجازه بده؛ پس اجازه دادم علی عَلِيًّا داخل شد. رسول خدا ﷺ فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا.»<sup>(۱)</sup>

اگر معنی «أحب» محبوبترین برای خوردن بود، تمایل شدید عایشه و حفصه در اینکه پدر آنها باشد، برای چه بود؟! و آیا این معنی را از حدیث نفهمیده بودند... به خصوص عایشه که از نظر متعصبان اهل سنت، پیامبر ﷺ مردم برای گرفتن دین و احکام فقهی را به ایشان ارجاع داده است. و اگر دعا فقط برای خوردن بود، هرگز برای پدران خود که به گمانشان مقام بالاتر و دارای شأن برتر بودند، برای یک امر جزئی بی اثر یعنی خوردن، آرزو نمی‌کردند!!

ولی این احبیت، أحبیت تام و عام مطلق است که اقتضای افضلیت مطلق و تام را دارد... و این همان چیزی بود که عایشه و حفصه برای پدرانشان می‌خواستند!! و انس آن را برای سعد، یا سایر انصار می‌خواست!!

#### ۱۹- تکرار دعا توسط پیامبر و تلاش آنحضرت

همه روایات در این اتفاق دارند که پیامبر ﷺ دعا و طلب خود از خدا را برای آوردن محبوب‌ترین بندگان نزد خود تکرار نمود. در بعضی نقل‌ها آمده است که: «پیامبر در دعا تلاش نمود»... و این کشف می‌کند که مطلوب آن حضرت، شأن عظیم و مرتبه‌ای عالی دارد... پس به حکم عقل لازم است که عنوان أحبیت که در دعای مکرر آن حضرت آمده صفتی ارزشمند باشد که حکایت از مقام صاحب آن را دارد.

۲۰- برخاستن پیامبر ﷺ هنگام وارد شدن علی و در آغوش گرفتن او در نقل حافظ بن مردویه از انس آمده است: «انس گفت: علی دست خود را بلند کرد و بر سینه من کوبید و داخل شد. هنگامی که نگاه رسول خدا ﷺ بر علی ؑ افتاد برخاست و او را در آغوش گرفت و فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا، ای علی چه چیز آمدن تو را به تأخیر انداخت!»

این قرینه دیگری است بر این که این أحبیت، شرفی عظیم است که پیامبر ﷺ با اهتمام و جدیت خواسته است آنرا برای امیرالمؤمنین ؑ آشکار و ثابت کند.

## ۲۱- هنگامی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دید فرمود: الحمد لله...

در روایت نجّار و برخی از علماء بزرگ، از آنس آمده است: «پس علی داخل شد، هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را دید تبسم نمود و سپس فرمود: سپاس خدای را که تو را قرار داد. زیرا من در هر لقمه دعا می‌کردم که خدایا محبوب‌ترین بندگان نزد خود و من را نزد من بیاور و تو آن شخص بودی.»

اگر همه بیانات پیامبر فقط اَحْبَبْتُ در خوردن بود چه احتیاج به این سخنان بود!!

## ۲۲- خشم حضرت بر آنس به خاطر رد کردن علی

در روایت ابن مردویه از آنس آمده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ای علی چه چیز آمدنت را به تأخیر انداخت؟ گفت: ای رسول خدا، سه بار آمدم و هر بار آنس مرار می‌کرد. آنس گفت: در چهره رسول خدا غضب را دیدم. حضرت فرمود: ای آنس، چه چیز تو را بر ردّ او واداشت؟ گفتم: ای رسول خدا! شنیدم شما دعا می‌کنید. دوست داشتم که دعا در حق انصار مستجاب شود. فرمود: تو اولین مردی نیستی که قوم خود را دوست دارد. ای آنس خدا ابا داشت که جز فرزند ابوطالب کسی دیگر باشد.»

چرا از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که دارای خلق عظیم بود آثار غضب دیده شد؟! آیا به خاطر یک امر جزئی بی اهمّیت بود. و چرا شادمانی و بشارت از حضور محبوب‌ترین بندگان نزد خدا برایشان حاصل شد؟! آیا به خاطر یک امر جزئی بی اهمّیت بود؟!

## ۲۳- فرمایش حضرت که ای آنس، خدا ابا داشت که جز فرزند ابی طالب باشد

از دلایل واضح و براهین روشن بر این که این احبّیت، یک نوع شرافت خاص از سوی خدا برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به واسطه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است، نه این که ناشی از میل نفسانی باشد... این است که پیامبر می‌توانست به آنس بفرماید:

ای آنس آیا نمی‌دانستی که علی محبوب‌ترین خلق در خوردن نزد من می‌باشد.

برای این که او به منزله فرزند من می‌باشد، لذا دعای من جز در حق او نمی‌باشد. آری، ... این کلام از پیامبر ﷺ بر این دلالت دارد که پیامبر در صدد بوده است که بفهماند که این مقام از سوی خداوند سبحان بوده است و خواست او بوده و جز به علی ع نمی‌رسد. بدین ترتیب بطلان آنچه از دهلوی در تأویل حدیث ذکر شد، آشکار می‌شود.

#### ۲۴- فرمایش پیامبر ﷺ: علی محبوب‌ترین خلق نزد خداست

در روایت فخر الدین هانسوی آمده است: پیامبر به علی اجازه ورود داد و فرمود: چه چیز آمدن تو را به تأخیر انداخت؟

علی گفت: آمدم ولی آنس مرار دکرد. سپس بار دوم و سوم آمدم باز مرار دکرد. پیامبر ﷺ فرمود: ای آنس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: امید داشتم که دعاء برای یکی از انصار باشد... و سپس رسول خدا ﷺ فرمود: علی محبوب‌ترین خلق نزد خداست. و سپس با او مرغ را خورد.<sup>(۱)</sup>

یعنی: چگونه امید داری که دعا در حق یکی از انصار باشد در حالی که علی محبوب‌ترین خلق نزد خداست! و من دعا کرده بودم که خداوند محبوب‌ترین خلق خود را نزد من بیاورد... از این رو تأویل اَحَبِّیت بر اَحَبِّیت در خوردن برای بیشتر شدن لذت غذا خوردن، باطل می‌شود... زیرا محبوب‌تر بودن به صورت عام آمده است... با این مطلب سایر تأویلات نیز باطل می‌شود...

#### ۲۵- فرمایش پیامبر ﷺ در جواب آنس: این فضل خداست، به هر که بخواهد می‌دهد

محمد مبین لکهنوی می‌گوید: «از آنس بن مالک نقل شده که گفت: من خدمت رسول خدا ﷺ را می‌کردم که به آن حضرت مرغ بریانی هدیه شد. فرمود: خدایا

محبوب‌ترین خلق خود را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده. پس علی آمد گفتم: رسول خدا مشغول کاری است. دوباره آمد رسول خدا فرمود: مرد قوم خود را دوست دارد. و در بعضی روایات آمده است که فرمود: این فضل خداست. به هر که بخواهد، می‌دهد. و خداوند صاحب فضل بسیار است. این حدیث به روایت ترمذی در المشکاة نیز آمده است.<sup>(۱)</sup>

یعنی: چنین نیست که تو امید داشته باشی آنچه پیامبر، از خدا خواسته است، مردی از قوم تو باشد.

زیرا این فضل خداست که به هر که بخواهد می‌دهد و خداوند دارای فضل بسیار است... و این به خواست این و آن نیست... بلکه حتی پیامبر ﷺ هم در آن دخالت ندارد... این به دست خداست و فضلی از جانب اوست...

## ۲۶- فرمایش پیامبر در جواب انس: آیا در انصار بهتر از علی کسی هست؟

ولی الله لکهنوی می‌گوید: «در روایت طبرانی و ابی یعلی و بزاز بعد از این که نقل شده است که علی ﷺ آمد و من او را رد کردم. دوباره آمد و من او را رد کردم. سرانجام در بار سوم یا چهارم وارد شد. آمده است که: پیامبر ﷺ به علی فرمود: چه چیز مانع تو شد یا چه چیز آمدن تو را نزد من به تأخیر انداخت ای علی؟ گفت: آمدم ولی انس مراراً کرد، دوباره آمدم ولی انس مراراً کرد. پس پیامبر ﷺ فرمود: ای انس چه چیز تو را بر آنچه کردی واداشت؟ گفت: امید داشتم مردی از انصار باشد. پیامبر ﷺ فرمود: آیا در انصار کسی بهتر از علی یا برتر از علی وجود دارد؟»<sup>(۲)</sup>

بنابراین، ملاک احبیت در حدیث طبر همان افضلیت است و امیرالمؤمنین عنه السلام افضل از همه مهاجرین و انصار است... آیا تأویل حدیث به آنچه دهلوی ذکر کرده است جز ناشی تکبر و لجاجت چیز دیگری است؟ و آیا جز کسی که عصبیت وجود

او را فرا گرفته و دشمنی بر قلب او چیره گشته است، کسی آن را می پذیرد؟

## ۲۷- گفته انس به علی: بشارتی برای شما دارم

در کتاب (المعرفة) عباد بن یعقوب رواجی و در چند کتاب دیگر آمده است که: «انس گفت: گفتم: ای ابوالحسن برای من استغفارکن که من در قبال تو گناهی کرده‌ام. و نیز من بشارتی برای شما دارم. پس او را از دعای پیامبر ﷺ آگاه کردم علی عليه السلام هم خدا را سپاس گفت و برای من استغفار کرد و از من راضی گردید و با بشارت من به آن حضرت، گناه من نیز برطرف شد.»

در این حدیث آمده است: انس از امیرالمؤمنین عليه السلام خواست که بر گناه او که آن حضرت را بازگرداندم و نیز مانع شدن ورود آن حضرت بر پیامبر ﷺ استغفار کند. در مقابل آن انس وعده داد که بشارتی به آن حضرت بدهد. که آن بشارت درباره دعای پیامبر ﷺ در آن مورد بود. پس اگر اُحَبِّیت در خصوص خوردن با آن حضرت بود انس از آن به عنوان بشارت یاد نمی کرد، زیرا اُحَبِّیت، به فرض خوردن محض، امری حقیر و ساده است و قابل توجه نیست تا به خاطر آن بشارت و تهنیت گفته شود.

## ۲۸- حدیث طیر از ویژگی‌های خاص علی از نظر سعد بن ابی وقاص است

حافظ ابونعیم از سعد بن ابی وقاص روایت می کند که: «رسول خدا ﷺ سه ویژگی خاص را درباره علی بن ابی طالب فرمود: فردا پرچم را دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد، حدیث طیر و حدیث غدیر خم.»<sup>(۱)</sup>

حدیث غدیر و حدیث رایت (پرچم) از قوی ترین دلایل صریح در خلافت امیرالمؤمنین عليه السلام است. مقتضای سیاق روایت سعد بن وقاص - حتی با صرف نظر از وجوه دیگر - این است که حدیث طیر هم همین طور باشد... چگونه عاقل بصیر

---

۱- حلیة الاولیاء - شرح حال ابن ابی لیلی ۳۵۶/۴

می پذیرد که مدلول حدیث طیر که در این سیاق واقع است، تنها اُحَبِّیت در خوردن باشد و فقط موجب افزودن لذت خوردن غذا باشد؟

## ۲۹- احتجاج امیرالمؤمنین به حدیث طیر در شوری

در حدیث شوری که ابن عقده و حاکم و ابن مردویه و ابن مغزلی و خطیب خوارزمی و کنجی روایت کرده‌اند، آمده است که امام عَلَيْهِ السَّلَام - در بحثی که درباره اُفضلیت خود بر آن‌ها و شایسته‌تر بودن خود به امامت داشت - به حدیث طیر بر مردم احتجاج کرد. لذا حدیث طیر مانند سایر فضائل آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام به گونه‌ای است که به وسیله آن بر امامت و خلافت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر آن احتجاج می‌شود. زیرا همچون احادیث دیگر، به وضوح بر اُفضلیت ایشان دلالت دارد.

با قطع نظر از دلایل عصمت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوییم، هیچ مسلمانی حق ندارد در استدلال آن حضرت تصور اشتباه کند، زیرا این کار آنچنان زشت است که حتی دهلوی و پدرش هم آن را نشانه حماقت قائل و جهل آن می‌دانند.

در حدیث شوری مطلبی که حاکی از عدم تسلیم مردم به گفته آن حضرت باشد، وجود ندارد... بلکه ظاهر در قبول آن دارد گرچه از روی ظلم و دشمنی با آن حضرت از ترتیب اثر به آن اعراض کردند!!

بنابراین همه تأویلات که مخالفان ذکر کرده‌اند باطل است و ای کاش در تسلیم و قبول از پیشوایان خود پیروی می‌کردند. شیخ مفید طاب ثراه چه نیکو فرموده است.

«مطلب دیگر این است که اگر این حدیث معنای دیگری داشت که برای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فضیلتی نبود، در یوم الدار، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به آن احتجاج نمی‌کرد و آن را بر اُفضلیت خود شاهد قرار نمی‌داد. بنابراین اگر مطلب آن گونه که ما می‌گوییم نبود و آنچه مخالفان پنداشته‌اند که پیامبر از خداوند متعال خواست که محبوب‌ترین خلق نزد او در خوردن را حاضر کند، محتمل بود، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در



استدلال خود بر مردم باید احتمال می‌داد که شخصی مطلب را بگونه دیگری می‌فهمد و بر او اعتراض خواهد کرد. زیرا قطعاً دشمنان حضرت از چنین احتمالی استفاده می‌کردند.

پس همین که امیرالمؤمنین علیه السلام با این حدیث بر قوم احتجاج نمود و در برهان خود بدان تکیه کرد، دلالت دارد که از این داستان جز برتری آن حضرت فهمیده نمی‌شده است.

تسلیم جماعت به ادّعی آن حضرت و اعراض آنان، دلیل صحّت ادّعی ما است. علاوه بر این، استدلال حضرت، گفتار کسی را که می‌پندارد که بخاطر اطلاق عبارت پیامبر، در آینده امکان آن هست که کسی باشد که از علی افضل باشد، باطل می‌سازد. زیرا اگر چنین چیزی جایز بود، مردم از اعتماد بر علی خودداری می‌کردند و بعنوان شبهه‌ای در مقابل ایشان می‌ایستادند.

و این که مردم از چنین کاری خودداری کردند، دلیل بر است که حدیث طیر افضلیّت مطلق آن حضرت را می‌رساند و هیچکس با انجام اعمال صالح به مقام ایشان نخواهد رسید. و این مطلب بر هر متدبّری واضح و آشکار است.<sup>(۱)</sup>

### ۳۰- حدیث طیر از فضائل علی علیه السلام و ویژگی‌های مخصوص آنحضرت نزد عمرو بن عاص است

در کتاب (مناقب علی بن اب یطالب) موفق بن احمد مکی خوارزمی آمده است که: روزی عمرو بن عاص نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کرد... در آن نامه عمرو، حدیث طیر را در ضمن فضائل و مناقب و در برتری مقام امام و مرتبه والای آن حضرت آورده و بدان احتجاج کرده است...

اگر معنای عبارت «أحبّ» محبوب‌تر بودن در خوردن بود، آیا معقول بود ابن عاص به آن احتجاج کند؟

---

۱- الفصول المختارة من العیون المحاسن.

اگر این مطلب دلالت تام بر فضل و برتری امام علیه السلام نداشت ابن عاص - که دشمن امام بود - در مقابل رئیس فرقه باغیه به آن استشهاد نمی‌کرد... هرکس کمترین بصیرت و انصاف داشته باشد به این امر اعتراف می‌کند...

می‌گوییم:

با ذکر وجوه فوق - و وجوه دیگری که به خاطر اختصار آن را ذکر نکردیم - شکی در عموم اُحَبِّیت در حدیث طبر باقی نمی‌ماند... و در بطلان تأویلات دهلوی و گذشتگان او در ردّ حدیث شریف و برگرداندن از دلالت بر اُفْضَلِیَّت امیرالمؤمنین علیه السلام و خلافت آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تردیدی نخواهد بود. علیرغم کفایت این وجوه بر دلالت بر مطلب، در ادامه، برخی از احادیثی که به وضوح بر عموم اُحَبِّیت سید ما امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد، آورده می‌شود تا تأکیدی بر فساد تخیلات دهلوی و سایرین باشد.



## اخبار و احادیث در این که علی علیه السلام مطلقاً محبوب‌ترین خلق است



## از جمله احادیث صریح در این که علی به طور مطلق محبوب‌ترین خلق نزد خدا و رسول است

۱- کنجی و بدخشانی از حافظ ابونعیم در اربعین و طبرانی در الکبیر و محبّ الدین طبری از حافظ اَبی العلاء همدانی در اربعینش در المهدی... همگی از علی بن هلال از علی - لفظ از طبری است - نقل کرده‌اند که گفت: «روزی که رسول خدا ﷺ در آخرین لحظات زندگی بود، بر آن حضرت وارد شدم. دیدم فاطمه عَاصِمَةُ نزد سر آن حضرت نشسته است. فاطمه چنان گریست که صدایش بلند شد. رسول خدا ﷺ اندکی برخاست و فرمود: حبیبه من فاطمه، چه چیز باعث گریه تو شده است؟ فاطمه گفت: از تنهایی بعد از شما می‌ترسم. فرمود: حبیبه من، آیا نمی‌دانی که خدا بر اهل زمین نظری انداخت و از بین آنها پدرت را به رسالت برگزید و سپس نظر دیگری بر اهل زمین انداخت و از میان آن شوهرت را برگزید و به من وحی نمود که تو را به ازدواج او درآوردم!

ای فاطمه: ما اهل بیتی هستیم که خدا به ما هفت ویژگی داده است که قبل از ما به هیچکس نداده است و به کسی بعد از ما نمی‌دهد. من خاتم پیامبران و گرامی‌ترین آنان نزد خداوند عزوجل و محبوب‌ترین مخلوقین نزد خدای متعال هستم. و من پدر تو هستم. و وصی من برترین اوصیاء و محبوب‌ترین آنان نزد

خداوند عزوجل است که شوهر توست. و شهید ما بهترین شهدا و محبوب‌ترین آنان نزد خداوند عزوجل است که حمزه بن عبدالمطلب عموی پدر و عموی شوهر تو است. و از ماست کسی که دو بال سبز دارد که به وسیله آنها در بهشت به هر جا بخواهد پرواز می‌کند. و او پسر عموی پدرت و برادر شوهر تو است. و از مایند دو سبط این امت و آن دو حسن و حسین اند که آقای جوانان اهل بهشت اند. قسم به کسی که به حق مرا مبعوث کرد، پدر آن دو بهتر از آنهاست. ای فاطمه به خدایی که به حق مرا مبعوث کرد، از نسل آن دو مهدی این امت است که هنگامی که دنیا هرج و مرج شده و فتنه‌ها آشکار شود و راه‌ها نا امن گردد و برخی به غارت برخی دیگر پردازند، و نه بزرگ به کوچک رحم کند و نه کوچک حرمت بزرگتر را نگهدارد، در آن هنگام خداوند از نسل آن دو، کسی را مبعوث می‌کند که دژهای گمراهی و قلب‌های بسته شده را فتح خواهد کرد. در آخر زمان دین را برپا می‌دارد، همان‌گونه که من در اول زمان آن را برپا کردم. و زمین را از عدل پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است.» (۱)

بنابراین پیامبر ﷺ، علی عَلِيٍّ را چنین وصف می‌کند: «وصی من بهترین اوصیاء و محبوب‌ترین آنها نزد خداوند عزوجل است و معلوم است که اوصیاء سابق، پیامبر بودند... پس علی عَلِيٍّ از آن پیامبران نزد خدا محبوب‌تر است... بنابراین دیگران در این جا چه جایی دارند؟! پس حدیث بر اُحَبِّیت علی از انبیاء به دلالت مطابقی و بر اُحَبِّیت سایرین به اولوئیت قطعی دلالت دارد... و این همان معنای حدیث طیر است، زیرا برخی احادیث برخی دیگر را تفسیر می‌کند.

۲- سید علی همدانی روایت می‌کند: «از انس نقل شد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: جبرئیل برای من از خداوند عزوجل حدیث نمود که خداوند آن مقدار که ملائکه و پیامبران و رسولان را دوست دارد، بیش از آن علی را دوست دارد. و

---

۱- البیان فی اخبار صاحب الزمان ۷، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی ۱۳۵، مفتاح النجا فی مناقب آل العبا خطی.

از جمله احادیث صریح در... / ۶۵۵

خداوند فرشته‌ای را خلق نموده که در برابر هر تسبیح علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تا روز قیامت برای محبان و شیعیان آن حضرت استغفار می‌کند.<sup>(۱)</sup>

۳- خطیب خوارزمی به سند خود از طریق محمد بن جریر طبری از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که گفت: «از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که در پاسخ سؤالی که از ایشان شد که - پروردگارت شب معراج با چه زبانی با تو خطاب کرد - فرمود: به زبان علی بن ابی طالب پس بر من الهام کرد که گفتم: پروردگارا تو با من مکالمه می‌کنی یا با علی؟ گفت: ای احمد، من چیزی که مانند سایر چیزها باشد، نیستم. با مردم قیاس نمی‌گردم و به شباهت وصف نمی‌شوم، تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو، پس بر درون قلبت نظر کردم و در قلبت کسی را محبوب‌تر از علی بن ابی طالب ندیدم، لذا با زبان او با تو سخن گفتم تا قلبت آرام گیرد.»<sup>(۲)</sup>

نورالدین جعفر بدخشی این حدیث را در (خلاصة المناقب) به صورت مرسل روایت کرده است.

طبق این حدیث فساد تأویلات دهلوی آشکار می‌شود... و این که حدیث طبر را از براهین روشن بر افضلیت مولای ما امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام است. از لطائف این مقام این است که سید علی بن احمد بن معصوم مدنی طاب ثراه این حدیث شریف را با سندی که اکثر آن فرزندان از پدران نقل می‌کنند، می‌آورد. او می‌گوید:

«پدرگرامیم احمد نظام الدین از پدرش سید جلیل محمد معصوم از شیخ خود محقق مولی محمد امین استرآبادی از... از پدرش زید شهید از پدرش علی زین العابدین از پدرش حسین سید الشهداء از پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که فرمود: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که در پاسخ سؤالی که از آن حضرت شد که به کدام زبان شب معراج پروردگارت با تو سخن گفت، فرمود: به

---

۱- مودّة القربی - ینابیع المودّة ۲۵۶. ۲- مناقب علی بن ابی طالب ۳۷.

زبان علی. سپس به من الهام کرد که گفتم...

توضیح: می‌گوییم: این حدیث شریف را هم چنین ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی معروف به أخطب خوارزم روایت کرده است...

لغت مانند زبان است. که به هر چیزی که هر قومی اغراض و اهداف خود را بیان می‌کنند، لغت گفته می‌شود. مانند لغت عرب و لغت عجم، گاهی هم به آنچه یک انسان واحد غرض خود را بیان می‌کند مانند نحوه بیان، تقطیع صوت که به این وسیله بعضی یا عده‌ای بر بعض دیگر تمیز داده می‌شوند. و از آن به لهجه تعبیر می‌شود. لذا کلام سائل در این که پروردگارت به چه لحنی (زبانی) با تو صحبت کرد؟ دو معنی دارد و فرمایش حضرت که با زبان علی با من صحبت کرد یا طبق روایت خوارزمی لغت علی - منظور معنی دوم است (که متضمن جواب از معنای اول هم هست بر فرض که مراد سؤال آن بوده باشد. زیرا زبان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عربی بوده است. و چیزی را به چیزی قیاس کرده، به وسیله آن مقدر کرده است. یعنی آن را بر مقدارش قرار داده است. و اراده معنای دوم این جا روشن تر است. یعنی خدا با مثال‌ها وصف نمی‌شود. اگر چه معنی اول هم ظاهر است.)<sup>(۱)</sup>

۴- ترمذی روایت کرده است: «محمد بن بشار و یعقوب بن ابراهیم و سایرین گفتند: که ابو عاصم از ابی الجراح از جابر بن صبیح از ام شراحیل از ام عطیه روایت کرد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سپاهی را فرستاد که در آن علی نیز بود. از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم در حالی که دست خود را بلند کرده بود، می‌فرمود: خدایا مرا نمیران تا علی را به من نشان دهی. این حدیث غریب و حسن است. و ما تنها از این طریق آن را می‌شناسیم.»<sup>(۲)</sup>

فقیه ابن مغزلی هم حدیث را چنین نقل می‌کند: «فرمایش آن حضرت که مرا نمیران تا چهره علی را به من بنمایی.

ابوالقاسم عبدالواحد بن علی بن عباس بزاز از ابوالقاسم عبیدالله بن حسین بن

۱- التذكرة - خطی.

۲- صحیح ترمذی ۶۰۱/۵.



از جمله احادیث صریح در... / ۶۵۷

محمد محاملی از علی بن مسلم از ابو عاصم از ابوالجراح نقل کرد...»<sup>(۱)</sup>

خطیب خوارزمی هم به سند خود از حافظ بیهقی این حدیث او چنین می‌گوید  
نقل می‌کند: «ابو عبدالله حافظ ابوسعید بن ابی عمر از ابوالعباس محمد بن یعقوب  
از ابوامیه محمد بن ابراهیم طرسوسی از ابو عاصم نبیل نقل کردند...»<sup>(۲)</sup>

کنجی شافعی هم به سند خود از ترمذی حدیث را روایت می‌کند... او می‌گوید:  
«این حدیثی عالی است که ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی در صحیح خود آن را  
نقل کرده است. و از غیر این طریق هم حدیث به سند عالی به ما رسیده است. ولی  
ما بر همین بسنده کردیم زیرا نزد اهل نقل مشهور است.»<sup>(۳)</sup>

و نیز این حدیث را زرنندی از ام عطیه نقل کرده است<sup>(۴)</sup>. و نیز حسام الدین<sup>(۵)</sup> و  
بدخشانی<sup>(۶)</sup> از ترمذی روایت کرده‌اند.

حال با این احادیث آیا باز هم در دلالت آن بر اُحَبِّیت مطلق شکی هست؟!

۵- حافظ محبّ الدین طبری تحت عنوان «ذکر شده است که او محبوب‌ترین  
خلق نزد خدای متعال بعد از رسول خدا ﷺ است» پس از ذکر حدیث طبر از ابن  
عبّاس نقل می‌کند که: علی عَلَيْهِ السَّلَام بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد. پیامبر برخاست و با او  
معانقه کرد و بین دو چشم او را بوسید. عباس به او گفت: ای رسول خدا آیا او را  
دوست داری؟ فرمود: ای عمو به خدا سوگند بیش از او فقط خدا را دوست دارم.  
ابوالخیر قزوینی\* این حدیث را نقل کرده است.<sup>(۷)</sup>

این روایت او را در «ذکر این که خداوند متعال ذریه پیامبر را در صلب علی قرار

۱- مناقب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ۱۳۲.

۲- همان ۳۰.

۳- کفایة الطالب ۱۳۳.

۴- نظم در السمطین ۱۰۰.

۵- فرائض الرء افض - خطی.

۶- مفتاح النجا - خطی.

\* او احمد بن اسماعیل متوفی ۵۸۱ یا ۵۹۰ است. در سیر اعلام النبلاء ۱۹۰/۲۱ شرح او آمده  
است.

۷- ذخائر العقبی ۶۲.

داد»<sup>(۱)</sup> تکرار کرده است.

دلالت این حدیث در وضوح به حدی است که طبری آن را تحت عنوان «مذکور است که او محبوب‌ترین خلق نزد خداست» آورده است چنانکه محمد بن اسماعیل و دیگران بر دلالت آن بر این مطلب تصریح کرده‌اند.

این حدیث است و این تصریحات محققین از اهل سنت... چه کم است انصاف در تأویلات منحرفان!

۶- خطیب خوارزمی روایت می‌کند: «ابوالعلاء حافظ حسن بن أحمد عطار همدانی از حسن بن أحمد مقری از أحمد بن عبدالله حافظ از حبیب بن حسن از عبدالله بن ایوب قریبی از زکریا بن یحیی منقری از اسماعیل بن عبّاد مدنی از شریک از منصور از ابراهیم از علقمه از عبدالله نقل می‌کنند که گفت:

پیامبر ﷺ از نزد زینب بنت حجاج خارج شد و به خانه ام سلمه رفت - نوبت او با رسول خدا ﷺ بود - پس از اندکی علی آمد و در آرام گوید. رسول خدا ﷺ صدا را شنید ولی ام سلمه آن را انکار کرد. رسول خدا ﷺ به او فرمود: برخیز و در را برایش باز کن. او گفت: ای رسول خدا این چه کسی است که مقام او بدان حد است که در را برایش باز کنم و از او استقبال کنم در حالی که در گذشته آیه ای از کتاب خدا درباه من آمده است. آن حضرت - با عصبانیت - فرمود: اطاعت رسول، اطاعت خداست. هر که رسول را عصیان کند، خدا را عصیان کرده است. بر آستانه در مردی است که نه سبکسر است و نه غیر عادی خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند. آن گاه در رابرایش گشودم. او دو طرف در را گرفت تا هیچ صدا و حرکتی را بر نیاید. و من به جای خود برگشتم و او داخل شد.

رسول خدا ﷺ فرمود: آیا او را می‌شناسی؟ گفتم: بله، علی بن ابی طالب است. فرمود: راست می‌گویی، اخلاق و سنجیه او مانند سنجیه من است و گوشت و خون او از گوشت و خون من است و او جایگاه علم من است. بشنو و شاهد باش او

از جمله احادیث صریح در... / ۶۵۹

قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین بعد من است بشنو و شاهد باش که اگر بنده‌ای، خدای را هزار سال بعد از هزار سال بین رکن و مقام عبادت کند ولی در حالی خدا را ملاقات کند که بغض علی را داشته باشد، خداوند روز قیامت او را با صورت در آتش جهنم می‌افکند.»<sup>(۱)</sup>

مخفی نماند که صفاتی که پیامبر ﷺ ذکر کرده است تنها در جواب سؤال ام سلمه که: «که این چه کسی است که مقام او...» گفته است. پس معقول نیست که عبارت «خدا و رسولش او را دوست دارند» جز به معنی اَحَبِّیت باشد. زیرا هر مؤمنی را خدا و رسولش دوست دارند. پس چاره‌ای نیست که فرمایش آن حضرت درباره علی به معنای اَحَبِّیت عام و مطلق باشد... و این مطلوب است.

۷- خطیب خوارزمی روایت می‌کند: «مَهْذَبُ الْاِئِمَّةِ از ابو عبدالله أحمد بن محمد بن علی بن ابی عثمان دقاق از ابوالمظفر هناد بن ابراهیم نسفی از ابوالحسن علی بن یوسف بن محمد بن حجاج طبری - ساری طبرستان - از ابو عبدالله حسین بن جعفر بن محمد جرجانی از ابو عیسی اسماعیل بن اسحاق بن سلیمان نصیبی از محمد بن علی کفر ثوثی از حمید طویل از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ نزد ما نماز عصر را خواند و رکوع رکعت اول را طولانی کرد، تا این که گمان شد که حضرت دچار سهو و غفلت شده است. سپس سر را بلند کرد و گفت: سمع الله لمن حمده و سپس نماز را مختصر برگزار کرد. آن گاه به مارو کرد - در حالی که چهره‌اش مانند ماه لیلة البدر در وسط ستارگان بود - سپس بر دو زانو نشست. مسجد از نور چهره‌اش درخشان شد. روبرو به صف اول کرد از یک یک اصحاب تفقد نمود و سپس به صف دوم رو کرد بعد به صف سوم و از یک یک آنان تفقد نمود. صف‌ها نزد رسول خدا ﷺ بسیار شد و پیامبر فرمود: چرا پسر عمویم علی بن ابی طالب را نمی‌بینم، ای پسر عمو. علی از آخر صفوف جواب داد: لبیک لبیک ای رسول خدا. پیامبر ﷺ با بلندترین صدای خود فرمود: ای علی نزدیک شو. علی از

مهاجرین و انصار گذشت تا این که مرتضی به مصطفی رسید. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: چه چیز باعث شد از صف اول به عقب بروی؟ علی عَلِيٌّ گفت: شک کردم که وضو نداشته باشم، به منزل فاطمه آمدم و حسن و حسین و فضه را صدا زدم، ولی کسی جواب نداد. ناگهان دیدم که منادی از پشت من صدا می‌زند: ای ابالحسن، ای پسر عموی پیامبر، توجه کن، به او توجه کردم دیدم سطلی از طلاست که در آن آب است و روی آن دستمالی است. دستمال را برداشتم و بر جانب راست خود گذاشتم و به آب اشاره کردم. آب بر بدن من ریخته می‌شد، وضو گرفتم. در آب بوی مشک یافتم، سپس رو کردم و ندانستم چه کسی سطل و دستمال را گذاشت و نمی‌دانم چه کسی آن را برداشت. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تبسم کرد و علی را به سینه خود چسبانید. و بین دو چشم او را بوسید. سپس فرمود: ای ابالحسن آیا به تو بشارت ندهم که سطل از بهشت و آب و دستمال از فردوس اعلی بود. و کسی که تو را برای نماز آماده کرد جبرئیل بود و آنکه دستمال بر تو انداخت میکائیل بود. به کسی که جان محمد به دست اوست. اسرافیل دستش بر زانوی من بود تا تو به من در نماز ملحق شدی. آیا مردم مرا به خاطر دوستی تو سرزنش می‌کنند. و خدای تعالی و ملائکه اش در آسمان تو را دوست دارند؟! <sup>(۱)</sup>

۸- حافظ دارقطنی روایت می‌کند: «ابوالقاسم حسن بن محمد بن بشر بجلی کوفی از علی بن حسین بن عقبه از اسماعیل بن ابان از عبدالله بن مسلم ملائی از پدرش از ابراهیم از علقمه و اسود از عایشه نقل می‌کند که گفت:

وقتی زمان مرگ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید فرمود: حبیب مرا بخوانید. من ابوبکر را خواندم. حضرت به او نگریست سپس سرش را گذاشت و فرمود: حبیب مرا بخوانید. عمر را خواندم. حضرت به او نگریست، سپس سرش را به سوی من گذاشت و فرمود: حبیب مرا بخوانید. سپس گفتم: وای بر شما، علی بن ابی طالب را بخوانید، به خدا جز او کسی دیگر را نظر ندارد. پس، چون او را دید، لباسی را که بر

از جمله احادیث صریح در... / ۶۶۱

تن داشت، بیرون آورد و بر تن او کرد. و به همین گونه در آغوش او بود تا این که از دنیا رفت و دستش بر او قرار داشت.»<sup>(۱)</sup>

این خبر را خوارزمی نیز روایت کرده است: «شیخ امام شهاب الدین ابوالنجیب سعد بن عبدالله بن حسن همدانی - در نامه‌ای که از همدان برای من نوشت. از حافظ ابوعلی حسن بن أحمد بن حسن حدّاد در اصفهان - طبق اذنی که در روایت به من داد - به نقل از شیخ ادیب ابویعلی عبدالرزاق بن عمر بن ابراهیم طبرانی - سال ۴۷۳ - از امام حافظ طراز المحدثین ابوبکر أحمد بن موسی بن مردویه اصفهانی حدیث را نقل کرد.

به همین این اسناد ابوالنجیب سهد بن عبدالله همدانی معروف به مروزی از امام حافظ سلیمان بن ابراهیم اصفهانی - در نامه‌اش به من از اصفهان سال ۴۸۸ - از ابوبکر أحمد بن موسی بن مردویه از عبدالرحمن بن محمد بن حماد از قاسم بن علی بن منصور طائی از اسماعیل بن أبان برای ما نقل کرد...»<sup>(۲)</sup>

کنجی: «أبو محمد عبدالعزیز محمد بن حسن صالحی از حافظ ابوالقاسم دمشقی از ابو غالب ابن بئاء از ابوالغنائم ابن مأمون از امام اهل حدیث ابوالحسن دارقطنی... می‌گویم: محدّث شام در کتاب خود همان گونه که ما نقل کردیم، حدیث را روایت کرده است. دارقطنی می‌گوید: مسلم ملاًئی در آن متفرد است.»<sup>(۳)</sup>

محمد باکثیر مکی از دارقطنی از عایشه این حدیث را روایت کرده است.<sup>(۴)</sup> و محبّ الدین طبری<sup>(۵)</sup> و ابراهیم وصابی<sup>(۶)</sup> از تمام رازی در فوائدها از عایشه نقل کرده‌اند.

شهاب الدین أحمد از محب طبری از رازی و از صالحانی از سلیمان حافظ

---

۱- الأفراد دارقطنی. ۲- مناقب علی بن أبی طالب ۲۸.  
۳- کفایة الطالب ۲۶۲. ۴- وسیلة المآل - خطی.  
۵- ذخائر العقبی ۷۳. ۶- الاکتفاء - خطی.

اصفهانی از ابن مردویه... از عایشه حدیث را نقل کرده است.<sup>(۱)</sup>

حافظ ابویعلی در حدیث عبدالله بن عمر و با لفظ زیر حدیث را نقل کرده است:

«کامل بن طلحة از ابن لهيعة از حیی بن عبدالله مغازلی از ابي عبدالرحمن حبلی از عبدالله بن عمرو نقل کرد که گفت: رسول خدا ﷺ در بیماری خود فرمود: برادرم را نزد من بخوانید. ابوبکر را خواندند ولی از او روی برگرداند. دوباره فرمود: برادرم را نزد من بخوانید. عمر را نزد حضرت خواندند. پس از او روی برگرداند. سپس فرمود: برادرم را نزد من بخوانید. عثمان نزد آن حضرت خوانده شد. از او هم روی برگرداند. دوباره فرمود: برادرم را نزد من بخوانید. علی بن ابي طالب نزد ایشان خوانده شد. او را با لباسی پوشاند و خود را بر او انداخت. هنگامی که علی از نزد پیامبر خارج شد به او گفته شد: پیامبر چه فرمود؟ گفت: به من هزار باب علم آموخت که از هر باب هزار باب گشوده می شود.»<sup>(۲)</sup>

این حدیث با طرق مختلف می رساند که آن سه نفر در نظر پیامبر ﷺ مصداق «حبیب» و «برادر» پیامبر نبودند... تا این که عایشه ملامت کنان به حاضران گفت: «وای بر شما، علی بن ابي طالب را بخوانید...» حبیب و برادر پیامبر جز امیرالمؤمنین عنه السلام نبود... پس او محبوب ترین و نزدیک ترین از بین همه خلائق به پیامبر است پس او افضل است...

آیا در بطلان تأویلات دهلوی شکی باقی می ماند!!



## اقوال صحابه که تصریح دارد علی محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر است

اهمان گونه که احادیث وارده از پیامبر ﷺ در دلالت بر این که علی عنه السلام محبوب‌ترین خلق نزد آن حضرت است، صراحت داشت... اخباری را از صحابه روایت می‌کنند که همین گونه است... و صراحت دارد که این مطلب مسلم بین آنها بوده است... و آن را از پیامبر شنیده بودند... و از احوال و سیره آن حضرت آگاه بودند.

### گفتار ابوذر غفاری:

از معاویه بن ثعلبه نقل شده که گفت: «روزی مردی نزد ابوذر آمد - ابوذر در مسجد پیامبر ﷺ بود. مرد گفت: ای اباذر محبوب‌ترین مردم نزد تو کیست؟ به خدا می‌دانم محبوب‌ترین مردم نزد تو، محبوب‌ترین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز هست. گفت: بله، به خدایی که جانم در دست اوست. محبوب‌ترین مردم نزد من، همان محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و او آن شیخ است. و به علی اشاره کرد.» خوارزمی به سند خود از بیهقی از معاویه بن ثعلبه آن را روایت کرده

است.»<sup>(۱)</sup>

محب طبری<sup>(۲)</sup> و ابراهیم وصابی<sup>(۳)</sup> از ملا در سیره‌اش از او نقل کرده‌اند... و شهاب الدین أحمد از طبری از ملا آن را نقل کرده است...<sup>(۴)</sup>

آیا عاقل تخصیص این احبیت به احبیت در خوردن و مشابه آن را تجویز می‌کند؟ دلیل آن چیست؟

### گفتار بریده

حاکم چنین نقل می‌کند: «ابوالعباس محمد بن یعقوب از عباس بن محمد دوری از شاذان أسود بن عامر از جعفر بن زیاد أحمر از عبدالله بن عطاء از عبدالله بن بریده از پدرش نقل کرد که گفت: محبوب‌ترین زنان نزد رسول خدا ﷺ فاطمه و از مردان علی بود.»

این حدیث دارای سند صحیح است ولی آن دو (مسلم و بخاری) نقل نکرده‌اند.»<sup>(۵)</sup>

مولوی مبین از حاکم ان را روایت کرده است.<sup>(۶)</sup> و بدخشانی از ترمذی از بریده نقل کرد که گفت: «محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا ﷺ فاطمه و از بین مردان علی بود.»<sup>(۷)</sup>

---

۱- مناقب علی بن ابی طالب ۲۹. ۲- الرياض النضرة ۱۱۶/۳، ذخائر العقبی ۶۲.

۳- الاکتفاء - خطی. ۴- توضیح الدلائل - خطی.

۵- المستدرک علی الصحیحین ۱۵/۵۳ و ذهبی با او موافقت کرده است. قبلاً نیز گفته شد، حاکم نیشابوری کتاب المستدرک را به عنوان تکمیل صحیحین نوشته و روایاتی را که آورده تأکید می‌کند که طبق شرایط صحیحین است ولی آنها نیاورده‌اند.

۶- وسیلة النجاة ۲۷. ۷- مفتاح النجاة - خطی.



## گفتار عایشه

۱- کنجی روایت می‌کند: «حافظ محمد بن محمود - در بغداد - و یوسف بن خلیل در حلب - و خالد بن یوسف - در دمشق و سایرین از حجّة العرب و زید بن حسن کندی از قزاز از امام اهل حدیث أحمد بن علی بن ثابت خطیب حافظ از ابومنصور محمد بن محمد بن عثمان سواق از ابوجعفر أحمد بن طالب کاتب از محمد بن جریر طبری از محمد بن عیسی دامغانی از یسع بن عدی از شاه بن فضل از ابی المبارک از حیوة بن شریح بن هانی از پدرش از عایشه نقل می‌کند که گفت: خداوند کسی محبوبتر از علی بن ابی طالب نزد رسول خدا ﷺ خلق نکرده است.»<sup>(۱)</sup>

این حدیث که حفاظ از حافظ طبری به سند خود از عایشه نقل کرده است. نصّ صریحی است که بر مدلول حدیث طبر که همان اَحَبِّیت عام و مطلق است، دلالت دارد، پس مجالی برای چیزی از تأویلات فاسد باقی نمی‌ماند.

۲- ترمذی نقل کرده است: «حسین بن یزید کوفی از عبدالسلام بن حرب از ابی جحاف از جمیع بن عمیر تمیمی نقل کرد که گفت: به همراه عمه ام بر عایشه وارد شدم. پرسیدم، کدام یک از مردم نزد رسول خدا ﷺ محبوب تر بود؟ گفت: فاطمه. گفته شد: از مردان چه کسی؟ گفت: شوهرش، به خاطر اینکه بسیار روزه می‌گرفت و عبادت بسیار می‌کرد. این حدیث حسن غریب است.»<sup>(۲)</sup>

حاکم نیز به سند خود از عبدالسلام بن حرب این حدیث را نقل کرده است<sup>(۳)</sup>... و ابن اثیر<sup>(۴)</sup> و محب الدین طبری<sup>(۵)</sup> و شهاب الدین أحمد<sup>(۶)</sup> و عید روس<sup>(۷)</sup> و صّابی<sup>(۸)</sup> و بدخشانی<sup>(۹)</sup> از ترمذی نقل کرده‌اند.

---

۱- کفایة الطالب ۳۲۴.  
۲- صحیح ترمذی ۶۵۸/۵.  
۳- المستدرک ۱۰۷/۳.  
۴- أسد الغابة ۱۵۷/۵.  
۵- الرياض النضرة ۱۱۵/۳، ذخائر العقبی.  
۶- توضیح الدلائل - خطی.  
۷- العقد النبوی - خطی.  
۸- الاکتفاء - خطی.

أَحَبَّيْتُ قِطْعاً بِه صُورَتِ عَامٍ اسْت. وَ اِگَرِ غَيْرِ فَاطِمَه وَ عَلِي وَ كَسِ دِيگَرِ بُوَدِ عَايشَه اَن رَا قِطْعاً ذَكَرَ مِي كَرَد... .

۳- حاکم نقل می‌کند: «ابوبکر محمد بن علی فقیه شاشی از ابوطالب احمد بن نصر حافظ از علی بن سعید بن بشیر از عبّاد بن یعقوب از محمد بن اسماعیل بن رجاء زبیدی از اَبی اسحاق شیبانی از جمیع بن عمر نقل می‌کند که گفت: به همراه مادرم بر عایشه وارد شدم. مادرم از عایشه درباره علی پرسید. از پشت پرده شنیدم که گفت: از مردی درباره من سؤال می‌کنی که به خدا کسی محبوب‌تر از او نزد رسول خدا ﷺ نمی‌شناسم، و زنی روی زمین محبوب‌تر از همسر او نزد رسول خدا ﷺ نمی‌شناسم. این حدیث صحیح السند است ولی شیخین آن را نقل نکرده است.» (۱۰)

مولوی مبین هم از حاکم این حدیث را نقل کرده است. (۱۱) سنائی به سند خود از اَبی اسحاق شیبانی حدیث را نقل کرده است. (۱۲).... و نیز ابویعلی موصلی (۱۳) و نیز خطیب خوارزمی (۱۴) حدیث را نقل کرده‌اند.

حافظ محب طبری از دو حافظ خاص ذهبی و اَبی القاسم دمشقی از عایشه حدیث را نقل کرده است. (۱۵)

شهاب الدین احمد از محب از آن دو از عایشه حدیث را نقل کرده است (۱۶) و مولوی ولی الله از نسائی حدیث را نقل کرده است. (۱۷)

بنابراین... به اعتراف عایشه نزد خدا و رسول محبوب‌تر از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ کسی نیست... و أَحَبَّيْتُ هَمَّ أَحَبَّيْتُ مَطْلُوقٍ اسْت...

- 
- ۹- مفتاح النجاة - خطی.  
۱۰- المستدرک ۱۵۴/۳.  
۱۱- وسیلة النجاة ۲۸.  
۱۲- الخصائص.  
۱۳- المسند.  
۱۴- مناقب امیرالمؤمنین ۳۷.  
۱۵- ذخائر العقبی ۶۳، الرياض النضرة ۱۱۶/۳.  
۱۶- توضیح الدلائل - خطی.  
۱۷- مرآة المؤمنین - خطی.

اقوال صحابه که تصریح دارد علی... / ۶۶۷

۴- حافظ زرنندی چنین روایت می‌کند: «روایت شده است که زنی از أنصار به عایشه رضی الله عنها گفت: کدام یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب‌تر

بود، گفت: علی بن ابی طالب.»<sup>(۱)</sup>

شهاب الدین أحمد زرنندی حدیث را روایت کرده است.<sup>(۲)</sup>

۵- زرنندی روایت کرده است: «از جمیع بن عمر نقل شد که گفت: بر عایشه وارد شدم! از او پرسیدم: چه کسی محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؟ گفت: فاطمه. گفتم: در مورد زنان از تو نمی‌پرسم، من تنها درباره مردان از تو سؤال می‌کنم! گفت: شوهر او.»<sup>(۳)</sup>

و نیز الأبشنیهی حدیث را روایت کرده است.<sup>(۴)</sup>

۶- متقی روایت کرده است: «از عروة نقل شد که گفت: به عایشه گفتم: چه کسی محبوب‌ترین فرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؟ گفت: علی بن ابی طالب. گفتم: سبب خروج تو بر او چه بود؟ گفت: چرا پدر تو با مادرت ازدواج کرد؟ گفتم: این تقدیر خداست. گفت: این هم تقدیر خدا بود.»<sup>(۵)</sup>

۷- محب طبری و ابراهیم بن عبدالله وصابی روایت می‌کنند: «از معاذة بن غفاریه نقل شد که گفت: من با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انس داشتم و در سفرها با حضرت بیرون می‌رفتم و بر سر بیماران می‌آمدم و مجروحان را مداوا می‌کردم. نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - در خانه عایشه - وارد شدم. علی نزد او نبود و شنیدم که می‌فرمود: ای عایشه، این مرد محبوب‌ترین مردان و گرمی‌ترین آنان نزد من است. پس حق او را بشناس و جایگاه او را گرمی دار. [پس از آن که بین او و علی در بصره آن ماجرا اتفاق

۱- نظم الدرر المسطین ۱۰۲. ۲- توضیح الدلائل - خطی.

۳- نظم الدرر المسطین ۱۰۲. ۴- المستطرت من کل فن منتظر ۱۳۷/۱.

۵- کنز العمال ۳۳۴/۱۱، رقم ۳۱۶۷۰ و در آن: (ن).

افتاد، عایشه به مدینه بازگشت، من بر او وارد شدم و به او گفتم: بعد از آنکه از رسول خدا ﷺ شنیدی آن چیزی را که درباره علی به تو گفت، امروز قلب تو، چگونه است؟ معاذه می‌گوید: عایشه گفت: قلب من درباره مردی چگونه باشد که هرگاه علی و پدرم بر من وارد می‌شدند پدرم از نگاه بر او خسته نمی‌شد. گفتم: ای پدر، تو همیشه به علی نگاه می‌کنی! گفت: دخترم از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: نگاه به چهره علی عبادت است [خجندی\* آن را روایت کرده است.]<sup>(۱)</sup>

این احادیث اساس همه تأویلات و فریبکاری‌ها را بیان می‌کند... به خصوص از عایشه نقل شده است که بین او و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آن واقعه اتفاق افتاد. ولی با وجود این... حدیث بعدی را از او نقل می‌کنیم.

۸- احمد نقل می‌کند: «ابونعیم از یونس از عمر بن حرث از نعمان بن بشیر نقل می‌کند که گفت: ابوبکر از رسول خدا ﷺ اجازه ورود گرفت. صدای عایشه را شنید که سه بار با صدای بلند می‌گوید: به خدا فهمیدم که علی از پدر من نزد تو محبوب‌تر است. ابوبکر اجازه گرفت و داخل شد و به سوی او رفت و گفت: «ای دخترم رومان، نشنوم که صدای تو از صدای رسول خدا بالاتر باشد!»<sup>(۲)</sup>

نسائی: «عبد بن عبدالرحیم مروزی از عمر بن محمد از یونس بن ابی اسحاق از عمرو بن حرث از عثمان بن بشیر نقل کرد که گفت: ابوبکر اجازه ورود به محضر پیامبر ﷺ را گرفت. صدای عایشه را شنید که با صدای بلند می‌گوید: به خدا فهمیدم که علی از پدر من نزد تو محبوب‌تر است. ابوبکر به سمت عایشه رفت تا او را بزند و گفت: ای دختر فلانه می‌بینم صدایت را بر رسول خدا ﷺ بلند کرده‌ای، رسول خدا ﷺ عایشه را گرفت و ابوبکر عصبانی خارج شد. رسول خدا ﷺ فرمود: ای عایشه، دیدی چگونه تو را از دست این مرد نجات دادم! ابوبکر بعد از آن

---

\* ابوبکر محمد بن عبداللطیف اصفهانی شافعی متوفی سال ۵۵۲. سیر اعلام النبلاء ۳۸۶/۲۰.

۱-الریاض النضره ۱۱۶/۳، الاکتفاء - خطی.

۲-مسند احمد ۲۵۷/۴.

اقوال صحابه که تصریح دارد علی... / ۶۶۹

اجازه گرفت و رسول خدا ﷺ و عایشه با هم صلح کردند. ابوبکر گفت: در آرامش مرا وارد کند همان طور که در حال نزاع مرا وارد کردید. رسول خدا ﷺ فرمود: چنین کردیم.»\*

حافظ بن حجر گفته است: «أحمد و أبوداود و نسائی با سند صحیح از نعمان بن بشیر نقل کرده‌اند که ابوبکر اجازه ورود بر رسول خدا ﷺ را گرفت. صدای عایشه را شنید که با صدای بلند می‌گوید: به خدا فهمیدم که علی نزد تو محبوب‌تر از پدر من است.»\*\*

### نکاتی درباره بطلان ادعاها و تأویلات

روایات فوق بخشی از احادیث و روایاتی بود که به وضوح دلالت داشت که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب‌ترین خلق نزد خدا و رسول خدا ﷺ به طور مطلق است... به خصوص که این معنا از عایشه نیز نقل شد. با وجود موضعی که نسبت به آن حضرت داشت... از این رو علامه جلال الدین خجندی - در مورد احادیث عایشه و معاذه غفاریه و ابی ذر غفاری - تصریح می‌کند که این احادیث به خاطر دلالت بر اُحَبِّیت امیرالمؤمنین علیه السلام، حدیث طیر را تأیید و تقویت می‌کند. علامه محمد بن اسماعیل امیر تصریح می‌کند که اخبار مذکوره دلیل بر این است که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب‌ترین خلق نزد رسول خدا ﷺ است... ان شاء الله در ادامه بحث‌ها به آن خواهیم رسید.

ولی از بین علمای اهل سنت برخی دچار فریب نفس شده و ادعای معارضه بین روایت طیر و بین روایاتی که در اُحَبِّیت عایشه و پدرش نقل کرده‌اند، نموده‌اند... سپس بین این دو دسته روایت این گونه جمع می‌کنند که آنچه در اُحَبِّیت علی و زهراء علیهما السلام وارد شده است حمل بر اُحَبِّیت نسبی می‌گردد. اینک کلام برخی از آنان را

---

\*\* - فتح الباری ۱۸/۷.

\* - الخصائص: ۲۸.

نقل نموده و اشکال آن را بیان خواهیم کرد:

### کلام محب طبری و بطلان آن

در (الریاض النضره) آمده است: «ذکر اختصاص علی به اُحَبِّت نزد پیامبر ﷺ از عایشه سؤال شد: کدام یک از مردم نزد رسول خدا ﷺ محبوب تر بود! گفت: فاطمه. گفته شد: از بین مردان چه کسی؟ گفت: شوهرش. از آن رو که می دانم او بسیار روزه گیرنده و عبادت کننده بود. ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: این حدیث حسن و غریب است.

و نیز از عایشه نقل شده است روزی نزد او از علی سخن گفته شد. عایشه گفت: مردی محبوب تر از او نزد رسول خدا ﷺ و زنی محبوب تر از همسر او نزد آن حضرت ندیدم. این حدیث را مخلص و حافظ دمشقی نقل کرده اند.

از معاذه غفاریه هم نقل شد که گفت: من با رسول خدا ﷺ مانوس بودم و در سفرها به همراه آن حضرت بودم و بر سر مریضان می رفتم و مجروحان را مداوا می کردم. در خانه عایشه بر رسول خدا ﷺ وارد شدم در حالی که علی بیرون بود. شنیدم که حضرت فرمود: ای عایشه، این مرد، محبوب ترین مردان و گرامی ترین آنان نزد من می باشد. پس حق او را بشناس و جایگاه او را گرامی دار. خجندی آن را روایت کرده است.

از مجمع هم نقل شد که گفت: با مادرم بر عایشه وارد شدیم، از او درباره روز جمل سؤال کردم. گفت: آن روز تقدیری از تقدیرات خدا بود. درباره علی سؤال کردم. گفت: از محبوب ترین مردم نزد رسول خدا ﷺ سؤال کردی. همسر او هم محبوب ترین مردم نزد آن حضرت بود.

از معاویه بن ثعلبه نقل شده که گفت: مردی نزد ابوذر آمد. ابوذر در مسجد رسول خدا ﷺ بود. آن مرد گفت: ای ابوذر، آیا مرا از محبوب ترین مردم نزد خود آگاه نمی کنی، زیرا می دانم که محبوب ترین مردم نزد تو، محبوب ترین مردم نزد

اقوال صحابه که تصریح دارد علی... / ۶۷۱

رسول خدا ﷺ است؟ ابوذر گفت: به پروردگار کعبه قسم، همین طور است. محبوب‌ترین مردم نزد من محبوب‌ترین نزد آنان رسول خدا ﷺ است و او آن شیخ است. ابوذر به علی اشاره کرد. این حدیث را ملاً در سیره‌اش نقل کرده است. همان طور که گذشت برای ابوبکر هم همانند این روایات (که متفق علیه نیز می‌باشد) نقل شده است. بنابراین جمع بین اینگونه روایات چنین می‌شود که علی محبوب‌ترین مردم از اهل بیت پیامبر و ابوبکر محبوب‌ترین کس به طور مطلق می‌باشد! و مؤید این مطلب روایتی است که دولابی در الذریة الطاهرة آورده است که پیامبر ﷺ به فاطمه گفت: تو را به ازدواج محبوب‌ترین اهل بیتم در آوردم. عبدالرزاق هم آن را نقل کرده است و لفظ آن این است که تو را به ازدواج محبوب‌ترین اهل خود در آوردم. (۱)

وصابی صاحب (الاكتفاء) می‌همین گفته را نقل کرده است.

می‌گوییم:

حمل اَحَبِّتِ امیرالمؤمنین عليه السلام بر اَحَبِّتِ نَسَبِي - به هر معنی که باشد - حمل باطل است در این باره احادیثی و اخباری که ذکر شد، خصوصاً آنچه از عایشه نقل نمودیم، آن را دفع می‌کند... زیرا این احادیث و آثار را به هیچ شکلی از اشکال نمی‌توان تأویل کرد... علاوه بر آن تخصیص اَحَبِّتِ امام عليه السلام به این که نسبت به اهل بیت عليهم السلام می‌باشد - بر فرض تسلیم و قبول آن - به گفته ما ضرر نمی‌رساند. زیرا طبق احادیث فراوان و معتبر - مانند حدیث ثقلین و حدیث سفینه و امثال این‌ها - ... که علمای اهل سنت و از جمله خود محب طبری و نیز احادیث وارده در اَفْضَلِيَّتِ بنی هاشم در میان قریش که این احادیث هم معتبر و فراوان می‌باشند (۲)... اَفْضَلِيَّتِ اهل بیت عليهم السلام بر همه مردم به طور عام، ثابت می‌شود. پس هرکه در بین اهل بیت - که خود اَفْضَلِ مردمند - اَفْضَلِ باشد، به اولویت قطعی و واضح، افضل مردم

۱- الرِّیاضُ النُّصْرَةُ فی مناقب العشرة ۱۱۵/۳ - ۱۱۶.

۲- به جزء ۵ ص ۳۱۶ - ۳۲۱ از کتاب ما نگاه کن.

محسوب می شود.

شواهد این معنا از کلام بزرگان قوم، بسیار است. از آن جمله، حدیثی است که ملک العلماء هندی از حافظ زرندی نقل کرده که: او از امام اهل سنت ابوحنیفه چنین نقل می کند:

«روزی ابوحنیفه در سکن بغداد عبور می کرد. یکی از فرزندان سادات را دید که با گرد و بازی می کرد، از مرکب خود پیاده شد و دستور داد اصحابش هم پیاده شوند. چهل گام پیاده رفت و دوباره بر مرکب سوار شد. آن گاه رو به اصحابش کرد و گفت: هرکس در قلبش بگذرد یا برلسانش آشکار شود که بهتر از کودکی از اهل بیت رسول خداست. از نظر من زندق است.»<sup>(۱)</sup>

به حکم امام حنفیان بنگرید... و بر این اساس نسبت به هرکه می خواهید نظر بدهید!

### وجوه ردّ حدیث عمرو بن عاص

اینک به وجوه و دلائلی که حاکی بر این است که حدیثی که محبّ طبری به وسیله آن به معارضه با این احادیث پرداخته است - حدیث ابن عاص - از نظر سند دلالت باطل است، لذا نمی تواند با احادیث محبوب تر بودن علی ع معارضه کند. و حملی که او کرده باطل است، می پردازیم:

### وجه اوّل

حدیث عمرو بن عاص خیر واحد است و فقط اهل سنت آن را نقل کرده اند. و این گونه روایات، بر امامیه حجّت نخواهند بود. زیرا اگر اخبار آنان بر امامیه حجّت باشد، چرا روایات امامیه بر آنان حجّت نباشد... ولیّ الله دهلوی در کتاب خود (قرّة العینین فی تفضیل الشیخین) انصاف به خرج داده و تصریح می کند که با احادیث

---

۱- هدایة السّعاء - خطّی.



اقوال صحابه که تصریح دارد علی... / ۶۷۳

صحیحین نمی توان بر امامیه وزیدیه احتجاج کرد، چه رسد به غیر آنان. و نیز فرزند او دهلوی در چند جا از کتاب التحقیقه نیز این مطلب را گفته است. بنابراین، این حدیث - حتی اگر در صحیحین باشد - در مقابل امامیه شایسته احتجاج نخواهد بود.

## وجه دوم

محور این حدیث که پنداشته متفق علیه است! در صحیحین بر «خالد بن مهران حداء» است. در صحیح بخاری آمده است که:

«معلی بن أسد از عبدالعزیز بن مختار از خالد حداء از ابی عثمان از عمرو بن عاص نقل کرد که پیامبر ﷺ عمرو عاص را به عنوان فرمانده سپاه غزوه\* ذات السلاسل انتخاب کرد. من نزد وی رفتم و گفتم: کدام یک از مردم نزد شما محبوب تر است؟ فرمود: عایشه. گفتم: از بین مردان؟ فرمود: پدرش. گفتم: پس از آنچه کسی؟ فرمود: عمر بن خطاب پس مردانی را برشمرد.»<sup>(۱)</sup>

و در آن مجدداً آمده است:

«اسحاق از خالد بن عبدالله از خالد حداء از ابی عثمان نقل کرد که رسول خدا ﷺ عمرو بن عاص را برای فرماندهی سپاه ذات السلاسل فرستاد. راوی می گوید: نزد عمرو بن عاص رفتم. و گفتم: کدام یک از مردم نزد شما محبوب تر است؟ فرمود: عایشه. گفتم: از بین مردان؟ فرمود: پدرش. گفتم: پس از او چه کسی؟ فرمود: عمر. پس از آن مردانی را شمرد. من از ترس آنکه مرا آخر آنان قرار دهد

---

\* در غزوه ذات السلاسل، پیامبر ﷺ ابتدا ابوبکر و سپس عمر و پس از او عمرو بن عاص را به عنوان فرماندهان جنگ تعیین فرمود که هرکدام از آنها بدون پیروزی بازگشتند تا بالاخره پیامبر ﷺ امیر مؤمنان علی را به نبرد فرستاد و آن حضرت با پیروزی تمام بازگشت. سوره والعدایات در این مورد نازل گشت. تفسیر فرات ذیل تفسیر سوره فوق.

۱- صحیح بخاری - باب مناقب ابوبکر ۶۴/۳.

۶۷۴ / خلاصه عبقات الانوار (حدیث طبر)

سکوت کردم. (۱)

در صحیح مسلم چنین آمده است:

«یحیی بن یحیی از خالد بن عبدالله از خالد حدّاء از ابی عثمان از عمرو بن عاص نقل کرد...» (۲)

پس مدار حدیث بر «خالد حدّاء» است که مورد قدح و طعن است. حافظ ابن حجر می‌گوید: «ابوحاتم گفته است: حدیث او نوشته می‌شود ولی به آن احتجاج نمی‌شود.» و نیز گفته است: «حمّاد بن زید به این مطلب اشاره کرده است که هنگامی که خالد از شام آمد قدرت حفظش تغییر کرد و برخی وارد شدن خالد را در امور سلطان بر وی عیب گرفتند.» (۳)

### وجه سوم

این حدیث منقطع است. زیرا خالد از ابی عثمان - که نه‌دی است - هیچ حدیثی نشنیده است. ابن حجر می‌گوید: «عبدالله بن أحمد بن حنبل - در کتاب العلیل - از پدرش نقل می‌کند: خالد حدّاء از ابی عثمان نه‌دی هیچ چیزی نشنیده است.» (۴)

### وجه چهارم

این حدیث، بر اَحَبِّیْت عایشه از فاطمه رضی الله عنها دلالت دارد، و آن را احادیث صحیح بسیاری که از طرق اهل سنّت در شأن فاطمه رضی الله عنها که دلالت بر اَحَبِّیْت و اَفْضَلِیْت آن حضرت بر عایشه و سایرین دارد، باطل می‌کند. مانند حدیث: «فاطمه سرور زنان اهل بهشت است.» و حدیث «فاطمه پاره تن من است، هرکه او را خشمگین کند، مرا به خشم آورده است.» و حدیث «همانا او پاره تن من است، هرکه او را بیازارد مرا

---

۱- همان، خبر غزوة السلاسل ۲۸۶/۳. ۲- تهذیب التهذیب ۱۰۴/۳.  
۳- تقریب التهذیب ۲۱۹/۱. ۴- تهذیب التهذیب ۱۰۵/۳.

آزرده است.» و سایر احادیث که از حد شمارش بیرون است.<sup>(۱)</sup>

چیزی که بسیار عجیب است، ادّعی محبوب‌ترین بودن عایشه است که «عایشه به طور مطلق نزد عمرو، محبوب‌ترین است» این نوعی بی‌حیایی است... زیرا این مطلب طبق اصول سنّت هم صحیح نمی‌باشد. زیرا اُحَبِّیت دلیل افضلیّت<sup>(۲)</sup> است و در این صورت لازم می‌آید که عایشه از پدرش ابوبکر هم افضل باشد که این غیر قابل قبول است!!

### وجه پنجم

از اسلم به اسناد صحیح طبق شرط شیخین چنین نقل شده است:

«هنگامی که بعد از رسول خدا ﷺ با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر در امور خود با فاطمه دختر رسول خدا ﷺ مشورت می‌کردند و به منزل آن حضرت رفت و آمد داشتند - چون این خبر به عمر بن خطاب رسید، عمر به خانه فاطمه وارد شد. و گفت: ای دختر رسول خدا، به خدا از بین مردم کسی از پدر تو نزد ما محبوب‌تر نبود و بعد از پدرت هم کسی محبوب‌تر از تو نزد ما نیست. ولی به خدا سوگند این مانع نمی‌شود که اگر این جماعت نزد تو جمع شوند دستور دهم که خانه بر سر آنان به آتش کشیده شود. پس از اینکه عمر خارج شد علی و زبیر نزد فاطمه رضی الله عنها آمدند. فاطمه گفت: آیا می‌دانید عمر نزد من آمد و به خدا سوگند خورد که اگر باز گردید خانه را بر شما به آتش خواهد کشید؟ به خدا عمر به سوگند خود، عمل خواهد کرد. بازگردید و در کار خود بیندیشید، و نزد من باز نگردید. آنها بازگشتند. تا این که با ابوبکر بیعت کردند.»<sup>(۳)</sup>

---

۱- به ابواب فضائل او در صحاح و سایر کتب مراجعه شود.

۲- این کاملاً واضح است و علماء مانند حافظ نووی در شرح حدیث عمرو بن عاص در المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن حجاج، بر آن تصریح دارند.

۳- ازالة الخفاء عن سيرة الخلفاء، علاوه بر آن حدیث در کنز العمال ۶۵۱/۵ رقم ۱۴۱۳۸ از ابن

اگر حدیث عمرو بن عاص و افضلیت عایشه صحیح بود، گفته عمر و قسم خوردن او، جایگاهی نداشت.

### وجه ششم

اگر برای این حدیث دروغین اصلی بود. چرا عایشه به اُحَبِیْتِ عَلِیٍّ وَ زَهْرَاءِ عَلِیٍّ اعْتَرَفَتْ؟ و چرا هنگامی که «جمیع بن عمیر» و «عروة بن زبیر» و «معاذة غفاریه» جنگ عایشه با امیرالمؤمنین عَلِیُّ بْنُ عَلِیٍّ را بر او عیب گرفتند، عایشه پاسخ نداد که او و پدرش نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محبوب ترند. بلکه گفت: این قضاء و قدر الهی بود؟ از این جا آشکار می شود که حدیث عمرو بن عاص از جعلیات است یا از جعلیات برخی دشمنان امیرالمؤمنین عَلِیُّ بْنُ عَلِیٍّ از عثمانیه یا مروانیه است... وگرنه، عایشه در این مواضع و مانند آن برای اثبات کارها و گفته های خود به آن احتجاج می کرد...

### وجه هفتم

حدیثی که احمد و ابوداود و نسائی و به اعتراف ابن حجر با سند صحیح روایت کرده اند قبلاً بیان شد و در آن آورده شد که عایشه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را چنین مورد خطاب قرار داد: «به خدا فهمیدم که علی نزد تو از پدر من محبوب تر است» و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او اقرار گرفت و چیز دیگری نفرمود... پس آنچه عمرو بن عاص در این حدیث به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده است، دروغ خواهد بود.

### کلام ابن حجر و ابطال آن

آری، این افتراء کذب است. اگرچه حافظ ابن حجر تلاش کرده، حدیث عمرو را بر احادیث دیگر ترجیح داده، یا آن دورا جمع نماید. زیرا از نظر او حدیث عمرو بن

اقوال صحابه که تصریح دارد علی... / ۶۷۷

عاص صحیح است و در صحیحین آمده است. ابن حجر چنین می‌گوید:  
«أحمد و أبوداود و نسائی - به سند صحیح - از نعمان بن بشیر نقل کرده‌اند که  
گفت: ابوبکر از پیامبر ﷺ اجازه ورود خواست شنید که عایشه با صدای بلند  
می‌گوید: به خدا فهمیدم که علی از پدر من نزد تو محبوب‌تر است. (حدیث)  
پس در حدیث عمرو عاص، علی از کسانی است عمرو او را مبهم گذاشته و  
سخن نگفته است.

این حدیث، اگرچه در ظاهر با حدیث عمرو متعارض دارد. ولی گفته عمرو  
ترجیح داده می‌شود زیرا آن گفتار پیامبر ﷺ و این تقریر آن حضرت است.  
و نیز می‌توان به اختلاف جهت محبت بین این دو جمع نمود. در مورد ابوبکر بر  
خلاف علی عمومیت دارد و بنابراین صحیح است که او را در جزء افرادی که عمرو و  
آنها را مبهم آورده، داشت.

پناه بر خدا که مانند رافضه، بگوییم که ابهام عمرو در روایت، به خاطر مسائلی  
بود که بین او و علی رضی الله عنه واقع شد زیرا نعمان با معاویه و ضد علی بود ولی این  
ضدیت او را از حدیث منقبت علی باز نداشت و شکی نیست که عمرو از نعمان برتر  
بود. خدا داناتر است.»<sup>(۱)</sup>

می‌گوییم: این کلام تلاش مایوسانه است... اما ترجیح حدیث عمرو بر حدیث  
نعمان، چون آن حدیث از کلام پیامبر ﷺ است و این از تقریر آن حضرت  
محسوب می‌شود، از کسی مثل ابن حجر که از نظر اهل سنت که شیخ الاسلام  
است، غریب است.

اما اولاً: زیرا تقدّم یکی از دو حدیث متعارض، بعلمت اینکه یکی قول است و  
دیگری اقرار، قابل قبول نیست.

اما ثانیاً: در حدیث نعمان مرجّحات زیادی طبق اصول اهل سنت وجود دارد که

موجب تقدّم آن بر حدیث عمرو بن عاص می شود. از جمله: جلالت شأن عایشه که بر حالات پیامبر ﷺ بیشترین آگاهی را داشت و به فضائل پدرش آشناترین مردم بود... و نیز مسائل دیگری که با دقت نظر مخفی نخواهد بود.

از بزرگترین مرّجات در حدیث نعمان این است که این فرد، این حدیث را کسی روایت می کند که به همراه معاویه بر ضد علی علیه السلام بوده است. فضل آن است که دشمنان به آن شهادت دهند. چنانکه از عایشه نقل است که نعمان دشمن ترین افراد نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بود، بر خلاف حدیث عمرو بن عاص، زیرا عمرو با عایشه و ابوبکر و عمر دشمنی نداشت. بلکه همگی از یک گروه بودند. او وزیر معاویه بن ابی سفیان بود و در دوران سلطه او احادیث بسیاری در فضل مخالفین اهل بیت علیهم السلام جعل کرد. در این صورت واضح است روایاتی که امثال نعمان در فضل امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کند بر خبری که مثل ابن عاص در فضل ابوبکر و عمر نقل کند، تقدّم خواهد داشت.

اما ادعای جمع بین دو حدیث به ترتیبی که ابن حجر ذکر کرده است. بطلاش واضح است، چنانکه قبلاً به تفصیل گذشت. از آن رو که اطلاق افعال التفضیل بر مفضول به لحاظ وجهی بی اهمّیت، جایز نیست...

## وجه هشتم

ترمذی روایت می کند:

«سفیان بن وکیع از محمد بن بکر از ابن جریج از زید بن اسلم از پدرش از عمر نقل می کند که گفت: عمر برای اسامه سه هزار و پانصد سکه و برای عبدالله بن عمر سه هزار سکه مقررّی تعیین کرده بود. عبدالله بن عمر به پدرش گفت: چرا اسامه را بر من برتری دادی؟ به خدا او در هیچ موردی بر من سبقت نگرفته است. عمر گفت: زیرا زید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم از پدرت محبوب تر بود و اسامه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم از تو محبوب تر بود. من دوستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را بر دوستی خودم ترجیح دادم.

این حدیث حسن و غریب است.»<sup>(۱)</sup>

پس این حدیث صراحت دارد که زید بن حارثه به اقرار خود عمر بن خطاب نزد رسول خدا ﷺ از او برتر بوده است. پس آنچه در حدیث عمرو بن عاص آمده است کذب است. اگر آنچه عمرو ذکر کرده صحیح بود، عمر بن خطاب آن را می دانست. حمل این اقرار عمر بر تواضع جایز نیست. زیرا این در جواب اعتراض پسرش نسبت به عمل او مطرح شده است. پس باید بر حقیقت و اطلاق حمل شود...

خلاصه اینکه علمای اهل سنت، چاره‌ای جز التزام به یکی از دو امر ندارند. یا تکذیب عمر بن خطاب دربارهٔ اُحییّت زید نسبت به عمر، یا تکذیب حدیث عمرو بن عاص! آن گاه که انسان به دو بلا دچار شود ساده‌ترین را بر می‌گزیند... و ساده‌ترین حالت نزد آنان، تکذیب حدیث عمرو است...

### وجه نهم

متقی روایت کرده است که: «از عمرو بن عاص نقل شد که گفت: از رسول خدا سؤال شد چه کسی از مردم نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه. سؤال شد: از مردان چه کسی؟ فرمود: ابوبکر. گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: سپس ابو عبیده.»<sup>(۲)</sup>

این حدیث که متقی آن را روایت کرده است، با حدیثی که از ابن عساکر از عمرو بن عاص نقل شده است معارض است... بالاخره پس از ابوبکر چه کسی نزد رسول خدا ﷺ محبوب‌تراند، عمر یا ابو عبیده؟

این مرد در یک تناقض آشکار گرفتار آمده است. و واقع امر این است که ایشان بعد ابوبکر هر جا یکی از محبوب‌ترین مردم قرار داده و شخص دیگر یا قبلی را فراموش کرده است... پس دوبار دروغ گفته است...

۲- کنز العمال ۱۴۲/۱۳ رقم ۳۶۴۴۶.

۱- صحیح الترمذی ۶۳۴/۵.

### وجه دهم

متقی هم چنین روایت کرده است: «از عمرو بن عاص نقل شد که گفت: هنگامی که از غزوه ذات السلاسل بازگشتم گمان می‌کردم که هیچکس نزد رسول خدا ﷺ محبوب‌تر از من نیست - گفتم: ای رسول خدا، کدام یک از مردم نزد تو محبوب‌ترند؟ فرمود: عایشه. گفت: درباره زنان از شما سؤال نمی‌کنم. فرمود: بنابراین پدرش. گفتم: چه کسی بعد از ابوبکر محبوب‌تر است؟ فرمود: حفصه. گفتم: درباره زنان از شما سؤال نمی‌کنم. فرمود: پدرش. گفتم: ای رسول خدا پس علی کجاست؟ حضرت رو به اصحاب خود نمود و فرمود: این مرد از نفس من سؤال می‌کند. ابن نجار نیز این روایت را نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری نیز متقی از حافظ ابن نجار از عمرو بن عاص روایت می‌کند... می‌گوییم: عمرو بن عاص اگرچه در صدر حدیث در اَحْبِیَّتِ فلان و فلان به آن حضرت افترا بسته است. ولی در ذیل حدیث - به لطف خدای سبحان - به حق سخن گفته است و علی را با نفس پیامبر مساوی دانسته است...

با این وجود امامیه می‌توانند ذیل حدیث را اخذ کنند و صدر آن را تکذیب کنند. زیرا طبق این قاعده که اقرار عقلاء بر ضد خودشان مقبول و بر غیرشان مردود است... لذا آنان می‌توانند به ذیل حدیث بر اَحْبِیَّتِ مطلق علی عَلَيْهِ السَّلَامُ احتجاج کنند اگر صدور حدیث به طور کامل پذیرفته شود... دلالت آن بر آنکه حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ محبوب‌ترین خلق نزد رسول خدا ﷺ به اَحْبِیَّتِ مطلقه عام و تمام است... و این مطلوب است... سپاس خدایی را که حق را بر زبان آنان جاری ساخت و بیان آنها را بدست خودشان باطل ساخت.

این بود پایان کلام در برابر ادّعی محب طبری.



## کلام دیگری از محب طبری و ابطال آن

محب طبری در حدیث اَحَبِّتْ صَدِيقَه زَهْرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ این ادعا را تکرار می‌کند. وی در کتاب خود (ذخائر العقبی) چنین می‌گوید:

«گفته‌اند که آن حضرت ﷺ محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا ﷺ بود. از اسامه بن زید ﷺ نقل شده که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: ای رسول خدا، چه کسی محبوب‌ترین افراد نزد توست؟ فرمود: فاطمه. گفتند: درباره مردان از شما سؤال می‌کنیم. فرمود: تو ای جعفر. این حدیث در مناقب جعفر ﷺ ذکر شده است. در آن آمده است که: محبوب‌ترین افراد نزد آن حضرت زید بن حارثه ﷺ است.

احمد این حدیث را نقل کرده و گفته است: حدیث حسن و غریب است.

از بریده ﷺ نقل شده که گفته است: محبوب‌ترین زنان نزد رسول خدا ﷺ فاطمه ﷺ و از بین مردان علی ﷺ است. أبو عمر نیز آن را نقل کرده است و ابراهیم گفته است: یعنی از میان اهل بیتش.

تأویل ابراهیم را حدیث گذشته تأیید می‌کند که آن حضرت ﷺ به فاطمه ﷺ فرمود: محبوب‌ترین اهل بیتم را به ازدواج تو در آوردم، بدین ترتیب بین این حدیث و بین آنچه در صحیح از عمرو بن عاص ﷺ نقل شد جمع می‌شود که از پیامبر درباره محبوب‌ترین افراد نزد خود سؤال شد. آن حضرت فرمود: عایشه. گفتند: از مردان؟ فرمود: پدرش. - و ما آن حدیث را در مناقب ابوبکر ﷺ در کتاب «الریاض النضرة فی فضائل العشرة المبشرة» و نیز در مناقب عایشه ﷺ در کتاب المسط الثمین فی مناقب امهات المؤمنین - ذکر کرده‌ایم.

و نیز حدیثی که حافظ ابوالقاسم دمشقی از اسامه نقل کرد که علی ﷺ گفت: ای رسول خدا! کدام یک از اهل بیتت نزد تو از همه محبوب‌تر است. فرمود: فاطمه. علی ﷺ گفت: به خدا درباره اهلت از شما سؤال نمی‌کنیم. فرمود: محبوب‌ترین اهل من نزد من کسی است که خدا به او نعمت داد و من به او نعمت دادم و او اسامه بن زید است. عباس گفت: او چه کسی است ای رسول خدا! فرمود: علی، سپس تو.

عباس گفت: ای رسول خدا، عمویت را آخر آنها قرار دادی؟ فرمود: علی در هجرت بر تو سبقت گرفت.<sup>(۱)</sup>

می‌گویم: از محب طبری تعجب است یا نفهمیده است، یا خود را به نادانی زده است که دلالت احادیث فراوان و شایع - که خود بسیاری از آن را در همین کتابش روایت کرده است - که اهل بیت علیهم‌السلام، برترین مردم و محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به طور مطلق می‌باشند، والا به چنین تأویلی راضی نمی‌شد.

عجیب‌تر آنکه این تأویل را طریق جمع بین احادیث متعارض! قرار داده است!! گویی نفهمیده است که حدیث عمرو بن عاص را با آن همه زشتی‌هایی که به آن متّصف است در مقابل احادیث سید ما ابی ذر رضی‌الله‌عنه و سایر صحابه، هیچ انسان عاقلی ترجیح نمی‌دهد، تا چه رسد به مؤمن!!

اما اینکه روایت کرده که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر، زید بن حارثه است، از متفردات اهل سنت است، و طبق اصول آنها هم قابل قبول نمی‌باشد. و این مطلب با اجماع شیعه و سنی مخالف است.

### کلام شیخ عبدالحق دهلوی و بطلان آن

از عبارات خنده آور، گفته شیخ عبدالحق دهلوی در (شرح المشکاة) در شرح حدیث جمیع بن عمیر (نقل محب طبری) است.

«این که عایشه در پاسخ محبوب‌ترین مردم از مردان چه کسی است، گفت: همسرش.

به انصاف این صدیقه و راستی او، برخلاف پندار کوردلان خلاف، بنگر. که عایشه حیا کرد که خود و پدرش را ذکر کند. بعید نبود که اگر از فاطمه هم این سؤال می‌شد، آنحضرت می‌گفت: عایشه و پدرش. همانند این روایت درباره غیر فاطمه

اقوال صحابه که تصریح دارد علی... / ۶۸۳

هم آمده است. از این جا دانسته می شود که روایات، وجوه متعدّد و جهات متعدّد دارند. به این ترتیب شبهات برطرف می شود و از ورطه ها و سردرگمی ها می توان رهائی یافت.»

می گویم: شارحان (المصابیح) و (المشکاة) در شرح خود بر این حدیث به این سردرگمی ها اشاره ای نکرده اند. گویی آنان می دانند که از آن خلاصی ندارند. پس مصلحت را در سکوت دیده اند... ای کاش شیخ عبدالحق نیز به روش آنان رفتار می نمود. ولی شدّت تعصّب مانع این کار شده و موجب افزایش شبهه و گرفتاری در مهلکه گشته است.

آنچه کاملاً آشکار است، این است که همانند این حدیث، دشمنی و بغض عایشه را نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام نفی نمی کند... ولی فضل آن است که دشمنان به فضیلت شهادت دهند... آیا شیخ دشمنی عایشه را نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام حتی تا آخرین لحظه حیاتش می تواند انکار می کند. به طوری که هنگامی که خبر شهادت حضرت به وی رسید. چنین سرود:

فالت عصاها و اشتقرّ بها الثوی      كما قرّ عیناً بالایاب المسافر

(عصایش را انداخت و بدان، مقصود حاصل گشت. آن چنان که چشم انسان با آمدن مسافر روشن می شود!!)

اما این که می گوید: «او حیا کرد که خود و پدرش را ذکر نماید». در پاسخ می گوئیم: آیا برای زنی متبرّجه و متجمّله\* که علیه امام زمان خود خروج کرده است می توان حیا تصوّر کرد؟!

شیخ، نسبت به اعتراف عایشه به أحبّیت امیرالمؤمنین علیه السلام به طور مطلق، از او سؤال کنند، چه می گوید؟ آنجا که می گوید: «خداوند، کسی محبوب تر از علی بن ابی طالب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خلق نکرده است»... و نیز حدیثی که حافظ کنجی

---

\* اشاره به آیه ای که خطاب به همسران پیامبر فرموده است که در خانه خود باشند: ولا تبرّجن تبرّج الجاهلیة الاولى. و به سبک جاهلیت آرایش و زیور خود را آشکار مسازید. (احزاب ۳۳)

روایت کرده است، که در آن کسی درباره محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر سؤال نکرده است عبارت آن آشکارا دلالت بر عموم می‌کند که شامل خود عایشه و پدرش و همه مردم می‌شود.

در احادیث گذشته نیز ذکر شد هنگامی که «جمع» و «عروه» و «معاده» خروج عایشه را در بصره بر وی عیب گرفتند عایشه سکوت نکرد بلکه عذر آورد که قضا و قدر خدا بوده است. و در جواب معاده به حدیثی از پدرش ابوبکر در فضل امیرالمؤمنین عنه السلام استشهاد کرد... واضح است که چون مورد سرزنش و عیب جویی - نه یک بار بلکه چند بار - قرار گرفت ناچار به پاسخی بود که مانع سرزنش و عتاب شود... پس اگر حدیث احبیت وی و پدرش صحّت داشت، چه زمانی بهتر از عذر آوردن بود... ای صاحبان خرد!!

و نیز اگر از حیاء بهره‌ای داشت از عروه سؤال نمی‌کرد: «چرا پدر تو با مادرت ازدواج کرد؟» آیا امکان نداشت در جواب آن تابعی جلیل عبارت بهتری را بکار برد؟ و اگر حیاء مانع ذکر خود و پدرش بود، چه چیز او را به ذکر احبیت علی و زهراء عنه السلام واداشت. می‌توانست سکوت کند و پاسخی ندهد!

و نیز: حاکم روایت کرده است که عایشه در جواب ام جمیع بن عمیر گفت: «به خدا مردی که محبوب‌تر از علی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد و نیز زنی را روی زمین که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از همسر او محبوب‌تر باشد، نمی‌شناسم.» در شأن هیچ مؤمنی نیست که بخاطر حیاء، امری غیر واقع بگوید و آن را با قسم شرعی و لفظ جلاله تأکید کند: و با توجه به آیه «خدا را در معرض قسم‌های خود قرار ندهید» گناهکار محسوب نگردد!.

و نیز: در حدیث نعمان بن بشیر - که به سند صحیح آن را روایت کرده‌اند - آمده است:

«... ابوبکر صدای عایشه را شنید که بلند می‌گوید: به خدا دانستم که علی از پدرم نزد رسول خدا محبوب‌تر است...» چرا این جملات را گفت؟ حیای او کجا

بود؟

اما این که می‌گوید: «بعید نیست که اگر فاطمه هم مورد سؤال قرار می‌گرفت...»  
این هم کلامی است که شیخ برای تسکین قلب خود می‌گوید... فاطمه علیها السلام هرگز  
آنچه را که هیچ ربطی ندارد بلکه خلاف آن را معتقد است، نمی‌گوید...

اما این که گفته است: «در روایت غیر فاطمه هم آمده است...»

اگر منظور او حدیث عمرو بن عاص است که وضع آن را دانستید. و اگر منظور او  
غیر از این است... حدیثی متفرد محسوب خواهد شد... و ادله گذشته و آینده آن را  
باطل می‌کند...

اما این که می‌گوید: «از این جا دانسته می‌شود...»

جواب آن این است: از آنچه ذکر کردیم و ذکر می‌کنیم دانسته می‌شود که آنان به  
خاطر کژی که در دل دادند، از شبهات رها نشده و از ورطه‌ها گریزی نخواهند  
داشت. و در آن سرگردان و حیران خواهند بود. ﴿جایگاه آنان آتش است. هرگاه بخواهند  
از آن خارج شوند به آن باز می‌گردند و به آنان گفته می‌شود بچشید عذاب آتشی را که آن را  
تکذیب می‌کردید.﴾



## اقوال تابعین و خلفاء عباسی که صراحت دارد که علی محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر است

نظر تابعین هم همین‌گونه است... و نیز کسانی که اهل سنت آنان را امیر مؤمنین می‌پندارند، آنان هم معتقد بودند که امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ محبوب‌ترین بندگان نزد رسول خدا است:

### کلام حسن بصری

غزالی می‌گوید: «از ابن عایشه\* روایت شده است: روزی حجّاج، علما و فقهای کوفه و بصره را فرا خواند، و ما بر او وارد شدیم، حسن بصری رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آخرین نفر بود که داخل شد.

حجّاج گفت: آفرین اَبی سعید، آفرین اَبی سعید، به سوی من بیا، به سوی من بیا، سپس یک صندلی کنار تخت خود قرار داده و بر آن نشست. حجّاج شروع به مذاکره و سؤال نمودن از ما کرد. و چون سخن از علی بن اَبی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به میان آمد

---

\* ابراهیم بن محمد بن عبدالوهاب بن ابراهیم الامام، مشهور به ابن عایشه یکی از امرای عباسی است. الاعلام زرکلی، ج ۱.

حجاج به بدگویی پرداخت. ما نیز برای نزدیکی به او و دوری از شری، از علی بدگویی کردیم. ولی حسن ساکت بود. حجاج گفت: ای ابوسعید چه شده تو را ساکت می‌بینم؟ حسن گفت: چه باید بگویم؟

حجاج گفت: نظر خود را دربارهٔ ابوتراب بگو. گفت: شنیدم خداوند جلّ ذکره می‌گوید: ﴿قبله‌ای را که بر آن هستی، قرار ندادیم جز برای آنکه بدانیم از کسانی که به سوی پیامبر می‌آیند، چه کسی پیروی او را می‌کند. و این کار جز بر کسانی که خدا آنها را هدایت کرده، بزرگ است. و خداوند ایمان شما را ضایع نمی‌کند و خدا بر مردم رئوف و مهربان است.﴾

علی از کسانی است که خدا او را هدایت کرده است. و من می‌گویم: او پسر عمومی پیامبر ﷺ و همسر دختر او است. و محبوب‌ترین مردم نزد او و دارای سوابقی پر برکت است که از جانب خدا به او داده شده است. نه تو و نه هیچ یک از مردم نمی‌تواند این سوابق را برداشته و یا فاصله شوند. می‌گویم: اگر علی چیزهای دیگری داشت، پس خدا حسابرس اوست. به خدا سوگند کلامی عادلانه‌تر از این در حق وی نیافتم.

چهره حجاج در هم فرورفت و متغیّر شد، در حالی عصبانی از تخت برخاست و به خانه‌ای که در پشت او قرار داشت داخل شد. ما هم خارج شدیم.

عامر شعبی گوید: دست حسن را گرفتم و به او گفتم: ای ابوسعید، امیر را به خشم آوردی و او را عصبانی کردی. گفت: عامر، بگذار به تو بگویم. مردم تو را بعنوان عالم کوفه می‌شناسند و می‌گویند: عامر شعبی، عالم اهل کوفه است و حال تو نزد شیطانی از شیاطین آمده‌ای و مطابق هوای او صحبت می‌کنی و در نظرش با او موافقت می‌کنی! وای بر تو ای عامر، چه می‌شد اگر تقوا پیشه می‌کردی و چون از تو سؤال می‌شد، راست می‌گفتی، یا سکوت می‌کردی و سالم می‌ماندی. عامر گفت: ای ابوسعید، اینرا گفتم و خود می‌دانستم چه می‌شود. حسن گفت: پس در این صورت حجّت بر تو بزرگتر و عواقبش شدیدتر خواهد بود. (۱)



## کلام مأمون عباسی

ابوعلی مسکویه روایت می‌کند: روزی مأمون به مردم نامه‌ای نوشت. در این نامه به نامه‌ای که به وی نوشته بودند و در مورد بیعت گرفتن از مردم برای سید ما امام رضا علیه السلام، اعتراض کرده بودند، پاسخ داده بود. سپس متن نامه را با همه طول آن ذکر کرده است. ما به قدر نیاز آن را در این جا ذکر می‌کنیم و آن چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، سپاس خداوند رب العالمین را سزااست و درود خدا بر محمد و آل محمد، علیرغم مخالفت بدخواهان. اما بعد. امیرالمؤمنین نامه شما را خواند و در امر شما تدبیر کرد و در نظر شما دقت نمود و بر قلب‌های بزرگ و کوچک شما اشراف یافت و شما را چنان یافت که گاه روی آور می‌شوید و گاه پشت می‌کنید. و نیز نامه‌های قبلی شما را که در بیان باطل و دور کردن حق از جایگاهش و پشت سر انداختن کتاب خدا و آثار آن و هر آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده بود، ملاحظه کرد گویا شما از امت‌های گذشته هستید که بوسیله بلاهائی همچون صحیحه و صاعقه و... هلاک شدند. ﴿آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند یا بر قلوب آنان قفل زده شده است.﴾  
قسم به کسی که از رگ گردن به امیرالمؤمنین نزدیک‌تر است، مبادا کسی بگوید که امیرالمؤمنین خواب‌های زشت و فکرهای اندک و عقل‌های ایشان و نظرات سخیف شما را پاسخ نداده است. حال شنونده‌ها گوش فرا دهند و هر شاهدی به غایب برساند. اما بعد:

خداوند تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پس از دورانی که آمدن پیامبران متوقف شده بود، مبعوث کرد. قریش در بین خود کسی را نمی‌دیدند که به پای آنها برسد. در این حال، پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم امین، صاحب خانه‌ای متوسط و کمترین مال و منال را داشت. اولین کسی که به او ایمان آورد خدیجه دختر خویلد بود که با مال خود، پیامبر را یاری کرد. سپس علی بن ابی طالب رضی الله عنه ایمان آورد. در حالی که هفت سال داشت؛ او به خدا هیچ شرکی نورزید و هیچ بتی را نپرستید و هیچ ربایی را نخورد و در نادانی‌های اهل جاهلیت با آنان مشارکت نداشت. عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

برخی مسلمان و برخی کافر و معاند بودند جز حمزه که از اسلام خودداری نکرد و اسلام هم او را پذیرفت. حمزه راه خود را براساس بینه و نشانه‌ای از پروردگارش طی نمود. اما ابوطالب، کفالت پیامبر را بعهدہ گرفت. پرورش داد، از او دفاع می‌کرد و مانع رسیدن آزار به او می‌شد. هنگامی که ابوطالب از دنیا رفت قوم علیه پیامبر اجتماع کردند و خواستند او را بکشند، پس پیامبر به سوی قومی که خانه و آرامش برای او فراهم نموده بودند کردند مهاجرت فرمود. آنان کسانی بودند که مهاجرین را دوست داشتند و در دل خود هیچ نیازی در برابر آنچه دادند، حس نمی‌کردند و آنان را بر خود ترجیح می‌دادند اگرچه خود محتاج بودند.

هیچ کسی از مهاجران مانند علی بن ابی طالب به همراه رسول خدا ﷺ قیام ننمود. علی از پیامبر پشتیبانی کرد و با جان خویش از او محافظت نمود و در جایگاه ایشان خوابید. بعد از آن همواره از مرزها محافظت می‌نمود و با قهرمانان نبرد می‌کرد. از هیچ سپاه و گروهی نمی‌هراسید، دارای قلبی استوار و محکم بود. او بر همه فرمانده بود در حالی که هیچ کس بر او فرماندهی نمی‌کرد.

در بین مردم از همه بیشتر علیه مشرکین قدم بر می‌داشت عظیم‌ترین جهاد را در راه خدا انجام می‌داد. فقیه‌ترین آنان در دین خدا و قاری‌ترین قاری کتاب خدا و داناترین مردم به حلال و حرام بود. او بود که در حدیث غدیر خم صاحب ولایت گشت. و این کلام پیامبر ﷺ که: «مقام تو نسبت به من همچون مقام هارون نسبت به موسی است. جز آن که بعد از من پیامبری نیست» درباره علی است و او صاحب روز طائف است. و او محبوب‌ترین خلق نزد خدا و رسولش بود...»<sup>(۱)</sup>



از تصریحات بزرگان به دلالت حدیث... / ۶۹۱

## از تصریحات بزرگان به دلالت حدیث

طیر بر افضلیت امام علیه السلام



الحمد لله ثابت کردیم که أَحَبِّیت در حدیث طیر، أَحَبِّیت به طور مطلق است... و همه تأویلات دهلوی و سایرین باطل و تا آخر ساقط است... اینک در ادامه برای اتمام حجت و روشن ساختن نور محبت، تصریحات عدّه‌ای از بزرگان را در این که حدیث طیر دلیل بر افضلیت مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام و أَحَبِّیت مطلق نزد خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است را می‌آوریم...

### علماء عصر مأمون

سابقاً روایتی از ابن عبدربه تحت عنوان «احتجاج مأمون بر فقها در فضل علی» نقل شد. در این روایت آمده است که: اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل بن حماد بن زید نقل می‌کند که گفت: «روزی یحیی بن اکثم دنبال من و تعدادی از اصحاب من فرستاد - در آن وقت قاضی القضاة بود و گفت: امیرالمؤمنین (مأمون) به من دستور داده که فردا هنگام فجر به همراه خود چهل نفر را که همگی فقیه باشند و بفهمند چه به آنها گفته می‌شود و به خوبی جواب دهند، حاضر کنم.» در آن مجلس مأمون بر فقهاء حاضر - که در بین آنها اسحاق و اکثم بود - به فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اثبات افضلیت او از سایر اصحاب احتجاج نمود. از جمله احتجاجات مأمون حدیث طیر بود، مأمون اسحاق بن ابراهیم را مخاطب قرار داده و گفت:

«ای اسحاق، آیا حدیث روایت می‌کنی؟ گفتم: آری. گفت: آیا حدیث طیر را می‌شناسی؟ گفتم: آری. گفت: برایم بخوان. گفت: من حدیث را برای او نقل کردم.

گفت: ای اسحاق، من تاکنون با تو سخن می‌گفتم و تو را غیر معاند با حق می‌پنداشتم اما الآن عناد تو بر من روشن شد. آیا تو یقین داری که این حدیث صحیح است؟ گفتم: بله، کسانی آن را نقل کرده‌اند که ردّ آنان ممکن نیست. گفت: آیا توجه می‌کنی کسی که یقین دارد این حدیث صحیح است و می‌پندارد شخصی از علی افضل است از سه حال خارج نیست: یا این که از نظر او خداوند دعای رسول خدا ﷺ را رد کرده یا این که بگوید از بین خلق فاضل را شناخته ولی مفضول نزد او محبوب‌تر از فاضل است یا بگوید خداوند عزوجل فاضل را از مفضول نشناخته است. کدام یک از این سه وجه نزد تو بهتر است؟

من سر خود را پایین انداختم. سپس گفت: ای اسحاق، هیچ کدام از آن‌ها را نگو، زیرا هر کدام را که بگویی از تو خواهم خواست که توبه کنی. اگر حدیث نزد تو تأویلی غیر این سه وجه دارد آن را بگو. گفتم: نمی‌دانم...»

یحیی بن اکثم از پذیرش گفته‌های امیرالمؤمنین توسط اسحاق و عجز او از جواب شرمنده شد و گفت: «ای امیرمؤمنان، حق را برای کسی که خدا برای او خیر خواسته است، آشکار کردی و چیزی را که احدی نمی‌تواند آن را رد کند ثابت کردی.»

اسحاق گفت: «مأمون به ما رو کرد و گفت: چه می‌گویید؟ گفتیم: ما نیز گفته امیرالمؤمنین را می‌گوئیم...»<sup>(۱)</sup>

## حاکم نیشابوری

ذهبی در شرح حال حاکم می‌گوید: «حاکم ابو عبدالله (نیشابوری) دربارهٔ حدیث طیر مورد سؤال قرار گرفت گفت: صحیح نیست، زیرا اگر صحیح باشد کسی بعد از رسول خدا ﷺ افضل از علی نیست.»<sup>(۲)</sup> این کلام در دلالت حدیث طیر بر افضلیت صراحت دارد... محمد بن اسماعیل در توضیح این کلام منسوب به حاکم

۲- تذکره الحفاظ ۱۰۳۹/۲

۱- العقد الفراید ۳۵۴/۵ - ۳۵۸.

چه نیکو گفته است:

«وقتی از ادله غیر از حدیث طیر ثابت شد که او محبوب‌ترین بندگان نزد خدا است. چگونه می‌توان دلالت حدیث طیر که اَحَبِّیت دال بر اَفْضَلِیَّت باشد، انکار کرد؟ و چگونه ممکن است این دلالت منجر به قدح در صَحَّت حدیث گردد؛ آن چنان که از حاکم نقل شده است. آنچه نزدیک به ذهن است آن است که حافظ ابو عبدالله حاکم با این کلام تنها خواسته به اعتقاد خود که اَفْضَلِیَّت علی است با تعلیق اَفْضَلِیَّت بر صَحَّت حدیث طیر استدلال کند و می‌دانسته که حدیث صحیح است. ولی خواسته است خصم را به اقرار به آن چه حاکم معتقد است، وادار کند. و لذا گفته است: حدیث صحیح نیست. اگر صحیح باشد اُحدی بعد از پیامبر از علی برتر نیست. و چون صَحَّت حدیث نزد او و خصم آشکار شده است، با این کار بطور غیر مستقیم، خصم را ملزم به پذیرش حدیث و دلالت آن می‌کند.»<sup>(۱)</sup>

## فخر رازی

امام اشاعرة فخر رازی چنین می‌گوید:

«اما حدیث طیر، شکی نیست که اگر صحیح باشد دلالت دارد که علی از سایرین اَفْضَل است ولی این جزو اخبار آحاد است.» این کلام رازی، است و همان طور که می‌بینید بدون هیچ تشکیکی اقرار به دلالت آن می‌کند. \* اما آنچه درباره سند حدیث ذکر کرده است - بطلانش واضح است - طبق مباحثی که در بحث سند از نظر گذشت به خصوص از حاکم نیشابوری که از نظر فخر مورد ستایش و مورد اعتماد است.

و هم چنین:

فخر بعد از عبارت مذکور در جواب حدیث طیر می‌گوید: «این روایت با اخبار

---

۱- الرّوضة الندیة - شرح التحفة العلویة.

\* در حالی که فخر رازی مشهور به امام المشککین است.

بسیاری که در حق شیخین آمده معارض است، گفته نشود: احادیثی که درباره فضائل علی رضی الله عنه نقل شده از احادیث قضائل سایرین قوی تر است. زیرا با وجود ترس شدید از روایت فضائل علی رضی الله عنه در زمان بنی امیه این روایت باقی مانده است، و اگر قوت آن نبود، باقی نمی ماند.

زیرا می گوییم: این معارض است با این که رافضی ها بطور کلی به همه روایات فضائل صحابه رضی الله عنهم اشکال می کنند که اگر قوت آن ها نبود، چیزی تاکنون باقی نمی ماند.»<sup>(۱)</sup>

این کلام فخر است... فخر رازی اگر چیزی از تأویلاتی که دهلوی یا دیگران ذکر کرده اند می دانست یا خود تأویل دیگری داشت آن را ذکر می کرد... پس معلوم می شود دلالت حدیث روشن است. لذا در جواب، راهی جز اشکال در سند حدیث ندارند که البته فساد آن نیز قبلاً بیان شد. ادعای معارضه با روایاتی که در حق شیخین نقل کرده اند نیز باطل است. زیرا آنچه آنها در حق آن دوروایت می کنند حجت نیست و لا حجت با حجت معارضه نمی کند.

خلاصه اینکه این کلام نیز حاکی از دلالت حدیث طیر بر افضلیت است... و مطلوب ما نیز همین است.

### محمد بن طلحه

محمد بن طلحه شافعی در (مطالب السؤل) در باب اول گفته است:

«فصل پنجم: در محبت خدای تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و پیمان برادری پیامبر با علی و آمیخته شدن پیامبر با او و قرار دادن او را در جایگاه نفس خویش و تمایل به او و ایثار علی رضی الله عنه نسبت به پیامبر.

قبل از شروع مطالب مورد نظر در این فصل، ابتدا باید درباره حقیقت محبت و

---

۱- نهایه العقول - خطی.



از تصریحات بزرگان به دلالت حدیث... / ۶۹۷

اضافه محبت به خدای تعالی (حبّ خدا) و اضافه آن به بنده و تفاوت آنها توضیح داده شود. زیرا عقل چون به تصوّر ذات خدا احاطه ندارد، نمی تواند یقیناً به اثبات آن حکم کند. و حکم به چیزی از صفات خدا حکم صحیح نیست. پس می گویم: محبتّ حالتی است که خداوند عزّوجلّ از وجود آن در خود نسبت به عبد و در عبد نسبت به او خبر داده است. لذا می فرماید: ﴿خداوند قومی را خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنها هم او را دوست دارند.﴾ و فرموده: ﴿خداوند توبه کاران را دوست دارد و نیز پاکان را دوست می دارد.﴾ و می فرماید: ﴿خداوند کسانی را که در راه او می جنگند که همچون بنیانی استوارند، دوست دارد.﴾...

حقیقت محبتّ خدای تعالی به بنده اش، اراده اوست بر انعام مخصوصی که از جانب خود بر آن بنده اضافه می کند و بدو جایگاه های طهارت و پاکی را عنایت فرموده و او را مقرب درگاهش قرار می دهد و شواغل نفسانی او را از بین می برد و باطنش را از کدورات دنیوی پاک می سازد و حجاب را از قلب او پاک می کند تا او را مشاهده کند، پس اراده خدا به این کار، بنده را به این حالات شریفه (محبتّ) مخصوص گرداند و این محبتّ خدا نسبت به بنده است...

محبتّ خدای تعالی، میل به رسیدن به این کمال و اراده درک این فضائل است. پس اضافه محبتّ به خدای متعال و اضافه آن به بنده با دو اعتبار مختلف است.

هرکه را خداوند به محبتّ خود مخصوص گرداند، بدین معنا است که اراده قرب او را نموده و می خواهد او را به جایگاه تقدیس و تطهیر و قطع شواغل دنیوی و پاکی دل از کدورات دنیا و رفع حجاب از وی خواهد رساند و سپس به سابقین راه خواهد یافت و لباس فائزین و مقربین را بر تن خواهد کرد.

این محبتّ، به تصریح رسول خدا ﷺ برای امیرالمؤمنین علی ثابت است. زیرا به نقل صحیح در کتب صحیح و اخبار صریح مانند صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب آمده است که آن حضرت روز خیبر فرمود: پرچم را به دست کسی می دهم که...

و نیز روزی - در حالی که مرغی نزد آن حضرت حاضر شده بود که آن را بخورد - فرمود: خداوندا محبوب‌ترین خلقت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد، سپس علی آمد و با او آن را خورد. انس در آنجا حاضر بود و گفته پیامبر ﷺ را قبل از آمدن علی شنید. پس از خوردن غذا انس نزد علی آمد و گفت: برایم استغفار کن و در برابر آن من بشارتی برای شما دارم. علی علیه السلام نیز چنین کرد و انس فرمایش پیامبر ﷺ را به او خبر داد.

**توجه و تنبیه:** بدان - خدا تو را با روحی از خود تأیید کند - که فرموده پیامبر ﷺ راست و گفتار او حق است. هنگامی که از چیزی خبر دهد، آن چیز محقق است و صاحبان ایمان و هدایت یافتگان در صحت آن شک نمی‌کنند، در اینجا آن حضرت به نور نبوت خبر داده است که علی از کسانی است که خدای تعالی آنها را دوست دارد. پیامبر می‌خواست که این منصب والا و ویژگی برجسته علی علیه السلام را که از بالاترین درجات متقین است مردم بدانند، در آن روز بین صحابه افرادی تازه مسلمان بودند و از بین آنان افرادی بودند که به اهل کتاب گوش می‌دادند و در بین آنان افرادی بودند که در دل نفاق داشتند، پس رسول خدا ﷺ دوست داشت که مقام علی علیه السلام برای همه ثابت شود تا شخصی در آن شک و تردید نکند.

سپس آن حضرت این ویژگی را محبت نسبت به علی او صفتی را که با چشم دیده نمی‌شود با صفتی محسوس که با چشم آن را درک می‌کنند همراه کرد. و آن فتح خیبر به دست آن حضرت بود. و نیز در وصف او بین محبت و فتح را جمع کرد. به طوری که برای هر ناظری، صورت فتح ظاهر می‌شود و به حواس خود آن را درک می‌کند. در این صورت هیچ شکی باقی نماند، و ثبوت محبویت و مقام شریف و بزرگ برای علی در نفوس همگان رسوخ خواهد کرد.

به همین ترتیب در حدیث طیر، آمدن علی و خوردن غذا با پیامبر - که امری محسوس و قابل دیدنی است - را با محبوب‌ترین بودن و اینکه فقط علی است که متصف به این صفت عظیمه است، همراه گردانید. و در این مطلب دلالت واضح بر برتری علی و درجه بالای وی و منزلت عالی آنحضرت و متصف شدن او به این که

از تصریحات بزرگان به دلالت حدیث... / ۶۹۹

خدای تعالی او را دوست دارد و او محبوب‌ترین خلق نزد اوست، وجود دارد. حقیقت این محبت، آثار آشکاری برای آنحضرت داشته و دارد و حاکی از این است که خداوند تعالی او را در جایگاه مقدس قرار داده و به خود نزدیک گردانیده است. در صحیح ترمذی نقل شده است که:

«رسول خدا ﷺ روز طائف علی را فرا خواند و با او نجوا کرد. مردم گفتند: پیامبر با پسر عموی خود چه نجوای طولانی داشته است. رسول خدا ﷺ فرمود: من با او نجوا نکردم، بلکه خدا با او نجوا کرد...»<sup>(۱)</sup>

### حافظ گنجی

حافظ محمد بن یوسف گنجی - بعد از روایت حدیث طیر - می‌گوید: «در این حدیث دلالت واضحی وجود دارد که علی محبوب‌ترین خلق نزد خداست. و روشن‌ترین دلالت بر این مطلب، اجابت دعای پیامبر ﷺ است. هرکس خدای را بخواند، خدا اجابت او را وعده داده است، چنان که می‌گوید: ﴿مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم﴾. سپس دستور به دعا داده است و خلف وعده نمی‌کند. و خداوند نسبت به رسولان خود خلف وعده نمی‌کند و دعای رسول خدا ﷺ را برای محبوب‌ترین خلق رد نمی‌کند از نزدیک‌ترین وسایل به خدا، محبت او و محبت کسی است که به خاطر دوستی خدا، او را دوست دارد.

در این باره یکی از اهل علم چنین سروده است:

«به حق پنج تن بزرگوار قریش و به حق ششمین آنها، جبرئیل، خدایا به حق محبت آنان از من درگذر به حق حسن ظن به تو ای جمیل»

عدد شش که در این بیت آمده است اصحاب عبا هستند که خداوند متعال درباره آنان می‌گوید: ﴿خدا می‌خواهد از شما اهل بیت رجس و پلیدی را دور کند و شما را

پاک و مطهر کند. ﴿ و اینان محمد رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند و ششمین آنان جبرئیل است.﴾<sup>(۱)</sup>

## محبّ طبری

محبّ الدین طبری در فضائل امیرالمؤمنین ع می‌گوید:

«گفته شده است که علی محبوب‌ترین بندگان نزد خدا بعد از رسول خدا ص می‌باشد:

می‌باشد:

از انس بن مالک رضی الله عنه نقل شده که گفت: نزد رسول خدا ص مرغی بود، فرمود: خدایا محبوب‌ترین خلقت را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. سپس علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمد و با او آن را خورد. ترمذی و بغوی در المصابیح در قسمت احادیث حسن آن را ذکر کرده‌اند...»<sup>(۲)</sup>

و هم چنین:

طبری در فضایل امیرالمؤمنین ع می‌گوید:

«ذکر اختصاص او به اَحَبِّتِ خدای تعالی نسبت به او:

از انس بن مالک نقل شد که نزد پیامبر...»<sup>(۳)</sup>

و هم چنین:

می‌گوید: «ذکر محبّت خداوند عزّوجلّ و رسول خدا ص به او:

قبلاً در کتاب الخصائص ذکر اَحَبِّتِ علی ع نزد خدا و رسولش گذشت که شامل محبّت و برتر بودن آنحضرت بر دیگران بود.»<sup>(۴)</sup>

حال، منکران و معاندان، از بغض و عصبانیت بمیرند...

---

۲- ذخائر العقبی ۶۱.

۱- کفایة الطالب ۱۵۱.

۴- همان، ۱۸۸/۳.

۳- الرياض النضرة ۱۱۴/۳.

## شهاب الدین أحمد

سید شهاب الدین أحمد - بعد از حدیث ابوذر درباره محبوبترین بندگان نزد رسول خدا ﷺ می‌گوید:

«شیخ عارف و نمونه صاحب معارف، جلال الدین أحمد خجندی رحمته الله - بعد از روایت حدیث عایشه و معاذه و ابی ذر رضی الله عنه که قبلاً گذشت، می‌گوید: این احادیث، حدیث طیر را تقویت می‌کند زیرا کسی نزد رسول خدا ﷺ محبوبترین شخصی نیست جز آن که نزد خداوند عزوجل محبوبترین باشد.»<sup>(۱)</sup>

و هم چنین:

سید شهاب الدین أحمد می‌گوید: «باب هفتم در سرودن نوای نبوت درباره فتوت و جوانمردی، در محبوب‌تر بودن او به خدای تعالی و رسولش و بالا رفتن او بر جایگاه شرف و به آنچه روشن شد که بیشترین دوستی خدا و رسول را دارد:

از انس بن مالک رضی الله عنه نقل شد که گفت: نزد پیامبر ﷺ مرغی بود، فرمود: خداوند محبوبترین بندگان نزد خود را پیش من بیاور تا این مرغ را به همراه من بخورد. پس علی بن ابی طالب آمد و با او آن را خورد. طبری نیز این حدیث را روایت کرده است و گفته است که ترمذی نیز آن را نقل کرده است...»<sup>(۲)</sup>

پس حدیث طیر نزد او دلیل احبیت است...

## ابن تیمیه

ابن تیمیه در جواب درباره حدیث طیر چنین می‌گوید:

ششم - احادیث ثابت در صحاح که اهل حدیث بر صحت و قبول آنها اجماع کرده‌اند، با این حدیث تناقض دارد. چگونه می‌توان آن احادیث را با این حدیث دروغ جعلی که آن را صحیح ندانسته‌اند معارضه نمود. این مطلب بر هرکس که در

۲- توضیح الدلائل - خطی.

۱- توضیح الدلائل - خطی.

صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب در فضائل خلفا تأمل کند، روشن است.

و همچنین: صحابه بر مقدم بودن عثمان بر علی عَلَيْهِ السَّلَام اجماع کرده‌اند، عمر از عثمان افضل و ابوبکر از هر دو افضل است. این مسأله در جای دیگر به طور مسبوط بیان شده است. که برخی از آن قبلاً بیان شد. در اینجا نیز بدان اشاره شد تا آشکار شود که حدیث طیر از احادیث موضوع و جعلی است. <sup>(۱)</sup>

اگر این حدیث از نظر ابن تیمیّه دلالت بر افضلیت نداشت، احتیاج به معارضه و استدلال با این گفته‌ها نبود... و یا اگر اُحَبِّیت در آن نسبی بود - به طوری که دهلوی ذکر کرده یا به وجهی از وجوه امکان تأویل آن بود - بین حدیث طیر و سایر احادیث، تناقض وجود نداشت\*!!

از این جا اضطراب و پریشانی ایشان در جواب از این حدیث شریف آشکار می‌شود. متقدمان مانند رازی و ابن تیمیّه هیچ یک از تأویلات را ذکر نکرده‌اند، یا بخاطر عجز و ناتوانی از پاسخ و یا بعُلت زشتی و سخافت چنین تأویلات و پاسخ‌ها، و لذا در مقابل به خرافات شیوخ خود در باب فضائل شیخین روی آورده‌اند و آن را با حدیث طیر مناقض تلقی کرده‌اند، یا ادّعی وضع و جعل این حدیث شریف را نموده و با این کار بزرگان خود و کسانی که آن را روایت کرده و در کتب خود از فضائل مولای ما امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ثبت کرده‌اند، را تکذیب نموده‌اند. متأخران راه تأویل و انکار دلالت حدیث بر اُحَبِّیت و اُفْضَلِیت مطلقه را پیموده و کسانی که دلالت را پذیرفته‌اند و ادّعی معارضه یا وضع را کرده‌اند، را تخطئه نموده‌اند... بدین ترتیب همگی دچار تناقض شده‌اند... بطوری که رازی از طرفی در (نهایة العقول) به دلالت حدیث طیر بر اُفْضَلِیت به صراحت اعتراف نموده و ادّعی معارضه می‌کند و از طرف دیگر در کتاب (الأربعین) کلام خود را - که در آینده خواهید دید - نقض کرده و دلالت را رد می‌کند...

---

۱- منهاج السنّة ۹۹/۴.

\* یعنی مشکل حدیث و داستان تناقض، دلالت افضلیت علی عَلَيْهِ السَّلَام است!

از تصریحات بزرگان به دلالت حدیث... / ۷۰۳

جمع بین مناقضات ممتنع است و اینان بین دو امر قرار دارند. یا از حکم به وضع و جعلی بودن حدیث طیر به خاطر ادّعی معارضه با احادیث جعلی فضیلت شیخین دست برداشته و یا به دلالت حدیث بر اَحَبِّیت معتقد شوند و تأویلات بی ارزش و بی اساس را رها سازند... خداوند صاحب تفضّل در قوه درک و فهم است.

### محمد امیر صنعانی

عَلَّامَه مُحَمَّد بن اسماعیل امیر صنعانی در دلالت حدیث طیر بر اَحَبِّیت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بعد از آوردن طرق آن می‌گوید:

«می‌گوییم: این خبر را جماعتی از اُنس نقل کرده‌اند از جمله: سعید بن مسیب و عبدالملک بن عمیر و سلیمان بن حجاج طائفی و ابوالرجال کوفی و ابوالهندی و اسماعیل بن عبدالله بن جعفر و نعیم بن سالم بن قنبر و سایرین.

اما آنچه حافظ ذهبی در تذکرة در شرح حال حاکم ابو عبدالله معروف بن ابن بیع حافظ مشهور به نیشابوری، مؤلف المستدرک و غیر آن گفته است که بعد از آن که حکایت را نقل می‌کند که ابو عبدالله حاکم درباره حدیث طیر مورد سؤال قرار گرفت. گفت: صحیح نیست. اگر صحیح باشد، کسی بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل از علی نیست. ذهبی گوید: می‌گوییم: «رأی حاکم بعداً تغییر کرد و حدیث طیر را در مستدرک خود آورد. ذهبی گوید: اما حدیث طیر طرق بسیاری دارد که من آن را در کتابی جداگردد آورده‌ام نهایتاً باعث می‌شود که بگوییم حدیث اصلی دارد. می‌گوییم: این کلام حاکم صحیح نیست مگر این که بگوئیم آن را گفته و سپس برگشته است. همان گونه که ذهبی نقل نموده نظر او تغییر کرده است. و این را به دو دلیل می‌گوییم:

دلیل اوّل که - قوی‌ترین دلیل است - این است که نظر اَفْضَلِیَّتِ عَلَی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بعد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مذهب حاکم نیشابوری است، چنان که ذهبی در شرح حال ابن طاهر نقل کرده است. ذهبی می‌گوید: ابن طاهر گفته است: حاکم در باطن تعصّب شدید به تشیع داشت و در مقدّم داشتن شیخین و خلافت ایشان به تسنّن تظاهر

می‌کرد. ولی از معاویه بیزار بود و به آن تظاهر می‌کرد و از آن عذر نمی‌خواست. ذهبی چنین تقریر کرده است: اما بیزاری حاکم از دشمنان علی، واضح است. ولی شیخین را در هر حال تعظیم کرده است. پس او شیعه است و رافضی نیست. می‌گویم: حال که این را دانستید، چرا حاکم در چیزی که نظر و مذهب او است و دلیل دارد، مورد طعن قرار می‌گیرد؟ بنابراین اگر نفی صحّت حدیث طیر از او، صحیح باشد، باید آن را بر نفی بالاترین درجات صحّت حمل نمود زیرا صحّت نزد پیشوایان حدیث هفت درجه دارد. یا اینکه بگوئیم این نظر ایشان قبل از اطلاع از طرق حدیث بوده است، سپس بعد از آن که طرق حدیث را شناخته است، آن را در مستدرک صحیحین نقل کرده است.

دوم: آوردن حدیث در المستدرک دلیل صحّت حدیث از نظر اوست. پس نفی صحّت از آن جز با تأویل مذکور صحیح نیست. به هر حال اشکال بر حاکم در مورد نقل حدیث وارد نیست.

و ذهبی - با وجود دشمنی و کینه نسبت به امیرالمؤمنین و منتسب به ناصبی بودن - در طرق حدیث کتابی مستقل نوشته است. بنابراین، این کلام حاکم که حدیث صحیح نیست باید تأویل شود.

ذهبی عدم صحّت حدیث را به امری تعلیل کرده که از احادیثی غیر از حدیث طیر هم ثابت شده است. تعلیل ذهبی این است که: اگر محبوب‌ترین خلق نزد خداوند سبحان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد، برترین مردم بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز خواهد بود. ذهبی محبوب‌ترین بودن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نپذیرفته است در حالی که این مطلبی است که به جز از طریق حدیث طیر از طرق دیگر نیز نقل شده است. چنان که أبوالخیر قزوینی از طریق ابن عباس روایت کرده است که روزی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد. پیامبر در برابر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برخاست و او را در آغوش گرفت و بین دو چشم آن حضرت را بوسید. عباس گفت: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیا او را دوست داری؟ فرمود: به خدا قسم، خدا بیش از من او را دوست دارد. محب طبری رَضِيَ اللهُ عَنْهُ این حدیث را



روایت کرده است.

می‌گوییم: در حدیث خیبر نیز پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند - و این نیز دلیل دیگری بر مطلب است - و مراد از حبّ خدا نسبت به او، مراتب پایین و مراتب میانی نیست، بلکه بالاترین مراتب آن است. زیرا از آیات قرآن معلوم می‌شود که خدا مردی غیر از علی علیه السلام را دوست دارد. آنجا که می‌فرماید: ﴿اگر خدا را دوست دارید! از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد﴾ و نیز در چند آیه آمده است که عده‌ای از صحابه از پیامبر پیروی کردند. مانند آیه: ﴿خداوند توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را که در زمان سختی از او تبعیت کردند را پذیرفت﴾ و سایر آیات که در آن آنها را ستوده است و دلالت پیروی آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد. و خدا محبت خود را بر پیروی از رسولش مترتب کرده است. و دلالت دارد که آنها محبوب خداوند ولی درجه آنان در محبت متفاوت است. چنان که روز خیبر علی را به آن صفت از بین آنها مخصوص گردانید در حالی که می‌دانست که در محبت خدا علی با آنها شریک است. برای این بود که علی در رأس پیروی کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت لذا معلوم می‌شود که علی علیه السلام بیشترین محبت را به خدا دارد. گویی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پرچم را به دست محبوب‌ترین مردم نزد خدا، خواهم داد. به همین علت بود که صحابه برای کسب چنین مقامی با هم به رقابت پرداختند و لذا نگاه‌ها به سوی پیامبر متمرکز شد و هرکس دوست داشت که به آن فضیلت نائل گردد. لذا این که علی محبوب‌ترین خلق نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است از غیر حدیث طبر نیز روشن است، همان طور که ترمذی از عایشه حدیثی را نقل کرده و گفته است این حدیث حسن و غریب است. و ترمذی نقل کرده که از عایشه سؤال شد: چه کسی از مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب‌تر است؟ گفت: فاطمه. گفته شد: از بین مردان چه کسی؟ گفت: همسرش، علی علیه السلام، زیرا می‌دانم بسیار روزه گیرنده و عبادت‌کننده بود.

مخلص ذهبی و حافظ ابوالقاسم دمشقی از عایشه نقل نموده‌اند که - درباره

علی رضی الله عنه از عایشه سؤال شد - عایشه گفت: مردی محبوب تر از علی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم. و نیز زنی محبوب تر از همسر او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم.

خجندی از معاذة غفاریه نقل کرد که گفت: بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه عایشه وارد شدم در حالی که علی نزد آنان نبود. شنیدم می فرماید: ای عایشه این مرد، محبوب ترین مردان و گرامی ترین آنان نزد من است پس حق او را بشناس و جایگاه او را گرامی دار.

ملاً در سیره خود از معاویه بن ثعلب نقل کرده که گفت: مردی نزد ابوذر آمد - در حالی که وی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود - به او گفت: ای ابوذر، آید مرا از محبوب ترین مردم نزد خود آگاه نمی کنی، زیرا من می دانم محبوب ترین مردم نزد تو، محبوب ترین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. فرمود: آری، محبوب ترین مردم نزد من، همان محبوب ترین مردم نزد رسول خداست و آن کس آن شیخ است - و به علی رضی الله عنه اشاره کرد -.

این حدیث را محب طبری رحمته الله ذکر کرده است.

وقتی ثابت شد که علی محبوب ترین خلق نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، قطعاً محبوب ترین خلق نزد خداوند سبحان نیز خواهد بود. زیرا محبوب ترین نزد رسول خدا، جز محبوب ترین نزد خدا نیست. از غیر حدیث طبر نیز ثابت شده است که علی محبوب ترین خلق نزد خداست.

چگونه حدیث طبر بخاطر دلالت بر احبیت و افضلیت علی موجب می شود صحت آن مورد سؤال قرار داده شود؟ آن چنان که از حاکم نقل شد.

آنچه به ذهن نزدیک است آن است که حاکم بر اساس این که افضلیت علی رضی الله عنه به صحت حدیث طبر وابسته است با فرض این که این نظر درست است، خصم را به اقرار به این نتیجه وا داشته و گفته است که حدیث صحیح نمی باشد، اگر صحیح باشد هیچکس از علی افضل نیست. آنگاه پس از آنکه صحت حدیث نزد وی و خصم روشن شد او را ملزم به پذیرش نظر خود ساخته است.

از تصریحات بزرگان به دلالت حدیث... / ۷۰۷

نکته دیگر اینکه حدیث طیر در واقع معجزه‌ای برای رسول خدا ﷺ به خاطر استجابت دعای آنحضرت در آمدن محبوب‌ترین خلق نزد ایشان می‌باشد.

در حدیث طیر، دلالت بر این وجود دارد که علی محبوب‌ترین خلق نزد خداست و این مقتضای استجابت دعای پیامبر است یعنی این که در اُحَبِّیت نسبت به خدا، کسی درجه‌ای بالاتر از او نزد خدای تعالی بعد رسولش ﷺ ندارد. آن حضرت ﷺ سه بار دعا نمود، و در هر بار علی رضی الله عنه (نه غیر او) می‌آمد و هر بار باز می‌گشت. امر خدا و دعای پیامبر او را باز می‌گرداند. خداوند در قلب انس القا می‌کرد که هر بار علی رضی الله عنه را رد نماید. تا امر الهی و دعای پیامبر کاملاً آشکار گردد. زیرا اگر انس اولین بار در را باز می‌کرد. شاید گفته می‌شد که علی بطور اتفاقی نزد رسول خدا ﷺ آمده است! بنابراین، ممانعت انس و رفت و آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله جز برای این نبود که اختصاص یافتن ایشان صلی الله علیه و آله به دعای پیامبر آشکار شود. و اگر شخص دیگری در رتبه علی می‌بود، خدا و نیز آنحضرت نمی‌آورد یا به دیگری را همراه او می‌آورد. زیرا در آنصورت دعا منحصر در یک فرد نبود. در گذشته نیز در حدیث محبت بحث مناسبی در ذیل حدیث خبیر مطرح شد که تکرار نمی‌شود. در این مورد المنصور بالله در شعر خود به حدیث طیر اشاره کرده است:

در صبحگاه طیر شخصی بود که

به خوردن مرغ بریان اختصاص یافت<sup>(۱)</sup>

### ملاً یعقوب لاهوری

ملاً یعقوب لاهوری در (شرح تهذیب الکلام) در بحث از ادله اُفضلیت امیرالمؤمنین رضی الله عنه می‌گوید: «از جمله، حدیث طیر است که فرمایش پیامبر است: خدایا محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد، پس علی آمد و با او آن را خورد. ترمذی این حدیث را روایت کرده است.

۱- الروضة النديه - شرح التحفة العلویة.

شکّی نیست که محبوب‌ترین شخص نزد خدای متعال کسی است که نزد او بیشترین ثواب را داشته باشد.

می‌گوییم: «این حدیث دلالت بر افضلیت علی بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد که خلاف اجماع است و لفظ عامّی که تخصیص خورده باشد حجّت نیست.» دلالت این کلام بر مطلوب امامیه کاملاً واضح است. لاهوری تصریح می‌کند که حدیث طیر بر افضلیت مطلق امیرالمؤمنین حتی بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - پناه بر خدا - دلالت دارد. ولی تصور شمول این اطلاق بر شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به طور واضح باطل است... زیرا بزرگان، علما و محققین بر عدم دخول متکلم در اطلاق کلام تصریح کرده‌اند... دلیل این مطلب در آینده خواهد آمد... بنابراین، در اینجا لفظ عام تخصیص نخورده است. اگر هم بپذیریم که عام تخصیص خورده باشد، باز هم طبق تصریحات بزرگان محققین در علم اصول - مطلب حجّت است... بلکه حجّت آن مورد اجماع است زیرا مستند قول به صحابه می‌باشد. عبارت قاضی عضدالدین ایجی در این مورد صریح است. وی در مبحث عام مخصّص در (شرح المختصر) گفته است:

«قبلاً استدلال صحابه در مورد تخصیص ذکر شده این استدلال تکرار شده و شایع گشته و انکار نمی‌شود و اجماعی است. و نیز: ما یقین داریم که هرگاه مثلاً گفته شود: بنی تمیم را اکرام کن ولی فلان شخص از آنها را اکرام نکن، و شخص مأمور اکرام افراد بنی تمیم را ترک نماید، عاصی محسوب می‌شود، این مطلب دلالت بر ظهور موضوع داشته و مطلوب حاصل می‌شود.<sup>(۱)</sup>»

### مولوی حسن زمان

مولوی حسن زمان هندی در معنای حدیث طیر می‌گوید: «آمدن شیخین نزد پیامبر بطور اتّفاقی بوده است، لذا پیامبر آن دو نفر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برگرداند ولی آمدن مرتضی علی عَلَيْهِ السَّلَام بدلیل اجابت دعای پیامبر از سوی خدا بوده و لذا او را پذیرفت. زیرا آن

---

۱- شرح المختصر فی علم الاصول ۲۲۴.

از تصریحات بزرگان به دلالت حدیث... / ۷۰۹

حضرت عَلَيْهِ السَّلَام موضوع را می دانست و الا چگونه ردّ کسی که خدا او را آورده جایز می باشد!

نسائی این مطلب را در ذکر منزلت علی نزد خداوند عزوجل آورده است. با این بیان اراده «از جمله محبوب ترین خلق» در حدیث، باطل می باشد (که علی از جمله محبوب ترین باشد) زیرا صدیق\* و فاروق قطعاً شامل محبوب ترین خلق نبوده اند. و احتمال اینکه آندو در آن زمان در موقع مدینه طیبه نبودند نیز باطل است.

کسی گفته است: مراد پیامبر، محبوب ترین مردم نزد خدا در خوردن غذا، همراه پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام است و مرتضی چنین بوده است. زیرا خوردن با کسی که در حکم فرزند است موجب دو چندان شدن لذت غذا خوردن می شود. این احتمال هم مردود است زیرا در این صورت نیز، محبوب ترین مردم شرعاً و عقلاً و عرفاً، فاطمه یا حسن و حسین و یا همسران آنحضرت خواهند بود احتمال اَحَبِّیت برای مجموع این افراد، احتمال بدون دلیلی است.»<sup>(۱)</sup>

---

\* منظور ابوبکر و عمر است.

۱- القول المستحسن فی فخر الحسن - فضائل علی.



## بحث در کلام دهلوی

### دهلوی می گوید:

شکی نیست که در وصف مذکور حضرت امیر محبوب‌ترین مردم نزد خدا است.

می‌گویم:

شکی نیست که آقای ما، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ محبوب‌ترین خلق نزد خدا در این وصف، بلکه در همه اوصاف فاضله و ویژگیهای کامل می‌باشد. اگر هم فرض کنیم دلالت این حدیث تنها بر اَحَبِّیَّت در خوردن با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، باز هم بر اَفْضَلِیَّت آنحضرت بر غیر او به طور مطلق دلالت دارد. زیرا محبَّت خدا ناشی از طبع نفسانی نیست. بلکه براساس فضایل دینی است. پس هرکس در فضائل دینی اَفْضَل باشد، محبوبِیَّت بیشتری نزد خدا دارد. زیرا اَحَبِّیَّت مفضول از فاضل نزد خدا ممتنع است. زیرا خدا حکیم علی الاطلاق است. و افعال و احکام او براساس حکمت و مصالح است و از لغو و بیهودگی منزّه است. لذا اقوال و افعال خدا ترجیح بلا مرجح نیست.

بنابراین، این که مفضول نزد خدا محبوب‌ترین فرد از لحاظ خوردن با رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد صراحتاً بیهوده و بلکه ظلم قبیح و ترجیح دادن مرجوح بر

راجح است که اینها درباره خدا ممتنع است و شأن او از آنچه ظالمین می‌گویند برتر است.

پس اَحَبِّیت مولای ما امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثابت‌کننده اَفْضَلِیت در دین و تقدّم او بر سایر مقربان می‌باشد چه رسد به مردودان!

بیدار شوید و از غافلان مباشید.

این تأویل برای تلاش‌گران انکار فضائل وصی و ردّ دلائل امامت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سودی ندارد.

### دهلوی:

زیرا خوردن به همراه فرزند یا کسی که در حکم فرزند است موجب افزوده شدن لذّت غذا خوردن است.

### می‌گویم:

ابتدا باید گفت، این جمله در کلام کابلی که دهلوی مدّعی نقل کلمات او است، نمی‌باشد و این عبارت از طرف دهلوی افزوده شده و گامی در جهت اعتلای باطل و سعی در خاموش کردن نور خدا است... ولی ایشان به نتیجه کلام خود ناآگاه است و نمی‌داند که این سخن موجب اشکال بیشتری بر او خواهد بود. زیرا خوردن به همراه فرزند یا کسی که در حکم اوست زمانی موجب افزوده شدن لذت طعام می‌شود که آن فرزند یا کسی که در حکم اوست از غیر فرزند، افضل باشد. زیرا روشن است زمانی که افضل از کسی وجود داشته باشد، خوردن همراه این مفضول، محبوب‌تر از خوردن همراه افضل نیست. سابقاً اشاره کردیم که ملاک اَحَبِّیت و اَقْرَبِیت نزد خدا و رسول اَفْضَلِیت در دین است. و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این ملاک را در همه جهات معاشرت خود با اصحاب مراعات می‌کرد. افعال و گفتار پیامبر ناشی از امیال نفسانی نیست. از همین رو در روایت حافظ ابن مردویه با سند خود آمده است: «از



از تصریحات بزرگان به دلالت حدیث... / ۷۱۳

رافع، خادم عایشه نقل شده که گفت: من غلامی بودم که در خدمت پیامبر بودم. روزی رسول خدا ﷺ نزد عایشه بود. که ناگهان شخصی آمد و در را کوبید. من خارج شدم، دیدم یک کنیز با ظرف پوشیده بود. به سوی عایشه برگشتم و به او خبر دادم. گفت: او را رد کن. پس داخل شد و آن را در حضور عایشه گذاشت. عایشه هم آن را در مقابل رسول خدا ﷺ گذاشت. پیامبر شروع به خوردن کرد و کنیز بیرون رفت. رسول خدا ﷺ فرمود: ای کاش امیرالمؤمنین و آقای مسلمین و امام متّقیین با من این غذا را می خورد. پس از آن کسی آمد و در را کوبید. بیرون رفتم، دیدم علی بن ابی طالب است. بازگشتم و گفتم: علی است. پیامبر ﷺ فرمود: مرحباً و اهلاً. دوبار تو را مورد نظر داشتم و چون آمدنت به تأخیر افتاد، از خداوند عزّوجلّ درخواست کردم که تو را نزد من حاضر کند، اینک بنشین و با من بخور.»<sup>(۱)</sup>

این حدیث صریح است در این که دعای پیامبر ﷺ ناشی از میل نفسانی نبوده است. بلکه دعای آنحضرت برای حضور امیرالمؤمنین ﷺ نزد او و خوردن به همراه ایشان، بدین علت است که آن حضرت «امیرالمؤمنین و سید مسلمین و امام المتّقیین» است. فقط یکی از این اوصاف، برای امامت و خلافت بلافصل بعد از پیامبر ﷺ کافی است.

اگر بپذیریم که اُحَبِّیت در حدیث طیر صرفاً از جهت خوردن با پیامبر باشد، شکی نیست که سبب در این اُحَبِّیت باز هم همان اُحَبِّیت حقیقیّه عام و اُفضلیّت مطلق است که برای امیرالمؤمنین ﷺ ثابت است.

پس دلالت حدیث طیر و ادّعی صرف اُحَبِّیت در خوردن یا تأویل آن به تأویلاتی که دهلوی ذکر کرده است - حدیث را از صلاحیّت استدلال به آن برای امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین ﷺ خارج نمی کند.

---

۱- مناقب امیرالمؤمنین ﷺ این مردویه - خطّی.

### دهلوی:

اگر مراد اَحَبِّیت به طور مطلق باشد، حدیث بر مدعای امامیه دلالت ندارد.

### می گوئیم:

در این مورد مطلب روشن شد و نیازی به توضیح بیشتر نمی باشد.

و اما این که اَحَبِّیت افاده بر مدعا نمی کند. قبلاً به طور کافی بیان کردیم که اَحَبِّیت بر اَفْضَلِیَّت دلالت دارد و اَفْضَلِیَّت موجب امامت و خلافت است... عمر بن خطاب نیز چنین می فهمید. پس انکار دلالت اَحَبِّیت بر اَفْضَلِیَّت که بر امامت نیز دلالت دارد، تکذیب خلیفهٔ دوم می باشد.

و این که می گوید: چه دلیل وجود دارد که محبوب ترین خلق نزد خدا صاحب ریاست عامه بر مسلمین باشد؟

### می گوئیم:

ای کاش دهلوی به بیانات پدرش که حاکی از ملازمت بین اَحَبِّیت و امامت بود، نگاهی می انداخت!

تعجیبی نیست... زیرا فرورفتن در باطل و سعی در ابطال حق نهایتاً به اینجا می انجامد... والا دهلوی در عقائد و افکار خود پیرو پدرش می باشد و در پذیرفتن و ردّ چیزی، روش او را ادامه می دهد...

این کلام وی، موجب تکذیب جدّ اعلاّیش می باشد. علاوه بر این موجب ابطال استدلال وی در ماجرای سقیفه نسبت به اولویت ابوبکر در خلافت می باشد... به هر حال الحمدلله و جوب ریاست عامه و امامت کبری برای محبوب ترین بندگان نزد خدا ثابت است. و هیچ عاقل منصفی تجویز نمی کند که جز محبوب ترین شخص نزد خدا و رسولش در شأنی از شؤون دین سبقت گیرد، چه رسد به امامت و ریاست عامه. به ویژه اینکه اصلاً نزد خدا و رسول محبوب نباشد!!

این که می‌گوید:

چه بسیارند اولیاء بزرگ و انبیاء بزرگوار که محبوب‌ترین خلق نزد خدا بودند و ریاست عامه را نداشتند.

**می‌گوییم:**

دهلوی باید دو مسأله را ثابت کند. اول این که بسیاری از اولیاء بزرگ، محبوب‌ترین خلق نزد خدا بودند. دوم: اینکه، اینان صاحب ریاست عامه نبودند. دهلوی حتی یک شاهد برای ادعای خود نیاورده است، چه رسد به جمعی از آنان، چه رسد به بسیاری از آنان، چه رسد به اثبات اُحیّیت برای آنها و نفی ریاست عامه از آنان. وی هیچ دلیلی که قابل شنیدن باشد و یا برهانی که ارزش اعتناء داشته باشد، ندارد...

ظاهراً مراد ایشان - غالباً - از اولیاء، صوفیّه هستند که مدعی مقامات معنوی عالی برای آنان می‌باشد. در حالی که بطلان ادعای اُحیّیت این افراد از بدیهیات اولیّه است... زیرا با وجود امامان معصوم علیهم‌السلام قول به وجود اولیائی که محبوب‌ترین خلق نزد خدا باشند و صاحب ریاست عامه هم نباشند از غلط‌ترین گفتارها و بزرگترین دروغ‌های فاحش است.

**دهلوی:**

مثل سید ما زکریّا و سید ما یحیی.

**می‌گوییم:**

دهلوی پس از آن که ریاست عامه را از بسیاری از انبیاء بزرگ نفی کرد، زکریّا و یحیی را ذکر می‌کند و غرض او آن است که آن دو با وجود آنکه محبوب‌ترین خلق نزد خدا بودند، دارای ریاست عامه نبودند. ولی باید گفت نفی ریاست عامه از این

دو پیامبر بزرگ دروغ است. زیرا با اثبات نبوت، شکی در ثبوت ریاست عامه نیست. بلکه نفی ریاست، نفی نبوت است. زیرا معنای نبوت آن است که خداوند انسان معصومی را برگزیند و او را برای هدایت خلق بگمارد و اطاعت او را در همه مورد دین دنیا بر آنان واجب گرداند. و این همان ریاست عامه است... ولی الله، پدر دهلوی بر این مطلب، در چند مورد از کتاب خود (ازالة الخفاء من سيرة الخلفاء) تصریح می‌کند.

حاصل آن که بعد از ثبوت نبوت زکریا و یحیی، ریاست عامه برای آن دو بزرگوار اثبات می‌شود. و انکار آن، انکار نبوت و موجب کفر است.

#### دهلوی:

شموئیل از محبوب‌ترین مخلوقات بود، ولی ریاست عامه در زمان او، به نص الهی در اختیار طالوت قرار داشت.

#### می‌گوییم:

این خدعه و گمراه کردن است. اولاً: ثبوت ریاست عامه برای طالوت، بین اهل سنت مورد اتفاق نیست. ثانیاً: بر فرض قبول ریاست عام - این کار به استقلال از جانب او نبود بلکه محققان صریحاً می‌گویند که طالوت در بنی اسرائیل به نیابت از شموئیل حکومت می‌کرد... از کسانی که بر این مطلب تصریح کرده‌اند پدر دهلوی در (ازالة الخفاء) می‌باشد. بنابراین جدایی ریاست از نبوت ثابت نمی‌شود.

والحمد لله رب العالمین



دو احتمال مردود / ۷۱۷

## دو احتمال مردود



« ۱ »

## ابطال احتمال

### عدم حضور ابوبکر در مدینه

دهلوی:

هم چنین احتمال عدم حضور ابوبکر در مدینه منوره وجود دارد.

می‌گوییم:

این احتمال به چند دلیل مردود است.

#### ۱- حضور و عدم حضور او در مدینه اثری ندارد

بر انسان منصف مخفی نیست که حضور و عدم حضور ابوبکر در مدینه منوره در روز داستان طیر هیچ اثری در استدلال امامیه به حدیث ندارد و به هیچ وجهی از وجوه، احتجاج به آن ارتباطی با این مسأله ندارد. زیرا اصل استدلال فرمایش پیامبر ﷺ است که: «محبوب‌ترین خلق نزد خودت و من» و این جمله صریح است بر این که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نزد خدا و رسول از همه حاضران و غایبان و سابقین و لاحقین و از هرکس که تحت عنوان خلق بوده و این لفظ شامل او می‌شود محبوب‌تر

است. و لذا نبودن ابوبکر موجب خروج او از عنوان خلق و داخل شدن در غیر مخلوقات نیست.

آری، اگر ابوبکر و عمر و عثمان غایب بودند و پیامبر ﷺ می فرمود: «خدایا محبوب‌ترین افراد نزد خود و من که الآن در مدینه حاضر باشند را نزد من بیاور.» یا مانند آن، در اینصورت احتمال دهلوی وجهی داشت.

بنابراین خارج کردن ابوبکر از مدینه کافی نیست، بلکه باید او و دومی و سومی را از ذیل عنوان خلق خارج کرد تا بتوان چنین استدلالی نمود.

## ۲- گفته عایشه: که خدایا او را پدر من قرار ده و نیز کلام حفصه

حدیثی که ابویعلی در المسند آورده است، دلیل قاطعی بر سقوط این احتمال است که دهلوی به تبع کابلی آنرا بیان کرده است... در حدیث مذکور آمده است:

«رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا محبوب‌ترین خلق خود را نزد من بیاور تا با من از این غذا بخورد.»

عایشه گفت: خدایا او را پدر من قرار ده. حفصه گفت: خدایا او را پدر من قرار ده. انس گفت: خدایا او را سعد بن عباده قرار ده...»

اگر اولی و دومی در زمان دعای پیامبر ﷺ خارج از مدینه بودند و دعای آن حضرت مختص به حاضرین در مدینه بوده است، پس معنای کلام عایشه و حفصه که خدایا او را پدر من قرار ده چیست؟ آیا این دعای بیهوده و کلامی بی حاصل بوده است. کابلی و دهلوی بری حفظ شأن شیخین به ابداع این احتمال پرداختند ولی لازمهٔ آن، اشکال و اتهام به دو مادرگرمی آنها (عایشه و حفصه) است!؟

## ۳- شیخین طبق حدیث صحیح در مدینه حاضر بودند

گویی دهلوی قسم خورده است که از کابلی تقلید کند. اگرچه احادیث صحیح وارده در کتب قومش با آن مخالفت داشته باشد... او در این جارجماً بالغیب (تیر در



تاریکی انداختن) احتمال غیبت ابوبکر از مدینه منوره را مطرح کرده است بدون آنکه به احادیث و اخبار بنگرد... در گذشته روایت ابویعلی را که مشتمل بر آمدن آن دو بود، ملاحظه کردید. ولی بار دیگر آن را می آوریم:

«حسن بن حماد وراق از مسهر بن عبدالملک بن سلع - ثقه - از عیسی بن عمر از اسماعیل سدّی از انس بن مالک نقل می کند که گفت: نزد رسول خدا ﷺ مرغی بود. فرمود: خدایا محبوب ترین خلقت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. سپس ابوبکر آمد پیامبر او را رد کرد، بعد از آن عمر آمد و پیامبر او را رد کرد. آنگاه عثمان آمد و پیامبر او را رد کرد. سپس علی آمد به او اجازه داد.»<sup>(۱)</sup>

نسائی نیز حدیث را چنین روایت می کند:

«زکریا بن یحیی از حسن بن حماد از مسهر بن عبدالملک از عیسی بن عمر از سدّی از انس نقل کرد که نزد رسول خدا ﷺ مرغی بود. پس فرمود: خدایا محبوب ترین خلقت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. سپس ابوبکر آمد ولی او را رد کرد. بعد از آن عمر آمد. او را نیز رد کرد. آنگاه علی آمد که پیامبر به او اجازه داد.»<sup>(۲)</sup>

اگر این حدیث - به این لفظ - دلیل بر افضلیت امیرالمؤمنین نباشد، ای اهل انصاف پس معنای حدیث چیست؟ امیرالمؤمنین ع تنها مصداق «أحبّ الخلق» بود و او بود که پیامبر اجازه ورود و خوردن را به او داد ولی دیگران را رد فرمود... پس چه اشکالی در دلالت این حدیث بر مطلوب امامیه وجود دارد ای اهل انصاف؟ به هر حال، این احتمالی که دهلوی برای اشکال در استدلال به حدیث طیر، ساخته است با حدیث صحیحی که حافظ ابویعلی در مسند خود و حافظ نسائی در الخصائص ذکر کرده است باطل می شود. دهلوی نیز در اصول الحدیث و در التحفة آن را از کتبی که اهل سنت در مناقب اهل بیت تألیف کرده اند، آورده است. ولی

---

۱- مسند ابویعلی ۱۰۵/۷ رقم ۱۲۹۷ با اختلاف کم.

۲- خصائص علی ۱۰/۲۹.

نمی‌دانیم آیا هنگام ساختن این احتمال، به وجود این حدیث در الخصائص آگاهی داشته است یا نه؟ - اگرچه احتمال دوم با توجه به قرائن متعدّد قوی‌تر است - احتمال اول نیز وجود دارد. زیرا او با وجود موارد مشابه بسیار در این مقام، دیده‌ایم که از روی علم و عمد چیزی را انکار می‌کند - در پاسخ به سؤالی که درباره حدیث طیر در الخصائص ذکر شده است، از او سؤال شد و وی راوی آن "سدّی" را مورد طعن قرار داده است - نه به انکار وجود حدیث در کتاب مذکور.

#### ۴- آیا آنها در تمامی ماجرای طیر خارج از مدینه بودند؟

اگر هم (نبودن در مدینه) را بپذیریم این تأویل در صورتی مؤثر است که احتمال خروج ابوبکر و عمر و عثمان همگی با هم داده شود نه فقط اولی به تنهایی. زیرا در غیر این صورت، حداقل محبوب‌تر بودن علی علیه السلام به افراد موجود (عمر و عثمان) ثابت می‌شود! و عجیب است که آنها این‌گونه از شهر خارج شده باشند در حالی که هیچ یک از صاحبان سیره آن را ذکر نکرده باشند! به خصوص با توجه شدید سیره نویسان به ثبت احوال صحابه، مخصوصاً احوال آن سه نفر.

عدم ثبت چنین خبری بدین صورت، دلیل عدم وقوع آن است. چنانکه ابن تیمیّه در موارد مشابه در منهاج خود گفته است.

کابلی ادّعی خروج هر سه نفر را مطرح کرده و چنین می‌گوید: «احتمال می‌رود که خلفاء در مدینه حاضر نبوده باشند، و کلام پیامبر شامل حاضرین در شهر باشد نه سایر افراد. و در صورت عدم اثبات حضور همگی آنان بحث بیهوده خواهد بود.» ولی دهلوی این احتمال را بعید دانسته و از ذکر آن حیا کرده است و فقط به احتمال خروج ابوبکر اکتفا نموده است.

کابلی اعتراف می‌کند که کلام پیامبر شامل حاضرین مدینه است و دانستید که شیخین بلکه هر سه به دلائل قاطع در مدینه حضور داشتند، پس کلام شامل آنها هم می‌شود و امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب‌تر از همگی آنها نزد خدا و رسول است. بدین

لحاظ خدا را بسیار سپاس می‌گوییم.

اضطراب قوم و تناقض آنان در مسأله خروج شیخین از مدینه منوره، پنهان نیست. زیرا وقتی بر شیخین اعتراض طعن می‌شود که چرا پیامبر ﷺ آن دو را در هیچ مأموریتی و یا سریه‌ای امر نکرده است و یا آنها را برای هیچ کاری نفرستاده است - به گونه‌ای که با سایر اصحاب می‌کرد - می‌گویند وجود آن دو در مدینه ضرورت داشته است، زیرا آنها وزیر بودند و پیامبر در همه امور و شئون با آنها مشورت می‌کرد و پیامبر بی‌نیاز از آنان نبود تا آنان را دنبال کاری بفرستد. از این رو آنان از زبان پیامبر ﷺ احادیثی به این معنا وضع کرده‌اند. ولی اگر به آنها گفته شود: حدیث طبر و فرمایش آن حضرت ﷺ که: «خداوند محبوب‌ترین خلق خود را نزد من بیاور.» بر افضلیت علی عنه السلام نسبت به آن دو دلالت دارد می‌گویند: شاید آن دو، آن وقت در مدینه حاضر نبوده‌اند!!

### دهلوی:

دعای پیامبر مخصوص حاضرین بوده است نه غایبین.

### می‌گوییم:

دهلوی بعد از آن که احتمال عدم حضور ابوبکر در مدینه منوره را هنگام دعای پیامبر ﷺ مطرح می‌کند، مدّعی می‌شود که این ادعا اختصاص به حاضرین دارد. دلیلی که بر این ادعا اقامه کرده است این است که: «انجام امور خارق العاده (یعنی دعا و استجاب آن).»\* بر انبیاء جز در حال تحدی با کفار جایز نیست»، و این کلام دهلوی کاملاً باطل بوده و با آنچه بعداً خواهیم گفت معارض است.

کسی نیز ادعا نکرده که دعای پیامبر در ماجرای طبر مختص غایبین است. هیچ

---

\*- منظور این است که اینگونه دعا معجزه است و معجزه از سوی پیامبر فقط در حال تحدی جایز است.

عاقلی چنین احتمالی نمی‌دهد. چه شیعه، چه غیر شیعه، بنابراین نفی احتمال اختصاص به غایبین توسط دهلوی مناسب شأن بلاغی کلام دهلوی نیست! بلکه اگر عبارت دهلوی این بود: دعا مخصوص حاضرین است و شامل غایبین نمی‌شود، در این صورت اعتراضی نبود.

### دهلوی:

بدلیل این که فرمود: خداوندا نزد من بیاور... (اللهم ائتني)

### می‌گویم:

اگر می‌گفت «ائتني» عبارت مختصر و بهتر بود و این بر کسی که ذوق سلیم داشته باشد پوشیده نیست، این سخن صرفاً یک تطویل غریب است از طرف کسی که مدّعی تمییز و فهم مستقیم است.

### می‌گوید:

زیرا احضار غایب از مسافت دور، دقیقاً در لحظه‌ای که مجلس خوردن و نوشیدن باشد، تنها از طریق معجزه و خرق عادت متصوّر است.

### می‌گویم:

این که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضور کسی را در یک چشم بهم زدن خواسته باشد، از الفاظ حدیث طیر دلیلی ندارد. معلوم نیست دهلوی چنین چیزی را از کجا آورده است؟

### هم چنین:

اگر از متن حدیث، یک چشم بهم زدن استفاده می‌شود، چرا خود را با احتمال

غیبت ابوبکر از مدینه منوره به زحمت می اندازد؟ می توانست به این احتمال اکتفا کند که ابوبکر از مجلس خوردن آنچه آنچنان دور بود که حضور او در یک لحظه، بدون خرق عادت و معجزه امکان نداشت!

می گوید:

انبیاء از خداوند متعال طلب خرق عادت و معجزه نمی کنند، جز هنگام تحدی با کفار.

می گویم:

دهلوی این مطلب را ادعا می کند، چون در مقام تحدی با امامیه است. و الا چگونه کرامات عجیب و غریب را که برای پیشوایان خود در تصوف مدعی است، فراموش کرده است. در حالی که هیچ کدام از آنها مطلقاً در مقام تحدی نیست؟ پس وقتی این مطلب برای مشایخ صوفیه جایز باشد، در نسبت به انبیاء چه مانعی دارد؟ ابن تیمیه در پاسخ به کرامت امیرالمؤمنین علیه السلام که علامه حلی نقل نموده است، صدور خارق عادات را از مردم معمولی هم جایز می داند. وی به نقل از علامه می گوید:

«اهل سیره روایت می کنند که روزی علی بر منبر کوفه خطبه می خواند. در آن حال مار بزرگی ظاهر شد. و از منبر بالا رفت. مردم ترسیدند و برآن شدند که ما را بکشند. علی مانع کشتن شد. و با مار سخن گفت. سپس از منبر پایین آمد. مردم درباره مار سؤال کردند؟ آن حضرت فرمود: مار حاکم جن بود، مطلبی برایش مشکل شده بود. من برای او روشن ساختم. اهل کوفه دری را که آن مار بزرگ از آن وارد شده بود باب الشعبان نامیدند. بنی امیه خواستند این فضیلت را محو کنند. لذا مدتی طولانی بر آن در کشتگان را آویختند تا این که کم کم باب القتلی نام گرفت.

ابن تیمیه پاسخ می دهد که: شکی نیست افراد بسیاری پائین تر از علی علیه السلام

بوده‌اند که اجنه به آنها نیاز داشته و مراجعه می‌کردند و درخواست فتوا نموده و سؤالات خود را می‌پرسیدند. این از قدیم و جدید وجود داشته است. بنابراین اگر داستان مار واقع شده باشد مطلب مهمی نیست، آن حضرت اجل و بزرگتر از این بوده‌اند. این کوچکترین فضیلت از کسانی است که پائین‌تر از علی علیه السلام بوده‌اند. اگر هم واقع نشده باشد نیز از فضیلت علی نمی‌کاهد. این مطلب برای کسانی که با افرادی خوارق بزرگتر از این دارند مباشرت کرده و یا خود خوارق بالاتر را می‌دانند، مهم نبوده و چیزی نیست که فضیلتی برای علی علیه السلام بدانند. اگر بخواهیم کسانی را که کارهایی بزرگتر از این موارد انجام داده‌اند ذکر کنیم، موارد بسیاری را می‌توانیم نام ببریم. چگونه می‌توان با اینگونه فضائل، علی را حتی بر یکی از خود ما برتری بدهیم، تا رسد به ابوبکر و عمر؟

ولی رافضه به خاطر جهل و ظلم و دوری از راه اولیاء خدا، از کرامات اولیاء متقیین چیز قابل توجهی سراغ ندارند، به خاطر بیچارگی خود، اندکی از خوارق عادات را که می‌شنوند، آن را بسیار بزرگ می‌پندارند، همچون کسی که مقدار کمی از پول نقد را بزرگ می‌شمارد و یا چون گرسنه‌ای که تکه نانی را ارزش می‌نهد. رافضه به علت ناآگاهی شدید و دوری از ولایت و تقوای خدا، بهره‌چندانی از کرامات اولیاء ندارند. پس وقتی چنین مواردی را از علی می‌شنوند، گمان می‌کنند که این امور جز به علت برتری بر خلق خدا نیست. در حالی که مطلب این گونه نیست.

این خوارق مذکور و حتی بزرگ‌تر از آن برای افراد بسیاری از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که معترفند ابوبکر و عمر و عثمان و علی از آنها بهترند، وجود دارد کسانی که همه مردم آنها را دوست دارند و کسانی را که خدا و رسول مقدم داشته‌اند، تقدم می‌دارند، به خصوص کسانی که قدر صدیق را نمی‌شناسند و او را مقدم می‌دارند، زیرا او مخصوص‌ترین امت به ولایت خدا و تقوای اوست. انسان عاقل آن را از راه‌های مختلفی می‌شناسد، یا از کتاب‌های تألیف شده در اخبار صالحین و کرامات اولیاء، مثل کتاب ابن ابی الدنیا، کتاب خلّال، کتاب لالکائی و سایرین و یا کتابهایی

که درباره اخبار صالحین بوده، مانند کتاب الحلیة ابونعیم و صفوة الصفوة و سایر کتب. و یا آنکه خود مستقیماً از کسانی باشد که چنین مواردی را دیده باشد. یا آن که کسی که از نظر او راستگو بوده، به وی خبر دهد. همیشه در هر عصری برای مردم، بسیاری از این امور رخ می دهد. و برخی از آنان برای برخی دیگر حکایت می کنند. و این گونه موارد فراوان اتفاق افتاده است. و یا حتی ممکن است برخی از این امور برای خود او هم رخ داده باشد.

اینها سپاهیان ابوبکر و عمر و رعیت آن دو هستند که بزرگتر از این موارد برای آنان رخ داده است. همچون علاء بن حضرمی و عبور او از آب و یا آب طلبیدن او و غایب شدن قبرش و نیز مانند افرادی که گاو با آنان صحبت کرد زمانی که سپاهیان سعد بن وقاص در قادیسیه بودند و مانند خطاب عمر به ساریه: «ای ساریة الجلیل» در حالی که عمر در مدینه بود و ساریه در نهاوند - و یا مانند سم نوشیدن خالد بن ولید و یا انداختن ابومسلم خولانی در آتش که آتش بر او سرد و سلامت شد و آن هنگامی بود که ابومسلم از ایمان به اسود عنسی امتناع کرد\* و اسود او را در آتش انداخت و خدا آتش را بر ابومسلم سرد و سلامت قرار داد و از آن خارج شد در حالی که بر پیشانی‌اش دست می کشید. و سایر موارد که بیان آن به طول می انجامد.<sup>(۱)</sup>

دهلوی:

در غیر اینصورت به جنگ و نبرد و تجهیز اسباب ظاهری نمی پرداختند و کافی بود با خرق عادت به مقصود خود برسند...

می گویم: گویی دهلوی نفهمیده است که ایجاب جزئی با سلب کلی منافات ندارد: این که انبیاء علیهم السلام در برخی اوقات به اسباب ظاهری متوسل شدند، مستلزم آن نیست که دائماً چنین باشد. اگر آنان از خداوند سبحان اجرای معجزه به دستشان و خرق عادات را نمی خواستند، این مستلزم عدم جواز طلب آنها به طور کلی

۱- منهاج السنّة ۱۹۶/۴.

\* اسود عنسی مدعی نبوت بود.

نمی‌باشد... جنگ و مبارزه و توسل به اسباب ظاهری، به هیچ یک از دلالات سه گانه بر عدم جواز طلب از خدا برای خرق عادت در غیر مورد تحدی دلالت ندارد... انبیاء در افعال و ترک امور، تابع مصالحی هستند که خواست خداوند سبحان است و از آنچه او به آنان دستور می‌دهد پیروی می‌کنند و به امر او عمل می‌کنند... و اگر آنان چیزی از خدا می‌خواستند، خداوند به آنان می‌داد و اگر از او ظهور معجزه را طلب می‌کردند، درخواست آنان اجابت می‌شود. چه برای تحدی با اهل کفر و گمراهان و چه در غیر آن...



« ۲ »

## ابطال این احتمال که مراد حدیث کسی است که از جمله محبوب‌ترین مردم است

دهلوی:

احتمال می‌رود که مراد حدیث کسی باشد که از «جمله محبوب‌ترین مردم»\* است.

می‌گوییم:

### ۱- این احتمال با وجوهی که تأویل اول را باطل کرد باطل است

براهین محکم و حجّت روشن که پیش از این بیان شد، از احادیث نبوی و تصریحات صحابه و افادات علماء مبنی بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب‌ترین خلق نزد خدا و رسولش به طور مطلق می‌باشد... جای هیچ تأویلی را در حدیث طبر باقی نمی‌گذارد و با مراجعه به آن براهین احتیاجی به دفع این تأویل یا غیر آن به

---

\*- یعنی عبارت حدیث را " مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ " بدانیم. و اصطلاحاً مِنْ در تقدیر گرفته شود.

وجهی از وجوه نیست... به ویژه نسبت به این تأویل که بسیاری از آن براهین، آن را باطل می‌کند. می‌توانید به آنها مراجعه کنید.

## ۲- این کلام با استدلال آنها در آیه: ﴿سَيَجْنِبُهَا اتَّقِي﴾ نقض می‌شود

در اینجا لازم است برای این احتمال که بطلان آن واضح است، یک پاسخ نقضی و یک پاسخ حلی بدهیم. جواب نقضی آن است که:

علمای اهل سنت می‌پندارند که نزول آیه ﴿سَيَجْنِبُهَا اتَّقِي الَّذِي يُوْتِي مَا لَهُ يَتَزَكَّى﴾<sup>(۱)</sup> درباره ابوبکر است. و ادعا می‌کنند که وصف ابوبکر در آید به «الاتقی» تصریح به این است که او از سایر امت با تقواتر است... ابن حجر مکی در آیاتی که به گمان او درباره فضیلت فضل ابوبکر است، می‌گوید: «أما آيات، أول آیه ﴿و سَيَجْنِبُهَا اتَّقِي الَّذِي يُوْتِي مَا لَهُ يَتَزَكَّى و مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى و لَسَوْفَ يَرْضَى﴾ است. ابن جوزی می‌گوید: اجماع کرده‌اند که این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. و در آن تصریح است به این که او از سایر امت با تقواتر است. و با شخص تقواتر نزد خدای متعال گرامی‌تر است به دلیل آیه ﴿أَنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾ و گرامی‌تر نزد خدا افضل است. پس نتیجه می‌شود ابوبکر از بقیه امت افضل است.»<sup>(۲)</sup>

### می‌گوییم:

اگر لفظ «اتقی» در این آیه صراحت دارد که آنکه آیه در مورد او نازل شده (با تقواتر از سایر امت است)، پس شکی نیست که لفظ «أحب» در حدیث طبر نیز دلالت می‌کند که امیر مؤمنان عليه السلام «محبوب‌ترین مردم نزد خدا و رسول از میان سایر امت» خواهد بود.

پس تأویل حدیث به تقدیر «مِنْ» فاسد است... چگونه لفظ «الاتقی» نص صریح

است در این که ابوبکر نزد آنها با تقواترین امت است ولی لفظ «أحبّ الخلق» نصّ صریح نباشد در این که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب‌ترین خلق از شیخین و سایرین نزد خدا و رسولش است؟! علاوه بر اینکه حدیث طبر با احادیث دیگری که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند و دلالت صریح بر اُحَبِّیت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، تقویت می‌شود.

آیا لفظ «الأُتقی» و لفظ «الأحب» هر دو از افعال التفضیل نیستند؟

آری، یک تفاوت وجود دارد، آنهم در حدیث طبر اضافه شدن لفظ «الأحب» به خلق است، لذا دلالت آن از دلالت «الأُتقی»، صریح‌تر است... آیا این زیادی در صراحت مانع از دلالت بر اُحَبِّیت از همه خلق است؟!

### ۳- این نیز مانع از دلالت حدیث بر اُحَبِّیت علی نسبت به شیخین نیست

جواب حلّی این است که: هدف دهلوی جز منع دلالت حدیث طبر بر اُحَبِّیت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به شیخین نیست. طبق این تأویل آن حضرت از محبوب‌ترین خلق نزد خدا و رسولش محسوب می‌شود نه اینکه مطلقاً أحب باشد تا آن که لازم باشد از آن دو محبوب‌تر باشد. ولی دلالت حدیث بر اُحَبِّیت آن حضرت علیه السلام از آن دو حتّی با این تأویل هم ثابت است. زیرا نسائی و ابویعلی حدیث را چنین روایت کرده‌اند: «ابوبکر آمد ولی پیامبر او را رد کرد سپس عمر آمد پیامبر او را نیز رد کرد، سپس علی آمد که به او اجازه داد.»

پس روشن می‌شود که شیخین نزد خدا و رسولش حتی از بعضی از خلق هم محبوب‌تر نبودند... این تأویل موجب می‌شود، بیشتر از شأن و قدر آن دو کاسته شود. بنابراین بر فرض تقدیر «من» در حدیث، باز هم حدیث دلالت دارد که علی نزد خدا و رسولش محبوب‌ترین است و شیخین نزد آن دو محبوب‌ترین نیستند.

ولی دهلوی و قبل از او کابلی... به نتیجه کلام خود توجه نکردند و نفهمیدند که این روش آنها به کجا می‌انجامد!! به هر حال، این تأویل نیز به استدلال شیعه به حدیث طبر بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب‌تر و افضل از شیخین و سایر خلق

است، ضروری نمی‌زند... این احبیت مطلقه که از احادیث عترت طاهره و احادیثی که اهل سنت - که برخی از آن گذشت - روایت کرده‌اند برای آن حضرت ثابت است و مانع هر تأویل دیگری است.

لازم است به آن احادیث به معنایی که در آن صراحت دارد مراجعه شود...  
الحمد لله رب العالمین

اما ادعای نزول آیه: ﴿وَسَيَجْنِيهَا الْأَتَقَى...﴾ درباره ابوبکر بطلان آن توسط علمای شیعه ثابت شده است که احتیاج به بیان آن نیست، به منابع آن رجوع شود.<sup>(۱)</sup>

---

۱- اهل سنت در اغلب کتابهای خود مانند تفسیر رازی و کتب کلام مانند المواقف و شرح آن و شرح المقاصد به آیه کریمه فوق بر افضلیت ابوبکر استدلال می‌کنند. و وجه استدلال آن است که ما ذکر کردیم. و آن را در کتاب خود (الامامة فی اهمّ الكتب الکلامیه و عقیده الشیعه الامامیه) و در (الطرائف علی شرح المواقف) و (المراصد علی شرح المقاصد) ابطال کردیم. و بیان نمودیم که صحت استدلال موقوف بر صحت نزول آیه درباره ابوبکر و صحت روایت درباره آن است. و این مطلب محل تأمل است. زیرا:

۱- این روایت از متفردات اهل سنت است. لذا مورد استدلال و احتجاج نمی‌تواند باشد.  
۲- نزول آیه در حق ابوبکر بین اهل سنت نیز مورد اتفاق نیست و لذا در (شرح الحواعق) به اکثر مفسرین نسبت داده شده است.

۳- برخی از مفسران آیه را بر عمومیت آن حمل کردند و برخی از آنان نزول را در قصه اُبی الدحداح و صاحب نخل می‌دانند که در (الدر المنثور ۳۵۸/۶) آمده است.

۴- خبر نزول آیه درباره ابوبکر را تنها آل زبیر روایت می‌کند که دشمنی آنان نسبت به علی عليه السلام مشهور است، لذا کلام آنان حجت نیست.

۵- سند روایت معتبر نیست. حافظ هیثمی در (مجمع الزوائد ۵۰/۹) می‌گوید: «از عبدالله زبیر نقل شد که گفت: آیه درباره ابوبکر صدیق نازل شده است: ﴿و ما لأحدٍ عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربّه الا علی و لسوف یرضی﴾ حدیث را طبرانی هم روایت کرده است و در اسناد آن مصعب بن ثابت است که ضعیف است.

می‌گوییم: سند روایت معتبر نیست. زیرا در آن «مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر است» عبدالله

### دهلوی :

این استعمال رائج و معروف است مانند اینکه می‌گویند: فلانی عاقل‌ترین و برترین مردم است.

### می‌گوییم:

آری... فریبکاری در میان این قوم رایج است... آنها تلاش می‌کنند که ادله مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام را با تأویلات ضعیف خود از دلالت خارج کنند. شاعر می‌گوید:

و فی تعجب من یحسه الشمس نورحا و یجهد أن یأتی لما بضریب

آنکس که نور خورشید خسد می‌ورزد در رنج و سختی است و تلاش می‌کند که نوعی از مانند نور را بیاورد.

آیا هیچ متکلم عرب ادیبی هست که بگوید: «فلانی عاقل‌ترین و برترین مردم است» و مراد او: «فلانی از جمله عاقل‌ترین و برترین آنهاست؟» می‌پذیریم ولی دلیل این گفتار چیست؟ باز هم می‌پذیریم، ولی صحّت این کلام و تمامی تأویلات مذکور و آمدن اصل تأویل در حدیث طیر چگونه قابل جمع خواهند بود؟

سپاس خدای را که ما را برای بیان زشتی این تأویلات و سخافت آن موقّف گردانید.



---

← بن‌احمد از پدرش نقل می‌کند که: او را ضعیف‌الحدیث می‌دانم و ندیدم مردم حدیث او را ستایش کنند. و عثمان دارمی گفته است به نقل از ابن‌معین که او ضعیف است و نسائی می‌گوید: او در حدیث قوی نیست و ابن‌حبان گفته است که او در نقل احادیث منکر از مشاهیر منفرد است، از آنجا که این عبارت نسبت به او زیاد گفته شده، مستحق دوری کردن از حدیث اوست. و ابن‌سعد می‌گوید: او ضعیف‌شمرده می‌شود و دارقطنی گفته است: قوی نیست. (تهذیب التهذیب ۱۴۴/۱۰۱)



# **بطلان بافته‌های دروغین بعضی از علمای حدیث**





## توربشتی

شیخ فضل الله توربشتی - شارح مصابیح السنّة - در شرح حدیث طیر می گوید:

«از آن جمله حدیث انس رضی الله عنه است که گفته است نزد پیامبر پرنده ای بود...

ما به فضائل علی و سوابق او و اختصاص او به قرابت و برادری دینی با پیامبر ناآگاه نیستیم و در محبت به او قوی تر و محکم تر از آنچه غالیان درباره او مدّعیند تمسّک می جوئیم، ولی صحیح نمی دانیم که از تقریر امثال این احادیث صفحات کتابها را پر کنیم. زیرا از تحریف غالیان و تأویل جاهلان و ادّعاهای مبطلان بیم داریم. و این بابی است که ما مأمور به حفظ آن شده ایم و سنگری است که به دفاع از آن مأمور هستیم، پس بر ماست که در این زمینه حق را یاری کنیم و راستی را در آن مقدّم داریم. حدیث طیر حدیثی است که بدعت گذار در آن سهم دارد. و مدّعیان، بال خود را در آن پهن می کنند و آن را وسیله طعن بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه قرار می دهند، در حالی این اولین حکومتی است که مسلمانان در این امت بر آن اجماع کردند و محکم ترین ستون دین است که بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برپا شده است. پس به توفیق خدا می گویم:

این حدیث، در مقابل احادیث صحیح و اجماع که ابوبکر را مقدم داشته و برتر بودن آنرا واجب ساخته است یارای مقاومت ندارد. زیرا اهل نقل در سند آن بحث

دارند. و حمل امثال این حدیث بر مخالف اجماع جایز نیست. از طرف دیگر صحابی که روایت را نقل کرده (أنس) و در اجماع قرار دارد و تا پایان عمر بر آن استقامت داشته و خلاف از وی نقل نشده است، اگر این حدیث از او ثابت شود، باید به نحوی تأویل شود که با احادیث دیگر که اسناداً و متنأً از آن صحیح تر است، مخالف نباشد. بنابراین، قول آن حضرت که «أحبّ خلقك» بر این حمل می شود که مراد چنین است: کسی را که او از جمله محبوب ترین خلق است نزد من بیاور که دیگران هم در محبوب تر بودن با او شریک هستند. کسانی که به اجماع امت، از او برترند. و این مانند این است که می گویند: فلاّنی عاقل ترین و برترین مردم است.

از دلایلی که نشان می دهد که حمل محبوب ترین بر عموم جایز نیست آن است که پیامبر ﷺ خود از جمله خلق خداست. نمی توان گفت که علی نزد خدا از پیامبر محبوب تر است. می توان گفت مراد محبوب ترین خلق، نسبت به فرزندان عمو و نزدیکان حضرت است. یعنی پیامبر ﷺ کلام را مطلق فرموده ولی مقید در نظر داشته است. و یا به صورت عام فرموده و مراد او مخصّص بوده است. صاحب فهم با نظر به حال یا وقت یا امری که در آن است، مطلب را می فهمد.<sup>(۱)</sup>

می گویم:

### ۱- در کلام توربشتی اعتراف به دلالت حدیث طیر است

عبارت توربشتی به وضوح بر دلالت حدیث طیر بر افضلیت امیرالمؤمنین عليه السلام و بطلان تقدّم کسانی که بر او سبقت جستند تأکید می کند. وی تصریح می کند که لازمه این حدیث طعن بر خلافت ابوبکر است... ولی چون خلافت او به زعم وی اجماعی است، پس چاره ای نیست که یا در سند حدیث اشکال شود یا دلالت آن تأویل گردد.

---

۱- شرح المصابیح - خطّی.

## ۲- بطلان این ادعا که در سند حدیث بحث است

این ادعا که «در سند حدیث بین اهل نقل بحث است لذا نمی‌تواند با دلایلی که موجب تقدیم ابوبکر است... مقاومت نماید» باطل است... به حمد خدا تواتر حدیث طبر و قطعیت صدور آن از پیامبر ﷺ را ثابت کردیم و شما طرق صحیح و متعدّد آن و تصریحات بزرگان علمای قوم به صحّت آن را ملاحظه کردید... با قطع نظر از تواتر آن... اگر با وجود این دلایل کسی در سند آن بحثی داشته باشد، مردود خواهد بود.

## ۳- بطلان ادعای معارضه

عجیب آن است که این محدث متبحّر نفهمیده است که اخبار اهل سنت - اگرچه در اعلی درجات صحّت باشد - بر دیگران (غیر اهل سنت) حجّت نیست. لذا این که می‌گوید: این حدیث با دلایلی که موجب تقدیم ابوبکر و قول بهتر بودن او طبق اخبار صحیح است... یارای مقاومت ندارد.» باطل خواهد بود.

## ۴- بطلان ادعای اجماع بر خلافت ابوبکر

شیخ توریشتی در صدد است حدیث طبر را به علّت مخالفت با اجماعی که می‌پندارد بر خلافت ابوبکر است، رد نماید... ولی سؤال این است که این اجماع کجا واقع شده است؟ واهی بودن تمسک به این اجماع، در کتب امامیه از متقدمان و متأخران مثل (تشیید المطاعن) و سایر کتب ثابت گشته است و احتیاجی به بیان آن نیست... هیچ مؤمنی، از حدیثی که به قطع و یقین از رسول خدا ﷺ صادر گشته است، در برابر ادعائی که بی اساس است، دست بر نمی‌دارد...

## ۵- بطلان این که می‌گوید: صحابی که روایت را نقل می‌کند داخل اجماع است

اما این ادعا که آن صحابی که حدیث را روایت می‌کند، از کسانی است که در اجماع داخل است و در طول عمر خود بر آن استقامت داشته است و خلاف آن از او نقل نشده است. «مردود است. زیرا راویان این حدیث منحصر به انس بن مالک نیست تا این ادعا، بهره‌ای از حقیقت داشته باشد، بلکه ثابت شد که صحابه غیر انس مانند مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس و ابی الطفیل و سایرین حدیث طبر را روایت کرده‌اند و معلوم است که دخول امیرالمؤمنین و ابن عباس در این اجماع خیالی ممتنع است. و عدم نقل خلاف از آن هم باطل محض است، بلکه دلایل بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز ابن عباس و سایر بنی هاشم بلکه سایرین، خلافت ابوبکر را باطل می‌دانستند، از شماره بیرون است. و در کتاب (المعارف) آمده که نقل شده است ابوالطفیل از غلات روافض است <sup>(۱)</sup>... چگونه می‌توان گفت وی از کسانی است که در این اجماع ادعائی وارد شده و در طول عمر خود بر آن استقامت داشته و خلاف آن از او نقل نشده است؟ به خصوص که مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام - در استدلال روز شوری - به حدیث طبر بر اَحْقِیَّتِ خود بر خلافت استدلال کرد و همه قوم کلام او را پذیرفتند... در حدیث احتجاج علی علیه السلام بر قوم به فضایل آن حضرت آمده است که:

«مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که به خدا من از او سزاوارتر و شایسته‌تر به امر خلافت بودم، ولی، شنیدم و اطاعت کردم. از ترس آنکه مبادا مردم به کفر باز گردند و برخی با شمشیر گردن برخی دیگر را بزنند. پس از آن، ابوبکر برای عمر بیعت گرفت در حالی که به خدا من از او بر این امر سزاوارتر بودم. با اینحال شنیدم و اطاعت کردم، از ترس آنکه مردم به کفر باز گردند. اینک شما می‌خواهید که با عثمان بیعت کنید! در این صورت من نمی‌شنوم و اطاعت نمی‌کنم. عمر مرا در میان پنج نفر به عنوان نفر ششم قرار داد. افرادی که هیچ فضیلتی از من نمی‌شناسند و

انگار من با آنها یکسان هستم. به خدا اگر بخواهم صحبت کنم، نه عرب و نه عجم، نه هم پیمان و نه مشرک، هیچکس نمی‌تواند یکی از آن ویژگی‌ها را رد کند.» اگر بپذیریم که راویان حدیث طبر از صحابه در اجماع داخل شدند و خلاف آن هم از آنها نقل نشده است... چرا باید حدیث بر وجهی که منافاتی با اعتقاد آنان به خلافت ابوبکر نداشته باشد توجیه شود؟ بسیار اتفاق می‌افتد که شخصی به چیزی اعتراف می‌کند ولی به آن اعتقاد ندارد. این مصداق فرمایش آن حضرت است که: «حق برتری دارد و چیزی بر او برتر نمی‌شود.»

### ۶- تغییر معنای الفاظ شارع از ظاهر آن حرام است

تاویل، هرگونه که باشد از هرکس که باشد، بدون مجوز، جایز نیست... و این چیزی است که بزرگان علما بر آن تصریح کرده‌اند و آن را از موارد مسلم دانسته‌اند... مناوی در شرح حدیث «پرهیزید از حدیث از من، جز آنچه را یاد گرفته‌اید.» می‌گوید: «غزالی گفته است: از مطالب تام و قطعی آن است که: تغییر معانی الفاظ شارع از ظاهر آن به اموری که خارج از فهم عموم است، حرام است. مانند روش باطنیه، زیرا تغییر از مقتضی ظواهر آن بدون تمسک به نقل از شارع و یا ضرورت ناشی از دلیل عقلی، حرام است.»<sup>(۱)</sup>

شکی نیست کاری که توربشتی در حدیث طبر انجام داده است از آشکارترین مصادیق تغییر معنای ظاهر لفظ است و این عمل، حرام است.

---

۱- فیض القدر فی شرح الجامع الصغیر ۱/۱۳۲.

### ۷- این ادعا که ادله تقدیم ابوبکر متناً و سنداً صحیح تر است، باطل است

اما این ادعا که حدیث طیر با ادله ای که متناً و سنداً از آن صحیح تر است، مخالف است، باطل است.

اولاً: فضایل جعلی و مناقب ساخته شده، درباره ابوبکر طبق اصول آنان هم سست است، چنانکه در کتاب (شوارق النصوص) بحث شده است. ثانیاً: بر فرض هم که این احادیث نزد اهل سنت صحیح باشد، بر مخالفان آنان حجت نیست.

### ۸- سخافت تأویل به تقدیر «مِن»

اما آنچه درباره تقدیر «مِن» ذکر کرده است و احبّ الخلق را بر «مِن احبّ الخلق» حمل نموده است، در نهایت سخافت است. این مطلب در پاسخ کلام دهلوی دانسته شد. - طبق این تأویل - هر کدام از مشایخ ثلاثه که طبق اجماع امت - مطابق تصوّر توربشتی - بر دیگران برتری دارند، باید مشمول دعای پیامبر ﷺ و جزو «محبوبترین خلق نزد خدا» باشند. سؤال می شود چرا خداوند سبحان فقط علی را مصداق دعا و طلب پیامبر ﷺ قرار داده و هیچ یک از آن سه نفر که را طبق نظر آنان بر علی برترند، مشمول دعا قرار نگرفته اند؟!

اگر این گونه بود، نباید پیامبر ﷺ آن سه نفر را که یکی از پس دیگری آمدند - طبق روایت ابویعلی - رد می نمود. مگر آنکه گفته شود خداوند تعالی دعای پیامبر را مستجاب کرد و محبوبترین خلق را نزد او آورد، ولی آن حضرت ﷺ بر خلاف رضای خدا آنها را رد نمود!! چنین سخنی، ارکان ایمان را از بین می برد، اگرچه چنین کاری از همانند دهلوی بعید نیست! مگر نمی بینید دهلوی - در مقام جواب از طعن در حدیث قلم و کاغذ - این که همه فرمایشات و کارهای پیامبر ﷺ مطابق وحی الهی باشد، انکار می کند؟!

ولیکن اصرار بر این تأویل ضعیف - و التزام به لوازم فاسد آن - به این منجر می شود که عمده ادله دیگر آنها بر فضیلت ابوبکر از استدلال ساقط شود. از جمله

بطلان بافته‌های دروغین بعضی از علمای حدیث / ۷۴۳

تمسک به آیه «و سیجنّہا الاتقی» بر افضلیت ابوبکر که وجه آن بیان شد... در این صورت آیا باز هم شیخ توربشتی بر اصرار خود باقی خواهد بود؟

۹- وجوه ردّ بر اشکال به اراده عموم، به این دلیل که پیامبر هم در آن عموم وارد است

اما اینکه می‌گوید: «از دلایلی که آشکار می‌کند که حمل «محبوبترین» بر عموم جایز نباشد این است که پیامبر...»

این از اشتباهات عجیب است... ما گمان می‌کردیم صدرو این حرف و امثال آن از متأخرین اهل سنت به خاطر تلاش کم آنها در ادبیات عرب و تخصص اندک آنان در فنون ادب است. ولی اظهار این سخنان از مثل توربشتی روشن می‌کند که علت آن، تعصب کور و باطل و سقوط در درکات هوای نفس است...

به هر حال، پاسخ وی را به چند طریق خواهیم داد:

وجه اول:

محبوبتر بودن رسول خدا ﷺ نسبت به امیرالمؤمنین ع، نزد خدا امری است که در اصل شرع با دلایل قطعی ثابت شده است. اجماع شیعه امامیه و مخالفین آنان نیز بر این مطلب استوار است. بنابراین ضروری است از عموم بودن لفظ «محبوبترین» دست برداریم بگونه‌ای که شامل خود پیامبر ﷺ نشود ولی حدیث نسبت به افراد غیر پیامبر عمومیت خواهد داشت. توربشتی برای تخصیص حدیث، به نصوص صحیح و اجماع امت متمسک شده است که باطل است. هر چند با نگاه به نصوص صحیح، هیچ نصّ صحیحی بر اُحَبِّیت ابوبکر و عمر و عثمان - که به اجماع امت آنان را افضل می‌پندارد - نزد خدا وجود ندارد. و آنچه صاحبان کذب و افترا در باب اُحَبِّیت شیخین نزد پیامبر ﷺ نقل می‌کنند، دروغ محض است. علاوه بر آنکه هیچ یک از اصحاب کذب و دروغ، در باب اُحَبِّیت عثمان نزد به پیامبر حتی یک حدیث ولو دروغ هم نقل نکرده‌اند.

اما اجماع امت، باید گفت ادّعیای قیام اجماع بر اُحَبِّیَّتِ آنان نیز از دروغ‌های عجیب است. زیرا روشن است که حداقل امامیهٔ اثنی عشریه بلکه جمهور شیعه محبوب بودن آنان را نفی می‌کنند چه رسد به اُحَبِّیَّتِ، پس اجماع چگونه حاصل می‌شود؟ آیا توربشتی و سایرین فرقه‌های شیعه را خارج از امت می‌دانند؟

اگرچه ادّعیای خروج فرقه‌های شیعه از امت و انحصار اجماع در مذهب وی نیز، توربشتی را از ورطه خلاص نمی‌کند. زیرا:

**اولاً:** دلیل بر قیام اجماع اهل سنت بر اُحَبِّیَّتِ آنها چیست؟ اگر صرف ادّعیای اجماع کافی باشد، برای هر کس آوردن اجماع به عنوان مدّعا جایز خواهد بود.

**ثانیاً:** اگر هم بپذیریم، چه دلیلی بر حَجِّیَّتِ اجماع اهل سنت بر غیر اهل سنت وجود دارد؟

**ثالثاً:** ملاحظه کردید که أباذر و بریدهٔ قائل به اُحَبِّیَّتِ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند و عایشه چند باره این مطلب اعتراف کرد تا آنکه به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: «به خدا فهمیدم که علی نزد تو از پدر من محبوب‌تر است» و نیز از عایشه احادیثی رسیده است که به صراحت دلالت دارد که فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ و اسامه بن زید نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محبوب بودند... پس آنان از اجماع بر اُحَبِّیَّتِ این مشایخ خارجند، و اگر ابوذر و بریده و عایشه و خود رسول خدا از این اجماع خارج شوند، و صف این مطلب به اجماع امت عجیب است!!

همان‌گونه که بطلان ادّعیای اجماع امت بر این بحث با خروج عدّه‌ای از اصحاب باطل شد... هم چنین با خروج حسن بصری - از تابعین - و مأمون عباسی - از حاکمان اهل سنت - و یحیی بن اکثم و سایرین (از بزرگان قضات آنها - و شیخ ابی عبدالله بصری و حاکم نیشابوری و قاضی القضاة عبدالجبار و محمد بن طلحه شافعی و محمد بن یوسف کنجی و جلال الدین خجندی و شهاب الدین أحمد و محمد بن اسماعیل امیر... و سایرین... از بزرگان علمای آنان... که به اُحَبِّیَّتِ مطلق امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ معترفند، این بطلان این اجماع آشکارتر می‌شود...



بطلان بافته‌های دروغین بعضی از علمای حدیث / ۷۴۵

هم چنین، بسیاری از اصحاب و تابعین و علمای اسلام قائل به افضلیت مطلق امیرالمؤمنین هستند و بین افضلیت و احبّیت تلازم وجود دارد و این نیز است که واضح است.

علاوه بر این بسیاری از اهل سنت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام را بر عثمان برتری داده‌اند، پس خروج آنان از اجماع مورد ادّعا لازم می‌آید. چون بین افضلیت و احبّیت تلازم است...

و هم چنین بسیاری از علمای اهل سنت در مسأله افضلیت توقّف کرده‌اند... لذا دلیل داخل شدن آنان در اجماع خیالی، نامعلوم است.

#### وجه دوم:

بزرگان محققان تصریح کرده‌اند که متکلم، خود از عموم کلام خود خارج است. طبق این قاعده، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ابتدای کار در عموم «أحبّ الخلق» در حدیث طبر، داخل نیست. بنابراین ادّعای عدم عموم حدیث هم باطل می‌شود. در این جا عبارتی را که به قاعده مذکور صراحت دارد، آورده می‌شود:

«شیخ الاسلام عبدالله بن حسن الدین ابن اجماع الدین أنصاری معروف به مخدوم الملک در کتاب «عصمة الانبياء» می‌گوید: «همگی اتفاق و اجماع دارند که انبیاء قبل از بعثت و بعد از آن معصوم از کفر حقیقی اختیاری بودند، جز فرقه ازارقه و فضلیه از خوارج که چنین معصیتی را تجویز می‌کنند، ولی نه به معنی کفر در توحید و جهل در معرفت ذات و صفات، بلکه به اعتبار آنکه هر گناهی از نظر آنان کفر محسوب شده و چون صدور گناه از پیامبران جایز است، لذا کفر از آنان هم بدین گونه جایز خواهد بود. و نیز از کفر اضطراری - یعنی اظهار آن به صورت تقیه هم (بر خلاف شیعه) معصوم می‌باشند، زیرا شیعه اظهار کفر از روی تقیه را جایز می‌دانند بلکه بعضی از آنها، آن را واجب می‌دانند. و نیز از کفر حکمی هم معصومند. به این معنا که عقاید در کودکی به خاطر تبعیت از والدین حکم به کفر آنان نمی‌شود، زیرا آنان بر فطرت و معرفت به خدا و صفات و توحید به دنیا آمده‌اند و از ابتدای خلقت

بر فطرت، و معرفت رشد یافته‌اند. هر کس سیره پیامبران را از زمان کودکی تا بعثت مطالعه کند، این مطلب را به یقین خواهد دانست. پدران انبیاء نتوانسته‌اند آنها را از فطرت خود خارج کنند زیرا انبیاء به خدای تعالی عارف و به دین او دانا بودند و به تأیید خدا توحید را اختیار کرده بودند. اسلام کودکی که دین را می‌فهمد صحیح است. عقل پیامبران در کودکی از فضل و رحمت خدا بر آنان بوده است. و خدا به رحمت خود، هر که را بخواهد مخصوص می‌گرداند. و آنان در این زمینه پیرو پدرانشان نبوده‌اند.

گفتار آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می‌فرماید: «هیچ مولودی نیست مگر آنکه بر فطرت اسلام به دنیا می‌آید و پدر و مادرش او را یهودی و نصرانی یا مجوس می‌گردانند.» عمومیت ندارد. با اینکه متکلم خود تحت عمومیت حکم داخل نمی‌شود. پیشوایان حدیث به آن تصریح کرده‌اند.»

#### وجه سوم:

اگر توریستی در لفظ حدیث تأمل می‌کرد، این کلام را نمی‌گفت... پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خداوندا نزد من بیاور...» پیامبر از خداوند طلب آوردن «محبوب‌ترین خلق» را نزد خود و حضور وی نزد آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نه نزد دیگری را درخواست می‌کنند. لذا از ابتدای امر، خود ایشان در عموم کلام داخل نبوده‌اند. و این کاملاً ظاهر است. ولی کسی که خدا برای او نوری قرار نداده باشد، هیچگونه نوری ندارد.

#### وجه چهارم:

آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث طیر می‌فرمایند: «با من این مرغ را بخورد.» آیا معقول است که خود آن حضرت، خود مصداق دعا باشد، که در آن صورت، خود آن حضرت با خود، هم غذا شود؟!!

### وجه پنجم:

در بسیاری از طرق حدیث بعد از لفظ «أحبّ خلقك اليك» یا مانند آن لفظ «و الی رسولك» یا... آمده است. و این صریح است در اینکه سؤال برای غیر ایشان است. و دعاء شامل خود او نمی‌شود. علامه ابن بطریق چه نیکو فرموده است:

«پیامبر از خداوند متعال خواست که محبوب‌ترین خلق او نزد خود و رسولش را نزد او بیاورد. درخواست پیامبر ﷺ تکرار شد. در همه موارد جز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام کسی نیامد. پس ثابت شد که آنحضرت مورد دعای رسول ﷺ است. و محبتّ خدای متعال نیز نسبت او، یعنی اراده تعظیم و رفعت و نزدیکی و قرب آنحضرت به طاعتش، و پیامبر ﷺ آن را با صیغه «أفعل» درخواست نموده است که مبالغه در ستایش است. زیرا پیامبر فرمود: خداوندا محبوب‌ترین خلقت را نزد من بیاور و «أحبّ» بر وزن «أفعل» است که غایت مدح محسوب می‌شود. چون خدای تعالی قرب و رفعت و تعظیم علی عليه السلام را بر همه خلق خود خواسته است، برتری او بر سایر خلق ثابت می‌شود. زیرا خواست پیامبر ﷺ چنین بوده است. و وقتی علی عليه السلام محبوب‌ترین خلق خدا نزد خدا می‌باشد، اقتدای به او و نه غیر او، واجب است. و هدف از ذکر دعا، و خواندن خلق به پیروی او خواهد بود.

در این مدح، وجود نظیر آنحضرت نیز منتفی می‌شود. او محبوب‌ترین خلق نزد خدای تعالی است و کسی شبیه او نیست. و خود پیامبر ﷺ از این دعا خارج است و مشمول آن نیست دلیل این مطلب فرمایش آن حضرت است، هنگامی که علی را دید: به سوی من بیا. و در روایت دیگر می‌فرماید: محبوب‌ترین خلق نزد خودت و رسولت را... پس ثابت می‌شود که درخواست برای غیر آن حضرت است. تا معترض بر این کلام اعتراض نکند. بنابراین هرکس محبوب‌ترین خلق خدا نزد او و نزد رسولش باشد بی نظیر است و باید نزد خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم در علو منزلت و یگانه باشد.

انّ عدّ اهل التّقی كانوا ائمتّهم      او قیل من خیر اهل الارض قیل هم

لا یستطیع جواد بعد غایتهم و لا ید انیهم خلق و ان کرموا

«اگر اهل تقوی شمرده شوند اهل تقوی پیشوایان آنها می باشند یا اگر گفته شود بهترین اهل زمین کیست خواهند گفت اینانند. هیچ تکسواری نمی تواند به اوج آنها برسد و هیچ خلقی اگر چه کریم باشند به پای آنها نمی رسد.»<sup>(۱)</sup>

ناگفته نماند، از اینکه پیامبر خود در عموم «أحب خلقك الیک» باشد، متبادر به فهم نبوده و ادعای صحت آن نیز از هیچکس موجه نیست، محب طبری حدیث طبر را تحت عنوان «ذکر اینکه او محبوبترین خلق نزد خداوند متعال بعد از رسول خدا ﷺ می باشد.» آورده است.

#### ۱۰- ردّ تأویل اراده أحبّ نسبت به فرزندان عموی

توربشتی می گوید: «این حدیث تأویل می شود... بر اینکه منظور آن حضرت محبوبترین خلق به او از نزدیکان و فرزندان عموی می باشد.» این کلام تعصّب محض است. و الا به هیچ وجه این مطلب در استدلال او سودی ندارد. به دلایل زیر:

#### وجه اول:

این تأویل به هیچ وجهی از وجوه - ولو سخیف - اقتضا ندارد. و ادعای آنکه علت آن مقتضای افضلیت شیخین است، مصادره به مطلوب است.

#### وجه دوم:

این تأویل بدون دلیل شرعی یا ضرورت عقلی است. قبلاً گفته شد که تغییر معنای کلام شارع از مقتضای ظاهر آن، بدون توسّل به نقل و بدون ضرورت عقلی حرام است.

### وجه سوم:

این تخصیص بلا مختص است، و لذا غیر صحیح و غیر مسموع است... و این یک قاعده مسلم است.

مناوی در شرح حدیث پیامبر که: «از حدیث گفتن از من بپرهیزید جز آنچه یاد گرفته‌اید، و هرکس بر من عمداً دروغ بزند، جایگاه او از آتش پر خواهد شد.» می‌گوید: «طیبی گفته است: امر به پر شدن از آتش نوعی استهزاء و سخت‌گیری است. زیرا با گفته جایگاه او پر از آتش است، این گونه نخواهد شد. و دروغ بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از گناهان کبیره و کارهای زشت و مهلک است و به دین ضرر می‌زند و اصل ایمان را فاسد می‌کند. کسانی که بر پیامبر دروغ می‌بندند بسیارند. طرق کذب آنها مختلف است همان طور که در مبسوطات کتب اصول حدیث آمده است. برخی می‌گویند: عموم خبر، شامل کذب در غیر دین نیز می‌شود و هرکه به دین تخصیص زند، باید دلیل بیاورد.»<sup>(۱)</sup>

### وجه چهارم:

در احادیث معتبره و صریح فراوان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد برتری قریش بر غیر آن و سپس بنی هاشم از قریش بر غیر قریش و... آمده است. و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از بهترین‌ها در بهترین‌ها بوده است... پس اگر بپذیریم که علی علیه السلام محبوب‌ترین خلق نسبت به فرزندان عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نزدیکان حضرت باشد، مدلول حدیث با مطلوب اهل حق (شیعه) منافات ندارد... زیرا فرض بر این است که فرزندان عموی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مطلقاً بهترین خلق می‌باشند پس علی علیه السلام نیز محبوب‌ترین خیر خلق بوده و مطلب ثابت می‌شود.

محب الدین طبری می‌گوید: «ذکر آنچه وارد شده است در اینکه جعفر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برترین کسی است که قدم از قدم بر می‌دارد. از ابوهریره رضی الله عنه نقل

شد که گفت: بعد از رسول خدا ﷺ کسی همتای جعفر نبود. ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: حدیث حسن صحیح است. (۱)

وقتی جعفر افضل مردم بعد از رسول خدا ﷺ - بر حسب این حدیث باشد - لذا محبوب‌ترین مردم نزد او بوده است. زیرا اُحَبِّتِ تابع اُفْضَلِیت است... مقتضای تأویل مذکور این است که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد رسول خدا از جعفر نیز محبوب‌تر است. پس علی مطلقاً محبوب‌ترین خلق است و این مطلوب است.

### وجه پنجم:

احادیث صحیح بسیاری است که بر اُفْضَلِیت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از نسبت به همه خلق دلالت دارد. آنان محبوب‌ترین خلق نزد خدا و رسولند... پس امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ - که محبوب‌ترین بین اهل بیت است - مطلقاً محبوب‌ترین خلق می‌باشد.

## طیبی

حسین بن عبدالله طیبی - شارح مشکاة المصابیح - در شرح حدیث طیر می‌گوید:

«فرمایش پیامبر: بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ

توربشتی: ما اگرچه بحمدالله نسبت به فضل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و قدمت سابق او در اسلام و اختصاص او به رسول خدا... نا آگاه نیستیم...

می‌گوییم: وجهی که مقام اقتضای آن را دارد وجه دوم است. زیرا آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ از اینکه تنها خود طیر را بخورد کراهت داشت، زیرا این از خصلت اهل مروّت نیست. لذا از خدا خواست کسی را که با او هم غذا باشد، بیاورد. این مطلب حاکی از نیکی و احسان آن حضرت است. برترین نیکی‌ها، نیکی به

خویشاوند و احسان به آنها است. مانند این است که فرموده باشد: محبوب‌ترین خلق از خویشان و کسانی که نیکی و احسان من به آنها اولی باشد.»<sup>(۱)</sup>

**می‌گوییم:**

طیبی کلام توربشتی را در تأویل این حدیث آورده است. ولی از وجه اول به خاطر سخافت آن اعراض کرده و وجه دوم را از دو وجه تأویل او، تأیید نموده است. ولی آنچه به عنوان تأیید کلام توربشتی آورده است، به چند دلیل باطل است:

**۱- اگر دعا برای کراهت خوردن پیامبر به تنهایی بود، انس و دیگران نزد آن حضرت حاضر بودند**

شکّی نیست که هنگام دعای پیامبر از خداوند سبحان برای آوردن محبوب‌ترین خلق، انس و سفینه حضور داشتند. اگر علت دعای ایشان، این باشد که آن حضرت کراهت داشت به تنهایی غذا بخورد چون از خصلت اهل مرّوت بدور است، یکی از حاضران با آن حضرت غذا می‌خورد و دلیلی برای طلب شخص دیگری بدین منظور آن هم چند بار تکرار آن نبود.

**۲- اگر غرض پیامبر صرفاً هم غذا شدن بود چرا مشایخ را رد کرد؟**

اگر غرض آن بود که پیامبر به تنهایی نخورد «پس از خدا خواست که کسی را که هم غذایش باشد، بیاورد.» چنانکه طیبی نیز می‌گوید: چرا پیامبر مشایخ سه‌گانه را یکی بعد از دیگری رد کرد. همانگونه که در حدیث ابویعلی و نسائی آمده است! مگر آنکه طیبی مجبور گردد به عدم شایستگی آنان در هم غذا شدن با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتراف کند!!

---

۱- الکاشف - شرح المشكاة - خطّی.

### ۳- اگر منظور هم غذایی و نیکی بود، نیازمندان سزاوارتر بودند

اگر هدف آمدن کسی بود که با پیامبر هم غذا شود و نیکی و احسانی نسبت به او صورت گیرد، مناسب بود که خداوند متعال برخی از گرسنگان و اهل حاجت و مساکین را حاضر کند، نه آنکه فقط امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق دعا قرار گیرد. زیرا آنان - اگرچه علی علیه السلام خویشاوند بود و بهترین نیکی ها، نیکی به خویشاوند است - به جهت فقر و شدت احتیاجشان سزاوارتر بودند...

### ۴- اگر اولویت خویشاوندی را بپذیریم، فاطمه سزاوارتر از علی است

اگر مقدم بودن خویشاوند را در نیکی و احسان بپذیریم و صله بر غیر خویشاوند را با وجود شدت احتیاج، قبول کنیم، باز مناسب نبود که علی علیه السلام مورد انطباق دعا و اجابت آن قرار گیرد زیرا فاطمه علیها السلام در نیکی و احسان و خویشاوندی نزدیک تر از علی بود، پس لازم بود که آن حضرت مصداق دعای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

### ۵- امید آنس که مردی از انصار باشد، این احتمال را باطل می کند

اگر مراد پیامبر صلی الله علیه و آله از «أحبّ خلقك اليك»، محبوب ترین خلق از خویشان نزدیک و کسانی که به احسان و نیکی من سزاوارترند باشد، آنگونه که طیبی گمان کرده است. چرا آنس بن مالک آرزو کرد که مردی از انصار باشد؟ آیا آنس نمی دانست که بین آن حضرت و انصار خویشاوندی برقرار نیست و آنها سزاوارتر به احسان و نیکی نیستند؟

نکته جالب، نقل قول طیبی از توربشتی است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله مطلق گفته مقید اراده کرده است» عام گفته و اراده تخصیص نموده است. و هر صاحب فهمی با نظر به حال و وقت این مطلب را و یا مسأله ای که مراد گوینده است درک می کند. یا طیبی این مطلب را می گوید و به فهم آنس که مخالف این تأویل علیل را فهمیده بود، توجه نمی کند، با وجود آنکه آنس از صاحبان فهم بوده است!!



بطلان بافته‌های دروغین بعضی از علمای حدیث / ۷۵۳

به این وجوه اضافه می‌کنم: که بسیاری از الفاظ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث بر بطلان این تأویل دلالت واضح دارد. مانند تعابیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که:

«خداوندا محبوب‌ترین خلق و آبرو دارترین آنها نزد خودت را نزد من بیاور.»

و: «خداوندا بهترین خلقت را نزد ما بیاور» و «خداوندا محبوب‌ترین خلقت از اولین و آخرین را بر من وارد کن.» «سپاس خدایی را که تو را قرار داد، زیرا من در هر لقمه دعا کردم که خداوندا محبوب‌ترین خلق خود نزد او و من را نزد من بیاورد، پس اینک تو هستی.»

«ای آنس، خداوند ابا دارد کسی جز علی بن ابی طالب باشد.» و «این فضل خداست که خداوند به هر که بخواهد می‌دهد و خدا دارای فضل عظیم است.» و «آیا در میان انصار بهتر از علی کسی هست؟» یا «أفضل از علی کسی هست؟»

## خلخالی

### تأویل توریشتی

شمس الدین محمد بن مظفر - شارح مصابیح السنّة - در شرح حدیث، هر دو تأویل توریشتی را نقل می‌کند:

«بعضی این حدیث را تأویل کرده‌اند بر اینکه مراد کسی است که از جمله محبوب‌ترین خلق نزد اوست و لذا سایرین در این فضیلت با او شریک می‌باشند و آنها کسانی هستند که به اجماع امت از دیگران برترند و این مانند این است که گفته شود: که فلان شخص عاقل‌ترین و أفضل مردم است. یعنی از جمله عاقل‌ترین و برترین مردم می‌باشد. ولی از جمله دلایلی که دلالت می‌کند بر اینکه حمل این عبارت بر عموم جایز نیست این است که خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جمله خلق محسوب می‌شوند. در حالی که جایز نیست که علی از پیامبر نزد خدا محبوب‌تر باشد. اگر گفته شود: آن چیزی است که به اصل شرع فهمیده می‌شود. جواب داده می‌شود:

مطلب ما هم به نصوص صحیح شناخته می شود.

یا گفته می شود: منظور از حضرت محبوب ترین خلق از فرزندان عمویش می باشد و آن حضرت به صورت مطلق فرموده و مرادشان مقید است و هر صاحب فهمی با نگاه به حال یا وقت گوینده منظوری را که در آن است، می فهمد.»<sup>(۱)</sup>

## سیوطی

### فقط تأویل توربشتی

جلال الدین سیوطی - شارح ترمذی در شرح خود می گوید: «توربشتی می گوید: فرمایش حضرت که بأحبّ خلقك اليك یعنی کسی که از جمله محبوب ترین خلق نزد تو باشد. پس غیر علی هم با وی شریک بوده و آنها برترین افراد امتند و این مانند این است که بگویند: فلان شخص أفضل مردم و عاقل ترین آنهاست یعنی جزء برترین و عاقل ترین آنها است. از جمله چیزی که روشن می کند که حمل عبارت پیامبر بر عموم جایز نیست آن است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود از جمله خلق خداست. و جایز نیست که علی از پیامبر نزد خدا محبوب تر باشد.

یا تأویل می شود که منظور پیامبر از محبوب ترین خلق، یعنی نسبت به فرزندان عمو و نزدیکانش و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کلام را مطلق فرموده در حالی که مرادشان مقید است. و عام فرموده در حالی که تخصیص را نظر داشته است، پس هر صاحب فهمی با نظر به حال یا وقت یا امری که گوینده در آن است، آن را می فهمد.»<sup>(۲)</sup>

---

۱- المفاتیح - شرح المصابیح - خطی.

۲- قوت المغتذی علی شرح الترمذی - باب مناقب علی.

## القاری

### ۱- نقل کلام توربشتی و طیبی

علی بن سلطان قاری - شارح مشکاة المصابیح - در شرح خود می‌گوید:  
«امام توربشتی می‌گوید: ما اگرچه به حمد خدا نسبت به فضل علی و... ناآگاه  
نیستیم...»

و طیبی می‌گوید: وجهی که مناسب مقام است، وجه دوم است...  
و در آن اشکالاتی مطرح است: شکی نیست که عمو از فرزند سزاوارتر است. و  
نیز دختر و فرزندانش در امر نیکی و احسان سزاوارترند. و نیز این کلام طیبی زمانی  
تمام است که هیچ کسی نزد پیامبر نباشد که با آن حضرت هم غذا شود. شکی  
نیست که در آن هنگام نزد پیامبر افرادی وجود داشته‌اند به خصوص آنس که خادم  
حضرت بود، و عادت حضرت نیز این نبود که با آنس غذا نخورد. پس وجه اول  
قابل قبول است. و نظیر آن، مواردی است که در احادیث به لفظ «أفضل اعمال»  
وارد شده که در اموری است که جمع آن ممکن نباشد. مگر آنکه در بعضی از آنها  
گفته شود: تقدیر عبارت این است که از جمله برترین اعمال گفته شود.<sup>(۱)</sup>

### ۲- ردّ کلام طیبی به وسیله القاری

می‌گویم: القاری نصّ عبارت توربشتی را ذکر نموده و سپس عبارت طیبی را در  
توجیه وجه دوم از دو تأویل توربشتی آورده است. و آنگاه کلام طیبی را آنگونه که  
ملاحظه نمودید رد کرده است.

از مجموع مطالب فوق روشن شد که: وجه اول نزد طیبی ساقط است. و سقوط  
وجه دوم از نظر قاری، علاوه بر آنچه ما به تفصیل در ردّ دو وجه و دو کلام ذکر

---

۱- مرقاة المفاتیح فی شرح مشکاة المصابیح ۲۶۹/۵.

کردیم.

### ۳- نقد تأیید قاری بر وجه اوّل

اما تأیید وجه اوّل توسط قاری: «وجه اوّل مورد تکیه است، و نظیر آن، احادیثی است که به لفظ... آمده است» باید گفت: اهل سنت برای رفع تناقض در احادیث خود مجبور به تأویل هستند، چرا فقط شیعه امامیه به تأویل حدیث طیر ملتزم باشند؟!

## عبدالحقّ دهلوی

### ۱- نقل کلام توربشتی و طیبی

شیخ عبدالحق دهلوی - شارح مشکاة المصابیح می گوید: «فرمایش پیامبر باحبّ خلقك را شارحان به این تأویل کرده اند که مراد از آن، از محبوب ترین خلق نزد تو - یا محبوب خلق خدا - از فرزندان عمویش یا محبوب ترین خلق نزد او از نزدیکان و خویشان یا کسانی که نزدیکتر و سزاوارتر به احسان من می باشند. این وجه اخیر نزدیکتر و موافق تر است. این گونه گفته اند.»<sup>(۱)</sup>

### ۲- اشتباهی بزرگ از دهلوی

این تأویلات توربشتی و طیبی است که سخافت و بی اساس بودن آنها را به تفصیل دانستید، و نیازی به تکرار آنها نیست... ولی جداً عجیب است که این شیخ - بعد از عبارت مذکور - کلام توربشتی را - که به طور کامل آوردیم و آن را ابطال کردیم - از (الصواعق) نقل می کند و به ابن حجر مکی نسبت می دهد:

---

۱- اللمعات فی شرح المشکاة - باب مناقب علی

«شیخ ابن حجر در کتاب الصواعق در اعتذار از تأویل این حدیث، کلام ملیح و فصیح و طولانی می‌آورد. و می‌گوید: ما اگرچه بحمدالله، نسبت به فضل علی رضی الله عنه و تقدّم و سوابق او در اسلام و اختصاص او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قرابت و خویشاوندی و برادری با او در دین ناآگاه نیستیم، و بر محبت به او قوی‌تر و بهتر از آنچه غالیان در حق آن مدّعی اند، تمسّک می‌کنیم. ولی صلاح نمی‌بینم از تقریر امثال این احادیث در نوشته‌ها، صفحات را پر کنیم. زیرا از تحریف غالیان و تأویل جاعلین و ادّعی باطل‌گرایان می‌پرهیزیم. و این بابی است که به محافظت آن مأمور شده‌ایم. و مسأله‌ای است که به دفاع از آن مأموریم. پس بر ما لازم است که در این مورد حق را یاری کنیم و راستی را مقدّم داریم. و این حدیثی است که بدعت‌گذار در آن سهم دارد و مدّعی در برابر آن بال خود را می‌گشاید و آن را سبب طعن بر خلافت ابوبکر قرار می‌دهد که اولین حکومتی است که مسلمانان و امت بر آن اجماع کردند و محکم‌ترین ستون است که بعد از رسول خدا به وسیله آن برپا شد. به توفیق خدا می‌گوییم:

این حدیث با دلایلی که موجب تقدیم ابوبکر و برتر بودن اوست و احادیث صحیح که اجماع صحابه به آن ضمیمه شده است، یارای مقاومت ندارد، زیرا سند آن اشکال داشته و اهل نقل در آن بحث دارند. و حمل امثال این روایت بر مخالفت اجماع جایز نیست به خصوص صحابی که آن را روایت می‌کند از کسانی است که در اجماع وارد شده و در طول مدّت عمر خود بر آن استقامت ورزیده است. و خلاف آن را از او نقل نکرده‌اند. و اگر این حدیث، از این صحابی ثابت شود، چاره این است که بر وجهی تأویل شود که با اعتقاد او متناقض و با آنچه متناً و سنداً صحیح‌تر است، مخالف نباشد و لذا باید بر یکی از وجوه مذکور حمل شود.»

و این کلام توریشتی است که قبلاً آن را آوردیم، جز آنکه دهلوی در انتهای آن مختصر تصرّفی کرده است. ولی در کتاب الصواعق اثری از این جملات نیست. ای کاش دهلوی آنرا به ابن حجر نسبت نمی‌داد و تصریح نمی‌کرد که این مطالب در کتاب (الصواعق) است!!

سپس دهلوی به تأویل این حدیث شریف آنگونه که حاکی از تعصب است، می‌پردازد و می‌گوید:

«بنده ضعیف - که خداوند او را از آنچه مایه بدی اوست حفظ کند - می‌گوید: روشن است که حدیث حمل بر ظاهر نمی‌شود زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جمله خلق خداست. و پیامبر محبوب‌ترین خلق نزد خدا از همه وجوه و جهات است. پس مراد، صحابه زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و غیر ایشان است از یک وجه خاص یا وجوه متعدّد. پس احتیاج به تخصیص خلق، بلکه تخصیص وجه یا جوهری نیست، زیرا محبوب‌تر و برتر از همه وجوه جز سید‌المحبوبین و أفضل‌المخلوقین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست. کلام درباره صحابه، در افضلیت از لحاظ کثرت ثواب و اَحَبِّیت است. چنانکه در گفتار مشهور از بعضی علما در فرق بین افضلیت و اَحَبِّیت آمده است و خلاصه در این مسأله وجوه و جهات مختلف دراجیت مورد نظر است. و خدا داناتر است.»

### ۳- تکرار مسأله دخول پیامبر در عموم

دهلوی به عدم جواز بقای حدیث بر ظاهر معنای خود در عمومیت حکم کرده است. «زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جمله خلق خداست و او محبوب‌ترین خلق نزد خدا از همه وجوه و جهات است» و این تکرار همان کلام سابق توریشتی است که ابطال آن را دانستید...

### ۴- حمل حدیث بر اینکه علی محبوب‌ترین شخص زمان پیامبر است باطل است

اما حمل حدیث بر اینکه «مراد صحابه زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند» بطلانش واضح است. زیرا ما اگر از ظاهر حدیث به سبب اینکه مثلاً امیرالمؤمنین عَلِيٌّ از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محبوب‌تر خواهد شد، بدین معنا است که از ظاهر حدیث به مقدار ضرورت گذشته‌ایم یعنی قائل شویم به اینکه عموم فقط شامل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست، اما غیر ایشان از انبیاء و اوصیاء و ملائکه و سائر خلق بر عموم خود باقی است. وجوه بطلان این حمل بسیار و کاملاً واضح است. ولی با ذکر این وجوه، کلام را

بطلان بافته‌های دروغین بعضی از علمای حدیث / ۷۵۹

طولانی نمی‌کنیم و فقط به این مطلب اکتفا می‌کنیم که در بعضی الفاظ حدیث آمده است: «خدایا محبوب‌ترین خلق از اولین و آخرین را بر من وارد کن.» که با این جمله مسأله صحابه زمان رسول خدا معنا نخواهد داشت.

## ۵- ادّعی «أَحَبِّتْ بِه مَعْنَايِ خَاصِّ» از تمامی وجوه مردود است

اما اینکه می‌گوید: «فالمراد اهل زمان رسول الله انما یکون...»

پس مراد اهل زمان رسول خدا ﷺ از صحابه و غیر صحابه می‌باشد. این یک وجه خاص یا از وجوه متعدد مخصوص می‌باشد و نیازی به تخصیص خلق نیست بلکه نیاز به تخصیص وجه یا وجوه است. زیرا احبّ و افضل از تمامی جهات کسی جز پیامبر ﷺ نیست...»

این کلام، یک ادّعی بدون دلیل است. زیرا اجتماع همه وجوه اَحَبِّتْ که در اَفْضَلِیَّتْ معتبر است در غیر پیامبر ﷺ اشکال ندارد. آنچه ممنوع است آن است که کمال همه وجوه موجود در غیر آن حضرت ﷺ از کمال آن در پیامبر ﷺ بیشتر باشد.

بنابراین مانعی ندارد همه وجوه اَحَبِّتْ در امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جمع باشد. لذا چه لزومی دارد اَحَبِّتْ به جهت یا جهاتی تخصیص زده شده و معنای کلام پیامبر از ظاهر خود تغییر داده شود؟ اگر بطلان این تخصیص جز تغییر معنای بدون دلیل از ظاهر آن وجه دیگری نداشت، کافی بود. ولیکن وجوه بطلان آن بسیار است. قسمتی از این وجوه در ردّ تأویلی که دهلوی به خیال خود آورده بود، گذشت.

تعجّب از شیخ این است که ادّعی تخصیص در خلق دارد می‌گوید: «مراد اهل زمان رسول خدا از صحابه هستند.» و کمی جلوتر می‌گوید: «... پس حاجتی به تخصیص خلق نیست بلکه تخصیص به وجه یا وجوهی است...» آیا این تناقض نیست؟!

### ۶- مغایرت اَحَبِّیَّتْ با اَفْضَلِیَّتْ نزد علمای آنها مردود است

اما این که می‌گوید: «پس کلام در صحابه تنها در اَفْضَلِیَّتْ از جهت کثرت ثواب است و اَحَبِّیَّتْ غیر از این است. کما اینکه در قول مشهور از برخی علما در فرق بین اَفْضَلِیَّتْ و اَحَبِّیَّتْ آمده است»، نیز عجیب است. زیرا رازی در تفسیر خود تصریح می‌کند که محبت خدا اعطای ثواب او است، پس اَحَبِّیَّتْ نزد خدا بدون شک موجب بیشتر بودن ثواب است. و عبارت وی سابقاً از نظر گذشت و در ادامه خواهید دید که بزرگان متکلمین اهل سنت مانند رازی و اصفهانی و عضد و شریف جرجانی و دولت آبادی اتفاق نظر دارند که اَحَبِّیَّتْ به معنای بیشتر بودن ثواب است.





# **ادّعاهای دروغین بعضی از علمای علم کلام**



## قاضی عبدالجبار

قاضی القضاة عبدالجبار بن أحمد استرآبادی چنین می‌گوید:

«دلیل دیگر آنان (شیعه): به فرمایش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تو سَل جسته‌اند که: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند. و نیز به آنچه از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که: خدایا محبوب‌ترین

خلق نزد خود را، پیش من بیاور که با من از این مرغ بخورد.

می‌گویند: وقتی دلیلی وجود دارد که او برترین خلق خدای متعال بعد از پیامبر و محبوب‌ترین آنها نزد خدای تعالی است پس لازم است که او امام باشد.

این بعید است، زیرا تنها چیزی که ممکن است این دلایل برساند این است که علی افضل است، اما در اینکه بگوئیم نص بر این است که او امام است جایز نیست، مگر آنکه گفته شود: امامت برای افضل واجب است ولی روشن است که این مقام ارتباطی به فضل ندارد، لذا اشکالی ندارد شخص دیگری متولی امامت شود و یا فردی مساوی با او در فضل وجود داشته و به این مقام دست یابد.»<sup>(۱)</sup>

---

۱- المغنی فی الامامة ج ۲۰، ق ۱۲۲/۲.

### اقرار به سند و دلالت و انکار تعیین فرد افضل برای امامت

می‌گوییم: این کلام ظاهر است در اینکه قاضی عبدالجبار سند و دلالت حدیث طیر را پذیرفته است. و اگر در سند یا دلالت آن بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام نظر دیگری داشت، از اظهار آن سکوت نمی‌کرد. ولی وجوب امامت برای افضل را نپذیرفته و تجویز می‌کند که شخص دیگری متولی آن شود. این کار برای تصحیح خلافت کسانی است که بر خلافت غلبه کردند و بدان دست یافتند... ولی ما در جای خود ثابت کرده‌ایم که با وجود افضل، نصب مفضول به جای او بعنوان امام جایز نیست... پس شکی در دلالت حدیث طیر بر امامت امام و خلافت پس از ایشان باقی نمی‌ماند.

سید مرتضی علم الهدی طاب ثراه در رد کلام قاضی چه نیکو فرموده است:

«این دو روایت که قاضی ذکر کرده است، از نظر ما بر امامت دلالت دارند مانند دلالت حدیث برادری (مؤاخاة) و مانند آن. زیرا ما روشن کردیم که هر چیزی که بر فضیلت و برتری دلالت دارد، بر استحقاق و شایستگی آن به امامت با بالاترین رتبه‌ها دلالت دارد و شایسته‌ترین مردم به امامت، افضل آنان و احق آنان به درجات و برتری‌ها است و گفته‌ایم که مفضول نمی‌تواند امام باشد و این گونه سخن‌ها فاسد است.»<sup>(۱)</sup>

### فخر رازی

فخر رازی در ذکر ادله امامیه بر افضلیت امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «حجت دوم: تمسک به حدیث طیر که عبارت است از: خداوند ا محبوب‌ترین خلقت را نزد من بیاور تا این مرغ را با من بخورد. محبت خدای متعال به معنای کثرت ثواب و تعظیم است.»

سپس جواب می دهد:

«اما دومی - که تمسک به خبر طیر است - اشکال آن چنین است: تعبیر بأحبّ خلقك در روایت احتمال دارد که مراد از آن محبوب ترین خلق خدا در همه امور باشد و یا محبوب ترین خلق خدا در مورد معینی باشد. دلیل بر آنکه هر دو احتمال می تواند وجود داشته باشد این است که صحیح است که عبارت به صورت تقسیم بیان شود پس گفته شود: یا محبوب ترین خلق خدا در همه امور یا محبوب ترین خلق خدا در این امر واحد. ما به الاشتراک مستلزم ما به امتیاز نیست. یعنی صرفاً عبارت «محبوبیت» در تقسیم مشترک است نه احبّ بودن مطلق. پس بنابراین و لفظ بیشتر از این دلالت ندارد که علی محبوب ترین خلق خدا در همه امور باشد. لذا، این لفظ جز این را نمی رساند که او محبوب ترین خلق نزد خدا در بعضی از امور باشد یعنی او در بعضی امور ثواب بیشتری از سایرین دارد و ممتنع نیست که شخص دیگری در امر دیگری ثواب بیشتری داشته باشد. پس ثابت می شود که این امر موجب برتری او در همه امور نیست. این جواب قوی می باشد.»<sup>(۱)</sup>

و اما پاسخ:

اعتراضی که رازی آن را به قوت توصیف می کند، در غایت ضعف و سخافت است. ما در جواب تأویل اول از تأویلات دهلوی پاسخ وجوه مختلف و دال بر بطلان تأویل حدیث طیر و حمل بر عدم احبیت را بیان کردیم.

در اینجا علاوه بر آن می گوییم:

اولاً: تخصیص احبیت به بعضی امور تغییر معنای کلام از ظهور آن می باشد که بدون شک حرام است. همان طور که گذشت و در آینده نیز خواهد آمد.

ثانیاً: صحت استثناء دلیل عموم است. یعنی صحیح است که گفته شود: خداوندا محبوب ترین خلقت را نزد من بیاور مگر در فلان مورد و وقتی جمله فاقد

---

۱- الأربعین فی أصول الدین - مبحث ادله امامیه بر افضلیت علی.

استثناء باشد، کلام عام است. و این قاعده بدون هیچ مشکلی مقرر و مقبول است.

**ثالثاً:** اگر هم بپذیریم که مدلول حدیث طبر این است که «أحبّ الی الله در بعضی امور باشد یعنی نسبت به دیگران در بعضی امور ثواب بیشتری دارد» باز هم دلیل بر افضل بودن علی علیه السلام بر سه نفر است زیرا اهل سنت هیچ راهی بر اثبات استحقاق ثواب برای یکی از این سه نفر در یک امر که محبوب خدا باشند ندارند، تا چه رسد به أحبّ بودن و ثواب اکثر، تا چه رسد به أحبّیت نسبت به حضرت علی علیه السلام.

### شمس سمرقندی

شمس الدین محمد بن اشرف حسنی سمرقندی می گوید:

«فصل سوم درباره برترین مردم بعد از پیامبر. مراد از افضل در اینجا این است که نزد خدا دارای ثواب بیشتر باشد و در آن اختلاف است. اهل سنت و قدامای معتزله گفته اند که ابوبکر افضل است. شیعه و اکثر متأخرین از معتزله گفته اند که علی افضل است:

اهل سنت به دو وجه بر این مسأله استدلال کرده اند: اول: آیه ﴿وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقَى الَّذِي يُوْتَى مَا لَهُ﴾ که از نظر بیشتر مفسرین مراد ابوبکر است. و انسان با تقوا از نظر خدا گرامی تر است. زیرا می فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾. و دوم: فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله: که خورشید بعد از پیامبران و مرسلین بر فردی برتر از ابوبکر طلوع و غروب نکرده است. شیعه پاسخ می دهد: این مطلب بر اینکه علی افضل است دلالت ندارد: و بر اینکه شخص دیگری برتر از او نیست نیز دلالت ندارد.

شیعه استدلال کرده است که: افضلیت یا عقلی است یا نقلی، عقلی یا به نسب است یا به حسب. و علی در همه این موارد کامل ترین افراد صحابه است، و لذا افضل و برتر از همه است.

اما نسب: زیرا علی به رسول خدا نزدیکتر است، عباس اگرچه عموی رسول خدا بود - اما با عبدالله از پدر برادر بود - ابوطالب برادر تنی عبدالله و علی از پدر و

ادعاهای دروغین بعضی از علمای علم کلام / ۷۶۷

مادر هاشمی بود. او علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم و علی بن فاطمة بنت اسد بن هاشم بود. و هاشمی برتر است زیرا آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: (خدا) از فرزندان اسماعیل قریش را برگزید و از قریش هاشم را.

اما حسب: برترین صفات نیکو از زهد و علم و شجاعت علی، از صحابه تمام و کامل تر بود.

اما علم: علی عَلِيٌّ در خطبه‌های خود اسرار توحید و عدل و نبوت و قضاء و قدر و احوال معاد را بیان کرده است که در کلام هیچ یک از صحابه یافت نمی‌شود و نسبت همه فرقه‌ها در علم اصول به او منتهی می‌شود. معتزله خود را به او منتسب می‌کنند اشعری هم منتسب به اوست. زیرا شاگرد جبائی منتسب به علی است و انتساب شیعه هم آشکار است. خوارج با آنکه - دورترین مردم نسبت به اویند - بزرگان آنها شاگرد اویند. ابن عباس و رئیس المفسرین شاگرد علی بوده است. علوم دقیق مانند حکمت و حساب شعر و نجوم و رمل و اسرار غیب از طریق او دانسته می‌شود. در علم فقه و فصاحت در بالاترین درجه بود علم نحو از طرف او بنیان گذاری شد. ابوالاسود دوئلی به وسیله او راهنمایی شد. علی عالم به علم سلوک و تصفیه باطن بود که جز انبیاء و اولیاء آن را نمی‌دانند، حتی همه مشایخ از او یا از فرزندان او یا از شاگردان او اخذ کرده‌اند. روایت شده است که آن حضرت گفت: اگر در کرسی قضاوت بنشینم بین اهل تورات به توراتشان و بین اهل انجیل با انجیلشان و بین اهل فرقان به فرقانشان حکم خواهم کرد. به خدا سوگند هیچ آیه‌ای در خشکی یا دریا یا کوه و دشت یا آسمان یا زمین یا شب و روز نازل نشده است مگر آنکه من می‌دانم درباره چه کسی و در چه چیزی نازل شده است.

روایت شده است که گفت: اگر پرده‌ها کنار رود بر یقین من افزوده نمی‌گردد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: قاضی‌ترین شما علی است. و قضاوت به همه علوم احتیاج دارد.

اما زهد: به تواتر نقل شده است که علی لذات دنیوی را ترک کرده و از اول عمر تا آخر عمر با قدرت و اختیار خود از منهیات دوری نموده است. زهاد صحابه مانند

أبوذر و سلمان فارسی و أبوالدرداء شاگردان اویند.

اما شجاعت: شجاعت علی بی نیاز از شرح است تا جایی که پیامبر ﷺ فرمود: جز علی جوانمردی نیست و جز ذوالفقار شمشیری نیست پیامبر ﷺ در جنگ احزاب فرمود: ضربت علی از عبادت ثقلین برتر است.

و اما سخاوت: علی در سخاوت در بالاترین درجه قرار داشت. تا جایی که خداوند متعال در این باره فرمود: ﴿و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً﴾ و این زمانی بود که علی و فرزندانش هنگام افطار آنچه داشتند به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند.

فضائل نقلی: آنچه از پیامبر ﷺ نقل شده است:

**اول:** حدیث طیر که پیامبر ﷺ می فرماید: خداوندا محبوب‌ترین خلق خود را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد سپس علی آمد و با او آن را خورد.

**دوم:** حدیث منزلت که پیامبر ﷺ می فرماید: مقام و منزلت تو نسبت به من مانند مقام هارون به موسی است جز آنکه پیامبری بعد از من نیست. و این قوی‌تر از فرمایش پیامبر در حق ابوبکر است که: به خدا بعد از پیامبران خورشید بر افضل ابوبکر طلوع و غروب نکرده است، زیرا این مطلب تنها دلالت دارد که دیگری از او افضل نیست نه اینکه او افضل از غیر است و نیز دلالت دارد که غیر از او افضل نبوده است نه اینکه هرگز کسی افضل‌تر از او نخواهد بود. پس ممکن است هنگام صدور حدیث افضل نبوده باشد ولی بعد از آن کسی افضل شود و نیز حدیث منزلت دلالت دارد بر آنکه علی مرتبه انبیاء را دارد زیرا پیامبر ﷺ می فرماید: جز آنکه بعد از من پیامبری نیست. و حدیث ابوبکر تنها دلالت دارد که غیر او که از مراتب انبیاء پایین‌تر است از او برتر نیست زیرا پیامبر ﷺ می فرماید: بعد از پیامبران و رسولان، پس جایز است که علی افضل از او باشد.

**سوم:** حدیث رایت: روایت شده است که پیامبر ﷺ ابوبکر را به خیر فرستاد ولی او شکست خورده و برگشت. سپس عمر را فرستاد و او هم شکست خورد،



ادعاهای دروغین بعضی از علمای علم کلام / ۷۶۹

برگشت. رسول خدا ﷺ شب غمگین بود، ولی هنگامی که صبح شد نزد مردم آمد در حالی که پرچم به همراه داشت و فرمود: پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند. چون حمله کند، فرار نمی‌کند. مهاجرین و انصار چشم به راه شدند. رسول خدا ﷺ فرمود: علی کجاست؟ گفته شد: او چشم درد دارد. پس پیامبر بر چشم آنحضرت آب دهانی زد و سپس پرچم را به دست او داد.

**چهارم:** حدیث سیادت. عایشه گفت: نزد پیامبر ﷺ نشسته بودم که علی وارد شد. پیامبر فرمود: این سید عرب است. گفتم: پدر و مادرم فدایت مگر شما سید عرب نیستید؟ فرمود: من سید عالمیانم و او سید عرب است.

**پنجم:** حدیث مولی. پیامبر ﷺ فرمود: هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست.

أحمد و بیهقی در فضائل الصحابه نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: هرکه می‌خواهد که به آدم در عملش و به یوشع در تقوایش و به ابراهیم در حلمش و به موسی در هیبتش و به عیسی در عبادتش بنگرد، به چهره علی بنگرد.

**ششم:** از انس بن مالک رضی الله عنه نقل شد که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: علی بن ابی طالب برادر و وزیر من است و بهترین کسی است که بعد از خود او را بر جای می‌گذارم، دین مرا ادا و به وعده من عمل می‌کند.

**هفتم:** از ابن مسعود روایت شد که آن حضرت ﷺ فرمود: علی بهترین بشر است هرکه آن را نپذیرد کافر شده است.

**هشتم:** روایت شده است که آن حضرت ﷺ - درباره ذی‌الثدیه که مردی منافق بود - فرمود: بهترین خلق و در روایتی آمده است: بهترین امت او را می‌کشد. و علی بن ابی طالب قاتل او بود. و آن حضرت ﷺ به فاطمه فرمود: خداوند متعال بر اهل دنیا نظر افکند و از میان آنان پدرت را اختیار کرد و او را پیامبر قرار داد. سپس بار دوم نظر انداخت و از بین آنان شوهرت را برگزید. این چیزی است که اهل شیعه

گفته‌اند. و حق آن است که هریک از خلفاء چهارگانه - بلکه همه صحابه - نزد خدا گرامی‌اند و به فضائل قابل ستایش موصوف هستند»<sup>(۱)</sup>

### اقرار سمرقندی به دلالت و اعراض از تأویل

می‌گویم: سمرقندی اَنصاف به خرج داده. و استدلالات شیعه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل نموده است. اگرچه - از روی زیرکی یا ناآگاهی - کلماتی را که از شیعه صادر نشده نیز بدان افزوده است. و به دلالت و متانت آنها اذعان و اقرار کرده است... از جمله آنها حدیث طبر است که آن را ذکر نموده و در سند آن اشکالی نکرده است و از دروغ بافی‌های فخر رازی پیروی نموده است - هرچند در بسیاری از مواضع از او تقلید کرده است و اقوال وی را به صورت پراکنده آورده و با آنها موافقت کرده است - زیرا سخافت و زشتی آنها مانع از بیان آنها شده است.

در پایان به حق اقرار نموده و به ناتوانی از پاسخ به شیعه تأکید می‌کند و می‌گوید: «حق آن است که هریک از...». سمرقندی می‌داند که این جمله برای استدلالات متین و برهان‌های محکم که هریک از آنها برای اثبات مطلوب شیعه کافی است، پاسخ نیست، و آنچه او گفته تنها یک ادعاست که باید دلیل آن را ارائه کند. حتی اگر هم فرض شود که همه صحابه - «نزد خدا گرامی‌اند و به فضائل قابل ستایش موصوف‌اند» این مطلب با افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به آنها منافات ندارد.

---

۱- الصحائف فی علم الکلام - خطی. کاشف الظنون در جلد ۱۷۵/۲ می‌گوید: «اول آن آمده: سپاس خدایی را سزاوار وجود و وحدت است.» الخ و یک مقدمه و شش صحیفه و یک خاتمه دارد از شروح آن المعارف فی شرح الصحائف است که اول آن آمده: سپاس خدایی را که برای وجود او ابتدایی نیست الخ سمرقندی شمس الدین محمد شرح بهشتی دو شرح است.» وفات او را در سال ۶۰۰ می‌نگارد ولی در هدیه العارفین ۱۰۶/۲ آمده: شرح او را بر المقدمه البرهانیة نسفی دیدم که در سال ۶۹۰ از آن فارغ شده است. پس باید تصحیح شود. و نیز مؤلفات دیگری برای او بر می‌شمارد.

## قاضی بیضاوی

قاضی ناصر الدین عبدالله بن عمر بیضاوی در بیان وجوه استدلال شیعه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «ششم: علی کرم الله وجهه برترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. زیرا طبق اخبار صحیح ثابت شده است که مراد از آیه ﴿أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ علی است. شکی نیست که علی، نفس محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه منظور این است که به منزله اوست یا اینکه نزدیک‌ترین مردم به اوست. هرکس این گونه باشد، بعد از پیامبر برترین خلق است. و نیز علی اعلم صحابه است زیرا او با هوش‌ترین و زیرک‌ترین و با تدبیرترین آنها بود و حرص او بر یادگیری بسیار بود. و اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به ارشاد و تربیت علی بیشتر و کامل‌تر از دیگران بود. علی در فنون علوم دینی چه اصول و چه فروع آن مقدم بود. بیشتر فرقه‌های متکلمین، خود را به او منتسب می‌کنند و اصول قواعدشان را به او اسناد می‌دهند حکما نیز علی را بسیار تعظیم می‌کنند و فقها نیز به نظر او عمل می‌کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: علی قاضی‌ترین شماست.

هم چنین احادیث بسیاری مانند حدیث طیر و حدیث خیبر، شواهدی بر افضلیت آن حضرت هستند. و افضل واجب است که امام باشد.»

قاضی بیضاوی در جواب مطالب فوق گفته است: «در جواب مطلب ششم می‌گویم: این مطلب معارض دارد. زیرا دلیل بر افضلیت ابوبکر آیه ﴿وَسَيَجْنِبُهَا الْاِتَّقَى﴾ است. زیرا مراد از آیه ابوبکر است... و هرکه با تقواتر باشد نزد خداگرامی‌تر و افضل است. زیرا خدا می‌فرماید: ﴿إِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اتْقَاكُمْ﴾ و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: بعد از پیامبران و مرسلان، خورشید بر کسی برتر از ابوبکر طلوع و غروب نکرده است. و نیز فرمایش پیامبر به ابوبکر و عمر که: آندو سید پیران اهل بهشت‌اند، غیر از پیامبران و رسولان.»<sup>(۱)</sup>

### اقرار بیضاوی به دلالت حدیث و اعراض از تأویل

می‌گوییم: بیضاوی ادلهٔ شیعه بر افضلیت امام علیه السلام را آورده است و در هیچ یک از آن مناقشه نکرده است، نه در سند و نه در دلالت. و حدیث طیر را ذکر کرده و به دلالت آن اقرار کرده است و برای آن هیچ تأویلی ذکر نکرده است. آنچه بر این مطلب تأکید دارد این است که در جوابی که ذکر کرده، جز آنچه در فضل خلفاء نقل شده به عنوان معارض، چیز دیگری نیاورده است. معارضه فرع بر تمامیت سند و دلالت است... آنچه را نیز بعنوان معارض به آن استناد کرده است، حتی طبق اصول اهل سنت باطل است. و بر فرض تسلیم بر شیعه حجت نخواهد بود.<sup>(۱)</sup>

### شمس اصفهانی

شمس الدین محمود بن عبدالرحمن اصفهانی - در بیان ادلهٔ شیعه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «ششم - این که علی برترین مردم بعد از پیامبر بود. زیرا طبق اخبار صحیحیه ثابت است که مراد از آیه شریفه ﴿قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَ ابْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ علی است و شکی نیست که علی نفس

---

۱- این حدیث را هیشمی نقل کرده و حکم به سقوط آن نموده است:

«از جابر بن عبدالله نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوالدرداء را دید که پیشاپیش ابوبکر حرکت می‌کرد. فرمود: ای ابوالدرداء پیشاپیش مردی حرکت می‌کنی که خورشید بعد از پیامبران بر مردی برتر از او طلوع نکرده است. بعد از آن دیده نشد که ابوالدرداء جز پشت ابوبکر حرکت کند. طبرانی این حدیث را نقل کرده ولی در روایات آن اسماعیل بن یحیی تیمی است که دروغگوست.

از ابوالدرداء هم نقل است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا در حالی که جلوی ابوبکر راه می‌رفتم دید. فرمود: جلوی کسی که از تو بهتر است راه مرو. ابوبکر بهترین کسی است که خورشید بر او طلوع یا غروب کرده است. طبرانی آن را روایت کرده و در سند آن بقیه است که او اهل تدلیس است.

ادعاهای دروغین بعضی از علمای علم کلام / ۷۷۳

محمد ﷺ نیست بلکه منظور آن است که علی به منزلت پیامبر است یا اینکه علی از نظر فضل نزدیک‌ترین مردم به پیامبر است و اگر اینگونه باشد، بعد از پیامبر برترین خلق است.

علی اعلم صحابه بود، زیرا او باهوش‌ترین و با تدبیرترین و عاقل‌ترین آنها بود و حرص او بر علم بیشتر و اهتمام رسول خدا ﷺ به ارشاد و تربیت او کامل‌تر و بیشتر بود. علی در فنون علوم دینی چه اصول و چه فروع آن مقدم بود و بیشتر فرقه‌ها متکلمان خود را به او نسبت می‌دانند. و اصول قواعد خود را به گفته او اسناد می‌دهند حکما هم او را به نهایت تعظیم می‌کنند و فقهاء طبق او عمل می‌کنند. و پیامبر ﷺ می‌فرماید: علی قاضی‌ترین شماست. شخصی که در قضاوت قوی‌تر است، اعلم است زیرا در قضاوت به همه انواع علوم احتیاج دارد. و هم چنین احادیث بسیاری است که شاهد بر این است که علی افضل است.

از جمله آنها، حدیث طیر است که عبارتست از این که: به آن حضرت مرغ بریان هدیه شد. آن حضرت فرمود: خداوند محبوب‌ترین خلقت را نزد من بیاور تا با من غذا بخورد. سپس علی نزد پیامبر آمد و با او آن را خورد. محبوب‌ترین کس نزد خدای متعال کسی است که خدای تعالی زیادی ثواب او را بخواهد. و در این حدیث چیزی که دلالت بر افضلیت آن حضرت از پیامبر و ملائکه باشد، نیست. زیرا فرمود: خدایا محبوب‌ترین خلقت را نزد من بیاور و کسی که نزد پیامبر می‌آید باید غیر از پیامبر باشد. گویی فرموده است: محبوب‌ترین خلقت غیر من. نیز فرمایش پیامبر که: با من بخورد، تقدیرش آن است که: محبوب‌ترین خلقت از آنهايي که می‌خورند را نزد من بیاور تا با من بخورد. ملائکه غذا نمی‌خورند و لذا با تقدیر عموم لفظ برای کل، لزوم به تخصیص آن به پیامبر ﷺ و ملائکه نیست بلکه تخصیص به غیر است این دو است.

از جمله احادیث دیگر که برای افضل بودن علی علیه السلام ذکر کرده‌اند: حدیث خیبر است، ابتدا پیامبر ابوبکر را به خیبر فرستاد. ابوبکر شکست خورد و بازگشت. سپس عمر را فرستاد. او هم شکست خورده بازگشت. رسول خدا ﷺ به این خاطر

غضبناک شد. هنگامی که صبح شد، حضرت پرچم بدست سوی مردم بیرون آمد و فرمود: امروز پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند، او حمله می‌کند و اهل و فرار نیست. مهاجرین و انصار در مقابل پیامبر حاضر شدند. پیامبر فرمود: علی کجاست؟ گفتند: او مبتلا به چشم درد است. پیامبر به چشمان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آب دهان زد و آنگاه پرچم را به دست او سپرد.

این حدیث دلالت دارد که صفتی که برای علی ذکر شده در افراد قبلی نبوده است. بنابراین از آند و افضل بوده است و حتی از همه صحابه افضل است و افضل از مردم امام است.»

اصفهانی در پاسخ ادله‌ای که ذکر کرده می‌گوید:

«پاسخ مطلب ششم: دلایلی که بر افضلیت ذکر کردیم با دلایلی که در افضلیت ابوبکر آمده معارض است. و دلیل بر افضلیت ابوبکر آیه ﴿وَسَيَجْنِبُهَا الْاِتَّقِي الَّذِي...﴾ است که مراد از آن به اتفاق یا ابوبکر است یا علی و احتمال دوم - یعنی علی - رد می‌شود. زیرا خدای متعال در وصف اتقی فرموده است: ﴿الَّذِي يُونِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ وَ مَالًا حِدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ﴾ و آن، ابوبکر است...»<sup>(۱)</sup>

### اقرار شمس به دلالت و اعراض از تأویل به پیروی از بیضاوی

اصفهانی در ذکر قسمتی از دلایل شیعه و سکوت نسبت به سند و دلالت آنها از صاحب متن بیضاوی تبعیت کرده است. با این حال به دو مطلب اقرار کرده است. (صحّت سند و دلالت آن). و سپس به موارد معارض با حدیث طبر اشاره کرده است. پاسخ ایشان همان پاسخ بیضاوی است.

---

۱- مطالع الأنظار شرح طوابع الأنوار - خطی.

### تأویل حدیث توسط شمس اصفهانی در کتابی دیگر به تبعیت از رازی

شمس در کتاب دیگری به پیروی از فخر رازی به تأویل حدیث طیر پرداخته است. وی این حدیث را در زمره استدلال امامیه آورده است: «از آن جمله: حدیث طائر است که بیان آن چنین است: روزی به پیامبر ﷺ مرغ بریانی هدیه شد پیامبر فرمود: خدایا محبوب‌ترین خلقت را نزد من بیاور تا با من بخورد... پس علی آمد و با پیامبر آن را خورد.

أحبّ، نزد خدای متعال کسی است که خداوند برای او ثواب بسیار بخواهد. در این حدیث چیزی که دلالت کند از پیامبر و ملائکه افضل است، وجود ندارد. زیرا فرموده است: محبوب‌ترین خلقت را نزد من بیاور. کسی که نزد پیامبر خواهد آمد، غیر از خود پیامبر است. گویی پیامبر گفته است: محبوب‌ترین خلقت غیر از من. و نیز فرموده: تا با من بخورد. تقدیر جمله چنین است که محبوب‌ترین خلق خود را که خورنده است نزد من بیاور. ملائکه غذا نمی‌خورند بنابراین از ملائکه نیست. و لهذا برای عموم لفظ، تخصیص به پیامبر و ملائکه لازم نیست و منظور غیر از پیامبر و ملائکه است.»

سپس به مطالب فوق پاسخ می‌دهد: «حدیث طیر دلالت ندارد که علی به طور مطلق محبوب‌ترین خلق است، بلکه ممکن است او محبوب‌ترین خلق با توجه به یک چیز باشد نه چیز دیگری، زیرا صحیح است که گفته شود: محبوب‌ترین خلقت در همه چیز یا در بعضی چیزها. بنابراین از زیادتر بودن ثواب در بعضی چیزها نسبت به دیگران لازم نمی‌آید در همه چیز ثواب او از دیگران بیشتر باشد. بلکه جایز است که شخص دیگری در مورد دیگر ثواب بیشتر داشته باشد، پس اگر گفته شود: به این ترتیب منظور پیامبر: که محبوب‌ترین خلق نسبت به خدا را نزد من بیاور چیست؟ می‌گوییم: منظور آن تخصیص نسبت به کسانی است که از هیچ وجهی نزد خدا محبوب‌ترین نیستند.»<sup>(۱)</sup>

---

۱- تشیید القواعد شرح تجرید العقائد - خطی.

### رد گفته شمس

می‌گوییم: آنچه به شمس پیروی از فخر رازی گفته است، بطلان آن قبلاً بیان شد. مجدداً باز نمی‌گردیم اما درباره پاسخی که ایشان داده است می‌گوئیم: بهتر بود ایشان متذکر چنین پاسخی نمی‌شد. زیرا سه خلیفه و امثال آنان در نزد خداوند به هیچ وجهی از وجوه محبوب نبودند چه رسد که محبوب‌ترین باشند، بنابراین حدیث دلیل افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به آنهاست.

علاوه بر این، ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - شیخین بلکه هر سه خلیفه را از داخل شدن در خورد طیر رد کرده است. بنا بر آنچه اصفهانی درباره حدیث ذکر کرده است، علی علیه السلام از کسانی که از هیچ وجهی نزد خدا محبوب‌ترین نیستند جدا می‌شود. پس آن سه نفر از هیچ نظر نزد خدا محبوب‌ترین نیستند چه رسد به محبوب‌ترین مطلق.

### قاضی عضدی و شریف جرجانی

قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن أحمد ایچی در (المواقف) و نیز سید شریف علی بن محمد جرجانی در شرح آن در تأویل حدیث طیر می‌گویند: ... در شرح المواقف درباره ادله شیعه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

«دوم: حدیث طیر است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید - هنگامی که مرغ بریانی به ایشان هدیه شد - خداوند محبوب‌ترین خلق خود را نزد من بیاورد تا با من این مرغ را بخورد. پس علی آمد و با او مرغ را خورد. منظور از محبت خدا کثرت ثواب و تعظیم است. پس او افضل یعنی دارای ثواب بیشتر می‌باشد.

به این مطلب پاسخ داده می‌شود که: این حدیث نمی‌رساند که علی در همه چیز محبوب‌ترین باشد، چون تقسیم لفظ کلّ به همه و بعض جایز هر دو است. آیا نمی‌بینی که صحیح است گفته شود محبوب‌ترین خلق به خدا در همه چیز یا در بعضی چیزها در این صورت جایز است که علی تنها در مواردی دارای ثواب بیشتر



باشد و در موارد دیگر نباشد. بنابراین، حدیث بر افضلیت مطلق دلالت ندارد.»<sup>(۱)</sup>

### آنچه اینان گفته‌اند، همان تأویل رازی است

می‌گوییم: آنچه آن دو در جواب حدیث طیر بیان کرده‌اند، همان تأویلی است که فخر رازی ذکر کرده است. بطلان این مطالب قبلاً بیان شد... بنابراین پاسخ آن جواب همان پاسخ است. و ما بیش از این مطلب را طولانی نمی‌کنیم.

### سعد تفتازانی

سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی می‌گوید:

«شیعه که قائل به افضلیت علی علیه السلام می‌باشند به کتاب و سنت و عقل تمسک کرده است. اما از قرآن، آیه «قل تعالوا ندع أبناءنا...» و آیه «قل لا أسئلكم علیه اجرا إلا المودة فی القربی...» است و مخفی نیست کسی که به حکم صریح قرآن محبتش واجب است، از مردم افضل است.

... اما سنت، فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که: هر که می‌خواهد به آدم در علمش و به نوح در تقوایش و به ابراهیم در حلمش و به موسی در هیبتش و به عیسی در عبادتش بنگرد، به علی بن ابی طالب بنگرد. و پوشیده نیست، کسی که با این انبیاء در این موارد مساوی باشد، افضل از مردم است. و نیز فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که علی داناترین شما در قضاوت است. قاضی‌تر، یعنی عالم‌تر و کامل‌تر. و نیز فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم: خداوند محبوب‌ترین بندگان را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس علی آمد و با پیامبر آن را خورد. کسی که نزد خدا محبوب‌تر است، ثوابش بیشتر است و معنای افضل همان است. و نیز فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که مقام و منزلت تو نسبت به من همانند مقام هارون نسبت موسی است. و نزد موسی کسی افضل از هارون نبود. و نیز حدیث: «من كنت مولاه فعلي مولاه.» و فرمایش پیامبر در

روز خیبر... و نیز حدیث: «من خانه حکمت و علی درب آن است.» و نیز فرمایش پیامبر ﷺ خطاب به علی: تو برادر من در دنیا و در آخرتی... و نیز حدیث: «جنگ علی با عمرو بن عبدود از تمامی عمل امت من تا روز قیامت برتر است.» و نیز فرمایش آن حضرت ﷺ به علی: تو در دنیا و آخرت سید و آقای و هرکه تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هرکه مرا دوست بدارد، دوست خداست. و هرکه با تو دشمنی کند، با من دشمنی کرده و دشمن من دشمن خداست. پس ای بر کسی که بعد از من با تو دشمنی کند.

اما دلیل عقلی: علی عليه السلام اعلم صحابه است... شجاع‌ترین آنهاست و... نیز زاهدترین آنهاست... و نیز عابدترین آنهاست... و بخشنده‌ترین و با سخاوت‌ترین آنهاست... و نیز بردبارترین آنهاست... و آنچه نهج البلاغه گواهی می‌دهد علی فصیح‌ترین مردم و اسبق آنها در اسلام است... مناقب علی آشکارتر از آن است که پنهان بماند، و بیش‌تر از آن است که به شمار آید.

اما جواب: در عموم مناقب و بسیار بودن فضائل علی و موصوف بودن وی به کمالات و اختصاص به کرامات آنحضرت... اشکالی نیست، ولی اینها بر افضلیت او بر صحابه دلالت ندارد بلکه اینها به معنی زیادی ثواب و کرامت نزد خداوند متعال است. زیرا از اتفاق نزدیک به اجماع امت که بر افضلیت ابوبکر و عمر نسبت به علی عليه السلام، چنین استنباط می‌گردد. البته علاوه بر آنچه ذکر شد مباحث دیگری نیز هست که پوشیده نیست. مثل اینکه مراد «بأنفسنا» خود پیامبر ﷺ است. همان طور که گفته می‌شود: خودم را به فلان چیز خواندم که منظور به منزله خود است. و نیز وجوب محبت خداوند بر فرض تحقق آن در حق علی عليه السلام، اختصاص به علی ندارد. ذکر کمالات ثابت برای انبیاء مذکور نیز همین گونه است. درباره «أحب خلقك» هم احتمال دارد که ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما عملاً با وجود دلایل مبنی بر افضلیتشان تخصیص بخورند و لذا احتمال دارد مراد محبوب‌ترین خلق در خوردن باشد...» (۱)

## آنچه بر افضلیت به معنای زیادی ثواب ذکر شده، مردود است

می‌گوییم:

تفتازانی، قسمتی از حجّت‌ها و دلایل واضح بر افضلیت مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کرده است... سپس با ذکر افضلیت به معنای زیادی ثواب و کرامت، معنای برتر بودن را انکار نموده است... ولی انکار این مطلب مردود و بی ارزش است. علمای شیعه دلالت یک یک این ادله را در جای خود ثابت کرده‌اند... ولی در خصوص حدیث طیر می‌گوییم: صریح عبارت فخر رازی در (تفسیرش) - که سابقاً از نظر گذشت - این است که محبت خدای تعالی نسبت به بنده اش اعطای ثواب به اوست... بنابراین شکی نیست که معنای اُحبّیت نزد او به معنای بیشتر بودن ثواب برای بنده است. و وقتی اُحبّیت به معنای بیشتر بودن ثواب باشد، هیچ تردیدی در دلالت حدیث طیر به افضلیت و برتر بودن امام علیه السلام باقی نمی‌ماند...

الحمد لله فخر رازی در (نهاية العقول) و (الأربعين) و شمس الدین اصفهانی در (شرح التجريد) و قاضی عضدی در (المواقف) و شریف جرجانی در (شرح المواقف) و شهاب دولت آبادی در (هدایة السّعداء) پذیرفته‌اند که اُحبّیت به معنای بیشتر بودن ثواب است.

وقتی انسان منصف اعتراف این بزرگان - به اینکه اُحبّیت به معنای بیشتر بودن ثواب است - را ملاحظه می‌کند، به خوبی به بی اعتباری گفته تفتازانی در این مقام پی می‌برد.

از عجائب اینکه: استدلال تفتازانی - در همین کتاب، چند صفحه قبل از این عبارت - به حدیث عمرو بن عاص در مورد اُفضلیت ابوبکر است. که در آن بیان می‌کند اُحبّیت دلالت بر بیشتر بودن ثواب و در نتیجه موجب اُفضلیت او است... چگونه می‌پذیرد که حدیث عمرو عاص به اُفضلیت ابوبکر دلالت دارد و حاکی از این است که منظور این است که ابوبکر دارای بیشترین ثواب است، ولی در پاسخ احتجاج شیعه به حدیث طیر - دلالت اُفضلیت را بر امیرالمؤمنین علیه السلام بر اینکه بیشترین ثواب است نفی می‌کند.

### وجوه رد ادعای اتفاق بر افضلیت ابوبکر و عمر

اما اینکه می‌گوید: «بعد از آنکه به اتفاق نزدیک به اجماع، افضلیت ابوبکر و عمر ثابت است» یک ادعای دروغ و مردود است. به چند دلیل:

**اول:** حافظ ابن عبدالبر می‌گوید: «هرکسی طبق حدیث ابن عمر بگوید: ما در زمان رسول خدا ﷺ می‌گفتیم: ابوبکر سپس عمر سپس عثمان و بعد از آن سکوت می‌کردیم و کسی را برتری نمی‌دادیم، این کلامی است که ابن معین آن را انکار کرده و به درستی درباره آن سخن گفته است. زیرا گوینده این کلام برخلاف اجماع اهل سنت، از گذشته و حال، از اهل فقه و حدیث بر اینکه علی کرم الله وجهه بعد از عثمان برترین مردم است، سخن گفته است. این مطلبی است که در آن اختلافی نیست. اهل سنت در برتری علی و عثمان اختلاف کرده‌اند چنانکه در برتری علی بر ابوبکر و عمر نیز اختلاف است. ولی اجماع بر این است که حدیث ابن عمر، وهم گمان و غلط است. اگرچه سند آن صحیح است، ولی معنای آن صحیح نیست.»<sup>(۱)</sup>

**دوم:** ثابت شده است که عده‌ای از صحابه قائل به افضلیت امام ع از ابوبکر می‌باشند. ابن عبدالبر می‌گوید: «از سلمان و ابی ذر و مقداد و حذیفه و جابر و حباب و ابی سعید خدری و زید بن أرقم روایت شده است که علی بن ابی طالب اولین کسی است که اسلام آورده است این افراد، علی را بر دیگران ترجیح می‌دهند.»<sup>(۲)</sup>

### می‌گوییم:

از جمله صحابه که قائل به افضلیت علی ع است، عبدالله بن عمر می‌باشند در این باره سید علی همدانی روایت کرده است که: «از ابی وائل از عبدالله بن عمر ع»

۱- الأستیعاب فی معرفة الاصحاح ۵۲/۳ - ۵۳.

۲- همان، ۲۷/۳.

نقل شد که گفت: هنگامی که اصحاب پیامبر ﷺ را می‌شمردیم. گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان. مردی گفت: ای ابا عبدالرحمن پس علی کجاست؟ گفت: علی از اهل بیت است و کسی با او قیاس نمی‌شود. او با رسول خدا ﷺ هم درجه است. خداوند می‌گوید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ فاطمه در درجه رسول خدا ﷺ است و علی هم با آن دو است. (۱)

أبوعلی یحیی بن عیسی بن جزلة حکیم بغدادی در (تاریخ بغداد) در شرح حال شریک می‌گوید: «روزی شریک بر مهدی\* وارد شد. مهدی به او گفت: سزاوار نیست که تو مسئولیت قضاوت بین مسلمانان را عهده دار باشی. گفت: چرا؟ گفت: به خاطر مخالفت با جماعت (اعتقاد شیعی بودن) و قائل شدن به امامت. گفت: اما این که می‌گویی مخالفت با جماعت، من از جماعت دینم را گرفتم. چگونه با آنها مخالفت کنم در حالی که آنها اصل دینم می‌باشند؟ اما درباره امامت، من جز کتاب خدا و سنت رسول خدا را نمی‌شناسم. اما اینکه می‌گویی: من نباید مسئولیت قضاوت بین مسلمانان را بعهده بگیرم، این کاری است که شما انجام داده‌اید و مسئولیتی است که شما به من سپرده‌اید. اگر اشتباه است از خدا به خاطر آن استغفار کنید و اگر صحیح است که آن را انجام دهید. مهدی گفت: درباره علی بن ابی طالب چه می‌گویی؟ شریک گفت: آن چه پدرت عباس و عبدالله گفته‌اند.

گفت: آن دو چه گفته‌اند؟ گفت: اما عباس، در حالی از دنیا رفت که علی از نظر او افضل صحابه بود. بزرگان مهاجرین مسائل و مشکلات خود را از او سؤال می‌کردند. ولی او تا زمانی که به دیدار خدا رفت به هیچ کس نیاز نداشت. و از کسی سؤال نمی‌کرد. اما عبدالله، کسی بود که می‌جنگید و در جنگ‌ها و امورات خود پیرو و مطیع علی ﷺ بود. پس اگر امامت علی ستمکار بود سزاوار بود پدرت از اطاعت او دست بکشد. چون علی به دین خدا علم داشت و نسبت به احکام خدا دانا بود. مهدی ساکت شد و سر به زیر انداخت. ولی بعد از این مجلس مدّت کمی نگذشت

---

۱- المودة فی القربی به منابع المودة ۱/۱۷۴ رجوع کنید.

\* خلیفه عباسی.

که شریک از مقام قضاوت برکنار شد.»

حسان بن ثابت که دهلوی در جواب سؤال چهارم از (المسائل البخاریه) نیز مطالب فوق را ذکر می‌کند.

سوم: خود ابوبکر هم بهترین امت بودن را از خود نفی کرده و به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراف نموده است، تا جایی که بر منبر، خطاب به مسلمین گفت: «مرا رها کنید که من بهترین شما نیستم در حالی که علی بین شماست.»<sup>(۱)</sup>

چهارم: عده‌ای از علمای اعلام نیز قائل به افضلیت مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به شیخین هستند. از جمله قاضی شریک که (تاریخ بغداد) آن را ذکر کرده است و نیز از جمله، عبدالرزاق صنعانی و گروه صوفیه، آن چنان که در (المسائل البخاریه) آمده است.

پنجم: اگر چنین اجماعی را بپذیریم، در حقیقت به اجماعی قائل شده‌ایم که بر خلاف گفته خدا و رسول او است و این قابل احتجاج نیست و به آن توجه نمی‌شود. حتی اگر عدم مخالفت آن را هم بپذیریم این اجماع نزد شیعه ثابت نیست، الزامی برای ایشان نخواهد بود.

### ادّعی اعتراف امام به افضلیت ابوبکر، مستند به یک حدیث جعلی است

اما ادّعی تفتازانی بر اینکه «اعتراف علی علیه السلام به افضلیت شیخین از آن موارد است» این صرفاً ادّعی است که از دهان آنها خارج می‌شود و جز دروغ چیزی نیست. «کبرت کلمة تخرج من افواههم، ان یقولون الا کذبا.» «سخن بزرگی از دهانشان خارج شده و چیزی جز دروغ و کذب نیست.» به هر حال، هرگز امام به افضلیت شیخین یا یکی از آن دو اعتراف نداشته و آنچه اسلاف این قوم در این باب روایت کرده‌اند، خبری دروغ و جعلی است.»

﴿قاتلهم الله انى يؤفكون﴾ و سيعلم الذين ظلموا اىّ منقلبٍ ینقلبون.﴾

### تأویل حدیث طیر باطل است

اما مناقشه تفتازانی، با ادله‌ای که ذکر کرده است در استدلال و احتجاج از کتب امامیه مردود است. مانند تأویلی که درباره حدیث طیر بیان کرده است. که بطلان همه این تأویلات قبلاً روشن شد. دوباره به آن باز نمی‌گردیم.

### علاء قوشچی

علاء الدین علی بن محمد قوشچی می‌گوید: «حدیث طیر: روزی به پیامبر ﷺ مرغ بریانی هدیه شد. فرمود: خداوندا محبوب‌ترین خلق خود را نزد من بیاور تا با من بخورد. پس علی آمد و آن را خورد. کسی که نزد خداوند متعال محبوب‌تر است، افضل است.» آنگاه در پاسخ می‌گوید: «پاسخ داده می‌شود که: در عمومیت مناقب علی عليه السلام حرفی نیست ولی این مناقب دلالت بر افضلیت ندارد...»<sup>(۱)</sup>

### عبارت تفتازانی

می‌گویم: قوشچی در جواب استدلال به حدیث طیر از تفتازانی پیروی کرده و عیناً کلام او را نقل کرده است. پاسخ این سخن همان است که در جواب تفتازانی می‌گفتیم و دیگر باز نمی‌گردیم.

### شهاب دولت آبادی

شهاب الدین ملک العلماء دولت آبادی هندی می‌گوید: «بدان که احادیث فضیلت علی کرم الله وجهه از صحاح نقل شده ولی احتجاج به آنها اشتباه است. شیعه به حدیث طیر احتجاج کرده است... اهل سنت گفته‌اند: این حدیث دلالت

ندارد که علی در همه چیز از ابوبکر رضی الله عنه محبوب‌تر باشد. شاید مراد از بهتر بودن فقط در خوردن آن مرغ باشد.»<sup>(۱)</sup>

### اعتراف به صحّت حدیث و بطلان تأویل

می‌گویم: دولت آبادی، به صحّت حدیث طیر اعتراف کرده است ولی در پاسخ آن، معنای حدیث را از ظاهر آن نموده است. و این تأویل را به اهل سنت نسبت می‌دهد. بطلان این تأویل را دانستید. مانند سایر مطالبی که گفته‌اند. بسیاری از علمای اهل سنت به علت سستی و بی‌پایگی این تأویلات، به این دلایل مستمسک نشده‌اند و فقط آن را معارض با احادیث جعلی که درباره شیخین نقل شده دانسته‌اند.

### اسحاق هروی

اسحاق هروی - سبط میرزا مخدوم - برخی از مطالب واهی تفتازانی در پاسخ حدیث طیر را ذکر کرده و می‌گوید: «پاسخ: احتمال می‌ورد در این حدیث، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما عملاً با ادله افضلیت آنها، تخصیص بخورند. و هم چنین: احتمال می‌رود که منظور محبوب‌ترین خلق در خوردن باشد، نه اینکه مطلقاً محبوب‌ترین باشد.»

آنچه این مرد آورده، چیزی جز تأویل تفتازانی نیست، که فساد آن را دانستید، لذا دوباره بر نمی‌گردیم.



## حسام الدین سهانفوری

حسام الدین سهانفوری در (مرافض الروافض) فقط بر برخی از یاوه‌های عبدالحق دهلوی که فساد آن را قبلاً دانستید، اکتفا کرده است.

## محمد بدخشانی

میرزا محمد بن معتمد بدخشانی در استدلال به حدیث طیر، در سند آن خدشه می‌کند. ولی نه با تأویل بلکه آن را معارض حدیث جعلی در برتری عمر بن خطاب می‌داند که: «خورشید بر مردی بهتر از عمر طلوع نکرده است.»<sup>(۱)</sup>

اعتراف به سند و دلالت آن و ادعای معارضه

در عبارت بدخشانی مهم اعتراف ضمنی او به سند حدیث طیر و تمامیت دلالت آن بر افضلیت مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام است. و این تخطئه همه کسانی است که تلاش کردند در سند حدیث خدشه وارد کنند یا آن را از ظاهرش تأویل کنند. اما ادعای معارضه آن با حدیث جعلی مذکور، پیروی از بعضی از اسلافش می‌باشد که در گذشته پاسخ آن داده شد. و حاصل آن این است که: حدیث فضیلت عمر جعلی است. و بر فرض تمامیت سند آن، از نظر اهل سنت معتبر است و معتبر بودن از نظر آنها، بر شیعه حجّت نخواهد بود، به خلاف حدیث طیر که از طرق اهل سنت ثابت است و بر آنها حجّت می‌باشد... و معلوم است که آنچه حجّت نیست، با آنچه حجّت شمرده می‌شود معارضه نمی‌کند.

---

۱- ردّ البدعة - خطی.

## ولی الله دهلوی

شیخ ولی الله دهلوی (پدر دهلوی) در جواب از استدلال به حدیث طیر به مطالب باطل متعددی متوسل شده است. وی در جواب محقق طوسی صاحب تجرید می‌گوید: «حدیث طیر از انس نقل شده است که: روزی نزد پیامبر ﷺ مرغی بود. پیامبر فرمود: خدایا محبوب‌ترین خلق خود را نزد من بیاور تا با من این مرغ را بخورد. سپس علی آمد و با او آن را خورد. ترمذی این حدیث را نقل کرده است.»

مخفی نیست که همانند این فضایل در حق شیخین هم وارد شده است. مانند حدیث: «خداوند بر ابوبکر به طور خاص و بر مردم به طور عام تجلی می‌کند.» و «خورشید بر مردی بهتر از عمر طلوع نکرده است.»

و هم چنین مخفی نیست که لفظ «أحبّ» درباره بسیاری از صحابه وارد شده است. معارضه این احادیث با یکدیگر با یکی از حالات سه گانه زیر بر طرف می‌شود:

حالت اول این است که بگوییم: دوستی و حبّ انواعی دارد: حبّ مرد نسبت به زن خود. گاهی لفظ أحبّ را اطلاق می‌کنند و این نوع دوستی را مورد نظر دارند. دوستی مرد نسبت به فرزندان و نزدیکانش و دوستی نسبت به یتیم یا دوستی انسان نسبت به شیخ خود و یا دوستی انسان نسبت به شریکش در علم. دوستی را که در این اخبار آمده است، می‌توان با تأمل در یکی از این معانی وارد دانست. همان طور که از عایشه صدیقه نقل شده که گفته است: ابوبکر محبوب‌ترین مرد نزد رسول خدا ﷺ و بعد از او عمر بود. سپس گفت: اگر رسول خدا ﷺ کسی را جانشین قرار می‌داد، ابوبکر و سپس عمر بود. از جمیع بن عمیر نقل شده که گفته است: روزی همراه عمه خود بر عایشه وارد شدم. سؤال کردم: کدام یک از مردم نزد رسول خدا ﷺ محبوب‌تر بود. گفت: فاطمه. گفته شد: از مردان چه کسی؟ گفت: همسرش. ترمذی این حدیث را نقل کرده است.

پس روشن شد که مراد از اَحَبِّت در حدیث اول، آنچنان دوستی است که فضیلتی به عنوان ملاک در خلیفه بودن محسوب می شود. در حدیث دوم معنای آن دوستی مسبت به فرزندان و خویشان است.

حالت دوم این است که بگوییم: حَبِّ به صفات پسندیده تعلق می گیرد که به سبب آن قرب به خدای تعالی و رسول حاصل می شود. و موجب رضایت آنها می گردد. و برای هر صفتی از آن صفات، مقامی از حَبِّ و رضا وجود دارد. پس جایز است که شخصی به علت صفتی مثل شجاعت و جنگ با دشمنان، محبوب تر باشد و دیگری به علت صفتی دیگر مثل تدبیر و حل و عقد، در امر خلافت محبوب تر باشد.

حالت سوم این است که بگوییم: اَحَبِّ در این جا به معنای «از جمله محبوب ترین ها» است. که در نتیجه گروهی از محبوبین بر سایر محبوبان رجحان و برتری دارند. و لفظ «الأحَبِّ» لفظی است که امکان اطلاق آن به ازای هریک از این افراد ممکن خواهد بود.»<sup>(۱)</sup>

### ادعای معارضه با حدیث «خداوند بر ابوبکر تجلی می کند»

می گویم: این کلام در نهایت درجه سخافت و مراتب فساد است، به طوری که بر کسی که در مباحث گذشته ما به انصاف و دقت نظر کرده باشد، پوشیده نخواهد بود... ولی مناسب است که درباره این کلام به اختصار مطلبی گفته شود. پس می گویم: ادعای معارضه حدیث طبر با حدیث: «خدا بر ابوبکر به طور خاص و بر مردم به طور عموم تجلی می کند» جداً باطل است. تعجب است که این محدث بزرگ!! به چنین حدیثی که از نظر محققان اهل سنت نیز جعلی محسوب می شود، تمسک می کند!!

آیا نمی دانید که مجد فیروز آبادی تصریح کرده است که این نقل از افتراهایی

است که بطلان آن به بداهت عقل روشن است.<sup>(۱)</sup>

ابن جوزی نیز آن را در (الموضوعات) در زمره احادیث جعلی آورده است.<sup>(۲)</sup>  
ابن عدی نیز در کتاب خود (الکامل فی الضعفاء) آن را آورده و به بطلان آن تصریح نموده است.<sup>(۳)</sup>

ذهبی نیز در (میزان الاعتدال فی نقد الرجال) در چند جا به بی اعتباری آن حکم کرده است.<sup>(۴)</sup> و در کتاب (شوارق النصوص) به تفصیل آن را آورده است. حال، دوستان پدر دهلوی در دفاع از او و توجیه ادعای او چه می‌گویند؟!

**ادعای معارضه با حدیث: «خورشید بر مردی بهتر از عمر طلوع نکرده است»**

اما ادعای معارضه با حدیث «خورشید بر مردی بهتر از عمر طلوع نکرده است» نیز همانند ادعای قبلی است. زیرا این نیز یک حدیث جعلی و باطل است. به طوری که تفصیل آن در (شوارق النصوص) آمده است. عبارت منأوی که حاکی از ابطال حدیث توسط عدّه‌ای از اهل سنت است، از این قرار است:

«خورشید بر مردی بهتر از عمر طلوع نکرده است. ترمذی در المناقب و حاکم در فضائل الصحابه از ابوبکر آن را نقل کرده‌اند. ترمذی گفته است: این حدیث غریب است و اسناد بدان ندارد. پایان. و ذهبی گفته است: در سند آن عبدالله بن داوود واسطی است که او را تضعیف کرده‌اند. و عبدالرحمن بن أخی محمد المنکدر که شناخته شده نیست و درباره او بحث است. و حدیث شبه موضوع و جعلی است. پایان. و در میزان می‌گوید: - در شرح حال عبدالله بن داوود واسطی - در احادیث او مطالب منکر وجود دارد. سپس گفته است: این دروغ است و در اللسان بر آن اقرار کرده است.»<sup>(۵)</sup>

۱- سفر السعادة - باب فضایل ابوبکر. ۲- الموضوعات ۳۰۴/۱.

۳- الکامل فی الضعفاء ۱۵۵۷/۴. ۴- میزان الاعتدال ۴۱۵/۲.

۵- فیض القدير - شرح الجامع الصغير ۴۵۴/۵.

اما بعد، تمسک ولی الله به این دو حدیث از جهت دیگر هم عجیب است و آن این است که: این محدث در کتاب خود (قرّة العینین) تصریح کرده است که احادیث صحیحین - چه رسد به سایر کتاب‌ها - شایسته احتجاج بر امامیه بلکه بر زیدیه هم نیست... با این تفاصیل، چگونه در این کتاب به این دو حدیث احتجاج کرده است؟

### ادعای معارضه با حدیث «چه کسی محبوب‌ترین مردم نزد تو است؟...»

اما ادعای این که لفظ «أحب» به طور مطلق درباره بسیاری از صحابه آمده است، باطل است. و نیز معارضه با احادیثی که احتجاج به آنها جایز نیست:

اما حدیث عمرو بن عاص که این لفظ را درباره عایشه و پدرش نقل کرده است، وضع و جعلی بودن آن معلوم است.

اما حدیث انس، این روایت از طریق «حمید از انس می‌باشد» و تصریح کرده‌اند که احتجاج به آن جایز نیست مگر با این عبارت باشد: «حدثنا أنس».\*

اما این روایت حمید از انس بدون عبارت «حدثنا» است، در روایت ابن ماجه و ترمذی به همین گونه آمده است. ابن ماجه می‌گوید: «أحمد بن عبدة و حسین بن حسن مروزی از معمر بن سلیمان از حمید از انس نقل می‌کند که گفت: گفته شد: ای رسول خدا کدام یک از مردم نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه. گفته شد: از مردان چه کسی؟ فرمود: پدرش.»<sup>(۱)</sup>

ترمذی گفته است: «أحمد بن عبدة ضبّی از معتمر بن سلیمان از حمید از انس نقل می‌کند که گفت: گفته شد: ای رسول خدا چه کسی محبوب‌ترین مردم نزد شماست؟ فرمود: عایشه. گفته شد: از مردان چه کسی؟ فرمود: پدرش. این حدیث حسن [صحیح] ولی به این وجه از طریق انس غریب است.»<sup>(۲)</sup>.

---

\* در علم رجال، شیوه‌های نقل روایت و شیوه‌های جعلی بودن آنها ذکر شده است. در مورد حدیث فوق فقط نقل، «حدثنا أنس» مورد تأیید شناخته شده است.

۱- سنن ابن ماجه ۳۸/۱. ۲- صحیح ترمذی ۷۰۷/۵.

روایت حمید از انس پذیرفته نمی‌شود مگر آنکه حدیث به این شکل: «حدَّثنا انس» نقل شده باشد. ابن حجر در شرح حال وی بدین مطلب تصریح کرده است: «ابوبکر بردیجی می‌گوید: اما حدیث حمید، ما بدان احتجاج نمی‌کنیم مگر آنکه بگوید: حدَّثنا انس.»<sup>(۱)</sup>

خلاصه اینکه، احتجاج به حدیث انس - مانند حدیث عمرو بن عاص - جایز نیست اگرچه ترمذی حکم به حسن و صحّت آن کرده است. ولی با این وجود به غرابت آن حکم کرده است: علاوه بر آن حدیثی است که شیخین (بخاری و مسلم) در اعراض از آن اتفاق دارند.

بنابراین وقتی که حدیث معتبر قابل احتجاجی که اطلاق «أحب» در آن به صورت مطلق برای غیر مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام به کار برده باشد، وجود ندارد. حدیث طیر بدون معارض خواهد بود و نیازی به رفع معارضه، با وجوه مذکور نخواهد بود. بر فرض وجود لفظ «أحب» به طور مطلق درباره بسیاری از صحابه، و روایات ساختگی و متناقض اهل سنت در این مورد، لازم نیست که امامیه زحمت تأویلات اختراعی آنان را برای رفع تعارض بین این احادیث و حدیث طیر را بر عهده گیرد؟ این احادیث مربوط به اهل سنت است و شیعه احادیث دال بر اُحَبِّتِ امیرالمؤمنین علیه السلام تمسک نموده و سایر احادیث را رها می‌کند، اگرچه از نظر اهل سنت در بالاترین درجه صحّت می‌باشد؟! اگر هم بر شیعه لازم باشد برای رفع تعارض،\* بین اخبار متعارض وارده در نزد اهل سنت را در این باب جمع کند، لازم نیست بین آنچه درباره شیخین و حزب آنها روایت کرده‌اند و بین احادیث اُحَبِّتِ امیرالمؤمنین علیه السلام جمع نماید. بلکه انصاف این است که اخبار آنها در اُحَبِّتِ شیخین و غیر آن، معارض با اخبار بسیاری از آنهاست که درباره کفر و نفاق و فسق آنان بوده، آنچنان فراوان است که نوبت به معارضه بین اخبار آنان و اخبار اُحَبِّتِ امام علیه السلام

---

۱- تهذیب التهذیب ۳/۳۵.

\* یکی از راه‌های رفع تعارض احادیث، جمع بین آنها است.

نمی‌رسد تا نیاز به جمع بین روایات باشد!!

### ادعای تنوع حبّ خدا و رسول

اما این که می‌گوید: «معارضه با یکی از وجوه سه‌گانه رفع می‌شود: یا بگوییم که حب انواعی دارد... و حبّ وارد در این باب را ممکن است با تأویل به یکی از این معانی حمل کرد...»

این کلام به چند دلیل مردود است:

**اولاً:** شکی در بطلان قول به تنوع حبّ خدای تعالی به این انواع نیست. زیرا خدای متعال نه همسر دارد، نه فرزند، نه شیخ. مفاد حدیث طبر به صراحت اَحَبِّت امیرالمؤمنین علیه السلام را نزد خداوند عزوجل ثابت می‌کند. پس اگر اهل تأویل تا روز قیامت تأویل کنند نمی‌توانند حدیث طبر را بر یکی از این معانی حمل کنند.

**ثانیاً:** اگر دوستان ولی الله دهلوی ناچار شوند بگویند که مراد رفع معارضه بین احادیث دیگر غیر حدیث طبر می‌باشد و در آن احادیث اَحَبِّت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطرح است نه نزد خدای متعال، باز هم باطل است.

زیرا همان طور که سابقاً گذشت، بزرگان قوم تصریح کرده‌اند که محبوب‌ترین شخص از نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد خدای متعال نیز محبوب‌ترین است. و روشن شد که تنوع حب خدا به انواع مختلف، باطل است. آنچه را که ولی الله نیز ذکر کرده است رفع معارضه بین آن اخبار را نمی‌کند.

**ثالثاً:** در تقسیم حبّ رسول - با قطع نظر از آنچه ذکر شد - اشکالات بسیاری وجود دارد. بلکه تجویز برخی از انواع حبّ، نسبت به پیامبر واضح الفساد است. زیرا همه - حتی کودکان - می‌دانند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شیخ ندارد که نزد او محبوب باشد و به اعتبار شیخ بودنش اطلاق «أحب» بر او شود.

**رابعاً:** هر عاقلی (با دیدن دلایل سابق - می‌داند که محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به اشخاص براساس سوابق دینی آنها است. پس هرکس در دین افضل نباشد،

محبوب‌ترین شخص نزد رسول خدا ﷺ نخواهد بود.

**خامساً:** اگر اُحَبِّتَ برخی از همسران یا فرزندان آن حضرت ﷺ به این خاطر که همسر یا فرزند ایشان می‌باشند - حتّی با وجود عدم اُفْضَلِیَّتِ در دین - جایز باشد. اطلاق لفظ اُحَبِّ به نحو اطلاق در آن مورد جایز نیست، چنان که به لطف خدا قبلاً به تفصیل دربارهٔ عدم جواز اطلاق صیغه اُفْعَلِ التَّفْصِیْلِ به لحاظ برخی حیثیّات بحث شد...

پس روشن می‌شود که لفظ اُحَبِّ در روایات معتبر را به معانی که ولی الله دهلوی ذکر کرده نمی‌توان حمل کرد.

**استدلال به گفته عایشه:** محبوب‌ترین مردم، ابوبکر و سپس عمر بود

اما اینکه می‌گوید: «همان طور که از عایشه صدیقه نقل شده که گفته است: ابوبکر نزد رسول خدا محبوب‌ترین مردم بود و پس از او عمر، سپس گفت: اگر رسول خدا، کسی را به جانشینی بر می‌گزید، ابوبکر و سپس عمر را بر می‌گزید...» یک فریبکاری غریب و مورد اشکال است. به دلایل زیر:

**اولاً:** اگر در احادیث آنها، صدور این دو حدیث از عایشه ثابت باشد، نزد شیعه ثابت نیست، زیرا اعتباری به اخبار اهل سنّت نیست.

**ثانیاً:** بر فرض ثبوت آن دو حدیث، نزد شیعه اعتباری ندارد که بتوان بر آنان احتجاج نمود.

**ثالثاً:** آنها از عایشه روایت کرده‌اند که بعد از شیخین ابی عبیده محبوب‌ترین شخص نزد پیامبر است و اینکه اگر پیامبر ﷺ جانشینی تعیین می‌کرد!! بعد از شیخین ابو عبیده را جانشین قرار می‌داد... خود ولی الله دهلوی این دو قول را نقل کرده است و نیز در کتاب (قرّة العینین) آورده است که: «به عایشه گفته شد: کدام یک از اصحاب پیامبر ﷺ نزد ایشان محبوب‌تر بود؟ گفت: ابوبکر. گفته شد: سپس چه کسی؟ گفت: عمر. گفته شد: پس از او چه کسی؟ گفت: ابوعبیده. ترمذی و ابن ماجه



این حدیث را نقل کرده‌اند.»

«از عایشه سؤال شد: اگر رسول خدا جانشین تعیین می‌کرد، چه کسی را انتخاب می‌نمود؟ گفت: ابوبکر. سپس گفته شد: بعد از ابوبکر چه کسی؟ گفت: عمر. سپس گفته شد: بعد از عمر چه کسی؟ گفت: ابو عبیده بن جراح. بخاری و مسلم آن را نقل کرده‌اند.»

این دو قول قطعاً باطل هستند. زیرا - طبق مذهب اهل سنت - کسی که بعد از شیخین قرار دارد یا عثمان است یا امیرالمؤمنین علیه السلام، لذا چاره‌ای در تکذیب و تخطئه آنچه در این باب از عایشه روایت کرده‌اند، وجود ندارد.

**رابعاً:** اقرار عقلاء بر ضدّ خودشان مقبول است و بر ضد دیگران مردود. بنابراین کلام عایشه درباره غیر علی و فاطمه علیهما السلام در مقابل گفته‌اش به جمیع بن عمیر پذیرفته نیست.

**خامساً:** با قطع نظر از آنچه ذکر شد، آنچه عایشه در فضیلت پدر خود گفته است از نظر عقلاء قابل قبول نیست. زیرا بدون شک وی در این باب متهم است. (اقرار به نفع خود) برخلاف گفته ایشان در اُحَبِّیْتِ امیرالمؤمنین علیه السلام، زیرا احتمال دروغ بودن در آن نمی‌رود. (اقرار علیه خود است)

**سادساً:** شکی نیست که عایشه پدرش ابوبکر را برخلاف امیرالمؤمنین علیه السلام - که دشمنی‌اش با ایشان به آخرین حد بوده است - دوست دارد. پس عاقل چگونه گفته چنین شخصی را درباره محبوبش در مقابل گفته وی درباره دشمنش می‌پذیرد؟

**سابعاً:** نقل آنها از عایشه درباره پدرش نقل کرده‌اند، خبر واحد است و در حالی که آنچه از او درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند مستفیض است. خبر واحد در مقابل خبر مستفیض و متعدد قرار نمی‌گیرد.

**ثامناً:** کلمات نقل شده از عایشه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر دلالت آنچه درباره ابوبکر گفته است قوی‌تر است. از آن جمله گفته اوست: «خداوند خلقی را محبوبتر از علی بن ابی طالب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خلق نکرده است.» و نیز گفته

است: «به خدا مردی را محبوب‌تر از علی روی زمین و زنی را محبوب‌تر از همسرش نزد رسول خدا نمی‌شناسم.»

**تاسعاً:** بعضی از مطالب منقول از عایشه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام با قسم تأیید شده است. ولی در احادیث وی در حق پدرش این گونه نیست.

عاشراً: گفته‌های وی در حق حضرت علیه السلام، بعضاً مؤید به دلایل است مانند این که خود عایشه می‌گوید: «از آنجا که می‌دانم علی بسیار روزه گیرنده و عبادت کننده بود.» ترمذی این حدیث را روایت کرده است. گرچه ولی الله دهلوی این جمله را هنگام نقل از ترمذی حذف کرده است در لفظ دیگر آمده است که: «به خدا علی بسیار روزه گیرنده و عبادت کننده بود» و این عبارت در گفتار عایشه نسبت به ابوبکر نیست.

**یازدهم:** اگر محبوبترین بودن امیرالمؤمنین علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معنی صرف محبت پیامبر نسبت به فرزندان و نزدیکانش بود، عایشه در جواب سؤال زن انصار چنین پاسخ نمی‌داد: «کدام یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد رسول خدا محبوبترین شخص بود؟ گفت: علی بن ابی طالب.»

اصحاب پیامبر منحصر در فرزندان و خویشان نبوده‌اند. پس سؤال و جواب فقط درباره فرزندان و خویشان نبوده است تا آنکه آنچه از عایشه در احبیت امام نزد پیامبر وارد شده است، بر این حمل شود که ناشی از محبت پیامبر نسبت به فرزندان و خویشان آن حضرت بوده است.

**دوازدهم:** حمل کلام عایشه بر این مطلب، گفته وی به پیامبر را هم نقض می‌کند که: «به خدا دانستم که علی از پدرم نزد تو محبوب‌تر است.» پس آنچه به جمیع بن عمیر گفته است، مطلق است و تأویل آن به چیز دیگر مانند از «تأویل کلام به آنچه صاحب کلام راضی نیست»، می‌باشد.

**سیزدهم:** اگر مراد عایشه از احبیت امام نزد پیامبر فقط محبوبتر بودن بین فرزندان و نزدیکانش بود، این پاسخ بهترین راه رهایی از اشکال جمیع بن عمیر و

عزوة بن زبیر و معاذه غفاریه در مورد خروج وی علیه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بود.

**چهاردهم:** اگر ادعای ولی الله دهلوی را بپذیریم که مراد عایشه در روایتش دربارهٔ اُحِبِّتِ امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که ایشان از بین فرزندان و خویشان نزد او محبوب تر است... این معنا اجتهاد عایشه در برابر نص رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محسوب می شود. چنان که از جمله فرمایش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به عایشه چنین بود که: «ای عایشه این مرد محبوب ترین و گرامی ترین مردان نزد من است. پس حق او را بشناس و جایگاه او را گرامی دار.» معلوم است که اجتهاد عایشه در برابر نص رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتباری ندارد. بلکه از این عبارت روشن می شود که عایشه در مقام عناد و مخالفت با آن پیامبر قرار دارد.

ولی الله دهلوی و سایر تأویل گران، نیز چنین هستند و در مقام عناد و مخالفت، در تثبیت تأویل مذکور تلاش می کنند.

### تأویل حدیث به برخی وجوه

خلاصه اینکه - الحمد لله - ثابت شد که اُحِبِّتِ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به طور مطلق است. پس آن حضرت از همه جهات محبوب ترین خلق نزد پیامبر می باشد. و الفاظ حدیث طیر و سایر روایات از این نوع تأویلات اِبا دارد. سپس گفته ولی الله باطل می شود که:

«یا باید بگوییم که حَبَّ به صفات پسندیده و مورد ستایش تعلق می گیرد...»

علاوه بر آن آنچه بدان اشاره می کند که اُحِبِّتِ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ تنها به خاطر شجاعت و جنگ با دشمنان است، بطلان آن روشن می شود. که این نیز با دلایل بسیار است. از جمله گفتار خود عایشه است که در کلام خود علت اُفْضَلِيَّتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ را ذکر می کند که علی بسیار روزه گیرنده و عبادت کننده بود.» و این چیزی است که ولی الله دهلوی آن را حذف کرده است.

علاوه بر آن بطلان آنچه بدان اشاره می کند که شیخین از جهت ویژگی تدبیر و

حلّ و عقد (حل و فصل امور) از نظر آن حضرت محبوب‌تر بودند آشکار می‌گردد. اگر این گونه بود چرا رسول خدا ﷺ از پیشنهاد ابن مسعود در شب جن درباره جانشینی آن دو بعد از خود گفت، اعراض نمود. به طوری که این مطلب در کتاب (آکام المرجان بدر الدین محمد بن عبدالله شبلی) آمده است.

آنچه درباره اطلاق اَحَبِّتِ امام نسبت به پیامبر و بطلان مقید کردن آن به جهتی از جهات، بیان کردیم - این گفته دهلوی نیز باطل می‌شود که: «یا باید بگوییم اَحَبُّ به معنای از جمله محبوب‌ترین است...»

این تأویل توربشتی و پیروان او ست... و بطلان آن را بحمدالله قبلاً دانستید... دوباره به آن بر نمی‌گردیم.

#### خلاصه:

تمامی تلاش‌های قوم در ردّ حدیث طیر بی‌فایده است و همه کارهای آنان تلاش بر باد رفته‌ای است.

آنان بسیار تلاش کردند... ولی تلاش آنان ضایع گشت بدین سبب جز جهنّم و عذاب را کسب نمودند.

#### در نکوهش تأویل

خلاصه نظر اینان جز خدشه در سند و ادعای معارضه دلالت با احادیث دیگر و تأویل حدیث طیر چیز دیگری نبود... که بطلان همه آنها روشن شد... در اینجا شایسته است کلماتی از بعضی از بزرگان را در نکوهش تأویل آیات قرآن و احادیث پیامبر را نقل کنیم:

غزالی می‌گوید: «اما طامات،... و مطلب دیگری که در این باره است: تغییر معنای الفاظ شرع از ظواهر مورد فهم آن به امور باطنی که چیز مورد اعتمادی را به اذهان نمی‌دهد مانند روش باطنیه در تأویلات، این کار حرام است و زیان آن عظیم

است. زیرا الفاظ اگر از مقتضی ظواهر خود بدون تمسک به نقلی از صاحب شرع یا بدون ضرورتی عقلی، خارج شود، موجب عدم اعتماد به الفاظ خواهد بود. بدین ترتیب نمی توان از کلام خدای تعالی و رسولش ﷺ استفاده کرد. زیرا در این صورت آنچه از معنای الفاظ به فهم می آید مورد اعتماد نخواهد بود. و معنای باطن نیز هیچ ضابطه ای ندارد. بلکه خیالات بر آن عارض می شود و نمی توان آن را بر وجوه پراکنده ای حمل نمود... و این از بدعت های شایع است که ضرر عظیم دارد و پیروان آن قصد سخنان غریب و نا آشنا دارند. زیرا اینان به گفتن اینگونه سخنان تمایل داشته و از آن لذت می برند. به این طریق باطنیه نیز به از بین بردن تمامی شریعت از طریق تأویل ظاهر آیات و حمل آن بر آرای خود، توسل جسته اند...»<sup>(۱)</sup>

ابن قیم جوزیه می گوید: «هرگاه از تفسیر آیه ای از کتاب خدا و سنتی از رسول خدا ﷺ سؤال می شود، نباید آن را از ظاهرش خارج کرده و تأویلات فاسد و موافق میل و خواسته خود را ارائه داد. هرکه این کار را انجام دهد مستحق منع از فتوا و بر کنار شدن است. پیشوایان کلام، قدیم و جدید بر این مطلب تصریح کرده اند.»<sup>(۲)</sup>

و نیز می گوید: «بعضی از اهل علم می گویند: چگونه کسی که کلام خدا و رسول او را بر تأویلات منکر و مجازات ناخوشایند که بیشتر به لغو و بیهوده شبیه تر است تا بیان و هدایت، حمل می کند، از دروغ بر خدا و رسولش نمی ترسد؟ آیا او بر خود ایمن است که از کسانی باشد که خداوند درباره آنان می فرماید: ﴿وای بر شما نسبت به آنچه توصیف می کنید؟﴾...»

درباره کسانی که کلام خدا و رسولش را با تأویلاتی که مراد آنها نبوده و کلام ایشان بر آن دلالت ندارد. تأویل می کنند همین کافی است که اینان به رأی و نظر خود درباره خدا سخن گفتند و آراء خود را بر نصوص الهی وحی مقدم کردند. و نظرات خود را عیار کلام خدا و رسول خدا قرار دادند! اگر می دانستند با این

٧٩٨ / خلاصة عبقات الانوار (حدیث طیر)

تأویلات فاسد چه باب شری را برامت گشوده‌اند و چگونه با سخنان خود اسلام را  
ویران کردند و چه حفاظها و حصارهایی را مباح کردند، اگر از آسمان به زمین رها  
می‌شدند، برای آنان بهتر از چیزی بود که بدست آوردند...»<sup>(۱)</sup>



# معارضه با حدیث اقتداء به شیخین





تنها یک مسئله باقی می ماند... و آن آخرین چیزی است که دهلوی در جواب حدیث طیر بیان کرده است... ادّعی معارضه حدیث طیر با حدیث اقتداء، که از رسول خدا ﷺ روایت می کنند... عبارت وی چنین است:

«و هم چنین حدیث طیر (بر فرض دلالت بر مدّعی) در برابر روایات صحیحی که دلالت بر خلافت ابوبکر و عمر دارد. مثل حدیث: به دو نفری که بعد از من می آیند! یعنی ابوبکر و عمر، اقتدا کنید. و نیز سایر اخبار در این مورد، توانایی مقاومت ندارد.»

می گویم:

این کلام که مشتمل بر احتجاج به حدیث اقتداء است. در نهایت سستی و ضعف است. زیرا این حدیث از احادیث جعلی است و ادّعی صحّت آن و احتجاج به آن باطل است. علاوه بر آن وجوه دیگری هم برای بطلان این کلام وجود دارد... پس می گوییم:

۱- معارضه با روایتی که نقل آن فقط به اهل سنت اختصاص دارد، پذیرفته نیست این کلام مناسب شأن دهلوی نیست... زیرا از قواعد مقرّر در کتب و مناظره که حتّی طلبه های جزئی هم از آن مطلعند - چه برسد به فضلاء - این است که احتجاج

با خصم با آنچه آن را روایت نکرده و مورد قبول او نیست، جایز نیست. چگونگی دهلوی به حدیث اقتداء و مانند آن که نقل آن از مختصات اهل سنت است احتجاج می‌کند و شیعه را به پذیرش آن الزام می‌کند. بنابراین احتجاج بر شیعه با آنچه مورد قبول او نیست، جایز نیست حتی اگر از نظر اهل سنت در غایت صحت باشد...

## ۲- معارضه با حدیث اقتداء با تعهدات دهلوی مخالف است

معارضه دهلوی و استدلالش به این حدیث با آنچه خود او در کتابش (التحفة) خود را متعهد و ملتزم داشته منافات دارد... زیرا در اول کتابش تصریح کرده است که در آن ملتزم است جز از کتب معتبر شیعه حدیثی نقل حدیث نکند تا بدین وسیله شیعیان را به آنچه اهل سنت روایت می‌کنند ملزم کند.

## ۳- معارضه این حدیث با تصریح پدرش منافات دارد

علاوه بر این، این معارضه با آنچه پدرش (ولی الله دهلوی - که امام و استاد و مقتدای او در همه چیز است) تصریح می‌کند منافات دارد... ولی الله در آخر کتاب خود (قرّة العینین فی تفضیل الشیخین) بر عدم جواز مناظره با امامیه و زیدیه حتی با احادیث صحیحین و امثال آنها تصریح می‌کند زیرا آنان، این احادیث را صحیح نمی‌دانند، چگونگی به آن‌ها ملزم شوند.

## ۴- این معارضه با تصریح شاگرد وی نیز منافات دارد

شاگرد دهلوی، رشید الدین نیز به همین ترتیب تصریح کرده است. او در کتاب خود (الشوكة العمریه) تصریح می‌کند که هر یک از فرقه‌های شیعه و سنی بر آنچه مخصوص دیگری است اعتماد نمی‌کنند، بنابراین احتجاج به این گونه روایات از طرفین برای یکدیگر جایز نیست...

تا این جا نتیجه گرفتیم که احتجاج دهلوی به حدیث اقتداء و نیز احتجاج او به غیر این حدیث، از روایات مخصوص به خودشان، و نیز احتجاجات سایر علمای

معارضه با حدیث اقتداء به شیخین / ۸۰۳

قوم... بنا بر اصل مناظره، باطل است... و این چیزی است که خود دهلوی و پدرش و شاگردش بر آن تصریح کرده‌اند...

#### ۵- این حدیث طبق تصریحات خود آنها در همه طرق آن، واهی است

اما بعد... آنچه ما ذکر کردیم قاعده عمومی بود که براساس آن بسیاری از احتجاجات و استدلالات قوم و از جمله، احتجاج و معارضه با حدیث اقتداء باطل می‌شود...

ولی این حدیث، مورد خدشه و طعن در همه طرق آن می‌باشد... لذا وصف آن به صحت از سوی دهلوی از روی جهل یا دروغ است... و بیان این مسأله در رساله خاصی که در آن از تحقیقات سید علی میلانی درباره این حدیث بسیار استفاده شده است، تقدیم می‌گردد.





رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین / ۸۰۵

# رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین



(۱)

### نگاهی به اسناد حدیث اقتداء

حدیث اقتداء از احادیث مشهور در فضیلت شیخین است که آن را از تعدادی از صحابه و با اسناد بسیاری نقل کرده‌اند... ولی مسلم و بخاری آن را در صحیحین مطلقاً نیاورده‌اند و در سایر کتب صحاح هم از غیر حذیفه و عبدالله بن مسعود نقل نشده است. و تعدادی از بزرگان، قائل به عدم قبول آن احادیثی از مناقب هستند که مسلم و بخاری نقل نکرده‌اند. بسیاری از آنان نیز قائل به عدم صحّت آنچه صاحبان صحاح از آن اعراض کرده‌اند می‌باشند.

با این مطلب، حدیث اقتداء به طور مطلق یا آنچه از طریق غیر حذیفه و ابن مسعود نقل شده، ساقط می‌شود. ولی ما در اسناد این حدیث از همه کسانی از صحابه که آن را روایت کرده‌اند می‌نگریم، البته ما عمدتاً بر حدیث حذیفه و ابن مسعود تکیه نموده و در بحث از حدیث دیگران به قدر ضرورت اکتفا می‌کنیم. پس می‌گوییم:

این حدیث از افراد زیر روایت شده است:

۱- حذیفه بن عثمان

۲- عبدالله بن مسعود

۳- اَبی الدرداء

۴- عبدالله بن عمر

## ۵- جدّه عبدالله بن ابی الهذیل

در این نوشته، اسناد به یکی از این راویان ذکر کرده و رجال آنها را بررسی خواهیم کرد.

ولی حقیقت آن است که غرض‌ها و اهداف تحریف‌گرایانه و فریبکارانه به معیارهای تمیز و تشخیص راه یافته است. بگونه‌ای که حتی صحاح سته... خالی از اباطیل و احادیث جعلی نیست. از طرف دیگر، جعلی بودن احادیث در کتب صحاح نیز واقعی است و دور از حقیقت (الموضوعات) نیست... این مطلب عده‌ای را بر آن داشته که کتابهایی را بنویسند و به بررسی آنچه در صحاح آمده است بپردازند. عده‌ای هم به بررسی آنچه در الموضوعات\* درج شده است اقدام کنند... و ما در برخی از بحث‌های خود به آن معترض شده‌ایم...

حدیث: «به دو نفری که بعد از من می‌آیند، یعنی ابوبکر و عمر، اقتدا کنید.» را چند تن از اصحاب صحاح روایت کرده‌اند... سایرین هم به تبع آنها قایل به صحّت آن شده‌اند... از این رو در مباحث علمی بدان استناد کرده‌اند. در کتب عقائد... در مبحث امامت... این حدیث را از قوی‌ترین دلایل بر امامت ابوبکر و عمر بعد از رسول خدا ﷺ قرار داده‌اند... و در فقه نیز در ترجیح فتوای شیخین در مواردی که سایر اصحاب با آن اختلاف دارند، بدان استدلال می‌کنند... و در اصول در مبحث اجماع، به حجّیت اتفاق آن دو، و عدم جواز مخالفت آن دو بر چیزی که بر آن اتفاق کرده‌اند، استدلال می‌کنند...

ولی آیا این حدیث واقعاً صحیح است؟

در اینجا ما به نقد این حدیث پرداخته‌ایم. و اسناد آن را در کتب اهل سنت مورد بررسی قرار داده‌ایم نخست به کلمات بزرگان آنها دقت نموده و سپس بر تصریحات عده‌ای از بزرگان علما درباره آن دست یافتیم. در نهایت در مسند و متن حدیث توأم نموده‌ایم... و این صفحات ناچیز که متضمّن تحقیق درباره این حدیث در سه

---

\* کتابهایی که فقط احادیث جعلی را آورده‌اند، کتب موضوعات نام دارند.



رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین / ۸۰۹

فصل است، به اهل فضل و تحقیق تقدیم می‌گردد... و از خدا می‌خواهم که ما را به راه راست خود هدایت کند و اعمال ما را خالص برای خود قرار دهد... که او بهترین کسی است که از او درخواست می‌شود.

### حدیث حذیفة

#### أحمد بن حنبل آن را روایت کرده و می‌گوید

«سفیان بن عیینة از زائدة از عبدالمملک بن عمیر از ربیع بن حراش از حذیفة نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: به دو نفری که بعد از من می‌آیند اقتدا کنید: ابوبکر و عمر.»<sup>(۱)</sup>

و نیز می‌گوید:

«وکیع بن سفیان از عبدالمملک بن عمیر از مولی ربعی بن حراش از ربعی بن حراش از حذیفة نقل می‌کند که روزی نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم که فرمود: من نمی‌دانم که چه مقدار بین شما می‌مانم، پس به دو نفری که بعد از من می‌باشند اقتدا کنید - به ابوبکر و عمر اشاره کرد - و فرمود: هرچه این مسعود برای شما نقل کرد، آن را تصدیق کنید.»<sup>(۲)</sup>

#### ترمذی آن را روایت کرده و می‌گوید

«حسن بن صباح بزّاز از سفیان بن عیینة از زائدة از عبدالمملک بن عمیر از ربعی از حذیفة نقل می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند.

ابوبکر و عمر اقتدا کنید.»

---

۲- همان ۳۸۵۲.

۱- مسند أحمد / ۳۸۳.

ابوعیسی می‌گوید: این حدیث حسن است.

در همان کتاب از ابن مسعود نقل شده است که: «سفیان ثوری این حدیث را از عبدالملک بن عمیر از مولی ربعی از ربعی از حذیفه از پیامبر نقل کرده است.»

و می‌گوید: «أحمد بن منیع و چند نفر دیگر گفتند: سفیان بن عیینة از عبدالملک بن عمیر مانند آن را روایت کرد.»

«سفیان بن عیینة در این حدیث تدلیس می‌کرد، گاهی از زائده از عبدالملک بن عمیر نقل نموده و گاهی زائده را ذکر نمی‌کرد.»

در حدیث را ابراهیم بن سعد از سفیان ثوری از عبدالملک بن عمیر از هلال مولی ربعی از حذیفه از پیامبر ﷺ نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

و می‌گوید: «محمود بن غیلان از وکیع بن سفیان از عبدالملک بن عمیر از مولی ربعی از ربعی بن حراش از حذیفه نقل می‌کند که گفت: روزی نشسته بودیم...»<sup>(۲)</sup>

### ابن ماجه آن را به سند خود روایت می‌کند

«از عبدالملک بن عمیر از مولی ربعی بن حراش از حذیفه بن یمان نقل شد که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: من نمی‌دانم چه قدر بین شما می‌مانم...»<sup>(۳)</sup>

### حاکم هم حدیث را به اسناد خود نقل می‌کند

«از عبدالملک بن عمیر از ربعی بن حراش از حذیفه بن یمان نقل شد که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرماید: به دو نفری که بعد از من می‌آیند، ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمار، هدایت شوید و به عهد ابن امّ عبد تمسک کنید.»  
از او از ربعی از حذیفه نقل شد که گفت:

۱- صحیح ترمذی مناقب ابوبکر ۶۰۹/۵. ۲- صحیح ترمذی مناقب عمار بن یاسر.

۳- سنن ابن ماجه - مناقب ابوبکر ۳۷/۱.

«رسول خدا ﷺ فرمود: به دو نفری که بعد از من می‌آیند ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمّار، هدایت جوید و هنگامی که ابن امّ عبد برای شما حدیثی گفت، او را تصدیق کنید.»

و از او نقل شده که گفت: «از هلال، مولی ربعی از ربعی بن حراش از حذیفه از رسول خدا ﷺ نقل شد که فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید.»

و به اسناد خود از «عبدالملک بن عمیر از ربعی بن حراش از حذیفه بن یمان نقل کرد که رسول خدا ﷺ فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند، ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمر، هدایت جوئید و به عهد ابن امّ عبد تمسک کنید.»

حاکم سپس می‌گوید: «این حدیث از بهترین احادیثی است که در فضائل شیخین روایت شده است از این اسناد از ثوری و مسعر: یحیی حمّانی و نیز وکیع و حفص بن عمر ایلی از مسعر<sup>(۱)</sup> اقامه نموده، سپس به روایت ابن عیینه، حمیدی و سایرین بسنده کرده‌اند و اسحاق بن عیسی بن طبّاع به ابن عیینه اسناد داده است.

پس با آنچه ذکر کردیم صحّت این حدیث ثابت شد. اگرچه (بخاری و مسلم) آن را ذکر نکرده‌اند.»<sup>(۲)</sup>

---

۱- ما در نقد کلام درباره «عبدالملک بن عمیر» که محور این حدیث است، اکتفا کرده‌ایم به اینکه حاکم برای تصحیح این حدیث تلاش کرده و در آن از بخاری و مسلم حریص‌تر بوده و آن را به بهترین روایت در فضائل شیخین توصیف کرده است. در صورتی که عقیلی «حفص بن عمر ایلی» را در کتاب الضعفاء بعنوان راوی ضعیف ذکر کرده و حدیث اقتداء را از او روایت کرده است و سپس می‌گوید: «همه احادیث او یا در متن یا در سند منکر است و او به ضعف نزدیک‌تر است» الضعفاء ۷۹۷/۲.

و درباره «یحیی حمّانی»، حافظ هیشمی بعد از آنکه حدیث را از ترمذی و طبرانی در الاوسط نقل می‌کند، می‌گوید: «در حدیث یحیی بن عبدالحمید حمّانی است که ضعیف است» مجمع الزوائد

۲- المستدرک ۷۵/۳.

۲۹۵/۹.

### نقد سند

۱- مشهورترین طرق این حدیث از حذیفه بن یمان است و خواننده گرامی ملاحظه می‌کند که همه این طرق به (عبدالملک بن عمیر) منتهی می‌شود که وی مردی اهل تدلیس و بسیار ضعیف و دارای غلط بسیار و مضطرب الحدیث است. أحمد گوید: «او با وجود کمی روایتش، مضطرب الحدیث است. من از او پانصد حدیث نمی‌بینم، ولی که در بسیاری از آنها غلط است.»<sup>(۱)</sup>

و می‌گوید: اسحاق بن منصور: «احمد او را جداً تضعیف کرده است.»<sup>(۲)</sup> و می‌گوید: «ضعیف است و اشتباه می‌کند.»<sup>(۳)</sup>

می‌گویم: بسیار عجیب است که احمد در مسند خود حدیث اقتداء و احادیث دیگری را این مرد که او را به ضعف و غلط وصف می‌کند، آورده است، و در عین حال کتاب مسند خود را حجت بین خود و خدا می‌داند!!

ابن معین گفته است: «وی اهل غلط است»<sup>(۴)</sup> و ابوحاتم می‌گوید: «او حافظ نیست، حفظ او متغییر بوده است.»<sup>(۵)</sup>

ذهبی می‌گوید: «ابن جوزی او را ذکر کرده و حکایت از جرح او دارد و او را توثیق او نکرده است.»<sup>(۶)</sup> و سمعانی می‌گوید: «او اهل تدلیس بود.»<sup>(۷)</sup>

ابن حجر عسقلانی هم همین طور می‌گوید.<sup>(۸)</sup>

ابن عبدالملک - همان کسی است که عبدالله بن یقطر یا قیس بن مسهر صیداوی که فرستاده امام حسین علیه السلام به اهل کوفه بود و به دستور ابن زیاد از بالای قصر به

---

۱- تهذیب التهذیب ۴۱۱/۶ و غیر آن. ۲- همان، ۴۱۲، میزان الاعتدال ۶۶۰/۲۵.

۳- میزان الاعتدال ۶۶۰/۶.

۴- همان، المغنی ۴۰۷/۲، تهذیب التهذیب ۴۱۲/۶.

۵- همان، ۶۶۰/۲. ۶- همان.

۷- الأنساب ۵۰/۱۰ در «القبطی». ۸- تقریب التهذیب ۵۲۱/۱.

رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین / ۸۱۳

زمین پرتاب شد و هنوز رمق حیات داشت، سر او را برید! و چون بر او عیب گرفته شد، گفت: خواستم او را راحت کنم.<sup>(۱)</sup>

۲- (عبدالملک بن عمیر) این حدیث را از (ربعی بن حراش) نشنیده و ربعی نیز از (حذیفه بن یمان) نشنیده است... مناوی این مطلب را ذکر کرده و گفته است: «ابن حجر می‌گوید: در مورد عبدالملک اختلاف است، ابوحاتم آن را تعلیل کرده.. بزّاز مانند ابن حزم می‌گوید: صحیح نیست زیرا عبدالملک حدیث از ربعی چیزی نشنیده و ربعی هم از حذیفه چیزی نشنیده است. ولی شاهی بر آن هست.»<sup>(۲)</sup>

می‌گویم: اگر شاهد حدیث ابن مسعود است همان طور که حاکم و مناوی تصریح کرده‌اند، در آینده در مورد آن بحث خواهد شد...

و اگر حدیث حذیفه با سند دیگری از ربعی است که همان حدیث ترمذی است که:

«سعید بن یحیی بن سعید اموی از وکیع از سالم بن علاء مرادی از عمرو بن هرم از ربعی بن حراش از حذیفه نقل می‌کند که گفت: ما نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم که پیامبر فرمود: من نمی‌دانم تا چه زمانی بین شما می‌مانم، پس به دو نفری که بعد از من هستند اقتدا کنید و به ابوبکر و عمر اشاره فرمود.»<sup>(۳)</sup>

ابن حزم هم آن را چنین روایت می‌کند:

«و نیز آن را از بعضی از اصحابمان از قاضی ابی الولید بن فرضی از ابن دخیل از عقیلی از محمد بن اسماعیل از محمد بن فضیل از وکیع از سالم مرادی از عمرو بن هرم از ربعی بن حراش و ابی عبدالله - مردی از اصحاب حذیفه - از حذیفه نقل کرده‌اند.»<sup>(۴)</sup>

---

۱- تلخیص الشافی ۳/۳۵، روضة الواعظین ۱۷۷، مقتل الحسین ۱۵۸.

۲- فیض القدير ۲/۵۶.

۳- صحیح ترمذی - مناقب ابوبکر و عمر ۵/۶۱۰.

۴- الاحکام فی الاصول الاحکام ۲/۴۴۴.

### درباره سند این حدیث

۱- «سالم بن علاء مرادی» مدار و محور حدیث

ابن حزم بعد از نقل حدیث می‌گوید: «سالم ضعیف است» و در «میزان الاعتدال» آمده است: ابن معین و نسائی او را تضعیف کرده‌اند.<sup>(۱)</sup> و در «الکاشف» آمده است: «او تضعیف شده است.»<sup>(۲)</sup>

و در «تهذیب التهذیب» آمده: «دوری از ابن معین نقل می‌کند که: حدیث او ضعیف است.»<sup>(۳)</sup>

و در «لسان المیزان» آمده است: «عقیلی او را ذکر کرده است... و ابن جارود او را تضعیف کرده است.»<sup>(۴)</sup>

۲- «عمرو بن هرم»، قطن او را تضعیف کرده است.<sup>(۵)</sup>

۳- «وکیع بن جراح» است که مورد طعن است.<sup>(۶)</sup>

و نیز در سند حدیث از حذیفه، در بیشتر طرق آن «مولی ربیع بن حراش» آمده که همان طور که ابن حزم تصریح کرده وی مجهول است. ابن مولی در برخی طرق به «هلال» نامیده شده است که باز هم مجهول است و ابن حزم می‌گوید: «برخی این مولی را نام برده‌اند و گفتند: او، همان هلال مولی ربیع است که او نیز مجهول است و اصلاً معلوم نیست چه کسی است.»<sup>(۷)</sup>

---

۱- میزان الاعتدال ۱۱۲/۲.

۲- الکاشف ۳۴۴/۱.

۳- تهذیب التهذیب ۴۴۰/۳.

۴- لسان المیزان ۷/۳.

۵- میزان الاعتدال ۲۹۱/۳.

۶- همان ۳۱۲/۴.

۷- الاحکام فی الاصول الاحکام ۲۴۳/۲.

## حدیث ابن مسعود

### ترمذی حدیث را روایت می‌کند

«ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمة بن کهیل از پدرش او نیز، از پدرش از سلمة بن کهیل از اَبی زعراء از ابن مسعود نقل می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: به دو نفری از اصحابم که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمار، هدایت جوید و به عهد ابن امّ عبد تمسک کنید.»<sup>(۱)</sup> حاکم بعد از آنکه حدیث را از حذیفه آورده می‌گوید:

«ما به إسناد صحیح از عبدالله بن مسعود، شاهی برای آن یافتیم، ابوبکر بن اسحاق بن احمد بن حنبل از ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمة بن کهیل از پدرش، از پدرش از اَبی زعراء از عبدالله بن مسعود نقل کرد که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند، ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمار، هدایت جوید و به عهد ام عبد تمسک کنید.»<sup>(۲)</sup>

### نقد سند

۱- ترمذی به غرابت آن تصریح کرده و می‌گوید: «این حدیث را جز از طریق حدیث یحیی بن سلمة بن کهیل» نمی‌شناسیم، سپس آن را تضعیف می‌کند و چنین می‌گوید:

«این حدیث غریب از این وجه از ابن مسعود است که آن را جز از طریق یحیی بن سلمة بن کهیل نمی‌شناسیم و یحیی بن سلمة در حدیث ضعیف است.»<sup>(۳)</sup>

۲- در این اسناد «یحیی بن سلمة بن کهیل» است که ضعیف و متروک و منکر الحدیث است و قابل توجه نیست. ترمذی می‌گوید: «در حدیث تضعیف شده

۲- مستدرک حاکم ۷۵/۳.

۱- صحیح ترمذی ۶۷۲/۵.

۳- صحیح ترمذی ۶۷۲/۵.

است.»

مقدّسی می‌گوید: «ابن معین آن را تضعیف کرده است و ابوحاتم گفته است: قوی نیست و بخاری می‌گوید: در حدیث او مناکیح وجود دارد و نسائی می‌گوید ثقه نیست و ترمذی می‌گوید: ضعیف است.»<sup>(۱)</sup>

و ذهبی می‌گوید: «ضعیف است.»<sup>(۲)</sup>

ابن حجر می‌گوید: «ابن حبان هم او را در الضعفاء ذکر کرده و گفته است: او جداً منکر الحدیث است و به او احتجاج نمی‌شود، نسائی در الکنی می‌گوید: متروک الحدیث است. ابن نمیر می‌گوید: از کسانی که حدیثش نوشته می‌شود، نیست. دارقطنی می‌گوید: متروک است. مرّة می‌گوید: ضعیف است. عجلی می‌گوید: ضعیف است...»<sup>(۳)</sup>

۳- در آن «اسماعیل بن یحیی بن سلمة» وجود دارد که مردی ضعیف و متروک است و دارقطنی و ازدی و سایرین می‌گویند: «متروک است»<sup>(۴)</sup>

۴- در سند، «ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی» است که سست و متروک و ضعیف و اهل تدلیس است. ذهبی می‌گوید: «أبوزرعه او را لئین دانسته و ابوحاتم او را ترک کرده است.»<sup>(۵)</sup> (لئین از اصطلاحات ضعیف بودن است)

ابن حجر می‌گوید: ابن ابی حاتم گفته است: پدرم حدیث ابراهیم را نوشت ولی نزد او نرفت. و مرا نزد او نبرد، درباره زهد او چیزی نشنید. از أبازرعه درباره‌اش سؤال کردم. گفت: درباره او می‌گویند که احادیثی از پدرش نقل می‌کرد، سپس پدر را رها کرد و احادیث را از عمویش نقل کرد زیرا عمویش نزد مردم شناخته شده‌تر بود. عقیلی می‌گوید: ابراهیم در حدیث استوار نیست...»<sup>(۶)</sup>

---

۱- الکمال فی اسماء الرجال - خطّی.

۲- الکاشف ۲۵۱/۳.

۳- تهذیب التهذیب ۲۲۵/۱۱.

۴- میزان الاعتدال ۲۵۴/۱، المغنی فی الضعفاء ۸۹/۱، تهذیب التهذیب ۳۶۶/۱.

۵- میزان الاعتدال ۲۰/۱، المغنی ۱۰/۱

۶- تهذیب التهذیب ۱۰۶/۱۰.



رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین / ۸۱۷

از این رو حافظ عقیلی «یحیی بن سلمة بن کهیل» را در کتاب «الضعفاء الکبیر» آورده و کلمات عدّه‌ای از بزرگان مانند بخاری و یحیی بن معین و نسائی را به منظور خدشه بر او آورده است. سپس حدیث را با سندی که در صحیح ترمذی است، نقل می‌کند عبارت او چنین است:

«علی بن أحمد بن بسطام از سهل بن عثمان از یحیی بن زکریا از ابن ابی زائده از یحیی بن سلمة بن کهیل از پدرش از ابی زعراء از عبدالله بن مسعود از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: به... اقتدا کنید.»<sup>(۱)</sup>

حافظ ذهبی با اشاره به حدیثی که حاکم حکم به صحّت آن کرده، می‌گوید: «می‌گویم سند آن واهی و سست است.»<sup>(۲)</sup>

حافظ سیوطی می‌گوید: «به دو نفری که از اصحابم بعد من هستند، ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمّار هدایت جوید و به عهد ابن امّ عبد تمسک کنید. حدیث غریب و ضعیف است از ابن مسعود.»<sup>(۳)</sup>

تعجب از تصحیح این حدیث به وسیله حاکم و استشهاد او بدان می‌باشد و همچنین مناوی<sup>(۴)</sup> و عجیب‌تر از آن که می‌گوید: «ترمذی - حدیث را حسن دانسته - به نقل از ابن مسعود.»<sup>(۵)</sup>

گوینده‌ای ممکن است بگوید: چه فایده‌ای دارد که ترمذی این حدیث را نقل کرده و در کتاب خود که موصوف به صحّت است، به ضعف آن تصریح کرده است؟!

می‌گویم: شاید ترمذی آن را نقل کرده و چنین تصریحی کرده است، تا کسی به وسیله آن فریفته نگردد و بپندارد که صحیح است... اگرچه کتاب او - به خصوص در

---

۱- کتاب الضعفاء الکبیر ۲۶۵۴/۷. ۲- تلخیص المستدرک ۷۶/۳.

۳- الجامع الکبیر ۱۳۳/۱. ۴- فیض القدر ۵۶/۱.

۵- همان، ۵۷/۱.

باب مناقب - مشتمل بر احادیث جعلی است. چنانکه حافظ ذهبی در شرح حال او در «سیر اعلام النبلاء» بدین مطلب تصریح کرده است.

### حدیث أبی الدرداء

#### ابن حجر مکی از طبرانی آن را نقل کرده است

«حدیث هفتاد و دوم: طبرانی از ابوالدرداء نقل می‌کند: به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید که آن دو ریسمان آویخته الهی اند و هرکه به آن دو تمسک کند، به ریسمان محکمی که جدایی ندارد، تمسک کرده است.»<sup>(۱)</sup>

#### نقد سند

۱- حافظ هیشمی این حدیث را از طبرانی نقل کرده و می‌گوید: «در آن کسانی هستند که نمی‌شناسم» صریح عبارت او چنین است:

«از ابی الدرداء نقل شد که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتداء کنید که آن دو ریسمان آویخته الهی اند و هرکه به آن دو تمسک کند به ریسمان محکمی که جدایی ندارد تمسک کرده است. طبرانی آن را روایت کرده و در آن کسانی هستند که آنها را نمی‌شناسم.»<sup>(۲)</sup>

۲- معاجم طبرانی از کتاب‌هایی که به صحّت موصوف باشند، نیست و از کتاب‌هایی که در آن به صحّت ملتزم باشند هم محسوب نمی‌شود.

بنابراین... تمسک به این حدیث، صرفاً به دلیل وجود آن در یکی از معجم‌های سه‌گانه طبرانی است، جایز نیست.

۳- در الصحیح در مسند أبی الدرداء چنین آمده است:

«امّ درداء می‌گوید: روزی ابوالدرداء بر من وارد شد در حالی که عصبانی بود. گفتم: چه چیز تو را عصبانی کرده است؟ گفت: به خدا من از فرمان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی نمی‌دانم، زیرا همگی نماز (فرادی) می‌خوانند. اگر ابوالدرداء از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبارت «.. اقتدا کنید» را شنیده بود. هرگز این مطلب را نمی‌گفت!!

## حدیث انس بن مالک

جلال الدین سیوطی:

«به دو نفری از اصحابم که بعد از من هستند، ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمّار، هدایت جوید و به عهد ابن مسعود تمسک کنید. ترمذی از ابن مسعود، الرویانی از حذیفه و ابن عدی در الکامل از انس نقل کرده‌اند.<sup>(۱)</sup>»

### نقد سند

حدیث ابن مسعود را ترمذی بعد از روایت کردن، آنرا تضعیف نموده است، همان گونه که قبلاً گذشت.

اما حدیث حذیفه، ضعف همه طرق آن ثابت شده است... که از نظر گذشت. اما حدیث انس که در کتاب «الکامل» ابن عدی آمده است، چنین است: «حمّاد بن دلیل، قاضی مدائن، کنیه‌اش ابوزید، از علی بن حسین بن سلیمان از احمد بن محمد بن معلی آدمی از مسلم بن صالح ابورجاء از حمّاد بن دلیل از عمر بن نافع از عمرو بن هرم نقل می‌کند که گفت: من و جابر بن زید بر انس بن مالک وارد شدیم انس گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر

---

۱- الجامع الصغیر با شرح مناوی ۵۶/۱.

اقتدا کنید و به عهد امن امّ عبد تمسک کنید و به هدایت عمّار هدایت جوئید.

محمد بن عبدالحمید فرغانی از صالح بن حکیم بصری از ابورجاء مسلم بن صالح از ابوزید قاضی مدائن، حمّاد بن دلیل از عمر بن نافع به اسناد خود به همان ترتیب روایت کرده است.

محمد بن سعید حرانی از جعفر بن محمد بن صباح از مسلم بن صالح بصری نیز با اسناد خود به همان گونه روایت می‌کند.

علی بن حسن بن سلیمان، از أحمد بن محمد معلی آدمی از مسلم بن صالح از حمّاد بن دلیل از عمر بن نافع از عمرو بن هرم از ربعی، از حذیفه از پیامبر ﷺ مانند آن را روایت می‌کند.

ابن عدی می‌گوید: حمّاد بن دلیل، قلیل الروایه است، این حدیث را با دو اسناد روایت کرده است. این دو اسناد را جز حمّاد بن دلیل کسی نقل نکرده است. پایان<sup>(۱)</sup>

### نقد سند

در همه این اسناد: مسلم بن صالح از حماد بن دلیل از عمر بن نافع از عمرو بن هرم وجود دارد.

درباره «عمرو بن هرم» پیش از این سخن گفته شد، که مورد طعن و خدشه است. اما «عمر بن نافع» از یحیی بن معین نقل شده که گفت: حدیث او ارزشی ندارد.<sup>(۲)</sup> و از ابن سعد نقل شده که: به حدیث او احتجاج نمی‌شود.<sup>(۳)</sup>

اما «حمّاد بن دلیل»، ابن عدی در «الکامل فی الضعفاء» و ذهبی در «المغنی فی الضعفاء»<sup>(۴)</sup> و در میزان الاعتدال فی نقد الرجال، نام او را آورده‌اند و افزوده‌اند که:

۲- همان ۱۷۰۳/۵.

۱- الکامل ۶۶۶/۲.

۴- المغنی فی الضعفاء ۱۸۹/۱.

۳- تهذیب التهذیب ۴۹۹/۷.

رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین / ۸۲۱

«أبو الفتح أزدی و سایرین او را تضعیف کرده‌اند.»<sup>(۱)</sup> و ابن جوزی هم او را بعنوان راوی ضعیف در «الضعفاء»<sup>(۲)</sup> آورده است.  
و اما «مسلم بن صالح» را تا الآن نشناخته‌ایم.

### حدیث عبدالله بن عمر

ذهبی:

«أحمد بن صلیح از ذی النّون مصری از مالک از نافع از ابن عمر حدیث «اقتدا کنید به دو نفر بعد از من» را نقل کرده و سپس می‌گوید: «این اشتباهی از أحمد است که بر آن اعتماد نیست.»<sup>(۳)</sup>

در جای دیگر آن را نقل کرده و می‌گوید:

«محمد بن عبدالله بن عمر بن قاسم بن عبدالله بن عبیدالله بن عاصم بن عمر بن خطاب عدوی عمری، آن را عقیلی ذکر کرده و می‌گوید: حدیث او صحیح نبوده و به نقل حدیث شناخته نیست.»

أحمد بن خلیل از ابراهیم بن محمد حلبی از محمد بن عبدالله بن عمر بن قاسم از مالک از نافع از ابن عمر به صورت مرفوع نقل می‌کند که: به دو نفر بعد از من اقتدا کنید. این حدیث از روایت مالک اصلی ندارد...

دارقطنی می‌گوید: عمری از مالک یا وههائی را حدیث می‌کند. و ابن مندة می‌گوید: او مطالب منکر دارد.»<sup>(۴)</sup>

---

۱- میزان الاعتدال ۵۹۰/۱.

۲- به حاشیه تهذیب الکمال ۲۳۶/۷ نگاه کنید.

۳- میزان الاعتدال ۱۰۵/۱.

۴- میزان الاعتدال ۶۱۰/۲.

### ابن حجر:

«عقیلی بعد از نقل حدیث می گوید: این حدیث منکر است و اصلی ندارد. دارقطنی از احمد بن خلیل بصری با سند خود نقل می کند. و سپس می گوید: ثابت نشده و العمری ضعیف است...»<sup>(۱)</sup>

ذهبی و ابن حجر این حدیث را در شرح حال «أحمد بن محمد بن غالب باهلی» آورده اند و بعد از نقل عبارت آنها در جرح و ذم وی، گفته اند: «از مصائب او این است که از محمد بن عبدالله عمری از مالک از نافع از ابن عمر نقل می کند که: رسول خدا ﷺ فرمود: به دو نفر بعد از من ابوبکر و عمر اقتدا کنید.» سپس گفته اند: در این حدیث به مالک الصاق شده و ابوبکر نقاش درباره آن می گوید: او واهی و سست است...»<sup>(۲)</sup>

### نقد سند

از کلمات ذهبی و ابن حجر و سایرین دانسته می شود که حدیث عبدالله بن عمر، همه طرق آن باطل است... بدین ترتیب به عبارات فوق اکتفا نموده اند و از بیان صریح کلمات سایر علماء رجال، درباره رجال حدیث جهت اختصار خودداری می کنیم.

مایه تعجب است که حافظ ابن عساکر<sup>(۳)</sup> و امثال او نوشته ها و کتاب های خود را با این مطالب منکر و امثال آن پر کرده اند.

---

۱- لسان المیزان ۲۳۷/۵.

۲- میزان الاعتدال ۱۴۲/۱، لسان المیزان ۲۷۳/۱.

۳- تاریخ دمشق ۶۴۵/۹.

## حدیث جده عبدالله بنت ابی الهذیل

ابن حزم نقل می‌کند:

«.. أحمد بن محمد بن جسر از أحمد بن فضل دینوری از محمد بن جریر از عبدالرحمن بن أسود طفاوی از محمد بن کثیر ملائی از مفضل ضبی از ضرار بن مرّة از عبدالله بن ابی الهذیل از جده‌اش از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که گفت: به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمّار هدایت جوئید و به عهد ابن امّ عبد تمسک کنید.»

### نقد سند

درباره این حدیث به آنچه از حافظ بن حزم قبل از این ذکر نمودیم، بسنده می‌کنیم که گفت: «اما روایت، اقتدا کنید... حدیث صحیح نیست زیرا مولی ربعی مجهول است و از مفضل ضبی حدیث حجّت نیست، چنانکه أحمد بن جسر نیز آن را روایت کرده است...»

« ۲ »

## کلمات پیشوایان و بزرگان علماء

### پیرامون سند حدیث اقتداء

اشکال سندهای این حدیث را در کتاب‌هایی که به عنوان صحیح شناخته می‌شد، دانستید، چه رسد به سایر کتب... در این فصل عبارات صریح پیشوایان اهل سنت درباره طعن حدیث یا به طور اطلاق که با تعبیر: «موضوع» و «باطل» و «صحیح نیست» و «منکر» یا با وجوهی که در عبارتهای آنان ذکر شده است، آورده می‌شود... پس می‌گوییم:

(۱)

### ابوحاتم رازی

امام ابوحاتم محمد بن ادريس رازی در این حدیث خدشه نموده است... علامه مناوی در شرح آن می‌گوید: «ابوحاتم آن را ضعیف دانسته و بزّاز نیز مانند ابن حزم گفته است: صحیح نیست زیرا عبدالملک آن را از ربعی نشنیده و ربعی هم از حدیفه نشنیده است و شاهدی نیز بر آن دارد...»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

ابوحاتم رازی متوفی سال ۲۷۷ هـ، از بزرگان پیشوایان حفاظ که بر وثاقت و جلالت آنها اتفاق است، به شمار می‌آید حتی او را از هم‌رده‌های بخاری و مسلم دانسته‌اند...

سمعانی می‌گوید: «او پیشوای عصر خود بود، در مشکلات حدیث به وی رجوع می‌شد... از جمله مشاهیر و علمایی است که به فضل و حفظ موصوف هستند... اولین کسی بود که حدیث نوشت...»<sup>(۲)</sup>

ابن اثیر می‌گوید: «او از هم‌رده‌های بخاری و مسلم بود.»<sup>(۳)</sup> ذهبی می‌گوید: «ابوحاتم رازی امام حافظ کبیر محمد بن ادريس بن منذر حنظلی، یکی از بزرگان...»<sup>(۴)</sup>

و نیز می‌گوید: «امام حافظ، ناقد، شیخ محدّثان... از افراد نظیر بخاری است...»<sup>(۵)</sup>

شرح حال او در کتاب‌های زیر یافت می‌شود:

- 
- ۱- فیض القدير - شرح الجامع الصغير ۵۶/۲.
  - ۲- الأنساب - الحنظلي ۲۵۱/۴ - ۲۵۲.
  - ۳- الكامل فی التاريخ ۶۷/۶.
  - ۴- تذكرة الحفاظ ۵۶۷/۲.
  - ۵- سير اعلام النبلاء ۲۴۷/۱۳.



رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین / ۸۲۵

تاریخ بغداد ۷۳/۲، تهذیب التهذیب ۳۱/۹، البداية و النهایه ۵۹/۱۱، الوافی بالوفیات ۱۸۳/۲، طبقات الحفّاظ ۲۵۵.

(۲)

### ابوعیسی ترمذی

نیز ابوعیسی ترمذی صاحب «الجامع الصحیح» بر حدیث طعن نموده و چنین می‌گوید: «ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمة بن کهیل از پدرش از پدرش سلمة بن کهیل از ابی زعراء از ابن مسعود نقل می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمّار، هدایت جوید و به عهد ابن مسعود تمسک کنید.»

این حدیث از طریق ابن مسعود از این وجه غریب است. و آن را جز از طریق حدیث یحیی بن سلمة بن کهیل نمی‌شناسیم. یحیی بن سلمة در حدیث تضعیف شده و ابوزعراء نامش عبدالله بن هانی است و او کسی است که شعبة و ثوری از وی نقل می‌کنند. ابن عیینة نامش عمرو بن عمرو است که برادرزاده ابی أحوص مصاحب و دوست ابن مسعود می‌باشد.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

ترمذی، ابوعیسی محمد بن عیسی، متوفی سال ۲۷۹ هـ، نویسنده یکی از صحاح سنّه است... و لذا از شرح حال و تعریف بی‌نیاز است. زیرا بین اهل سنّت سخنی در جلالت و عظمت و اعتبار کتاب صحاح نیست و برخی از منابع شرح ترمذی چنین می‌باشند:

وفیات الاعیان ۲۷۸/۴، تذکرة الحفّاظ ۶۳۳/۲، سیر اعلام النبلاء ۲۷۰/۱۳، تهذیب التهذیب ۳۸۷/۹، البداية و النهایه ۶۶/۱۱، الوافی بالوفیات ۲۹۴/۴،

---

۱- صحیح ترمذی ۶۷۲/۵.

(۳)

ابوبکر بزاز

حافظ مشهور ابوبکر أحمد بن عبد الخالق صاحب «المسند» متوفی سال ۲۹۲ هـ

شرح حال او

ذهبی می گوید: «حافظ علامه ابوبکر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بصری، صاحب المسند الكبير و المعلل...»<sup>(۱)</sup>

ذهبی نیز او را به «شیخ امام حافظ بزرگ...» وصف کرده است.<sup>(۲)</sup>

وصف و ستایش او در مصادر تاریخی و رجالی آمده است. برای نمونه به موارد زیر رجوع شود:

تاریخ بغداد ۳۳۴/۴، النجوم الزاهرة ۱۵۷/۳، المنتظم ۵۰/۶، تذکره الحفاظ ۶۵۳/۲، الوافی بالوفیات ۲۶۸/۷، طبقات الحفاظ ۲۸۵، تاریخ اصفهان ۱۰۴/۱، شذرات الذهب ۲۰۹/۲.

(۴)

أبو جعفر عقيلي

حافظ بزرگ أبو جعفر عقيلي، متوفی سال ۳۲۲، در کتاب خود در قسمت الضعفاء می گوید: «محمد بن عبدالله بن عمر بن قاسم عمری از مالک حدیث را نقل می کند، حدیث او صحیح نیست و به نقل حدیث شناخت نمی شود. این حدیث را أحمد بن خلیل خریبی از ابراهیم بن محمد بن حلبی از محمد بن عبدالله بن عمر بن قاسم بن عبدالله بن عبیدالله بن ابراهیم بن عمر بن خطّاب از مالک از نافع از ابن عمر

۲- سیر اعلام النبلاء ۵۵۴/۱۳.

۱- تذکره الحفاظ ۲۲۸/۲.

رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین / ۸۲۷

نقل کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: ... به دو امیر که بعد از من هستند، ابوبکر و عمر اقتدا کنید.

حدیث منکری است که طریق مالک اصلی ندارد. (۱)

حافظ ذهبی و حافظ ابن حجر این طعن عقیلی را ذکر نموده و بر آن اعتماد کرده‌اند.

و هم چنین عقیلی «یحیی بن سلمة بن کهیل» را در «الضعفاء» بعنوان راوی ضعیف یاد کرده، و حدیث را از یحیی از طریق ابن مسعود به سندی که در صحیح ترمذی آمده ذکر کرده است. عین عبارت وی در فصل اول گذشت.

### شرح حال او

تمامی کسانی که شرح حال عقیلی را گفته‌اند وی را ثنا ستوده‌اند... ذهبی می‌گوید: «حافظ امام ابوجعفر... مسلمة بن قاسم می‌گوید: عقیلی جلیل الله و دارای منزلت والا بود و مانند او را ندیدم... حافظ ابوالحسن بن سهل قطان می‌گوید: ابوجعفر ثقه، جلیل القدر، آگاه به حدیث و در حفظ پیشتاز بود. در سال ۳۲۲ وفات نمود.» (۲)

و نیز به کتاب‌های سیر اعلام النبلاء ۲۳۶/۱۵، الوافی بالوفیات ۲۹۱/۴، طبقات الحفاظ ۳۴۶ و سایر مصادر مراجعه شود.

(۵)

### ابوبکر نقاش

حافظ بزرگ ابوبکر نقاش - متوفی سال ۳۵۴ هـ - نیز به حدیث طعن نموده است. حافظ ذهبی بعد از آنکه روایت را ضمن شرح حال احمد بن محمد بن غالب باهلی نقل کرده می‌گوید:

۲- تذكرة الحفاظ ۸۳۳/۳.

۱- الضعفاء الكبير ۹۵/۴.

«ابوبکر نقاش می‌گوید: این واهی و سست است»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

حافظ ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» شرح حال نقاش را آورده و وی را به علامه مفسر شیخ القراء وصف کرده است<sup>(۲)</sup> و نیز سایر بزرگان هم شرح حال او را گفته‌اند و با اوصاف جلیل وی را ستوده‌اند... مانند:

تذکره الحفّاظ ۹۰۸/۳، تاریخ بغداد ۲۰۱/۲، المنتظم ۱۴/۷، وفيات العیان ۲۹۸/۴، الوافی بالوفیات ۳۵۴/۲، مرآة الجنان ۲۴۷/۲، طبقات الحفّاظ ۳۷۱.

(۶)

### ابن عدی

حافظ أبو أحمد بن عدی متوفی سال ۳۶۵ هـ حدیث را از انس بن مالک در شرح حال حمّاد بن دلیل در «الضعفا» و سیوطی در «الجامع الصغیر» از او نقل کرده است و در آنجا تصریح می‌کند: «این حدیث را حمّاد بن دلیل با دو سند آورده است و جز حمّاد بن دلیل کسی این دو اسناد را روایت نمی‌کند.»

عبارت ابن عدی قبلاً به طور کامل آورده شد و نظر عدی و سایر پیشوایان حدیث در فصل اول گذشت.

### شرح حال او

حافظ ابن عدی از بزرگان دانشمندان در جرح و تعدیل از نظر اهل سنت می‌باشد... سمعانی در شرح حال ابن عدی می‌گوید: «او حافظ عصر خود بود. به اسکندریه و سمرقند سفر کرد و وارد سرزمین‌های مختلف شد و شیوخ حدیث را درک کرد. ابن عدی حافظی متقی بود که مانند او در زمانش نبود. حمزة بن یوسف

۲- الأنساب - الجرجانی ۲۲۱/۳ - ۲۲۱.

۱- میزان الاعتدال ۱۴۲/۱.

رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین / ۸۲۹

سهمی می‌گوید: از دارقطنی خواستم که کتابی درباره ضعفای محدّثین بنویسد گفت: مگر کتاب ابن عدی نزد تو نیست! گفتم: آری. گفت: همان کافی است و بر آن افزوده نمی‌شود.<sup>(۱)</sup>

برای اطلاع بیشتر به کتاب‌های زیر رجوع شود:

تذکره الحفاظ ۱۶۱/۳، شذرات الذهب ۵۱/۳، مرآة الجنان ۳۸۱/۲ و سایر کتب.

(۷)

### ابوالحسن دارقطنی

حافظ شهیر ابوالحسن دارقطنی - متوفی سال ۳۸۵ هـ - بعد از آنکه حدیث را به سند خود از عمری نقل کرده است می‌گوید: «حدیث ثابت نمی‌شود، عمری ضعیف است.»<sup>(۲)</sup>

### شرح حال او

کتب رجال و تاریخ پر از ستایش دارقطنی است...

ذهبی می‌گوید: دارقطنی - ابوالحسن علی بن عمر بن أحمد بغدادی حافظ مشهور، صاحب تصانیف... حاکم نام او را ذکر کرده و گفته است: او یگانه روزگار خود در حفظ و فهم و ورع پیشوای قاریان و علمای نحو گشت. او را برتر از آنچه برایم وصف شده بود، یافتم. کتاب‌هایی دارد که ذکر آن به طول می‌انجامد. خطیب می‌گوید: دارقطنی یگانه دوران خود و در عصر خود بی‌نظیر، و امام وقت خود بود... قاضی ابوالطیب طبری می‌گوید: دارقطنی امیرالمؤمنین در حدیث است!!<sup>(۳)</sup>

ابن کثیر می‌گوید: «... حافظ بزرگ، استاد فن حدیث در زمان قبل و بعد از خود تا

---

۱- الأنساب - العرجانی ۲۲۱/۳ - ۲۲۲. ۲- به لسان المیزان ۲۳۷/۵ نگاه کنید.

۳- العبر ۲۸/۳.

زمان ما محسوب می شود... او یگانه عصر و بی نظیر و امام زمان خود بود... او کتاب مشهور دارد... ابن جوزی می گوید: شناخت حدیث و علم قرائت، نحو، فقه و شعر توأم با امامت و عدالت و صحت عقیده در او جمع بود.<sup>(۱)</sup>

به کتاب های زیر مراجعه شود:

وفیات الاعیان ۴۵۹/۲، تاریخ بغداد ۳۴/۱۲، النجوم الزهراء ۱۷۲/۴، طبقات الشافعیه ۴۶۲/۳، طبقات القرآء ۵۵۸/۱ و سایر کتب.

(۸)

### ابن حزم اندلسی

حافظ ابن حزم اندلسی متوفی سال ۴۷۵، بر بطلان این حدیث و عدم جواز احتجاج به آن، تصریح کرده است... او درباره شیخین چنین می گوید:

«اما روایت: «به دو نفری که بعد از من هستند اقتدا کنید.» حدیثی است که صحیح نمی باشد زیرا از مولی ربعی که مجهول و از مفضل ضببی که حجت نیست روایت شده است.

همان طور که أحمد بن محمد بن جسر از محمد بن کثیر ملائی از مفضل ضببی از ضرار بن مرّة از عبدالله بن ابی الهذیل غنری از جدّه اش از پیامبر ﷺ نقل کرد که فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند، ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمّار هدایت جوئید و به عهد ابن امّ عبد تمسک کنید.

و نیز أحمد بن قاسم از ابی قاسم بن محمد بن قاسم بن اصبع از قاسم بن اصبع از اسماعیل بن اسحاق قاضی از محمد بن کثیر از سفیان ثوری از عبدالملک بن عمیر از مولی ربعی از ربعی از حذیفه نقل می کند...

و نیز این حدیث را از بعضی از اصحابمان از قاضی ابی الولید بن فرضی از ابن دخیل از عقیلی از محمد بن اسماعیل از محمد بن فضیل از وکیع از سالم مرادی از

عمر و بن هرم از ربعی بن حراش و اُبی عبدالله - مردی از اصحاب حدیفة از حدیفة نقل نموده است...

ابومحمّد می‌گوید: سالم ضعیف است. برخی او را مولی نامیده‌اند، پس می‌گوید وی هلال مولی ربعی است و او مجهول است و اصلاً معلوم نیست کیست. اگر صحیح باشد بر ضد آنهاست نه به نفع آنها. زیرا آنها - یعنی اصحاب مالک و اُبی حنیفة و شافعی - نسبت به ابوبکر و عمر دورترین مردم‌اند. قبلاً بیان کرده‌ایم که اصحاب مالک در پنج مورد در آنچه موطأً روایت کرده‌اند با ابوبکر مخالف بوده و با عمر نزدیک به سی مورد در آنچه در موطأً نقل شده است مخالفت کرده‌اند و هم چنین ذکر کردیم که ابوبکر و عمر با یکدیگر اختلاف داشته. پیروی از آن دو در آنچه اختلاف کرده‌اند، ممتنع است.

و در الفصل می‌گوید:

«ابومحمّد می‌گوید: اگر ما اجازه تدلیس داشتیم به چیزی استدلال می‌کردیم که اگر دشمنان ما به آن دست می‌یافتند، از خوشحالی پرواز می‌کردند، و آن روایت: «به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید.» است

ابومحمّد گوید: ولی ابن حدیث صحیح نیست. پناه بر خدا که بر چیزی که صحیح نیست احتجاج کنیم.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

ابومحمّد علی بن أحمد بن خرم آندلسی، حافظ، فقیه، ثقه که در کتاب‌های اهل سنت شرح حال خوبی از او نقل شده است. گرچه به خاطر صراحت و شدت عبادت بر او انتقاد می‌کنند...

---

۱- الإحكام فی أصول الاحکام، مجلد ۲ جزء ۶ ص ۳۴۲ - ۳۴۳، الفصل فی الملل و النحل

حافظ ابن حجر می‌گوید: «فقیه حافظ، صاحب کتاب‌های بسیار بود، حقیقتاً حفظ گسترده‌ای داشت ولی به خاطر اعتماد به حافظه‌اش مورد انتقاد بود، مانند سخنان وی در تعدیل و جرح و بیان اسماء راویان. از این رو اوهام زشتی را به وی نسبت داده‌اند.

صاعد بن أحمد بن ربیع می‌گوید: ابن حزم در بین اهل اندلس جامع‌ترین شخص در علوم اسلامی و دارای بیشترین آگاهی و دانش بود. علاوه بر این در علم بیان متبحر بود به علم بلاغت و شناخت سیره و انساب آشنا بود.

حمیدی می‌گوید: او حافظ حدیث بود. از کتاب و سنت، احکام را استنباط می‌کرد. در علوم بسیار، متخصص بود. اهل عمل به علم بود، مانند او در سرعت حفظ و تدبیر و کرامت نفس ندیدیم. در حدیث، ید طولایی داشت.

مورخ اندلسی ابومروان بن حبان می‌گوید: ابن حزم در حدیث و فقه و نسب و ادب متبحر بود. با انواع علوم قدیم آشنا بود. البته بدون اشتباه هم نبود زیرا در پرسش از هر فنی جرأت به خرج می‌داد. صاحب نظر بود.»<sup>(۱)</sup>

برای اطلاع بیشتر: به وفیات الاعیان ۱۳/۳، نفح الطیب ۳۶۴/۱، العبر فی خبر من غیر ۲۳۹/۳ رجوع شود.

(۹)

### برهان الدین عبری فرغانی

علامه عبیدالله بن محمد عبری فرغانی حنفی - متوفی سال ۴۷۳ - تصریح می‌کند که این حدیث جعلی است و استدلال و استناد به آن جایز نیست. نص کلام او چنین است: «گفته شده است: اجماع شیخین (بخاری و مسلم) به فرموده پیامبر ﷺ که: به دو نفری که بعد از من هستند، ابوبکر و عمر اقتدا کنید، حجت است. پیامبر به اقتداء آن دو دستور داده است. امر افاده و جوب می‌کند. بنابراین



مخالفت با آن دو حرام است. از حجیت اجماع آنها جز این، منظوری نداریم. پاسخ این است که حدیث جعلی است و ما در شرح الطوالع این مطلب را بیان کرده‌ایم.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

عبری از بزرگان پیشوایان اهل سنت در علم کلام و معقول است. شرح او بر «المنهاج» و «الطوالع» قاضی بیضاوی از مشهورترین کتب در کلام و اصول است... شرح حال وی را بیان کرده و او را ستوده‌اند و به فضل وی اعتراف کرده‌اند. حافظ ابن حجر می‌گوید: «ذهبی در المشتبه در قسمت العبری - نام وی را ذکر کرده و می‌گوید: او عالم بزرگی در زمان خود بود و کتاب‌های وی متداول است. در ماه رجب سال ۷۴۳ وفات کرد. می‌گویم: به خط برخی از فضلاء عجم دیدم که گفته است، برهان ادین عبری در ذی حجه آن سال وفات نمود که این معتبرتر است. پس او را توصیف می‌کند و می‌گوید: برهان الدین، شریف مرتضی قاضی القضاة و نزد سلاطین صاحب نفوذ بود و در آفاق مشهور و در همه فنون مرجع بود. او پناه ضعفاء و تواضع و انصاف بسیار داشت.»<sup>(۲)</sup>

اسنوی می‌گوید: «او یکی از بزرگان علم کلام و معقول بود و بهره فراوان از سایر علوم داشت و کتاب‌هایی مشهوری دارد.»<sup>(۳)</sup>

یافعی می‌گوید: «امام علامه، قاضی القضاة، عبیدالله بن محمد عبری فرغانی حنفی، علامه مناظره‌کننده، متبحر» به هوش و مناظره‌اش مثل زده می‌شود. امامی فاضل و صاحب فن بود. اصحاب برای کسب علم نزد او می‌رفتند. دو مذهب حنفی و شافعی را می‌شناخت، درباره آن دو مذهب کتاب نوشت. اما در اصول و

---

۱- شرح المنهاج - خطی.

۲- الدرر الكامنة فی اعیان المأیة الثامنة ۴۳۳/۲.

۳- طبقات الشافعیة ۲۳۶/۲.

معقول در این دوزمینہ پیشوایی یگانه بود. کتاب هایی داشت... در زمان خود استاد استادان بود.»<sup>(۱)</sup>

(۱۰)

### شمس الدین ذهبی

حافظ بزرگ ذهبی - متوفی سال ۷۴۸ - این حدیث را چند باری پس از دیگری ابطال کرده است و در این باره به کلمات استادان فن حدیث و رجال استشهاد کرده است... وی چنین می گوید:

«أحمد بن صلیح از ذی النون مصری از مالک از نافع از ابن عمر حدیث: «به دو نفری که بعد از من هستند اقتدا کنید» را نقل کرده و می گوید این حدیث غلط است و بر احمد اعتمادی نیست.»<sup>(۲)</sup>

و می گوید: «أحمد بن غالب باهلی غلام خلیل از اسماعیل بن اُبی ادریس و شیبان و قرّة بن حبیب نقل کرده و نیز ابن کامل و ابن سماک و عده ای از وی نقل نموده اند.»

ذهبی از بزرگان زهاد در بغداد بود. ابن عدی می گوید: از ابو عبدالله نهانندی شنیدم که می گفت: به غلام خلیل گفتم: این چه مطالب رقت باری است که حدیث می کنی؟ گفت: آن را جعل کرده ام تا به وسیله آن قلوب عامه را نرم کنیم. ابوداود گوید: می ترسم که دجال بغداد باشد. دارقطنی می گوید: وی متروک است. از کتاب مصائب نقل کرد که گفت: محمد بن عبدالله عمری از مالک از نافع از ابن عمر نقل می کند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید.

این مطلب به مالک پیوست است. ابوبکر نقاش می گوید: و او واهی و سست

است.»<sup>(۱)</sup>

و می‌گوید: «محمد بن عبدالله بن عمر بن قاسم بن عبدالله بن عبیدالله بن عاصم بن عمر بن خطاب عدوی عمری، عقیلی ان را ذکر کرده و می‌گوید: حدیث او صحیح نیست و وی به نقل حدیث شناخته نمی‌شود، أحمد بن خلیل از ابراهیم بن محمد حلبی از محمد بن عبدالله بن عمر بن قاسم از مالک از نافع از ابن عمر مرفوعاً نقل می‌کند که به دو نفری که بعد از من هستند اقتدا کنید... اما این حدیث از طریق مالک اصلی ندارد. بلکه از طریق حذیفه بن یمان معروف است. دارقطنی می‌گوید: عمری از مالک مطالب باطلی را نقل کرده است. ابن منده می‌گوید: او مطالب منکری دارد.»<sup>(۲)</sup>

و می‌گوید: «یحیی بن سلمه بن کهیل از پدرش از ابی زعراء از ابن مسعود مرفوعاً نقل کرده است که: به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمّار، هدایت جوید و به عهد ابن مسعود تمسک کنید. می‌گویم: سند آن جداً سست و واهی است.»<sup>(۳)</sup>

### شرح حال او

ذهبی شناخته شده‌تر از آن است که معرفی گردد. او امام متأخران در تاریخ و سیره و در جرح و تعدیل و حجّت است... برخی مصادر شرح حال او چنین است:  
الدرر الكامنة ۳/۳۳۶، الوافی بالوفیات ۲/۱۶۳، طبقات الشافعیه ۵/۲۱۶، فوات الوفیات ۲/۳۷۰، البدر الطالع ۲/۱۱۰، شذرات الذهب ۶/۱۵۳، النجوم الزاهرة ۱۰/۱۸۲، طبقات القراء ۲/۷۱.

۲- میزان الاعتدال ۳/۶۱۰.

۱- همان ۱/۱۴۱.

۳- تلخیص المستدرک ۳/۷۵.

(۱۱)

### نورالدین هیشمی

حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی - سال ۸۰۷ - به سقوط حدیث از طریق ابی درداء تصریح دارد. وی می‌گوید: «از ابی الدرداء نقل شد که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید، که آن دو ریسمان الهی اند هرکه به آن دو تمسک کند، به ریسمان محکمی که جدایی ندارد تمسک کرده است. و نیز طبرانی آن را روایت کرده است. در سند این روایت کسانی هستند که آنها را نمی‌شناسم.»<sup>(۱)</sup>

از ابن مسعود نیز نقل شده که عبارتش گذشت.

### شرح حال او

حافظ هیشمی از بزرگان حافظان قوم و پیشوایان آنهاست. حافظ سخاوی بعد از وصف او به حفظ می‌گوید: «در دین و تقوی و زهد و توجه به علم و عبادت شگفت‌انگیز بود... شیخ ما در معجم خود می‌گوید: هیشمی خیر، آرام و دارای فطرت سلیم بود، نسبت به منکر به شدت برخورد می‌کرد، نسبت به شیخ ما و اولادش بسیار تحمل داشت. دوستدار حدیث و اهلش بود. برهان حلبی گفت: او از خوبان قاهر بود. تقی فارسی می‌گوید: او متون و آثار بسیاری را حفظ بود و شخصی صالح و خیر بود.

أفقهسی می‌گوید: او امام و عالم و حافظ و زاهد بود... دین و زهد و ورع او و مانند آن بسیار قابل ستایش است...»<sup>(۲)</sup>

و نیز به: حسن المحاضرة ۳۶۲/۱، طبقات الحفاظ ۵۴۱، البدر الطالع ۴۴/۱ مراجعه شود.

(۱۲)

### ابن حجر عسقلانی

حافظ ابن حجر عسقلانی - متوفی سال ۸۵۲ - راه حافظ ذهبی را ادامه داده است. حدیث اقتداء را در چند جا ابطال کرده است. ابن حجر در شرح حال احمد بن صحیح می‌گوید:

«احمد بن صحیح از ذی النون مصری از مالک از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما حدیث را نقل می‌کند: «به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید» این غلط است. و احمد مورد اعتماد نیست.»<sup>(۱)</sup>

در شرح حال غلام خلیل بعد از کلام ذهبی می‌گوید: «حاکم می‌گوید: از شیخ ابوبکر بن اسحاق شنیدم که می‌گوید: احمد بن محمد بن غالب از کسانی است که در دروغگویی او شک ندارم.»

أبو أحمد حاکم می‌گوید: احادیث او بسیار است و از کثرت به شمار نمی‌آید ولی ضعف او آشکار است.

أبو داود می‌گوید: احادیث او بر من عرضه شد. من در اسناد و متون چهارصد حدیث نظر کردم. دیدم همه آنها دروغ است. از عدّه‌ای از افراد ثقه، احادیث جعلی که قاضی احمد بن کامل ذکر کرده برای ما نقل نموده‌اند، با وجود زهد و ورع او. از ورعی که صاحبش را بدین جا می‌رساند به خدا پناه می‌بریم.»<sup>(۲)</sup>

در شرح حال محمد عمری به کلام ذهبی می‌افزاید: «عقیلی بعد از نقل خود می‌گوید: این حدیث منکر است و اصلی ندارد. دارقطنی از روایت احمد خلیلی بصری به همین سند نقل کرده و سپس گفته است: ثابت نمی‌شود، عمری نیز ضعیف است.»<sup>(۳)</sup>

۲- همان ۱/۲۷۲.

۱- لسان المیزان ۱/۱۸۸.

۳- همان ۵/۲۳۷.

## شرح حال او

ابن حجر عسقلانی، حافظ علی الاطلاق و شیخ الاسلام در همه آفاق اهل سنت می باشد. در تاریخ و حدیث و رجال به او مراجعه می شود. در همه علوم برکت او رجوع می شود...

حافظ سیوطی می گوید: «امام حافظ زمان خود، قاضی القضاة، که ریاست حدیث در دنیا به او منتهی می شد. در عصر او حافظی جز او نبود. کتاب های بسیاری مانند شرح بخاری و تغلیق التعلیق و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب و لسان المیزان و الإصابة فی الصحابة و نکت ابن الصلاح و رجال الأربعة و شرح آن و الألقاب و... را تألیف نمود.»<sup>(۱)</sup>

در هر کتابی که شرح حال وی در آن آمده به خوبی توصیف شده است. به کتب زیر مراجعه شود:

البدر الطالع ۸۷/۱، الضوء الأملع، شذرات الذهب ۲۷۰/۸، ذیل رفع الإصر ۸۹، ذیل تذكرة الحفاظ ۳۸۰.

(۱۳)

## شیخ الاسلام هروی

شیخ أحمد بن یحیی هروی شافعی - متوفی سال ۹۱۶ هـ - چنین می گوید:

«از احادیث ساختگی أحمد جرجانی موارد زیر است:

من قال القرآن مخلوق فهو كافر، الإيمان يزيد و ينقص. ليس الخبر كالمعاينة. الباذنجان شفاء من كل دواء. دائق من حرام أفضل عند الله من سبعين حجة مبرورة. که این احادیث جعلی است. اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر که باطل است. إن الله يتجلى للخلائق يوم القيامة و يتجلى لأبي بكر خاصة که باطل است.»<sup>(۲)</sup>

۲- الدر النضید ۹۷.

۱- حسن المحاصرة ۳۶۳/۱.

## شرح حال او

این شیخ از فقهای شافعی است و در شهر هرات شیخ الاسلام بود. وی نوه سعد تفتازانی است.

زرکلی می‌گوید: «أحمد بن یحیی بن محمد بن سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی هروی، شیخ الاسلام، از فقهای شافعیه است. کنیه او سیف الدین است و به عنوان نوه سعد تفتازانی شناخته می‌شود. او سی سال قاضی هرات بود و هنگامیکه شاه اسماعیل بن حیدر صفوی وارد هرات شد، او از کسانی بود که در دارالامارة به استقبال او نشسته بودند. ولی سخن چینان او را نزد شاه به تعصّب متّهم کردند. شاه دستور قتل او و جمعی از علمای هرات را داد. شیخ بی‌گناه بود و به شهید موصوف گشت. وی کتاب‌هایی دارد. از جمله مجموعه‌ای است که الدرّ النضید من مجموعه الحفید نام نهاده شد. که در علوم شرعی و عربی است...»<sup>(۱)</sup>

(۱۴)

## عبدالرؤف مناوی

عَلّامه عبدالرؤف بن تاج العارفین المناوی مصری. متوفی سال ۱۰۳۹ هـ دربارہ سند حدیث از حدیفه و به دنبال آن عبارت ذہبی را دربارہ ابن مسعود می‌آورد. عبارت او چنین است:

«اقتدوا باللذین» به فتح ذال یعنی دو خلیفه‌ای که (من بعدی: ابوبکر و عمر) پس از من هستند امر به اطاعت آن دو متضمّن ستایش آن دو می‌باشد. تا شایسته امر و نهی کردن باشند و آنها را اطاعت کنند. و حسن سیرت و راستی آنان را اعلام می‌نماید و اشاره می‌کند که آن دو، خلیفه بعد از ایشان می‌باشند و سبب ترغیب به اقتداء به آنها این است که آنها بر اخلاق مرضی و سرشت قابل صفات برجسته آفریده شده‌اند. گویی آنها قبل از اسلام مانند زمین پاک بودند ولی (قبل از اسلام) در

آن به نحو قابل توجهی کاشت نشده و بجای آن علف و درخت خار بوده است. و چون با ظهور دولت هدایت (اسلام)، خارها زایل گشته، محصول نیکو روییده شده است. از آن رو اینان بعد از انبیاء برترین مردم شدند. از آن پس برترین مردم کسی است که تا روز صراط و میزان از آنان به خوبی تبعیت کنند.

اگر بگویید: پیامبر دستور به تبعیت آن دو داد. چگونه علی رضی الله عنه از بیعت تخلف کرد؟

می‌گوییم: علی ابتدا عذری داشت ولی پس از آن با آنان بیعت کرد. پیروی علی از اوامر و نواهی آن دو و اقامه جماعت و اعیاد با آنها و ستودن آن دو در حال زندگی و مرگ آنها، اثبات شده است.

اگر بگویید: این حدیث معارض است با آن چه اهل اصول می‌گویند که پیامبر بر جانشینی احدی تصریح نکرد. می‌گوییم: مراد آنها این است که پیامبر نص صریح نداشت. این حدیث همان‌طور که احتمال خلافت در آن می‌رود، ممکن است منظور اقتداء به آنان در رأی و مشورت و نماز و سایر مسائل حدیث باشد.

(حم ت) در المناقب این عبارات آورده و آن را حسن دانسته است. از حدیث عبدالملک بن عمیر از ربیع از حذیفه بن یمان نقل کرده است.

ابن حجر می‌گوید: درباره عبدالملک اختلاف است. ابوحاتم آن را تعلیل کرده و بزّاز مانند ابن حزم می‌گوید: حدیث صحیح نیست زیرا عبدالملک آن را از ربیعی نشنیده و ربیعی نیز از حذیفه آن را نشنیده است. و بر آن شاهد دارد. و مصنف کار خوبی کرده که در ادامه آن شاهد را هم آورده است. و گفته است: (اقتدوا باللذین) به فتح ذال (من بعدی من اصحابی اَبی بکر و عمر و اهدتوا بهدی عمّار بن یاسر) یعنی به سیره او عمل کنید و به ارشاد او راهنمایی گردید. زیرا او هرگاه دو امر به او عرضه می‌شد. صحیح‌ترین را برمی‌گزید. همان‌طور که در حدیث می‌آید (و تمسکوا بعهد ابن مسعود) عبدالله یعنی در آن چه او شما را سفارش می‌کند.

توربشتی می‌گوید: شبیه‌ترین چیز به مراد از عهد، امر خلافت است. زیرا او اولین



کسی است که به صحّت آن شهادت داده و به استقامت به آن اشاره کرده است و می‌گوید: آیا کسی را که پیامبر برای دین ما پسندیده برای دنیايمان نپسندیم، چنانکه در اول و آخر روایت به این مطلب اشاره می‌کند.

(ت) آن را حسن دانسته (از طریق ابن مسعود رویانی از حذیفه) و می‌گوید: هنگامی که ما نزد رسول خدا ﷺ بودیم فرمود: من نمی‌دانم چه قدر بین شما می‌مانم پس حدیث را ذکر کرد. (از انس هم ذکر شده)

حاکم از ابن مسعود به لفظ مذکور آن را ذکر کرده و ذهبی گفته است: «سند آن سست و واهی است.»<sup>(۱)</sup>

### شرح حال او

مناوی علامه محقق کبیر است که کتابش (فیض القدیر) از کتب مفید است و علامه محبّی شرح حال و ستایش او را گفته و وی را به «امام کبیر و حجّت» وصف کرده است. عبارت او چنین است:

«عبدالرؤوف بن تاج العارفین بن علی بن زین العابدین، ملقب به زین الدّین، حدادی مناوی قاهری شافعی: امام بزرگ، حجّت، ثبت و پیشوا، صاحب تصنیفات متداول است. او بدون شک از جلیل‌ترین افراد اهل عصر خود بود. امامی فاضل، زاهد، عابد و اهل خشوع نسبت به خدا بود که برای مردم بسیار سودمند بود. و به حسن عمل به خدا تقرّب می‌جست. به تسبیح و اذکار اشتغال داشت و شخصی صابر و صادق بود و در شبانه روز به یک وعده غذا بسنده می‌کرد. علوم و معارف - با وجود اختلاف انواع و اقسام آن - آنچنان در او جمع بود که در هیچ یک از معاصران او جمع نشده بود...»<sup>(۲)</sup>

---

۱. فیض القدیر - شرح الجامع الصغیر ۵۶/۲.

۲. خلاصة الاثر من اعیان القرن الحادی عشر ۴۱۲/۲-۴۱۶.

(۱۵)

### ابن درویش حوت

علامه ابن درویش حوت - متوفی سال ۱۰۹۷ هـ - می گوید: «روایت به دو نفری که بعد من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید».

احمد و ترمذی آن را روایت کرده اند و آنرا را حسن دانسته اند. ابوحاتم آن را ضعیف دانسته و بزّاز مانند ابن حزم می گوید: صحیح نیست. در روایت ترمذی که آن را حسن دانسته آمده: به هدایت عمار هدایت جوید و به عهد ابن مسعود تمسک کنید. هیشمی می گوید: سند آن واهی و سست است.»<sup>(۱)</sup>

« ۳ »

### تأمل در متن و دلالت حدیث اقتداء

در مقدمه به استدلال قوم به حدیث اقتداء در باب خلافت و امامت و در فقه و اصول و در مسائل مهم اشاره کردیم...

قاضی بیضاوی در کتاب مشهور خود «طوالع الأنوار فی علم الکلام» و ابن حجر مکی در «الصواعق المحرقة» و ابن تیمیّه در «منهاج السنّة» و ولی الله دهلوی - صاحب حجة الله البالغه - در کتاب خود «قرّة العینین فی تفضیل الشیخین» به این حدیث استدلال کرده اند... و جالب آن است که فقط دهلوی روایت حدیث را به بخاری و مسلم نسبت می دهد... عبارت او چنین است: «پیامبر ﷺ می فرماید: به دو نفری که بعد من هستند، ابوبکر و عمر اقتدا کنید».

از حذیفة نقل شده که گفته است به دو نفری که بعد من هستند، ابوبکر و عمر اقتدا کنید این حدیث متفق عتیه است.

---

۱. شرح المختصر فی الاصول ۳۶/۲.

رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین / ۸۴۳

از ابن مسعود: پیامبر فرمود به دو نفر صحابه پس از من، ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به هدایت عمّار هدایت جوئید و به عهد ابن مسعود تمسّک کنید. ترمذی آن را روایت کرده است.»<sup>(۱)</sup>

پوشیده نیست که نسبت متفق علیه بودن آن دروغ است... مگر آن که «متفق علیه» اصطلاح خاص دهلوی باشد، یعنی اتّفاق آن دو در عدم صدور این حدیث!! شیخ علی قاری نیز به آن استدلال کرده است... او نیز از دهلوی پیروی کرده است... در «شرح الفقه الاکبر» آمده است: «مذهب عثمان و عبدالرحمن بن عوف این است که مجتهد جایز است از دیگری تقلید کند، اگر دیگری از دین، از او اعلم باشد، و نیز می‌تواند اجتهاد خود را ترک کند و از اجتهاد دیگری تبعیت کند. و این از ابی حنیفه هم روایت شده است. به خصوص در صحیحین آمده است که: به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید. عثمان و عبدالرحمن بن عوف، عموم و ظاهر این حدیث را اخذ کرده‌اند.»\*

شاید منظور قاری، غیر از دو صحیح بخاری و مسلم باشد!! (زیرا حاکم - همان‌طور که دیدید - تصریح می‌کند بخاری و مسلم، حدیث را نقل نکرده‌اند!! حدیث اقتداء این‌گونه است... که در کتب مورد اعتماد اصول ذکر می‌شود و مورد استدلال واقع می‌شود... در المختصر آمده است که:

«مسأله: برخلاف نظر شیعه، اجماع با اهل بیت فقط منعقد نمی‌شود. و نه با ائمه چهارگانه،\*\* طبق نظر اکثر (برخلاف احمد) و نه با ابوبکر و عمر طبق نظر اکثر آنها، در این باره می‌گویند احادیثی مثل: بر شما باد سنت من و سنت خلفاء راشدین بعد از من... و نیز حدیث: به دو نفری که بعد از من اقتدا کنید. می‌گوییم: این‌ها دلالت بر

---

۱. قرّة العینین: ۱۸۹.

\* عموم حدیث یعنی به هر یک از صحابه می‌توان اقتدا کرد و مقلد از هر یک از صحابه می‌تواند تقلید کند. این ظاهر حدیث است که عثمان و عبدالرحمن به آن عمل کرده‌اند. ویراستار  
\*\* ائمه چهارگانه: احمد حنبل، مالک، شافعی، ابو حنیفه

شایستگی پیروی مقلد دارد و با احادیثی مثل: اصحاب من مانند ستارگان اند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می شوید و حدیث نیمی از دین خود را از این حمیراء\* بگیرد، معارض است.»

شارح آن العصد می گوید: «می گویم: اجماع (برخلاف نظر شیعه) فقط به اهل بیت در صورتی که دیگران با آنها مخالفت کنند یا عدم مخالفت و موافقت، منعقد نمی شود. و برخلاف احمد، نزد بسیاری علما به امامان چهارگانه هم منعقد نمی شود و به ابوبکر و عمر هم منعقد نمی شود. (از نظر اکثر، برخلاف بعضی)

می گویم ادله شامل نظرات آنها نمی شود. قبلاً هم گذشته است لذا تکرار نمی شود. اما شیعه، مبنای حرف آنها درباره اهل بیت عصمت اهل بیت است. که در جای خود آمده است لذا متعرض آن نمی شویم. اما دیگران می گویند: پیامبر ﷺ می فرماید: بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من. و نیز فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید.

جواب آن است که: این دو حدیث فقط بر این دلالت دارد که چهار نفر یا آن دو نفر شایسته تقلید از آنها هستند. نه اینکه قول آنها بر مجتهد حجیت داشته باشد. پس این حدیث معارض با حدیث اصحابی کالنجوم است...»<sup>(۱)</sup>

در المنهاج و شرح آن آمده است: «برخی قائلند که اجماع شیخین به تنهایی حجّت است، به دلیل حدیث پیامبر ﷺ که به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید. احمد بن حنبل و ابن ماجه و ترمذی حدیث را روایت کرده اند و احمد گفته: حدیث حسن است و ابن حبان هم در صحیح خود آن را روایت کرده است.

امام احمد و سایرین درباره این دو حدیث پاسخ داده اند که این دو با حدیث: اصحاب من مانند ستارگان اند، به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می یابید، معارض است. این حدیث ضعیف است و شیخ ابواسحاق در (شرح اللمع) جواب می دهد

رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین / ۸۴۵

که ابن عباس با همه صحابه در پنج مسأله که مخصوص به اوست مخالفت کرده است. و ابن مسعود در چهار مسئله مخصوص به خود مخالفت کرده است و کسی بر ضد آن دو اجماع احتجاج نکرده است...»<sup>(۱)</sup>

و در مسلم الثبوت و شرح آن آمده است: «اجماع نزد اکثر علماء به اجماع شیخین، دو امیر مؤمنان ابوبکر و عمر منعقد نمی‌شود. برخلاف بعضی که این اجماع را ثابت می‌دانند. و به خلفاء چهارگانه نیز برخلاف نظر امام حمد و بعض حنفیه، منعقد نمی‌شود.

در مورد اجماع بودن اتفاق شیخین می‌گویند: رسول خدا ﷺ فرمود: به دو نفری که بعد من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید. احمد این حدیث را روایت کرده است. پس طبق این حدیث مخالفت با آن دو حرام است. می‌گوییم: این خطاب به مقلدین است و بر مجتهدین حجّت نیست. حدیث در و بیان شایستگی آنها برای تقلید و پیروی است، نه این که پیروی و اطاعت منحصر در آنها باشد. بنابراین، امر پیامبر برای اباحه یا استحباب است. یکی از این دو تأویل ضروری است. زیرا برخی مجتهدین با آنها (با ابوبکر و عمر یا با چهار ائمه) مخالفت می‌کرده‌اند و مقلدان گاهی تقلید غیر آندورا نموده‌اند. و هیچکس آنان را (مانند ابن عباس و ابن مسعود) انکار نکرده است. نه خود خلفاء و نه سایرین. پس عدم حجیت قول آنها (خلفاء)، اعتقاد آنهاست.<sup>(۲)</sup>

این نمونه‌هایی از استدلال قوم به حدیث اقتداء به شیخین در مسائل فقه و اصول است... ولی آنچه از مجموع این کلمات آشکار می‌شود این است که اکثر صحابه قائل به عدم حجّیت اجماع آن دو هستند...

اگر به این مطلب، اضافه کنیم که اکثر صحابه قائلند که پیامبر ﷺ برخلاف هیچکس پس از خود تصریح نکرده است، همانگونه که در المواقف و شرح آن آمده که: «امام بر حق بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر است که امامت او به اجماع اثبات شده

---

۱. الابهاج فی شرح المنهاج ۳۶۷/۲. ۲. فواتح الرحموت فی مسلم الثبوت.

است، اگرچه در این باره برخی توقف نموده‌اند. و پیامبر بر امامت احدی بعد از خود تصریح نکرده است برخلاف بکریه قائل به نص دربارہ ابوبکر هستند و شیعه که نص را درباره علی کرم الله وجهه می‌دانند. چه نص جلی یا نص خفی. و حق از نظر جمهور نفی هر دو است.»<sup>(۱)</sup>

مناوی در شرح خود می‌گوید: «اگر بگوییم: این حدیث معارض با کلام اهل اصول است که پیامبر برخلافت احدی تصریح نکرده است. می‌گوییم: مراد آنها این است که نص صریح نکرده است و این حدیث همان‌طور که احتمال خلافت در آن می‌رود، احتمال اقتداء به آنان در رأی و مشورت و نماز و مانند آن نیز دارد.»<sup>(۲)</sup>

دانستیم که استدلال کنندگان به این حدیث در همه مباحث - ابتداءً در باب امامت و خلافت و انتهاءً در باب اجتهاد و اجماع - فقط بکریه و پیروان آنان هستند...

بنابراین... اکثر دانشمندان از مدلول و مفاد این حدیث اعراض می‌کنند... و کسانی که به آن استدلال می‌کنند گروهی متعصب نسبت به ابوبکر و امامت او هستند... و این خود وجه دیگری از وجوه جعل و ساختگی بودن آن است...

حافظ ابن جوزی می‌گوید: «عده‌ای بی ارزش که مدعی تمسک به سنت‌اند، به تعصب پرداخته و برای ابوبکر فضایی ساخته‌اند...»<sup>(۳)</sup>  
ولی آنان که هستند؟ آیا خود «بکریه» هستند.

علّامه معتزلی\* می‌گوید: «چون بکریه آنچه را شیعه ساخته‌اند، دیدند<sup>(۴)</sup>، برای مقابله با این احادیث، برای صاحب خود (ابوبکر) احادیثی جعل کردند. مانند

---

۱. شرح المواقف - مباحث الامامة ۳۵۴/۸ . ۲. فیض القدير ۵۶/۲.

۳. الموضوعات ۳۰۳/۱ . \* ابن ابی الحدید

۴. شیعه لحاظ به احادیثی که اهل سنت در فضیلت امیرالمؤمنین ع روایت کرده‌اند استدلال کردند. به اعتبار اینکه این احادیث نصوص جلی یا خفی و دال بر امامت آن حضرت می‌باشند. همان‌طور که صاحب (شرح المواقف) و سایرین ذکر کرده‌اند.

حدیث (لو كانت متخداً خلیلاً) که آن را در مقابل حدیث إخوان و برادری ساختند. و یا مانند مسأله بستن درها که متعلق به علی علیه السلام بود. بگریه آن را به ابوبکر تغییر دادند. و نیز احادیثی مانند: (به من دوات و کاغذی دهید که در آن برای ابوبکر چیزی بنویسم که هیچ دو نفری بر آن اختلاف نکنند) سپس فرمود: (خدا و مسلمانان ابا دارند جز ابوبکر) که آن را در مقابل حدیثی که در هنگام بیماری از آن حضرت نقل شده ساخته‌اند و آن این است: (برای من دوات و کاغذی بیاورید که چیزی برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه شوید. اما اصحاب نزد ایشان به اختلاف پرداختند و گروهی از آنان گفتند: بیماری و درد بر پیامبر غلبه کرده است. کتاب خدا ما را کافی است) و مانند حدیث (من از تو راضی‌ام آیا تو هم از من راضی هستی؟) و مانند آن.<sup>(۱)</sup>

بهر حال، مدلول حدیث چیست؟ در این جا از این جهت صحبت می‌کنیم و از سند حدیث چشم می‌پوشیم.

مناوی می‌گوید: «پیامبر امر به اطاعت آن دو کرد که این امر حاکی از ستودن آن دو است برای اینکه سزاوار باشند در امرها و نهی‌ها مورد اطاعت قرار گیرند...» ولی آنچه در این باره، مورد اعتراض قرار می‌گیرد، تخلف امیرالمؤمنین علیه السلام و پیروان ایشان از بیعت با ابوبکر است. با وجود اینکه آن دو علی را امر به بیعت کرده بودند. و لذا می‌گوید:

«اگر بگوییم: اگر پیامبر امر به پیروی آن دو نمود پس چگونه علی علیه السلام از بیعت تخلف کرد. می‌گوییم: به جهت عذری بود و پس از آن بیعت کرد. و پیروی او از دستورات و نهی‌های آنان، ثابت شده است...»<sup>(۲)</sup>

می‌گوییم: این قوم (بعد از انکار نص پیامبر در خصوص خلافت پس از خود و انحصار دلیل براجماع خلافت) در محذور بزرگ‌تر و اشکال سختی قرار گرفتند و آن این است که در علم اصول مقرر کرده‌اند که اگر یکی یا دو نفر از امت، در مسأله‌ای

۲. المستصفی ۲۰۳/۱.

۱. شرح نهج البلاغه ۴۹/۱۱.

نظر مخالف داشته باشند، اجماع منعقد نمی شود.

غزالی می گوید: «برخلاف نظر برخی، اگر یکی یا دو نفر از امت مخالفت کنند اجماع منعقد نمی شود، و اگر هم حتی مخالف بمیرد باز هم اجماع نخواهد بود. دلیل ما این است که مخالفت همه امت باعث حرام بودن است...»<sup>(۱)</sup>

در مسلم الثبوت و شرح آن آمده است: «گفته شده که اجماع اکثر با کمی مخالف مثل این که مخالف، یک یا دو نفر باشد اجماع محسوب می شود... ولی نظر مختار آن است که این اجماع نیست، زیرا شرط عصمت در اتفاق کل محقق است و با مخالفت حتی یک نفر، عصمت منتفی است، و گفته شده: اجماع اصلاً حجّت نیست، چون اجماع امکان وجود ندارد. و گفته شده: بلکه غیر اجماع حجّت ظنی است. زیرا ظاهراً نظر اکثر مردم به حق اصابت می کند... و گفته شده: شاید حق با اقلیت باشد و این بعید نیست...»

اکتفاکنندگان به اجماع اکثر گفته اند: «خلافت ابوبکر با مخالفت علی و سعدبن عباد و سلمان صحیح است.»

به آن پاسخ داده شده است که: «اجماع بعد از بیعت منعقد گشته است. این مسأله درباره امیرالمؤمنین علی روشن است اگر کلام آنان را درباره بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام بپذیریم، ولی جواب تخلف سعدبن عباد چیست؟!»

مناوی متعرض این مشکل نشده است... ولی شارح مسلم الثبوت این اشکال را ذکر کرده و می گوید: «رجوع سعدبن عباد اشکال خفی دارد. زیرا او تخلف کرد و بیعت نکرد و از مدینه خارج شد، و بازنگشت تا آن که دو سال و نیم بعد از خلافت امیرالمؤمنین عمر، در حوران در سرزمین شام درگذشت. و گفته شده: در سال یازدهم در زمان خلافت امیرالمؤمنین صدیق اکبر فوت کرد. در الاستیعاب و سایر کتب چنین آمده است. پس جواب صحیح از تخلف او چنین است: تخلف او از روی اجتهاد نبود. چون در سقیفه اکثر اهل خزرج گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از

---

۱. فواتح الرحموت - شرح مسلم الثبوت ۲/۲۲۳-۲۲۴.



شما. تا ریاست آنها از بین نرود... و سعد به خاطر حبّ ریاست بیعت نکرد، پس چون مخالفت او از روی اجتهاد نبوده است، به اجماع ضرر نمی‌رساند...

اگر بگوییم: بنابراین سعد رضی الله عنه در حالی مرد که شقی و نافرمان و از جماعت آنان جدا بود در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ کس از جماعت مفارقت نمی‌کند و نمی‌میرد جز آن که به مرگ جاهلی مرده است، (بخاری آن را روایت کرده است). در حالی که صحابه، به خصوص افرادی مانند سعد از مرگ جاهلیت بری هستند. می‌گوییم: فرض کنیم مخالفت اجماع این‌گونه باشد. ولی سعد طبق نوشته صحیح مسلم در جنگ بدر حاضر بود. و بدریون به گناهی مؤاخذة نمی‌شوند. و مثل آنان مثل کسی است که از گناه توبه کند. اگرچه گناه بزرگ باشد. زیرا خدا از روی رحمت خاص خود، منزلت رفیعی به آنان داده است. و نیز سعد از کسانی است که در عقبه بیعت کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به بهشت و مغفرت وعده داد. پس از سوء ظن به این کار پرهیز و ادب را حفظ کن...»<sup>(۱)</sup>

اگر از مسأله سعد بن عبادة بگذریم، جواب تخلف صدیقه زهراء علیها السلام چه خواهد بود؟ در حالی که آن حضرت هم از صحابه بود. بلکه او پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. و اگر صحابه - به خصوص مانند سعد - از مرگ جاهلی بری هستند در مورد زهرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرمود: «فاطمه پاره تن من است. هر که او را به غضب آورد، مرا به غضب آورده است»<sup>(۲)</sup> و نیز فرمود: «فاطمه پاره تن من است، آن چه او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده و آن چه او را خوشحال کند، مرا خوشحال کرده است»<sup>(۳)</sup> و نیز فرمود: «فاطمه سرور زنان اهل بهشت است.» چه تصویری باید داشت»<sup>(۴)</sup>

این‌ها احادیثی است که حافظ سهیلی و سایر حفاظ به آن استدلال کرده‌اند و

---

۱. فواتح الرحموت - شرح مسلم الثبوت ۲/۲۲۳-۲۲۴.

۲. فیض القدر ۴/۴۲۱ از بخاری در المناقب.

۳. همان. ۴. همان.

حاکمی از این است که آن حضرت حتی از شیخین هم افضل است چه رسد نسبت به دیگران.<sup>(۱)</sup>

... از جمله امور بدیهی تاریخ آن است که زهر رضی الله عنه از دنیا رفت و با ابوبکر بیعت نکرد... و امیرالمؤمنین رضی الله عنه هم او را به بیعت امر ننمود و علی هم این را می دانست که «اگر کسی بمیرد و از جماعت جدا باشد در مرگ جاهلی مرده است.»!!

می‌گوییم:

بنابراین... این حدیث بر هیچ چیز از آن چه آنها می‌پنداشتند یا می‌خواستند به آن استدلال کنند، دلالت ندارد. پس واقعیت چیست؟  
در پایان گفتار، سایر وجوه احتمالی ممکن را ذکر خواهیم کرد...  
وجوه دیگری هم وجود دارد که این حدیث را از حیث دلالت و معنا باطل می‌کند:

#### -۱-

ابوبکر و عمر در بسیاری از احکام و افعال با یکدیگر اختلاف داشتند و پیروی از دو چیز مختلف غیرممکن است... مثلاً: ابوبکر به جواز متعه اقرار کرد و عمر آن را منع کرد. عمر منع کرد که کسی برای عجم ارث بجای گذارد مگر اینکه در سرزمین عرب به دنیا آمده باشد... پس اقتداء به چه کسی باید کرد؟!

پس از عمر، عثمان آمد و در بسیاری از گفتار و افعال و احکام با شیخین مخالفت کرد. عثمان از نظر آن‌ها نفر سوم خلفای راشدین است... و در بین صحابه کسانی بودند که با شیخین یا هر سه نفر در احکام شرعی و آداب دینی مخالفت کردند... و همهٔ آن موارد در جای خود در فقه و اصول ذکر شده است... اگر واقع این حدیث مطابق اقتضای لفظ حکم باید کرد واجب است به ضلالت همهٔ آنان حکم شود!!

-۲-

آنچه از شیخین معروف است، جهل ایشان نسبت به بسیاری از مسائل اسلامی اعمّ از اصول و فروع است. حتی این جهل نسبت به معانی الفاظ عربی در قرآن کریم نیز وجود داشته است... آیا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور به اقتداء مطلق نسبت به کسی می‌دهد که چنین وضعی دارد و نسبت به بسیاری مسائل و احکام دین، علم ندارد. و آیا پیامبر دستور به مراجعه به چنین شخصی و اطاعت همه اوامر و نواهی او می‌دهند؟!

-۳-

ظاهر لفظ در این حدیث اقتضای عصمت ابوبکر و عمر، و منع جواز اشتباه آن دو را دارد. که هیچیک از مسلمین چنین قولی را درباره آنها ندارند. زیرا وجوب اقتداء به غیر معصوم، وجوب اطاعت در گناه است که زشتی چنین ادعائی واضح است...

-۴-

اگر این حدیث از پیامبر صلح صادر شده بود، خود ابوبکر روز سقیفه به آن احتجاج می‌کرد... ولی در هیچ یک از کتب حدیث و تاریخ نیافتیم که ابوبکر بدان احتجاج کرده باشد... اگر این کار را کرده بود، نقل می‌شد و شهرت می‌یافت. همان‌طور که خبر سقیفه و نزاع و غلبه آنان نقل شده است... حتی پس از سقیفه نیز هیچگاه، احتجاجی از ابوبکر در این خصوص نیافتیم.

-۵-

آنچه درباره سقیفه ذکر شده است این است که گفته‌اند ابوبکر که در سقیفه خطاب به حاضرین کرد و گفت: «با هریک از این دو مرد که می‌خواهید بیعت کنید. ابوبکر ابو عبیده و عمر بن خطاب»<sup>(۱)</sup>.

---

۱. صحیح بخاری - باب فضل ابوبکر - مسند أحمد ۵۶/۱، تاریخ طبری ۲۰۹/۳، السیره الحلبیه

بطوری که ابوبکر رو به ابو عبیده جراح کرد و گفت: «دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم.»<sup>(۱)</sup>

-۶-

هنگامی که برای خلافت با او بیعت شد گفت:

«مرا معاف بدارید، مرا معاف بدارید. من بهترین شما نیستم...»<sup>(۲)</sup>

-۷-

هنگامی که وقت مرگ او شد گفت:

«دوست داشتم که از رسول خدا می پرسیدم که این امر برای چه کسی است تا احدی در آن نزاع نکند و دوست داشتم که سؤال می کردم: آیا انصار در این امر نصیب دارند؟»<sup>(۳)</sup>

-۸-

پس از ابوبکر عمر آمد و می گفت:

«بیعت ابوبکر ناگهانی بود که مسلمین از شر آن در امان ماندند. پس هر که به مثل آن برگشت او را بکشید.»<sup>(۴)</sup>

متن و مدلول حدیث چیست؟

بر فرض صحت صدور حدیث، از نظر معنا سقوط آن را دانستید. و بر فرض

---

← ۳۸۶/۳ و سایر کتب رجوع شود.

۱. الطبقات الكبرى ۱۲۸/۳، مسند احمد ۳۵/۱، السيرة الحلبیه ۳۸۶/۳.

۲. الامامة و السياسة ۱۴/۱، الصواعق المحرقة: ۳۰، الریاض التضررة ۱۷۵/۱، کنز العمال ۱۳۲/۳.

۳. تاریخ طبری ۴۳۱/۳، العقد الفرید ۲۵۴/۲، الامامة و السياسة ۱۸/۱، المروج الذهب ۳۲/۲.

۴. صحیح بخاری ۲۰۸/۵، الصواعق المحرقة: ۵، تاریخ الخلفاء: ۶۷.

مذکور... باید یکی از حالت زیر را پذیرفت: یا وقوع تحریف لفظ حدیث، یا صدور درباره مسأله خاص... اما اول: شاهد آن این است که این خبر از نظر علم نحو به صورت نصب روایت شده یعنی با لفظ «ابابکر و عمر» به جای «ابوبکر و عمر» و ابوبکر و عمر را منادی قرار داده یعنی منادی و مأمور به اقتداء...<sup>(۱)</sup>

سپس پیامبر ﷺ همه مسلمانان به خصوص ابوبکر و عمر را با صیغه امر می‌فرماید: «اقتدا کنید» و منظور از دو نفری که بعدشان هستند همان کتاب و عترت است و آن دو همان دو ثقل اند که پیامبر بارها دستور به اقتدا در تمسک به آن دو را فرموده بود.<sup>(۲)</sup>

اما دوم:... آن است که گفته شده است: سبب این خبر آن بود که روزی پیامبر ﷺ در راهی حرکت می‌فرمودند. ابوبکر و عمر از ایشان عقب‌تر بودند و پشت سر آن حضرت حرکت می‌کردند. سپس پیامبر ﷺ به بعضی از کسانی که درباره راهی که می‌رفت سؤال می‌کرد تا از ایشان پیروی کند و بدانها ملحق شود حضرت پاسخ دادند: «به دو نفری که بعد از من هستند ابوبکر و عمر اقتدا کنید.» و منظور حضرت پیمودن راه بود نه چیز دیگر.<sup>(۳)</sup>

بنابراین حدیث بر اطلاق خود نیست. بلکه قرائنی آن را پوشانده که مخصوص مورد خاص می‌باشد ولی راوی قرائن را از روی عمد یا... ساقط کرده است. لذا به ظاهر امر مطلق به اقتداء به آن دو شده است...

---

۱. تلخیص الشافی ۳/۳۵.

۲. اشاره به حدیث «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی» می‌باشد. به سه جلد اول کتاب ما مراجعه شود که در آن جا به طور کامل بحث شده است.

۳. تلخیص الشافی ۳/۳۸.

### تکمله:

در بعضی از طرق این حدیث آمده است که:

«اقتدا کنید به کسانی که... و به هدایت عمار هدایت جوید. و به عهد ابن ام عبد تمسک کنید یا هنگامی که ابن ام عبد برای شما حدیث کرد او را تصدیق کنید یا آن چه ابن مسعود برای شما حدیث کرد آن را تصدیق کنید.» پس حدیث شامل سه قسمت است. اول مخصوص شیخین، دوم عمار بن یاسر، سوم عبدالله بن مسعود. اما اول که موضوع بحث ما است و با از نظر سند و دلالت به طور کامل درباره آن سخن گفتیم... و عدم جواز استدلال به آن و اخذ ظاهر لفظ آن بحث شد. آن چه قویاً احتمال می رود، وقوع تحریف در لفظ آن، هنگام نقل با اسقاط قرائن پیرامون آن است که موجب می شود کلام از مقید بودن به اطلاق خارج شود. که این هم نوعی از انواع تحریف است بلکه از زشت ترین نوع آن می باشد. چنانکه که از نظر اهل علم معلوم است.

اما درباره دو قسمت اخیر، جز از جهت مدلول و مفاد حدیث متعرض آن نمی شویم، تا این گفتار به طولانی نشود... اگرچه درباره فضایل این دو مرد ذکر کرده اند و شاید برخی در مقابل فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام به این دو فقره استدلال کنند... پس می گوئیم: روایت می گوید: «به هدایت عمار هدایت جوید» معنایش آن است که: «به سیره او رفتار کنید و به ارشاد او عمل کنید» حال می پرسیم سیره عمار چگونه بود؟ ارشاد او چه بود؟

آیا قوم به سیره او رفتار کردند و به ارشاد او عمل کردند!!؟

کتابهای سیره و تاریخ حاضر هستند و می توان نکاتی از سیره و ارشاد ایشان را بیان کرد:

عمار از بیعت با ابوبکر تخلف کرد<sup>(۱)</sup> و به عبدالرحمن بن عوف گفت: «اگر

---

۱. المختصر فی اخبار البشرار ۱۵۶، تنمة المختصر ۱۸۷/۱.

می‌خواهی که مسلمانان اختلاف نکنند با علی بیعت کن»<sup>(۱)</sup>

و بعد از آن که با عثمان بیعت شد گفت: «ای گروه قریش، حال که این امر را از اهل بیت پیامبر بار دیگر جدا کردید. من درباره این امر (خلافت) ایمن نیستم که خدا آن امر را از شما بیرون آورد و در غیر شما قرار دهد. همان‌طور که آن را از اهلش جدا کردید و در غیر اهلش قرار دادید.»<sup>(۲)</sup> و عمار از روز اول همراه علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود تا در صفین شهید شد و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده بود: «عمار را گروه تجاوزگر می‌کشد.»<sup>(۳)</sup> «هرکه با عمار دشمنی کند، خدا با او دشمن خواهد بود.»<sup>(۴)</sup>

چرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اهتداء به هدایت عمار و رفتار طبق سیره او امر کرد! زیرا قبلاً به او فرموده بود: ای عمار اگر دیدی علی به یک راه می‌رود و همه مردم به راهی دیگر، تو با علی همراه باش. زیرا او تو را در اشتباه نمی‌اندازد و از هدایت خارج نمی‌کند... ای عمار اطاعت علی، اطاعت من است. و اطاعت من اطاعت خدای عزوجل است.»<sup>(۵)</sup>

حال عبارت: «به عهد ابن امّ عبد تمسک کنید.» یا «هنگامی که ابن ام عبد برای شما حدیث کرد، او را تصدیق کنید.» معنایش چیست؟

حال که حدیث به طور مطلق است، آیا ام عبد درباره هرچه نقل حدیث کرد تصدیق می‌شود؟ هیچ‌کسی این را نمی‌گوید... بلکه دیدیم خلاف آن عمل کردند... او را از نقل حدیث منع کردند، بلکه او را تکذیب کردند. حتی کتک زدند... به آن چه

۱. تاریخ طبری ۲۹۷/۳، الکامل ۳۷/۳، العقد الفرید ۱۸۲/۲.

۲. مروج الذهب ۳۴۲/۲.

۳. المسند ۱۶۶/۲، تاریخ طبری ۲/۴ و ۲۸/۴، طبقات ابن سعد // ۲۵۳، الخصائص ۱۳۳،

المستدرک ۳۷۸/۳، عمدة القاری ۱۹۹۲/۲۴، کنز العمال ۱۴۳/۱۶.

۴. الاستیعاب ۱۱۳۸/۳، الاصابة ۵۶/۲، کنز العمال ۲۹۸/۱۳، انسان العیون ۲۶۵/۲.

۵. تاریخ بغداد ۱۸۶/۱۳، کنز العمال ۲۱۲/۱۲، فرائد السمّین ۱۷۸/۱، المناقب خوارزمی:

خود آنان روایت و نقل کرده‌اند مراجعه کنید...<sup>(۱)</sup>

و نیز «عهد» مورد نظر در این عبارت کدام عهد است؟

حتماً اشاره به یک امر خاص است... که در مورد خاصی صادر شده است... و راویان آن را نقل نکرده‌اند ولی در حق ابن مسعود حدیثی دیگر روایت کرده‌اند و آن را از فضائل او قرار داده‌اند که به لفظ: «من برای شما، آن چه را ابن امّ عبد پسندید، پسندیدم»<sup>(۲)</sup> آمده است... ولی آن چیست؟

حتماً در مورد خاصی و نسبت به امر خاصی صادر شده است... که راویان آن را نقل نکرده‌اند...

این مطلب - طبق روایت حاکم به شرح زیر است:

«پیامبر ﷺ به عبدالله بن مسعود فرمود: (قرآن) بخوان. گفت: من بخوانم در حالی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمود: دوست دارم که از غیر خودم بشنوم. او سورهٔ نساء را آغاز کرد تا به آیه ﴿فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيدا﴾ رسید. پس از آن رسول خدا ﷺ گریست. عبدالله توقف کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: سخن بگو.

عبدالله ابتدا خدا را سپاس کرد و ثنای خدا را گفت و بر پیامبر ﷺ درود فرستاد و شهادت حق را بر زبان جاری ساخت و آنگاه گفت خدا را به عنوان پروردگار و اسلام را به عنوان دین پسندیدیم و من برای شما آن چه خدا و رسول او پسندند می پسندم. رسول خدا ﷺ فرمود: آن چه را که ابن ام عبد برای شما پسندید من نیز پسندیدم.

---

۱. مسند دارمی ۶۱/۱، طبقات ابن سعد ۳۳۶/۲، تذکرة الحفاظ ۸-۵/۱، المعارف: ۱۹۴،

الریاض النضرة ۱۶۳/۲، تاریخ الخلفاء ۱۵۸، اسدالغابة ۲۵۹/۳.

۲. آن را این‌گونه در کتب حدیث روایت کردند... به فیض القدير ۳۳/۴ نگاه کنید.



رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین / ۸۵۷

این حدیث صحیح‌السند است ولی مسلم و بخاری آن را ذکر نکرده‌اند.<sup>(۱)</sup>  
بنگرید چگونه با اقوال پیامبر ﷺ بازی کردند و در سنت شریفه تصرف کردند... خودگمراه شدند و دیگران را هم گمراه کردند.

برمی‌گردیم و می‌گوییم: سنت کریمه احتیاج زیادی به تحقیق و بررسی دارد به خصوص در قضایایی که ارتباط محکمی با اساس دین حنیف دارد و اصول عقاید بر آنها مبتنی است و احکام شرعی از آنها منشعب می‌شود. از خدا درخواست می‌کنیم که ما را به تحقیق حق و قبول آنچه شایسته است موفق دارد. که او شنوا و اجابت‌کننده است و بر همه چیز تواناست.

ترجمه مجلدات حدیث شریف طبر از کتاب نفحات الازهار در غروب روز عید سعید فطر سال ۱۴۳۰ هجری قمری به حول و قوه الهی و عنایت قطب عالم امکان، امام عصر ارواحنا له الفداء به پایان رسید.





## فهرست تفصیلی مطالب

۵	سخن مؤلف
۷	ماجرای حاکم نیشابوری
۹	ماجرای ابن سقا
۱۰	پیشانی متعصبین در برابر حدیث طبر
۱۱	اضطراب عبارات ذهبی
۱۳	خلاصه مدلول حدیث
۱۳	ابونعیم حداد
۱۵	تحریف در لفظ حدیث
۱۶	تأویل حدیث و تشکیک در دلالت آن
۱۸	ادّعی معارضه
۱۹	خلاصه:
۲۰	گفتار صاحب عباقت
۲۲	کلام شیخ عبدالعزیز دهلوی
۲۷	فوائدی پیرامون حدیث طبر
۲۹	فائده اول: یادکرد اسامی راویان حدیث طبر در قرون مختلف
	فائده دوم: عده‌ای از بزرگان راویان حدیث از مشایخ اجازه ولی الله

دهلوی.....	۳۷
فائده سوم: یادکرد نام گردآورندگان طرق حدیث طیر.....	۵۱
وجوه دلالت این مطلب بر اعتبار حدیث.....	۵۲
۱- ظنّ قوی به صدور حدیث.....	۵۲
۲- صحت حدیث.....	۵۲
۳- حَسَن بودن حدیث.....	۵۳
۴- قوَّت حدیث.....	۵۵
۵- حفظ حدیث از طعن و افتراء.....	۵۶
۶- اگر ایرادی در حدیث بود بیان می کردند.....	۵۷
۷- اگر حدیث باطل بود آن را نمی نوشتند.....	۵۷
فائده چهارم: یادکرد نام کسانی که حدیث را بطور قطع و ارسال مسلم نقل کرده اند.....	۵۹
ذکر حدیث بطور جزم و قطع، حکم به صحّت یا حسن بودن آن است.....	۶۰
فائده پنجم: کتاب هایی که حدیث طیر را نقل نموده و مأخذ نقل سایر علما شده اند.....	۶۳
مناقب احمد بن حنبل.....	۶۴
جامع ترمذی.....	۶۶
زوائد کتاب المناقب.....	۶۸
مسند ابویعلی.....	۶۹
العلل.....	۶۹
الابانه.....	۷۰
مستدرک.....	۷۰
حلیة الاولیاء.....	۷۱
بهجة المجالس.....	۷۲

٧٢	تاریخ بغداد
٧٣	مصابیح السنّة
٧٤	الجمع بین الصّحاح السنّة
٧٤	تاریخ دمشق
٧٤	جامع الاصول
٧٥	اسد الغابة
٧٥	الریاض النضرة
٧٥	ذخائر العقبی
٧٥	مشكاة المصابیح
٧٧	امّا تحفة الاشراف
٧٧	تذكرة الحفاظ
٧٧	لسان المیزان
٧٨	جمع الجوامع
٧٨	المنح المکیّة
٧٨	کنز العمال
٧٩	فائده ششم: ذکر راویان حدیث طیر از تابعین
٨٣	ناقلین حدیث از تابعین
٨٨	فضائل تابعین
٩١	فائده هفتم: در بیان راویان حدیث از صحابه
٩٣	تکمیل
٩٣	تنبيه
٩٥	فائده هشتم: در بیان وجوه صحّت حدیث
٩٥	١- عدالت راویان حدیث
٩٥	٢- صحیح شمردن حدیث توسط گروهی از دانشمندان

- ۳- حدیث حسن، مانند صحیح است، بلکه قسمی از آن است.. ۹۷
- ۴- نقل مضمون حدیث، حاکی از صحّت آن می باشد ..... ۹۷
- ۵- بیان حدیث در شعر دلالت بر شهرت و صحّت آن دارد .... ۹۷
- فائده نهم: شهرت حدیث طیر و تواتر آن..... ۹۹
- ۱- کلام ابن حجر مکی در مسأله نماز ابوبکر..... ۹۹
- ۲- کلام ابن حزم در مسأله فروش آب..... ۱۰۰
- شدت شرایط تواتر در آن..... ۱۰۰
- بررسی یک اشکال و پاسخ آن..... ۱۰۱
- فائده دهم: در بیان وجوه قطع و یقین به صدور حدیث..... ۱۰۵
- ۱- روایت فریقین به طرق متضافر..... ۱۰۵
- ۲- وجوب اخذ قول متفق علیه..... ۱۰۵
- ۳- روایت امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۱۰۷
- ۴- احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث طیر..... ۱۰۷
- ۵- کلام قاضی عیاض پیرامون معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۱۰۸
- ۶- فائده ای دیگر در کلام قاضی..... ۱۰۹
- ۷- فائده سوم از کلام قاضی..... ۱۱۰
- ۸- کلام دهلوی در دفاع از ابوبکر..... ۱۱۱
- ۹- فائده ای دیگر از کلام دهلوی..... ۱۱۲
- ۱۰- فائده سوم از کلام دهلوی..... ۱۱۲
- ۱۱۳..... **سند حدیث طیر**
- (۱) روایت ابوحنیفه..... ۱۱۵
- شرح حال شعیب بن اسحاق..... ۱۱۶
- (۲) روایت احمد بن حنبل..... ۱۱۶

- روایت احمد حنبل دلیل ثبوت است ..... ۱۱۸
- مصادر شرح حال احمد ..... ۱۲۰
- (۳) روایت عبّاد بن یعقوب ..... ۱۲۱
- وجوه وثاقت عبّاد بن یعقوب ..... ۱۲۲
- ۱- عبّاد، شیخ بخاری است ..... ۱۲۳
- ۲- عبّاد، شیخ ترمذی است ..... ۱۲۳
- ۳- عبّاد شیخ ابن ماجه است ..... ۱۲۴
- ۴- روایت بزرگان از عبّاد ..... ۱۲۴
- ۵- توثیق اَبی حاتم ..... ۱۲۵
- ۶- توثیق ابن خزیمه ..... ۱۲۶
- شرح حال ابن خزیمه ..... ۱۲۶
- ۷- دارقطنی: او راستگوست ..... ۱۲۸
- ۸- صحّت حدیث او ..... ۱۲۸
- ۹- ابن حجر: او راستگوست ..... ۱۲۸
- رفض موجب ترک حدیث نمی شود ..... ۱۲۹
- (۴) روایت ابو حاتم ..... ۱۳۲
- شرح حال ابو حاتم ..... ۱۳۳
- (۵) روایت ترمذی ..... ۱۳۴
- وثاقت سدّی ..... ۱۳۵
- ۱- توثیق احمد: ..... ۱۳۵
- ۲- توثیق عجلی: ..... ۱۳۵
- ۳- تأیید نسائی ..... ۱۳۵
- ۴- ابن عدی ..... ۱۳۶
- ۵- ابن حبان سدّی را جزء ثقات آورده است ..... ۱۳۶

- ۶- توثیق سمعانی ..... ۱۳۷
- ۷- تخریج حدیث توسط مسلم ..... ۱۳۷
- ۸- سَدّی از رجال صحاح است ..... ۱۳۸
- ۹- سَدّی شیخ شعبه است ..... ۱۳۹
- ۱۰- روایت بزرگان از سَدّی ..... ۱۳۹
- ۱۱- تصریح کابلی به وثاقت سَدّی ..... ۱۳۹
- ۱۲- تصریح دهلوی به وثاقت سَدّی ..... ۱۴۰
- تتمّه: در وصف ترمذی به غرابت حدیث ..... ۱۴۰
- جامع ترمذی صحیح است ..... ۱۴۱
- (۶) روایت بلاذری ..... ۱۵۰
- شرح حال بلاذری ..... ۱۵۰
- شرح حال ابن شهر آشوب ..... ۱۵۱
- (۷) روایت عبدالله بن احمد ..... ۱۵۲
- شرح حال ..... ۱۵۳
- (۸) روایت ابوبکر بزّاز ..... ۱۵۴
- شرح حال ..... ۱۵۷
- (۹) روایت نسائی ..... ۱۵۷
- رجال سند ..... ۱۵۸
- نسائی ..... ۱۵۸
- زکریّا بن یحییٰ ..... ۱۶۱
- حسن بن حمّاد ..... ۱۶۲
- مسهر بن عبدالملک ..... ۱۶۳
- عیسی بن عمر: ..... ۱۶۳
- سَدّی ..... ۱۶۴



- أنس بن مالك ..... ١٦٤
- صَحّت احاديث الخصائص و جواز احتجاج به آن ..... ١٦٤
- (١٠) روایت ابویعلی ..... ١٦٨
- اعتبار مسند ابویعلی ..... ١٦٨
- رجال حدیث ..... ١٧١
- شرح حال ابویعلی ..... ١٧١
- (١١) روایت ابن جریر طبری ..... ١٧٢
- شرح حال طبری ..... ١٧٢
- اشتباهی از ابن کثیر ..... ١٧٣
- (١٢) روایت ابوالقاسم بغوی ..... ١٧٤
- شرح حال بغوی ..... ١٧٤
- (١٣) روایت ابن صاعد ..... ١٧٥
- شرح حال ..... ١٧٦
- (١٤) روایت ابن أبی حاتم رازی ..... ١٧٧
- شرح حال ..... ١٧٧
- (١٥) روایت ابن عبد ربّه ..... ١٧٨
- ابن عبد ربّه و العقد الفرید ..... ١٩٠
- (١٦) روایت محاملی ..... ١٩٢
- شرح حال او ..... ١٩٣
- (١٧) روایت ابن عقدة ..... ١٩٤
- شرح حال ..... ١٩٥
- (١٨) روایت مسعودی ..... ١٩٦
- شرح حال ..... ١٩٧
- (١٩) روایت أحمد بن سعید بن فرقد جدّی ..... ١٩٧

- ۱۹۸ ..... روایت طبرانی (۲۰)
- ۲۰۱ ..... شرح حال
- ۲۰۲ ..... روایت ابن السَّقَّاء (۲۱)
- ۲۰۳ ..... شرح حال او
- ۲۰۳ ..... روایت اَبی اَیْث سمرقندی (۲۲)
- ۲۰۴ ..... شرح حال
- ۲۰۵ ..... اثبات صاحب بن عبَّاد (۲۳)
- ۲۰۶ ..... شرح حال او
- ۲۰۷ ..... روایت ابن شاهین (۲۴)
- ۲۰۹ ..... شرح حال او
- ۲۱۰ ..... روایت دارقطنی (۲۵)
- ۲۱۱ ..... شرح حال او
- ۲۱۳ ..... روایت ابوالحسن حربی (۲۶)
- ۲۱۴ ..... شرح حال او
- ۲۱۵ ..... ابن بطَّه (۲۷)
- ۲۱۶ ..... شرح حال او
- ۲۱۷ ..... روایت ابوبکر نَجَّار (۲۸)
- ۲۱۷ ..... شرح حال او
- ۲۱۸ ..... روایت حاکم نیشابوری و تصنیف او در جمع طرق حدیث (۲۹)
- ۲۲۰ ..... کلام حاکم در کتاب الطَّیْر
- ۲۲۸ ..... شرح حال حاکم
- ۲۳۰ ..... روایت خرجوشی (۳۰)
- ۲۳۰ ..... شرح حال او
- ۲۳۲ ..... تصنیف ابن مردویه در جمع طرق حدیث طیر و روایت آن (۳۱)

- ۲۳۶ ..... شرح حال او
- ۲۳۷ ..... (۳۲) تصحیح قاضی عبدالجبار
- ۲۳۹ ..... شرح حال او
- ۲۴۱ ..... (۳۳) روایت ابونعیم اصفهانی و تألیف او
- ۲۴۳ ..... کتاب حلیة الاولیاء
- ۲۴۵ ..... شرح حال او
- ۲۴۵ ..... (۳۴) تصنیف ابن حمدان در طرق این حدیث
- ۲۴۷ ..... (۳۵) روایت ابوالحسن عطار
- ۲۴۸ ..... شرح حال او
- ۲۴۸ ..... (۳۶) روایت ابوبکر بیهقی
- ۲۴۹ ..... شرح حال او
- ۲۵۱ ..... (۳۷) روایت ابی غالب بن بشران نحوی
- ۲۵۱ ..... شرح حال او
- ۲۵۲ ..... (۳۸) روایت ابن عبدالبر
- ۲۵۳ ..... شرح حال او
- ۲۵۳ ..... کتاب بهجة المجالس
- ۲۵۴ ..... (۳۹) روایت خطیب بغدادی
- ۲۵۷ ..... شرح حال او
- ۲۶۰ ..... (۴۰) روایت ابن مغزلی
- ۲۶۰ ..... حدیث طائر و طرق آن:
- ۲۷۰ ..... شرح حال او
- ۲۷۱ ..... (۴۱) روایت ابی مظفر سمعانی
- ۲۷۲ ..... شرح حال او
- ۲۷۵ ..... (۴۲) روایت بغوی

- ۲۷۷ ..... شرح حال او
- ۲۷۹ ..... (۴۳) روایت رزین عبدری
- ۲۸۰ ..... شرح حال او
- ۲۸۳ ..... (۴۴) روایت نطنزی
- ۲۸۳ ..... شرح حال او
- ۲۸۴ ..... (۴۵) روایت خطیب خوارزمی مکی
- ۲۹۷ ..... شرح حال او
- ۲۹۸ ..... (۴۶) روایت ملا اردبیلی
- ۲۹۹ ..... شرح حال او
- ۳۰۰ ..... (۴۷) روایت ابن عساکر
- ۳۱۴ ..... شرح حال او
- ۳۱۷ ..... (۴۸) روایت مجد الدین مبارک ابن اثیر
- ۳۱۸ ..... شرح حال او
- ۳۱۹ ..... (۴۹) روایت ابوالحسن علی بن اثیر
- ۳۲۱ ..... شرح حال او
- ۳۲۲ ..... (۵۰) روایت محب الدین بن بخار
- ۳۲۲ ..... شرح حال او
- ۳۲۳ ..... (۵۱) روایت محمد بن طلحة
- ۳۲۳ ..... شرح حال او
- ۳۲۴ ..... (۵۲) روایت سبط ابن جوزی
- ۳۲۶ ..... شرح حال او
- ۳۲۷ ..... (۵۳) روایت کنجی شافعی
- ۳۳۵ ..... شرح حال او
- ۳۳۶ ..... (۵۴) روایت محب الدین طبری

- ۳۳۸ ..... کتاب الرياض النضرة.
- ۳۴۰ ..... کتاب ذخائر العقبی
- ۳۴۱ ..... شرح حال
- ۳۴۲ ..... (۵۵) روایت صدرالدین حموی
- ۳۴۳ ..... صفاتی برتر، فضیلتی بر حسودان
- ۳۴۴ ..... فضیلتی همانند روایت قبل، شایع و فراگیر.
- ۳۴۵ ..... شرح حال او
- ۳۴۶ ..... (۵۶) روایت فخرالدین هانسوی
- ۳۴۷ ..... شرح حال او
- ۳۴۸ ..... (۵۷) روایت خطیب تبریزی
- ۳۴۸ ..... شرح حال و تعریف از کتاب او:
- ۳۴۹ ..... (۵۸) روایت ابی الحجاج مزنی
- ۳۵۰ ..... شرح حال او
- ۳۵۱ ..... (۵۹) روایت حافظ ذهبی
- ۳۵۲ ..... شرح حال او
- ۳۵۴ ..... (۶۰) روایت زرنندی مدنی
- ۳۵۵ ..... شرح حال او
- ۳۵۶ ..... (۶۱) روایت صلاح علائی
- ۳۵۷ ..... شرح حال او
- ۳۵۹ ..... (۶۲) رد سبکی نسبت به حکم به جعلی بودن حدیث.
- ۳۵۹ ..... شرح حال او
- ۳۶۰ ..... (۶۳) روایت سید شهاب الدین احمد
- ۳۶۲ ..... شرح حال او
- ۳۶۳ ..... (۶۴) روایت ملک العلماء هندی

۳۶۴	..... کتاب (هدایة السَّعداء).
۳۶۴	..... ملک العلماء هندی
۳۶۵	..... (۶۵) روایت ابن حجر عسقلانی
۳۶۸	..... شرح حال او
۳۷۰	..... (۶۶) روایت ابن صباغ مالکی
۳۷۰	..... شرح حال او
۳۷۲	..... (۶۷) روایت میبدی یزدی
۳۷۲	..... شرح حال او
۳۷۲	..... (۶۸) روایت مطیری
۳۷۳	..... (۶۹) روایت حافی شافعی
۳۷۴	..... (۷۰) روایت صفوری
۳۷۵	..... (۷۱) روایت ابن روزبهان
۳۷۵	..... شرح حال او
۳۷۶	..... (۷۲) روایت جلال الدین سیوطی
۳۷۸	..... شرح حال او
۳۷۸	..... (۷۳) روایت ابن حجر مکی
۳۸۰	..... شرح حال او
۳۸۱	..... (۷۴) روایت متقی
۳۸۲	..... شرح حال او
۳۸۳	..... (۷۵) روایت میرزا مخدوم
۳۸۶	..... (۷۶) روایت وصابی یمنی
۳۸۸	..... وصابی و کتابش
۳۸۸	..... (۷۷) روایت جمال الدین شیرازی «محدّث» المحدّث
۳۸۹	..... شرح حال او

- ۳۸۹ ..... روایت جفری (۷۸)
- ۳۹۰ ..... شرح حال او
- ۳۹۰ ..... روایت ابی مهدی ثعالبی (۷۹)
- ۳۹۱ ..... شرح حال او
- ۳۹۳ ..... روایت حسام الدین سهار نفوری (۸۰)
- ۳۹۳ ..... روایت بدخشانی (۸۱)
- ۳۹۴ ..... شرح حال او
- ۳۹۴ ..... روایت محمد صدر عالم (۸۲)
- ۳۹۵ ..... شرح حال او
- ۳۹۵ ..... روایت محمد امیر صنعانی (۸۳)
- ۳۹۹ ..... شرح حال او
- ۴۰۰ ..... روایت محمد مبین سهالی (۸۴)
- ۴۰۰ ..... شرح حال او
- ۴۰۲ ..... روایت محمد اسماعیل دهلوی (۸۵)
- ۴۰۳ ..... شرح حال او
- ۴۰۴ ..... روایت مولوی حسن علی محدّث (۸۶)
- ۴۰۴ ..... روایت نور الدین سلیمانی (۸۷)
- ۴۰۵ ..... روایت ولی الله کهنوی (۸۸)
- ۴۰۶ ..... شرح حال و کتاب او
- ۴۰۷ ..... روایت قندوزی حنفی (۸۹)
- ۴۰۷ ..... کتاب ینابیع المودّة
- ۴۰۹ ..... روایت شاه ولی الله دهلوی (۹۰)
- ۴۰۹ ..... کتاب إزالة الخفاء
- ۴۱۱ ..... روایت دهلوی (۹۱)

- ۴۱۲ ..... وجوه دلالت کلام دهلوی بر مطلوب
- ۴۱۳ ..... فتوای دهلوی درباره حدیث طیر
- ۴۱۴ ..... اعترافات دهلوی در فتوای خود
- ۴۲۱ ..... اسانید صحیح حدیث در خارج صحاح
- ۴۲۱ ..... نقل بخاری:
- ۴۲۲ ..... روایت عبّاد بن یعقوب رواجنی
- ۴۲۲ ..... روایت ابویعلی
- ۴۲۳ ..... روایت ابن ابی حاتم
- ۴۲۳ ..... روایت طبرانی
- ۴۲۶ ..... روایت دارقطنی
- ۴۲۶ ..... روایت حربی
- ۴۲۶ ..... روایت بحشل
- ۴۲۶ ..... روایت ابونعیم اصفهانی
- ۴۲۹ ..... روایت خطیب بغدادی
- ۴۲۹ ..... روایت ابن مغزلی واسطی
- ۴۳۰ ..... روایت ابن عساکر
- ۴۳۲ ..... (۱) روایت عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی رضی الله عنه
- ۴۳۳ ..... (۲) روایت سعید بن مسیب
- ۴۳۳ ..... (۳) روایت عثمان طویل
- ۴۳۴ ..... (۴) روایت میمون بن ابی خلف
- ۴۳۴ ..... (۵) روایت محمد بن منکدر
- ۴۳۵ ..... (۶) روایت ثمامة بن عبدالله
- ۴۳۵ ..... (۷) روایت عبدالله بن مثنی
- ۴۳۶ ..... (۸) روایت جعفر بن سلیمان ضبعی



- (٩) روایت سکین بن عبدالعزیز. . . . . ٤٣٦
- (١٠) روایت صباح بن محارب . . . . . ٤٣٧
- (١١) روایت ابن لهیعة. . . . . ٤٣٧
- (١٢) روایت عبدالله بن صالح . . . . . ٤٣٨
- (١٣) روایت عبدالسلام بن راشد. . . . . ٤٣٨
- (١٤) روایت قطن بن نسیر. . . . . ٤٣٩
- (١٥) روایت حکم بن عتیبہ. . . . . ٤٤٠
- (١٦) روایت اسحاق بن عبدالله. . . . . ٤٤٠
- (١٧) روایت عبدالملک بن عمیر. . . . . ٤٤١
- (١٨) روایت اوزاعی . . . . . ٤٤١
- (١٩) روایت شعبه . . . . . ٤٤٢
- (٢٠) روایت زهیر بن معاویة. . . . . ٤٤٢
- (٢١) روایت مالک بن أنس . . . . . ٤٤٣
- (٢٢) روایت اسحاق أزرق. . . . . ٤٤٣
- (٢٣) روایت یونس بن ارقم. . . . . ٤٤٤
- (٢٤) روایت ریاحی . . . . . ٤٤٤
- (٢٥) روایت عبدالرزاق صنعانی . . . . . ٤٤٥
- (٢٦) روایت عبیدالله بن موسی . . . . . ٤٤٥
- (٢٧) روایت أبی عاصم نبیل . . . . . ٤٤٦
- (٢٨) روایت مصیبی . . . . . ٤٤٦
- (٢٩) روایت قواریری . . . . . ٤٤٦
- (٣٠) روایت سهل بن زنجلة . . . . . ٤٤٧
- (٣١) روایت وهب بن بقیة . . . . . ٤٤٨
- (٣٢) روایت محمد بن مصفی . . . . . ٤٤٨

- ٤٤٨ ..... روایت بخاری (٣٣)
- ٤٤٩ ..... روایت حاتم بن لیث (٣٤)
- ٤٥٠ ..... روایت فهد بن سلیمان (٣٥)
- ٤٥٠ ..... روایت أحمد بن حازم (٣٦)
- ٤٥١ ..... روایت أبی الاحوص (٣٧)
- ٤٥١ ..... روایت محمد بن اسماعیل ترمذی (٣٨)
- ٤٥٢ ..... روایت باغندی (٣٩)
- ٤٥٢ ..... روایت حسین بن فهم (٤٠)
- ٤٥٢ ..... روایت بحشل (٤١)
- ٤٥٣ ..... روایت أبی جعفر فسوی (٤٢)
- ٤٥٣ ..... روایت مطین (٤٣)
- ٤٥٤ ..... روایت ابن صدقه (٤٤)
- ٤٥٤ ..... روایت ورتیس (٤٥)
- ٤٥٥ ..... روایت جاذری واسطی (٤٦)
- ٤٥٥ ..... روایت ناقد (٤٧)
- ٤٥٦ ..... روایت أبی القاسم قطعی (٤٨)
- ٤٥٦ ..... روایت قرشی کوفی (٤٩)
- ٤٥٧ ..... روایت ابن متویه (٥٠)
- ٤٥٧ ..... روایت ابن انباری (٥١)
- ٤٥٨ ..... روایت أبی الحسن سراج (٥٢)
- ٤٥٨ ..... روایت الزیادی (٥٣)
- ٤٥٩ ..... روایت أبی لیث فرائضی (٥٤)
- ٤٥٩ ..... روایت أبی الطیب لخمی (٥٥)
- ٤٦٠ ..... روایت ابن نیروز أنماطی (٥٦)

- ۴۶۰ ..... روایت محاربی (۵۷)  
 ۴۶۱ ..... روایت جورجیری (۵۸)  
 ۴۶۱ ..... روایت ابن مخدر عطار. (۵۹)  
 ۴۶۲ ..... روایت عبدی لبنانی (۶۰)  
 ۴۶۲ ..... روایت حمزه هاشمی (۶۱)  
 ۴۶۳ ..... روایت زعفرانی واسطی (۶۲)  
 ۴۶۳ ..... روایت ابن شوذب بغدادی (۶۳)  
 ۴۶۴ ..... روایت ابن نجیح (۶۴)  
 ۴۶۴ ..... روایت اَبی العباس بن محبوب (۶۵)  
 ۴۶۴ ..... روایت سوسی (۶۶)  
 ۴۶۵ ..... روایت اَبی جعفر ابن دحیم (۶۷)  
 ۴۶۵ ..... روایت اَبوبکر بن خَلاَد (۶۸)  
 ۴۶۶ ..... روایت طوماری (۶۹)  
 ۴۶۶ ..... روایت ابن عدی (۷۰)  
 ۴۶۷ ..... روایت اَبی الشیخ اصفهانی (۷۱)  
 ۴۶۷ ..... شرح حال او .....  
 ۴۶۸ ..... روایت اَبی أحمد حاکم (۷۲)  
 ۴۶۸ ..... روایت محمد بن مظفر (۷۳)  
 ۴۶۹ ..... روایت ابن معروف (۷۴)  
 ۴۶۹ ..... روایت ابن مقرئ (۷۵)  
 ۴۷۰ ..... روایت ابن حیویه (۷۶)  
 ۴۷۰ ..... روایت ابن شاذان بزّاز (۷۷)  
 ۴۷۱ ..... روایت ابن بیری واسطی (۷۸)  
 ۴۷۱ ..... روایت اَبی طاهر مخلص (۷۹)

- ۴۷۲ ..... روایت اسماعیلی (۸۰)
- ۴۷۲ ..... روایت عبدالوهاب کلایبی (۸۱)
- ۴۷۳ ..... شرح حال او
- ۴۷۳ ..... روایت ابن طاوان (۸۲)
- ۴۷۴ ..... روایت معدّل واسطی (۸۳)
- ۴۷۴ ..... روایت ابن نجّار تمیمی کوفی (۸۴)
- ۴۷۴ ..... روایت برجی (۸۵)
- ۴۷۵ ..... روایت ابن البیع (۸۶)
- ۴۷۵ ..... روایت ابن اُبی جراح مروزی (۸۷)
- ۴۷۶ ..... روایت اُبی علی بن شاذان (۸۸)
- ۴۷۶ ..... روایت سهمی (۸۹)
- ۴۷۷ ..... شرح حال او
- ۴۷۷ ..... روایت ابن سمسار (۹۰)
- ۴۷۸ ..... روایت اُبی طالب سوادی (۹۱)
- ۴۷۸ ..... روایت ابن عشاری حربی بغدادی (۹۲)
- ۴۷۸ ..... روایت اُبی سعد جنزرودی (۹۳)
- ۴۷۹ ..... روایت اُبی محمّد جوهری (۹۴)
- ۴۷۹ ..... روایت سبط بحرویه (۹۵)
- ۴۸۰ ..... روایت ابن اُبنوسی (۹۶)
- ۴۸۰ ..... روایت اُبو الحسن حسنابادی (۹۷)
- ۴۸۱ ..... روایت ابن المهتدی (۹۸)
- ۴۸۱ ..... روایت کتّانی (۹۹)
- ۴۸۲ ..... روایت ابن نقور (۱۰۰)
- ۴۸۲ ..... روایت اُبی المظفّر کوسج (۱۰۱)

- ٤٨٣ ..... (١٠٢) رواية أبي القاسم بن مسعدة.
- ٤٨٣ ..... (١٠٣) رواية غورجى .
- ٤٨٤ ..... (١٠٤) رواية أبي نصر ترياقي .
- ٤٨٤ ..... (١٠٥) رواية أبي الغنائم دقاق.
- ٤٨٥ ..... (١٠٦) رواية ابن خلف .
- ٤٨٥ ..... (١٠٧) رواية قاضى أزدى .
- ٤٨٦ ..... (١٠٨) رواية ابن سوسن .
- ٤٨٦ ..... (١٠٩) رواية اسماعيل بن بيهقى .
- ٤٨٧ ..... (١١٠) رواية ابن أكفانى .
- ٤٨٧ ..... (١١١) رواية ابن بئاء .
- ٤٨٧ ..... (١١٢) رواية زاهر بن طاهر .
- ٤٨٨ ..... (١١٣) رواية أم مجتبى .
- ٤٨٨ ..... (١١٤) رواية ابن زريق .
- ٤٨٩ ..... (١١٥) رواية أبي القاسم بن سمرقندى .
- ٤٩٠ ..... (١١٦) رواية أبي الفتح هروى .
- ٤٩٠ ..... (١١٧) رواية أبي سعد بن أبي صالح .
- ٤٩٠ ..... (١١٨) رواية أبي الخير باغبان .
- ٤٩١ ..... (١١٩) رواية أبي زرعة مقدسى .
- ٤٩١ ..... (١٢٠) رواية ابن شاتيل .
- ٤٩٢ ..... (١٢١) رواية ابن أخضر .
- ٤٩٢ ..... (١٢٢) رواية مراتبى .
- ٤٩٣ ..... (١٢٣) رواية ابن خازن .
- ٤٩٣ ..... (١٢٤) رواية باذرائى .
- ٤٩٤ ..... (١٢٥) رواية ابن كثير .

۵۰۰	شرح حال او
۵۰۱	(۱۲۶) روایت عاقولی
۵۰۱	شرح حال او
۵۰۱	(۱۲۷) روایت هیثمی
۵۰۴	شرح حال او
۵۰۴	(۱۲۸) روایت جزری
۵۰۵	شرح حال او
۵۰۵	(۱۲۹) روایت مغربی
۵۰۵	شرح حال او
۵۰۶	(۱۳۰) روایت عصامی
۵۰۷	شرح حال او
۵۰۷	(۱۳۱) روایت نابلسی
۵۰۷	(۱۳۲) روایت شبراوی
۵۰۸	شرح حال او
۵۰۹	(۱۳۳) روایت عبدالقادر بدران
۵۰۹	شرح حال او
۵۱۰	(۱۳۴) روایت بهجت افندی
۵۱۰	(۱۳۵) روایت منصور ناصف
۵۱۰	شرح حال او

۵۱۱	ادعاهای کابلی و دهلوی پیرامون سند حدیث طیر
۵۱۳	تصرفات دهلوی در حدیث و فریبکاری او در نقل آن
۵۱۷	اختلافات در نوع طیر به حدیث ضرری نمی‌زند
۵۱۸	صرف اختلاف روایات مجوز تکذیب اصل حدیث نمی‌شود

- ۵۲۲ ..... بطلان ادّعی «حکم اکثر محدّثین بر جعلی بودن حدیث»
- ۵۲۳ ..... نسبت دادن جعل حدیث به «جزری»
- ۵۲۴ ..... دروغ دهلوی در نسبت دادن جعل حدیث «مدینه» به جزری
- ۵۲۵ ..... نتیجه
- ۵۲۵ . ابن حجر و سایرین می‌گویند: قول به «وضع حدیث» باطل است
- ۵۲۶ ..... جزری متّهم به یاوه‌گویی است
- ۵۲۷ ..... پیرامون نسبت وضع و جعل حدیث به ذهبی
- ۵۲۷ ..... تصریح ذهبی به این که حدیث طرق بسیار، اصلی دارد
- بازگشت ذهبی از کلامی که دهلوی و گذشتگان به وی استناد داده‌اند
- ۵۲۸ .....
- ۵۲۹ ..... سبکی و دیگران می‌گویند: ذهبی متعصّب و متهور است
- ۵۳۸ ..... از تعصّبات ذهبی ضدّ اهل بیت و مناقب آنان
- ۵۴۱ ..... نقل از ذهبی
- ۵۴۳ ..... کلام دهلوی در حاشیه
- ۵۴۳ ..... پاسخ
- ۵۴۴ ..... دروغ انس در روایات اهل سنّت آمده است
- ۵۴۴ ..... استدلال امامیه به روایت
- ۵۴۵ ..... فضل آن است که دشمنان هم به آن شهادت دهند
- ۵۴۵ ..... روایت غیر از انس از صحابه
- ۵۴۶ ..... کلام دیگری از دهلوی در حاشیه
- ۵۴۶ ..... پاسخ‌های مختلف به این گفتار
- ۵۴۷ ..... این اعتراض به روایات اهل سنّت هم متوجّه است
- ۵۴۷ ..... مقتضای قاعده، جمع در این گونه مسائل است
- ۵۴۸ ..... شعر حمیری و روایت احتجاج با هم منافاتی ندارند

- خطای دهلوی در این مقام..... ۵۴۸
- نتیجه بحث: سقوط ادّعی جعل حدیث ..... ۵۴۸
- سخنی با دیگر علماء در یاوه گوئی پیرامون حدیث طیر ..... ۵۴۹
- ادّعی ابن طاهر در بطلان طرق حدیث ..... ۵۵۱
- شرح حال محمد بن طاهر مقدّسی ..... ۵۵۲
- دروغ بودن گفته کسانی که می‌گویند: ابن جوزی حدیث طیر را در  
الموضوعات ..... ۵۵۳
- آورده است ..... ۵۵۳
- اتّهام شعرانی به ابن جوزی ..... ۵۵۳
- اتّهام بر ذهبی ..... ۵۵۴
- تدلیس و فریبکاری شعرانی ..... ۵۵۴
- اتّهام محمد طاهر فتنی بر ابن جوزی ..... ۵۵۵
- اتّهام قاری بر ابن جوزی ..... ۵۵۶
- افتراء الصّبّان بر ابن جوزی ..... ۵۵۶
- افتراء شوکانی بر ابن جوزی ..... ۵۵۷
- حدیث طیر در کتاب العلل المتناهیة ..... ۵۵۷
- خلاصه مباحث ..... ۵۵۹
- گفتگو با ابن تیمیّه حرّانی ..... ۵۶۱
- پاسخ این که احدی از اصحاب صحیح، حدیث را روایت نکرده  
است ..... ۵۶۲
- جواب اینکه: ائمه حدیث آن را صحیح ندانسته‌اند ..... ۵۶۲
- جواب اینکه: «این حدیث از مروّیات برخی مردم است» ..... ۵۶۲
- تناقضات ابن تیمیّه ..... ۵۶۳



- این سخن که: اهل علم نه حدیث فضایل علی و نه فضایل معاویه را صحیح نمی‌دانند ..... ۵۶۴
- پاسخ این گفته که: حدیث طیر نزد اهل معرفت از جمله مطالب دروغ است ..... ۵۶۶
- آنچه از مدینی نقل کرده به مدّعی او ربطی ندارد..... ۵۶۶
- آنچه از حاکم نقل کرده نسبت دروغ به اوست ..... ۵۶۷
- پاسخ اینکه «حاکم منسوب به تشیع است» ..... ۵۷۰
- درباره اینکه: از حاکم خواسته شد حدیثی در فضل معاویه روایت کند، و او گفت از دلم چیزی بر نمی‌آید..... ۵۷۰
- بطلان حکم به وضع حدیث: تقاتل الناکثین... ..... ۵۷۱
- بطلان ادّعی تشیع نسائی ..... ۵۷۶
- بطلان ادّعی تشیع ابن عبدالبرّ ..... ۵۷۶
- پیرامون رفض ابن عقده ..... ۵۷۷
- بطلان ادّعی تواتر فضایل شیخین و این که فضائل آن‌ها بیشتر از مناقب علی است ..... ۵۷۷
- احمد حنبل عبارت «فضایل علی کذب» است را تکذیب می‌کند . ۵۷۸
- پاسخ: انکار این مطلب که در خوردن مرغ با پیامبر، مآله مهمّی نیست ..... ۵۸۱
- بطلان ادّعی دلالت حدیث بر این که پیامبر محبوب‌ترین بندگان را نمی‌شناخت ..... ۵۸۳
- جواب اعتراض به این که «اگر پیامبر او را می‌شناخت چرا ابهام به کار برد؟» ..... ۵۸۶
- سخن اعور واسطی ..... ۵۹۰
- بطلان ادّعی واسطی که حدیث دروغ است ..... ۵۹۱
- پاسخ در دلالت حدیث ..... ۵۹۱

- با محسن کشمیری ..... ۵۹۳
- ادّعی «وضع حدیث» دروغ است ..... ۵۹۴
- افتراء بر فتنی ..... ۵۹۴
- مناقشه در دلالت حدیث مردود است ..... ۵۹۵
- ردّ معارضه با روایتی که درباره اسامه آمده است ..... ۵۹۵
- ردّ استدلال به مسأله نماز ابوبکر ..... ۵۹۵
- کلامی کوتاه درباره حدیث نماز ابوبکر ..... ۵۹۶
- با قاضی پانی پتی ..... ۵۹۹
- تصرّف در لفظ حدیث ..... ۶۰۰
- تغییر دادن عبارت ذهبی ..... ۶۰۰
- ادّعی جعلی بودن حدیث، با وجود اعتراف به نقل ترمذی ..... ۶۰۰
- نسبت «قول به وضع حدیث» به ابن جزری ..... ۶۰۱
- مناقشه در دلالت حدیث و تأویل لفظ آن ..... ۶۰۱
- احتمال عدم حضور خلفا هنگام وقوع حدیث ..... ۶۰۱
- معارضه حدیث با حدیثی که به سستی آن اعتراف کرده است ... ۶۰۲
- با حیدر علی فیض آبادی ..... ۶۰۳
- چگونه این دروغ‌ها دلیل بر خلافت آن سه نفر می‌باشد! ..... ۶۰۴
- آیا احادیث صحاح و متواترات دلیل خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نیستند؟ ..... ۶۰۴

- دلالت حدیث طبر** ..... ۶۰۷
- حاصل مفاد حدیث طبر خلافت علی علیه السلام است ..... ۶۰۹
- اجبیت مستلزم افضلیت است ..... ۶۰۹
- شواهدی از کلمات علماء ..... ۶۱۰

۶۱۰ ..... قسطلانی می‌گوید: .....  
 ۶۱۱ ..... سبکی می‌گوید: .....  
 ۶۱۳ ..... ابوحامد غزالی: .....  
 ۶۱۶ ..... قاضی عیاض می‌گوید: .....  
 ۶۱۷ ..... نووی می‌گوید: .....  
 ۶۱۷ ..... اسکندری می‌گوید: .....  
 ۶۱۸ ..... فخر رازی می‌گوید: .....  
 ۶۱۸ ..... حدیث نبوی .....  
 ۶۱۹ ..... احببیت از نظر عمر دلیل سزاوارتر بودن به خلافت است .....  
 حُبِّ حقیقی خدا از نظر عمر، دلیل بر شایسته‌تر بودن به خلافت  
 ۶۲۰ ..... است .....

#### ردّ نظرات و دیدگاه‌ها نسبت به عبارت «محبوب‌ترین مردم» ..... ۶۲۱

۱- این خلاف ظاهر است ..... ۶۲۳  
 ۲- اگر مراد چنین بود، اطلاق افعال التفضیل جایز نبود ..... ۶۲۴  
 ۳- اگر چنین باشد، برتری غیر انبیاء بر انبیاء لازم می‌آید ..... ۶۲۴  
 ۴- اگر دست برداشتن از اطلاق جایز باشد، این کار نسبت به روایات  
 محبوب‌تر بودن ابوبکر و عمر نیز جایز است ..... ۶۲۵  
 ۵- افعال التفضیل به معنای زیادی «فی الجملة» هرگز وارد نشده  
 ۶۲۶ ..... است .....  
 ۶- اختلاف مسلمین در افضلیت صحابه، دلیل بر عدم جواز است ..... ۶۲۸  
 ۷- شواهد عدم جواز مذکور، در اخبار صحابه و گفتار آنان ..... ۶۲۹  
 ۸- اگر مراد پیامبر «محبوب‌تر بودن در خوردن» بود، به آن تصریح  
 می‌فرمود ..... ۶۳۳  
 نکات و ظرایف در فرمایش و دعای پیامبر ..... ۶۳۳

- ۹- عبارت: «أحب الخلق اليك» ادعای دهلوی را رد می‌کند ..... ۶۳۶
- ۱۰- حضرت می‌فرماید: «... محبوب‌ترین بندگان نزد تو و موجه‌ترین آنها نزد خود...» ..... ۶۳۷
- ۱۱- فرمایش حضرت: «... بهترین خلقت...» ..... ۶۳۸
- ۱۲- فرمایش حضرت: «... محبوب‌ترین بندگان نزد من از اولین و آخرین را بر من وارد کن...» ..... ۶۳۸
- ۱۳- اگر مقصود لذت بیشتر در خوردن غذا بود ..... ۶۳۹
- ۱۴- رفتار انس دلیل بطلان تأویل‌ها است ..... ۶۴۰
- ۱۵- گفته انس که: «خدایا او را مردی از ما قرار ده تا بدین وسیله شرافتمند شویم» ..... ۶۴۰
- ۱۶- گفته انس: «... چون علی را دیدم، بر او حسد بردم» ..... ۶۴۲
- ۱۷ و ۱۸- گفته عایشه و حفصه: «خدایا او را پدر من قرار ده» ..... ۶۴۲
- ۱۹- تکرار دعا توسط پیامبر و تلاش آنحضرت ..... ۶۴۳
- ۲۰- برخاستن پیامبر ﷺ هنگام وارد شدن علی و در آغوش گرفتن او ..... ۶۴۳
- ۲۱- هنگامی که علی عليه السلام را دید فرمود: الحمد لله ..... ۶۴۴
- ۲۲- خشم حضرت بر انس به خاطر رد کردن علی ..... ۶۴۴
- ۲۳- فرمایش حضرت که ای انس، خدا ابا داشت که جز فرزند ابی طالب باشد ..... ۶۴۴
- ۲۴- فرمایش پیامبر ﷺ: علی محبوب‌ترین خلق نزد خداست ... ۶۴۵
- ۲۵- فرمایش پیامبر ﷺ در جواب انس: این فضل خداست، به هر که بخواهد می‌دهد ..... ۶۴۵
- ۲۶- فرمایش پیامبر در جواب انس: آیا در انصار بهتر از علی کسی هست؟ ..... ۶۴۶
- ۲۷- گفته انس به علی: بشارتی برای شما دارم ..... ۶۴۷

- ۲۸- حدیث طیر از ویژگی‌های خاص علی از نظر سعد بن ابی وقاص  
 است ..... ۶۴۷
- ۲۹- احتجاج امیرالمؤمنین به حدیث طیر در شوری ..... ۶۴۸
- ۳۰- حدیث طیر از فضائل علی علیه السلام و ویژگی‌های مخصوص آنحضرت نزد  
 عمرو ..... ۶۴۹
- بن عاص است ..... ۶۴۹

### اخبار و احادیث در این که علی علیه السلام مطلقاً محبوب‌ترین خلق است .... ۶۵۱

- از جمله احادیث صریح در این که علی به طور مطلق محبوب‌ترین  
 خلق نزد خدا و رسول است ..... ۶۵۳
- اقوال صحابه که تصریح دارد علی محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر است ۶۶۳  
 گفتار ابوذر غفاری: ..... ۶۶۳
- گفتار بریده ..... ۶۶۴
- گفتار عایشه ..... ۶۶۵
- نکاتی درباره بطلان ادعاهای تأویلات ..... ۶۶۹
- کلام محب طبری و بطلان آن ..... ۶۷۰
- وجوه ردّ حدیث عمرو بن عاص ..... ۶۷۲
- کلام ابن حجر و ابطال آن ..... ۶۷۶
- کلام دیگری از محب طبری و ابطال آن ..... ۶۸۱
- کلام شیخ عبدالحق دهلوی و بطلان آن ..... ۶۸۲
- اقوال تابعین و خلفاء عباسی که صراحت دارد که علی محبوب‌ترین ..... ۶۸۷
- مردم نزد پیامبر است ..... ۶۸۷
- کلام حسن بصری ..... ۶۸۷
- کلام مأمون عباسی ..... ۶۸۹

- از تصریحات بزرگان به دلالت حدیث طبر بر افضلیت امام علیه السلام ..... ۶۹۱
- علماء عصر مأمون ..... ۶۹۳
- حاکم نیشابوری ..... ۶۹۴
- فخر رازی ..... ۶۹۵
- محمد بن طلحه ..... ۶۹۶
- حافظ گنجی ..... ۶۹۹
- محبّ طبری ..... ۷۰۰
- شهاب الدّین أحمد ..... ۷۰۱
- ابن تیمیّه ..... ۷۰۱
- محمد امیر صنعانی ..... ۷۰۳
- ملا یعقوب لاهوری ..... ۷۰۷
- مولوی حسن زمان ..... ۷۰۸
- بحث در کلام دهلوی ..... ۷۱۱
- دهلوی می گوید: ..... ۷۱۱
- دو احتمال مردود ..... ۷۱۷
- «۱» ابطال احتمال ..... ۷۱۹
- عدم حضور ابوبکر در مدینه ..... ۷۱۹
- ۱- حضور و عدم حضور او در مدینه اثری ندارد ..... ۷۱۹
- ۲- گفته عایشه: که خدایا او را پدر من قرار ده و نیز کلام حفصه ..... ۷۲۰
- ۳- شیخین طبق حدیث صحیح در مدینه حاضر بودند ..... ۷۲۰
- ۴- آیا آنها در تمامی ماجرای طبر خارج از مدینه بودند؟ ..... ۷۲۲
- «۲» ابطال این احتمال که مراد حدیث کسی است که از جمله محبوب ترین مردم است ..... ۷۲۹

- ۱- این احتمال با وجوهی که تأویل اول را باطل کرد باطل است ۷۲۹
- ۲- این کلام با استدلال آنها در آیه: (سَيَجْنُهَا الْاَتَقَى) نقض می‌شود. ۷۳۰
- ۳- این نیز مانع از دلالت حدیث بر اُحْبَبْتُ عَلٰی نسبت به شیخین نیست. ۷۳۱

#### بطلان بافته‌های دروغین بعضی از علمای حدیث ۷۳۵

- توریشتی. ۷۳۷
- ۱- در کلام توریشتی اعتراف به دلالت حدیث طیر است. ۷۳۸
- ۲- بطلان این ادعا که در سند حدیث بحث است. ۷۳۹
- ۳- بطلان ادعای معارضه. ۷۳۹
- ۴- بطلان ادعای اجماع بر خلافت ابوبکر. ۷۳۹
- ۵- بطلان این که می‌گوید: صحابی که روایت را نقل می‌کند داخل اجماع است. ۷۴۰
- ۶- تغییر معنای الفاظ شارع از ظاهر آن حرام است. ۷۴۱
- ۷- این ادعا که ادله تقدیم ابوبکر متناً و سنداً صحیح‌تر است، باطل است. ۷۴۲
- ۸- سخافت تأویل به تقدیر «مِنْ». ۷۴۲
- ۹- وجوه ردّ بر اشکال به اراده عموم، به این دلیل که پیامبر هم در آن عموم وارد است. ۷۴۳
- ۱۰- ردّ تأویل اراده اُحَبِّ نسبت به فرزندان عمویش. ۷۴۸
- طیبی. ۷۵۰
- ۱- اگر دعا برای کراهت خوردن پیامبر به تنهایی بود، انس و دیگران نزد آن حضرت حاضر بودند. ۷۵۱
- ۲- اگر غرض پیامبر صرفاً هم غذا شدن بود چرا مشایخ را رد

- کرد؟ ..... ۷۵۱
- ۳- اگر منظور هم غذایی و نیکی بود، نیازمندان سزاوارتر بودند ۷۵۲
- ۴- اگر اولویت خویشاوندی را بپذیریم، فاطمه سزاوارتر از علی است ..... ۷۵۲
- ۵- امید آنس که مردی از انصار باشد، این احتمال را باطل می‌کند ..... ۷۵۲
- خلخال ..... ۷۵۳
- سیوطی ..... ۷۵۴
- القاری ..... ۷۵۵
- ۱- نقل کلام توربشتی و طیبی ..... ۷۵۵
- ۲- ردّ کلام طیبی به وسیله القاری ..... ۷۵۵
- ۳- نقد تأیید قاری بر وجه اول ..... ۷۵۶
- عبدالحقّ دهلوی ..... ۷۵۶
- ۱- نقل کلام توربشتی و طیبی ..... ۷۵۶
- ۲- اشتباهی بزرگ از دهلوی ..... ۷۵۶
- ۳- تکرار مسأله دخول پیامبر در عموم ..... ۷۵۸
- ۴- حمل حدیث بر اینکه علی محبوب‌ترین شخص زمان پیامبر است باطل است ..... ۷۵۸
- ۵- ادّعی «احبّیت به معنای خاص» از تمامی وجوه مردود است ..... ۷۵۹
- ۶- مغایرت احبّیت با افضلیت نزد علمای آنها مردود است ... ۷۶۰



- ادّعاهای دروغین بعضی از علمای علم کلام..... ۷۶۱
- قاضی عبدالجبار..... ۷۶۳
- فخر رازی..... ۷۶۴
- شمس سمرقندی..... ۷۶۶
- قاضی بیضاوی..... ۷۷۱
- شمس اصفهانی..... ۷۷۲
- قاضی عضدی و شریف جرجانی..... ۷۷۶
- سعد تفتازانی..... ۷۷۷
- علاء قوشچی..... ۷۸۳
- شهاب دولت آبادی..... ۷۸۳
- اسحاق هروی..... ۷۸۴
- حسام الدّین سهانفوری..... ۷۸۵
- محمّد بدخشانی..... ۷۸۵
- ولی الله دهلوی..... ۷۸۶
- ادّعای معارضه با حدیث «خداوند بر ابوبکر تجلّی می‌کند»..... ۷۸۷
- ادّعای معارضه با حدیث: «خورشید بر مردی بهتر از عمر طلوع نکرده است»..... ۷۸۸
- ادّعای معارضه با حدیث «چه کسی محبوب‌ترین مردم نزد تو است؟...»..... ۷۸۹
- ادّعای تنوّع حبّ خدا و رسول..... ۷۹۱
- استدلال به گفته عایشه: محبوب‌ترین مردم، ابوبکر و سپس عمر بود..... ۷۹۲
- تأویل حدیث به برخی وجوه..... ۷۹۵
- خلاصه:..... ۷۹۶

در نکوهش تأویل ..... ۷۹۶

معارضه با حدیث اقتداء به شیخین ..... ۷۹۹

۱- معارضه با روایتی که نقل آن فقط به اهل سنت اختصاص دارد،

پذیرفته نیست ..... ۸۰۱

۲- معارضه با حدیث اقتداء با تعهدات دهلوی مخالف است .... ۸۰۲

۳- معارضه این حدیث با تصریح پدرش منافات دارد ..... ۸۰۲

۴- این معارضه با تصریح شاگرد وی نیز منافات دارد ..... ۸۰۲

۵- این حدیث طبق تصریحات خود آنها در همه طرق آن،

است ..... ۸۰۳ واهی

رساله‌ای در تحقیق حدیث اقتدا به شیخین ..... ۸۰۵

(۱) نگاهی به اسناد حدیث اقتداء ..... ۸۰۷

حدیث حذیفه ..... ۸۰۹

أحمد بن حنبل آن را روایت کرده و می‌گوید ..... ۸۰۹

ترمذی آن را روایت کرده و می‌گوید ..... ۸۰۹

ابن ماجه آن را به سند خود روایت می‌کند ..... ۸۱۰

حاکم هم حدیث را به اسناد خود نقل می‌کند ..... ۸۱۰

نقد سند ..... ۸۱۲

درباره سند این حدیث ..... ۸۱۴

حدیث ابن مسعود ..... ۸۱۵

ترمذی حدیث را روایت می‌کند ..... ۸۱۵

نقد سند ..... ۸۱۵

حدیث أبی الدرداء ..... ۸۱۸

- ۸۱۸ ..... ابن حجر مکی از طبرانی آن را نقل کرده است.
- ۸۱۸ ..... نقد سند
- ۸۱۹ ..... حدیث انس بن مالک
- ۸۱۹ ..... جلال الدین سیوطی:
- ۸۱۹ ..... نقد سند
- ۸۲۱ ..... حدیث عبدالله بن عمر
- ۸۲۱ ..... ذهبی:
- ۸۲۲ ..... ابن حجر:
- ۸۲۲ ..... نقد سند
- ۸۲۳ ..... حدیث جده عبدالله بنت اَبی الهذیل
- ۸۲۳ ..... ابن حزم نقل می‌کند:
- ۸۲۳ ..... نقد سند
- ۸۲۳ ..... «۲» کلمات پیشوایان و بزرگان علماء پیرامون سند حدیث اقتداء
- ۸۲۴ ..... (۱) ابوحاتم رازی
- ۸۲۴ ..... شرح حال او
- ۸۲۵ ..... (۲) ابو عیسیٰ ترمذی
- ۸۲۵ ..... شرح حال او
- ۸۲۶ ..... (۳) ابوبکر بزاز
- ۸۲۶ ..... شرح حال او
- ۸۲۶ ..... (۴) ابو جعفر عقیلی
- ۸۲۷ ..... شرح حال او
- ۸۲۷ ..... (۵) ابوبکر نقاش
- ۸۲۸ ..... شرح حال او
- ۸۲۸ ..... (۶) ابن عدی

۸۲۸	شرح حال او
۸۲۹	(۷) ابوالحسن دارقطنی
۸۲۹	شرح حال او
۸۳۰	(۸) ابن حزم اندلسی
۸۳۱	شرح حال او
۸۳۲	(۹) برهان الدین عبری فرغانی
۸۳۳	شرح حال او
۸۳۴	(۱۰) شمس الدین ذهبی
۸۳۵	شرح حال او
۸۳۶	(۱۱) نورالدین هیثمی
۸۳۶	شرح حال او
۸۳۷	(۱۲) ابن حجر عسقلانی
۸۳۸	شرح حال او
۸۳۸	(۱۳) شیخ الاسلام هروی
۸۳۹	شرح حال او
۸۳۹	(۱۴) عبدالرؤف مناوی
۸۴۱	شرح حال او
۸۴۲	(۱۵) ابن درویش حوت
۸۴۲	«۳» تأمل در متن و دلالت حدیث اقتداء
۸۵۴	تکمله: